

مسلم بن حجاج نیشابوری

مختصر

صحیح مسلم

(جلد دوم)

اختصار:

علامہ زکی الدین عبدالعظیم منذری

ترجمہ:

عبدالقادر ترشابی

عنوان کتاب:	مختصر صحیح مسلم
عنوان اصلی:	مختصر صحیح المسلم
اختصار:	علامه زکی الدین عبدالعظیم منذری
ترجمه:	عبدالقادر ترشابی
موضوع:	احادیث نبوی
نوبت انتشار:	اول دیجیتال
تاریخ انتشار:	خرداد (جوزا) ۱۳۹۵ شمسی - شعبان ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت عقیده - انتشارات حرمین



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
کتاب جهاد	۱
باب (۱): درباره این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا﴾ [آل عمران: ۱۶۹]. (و کسانی را که در راه الله متعال کشته شده اند، مرده مپندار) و یادی از ارواح شهدا	۱
باب (۲): دروازه های بهشت زیر سایه ی شمشیرهاست	۲
باب (۳): تشویق به جهاد و فضیلت آن	۲
باب (۴): رفع درجات بنده با جهاد	۳
باب (۵): بهترین انسان، کسی است که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد می کند	۴
باب (۶): درباره ی کسی که بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد	۴
باب (۷): فضیلت جهاد در دریا	۴
باب (۸): فضیلت نگهبانی در راه الله	۶
باب (۹): یک صبح و شام در راه الله متعال رفتن از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است	۶
باب (۱۰): درباره ی این سخن الله متعال که می فرماید: آیا آب دادن به حجاج را	۶
باب (۱۱): تشویق به درخواست شهادت	۷
باب (۱۲): فضیلت شهادت در راه الله	۷
باب (۱۳): نیت در اعمال	۸

- باب (۱۴): خشنودی الله متعال از شهدا و خشنودی شهدا از الله متعال ۸
- باب (۱۵): شهدا پنج گروهند ۹
- باب (۱۶): هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است ۹
- باب (۱۷): بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می شوند ۱۰
- باب (۱۸): هرکس به خاطر دفاع از مالش کشته شود، شهید است ۱۱
- باب (۱۹): درباره این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ مردانی که با پیمانشان با الله متعال عمل نمودند ۱۱
- باب (۲۰): درباره ی کسی که به خاطر اعلا ی کلمه ی الله بجنگد ۱۲
- باب (۲۱): درباره ی کسی که به خاطر ریا و شهرت بجنگد ۱۲
- باب (۲۲): پاداش فراوان کسی که در راه الله، کشته شود ۱۴
- باب (۲۳): درباره ی شخصی که جهاد کند و مجروح گردد یا غنیمت بدست آورد ۱۴
- باب (۲۴): پاداش کسی که مجاهدی را مجهز نماید ۱۵
- باب (۲۵): اگر شخصی برای جهاد آماده شد و مریض شد، باید ساز و برگ نظامی اش را به کسی بدهد که جهاد می کند ۱۵
- باب (۲۶): درباره ی حرمت همسران مجاهدان و کسی که سرپرستی خانواده ی مجاهدی را قبول کند و به او خیانت کند ۱۶
- باب (۲۷): درباره ی این سخن نبی اکرم ﷺ که می فرماید: «همچنان گروهی از امت من تا هنگام برپا شدن قیامت بر حق اند و عدم همکاری با آنان، ضرری به آنها نمی رساند و تا زمانی که دستور الله متعال فرا رسد، (برپا شدن قیامت) اینگونه اند» ۱۶
- باب (۲۸): درباره ی دو نفری که یکی دیگری را به قتل می رساند و هردو وارد بهشت می شوند ۱۷
- باب (۲۹): کسی که کافری را به قتل برساند و بر اسلام باقی بماند، وارد جهنم نمی شود ۱۸
- باب (۳۰): فضیلت کسی که ناقه ای برای سواری مجاهدان، اهدا نماید ۱۸

- باب (۳۱): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ (تا آنجا که در توان شماست برای مبارزه‌ی با آنان، نیرو فراهم کنید) ۱۹
- باب (۳۲): تشویق به تیراندازی ۱۹
- باب (۳۲): در پیشانی اسب‌ها تا روز قیامت، خیر و برکت وجود دارد ۲۰
- باب (۳۴): درباره‌ی ناپسند دانستن اسب شکال ۲۰
- باب (۳۵): مسابقه‌ی میان اسب‌ها و لاغر و کمر باریک ساختن آنها ۲۰
- باب (۳۶): درباره‌ی کسانی که به خاطر عذری نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ ۲۱
- باب (۳۷): درباره‌ی فردی که به سبب بیماری، نتواند به جهاد برود ۲۱
- ۳۵- کتاب سیر (ابواب جهاد) ۲۳**
- باب (۱): درباره‌ی تعیین امیران سپاه و سربده‌ها و توصیه‌های لازم ۲۳
- باب (۲): دستور به آسان‌گیری ۲۴
- باب (۳): درباره‌ی دسته‌های نظامی و اینکه شخصی که به جهاد می‌رود، جان‌شین فردی است که می‌ماند ۲۵
- باب (۴): مرز میان کوچک و بزرگ جهت اجازه یافتن و اجازه نیافتن برای جهاد ۲۵
- باب (۵): قرآن نباید به سرزمین دشمن برده شود ۲۵
- باب (۶): سفر کردن در هنگام سرسبزی و خشکسالی و شب گذراندن در راه ۲۶
- باب (۷): سفر، بخشی از عذاب است ۲۶
- باب (۸): کراهیت رفتن به خانه در شب، هنگام بازگشت از سفر ۲۶
- باب (۹): دعا کردن قبل از جنگ و هجوم به دشمن ۲۷
- باب (۱۰): نامه‌های نبی اکرم ﷺ به پادشاهان و دعوت دادن آنان به سوی

- الله ۲۷
- نامه‌ی رسول الله ﷺ به هرقل و دعوت او به اسلام ۲۸
- باب (۱۱): درباره‌ی دعای نبی اکرم ﷺ نزد الله متعال، و صبر و بردباری‌اش
در برابر اذیت و آزار منافقان ۳۲
- باب (۱۲): نهی از پیمان شکستن ۳۳
- باب (۱۳): وفای به عهد ۳۳
- باب (۱۴): عدم آرزوی رویارویی با دشمن، و صبر و پایداری هنگام روبرو
شدن ۳۴
- باب (۱۵): دعای علیه دشمن ۳۵
- باب (۱۶): جنگ، فریبکاری است ۳۵
- باب (۱۷): کمک گرفتن از مشرکین در جنگ ۳۵
- باب (۱۸): بیرون رفتن زنان همراه جنگجویان ۳۶
- باب (۱۹): نهی از کشتن زنان و کودکان در جنگ ۳۸
- باب (۲۰): حکم کشته شدن فرزندان مشرکین هنگام شیخون زدن ۳۸
- باب (۲۱): قطع کردن نخل‌های دشمن و سوزاندن آنها ۳۸
- باب (۲۲): گرفتن غذا از سرزمین دشمن ۳۹
- باب (۲۳): غنایم فقط برای این امت، حلال می‌باشد ۳۹
- باب (۲۴): درباره‌ی غنایم ۴۰
- باب (۲۵): جایزه دادن به دسته‌های نظامی ۴۱
- باب (۲۶): تقسیم کردن غنایم به پنج قسمت ۴۱
- باب (۲۷): درباره‌ی عطا کردن اموال مقتول به قاتل (در جهاد) ۴۱
- باب (۲۸): دادن اموال مقتول به بعضی از قاتلان از روی اجتهاد ۴۳
- ترجمه: عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه می‌گوید: روز بدر در صف جهاد ایستاده
بودم و به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم متوجه شدم که میان دو
نوجوان انصاری قرار دارم. آرزو کردم ای کاش! میان افراد قوی‌تری قرار می
گرفتم. در این اثنا، یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان! ابوجهل را

می‌شناسی؟ گفتم: بلی، ای برادرزاده! با او چه کار داری؟ گفت: به من گفته‌اند که رسول خدا ﷺ را دشنام می‌دهد؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هریک از ما که نزدیک‌تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی‌درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد که در میان مردم، گشت می‌زد. گفتم: آیا او را می‌بینید؟ او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. در این هنگام، آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول الله ﷺ برگشتند و پیامبر اکرم ﷺ را از ماجرا آگاه ساختند. رسول الله ﷺ پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند؟» هریک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده‌اید؟» گفتند: خیر. نبی اکرم ﷺ به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته‌اید؛ و ساز و برگ جنگی او را به معاذ بن عمرو بن جموح، عنایت نمود». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفرآء و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

۴۳

باب (۲۹): ممنوع کردن اموال مقتول برای قاتل از روی اجتهاد ۴۴

باب (۳۰): دادن همه‌ی ساز و برگ نظامی قاتل به مقتول ۴۵

باب (۳۱): درباره‌ی جازیه دادن و مبادله‌ی اسیران جنگی ۴۶

باب (۳۲): سهمای مجاهدین و یک پنجم بیت المال به روستاهایی تعلق می‌گیرد که با جنگیدن، فتح شود ۴۷

باب (۳۳): حکم فئ (اموالی که بدون جنگ از کفار بدست می‌آید) ۴۷

باب (۳۴): سهم اسب سوار و فرد پیاده از اموال غنیمت ۵۳

باب (۳۵): زنان در اموال غنیمت، سهمی ندارند ولی به آنان، اندکی از آنها داده می‌شود و حکم کشتن کودکان در جنگ ۵۳

باب (۳۶): رها کردن اسیران و منت گذاشتن بر آنان ۵۵

- باب (۳۷): جلای وطن کردن یهود از مدینه ۵۶
- باب (۳۸): بیرون کردن یهود و نصارا از شبه جزیره‌ی عربستان ۵۷
- باب (۳۹): حکم محارب و پیمان شکن ۵۷
- ۳۶- کتاب هجرت و غزوات ۵۹**
- باب (۱): هجرت نبی اکرم ﷺ و معجزات آن ۵۹
- باب (۲): درباره‌ی غزوه‌ی بدر ۶۱
- باب (۳): درباره‌ی کمک شدن بوسیله‌ی فرشتگان، فدیہ گرفتن از اسیران و حلال شدن اموال غنیمت ۶۳
- باب (۴): سخن گفتن پیامبر با کشته شدگان بدر بعد از مردنشان ۶۶
- باب (۵): درباره‌ی غزوه‌ی احد ۶۷
- باب (۶): زخمی شدن نبی اکرم ﷺ در روز جنگ احد ۶۸
- باب (۷): دفاع جبرئیل و میکائیل از نبی اکرم ﷺ در روز جنگ احد ۶۹
- باب (۸): خشم الله متعال بر کسی که توسط رسول الله ﷺ کشته شود، بسیار شدید است ۶۹
- باب (۹): اذیت و آزار نبی اکرم ﷺ توسط قوم‌اش ۶۹
- باب (۱۰): صبر پیامبران بر اذیت و آزار قوم‌شان ۷۲
- باب (۱۱): کشته شدن ابوجهل ۷۲
- باب (۱۲): کشته شدن کعب بن اشرف ۷۳
- باب (۱۳): غزوه‌ی رقاد ۷۴
- باب (۱۴): درباره‌ی غزوه‌ی احزاب که همان غزوه‌ی خندق است ۷۵
- باب (۱۵): سخنی از بنی قریظه ۷۷
- باب (۱۶): غزوه‌ی ذی قرد ۷۸
- باب (۱۷): داستان حدیبیه و صلح نبی اکرم ﷺ با قریش ۸۹
- باب (۱۸): غزوه‌ی خیبر ۹۰
- باب (۱۹): بعد از فتوحات، مهاجرین درختان و گوسفندانی را که انصار برای

- استفاده از میوه و شیرشان در اختیارشان قرار داده بودند برگردانند ۹۱
- باب (۲۰): فتح مکه و وارد شدن به آن با زور شمشیر و لطف و احسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اهل مکه ۹۲
- باب (۲۱): بیرون کردن بت ها از اطراف کعبه ۹۵
- باب (۲۲): بعد از فتح، هیچ کس از قبیله ی قریش، در حالت اسارت، کشته نمی شود ۹۶
- باب (۲۳): بعد از فتح، بر اسلام و جهاد و کارهای خوب، بیعت میشود ۹۶
- باب (۲۴): بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است ۹۷
- باب (۲۵): هر کس که هجرت برایش دشوار شد، کار خیر، انجام دهد ۹۷
- باب (۲۶): در مورد کسی که بعد از هجرت به او اجازه ی بادیه نشینی داده شود ۹۷
- باب (۲۷): غزوه ی حنین ۹۸
- باب (۲۸): درباره ی غزوه ی طائف ۱۰۱
- باب (۲۹): تعداد غزوه های رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۰۱
- ۳۷- کتاب امارت ۱۰۳**
- باب (۱): خلفا از قریش هستند ۱۰۳
- باب (۲): حکم تعیین جانشین و عدم آن ۱۰۴
- باب (۳): وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت ۱۰۵
- باب (۴): اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفتند ۱۰۷
- باب (۵): همه ی شما مسئول هستید و از شما در مورد زیر دستانتان سؤال خواهد شد ۱۰۷
- باب (۶): کراهیت درخواست امارت و علاقه داشتن به آن ۱۰۸
- باب (۷): مسئولیت ها را به کسی که خواهان آن باشد، نمی دهیم ۱۰۹
- باب (۸): اگر امام به تقوا و عدالت، دستور دهد برایش پاداش بحساب می آید ۱۱۰

- باب (۹): درباره‌ی کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد و عدالت کند... ۱۱۰
- باب (۱۰): درباره‌ی کسی که مسئولیتی به عهده گرفت و سخت یا آسان گرفت..... ۱۱۱
- باب (۱۱): دین، خیرخواهی است..... ۱۱۱
- باب (۱۲): کسی که به رعیتش خیانت کند و از نصیحت آنان دریغ ورزد ۱۱۲
- باب (۱۳): درباره‌ی خیانت حکام در اموال غنیمت و گناه بزرگ آن ۱۱۳
- باب (۱۴): اموالی را که امیران، پنهان می‌کنند، خیانت شمرده می‌شود. ۱۱۴
- باب (۱۵): درباره‌ی هدایای امیران..... ۱۱۴
- باب (۱۶): بیعت با نبی اکرم ﷺ در زیر درخت بر عدم فرار..... ۱۱۵
- باب (۱۷): بیعت بر مرگ..... ۱۱۶
- باب (۱۸): بیعت بر سمع و طاعت به اندازه‌ی توانایی ۱۱۶
- باب (۱۹): بیعت بر شنیدن و اطاعت کردن تا زمانی که کفری آشکار، مشاهده نشده است..... ۱۱۷
- باب (۲۰): روش بیعت گرفتن از زنان مؤمن..... ۱۱۷
- باب (۲۱): درباره‌ی اطاعت از امام..... ۱۱۸
- باب (۲۲): شنیدن و اطاعت از کسی که به کتاب الهی عمل کند ۱۱۹
- باب (۲۳): در کارهای معصیت نباید اطاعت کرد، اطاعت فقط در کارهای خوب است..... ۱۱۹
- باب (۲۴): هر گاه به معصیتی دستور داده شد، سمع و طاعتی وجود ندارد..... ۱۲۰
- باب (۲۵): طاعت از امیران اگر چه حقوق را رعایت نکنند..... ۱۲۰
- باب (۲۶): درباره‌ی بهترین و بدترین پیشوایان..... ۱۲۱
- باب (۲۷): نهی از منکر کردن حکام و نجنگیدن با آنان تا زمانی که نماز می‌خوانند..... ۱۲۱
- باب (۲۸): دستور به صبر و بردباری هنگام تبعیض..... ۱۲۲
- باب (۲۹): هنگام ظهور فتنه‌ها باید همراه جماعت باشیم..... ۱۲۲

باب (۳۰): درباره‌ی کسی که از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا گردد ۱۲۳

باب (۳۱): درباره‌ی کسی که در میان امتی که بر یک امام اتفاق نظر دارند، اختلاف ایجاد کند ۱۲۴

باب (۳۲): هرکس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست ۱۲۴

باب (۳۳): دستور چنگ زدن به ریسمان الهی و دوری از تفرقه ۱۲۵

باب (۳۴): مردود شمردن بدعت‌ها ۱۲۵

باب (۳۵): درباره‌ی کسی که امر به معروف می‌کند اما خودش به آن، عمل نمی‌کند ۱۲۶

۳۸- کتاب شکار و ذبیحه‌ها ۱۲۷

باب (۱): شکار با تیر و بسم الله گفتن هنگام تیر اندازی ۱۲۷

باب (۲): درباره‌ی شکار با کمان و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته .. ۱۲۷

باب (۳): درباره‌ی شکار بوسیله‌ی تیر بی پر و بسم الله گفتن هنگام فرستادن سگ ۱۲۸

باب (۴): اگر شکاری ناپدید گردید و بعد از سه روز، پیدا شد ۱۲۹

باب (۵): نگه‌داری سگ شکاری و سگ گله، مباح است ۱۲۹

باب (۶): درباره‌ی کشتن سگ‌ها ۱۳۰

باب (۷): ممنوعیت پرتاب سنگریزه ۱۳۰

باب (۸): ممنوعیت هدف قرار دادن حیوانات ۱۳۰

باب (۹): به ما دستور داده شده است که چاقو را تیز کنیم و حیوانات را بخوبی ذبح کنیم ۱۳۱

باب (۱۰): ذبح کردن با وسیله‌ای که باعث جاری شدن خون گردد و ممنوعیت ذبح با دندان و ناخن ۱۳۲

۳۹- کتاب قربانی ۱۳۳

باب (۱): هنگامی که دهه‌ی ذی حجه آغاز گردید و شما تصمیم داشتید قربانی ذبح کنید، موها و ناخن‌هایتان را کوتاه نکنید ۱۳۳

- باب (۲): وقت ذبح قربانی ۱۳۳
- باب (۳): هر کس، قبل از نماز عید، قربانی کند، برایش کافی نیست ۱۳۳
- باب (۴): سن قربانی ۱۳۴
- باب (۵): قربانی کردن بزغاله ۱۳۴
- باب (۶): استحباب قربانی کردن دو قوچ سفید شاخ دار و ذبح نمودن با دست خود و بسم الله و الله اکبر گفتن ۱۳۵
- باب (۷): نبی اکرم ﷺ قربانی را از طرف خودش، اهل بیت و امتش، ذبح نمود ۱۳۵
- باب (۸): گوشت قربانی را بعد از سه روز نباید خورد ۱۳۵
- باب (۹): اجازه‌ی خوردن گوشت های قربانی بعد از سه روز و ذخیره کردن و توشه برداشتن و صدقه نمودن ۱۳۶
- باب (۱۰): فرع و عتیره‌ای وجود ندارد ۱۳۷
- باب (۱۱): درباره‌ی کسی که برای غیر الله، ذبح کند ۱۳۷
- کتاب نوشیدنی‌ها ۱۳۹**
- باب (۱): حرمت شراب ۱۳۹
- باب (۲): هر چه نشئه و مستی آورد، حرام است ۱۴۱
- باب (۳): هر شرابی که نشئه آور باشد، حرام است ۱۴۱
- باب (۴) هرکس، در دنیا شراب بخورد، در آخرت از آن، محروم می‌شود مگر اینکه توبه کند ۱۴۲
- باب (۵): شراب آنست که از درخت خرما و انگور سازند ۱۴۲
- باب (۶): شراب از خرما‌ی نارس و رسیده ۱۴۲
- باب (۷): شراب از پنج چیز، ساخته می‌شود ۱۴۳
- باب (۸): از کشمش و خرما با هم نباید شراب ساخته شود ۱۴۳
- باب (۹): نباید در ظرف کدو و ظرف قیر اندود عصاره درست کرد ۱۴۴
- باب (۱۰): عصاره گرفتن در ظرف سنگی، مباح است ۱۴۴
- باب (۱۱): اجازه‌ی عصاره گرفتن در همه‌ی ظرف‌ها و منع از نوشیدن هر

- چیز نشئه آور ۱۴۴
- باب (۱۲): اجازه‌ی استفاده از کوزه‌هایی که قیر اندود نشده‌اند ۱۴۵
- باب (۱۳): مدت گذاشتن خرما در آب ۱۴۵
- باب (۱۴): درباره‌ی شرابی که تبدیل به سرکه شود ۱۴۵
- باب (۱۵): معالجه با شراب ۱۴۶
- باب (۱۶): درباره‌ی پوشاندن دهان ظرف ۱۴۶
- باب (۱۷): روی ظرف را بپوشانید و دهانه‌ی مشک را ببندید ۱۴۶
- باب (۱۸): درباره‌ی نوشیدن عسل و نبید و شیر و آب ۱۴۷
- باب (۱۹): نوشیدن در لیوان ۱۴۸
- باب (۲۰): نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک، ممنوع است ۱۴۹
- باب (۲۱): آب نوشیدن در ظرف‌های طلایی و نقره‌ای ممنوع است ۱۴۹
- باب (۲۲): هر گاه کسی آب نوشید، حق با فردی است که سمت راست او قرار دارد ۱۵۰
- باب (۲۳): اجازه خواستن از کوچکترها هنگام دادن آب به بزرگترها ۱۵۱
- باب (۲۴): تنفس در ظرف، ممنوع است ۱۵۱
- باب (۲۵): رسول الله ﷺ هنگام آب نوشیدن، تنفس می‌نمود ۱۵۱
- باب (۲۶): نباید ایستاده آب نوشید ۱۵۲
- باب (۲۷): اجازه‌ی ایستاده نوشیدن آب زمزم ۱۵۲
- کتاب خوردنی‌ها ۱۵۳**
- باب (۱): بسم الله گفتن، هنگام غذا خوردن ۱۵۳
- باب (۲): خوردن با دست راست ۱۵۴
- باب (۳): هر کس، از جلوی خودش، غذا بخورد ۱۵۴
- باب (۴): غذا خوردن با سه انگشت ۱۵۵
- باب (۵): بعد از غذا خوردن دستش را بلیسد یا بلیساند ۱۵۵
- باب (۶): لیسیدن انگشتان و کاسه ۱۵۵
- باب (۷): پاک کردن لقمه‌ای که افتاد و خوردن آن ۱۵۵

- باب (۸): الحمد لله گفتن بعد از خوردن و نوشیدن ۱۵۶
- باب (۹): بازخواست شدن بخاطر نعمت آب و غذا ۱۵۶
- باب (۱۰): پذیرفتن دعوت همسایه برای صرف غذا ۱۵۷
- باب (۱۱): کسی که برای صرف غذا، دعوت شود و شخص دیگری با او برود ۱۵۸
- باب (۱۲): ایثار کردن در حق مهمان ۱۵۸
- باب (۱۳): غذای دو نفر برای سه نفر، کافی است ۱۵۹
- باب (۱۴): مؤمن در یک معده، غذا می خورد و کافر در هفت معده ۱۶۰
- باب (۱۵): درباره‌ی خوردن کدو ۱۶۱
- باب (۱۶): سرکه بهترین خورش است ۱۶۱
- باب (۱۷): درباره‌ی خوردن خرما و گذاشتن هسته‌ها میان انگشتان ۱۶۱
- باب (۱۸): چمباتمه نشستن (سریا نشستن و زانو در بغل گرفتن) و خرما خوردن ۱۶۲
- باب (۱۹): ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما و جود نداشته باشد گرسنه هستند ۱۶۳
- باب (۲۰): نباید دو عدد خرما همزمان در دهان گذاشت ۱۶۳
- باب (۲۱): خوردن خیار با خرمای تازه ۱۶۳
- باب (۲۲): درباره‌ی میوه‌ی سیاه رنگ درخت اراک ۱۶۴
- باب (۲۳): خوردن خرگوش ۱۶۴
- باب (۲۴): درباره‌ی خوردن ضبّ (نوعی سوسمار) ۱۶۴
- باب (۲۵): خوردن ملخ ۱۶۶
- باب (۲۶): خوردن جانوران دریایی و آنچه که دریا بیرون می اندازد ۱۶۶
- باب (۲۷): درباره‌ی خوردن گوشت اسب ۱۶۸
- باب (۲۸): خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، ممنوع می باشد ۱۶۸
- باب (۲۹): ممنوعیت خوردن گوشت حیوانات درنده ۱۶۸
- باب (۳۰): ممنوعیت خوردن گوشت پرندگان گوشتخوار ۱۶۹

- باب (۳۱): درباره‌ی کراهیت سیر ۱۶۹
- باب (۳۲): خودداری کردن از ایراد گرفتن از غذا ۱۷۰
- ۴۲- کتاب لباس و زینت** ۱۷۱
- باب (۱): کسی در دنیا ابریشم می‌پوشد که در آخرت بهره‌ای نداشته باشد. اما بهره گرفتن از ابریشم و پولش، مباح می‌باشد ۱۷۱
- باب (۲): هر کس، در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود ۱۷۲
- باب (۳): پوشیدن عبای ابریشمی شایسته پرهیزگاران نیست ۱۷۳
- باب (۴): پوشیدن ابریشم، ممنوع است مگر اینکه به اندازه‌ی دو انگشت باشد ۱۷۳
- باب (۵): پوشیدن قبای ابریشمی، ممنوع است ۱۷۴
- باب (۶): اجازه‌ی پوشیدن لباس ابریشم هنگام بیماری ۱۷۴
- باب (۷): اجازه‌ی اینکه گریبان لباس از ابریشم باشد ۱۷۵
- باب (۸): قطعه قطعه نمودن پارچه‌ی ابریشمی و درست کردن روسری برای زنان ۱۷۶
- باب (۹): پوشیدن لباس‌هایی که دارای خط‌های ابریشمی هستند و لباس زرد و انگشتر طلایی، ممنوع می‌باشد ۱۷۶
- باب (۱۰): ممنوعیت زعفران زدن (بر بدن و لباس) ۱۷۷
- باب (۱۱): درباره‌ی رنگ کردن موها و تغییر دادن موی سفید ۱۷۷
- باب (۱۲): مخالفت با یهود و نصاری در رنگ نمودن ۱۷۷
- باب (۱۳): بُرد یمانی سبز رنگ و خط دار ۱۷۷
- باب (۱۴): درباره‌ی لباسی که دارای تصویر جهاز شتر است ۱۷۷
- باب (۱۵): پوشیدن ازار کلفت و لباس نمدی ۱۷۸
- باب (۱۶): درباره‌ی نمدها ۱۷۸
- باب (۱۷): تهیه‌ی رختخواب به اندازه‌ی نیاز ۱۷۸
- باب (۱۸): رختخواب چرمین که داخل آن، الیاف درخت خرما باشد ۱۷۹

- باب (۱۹): درباره‌ی اینکه شخص، طوری خود را در لباس بپیچد که دست هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و همچنین بستن کمر و زانوها با یکدیگر ۱۷۹
- باب (۲۰): خوابیدن بر پشت و یکی از پاها را بالای دیگری گذاشتن، ممنوع می‌باشد ۱۷۹
- باب (۲۱): دراز کشیدن به پشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، مباح است ۱۷۹
- باب (۲۲): بالا بردن ازار تا نصف ساق‌ها ۱۸۰
- باب (۲۳): مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، الله متعال به سوی او نگاه نمی‌کند ۱۸۰
- باب (۲۴): الله متعال با سه گروه، حرف نمی‌زند و به سوی آنان، نگاه نمی‌کند ۱۸۱
- باب (۲۵): کسی که لباسش را متکبرانه، روی زمین بکشد ۱۸۱
- باب (۲۶): روزی، یک مرد دچار غرور و خودپسندی شده بود و متکبرانه، راه می‌رفت که در زمین، فرو رفت ۱۸۱
- باب (۲۷): فرشتگان به خانه‌ای که در آن، سگ و عکس، وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند ۱۸۲
- باب (۲۸): فرشتگان به خانه‌ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد ۱۸۳
- باب (۲۹): کراهیت پرده‌ی عکس دار، و اینکه قطعه قطعه گردید و به بالش، تبدیل شد ۱۸۳
- باب (۳۰): در مورد متکایی که تصویر داشته باشد ۱۸۴
- باب (۳۱): عذاب کسانی که تصویر می‌کشند در روز قیامت ۱۸۵
- باب (۳۲): سخت گیری بر کسانی که تصویر می‌کشند ۱۸۵
- باب (۳۳): ممنوعیت در دست نمودن انگشتر طلایی و نوشیدن در ظرف نقره‌ای و پوشیدن لباس‌های ابریشمی و دیباج (نوعی ابریشم نفیس) ۱۸۶

- باب (۳۴): انداختن انگشتر طلائی ۱۸۶
- باب (۳۵): نبی اکرم ﷺ یک انگشتر نقره‌ای در دست نمود که محمد رسول الله بر آن حک شده بود و خلفای بعد از او نیز همان انگشتر را در دست نمودند ۱۸۷
- باب (۳۶): درباره‌ی انگشتر نقره‌ای که نگینش عقیق حبشه باشد و در دست راست نمودن ۱۸۸
- باب (۳۷): انگشتر در انگشت کوچک دست چپ ۱۸۹
- باب (۳۸): انگشتر نباید در انگشت میانی و سبابه باشد ۱۸۹
- باب (۳۹): درباره‌ی کفش پوشیدن و تهیه‌ی کفش زیاد ۱۸۹
- باب (۴۰): کفش پوشیدن از راست، آغاز شود و بیرون آوردن از چپ ۱۸۹
- باب (۴۱): ممنوعیت راه رفتن با یک لنگ کفش ۱۹۰
- باب (۴۲): ممنوعیت تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر ۱۹۰
- باب (۴۳): ممنوعیت پیوند مو برای زنان ۱۹۰
- باب (۴۴): ممنوعیت پیوند هر چیز برای زنان (بجای مو) ۱۹۰
- باب (۴۵): نفرین خال کوب‌ها و کسانی که میان دندان‌هایشان، فاصله ایجاد می‌کنند ۱۹۱
- باب (۴۶): درباره‌ی کسی که خود را سیر وانمود می‌کند حال آنکه اینگونه نباشد ۱۹۲
- باب (۴۷): در مورد زنانی که به ظاهر، پوشیده اما در واقع، لخت و عریان هستند ۱۹۳
- باب (۴۸): درباره‌ی کندن قلاده‌ها از گردن حیوانات ۱۹۳
- باب (۴۹): در مورد زنگ‌ها و اینکه فرشتگان با کسانی که سگ و زنگ با خود داشته باشند همراه نمی‌شوند ۱۹۴
- باب (۵۰): ممنوعیت نشان کردن و داغ نمودن چهره‌ی حیوانات ۱۹۴
- باب (۵۱): داغ کردن گوش‌های گوسفندان ۱۹۴

- باب (۵۲): درباره‌ی نشان کردن شتران ۱۹۵
- ۴۳- کتاب آداب** ۱۹۷
- باب (۱): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید..... ۱۹۷
- باب (۲): انتخاب نمودن نام محمد برای فرزندان ۱۹۷
- باب (۳): محبوب‌ترین اسم‌ها نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند ۱۹۸
- باب (۴): انتخاب اسم عبدالرحمن برای فرزند ۱۹۸
- باب (۵): انتخاب اسم عبدالله برای فرزند و دست کشیدن بر سرش و دعا کردن برای او ۱۹۸
- باب (۶): انتخاب اسم‌های پیامبران و صالحان ۲۰۰
- باب (۷): انتخاب نام ابراهیم برای فرزند ۲۰۰
- باب (۸): انتخاب اسم منذر برای فرزند ۲۰۱
- باب (۹): تغییر دادن یک نام به نام بهتر ۲۰۱
- باب (۱۰): تغییر دادن نام برّه به جویریه ۲۰۱
- باب (۱۱): تغییر نام برّه به زینب ۲۰۲
- باب (۱۲): درباره‌ی کرم گفتن انگور ۲۰۲
- باب (۱۳): ممنوعیت نام‌های افلح، رباح، یسار و نافع ۲۰۳
- باب (۱۴): اجازه یافتن درباره‌ی نام گذاری به نام‌های فوق ۲۰۳
- باب (۱۵): سید نامیدن برده و کنیز و مولا ۲۰۴
- باب (۱۶): کنیه گذاشتن برای بچه‌ی خردسال ۲۰۴
- باب (۱۷): درباره‌ی اینکه یک مرد به مرد دیگری بگوید: ای پسرکم! ۲۰۴
- باب (۱۸): بدترین اسم‌ها نزد الله متعال، نام کسی است که شاهنشاه نامیده شود ۲۰۵
- باب (۱۹): مسلمان بر مسلمان، پنج حق دارد ۲۰۵
- باب (۲۰): ممنوعیت نشستن بر سر راه و ادای حق راه ۲۰۶

- باب (۲۱): سلام گفتن سوار به پیاده، و افراد کمتر به کسانی که بیشترند
 ۲۰۶
- باب (۲۲): اجازه خواستن و سلام گفتن ۲۰۶
- باب (۲۳): بلند کردن پرده، اجازه شمرده می‌شود ۲۰۷
- باب (۲۴): کراهیت «من» گفتن هنگام اجازه‌ی ورود خواستن..... ۲۰۸
- باب (۲۵): ممنوعیت نگاه کردن به داخل خانه هنگام اجازه خواستن..... ۲۰۸
- باب (۲۶): اگر کسی بدون اجازه‌ی مردم به داخل خانه‌ی آنان، نگاه کرد و
 آنها چشمش را کور کردند..... ۲۰۹
- باب (۲۷): درباره‌ی نگاه ناگهانی و برگرداندن چشم از آن ۲۰۹
- باب (۲۸): در مورد کسی که وارد مجلسی شود و سلام دهد و بنشیند .. ۲۰۹
- باب (۲۹): ممنوعیت بلند کردن شخص از جایش و نشستن در آن ۲۱۰
- باب (۳۰): اگر کسی از جایش بلند شد و دوباره به آن برگشت، به آن جا،
 مستحق تر از دیگران است ۲۱۰
- باب (۳۱): ممنوعیت در گوشی صحبت کردن دو نفر با یکدیگر بدون
 مشارکت نفر سوم ۲۱۰
- باب (۳۲): سلام دادن به کودکان ۲۱۱
- باب (۳۳): به یهود و نصاری، سلام ندهید..... ۲۱۱
- باب (۳۴): جواب سلام اهل کتاب..... ۲۱۱
- باب (۳۵): ممنوعیت بیرون رفتن زنان بعد از نازل شدن حکم حجاب ... ۲۱۲
- باب (۳۶): اجازه‌ی بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت ۲۱۲
- باب (۳۷): سوار نمودن زن نامحرم در پشت سر ۲۱۳
- باب (۳۸): اگر شوهر و همسرش را کسی با یکدیگر دید، مرد بگوید: این،
 فلانی است..... ۲۱۴
- باب (۳۹): مرد نباید شب را نزد زنی که محرمش نیست، بگذراند..... ۲۱۵
- باب (۴۰): ممنوعیت وارد شدن به خانه‌ی زنانی که شوهر آنها در منزل،
 حضور ندارد ۲۱۶

- باب (۴۱): ممنوعیت ورود افراد مخنث بر زنان ۲۱۶
- باب (۴۲): خاموش کردن آتش، هنگام خوابیدن ۲۱۷
- ۴۴- کتاب دم کردن** ۲۱۹
- باب (۱): درباره‌ی اینکه جبریل نبی اکرم ﷺ را دم کرد ۲۱۹
- باب (۲): درباره‌ی سحرکردن و اینکه یهودیان، نبی اکرم ﷺ را سحر کردند ۲۱۹
- باب(۳): خواندن سوره‌های اخلاص، فلق و ناس بر مریض و فوت کردن .. ۲۲۱
- باب (۴): دم کردن به نام الله و پناه خواستن ۲۲۱
- باب (۵): پناه خواستن از شیطان وسوسه در نماز ۲۲۱
- باب (۶): خواندن سوره‌ی فاتحه بر فردی که عقرب او را گزیده است ۲۲۲
- باب (۷): دم کردن گزیدگی تمام جانواران زهر دار ۲۲۳
- باب (۸): درباره‌ی دم کردن بیماری ریش پهلوی ۲۲۳
- باب (۹): درباره‌ی دم کردن از عقرب گزیدگی ۲۲۳
- باب (۱۰): چشم زخم، حقیقت دارد و اگر از شما خواستند که بعضی از اعضای بدنتان را بشوید، این کار را انجام دهید ۲۲۴
- باب (۱۱) درباره‌ی دم کردن برای چشم زخم ۲۲۴
- باب (۱۲): دم کردن برای چشم زخم ۲۲۵
- باب (۱۳): دم کردن با خاک زمین ۲۲۵
- باب (۱۴): اگر یکی از اعضای خانواده‌ی شخص، مریض شد، می‌تواند او را دم کند ۲۲۶
- ۴۵- کتاب مریضی و طبابت** ۲۲۹
- باب (۱): بیماری و دردی که مؤمن به آن، دچار می‌شود ۲۲۹
- باب (۲): فضیلت عیادت بیماران ۲۲۹
- باب (۳): نگوید دلم ناپاک و پلید شده است ۲۳۰
- باب (۴): هر بیماری، دارویی دارد ۲۳۱
- باب (۵): گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است؛ پس بوسیله‌ی آب، آنرا

- سرد کنید..... ۲۳۱
- باب (۶): تب گناهان را از بین می برد ۲۳۱
- باب (۷): دربارهی صرع (بیهوش شدن) و ثواب آن ۲۳۲
- باب (۸): تلبینه باعث آرامش و نشاط قلب مریض و از بین رفتن حزن و اندوه می گردد..... ۲۳۲
- باب (۹): مداوا با غسل ۲۳۳
- باب (۱۰): مداوا با شونیز (سیاه دانه) ۲۳۳
- باب (۱۱): هرکس، صبحش را با خوردن خرمای عجوه، آغاز نماید، هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمی رساند ۲۳۳
- باب (۱۲): قارچ از ترنجبین است و آب آن، شفای چشم است ۲۳۴
- باب (۱۳): معالجه با عود هندی که به آن، قسط نیز می گویند..... ۲۳۴
- باب (۱۴): معالجه با خوراندن دارو (در گلو ریختن) ۲۳۵
- باب (۱۵): درباره ی حجامت کردن و قطره در بینی نمودن ۲۳۵
- باب (۱۶): معالجه با حجامت و داغ ۲۳۵
- باب (۱۷): معالجه با قطع رگ و داغ کردن ۲۳۷
- باب (۱۸): معالجه ی زخمها با داغ ۲۳۷
- باب (۱۹): معالجه ی با شراب ۲۳۷
- ۴۶- کتاب طاعون** ۲۳۹
- باب (۱): درباره ی طاعون و اینکه غذایی است؛ پس به منطقه ی طاعون نروید و از ترس آن، فرار نکنید ۲۳۹
- ۴۷- کتاب بدفالی و سرایت بیماری** ۲۴۳
- باب (۱): سرایت بیماری، بدفالی صفر و هامه، هیچگونه اصلتی ندارند... ۲۴۳
- باب (۲): هیچ کس نباید حیوانات بیمارش را نزد کسی که حیواناتش سالم اند، ببرد ۲۴۴
- باب (۳): ستارگان باعث باد و باران نمی شوند ۲۴۵
- باب (۴): غول نمی تواند کسی را گمراه کند ۲۴۶

- باب (۵): پرهیز از فرد بیمار ۲۴۶
- باب (۶): به فال نیک گرفتن ۲۴۶
- باب (۷): بدیمن بودن منزل و زن و اسب ۲۴۶
- ۴۸- کتاب کھانت (غیب‌گویی کردن) ۲۴۹**
- باب (۱): ممنوعیت رفتن نزد کاهنان و یادی از فال گرفتن با خط کشیدن ۲۴۹
- باب (۲) درباره‌ی سخنانی که جن‌ها، اسراق سمع می‌کنند ۲۴۹
- باب (۴): هر کس نزد کاهن و فالگیر برود، نمازش پذیرفته نمی‌شود ۲۵۰
- ۴۹- کتاب مارها و چیزهای دیگر ۲۵۱**
- باب (۱): مارهایی که داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، نباید کشته شوند ... ۲۵۱
- باب (۲): سه بار هشدار دادن به مارهای داخل خانه ۲۵۱
- باب (۳): کشتن مارها ۲۵۳
- باب (۴): درباره‌ی کشتن وزغ‌ها ۲۵۴
- باب (۵): درباره‌ی کشتن مورچه‌ها ۲۵۴
- باب (۶): درباره‌ی کشتن گربه ۲۵۵
- باب (۷): درباره‌ی موش‌ها و مسخ بودن آنها ۲۵۵
- باب (۸): آب دادن به حیوانات ۲۵۶
- ۵۰- کتاب شعر و چیزهای دیگر ۲۵۷**
- باب (۱): درباره‌ی شعر خواندن ۲۵۷
- باب (۲): بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است ۲۵۷
- باب (۳): کراهیت مشغول شدن زیاد با شعر ۲۵۷
- باب (۴): خاک ریختن به چهره‌ی مداحان ۲۵۸
- باب (۵): درباره‌ی کراهیت تزکیه کردن و ستودن افراد ۲۵۸
- باب (۶): بازی نرد ۲۵۹
- ۵۱- کتاب رؤیا (خواب دیدن) ۲۶۱**
- باب (۱): درباره‌ی خوابهای نبی اکرم ﷺ ۲۶۱

- باب (۲): نبی اکرم ﷺ مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی کذاب را خواب دید
 ۲۶۲
- باب (۳): درباره‌ی این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: « هرکس، مرا در
 خواب ببیند، حقیقتاً مرا دیده است»..... ۲۶۳
- باب (۴): خواب نیک از جانب الله متعال، و خواب‌های پریشان از جانب
 شیطان است..... ۲۶۳
- باب (۵): خواب خوب از جانب الله متعال است و هر کس، خواب ناپسندی
 دید، آن را به دیگران نگوید..... ۲۶۴
- باب (۶): اگر کسی، خواب ناپسندی دید، به الله متعال، پناه ببرد و طرفی را
 که بر آن خوابیده، تغییر دهد ۲۶۴
- باب (۷): خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار
 می‌رود..... ۲۶۵
- باب (۸): خواب خوب یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می‌رود ۲۶۵
- باب (۹): نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید
 ۲۶۵
- باب (۱۰): آنچه در مورد تعبیر خواب، وارد شده است ۲۶۶
- باب (۱۱): نباید بازپهای شیطانی در خواب، برای مردم، تعریف شوند ۲۶۷
- ۵۲- کتاب فضایل «فضایل نبی اکرم ﷺ»** ۲۶۹
- باب (۱): انتخاب نبی اکرم ﷺ ۲۶۹
- باب (۲): درباره‌ی این سخن نبی اکرم ﷺ که من سرور فرزندان آدم هستم
 ۲۶۹
- باب (۳): مثال هدایت و دانشی که نبی اکرم ﷺ با آن، مبعوث شده است
 ۲۶۹
- باب (۴): کامل شدن و خاتمه یافتن پیامبران با نبی اکرم ﷺ ۲۷۱
- باب (۵): سلام دادن سنگ به نبی اکرم ﷺ ۲۷۱

- باب (۶): فوران نمودن آب از میان انگشتان نبی اکرم ﷺ ۲۷۲
- باب (۷): آشکار شدن معجزه‌ی نبی اکرم ﷺ در آب ۲۷۲
- باب (۸): برکت نبی اکرم ﷺ در غذا ۲۷۳
- باب (۹): آشکار شدن برکت نبی اکرم ﷺ در شیر ۲۷۷
- باب (۱۰): آثار برکت نبی اکرم ﷺ در روغن ۲۸۰
- باب (۱۱): اطاعت درخت از نبی اکرم ﷺ ۲۸۱
- باب (۱۲): در مورد شقِّ قمر (دو نیم شدن ماه) ۲۹۰
- باب (۱۳): جلوگیری کسی که می‌خواست نبی اکرم ﷺ را اذیت و آزار کند ۲۹۱
- باب (۱۴): جلوگیری کسی که می‌خواست پیامبر اکرم ﷺ را به قتل برساند ۲۹۲
- باب (۱۵): در مورد سمّ و خوردن گوسفند مسموم ۲۹۳
- باب (۱۶): در مورد تخمین زدن درست نبی اکرم ﷺ ۲۹۴
- باب (۱۷): این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «من کمره‌ایتان را می‌گیرم تا در آتش نیفتید» ۲۹۵
- باب (۱۸): نبی اکرم ﷺ و الله متعال را بهتر از همه می‌شناخت و بیشتر از همه هم از الله متعال می‌ترسید ۲۹۶
- باب (۱۹): دوری کردن نبی اکرم ﷺ از گناهان و انتقام گرفتن به خاطر محارم الهی ۲۹۶
- باب (۲۰): درباره‌ی نماز خواندن نبی اکرم ﷺ تا اینکه پاهایش ورم نمود و این سخنش که فرمود «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم»؟ ۲۹۷
- باب (۲۱): این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم» ۲۹۷
- باب (۲۲): بزرگی حوض نبی اکرم ﷺ ، و ورود امتش به آن ۲۹۷
- باب (۲۳): صفات ظاهری، بعثت و سن نبی اکرم ﷺ ۳۰۰

- باب (۲۴): در مورد مَهر نبوت..... ۳۰۱
- باب (۲۵): کیفیت دهان، چشمان و پشت پاهای نبی اکرم صلی الله علیه و آله ۳۰۲
- باب (۲۶): ریش (مبارک) نبی اکرم صلی الله علیه و آله ۳۰۳
- باب (۲۷): موهای سفید نبی اکرم ۳۰۳
- باب (۲۸): موهای نبی اکرم..... ۳۰۳
- باب (۲۹): رها کردن موها بر پیشانی و فرق باز کردن ۳۰۴
- باب (۳۰): تبسم رسول الله ۳۰۴
- باب (۳۱): نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌برد، حیای بیشتری داشت ۳۰۴
- باب (۳۲): خوشبویی نبی اکرم ۳۰۴
- باب (۳۳): عرق کردن نبی اکرم..... ۳۰۵
- باب (۳۴): خوشبویی عرق نبی اکرم..... ۳۰۶
- باب (۳۵): تبرک جستن از عرق نبی اکرم ۳۰۶
- باب (۳۶): نزدیک بودن نبی اکرم..... ۳۰۷
- باب (۳۷): رسول الله..... ۳۰۸
- باب (۳۸): شفقت نبی اکرم..... ۳۰۹
- باب (۳۹): شجاعت نبی اکرم ۳۱۰
- باب (۴۰): نبی اکرم..... ۳۱۰
- باب (۴۱): روش صحبت کردن نبی اکرم ۳۱۱
- باب (۴۲): رسول الله..... ۳۱۱
- باب (۴۳): نبی اکرم..... ۳۱۲
- باب (۴۴): هرگاه از رسول الله ۳۱۲
- باب (۴۵): عطای نبی ۳۱۳
- باب (۴۶): شمارش نبی اکرم ۳۱۳
- باب (۴۷): تعداد اسمهای نبی اکرم ۳۱۴
- باب (۴۸): چه مدت نبی اکرم ۳۱۴

- باب (۴۹): هنگام وفات، نبی اکرم..... ۳۱۵
- باب (۵۰): هرگاه الله متعال خواسته باشد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبرشان را زودتر از خودشان، قبض روح می نماید..... ۳۱۶
- باب (۵۱): در باره‌ی این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾ [النساء: ۶۵]. (سوگند به پروردگارت که مؤمن شمرده نمی شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند)..... ۳۱۶
- باب (۵۲): درباره‌ی پیروی از نبی اکرم ﷺ و این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می کنند، سؤال نکنید..... ۳۱۷
- باب (۵۳): خو دداری از کارهایی که نبی اکرم..... ۳۱۹
- باب (۵۴): در مورد سخنان نبی اکرم..... ۳۱۹
- باب (۵۵): آرزوی دیدن نبی اکرم..... ۳۲۰
- باب (۵۶): در مورد کسی که آرزوی دیدن نبی اکرم..... ۳۲۰
- ۵۳- کتاب یادی از پیامبران و فضیلت آنان..... ۳۲۱**
- باب (۱): در مورد آغاز آفرینش آدم ﷺ..... ۳۲۱
- باب (۲): در مورد فضیلت ابراهیم خلیل ﷺ..... ۳۲۱
- باب (۳): ختنه کردن ابراهیم ﷺ..... ۳۲۱
- باب (۴): در مورد این سخن ابراهیم ÷ که گفت:..... ۳۲۲
- باب (۵): در مورد این سخنان ابراهیم ÷ که گفت:..... ۳۲۲
- باب (۶): یادی از موسی ﷺ..... ۳۲۴
- باب (۷): داستان موسی با خضر علیهما السلام..... ۳۲۵
- باب (۸): در مورد این سخن نبی اکرم..... ۳۲۸
- باب (۹): در مورد وفات موسی ﷺ..... ۳۳۰
- باب (۱۰): در مورد این سخن نبی اکرم..... ۳۳۰
- باب (۱۱): یادی از یوسف ﷺ..... ۳۳۱

- باب (۱۲): یادی از زکریا علیه السلام ۳۳۱
- باب (۱۳): یادی از یونس علیه السلام ۳۳۱
- باب (۱۴): یادی از عیسی علیه السلام ۳۳۲
- باب (۱۵): بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می‌آید، شیطان او را لمس می‌کند ۳۳۲
- باب (۱۶): عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می‌کنم ۳۳۲
- ۵۴- کتاب فضایل یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله** ۳۳۳
- فضایل ابوبکر صدیق: ۳۳۳
- باب (۱): در مورد این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله متعال است، چیست؟» ۳۳۳
- باب (۲): در مورد این سخن نبی اکرم ۳۳۳
- باب (۳): ابوبکر صدیق ۳۳۴
- باب (۴): اجتماع اعمال نیک برای ابوبکر صدیق ۳۳۴
- باب (۵): در مورد این سخن نبی اکرم ۳۳۴
- باب (۶): همراهی صدیق و فارق ۳۳۵
- باب (۷): جانشینی ابوبکر ۳۳۶
- باب (۸): فضایل عمر بن خطاب ۳۳۷
- باب (۹): فضایل عثمان بن عفان ۳۴۰
- باب (۱۰): فضایل علی بن ابی طالب ۳۴۳
- باب (۱۱): فضایل طلحه بن عبید الله ۳۴۶
- باب (۱۲): فضایل زبیر بن عوام ۳۴۶
- باب (۱۳): فضایل طلحه و زبیر ۳۴۷
- باب (۱۴): فضایل سعد بن ابی وقاص ۳۴۷
- باب (۱۵): فضایل ابو عبیده بن جراح ۳۵۱
- باب (۱۶): فضایل حسن و حسین ۳۵۱

- باب (۱۷): فضایل فاطمه دختر محمد ۳۵۲
- باب (۱۸): فضایل اهل بیت نبی اکرم ۳۵۴
- باب (۱۹): فضایل ام المؤمنین عایشه ۳۵۶
- باب (۲۰): در فضیلت عایشه و یادآوری حدیث ام زرع ۳۶۱
- باب (۲۱): فضایل ام المؤمنین خدیجه ۳۶۵
- باب (۲۲): فضایل همسر گرامی نبی اکرم ۳۶۶
- باب (۲۳): فضایل ام المؤمنین ام سلمه ۳۶۷
- باب (۲۴): فضایل ام سلیم مادر انس بن مالک ۳۶۸
- باب (۲۵): فضایل مولای رسول اکرم؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید ۳۶۸
- باب (۲۶): فضایل زید بن حارثه ۳۶۹
- باب (۲۷): فضایل زید بن حارثه و اسامه بن زید ۳۶۹
- باب (۲۸): فضایل بلال بن رباح مولای ابوبکر صدیق ۳۶۹
- باب (۲۹): فضایل سلمان و صهیب و بلال ۳۷۰
- باب (۳۰): فضایل انس بن مالک ۳۷۱
- باب (۳۱): فضایل جعفر بن ابی طالب، اسماء دختر عُمیس و سایر کسانی که
سوار بر کشتی همراه آنان به حبشه هجرت کردند ۳۷۲
- باب (۳۲): فضایل عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ۳۷۴
- باب (۳۳): فضایل عبد الله بن عباس ۳۷۴
- باب (۳۴): فضایل عبد الله بن عمر ۳۷۵
- باب (۳۵): فضایل عبد الله بن زبیر ۳۷۶
- باب (۳۶): فضایل عبد الله بن مسعود ۳۷۶
- باب (۳۷): فضایل عبد الله بن عمرو بن حرام ۳۷۸
- باب (۳۸): فضایل عبد الله بن سلام ۳۷۸
- باب (۳۹): فضایل سعد بن معاذ ۳۸۰
- باب (۴۰): فضایل ابو طلحه انصاری و همسرش ام سلیم ۳۸۱
- باب (۴۱): فضیلت ابی بن کعب ۳۸۳

- باب (۴۲): فضیلت ابو ذر غفاری ۳۸۳
- باب (۴۳): فضیلت ابو موسی اشعری ۳۹۰
- باب (۴۴): فضیلت ابو موسی و ابو عامر اشعری ۳۹۱
- باب (۴۵): فضیلت ابو هریره دوسی ۳۹۳
- باب (۴۶): فضیلت ابو دجانہ سماک بن خُرشه ۳۹۶
- باب (۴۷): فضیلت ابو سفیان صخر بن حرب ۳۹۶
- باب (۴۸): فضیلت جُلَیب ۳۹۷
- باب (۴۹): فضیلت حسان بن ثابت ۳۹۸
- باب (۵۰): فضیلت جریر بن عبد الله بجلی ۴۰۲
- باب (۵۱): فضایل اصحاب شجره ۴۰۳
- باب (۵۲): فضایل شهدای بدر ۴۰۴
- باب (۵۳): فضایل قریش و انصار و دیگران ۴۰۵
- باب (۵۴): در مورد زنان قریش ۴۰۶
- باب (۵۵): فضایل انصار ۴۰۶
- باب (۵۶): بهترین تیره‌های انصار ۴۰۸
- باب (۵۷): در مورد خدمت به انصار ۴۰۸
- باب (۵۸): فضایل اشعریها ۴۰۹
- باب (۵۹): دعای نبی اکرم ۴۱۰
- باب (۶۰): فضیلت قبیله‌های مزینه، جهینه و غفار ۴۱۰
- باب (۶۱): آنچه در مورد قبیله‌ی طیئ آمده است ۴۱۱
- باب (۶۲): آنچه در مورد قبیله‌ی دوس آمده است ۴۱۱
- باب (۶۳): فضیلت بنی تمیم ۴۱۱
- باب (۶۴): پیمان اخوت و برادری میان یاران نبی اکرم ۴۱۲
- باب (۶۵): من باعث امنیت یارانم، و یارانم باعث امنیت امت من هستند ۴۱۳
- باب (۶۶): در مورد کسی که نبی اکرم ۴۱۳
- باب (۶۷): بهترین عصر، عصر صحابه، سپس عصر کسانی که بعد از آنها می

- آیند؛ و بعد هم عصر کسانی که بعد از گروه دوم می آیند ۴۱۴
- باب (۶۸): مردم، مانند معادن هستند ۴۱۵
- باب (۶۹): در مورد این سخن پیامبر اکرم ۴۱۵
- باب (۷۰): نهی از دشنام دادن اصحاب پیامبر، و فضیلت آنان بر کسانی که بعد از آنها می آیند ۴۱۶
- باب (۷۱): یادی از اویس قرنی که جزو تابعین است و فضیلت او ۴۱۶
- باب (۷۲): سخنی در مورد مصر و ساکنان آن ۴۱۸
- باب (۷۳): آنچه در مورد عمان آمده است ۴۱۹
- باب (۷۴): آنچه در مورد سرزمین فارس آمده است ۴۱۹
- باب (۷۵): مردم مانند صد شتر هستند که یک شخص نمی تواند در میان آنها یک شتر نجیب پیدا کند ۴۲۰
- باب (۷۶): سخنی در مورد کذاب و قاتل قبیله ی ثقیف ۴۲۰
- ۵۵- کتاب نیکی و صله ی رحمی ۴۲۳**
- باب (۱): نیکی به پدر و مادر و اینکه به کدام یک مستحق احسان بیشتری است ۴۲۳
- باب (۲): مقدم نمودن نیکی به پدر و مادر بر عبادت (نفلی) ۴۲۳
- باب (۳): ترک جهاد بخاطر نیکی به پدر و مادر و همراهی با آنها ۴۲۶
- باب (۴): درباره ی این سخن پیامبر اکرم ۴۲۶
- باب (۵): بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری دریابد و با وجود این، وارد بهشت نگردد، به خاک مالیده شود ۴۲۶
- باب (۶): بهترین نیکی آن است که شخص با خانواده ی دوستان پدرش، نیکی کند ۴۲۷
- باب (۷): فضیلت احسان کردن به دختران ۴۲۷
- باب (۸): بجا آوردن حق خویشاوندی باعث طولانی شدن عمر می گردد . ۴۲۸
- باب (۹): بجا آوردن حق خویشاوندی اگرچه آنان بجای نیاورند ۴۲۸
- باب (۱۰): در مورد رعایت حق خویشاوندی و عدم رعایت آن ۴۲۹

- باب (۱۱): در مورد سرپرست یتیم ۴۳۰
- باب (۱۲): پاداش کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه، و مساکین، تلاش می‌کند ۴۳۰
- باب (۱۳): در مورد کسانی که به خاطر الله متعال یکدیگر را دوست داشته باشند ۴۳۰
- باب (۱۴): روز قیامت، هرکس با دوستانش حشر می‌شود ۴۳۱
- باب (۱۵): هرگاه، الله متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد، محبوب بندگانش می‌گرداند ۴۳۲
- باب (۱۶): ارواح، مانند لشکرهای متنوعی هستند که گرد هم آمده‌اند ... ۴۳۲
- باب (۱۷): مؤمن برای مؤمن، به منزله‌ی یک ساختمان است ۴۳۳
- باب (۱۸): مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن‌اند ۴۳۳
- باب (۱۹): مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند و او را تنها نمی‌گذارد ۴۳۳
- باب (۲۰): در مورد پوشاندن عیب‌های بنده ۴۳۴
- باب (۲۱): در مورد سفارش همنشینان ۴۳۴
- باب (۲۲): مثال همنشین خوب ۴۳۵
- باب (۲۳): سفارش در مورد همسایه ۴۳۵
- باب (۲۴): استحباب خوشرویی با مردم ۴۳۵
- باب (۲۵): در مورد نرم‌خویی و ملایمت ۴۳۶
- باب (۲۶): الله متعال نرم‌خویی و ملایمت را دوست دارد ۴۳۶
- باب (۲۷): عذاب انسان متکبر ۴۳۶
- باب (۲۸): درباره‌ی کسی که سوگند یاد می‌کند ۴۳۷
- باب (۲۹): مدارا نمودن و حکم کسی که مردم او را به خاطر بدیهایش رها می‌کنند ۴۳۷
- باب (۳۰): در مورد عفو کردن ۴۳۸

- باب (۳۱): در مورد کسی که هنگام خشم، خودش را کنترل می‌کند..... ۴۳۸
- باب (۳۲): گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هنگام خشم..... ۴۳۸
- باب (۳۳): انسان بگونه‌ای آفریده شده است که نمی‌تواند خودش را کنترل کند..... ۴۳۹
- باب (۳۴): در مورد کار نیک و گناه..... ۴۳۹
- باب (۳۵): در مورد کسی که خس و خاشاک را از راه برمی‌دارد..... ۴۴۰
- باب (۳۶): اگر خاری به بدن مؤمن بخلد و به مصیبتی گرفتار آید..... ۴۴۰
- باب (۳۷): درد و اندوهی که مؤمن بدان گرفتار می‌شود..... ۴۴۱
- باب (۳۸): حسادت ورزیدن، دشمنی کردن و پشت کردن به یکدیگر، ممنوع است..... ۴۴۲
- باب (۳۹): بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید..... ۴۴۲
- باب (۴۰): نهی از دشمنی و قهر کردن..... ۴۴۲
- باب (۴۱): تجسس، رقابت (در دنیا) و گمان بد کردن، ممنوع است..... ۴۴۳
- باب (۴۲): شیطان نماز گزاران را تحریک می‌کند و به جان هم می‌اندازد..... ۴۴۳
- باب (۴۳): با هر انسان، یک شیطان وجود دارد..... ۴۴۳
- باب (۴۴): غیبت نکنید..... ۴۴۴
- باب (۴۵): در مورد سخن چینی..... ۴۴۴
- باب (۴۶): هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی‌شود..... ۴۴۵
- باب (۴۷): در مورد شخص دو چهره (منافق)..... ۴۴۵
- باب (۴۸): در مورد راستگویی و دروغگویی..... ۴۴۵
- باب (۴۹): مواردی که دروغ گفتن در آنها جایز است..... ۴۴۶
- باب (۵۰): ممنوعیت دعوت جاهلیت..... ۴۴۶
- ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: ما در یکی از غزوات، همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. پس مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده‌اید؟»

مردم گفتند: یا رسول الله! مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. پیاکبر اکرم ﷺ فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید؛ زیرا زشت و بد بو هستند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: چنین کاری انجام داده‌اند؟ سوگند به الله، اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر گفت: یا رسول الله! اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را رها کن؛ زیرا اگر کشته شود، مردم می‌گویند: محمد یارانش را به قتل می‌رساند». ۴۴۶

باب (۵۱): منع کردن از دشنام دادن ۴۴۷

باب (۵۲): منع کردن از دشنام دادن روزگار و زمانه ۴۴۷

باب (۵۳): نباید کسی به سوی برادر مسلمانش با اسلحه، اشاره کند ۴۴۸

باب (۵۴): محافظت از پیکان و لبه‌ی تیز تیرها در داخل مسجد ۴۴۸

باب (۵۵): ممنوعیت زدن به چهره ۴۴۹

باب (۵۶): در مورد نفرین حیوانات و سخت‌گیری درباره‌ی آن ۴۴۹

باب (۵۷): نفرین کردن زیاد، کراهیت دارد ۴۵۰

باب (۵۸): در مورد کسی که می‌گوید: مردم هلاک شدند ۴۵۰

باب (۵۹): کسانی که بیش از حد سخت‌گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند ۴۵۱

باب (۶۰): هر مسلمانی را که نبی اکرم ۴۵۱

۵۶- کتاب ظلم ۴۵۵

باب (۱): در مورد تحریم ظلم و دستور به استغفار و توبه ۴۵۵

باب (۲): در مورد مهلت دادن به ظالم ۴۵۷

باب (۳): هرکس باید برادر مسلمانش را کمک کند چه ظالم باشد و چه

مظلوم ۴۵۷

باب (۴): در مورد کسانی که مردم را شکنجه می‌کنند ۴۵۸

باب (۵): به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده‌اند، وارد نشوید مگر

اینکه گریان باشید ۴۵۸

باب (۶): حکم آب کشیدن از چاههای کسانی که دچار عذاب شده‌اند.... ۴۵۹

۵۷- کتاب تقدیر و سرنوشت ۴۶۱

باب (۱): در مورد این سخن الله متعال که: ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و

از روی حساب و نظام آفریده‌ایم ۴۶۱

باب (۲): همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی

ناتوانی و زرنگی ۴۶۱

باب (۳): دستور به قوی بودن و رها کردن عجز و ناتوانی ۴۶۲

باب (۴): تقدیر قبل از آفرینش، نوشته شده است ۴۶۲

باب (۵): درباره‌ی اثبات تقدیر ۴۶۲

باب (۶): در مورد سبقت گرفتن تقدیر و این سخن الله متعال که می‌فرماید:

..... ۴۶۳

باب (۷): در مورد تقدیر و شقاوت و سعادت ۴۶۴

باب (۸): در مورد خاتمه‌ی اعمال انسان ۴۶۵

باب (۹): در مورد تعیین اجل‌ها و تقسیم شدن رزق و روزی ۴۶۶

باب (۱۰): چگونگی آفرینش و شقاوت و سعادت ۴۶۶

باب (۱۱): بهره‌ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است ۴۶۹

باب (۱۲): الله متعال دل‌ها را به هر سمت و سویی که بخواهد، سوق می‌دهد

..... ۴۶۹

باب (۱۳): هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید..... ۴۶۹

باب (۱۴): آنچه در مورد فرزندان مشرکین وارد شده است ۴۷۰

باب (۱۵): در مورد کودکی که خضر علیه السلام او را به قتل رساند..... ۴۷۰

۵۸- کتاب علم ۴۷۳

باب (۱): از بین رفتن علم، و ظهور جهل و نادانی ۴۷۳

باب (۲): از بین رفتن علم ۴۷۳

باب (۳): علم با وفات علما از بین می‌رود ۴۷۳

باب (۴): کسی که روش خوب یا بدی را در اسلام پایه گذاری کند ۴۷۴

باب (۵): کسی که مردم را بسوی هدایت یا گمراهی فرا خواند ۴۷۵

باب (۶): در مورد کسانی که غیر قرآن را می‌نوشتند و برحذر داشتن از

نسبت دادن سخنان دروغ به رسول الله ۴۷۵

۵۹- کتاب دعا ۴۷۷

باب (۱): در مورد اسم‌های الله متعال و کسی که آنها را حفظ کند ۴۷۷

باب (۲): دعای رسول الله ۴۷۷

باب (۳): بار الها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما، تندرستی عنایت فرما و

روزی‌ام ده ۴۸۰

باب (۴): (بار الها! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا

فرما و ما را از عذاب دوزخ، نجات ده ۴۸۰

باب (۵): ۴۸۱

باب (۶): دعا کردن با توسل به اعمال نیکی که برای رضای الله انجام داده

است ۴۸۱

باب (۷): دعای غم و اندوه ۴۸۳

باب (۸): دعای بنده اجابت می‌شود تا زمانی که عجله نکند ۴۸۳

باب (۹): قاطعیت در دعا و نگوید: اگر خواستی ۴۸۴

باب (۱۰): در شب، لحظه‌ای وجود دارد که دعا در آن لحظه، اجابت می‌شود

..... ۴۸۴

باب (۱۱): تشویق به دعا و ذکر در آخر شب و اجابت دعا در آن وقت ۴۸۴

باب (۱۲): دعا کردن هنگام بانگ خروس ۴۸۵

باب (۱۳): دعا برای برادر مسلمان در غیاب او ۴۸۵

باب (۱۴): کراهیت دعا برای تعجیل عقوبت در دنیا ۴۸۶

باب (۱۵): کراهیت آرزوی مرگ بخاطر مصیبتی که انسان بدان گرفتار می

شود؛ و باید دعای خیر نمود ۴۸۶

۶۰- کتاب ذکر ۴۸۹

باب (۱): تشویق به ذکر الله و تقرب جستن به او با استمرار یادش ۴۸۹

- باب (۲): در مورد مداومت بر ذکر الله و ترک آن ۴۸۹
- باب (۳): اجتماع برای تلاوت قرآن کریم..... ۴۹۰
- باب (۴): کسی که بنشیند و به یاد الله متعال باشد ۴۹۱
- باب (۵): فضیلت مجالس ذکر الله متعال و دعا و استغفار ۴۹۲
- باب (۶): در مورد زنان و مردانی که ذکر الله را می‌کنند ۴۹۳
- باب (۷): در مورد لا اله الا الله گفتن ۴۹۳
- باب (۸): در مورد ذکر کردن با آواز بلند ۴۹۴
- باب (۹): دعای هنگام فرارسیدن شب..... ۴۹۴
- باب (۱۰): دعای هنگام خوابیدن و به رختخواب رفتن ۴۹۵
- باب (۱۱): تسبیح گفتن بعد از نماز صبح ۴۹۹
- باب (۱۲): فضیلت تسبیح گفتن ۵۰۰
- باب (۱۳): در مورد لا اله الا الله، الحمد لله و الله اکبر گفتن ۵۰۰
- باب (۱۴): سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ محبوب‌ترین سخن نزد الله متعال است . ۵۰۱
- باب (۱۵): در مورد کسی که روزانه، صد بار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بگوید ۵۰۱
- ۶۱- کتاب پناه خواستن و امور دیگر..... ۵۰۳**
- باب (۱): پناه خواستن از بدی فتنه‌ها ۵۰۳
- باب (۲): پناه خواستن از عجز (ناتوانی) و تنبلی ۵۰۴
- باب (۳): پناه خواستن از نگون بختی و قضای بد..... ۵۰۴
- باب (۵): «یرحمک الله» گفتن به کسی که عطسه بزند و الحمد لله بگوید ۵۰۵
- ۶۲- کتاب توبه و پذیرفتن آن و وسعت رحمت الله ﷻ و امور دیگر ۵۰۷**
- باب (۱): دستور به توبه ۵۰۷
- باب (۲): تشویق به توبه ۵۰۷
- باب (۳): در مورد صداقت در توبه و آیه‌ی: ۵۰۸
- باب (۴): قبول توبه‌ی شخصی که صد نفر را به قتل رساند..... ۵۱۹

باب (۵): هرکس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند، الله متعال توبه اش را می‌پذیرد..... ۵۲۱

باب (۶): قبول توبه‌ی کسی که شب و روز، گناه می‌کند ۵۲۱

باب (۷): در مورد بخشیده شدن گناهان..... ۵۲۱

باب (۸): درباره‌ی وسعت رحمت الهی و اینکه رحمتش بر غضبش، غلبه دارد

..... ۵۲۱

باب (۹): رحمت و عذاب الهی ۵۲۲

باب (۱۰): الله متعال بر بندگانش، از مادر نسبت به فرزندش، مهربانتر است

..... ۵۲۲

باب (۱۱): عمل هیچ‌کس باعث نجاتش نمی‌گردد..... ۵۲۳

باب (۱۲): هیچ‌کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری

ندارد..... ۵۲۳

باب (۱۳): هیچ‌کس، با غیرت تر از الله متعال نیست..... ۵۲۴

باب (۱۴): در مورد درگوشی صحبت کردن و اعتراف بنده به گناهانش.. ۵۲۴

باب (۱۵): دیدن الله متعال..... ۵۲۵

باب (۱۶): روز قیامت، کافر و منافق به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کنند ۵۲۶

باب (۱۷): در مورد خشیت الهی و شدت خوف از عذابش..... ۵۲۷

باب (۱۸): در مورد کسی که گناه کند و طلب مغفرت نماید..... ۵۲۸

باب (۱۹): در مورد کسی که مرتکب گناهی شود؛ سپس وضو بگیرد و نماز

فرضش را بخواند..... ۵۲۸

باب (۲۰): در برابر هر مسلمان، یکی از کفار به جهنم می‌رود..... ۵۲۹

۶۳- کتاب منافقان..... ۵۳۱

باب (۱): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید:..... ۵۳۱

باب (۲): روی گردانی منافقان از طلب مغفرت نبی اکرم..... ۵۳۲

باب (۳): سخنی در مورد منافقان و نشانه‌های آنان..... ۵۳۲

باب (۴): درباره‌ی منافقان جریان عقبه (در راه تبوک که خواستند پیامبر

- ۵۳۳ اکرم را ترور کنند) و تعداد آنها
 باب (۵): مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله، سرگردان است
 ۵۳۴
 باب (۶): وزیدن بادی شدید هنگام مرگ یک منافق
 ۵۳۵
 باب (۷): شدت عذاب منافق در روز قیامت
 ۵۳۵
 باب (۸): زمین شخص منافق و مرتد را نپذیرفت و بیرون انداخت
۶۴- کتاب توصیف قیامت ۵۳۷
 باب (۱): روز قیامت، الله متعال زمین را در مشتش می‌گیرد ۵۳۷
 باب (۲): زمین در روز قیامت ۵۳۷
 باب (۳): هر بنده به همان حالتی برانگیخته می‌شود که فوت نموده است
 ۵۳۷
 باب (۴): برانگیخته شدن بر اساس اعمال ۵۳۸
 باب (۵): مردم، پا لخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد ۵۳۸
 باب (۶): مردم در گروه‌های مختلفی حشر خواهند شد ۵۳۸
 باب (۷): کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می‌گردد ۵۳۹
 باب (۸): نزدیک شدن خورشید به مردم در روز قیامت ۵۳۹
 باب (۹): کثرت عرق در روز قیامت ۵۴۰
 باب (۱۰): روز قیامت، کافر می‌خواهد که فدیة بدهد ۵۴۰
۶۵- کتاب توصیف بهشت ۵۴۱
 باب (۱): نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند ۵۴۱
 باب (۲): کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم خواهند بود ۵۴۲
 باب (۳): اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دل‌هایی مانند دل‌های پرندگان
 دارند ۵۴۲
 باب (۴): خوشنودی الله متعال شامل حال بهشتیان می‌شود ۵۴۲
 باب (۵): نگاه کردن بهشتیان به صاحبان غرفه‌ها ۵۴۳
 باب (۶): بهشتیان در بهشت، غذا می‌خورند ۵۴۴

باب (۷): تحفه‌ی بهشتیان	۵۴۴
باب (۸): در مورد استمرار نعمت‌های بهشتیان	۵۴۶
باب (۹): در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه ی آن، حرکت می‌کند؛ اما نمی‌تواند آنرا بپیماید	۵۴۶
باب (۱۰): خیمه‌های بهشت	۵۴۶
باب (۱۱): بازار بهشت	۵۴۷
باب (۱۲): در دنیا از نهرهای بهشت، وجود دارد	۵۴۷
باب (۱۳): بهشت، در محاصره‌ی دشواری‌ها است	۵۴۷
باب (۱۴): تعداد کم‌تری از زنان، ساکن بهشت هستند	۵۴۸
باب (۱۵): در مورد بهشتیان و دوزخیان و نشانه‌های آنان در دنیا	۵۴۸
باب (۱۶): بهشتیان و دوزخیان برای همیشه در بهشت و دوزخ می‌مانند	۵۵۰
۶۶- کتاب توصیف جهنم	۵۵۱
باب (۱): افسارهای جهنم	۵۵۱
باب (۲): شدت حرارت جهنم	۵۵۱
باب (۳): عمق زیاد جهنم	۵۵۱
باب (۴): در مورد فردی از جهنمیان که آسانترین عذاب را می‌بیند	۵۵۲
باب (۵): قسمت‌هایی از جهنمیان را که آتش فرا می‌گیرد	۵۵۲
باب (۶): جباران به جهنم می‌روند و ضعیفان به بهشت	۵۵۲
باب (۷): عذاب کسی که سایه را رواج داد	۵۵۳
باب (۸): بزرگی دندان کافر در جهنم	۵۵۳
باب (۹): عذاب شکنجه‌کنندگان مردم	۵۵۴
باب (۱۰): غوطه دادن مرفه‌ترین فرد دنیا در جهنم، و غوطه دادن رنج دیده ترین فرد دنیا در بهشت	۵۵۵
۶۷- کتاب فتنه‌ها	۵۵۷
باب (۱): هنگامی که فسق و فجور زیاد شود، وقت فتنه‌ها و نابودی فرا می رسد	۵۵۷

- باب (۲): سرازیر شدن فتنه‌ها مانند نزول قطرات باران ۵۵۷
- باب (۳): عرضه شدن فتنه‌ها بر دل‌ها و ایجاد نقطه در آنها ۵۵۸
- باب (۴): شیطان لشکریانش را می‌فرستد تا مردم را دچار فتنه کنند ۵۵۹
- باب (۵): در مورد فتنه‌ها و ویژگی‌های آنها ۵۵۹
- باب (۶): در مورد فتنه‌ها و کسانی که آنها را حفظ داشتند ۵۶۱
- باب (۷): فتنه از سمت مشرق ۵۶۲
- باب (۸): گنج‌های کسرا و قیصر در راه الله تقسیم خواهد شد ۵۶۲
- باب (۹): این امت، توسط یکدیگر، هلاک می‌شوند ۵۶۳
- باب (۱۰): از راه و روش امت‌های گذشته، پیروی خواهید کرد ۵۶۴
- باب (۱۱): امتم را قریش هلاک می‌کند و دستور کناره‌گیری از آنان ۵۶۴
- باب (۱۲): فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آن هنگام، فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است ۵۶۵
- باب (۱۳): هرگاه، دو فرد مسلمان با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت ۵۶۶
- باب (۱۴): عمار توسط گروه باغی به قتل می‌رسد ۵۶۶
- باب (۱۵): تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند، قیامت برپا نخواهد شد ۵۶۶
- باب (۱۶): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می‌بودم ۵۶۷
- باب (۱۷): تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد ۵۶۷
- باب (۱۹): تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود، قیامت برپا نخواهد شد ۵۶۸
- باب (۲۰): تا زمانی که قبیله‌ی دوس بت ذو الخلصه را عبادت نکنند، قیامت برپا نمی‌شود ۵۶۸
- باب (۲۱): تا زمانی که لات و عزّی عبادت نگرده، قیامت برپا نمی‌شود .. ۵۶۸
- باب (۲۲): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان

- اسحاق به جنگ فلان شهر نروند ۵۶۹
- باب (۲۳): تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد، قیامت برپا نمی گردد ۵۷۰
- باب (۲۴): قیامت برپا نمی شود تا زمانی که شما با قومی نجنگید که چهره هایی مانند سپر دارند ۵۷۰
- باب (۲۵): تا زمانی که مردی از قبیله ی قحطان، ظهور نکند قیامت برپا نخواهد شد ۵۷۱
- باب (۲۶): قیامت برپا نمی گردد تا زمانی که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد ۵۷۱
- باب (۲۷): قیامت زمانی برپا می گردد که هیچ کس در روی زمین، نام الله را بر زبان نیاورد ۵۷۱
- باب (۲۸): نسیمی از یمن می وزد و هرکس را که ایمانی در دلش باشد، قبض روح می کند ۵۷۱
- باب (۲۹): قیامت بر بدترین مردم، برپا می شود ۵۷۲
- باب (۳۰): تا زمانی که افرادی دجال و دروغگو، ظهور نکنند، قیامت برپا نخواهد شد ۵۷۲
- باب (۳۱): در مورد جنگیدن مسلمانان با یهودیان ۵۷۲
- باب (۳۲): قیامت در حالی برپا می شود که رومی ها (کفار) از همه بیشترند ۵۷۳
- باب (۳۳): در مورد جنگیدن با رومی ها و کثرت قتل هنگام ظهور دجال ۵۷۳
- باب (۳۴): فتوحات مسلمانان قبل از ظهور دجال ۵۷۵
- باب (۳۵): درباره ی فتح قسطنطنیه ۵۷۶
- باب (۳۶): سپاهی که به قصد کعبه حرکت می کند، در زمین فرو میرود ۵۷۷
- باب (۳۷): درباره ی مساکن مدینه و آباد شدن آن قبل از قیامت ۵۷۸
- باب (۳۸): کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد ۵۷۸

- باب (۳۹): در مورد اینکه عراق جلوی درهمش را می‌گیرد..... ۵۷۸
- باب (۴۰): از میان رفتن امانت داری و ایمان از دل‌ها ۵۷۹
- باب (۴۱): از مردم عراق هیچ درهم و پیمانهای، جمع آوری نمیشود..... ۵۸۰
- باب (۴۲): نشانه‌هایی که قبل از قیامت، آشکار می‌گردد ۵۸۱
- باب (۴۳): بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد ۵۸۲
- باب (۴۴): قبل از آشکار شدن علایم قیامت به انجام کارهای خیر بشتابید ۵۸۲
- باب (۴۵): عبادت در دوران هرج و مرج ۵۸۲
- باب (۴۶): داستان ابن صیاد ۵۸۳
- باب (۴۷): نخستین نشانه‌ی قیامت، طلوع خورشید از مغرب است ۵۹۷
- باب (۴۸): در مورد صفات دجال، ظهور او و سخنان جسّاسه ۵۹۷
- باب (۴۹): هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می‌کنند .. ۶۰۲
- باب (۵۰): در مورد فرار مردم از ترس دجال به کوه‌ها و کم بودن جمعیت اعراب در آن زمان ۶۰۳
- باب (۵۱): ۶۰۳
- باب (۵۲): نزول عیسی بن مریم علیه السلام و شکستن صلیب و کشتن خنزیر. ۶۰۳
- باب (۵۳): بعثت من و قیامت به یکدیگر نزدیک‌اند ۶۰۵
- باب (۵۴): در مورد نزدیک بودن قیامت ۶۰۵
- باب (۵۵): شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیر ده است؛ اما قبل از اینکه شیر را به دهانش ببرد، قیامت برپا می‌گردد ۶۰۶
- باب (۵۶): فاصله‌ی میان دو صور، چهل است؛ و تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر استخوان بیخ دُمش..... ۶۰۶
- باب (۵۷): زنان، زیانبارترین فتنه برای مردان هستند ۶۰۷
- باب (۵۸): برحذر داشتن از فتنه‌ی زنان ۶۰۷
- ۶۸- کتاب زهد و رقائق ۶۰۹

- باب (۱): بار الها! آل محمد را به اندازه‌ی سد رَمَق، روزی بده ۶۰۹
- باب (۲): زندگی دشوار رسول الله ۶۰۹
- باب (۳): نبی اکرم ۶۱۰
- باب (۴): فقرای مهاجرین در رفتن به بهشت از ثروتمندان شان سبقت میگیرند ۶۱۱
- باب (۵): فقرا بیشترین جمعیت بهشتیان را تشکیل می‌دهند ۶۱۱
- باب (۶): زهد در دنیا، و بی ارزش بودن دنیا نزد الله متعال ۶۱۲
- باب (۷): بیم گسترش یافتن مال دنیا و رقابت در آن ۶۱۳
- باب (۸): بیم از رقابت و حسادت ورزیدن هنگام فتح و پیروزی ۶۱۴
- باب (۹): دنیا در برابر آخرت به اندازه‌ی آبی است که یک انگشت از آب دریا برمی‌دارد ۶۱۴
- باب (۱۰): آزمایش شدن در دنیا و روش برخورد با آن ۶۱۵
- باب (۱۱): قَلَّت دنیا و صبر در برابر آن، و خوردن برگ درختان ۶۱۷
- باب (۱۲): خانواده و مال میت بر می‌گردند و عملش باقی می‌ماند ۶۱۹
- باب (۱۳): به کسانی که سطح زندگی آنان از شما پایین‌تر است، نگاه کنید ۶۱۹
- باب (۱۴): الله متعال بنده‌ی پرهیزگار ثروتمند گمنام را دوست دارد ۶۱۹
- باب (۱۵): درباره‌ی کسی که در عملش غیر الله را شریک بگرداند ۶۲۰
- باب (۱۶): هرکس، بدنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می‌نماید ۶۲۰
- باب (۱۷): چه بسا که یک سخن باعث سقوط انسان در آتش جهنم شود ۶۲۰
- باب (۱۸): برای مؤمن هرچه اتفاق افتد، خیر است ۶۲۰
- باب (۱۹): صبر بر دین هنگام آزمایش شدن و داستان اصحاب اُخدود ... ۶۲۱
- ۶۹- کتاب فضایل قرآن ۶۲۷**
- باب (۱): درباره‌ی سوره‌ی فاتحه ۶۲۷
- باب (۲): درباره‌ی قرائت قرآن و قرائت سوره‌های بقره و آل عمران ۶۲۷
- باب (۳): فضیلت آیت الکرسی ۶۲۸

- باب (۴): درباره‌ی آیات پایانی سوره‌ی بقره ۶۲۸
- باب (۵): فضیلت سوره‌ی کهف ۶۲۸
- باب (۶): فضیلت سوره‌ی اخلاص ۶۲۹
- باب (۷): فضیلت خواندن سوره‌های فلق و ناس ۶۲۹
- باب (۸): درباره‌ی کسانی که بوسیله‌ی قرآن عزت و رفعت می‌یابند ۶۳۰
- باب (۹): فضیلت یاد گرفتن قرآن ۶۳۰
- باب (۱۰): مثال کسی که قرآن می‌خواند و کسی که قرآن نمی‌خواند ۶۳۱
- باب (۱۱): در مورد کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد و کسی که به سختی، قرآن می‌خواند ۶۳۱
- باب (۱۲): از خواندن قرآن سکون و آرامش نازل می‌شود ۶۳۲
- باب (۱۳): غبطه فقط در دو مورد، جایز است ۶۳۳
- باب (۱۴): دستور حفاظت از قرآن با تلاوت زیاد ۶۳۳
- باب (۱۵): خواندن قرآن با صدای خوب ۶۳۴
- باب (۱۶): حرکت دادن آواز در گلو هنگام تلاوت قرآن ۶۳۴
- باب (۱۷): خواندن قرآن با صدای بلند در شب و گوش دادن به آن ۶۳۵
- باب (۱۸): ۶۳۵
- باب (۱۹): قرآن خواندن نبی اکرم ﷺ برای دیگران ۶۳۶
- باب (۲۰): قرآن خواندن نبی اکرم ﷺ برای جن‌ها ۶۳۶
- باب (۲۱): نبی اکرم ﷺ به قرآن خواندن دیگران، گوش فرا می‌داد ۶۳۷
- باب (۲۲): ممانعت از اختلاف در قرآن کریم ۶۳۹
- ۷۰- کتاب تفسیر ۶۴۱**
- سوره‌ی بقره ۶۴۱
- باب (۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید ﴿وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ (با فروتنی از دروازه‌ی - آن شهر- وارد شوید و بگوئید: بار الها! گناهان ما را ببخش ۶۴۱

- باب (۲): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَ إِلَهٌ...﴾ .. ۶۴۱
- باب (۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [البقرة: ۲۶۰]. «پروردگارا! به من نشان بده که مردگان را چگونه زنده می‌گردانی» ۶۴۲
- باب (۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴] ۶۴۲
- سوره‌ی آل عمران ۶۴۴
- باب (۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ «الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد؛ برخی از آیات آن، آیات محکم‌اند» ۶۴۴
- باب (۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحَمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...﴾ ۶۴۵
- سوره‌ی نساء ۶۴۷
- باب (۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ همچنین این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ ۶۴۷
- باب (۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ «و هرکس که نیازمند است، بطور شایسته بخورد» ۶۴۸
- باب (۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ﴾ «چرا شما - مؤمنان - در مورد منافقان دو دسته شده‌اید؟» ۶۴۹
- باب (۱۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾ «وکسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد» ۶۴۹

باب (۱۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ «و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید تو مؤمن نیستی» ۶۵۰

باب (۱۲): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاصًا﴾ «هرگاه، زنی بیم آن را داشت که شوهرش از همبستری خود داری و بی‌اعتنایی کند» ۶۵۰
سوره‌ی مائده ۶۵۱

باب (۱۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ «امروز دینتان را برای شما کامل نمودم» ۶۵۱
سوره‌ی أنعام ۶۵۲

باب (۱۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند» ۶۵۲

باب (۱۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾ «ایمان آوردن افرادی که قبل از آن، ایمان نیاورده‌اند، سودی به حال‌شان نخواهد داشت» ۶۵۲
سوره‌ی اعراف ۶۵۴

باب (۱۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ «در هر سجده‌گاهی، خود را - با لباس مادی و معنوی - بیارایید» ۶۵۴

باب (۱۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَوُودُوا أَنْ تِلْكُمْ أَجْنَتَهُ أُرْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ «مؤمنان ندا داده می‌شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید، به ارث می‌برید» ۶۵۴
سوره‌ی أنفال ۶۵۵

- باب (۱۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ «تا تو در میان آنان هستی، الله متعال آنها را گرفتار عذاب نمی‌کند» ۶۵۵
- سوره‌ی براءت (توبه) ۶۵۶
- باب (۱۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَيَّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تُقَمِّ عَلَيَّ قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴]. «هرگاه، یکی از آنان مُرد، هرگز بر او نماز مخوان و بر سر گورش نایست» ۶۵۶
- باب (۲۰): در مورد سوره‌ی براءت (توبه)، أنفال و حشر ۶۵۶
- سوره‌ی هود ۶۵۶
- باب (۲۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِئَاتٍ﴾ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می‌برند ۶۵۶
- سوره‌ی سبحان (اسراء) ۶۵۷
- باب (۲۲): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾ «از تو درباره‌ی روح می‌پرسند» ۶۵۷
- باب (۲۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ «آن کسانی را که آنان به فریاد می‌خوانند خودشان، برای تقرب به پروردگارشان وسیله می‌جویند» ۶۵۸
- باب (۲۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُجَهَّرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ «نمازت را بلند یا آهسته مخوان» ۶۵۹
- سوره‌ی كهف ۶۶۰
- باب (۲۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا نُقِئُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا﴾ «و در روز قیامت، ارزشی برای آنان قائل نمی‌شویم» ۶۶۰
- سوره‌ی مریم ۶۶۰

باب (۲۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾
 ۶۶۰

باب (۲۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ
 بِآيَاتِنَا﴾ «آیا دیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد؟» ۶۶۱
 سوره‌ی انبیاء ۶۶۲

باب (۲۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ
 نُعِيدُهُ﴾ «همان‌گونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را
 زنده خواهیم کرد» ۶۶۲
 سوره‌ی حج ۶۶۳

باب (۲۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿هَذَا نِ حَصْمَانِ
 أَحْتَصِمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ «اینان دو دسته‌اند که در برابر هم درباره‌ی پروردگارشان،
 به دشمنی و جنگ پرداخته‌اند» ۶۶۳
 سوره‌ی نور ۶۶۳

باب (۳۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا
 بِالْإِلْفِكِ عَصَبَةٌ مِّنْكُمْ﴾ «کسانی که این تهمت بزرگ را - در مورد عایشه -
 سرهم کردند، گروهی از شما هستند» ۶۶۳

باب (۳۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا
 فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ﴾ کنیزان‌تان را مجبور به زنا نکنید ۶۷۳
 سوره‌ی فرقان ۶۷۴

باب (۳۲): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ
 اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ «و کسانی که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند»
 ۶۷۴

سوره‌ی الم تنزیل سجده ۶۷۵

- باب (۳۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ «هیچ‌کس نمی‌داند که چه نعمت‌های مسرت‌بخشی، برایش، نهفته است» ۶۷۵
- باب (۳۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: «ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر - دنیا - را پیش از عذاب بزرگ‌تر - آخرت - بدیشان می‌چشانیم». ۶۷۵
- سوره‌ی احزاب ۶۷۶
- باب (۳۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ﴾ [الأحزاب: ۱۰]. «به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به سوی شما آمدند» ۶۷۶
- سوره‌ی یس ۶۷۶
- باب (۳۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ «و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است» ۶۷۶
- سوره‌ی زمر ۶۷۷
- باب (۳۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ (آنان، آنگونه که شایسته است الله را نشناختند) ۶۷۷
- سوره‌ی حم سجده (فُصِّلَتْ) ۶۷۷
- باب (۳۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ﴾ [فصلت: ۲۲]. ۶۷۷
- سوره‌ی دخان ۶۷۸
- باب (۳۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَأَرْقَبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾ «منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدیدار می‌کند» ۶۷۸
- سوره‌ی فتح ۶۸۰

- باب (۴۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ﴾ «او همان کسی است که در درون مکه، دست کافران را از شما کوتاه کرد» ۶۸۰
سوره‌ی حجرات ۶۸۱
- باب (۴۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ «صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر مکنید» ۶۸۱
سوره‌ی ق ۶۸۲
- باب (۴۲): در مورد این سخن الله لا که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰]. «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پُر شده‌ای؟ و او ندای هل من مزید سر می‌دهد» ۶۸۲
سوره‌ی اقتربت الساعة (قمر) ۶۸۲
- باب (۴۳): در مورد این سخن الله لا که می‌فرماید: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ «آیا هیچ پند گیرنده‌ای وجود دارد؟» ۶۸۲
سوره‌ی الرحمن ۶۸۳
- باب (۴۴): در مورد این سخن الله لا که می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ﴾ «و جن را از شعله‌ی آتش آفریده است» ۶۸۳
سوره‌ی حدید ۶۸۳
- باب (۴۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ «آیا وقت آن فرا نرسیده است که دل‌های مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و کرنش کند؟» ۶۸۳
سوره‌ی حشر ۶۸۴
- باب (۴۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ «و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، مغفرت کن» ۶۸۴

- سوره‌ی جن ۶۸۴
- باب (۴۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ
 أُسْتَمِعَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ﴾ «بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن‌ها -
 به تلاوت من - گوش فرا داده‌اند» ۶۸۴
- سوره‌ی قیامت ۶۸۵
- باب (۴۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ
 لِتُعْجَلَ بِهِ﴾ «شتابزده لب‌هایت را برای فراگرفتن آن، تکان مده» ۶۸۵
- سوره‌ی مطففین ۶۸۷
- باب (۴۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ
 الْعَالَمِينَ﴾ «روزی که انسان‌ها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می
 شوند» ۶۸۷
- سوره‌ی انشقاق ۶۸۷
- باب (۵۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسِبُ
 حِسَابًا يَسِيرًا﴾ «بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد» ۶۸۷
- سوره‌ی لیل ۶۸۸
- باب (۵۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿الَّذِ كَرَّ وَالْأُنثَى﴾ ۶۸۸
- سوره‌ی ضحی ۶۸۸
- باب (۵۲): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا
 قَلَى﴾ «پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است» ۶۸۸
- سوره‌ی تکوین ۶۸۹
- باب (۵۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿الْهَلِكُمُ الْتَكْوِينُ﴾
 «فزون طلبی شما را سرگرم و مشغول ساخته است» ۶۸۹
- سوره‌ی فتح (نصر) ۶۸۹
- باب (۵۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ
 وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱]. «هنگامی که یاری الله متعال و پیروزی فرا رسید» ۶۸۹

کتاب جهاد

باب (۱): درباره این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا﴾ [آل عمران: ۱۶۹]. (و کسانی را که در راه الله متعال کشته شده اند، مرده میندار) و یادی از ارواح شهدا

۱۰۶۸- عَنْ مَسْرُوقٍ رضی الله عنه قَالَ سَأَلْنَا عَبْدَ اللَّهِ عَنِ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹]. قَالَ أَمَا إِنَّا قَدْ سَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ «أَرْوَاحُهُمْ فِي جَوْفِ طَيْرٍ خُضِرَ لَهَا قَنَادِيلٌ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَسْرُحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ تَأْوِي إِلَى تِلْكَ الْقَنَادِيلِ فَاطَّلَعَ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ أَطْلَاعَةً فَقَالَ هَلْ تَشْتَهُونَ شَيْئًا قَالُوا أَى شَيْءٍ نَشْتَهِي وَنَحْنُ نَسْرُحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْنَا فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ لَنْ يُتْرَكُوا مِنْ أَنْ يُسْأَلُوا قَالُوا يَا رَبِّ نُرِيدُ أَنْ تَرُدَّ أَرْوَاحَنَا فِي أَجْسَادِنَا حَتَّى نُفْتَلَ فِي سَبِيلِكَ مَرَّةً أُخْرَى. فَلَمَّا رَأَى أَنْ لَيْسَ لَهُمْ حَاجَةٌ تُرْكَوَا». (م/۱۸۷۷)

ترجمه: مسروق رضی الله عنه می گوید: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه درباره ی مفهوم این آیه پرسیدیم که الله متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ «کسانی که در راه الله متعال کشته شده اند، مرده میندار؛ بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: ما در این باره از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «روح شهدا در پرندگان سبز رنگی وارد می شود. آن پرندگان، لانه هایی به شکل چراغ دارند که به عرش آویزان اند و هر کجای بهشت که بخواهند به چرا می پردازند. سپس به همین لانه هایشان برمی گردند. الله متعال نگاهی به آنان می اندازد و می فرماید: آیا آرزویی دارید؟ آنان می گویند: چه آرزویی داریم در حالی که هر کجای بهشت بخواهیم به تفریح و چرا می پردازیم. الله متعال سه بار سؤالش را تکرار می نماید. هنگامی که شهدا می بینند که سؤال ادامه دارد و رها نمی شوند،

می‌گویند: پروردگارا! می‌خواهیم ارواحمان به جسدهایمان برگردند و یک بار دیگر در راه تو کشته شویم. وقتی الله متعال می‌بیند که نیازی ندارند، آنها را به حال خودشان می‌گذارد».

باب (۲): دروازه‌های بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست

۱۰۶۹- عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي وَهُوَ بِحَضْرَةِ الْعَدُوِّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ». فَقَامَ رَجُلٌ رَثُّ الْهَيْئَةِ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى، أَنْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ هَذَا؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى أَصْحَابِيهِ، فَقَالَ: أَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ، ثُمَّ كَسَرَ جَفْنَ سَيْفِهِ فَأَلْقَاهُ، ثُمَّ مَثَى بِسَيْفِهِ إِلَى الْعَدُوِّ، فَضْرَبَ بِهِ حَتَّى قُتِلَ. (م/۱۷۴۲)

ترجمه: ابوبکر بن عبدالله بن قیس می‌گوید: پدرم در حالی که در برابر دشمن قرار داشت، گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «دروازه‌های بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست». با شنیدن این سخن، مردی زنده پوش برخاست و گفت: ای ابوموسی! (کنیه‌ی عبدالله بن قیس) آیا خودت شنیدی که رسول الله ﷺ اینگونه می‌فرمود؟ پدرم گفت: بلی. آن مرد نزد یارانش رفت و گفت: شما را به الله متعال می‌سپارم. سپس غلاف شمشیرش را شکست و به گوشه‌ای انداخت و با شمشیرش بسوی دشمن رفت و آنقدر شمشیر زد و جنگید تا اینکه کشته شد.

باب (۳): تشویق به جهاد و فضیلت آن

۱۰۷۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَضَمَّنَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا جِهَادًا فِي سَبِيلِي، وَإِيمَانًا بِي، وَتَصَدِيقًا بِرُسُلِي فَهُوَ عَلَيَّ ضَامِنٌ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، أَوْ أَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكِنِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ نَائِلًا مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا مِنْ كَلِمٍ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهِ حِينَ كَلِمَ لَوْنُهُ لَوْ نَدِمَ، وَرِيحُهُ مِسْكٌ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْلَا أَنْ يَشُقَّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَا قَعَدْتُ خِلَافَ سَرِيَّةٍ تَعَزُّو فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَبَدًا، وَلَكِنْ لَا أَحِدٌ سَعَةً فَأَحْمِلُهُمْ، وَلَا يَجِدُونَ سَعَةً وَيَشُقُّ عَلَيْهِمْ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّي، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي أَعَزُّو فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأُقْتَلَ، ثُمَّ أَعَزُّو فَأُقْتَلَ، ثُمَّ أَعَزُّو فَأُقْتَلَ». (م/۱۸۷۶)

ترجمه: ابوهیره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال برای کسی که با ایمان به او و تصدیق پیامبرانش صرفاً برای جهاد در راه الله متعال بیرون شود، وارد شدن به بهشت را تضمین نموده است؛ و یا اینکه او را به خانه‌ای که از آن بیرون رفته همراه پاداش و غنیمتی که بدست آورده، باز می گرداند. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر زخمی که در راه الله متعال ایجاد شود، روز قیامت، تازه می گردد و رنگش، رنگ خون، و بویش، بوی مشک خواهد بود. و سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، اگر برای مسلمانان، دشوار نمی شد، در تمام سربهایی که در راه الله متعال می جنگند، شرکت می کردم؛ ولی از آنجایی که نه من می توانم برای آنها سواری فراهم نمایم و نه آنها این توانایی را دارند، و در عین حال، باز ماندن از همراهی من، برایشان دشوار است، در تمام سربه‌ها شرکت نمی نمایم. همچنین سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دوست دارم که در راه الله متعال بجنگم و کشته شوم؛ بجنگم و کشته شوم؛ بجنگم و کشته شوم».

باب (۴): رفع درجات بنده با جهاد

۱۰۷۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ «يَا أَبَا سَعِيدٍ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ». فَعَجِبَ لَهَا أَبُو سَعِيدٍ، فَقَالَ: أَعِدْهَا عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَفَعَلَ، ثُمَّ قَالَ: «وَأُخْرَى يُرْفَعُ بِهَا الْعَبْدُ مِائَةَ دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ، مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». قَالَ وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/۱۸۸۴)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوسعید! هرکس، الله متعال را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین، و محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر، انتخاب و پسند نماید، بهشت برایش واجب می شود». ابوسعید از این سخن تعجب نمود و گفت: یا رسول الله! یک بار دیگر این کلمات را برایم تکرار کن. پیامبر گرامی اسلام آنها را تکرار نمود و افزود: «و چیز دیگری وجود دارد که الله متعال بوسیله‌ی آن، بنده‌اش را صد درجه در بهشت بالا می برد. و فاصله‌ی میان دو درجه به اندازه‌ی فاصله‌ی آسمان و زمین است» ابوسعید گفت: یا رسول الله! آن چیست؟ فرمود: «جهاد در راه الله متعال، جهاد در راه الله متعال».

باب (۵): بهترین انسان، کسی است که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد می کند

۱۰۷۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم، فَقَالَ: أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «رَجُلٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِمَالِهِ وَنَفْسِهِ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ يَعْبُدُ اللَّهَ رَبَّهُ، وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ». (م/۱۸۸۸)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: بهترین انسان‌ها چه کسی است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مردی که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد کند». پرسیدند: بعد از او چه کسی بهتر است؟ فرمود: «انسان مؤمنی که پروردگارش را در یکی از دره‌ها پرستش می کند و به مردم، آسیبی نمی‌رساند».

باب (۶): درباره‌ی کسی که بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد

۱۰۷۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهِ نَفْسَهُ مَاتَ عَلَيَّ شُعْبَةً مِنْ نِفَاقٍ». قَالَ ابْنُ سَهْمٍ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: فُتْرِي أَنْ ذَلِكَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم. (م/۱۹۰۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد، بر شعبه‌ای از نفاق مرده است». ابن سهم می گوید: عبدالله بن مبارک می گفت: ما گمان می‌کنیم که این مسئله به دوران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داشت.

باب (۷): فضیلت جهاد در دریا

۱۰۷۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أُمَّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتَطْعِمُهُ، وَكَانَتْ أُمَّ حَرَامٍ تَحْتِ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَوْمًا، فَأَطْعَمَتْهُ، ثُمَّ جَلَسَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عَرَضُوا عَلَيَّ عُرَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ، مُلُوكًا عَلَى الْأَسِيرَةِ، أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسِيرَةِ». يَشْكُ أَيُّهُمَا قَالَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَني مِنْهُمْ، فَدَعَا لَهَا،

ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ عُرَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ». كَمَا قَالَ فِي الْأَوَّلَى، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الْأَوَّلِينَ». فَرَكِبْتُ أُمَّ حَرَامٍ بِنْتُ مِلْحَانَ الْبَحْرِي فِي زَمَنِ مُعَاوِيَةَ، فَصَرَعَتْ عَنِّي دَابَّتَهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ فَهَلَكْتُ. (م/۱۹۱۲)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: گاهی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به منزل ام حرام دختر ملحان که همسر عباد بن صامت بود، می رفت و ام حرام از وی پذیرایی می نمود. روزی، رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به خانه ی ایشان رفت و او بعد از پذیرایی، شروع به خاراندن سر مبارک رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نمود تا اینکه رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خواب رفت. سپس بیدار شد در حالی که می خندید.

ام حرام می گوید: من گفتم: یا رسول الله! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه الله متعال جهاد می کنند؛ آنان روی این دریا سوار می شوند و مانند پادشاهانی هستند که بر تخت ها نشسته اند». ام حرام می گوید: گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه که مرا جزو آنان قرار دهد. پیا مبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هم برایش دعا کرد.

دوباره رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سرش را گذاشت (و خوابید.) و هنگامی که بیدار شد، می خندید. ام حرام می گوید: گفتم: یا رسول الله! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه الله متعال جهاد می کنند...» و همان سخنان اول را تکرار کرد. گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه که مرا نیز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستی».

راوی می گوید: آنگاه ام حرام در دوران معاویه بن ابی سفیان (همراه مجاهدان از دریا عبور کرد و هنگامی که از دریا بیرون آمد از سواری اش به زمین افتاد و فوت کرد.

امام نووی رحمۃ اللہ علیہ می گوید: «علما اتفاق نظر دارند که ام حرام محرم رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بوده است. اما درباره ی کیفیت محرم بودن اختلاف نظر دارد. ابن عبدالبر و تعدادی گفته اند: ام حرام یکی از خاله های رضاعی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود و برخی گفته اند: بلکه خاله ی پدر یا پدر بزرگ رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بوده است؛ زیرا مادر عبدالمطلب از بنی نجار بود». (شرح نووی بر صحیح مسلم)

باب (۸): فضیلت نگهبانی در راه الله

۱۰۷۵- عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «رِبَاطُ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَقِيَامِهِ، وَإِنْ مَاتَ جَرِي عَلَيْهِ عَمَلُهُ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُهُ، وَأَجْرِي عَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَأَمِنَ الْفَتَانَ». (م/۱۹۱۳)

ترجمه: سلمان رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «یک شبانه روز نگهبانی در راه الله متعال از روزه گرفتن و شب زنده داری یک ماه بهتر است. و اگر بر این حالت بمیرد، ثواب اعمالی که در دوران حیاتش انجام می داده همچنان به او می رسد و به او روزی داده می شود (مانند شهدا) و از فتنه‌ی قبر در امان می ماند».

باب (۹): یک صبح و شام در راه الله متعال رفتن از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است

۱۰۷۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (م/۱۸۸۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «صبح و شامی در راه الله متعال بیرون رفتن (جهاد کردن) از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».

باب (۱۰): درباره‌ی این سخن الله متعال که می فرماید: آیا آب دادن به حجاج را...

۱۰۷۷- عَنْ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا أَبَالِي أَنْ لَا أَعْمَلَ عَمَلًا بَعْدَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَنْ أُسْقِيَ الْحَاجَّ، وَقَالَ آخَرُ: مَا أَبَالِي أَنْ لَا أَعْمَلَ عَمَلًا بَعْدَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَنْ أَعْمَرَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، وَقَالَ آخَرُ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِمَّا قُلْتُمْ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ وَقَالَ: لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ عِنْدَ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَلَكِنْ إِذَا صَلَّيْتُ الْجُمُعَةَ دَخَلْتُ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فِيمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻋَلَيْهِ: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [التوبة: ۱۱۹]. الآية إلى آخرها. (م/۱۸۷۹)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: کنار منبر رسول الله ﷺ بودم که مردی گفت: اگر بعد از مسلمان شدن بجز آب دادن حجاج، هیچ عمل دیگری انجام ندهم، باکی ندارم. مرد دیگری گفت: اگر بعد از مسلمان شدن، بجز تعمیر و آباد ساختن

مسجد الحرام، هیچ کار دیگری انجام ندهم، باکی ندارم. و فرد دیگری گفت: جهاد در راه الله متعال بهتر از کارهایی است که شما نام بردید. عمر رضی الله عنه آنان را سرزنش نمود و گفت: صدایتان را کنار منبر رسول الله صلی الله علیه و آله بلند نکنید - قابل یادآوری است که این گفتگو در روز جمعه بود - هنگامی که نماز جمعه را خواندم، به خانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله می‌روم و در مورد اموری که شما با هم اختلاف نمودید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفتا می‌کنم. (سپس عمر رضی الله عنه رفت و استفتا نمود.) آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة: ۱۹].

«آیا کار آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را مانند کار کسی می‌دانید که به الله و روز آخرت ایمان آورده و در راه الله جهاد کرده است؟ این افراد، نزد الله متعال منزلت یکسانی ندارند و الله متعال ستمگران را هدایت نمی‌کند».

باب (۱۱): تشویق به درخواست شهادت

۱۰۷۸- عَنْ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الشَّهَادَةَ بِصِدْقٍ بَلَغَهُ اللَّهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَإِنْ مَاتَ عَلَيَّ فِرَاشِهِ». (م/۱۹۰۹)

ترجمه: سهل بن حنیف رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، صادقانه از الله متعال شهادت بخواهد، الله متعال او را به درجه‌ی شهدا می‌رساند اگرچه در رختخوابش بمیرد».

باب (۱۲): فضیلت شهادت در راه الله

۱۰۷۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُحِبُّ أَنْ يَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَنَّ لَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ غَيْرِ الشَّهِيدِ فَإِنَّهُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجَعَ فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ لِمَا يَرَى مِنَ الْكِرَامَةِ». (م/۱۸۷۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس بعد از ورود به بهشت، دوست ندارد که به دنیا برگردد و در روی زمین به چیزی برسد بجز شهید که به خاطر عزت و احترامی که می‌بیند، آرزو می‌نماید به دنیا بازگردد و ده بار کشته شود».

باب (۱۳): نیت در اعمال

۱۰۸۰- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ امْرَأَةٍ يَتَرَوَّجُهَا، فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

(م/۱۹۰۷)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اعمال انسان به نیت، بستگی دارند و با هر شخص، مطابق نیتش رفتار می شود. پس هرکس، به سوی الله متعال و رسولش هجرت نماید، هجرتش به سوی الله متعال و رسولش بحساب می آید. و هرکس، به خاطر مقاصد دنیوی و یا ازدواج با زنی، هجرت کند، به دنیا دست می یابد و با آن زن، ازدواج می کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هرکس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است.»

باب (۱۴): خشنودی الله متعال از شهدا و خشنودی شهدا از الله متعال

۱۰۸۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَ نَاسٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: فَقَالُوا: أَنْ ابْعَثْ مَعَنَا رَجُلًا يُعَلِّمُونَا الْقُرْآنَ وَالسُّنَّةَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ، فِيهِمْ خَالِي حَرَامٌ، يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَيَتَدَارَسُونَ بِاللَّيْلِ يَتَعَلَّمُونَ، وَكَانُوا بِالنَّهَارِ يَجِئُونَ بِالْمَاءِ فَيَضَعُونَهُ فِي الْمَسْجِدِ، وَيَحْتَطِبُونَ فَيَبِيعُونَهُ وَيَشْتَرُونَ بِهِ الطَّعَامَ لِأَهْلِ الصَّفَةِ وَلِلْفُقَرَاءِ، فَبَعَثَهُمُ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم إِلَيْهِمْ، فَعَرَضُوا لَهُمْ، فَقَتَلُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغُوا الْمَكَانَ، فَقَالُوا: اللَّهُمَّ بَلِّغْ عَنَّا نَبِيَّنَا أَنَا قَدْ لَقِينَاكَ، فَرَضِينَا عَنكَ وَرَضَيْتَ عَنَّا - قَالَ: وَأَيُّ رَجُلٍ حَرَامًا خَالَ أَنَسٍ مِنْ خَلْفِهِ فَطَعَنَهُ بِرُمْحٍ حَتَّى أَنْفَذَهُ، فَقَالَ حَرَامٌ: فُزْتُ وَرَبَّ الْكُعْبَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم لِأَصْحَابِهِ: «إِنَّ إِخْوَانَكُمْ قَدْ قُتِلُوا، وَإِنَّهُمْ قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلِّغْ عَنَّا نَبِيَّنَا أَنَا قَدْ لَقِينَاكَ فَرَضِينَا عَنكَ وَرَضَيْتَ عَنَّا».

(م/۶۷۷)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: عده ای نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و گفتند: مردانی را همراه ما بفرست تا قرآن و سنت را به ما بیاموزند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم همراه آنان، هفتاد نفر از انصار را که قاری گفته می شدند، فرستاد. دایمی ام حرام نیز در میان آنان بود. این هفتاد نفر، شبها قرآن تلاوت می کردند؛ بدین معنا که برای یکدیگر می خواندند و یاد

می گرفتند. روزها هم آب می آوردند و داخل مسجد می گذاشتند و هیزم جمع آوری می نمودند و می فروختند و برای اهل صفا و فقرا غذا می خریدند.

پیامبر اکرم ﷺ این قاریان را به سوی آنان فرستاد. اما قبل از اینکه به مقصد برسند، کافرانی که درخواست قاری کرده بودند، به آنها حمله کردند و آنان را به قتل رساندند. آنها گفتند: بار الهها! پیام ما را به پیامبرمان برسان که ما به دیدار تو رفتیم و از تو خشنود شدیم و تو نیز از ما خشنود شدی.

راوی می گوید: فردی از پشت سر به حرام؛ دایی انس؛ نزدیک شد و نیزه‌ای در بدنش فرو برد. حرام گفت: سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم.

رسول الله ﷺ به یارانش گفت: «برادران شما کشته شدند و گفتند: بار الهها! پیام ما را به پیامبرمان برسان که ما به ملاقات تو رفتیم و از تو خشنود شدیم و تو نیز از ما خشنودی شدی».

باب (۱۵): شهدا پنج گروهند

۱۰۸۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ عُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخْرَجَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ». وَقَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْغَرِقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﷻ». (م/۱۹۱۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی، شاخه‌ی خاردار را در مسیر راه دید، آن را برداشته و به کناری نهاد. در نتیجه، الله متعال از او خشنود گردید و او را مورد مغفرت قرار داد». همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «شهدا پنج گروه‌اند: ۱- کسی که در اثر طاعون و وبا بمیرد. ۲- کسی که در اثر اسهال بمیرد. ۳- کسی که در اثر غرق شدن در آب بمیرد. ۴- کسی که زیر آوار، فوت نماید. ۵- کسی که در راه الله متعال، کشته شود».

باب (۱۶): هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است

۱۰۸۳- عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ قَالَتْ: قَالَ لِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه: بِمَا مَاتَ يَحْيَى بْنُ أَبِي عَمْرَةَ؟ قَالَتْ: قُلْتُ: بِالطَّاعُونِ، قَالَتْ: فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». (م/۱۹۱۶)

ترجمه: حفصه دختر سیرین می گوید: انس بن مالک رضی الله عنه از من پرسید که: یحیی بن ابی عمره چگونه فوت نمود؟ گفتیم: در اثر طاعون. انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است».

باب (۱۷): بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می شوند

۱۰۸۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «يُغْفَرُ لِلشَّهِيدِ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا الدَّيْنَ». (م/۱۸۸۶)

۱۰۸۴- عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می شوند».

(یعنی فقط حقوق انسان‌ها با شهادت بخشیده نمی‌شود.) نووی در شرح مسلم

۱۰۸۵- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَّهُ قَامَ فِيهِمْ فَذَكَرَ لَهُمْ: «أَنَّ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْإِيمَانَ بِاللَّهِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تُكْفَرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «نَعَمْ، إِنْ قُتِلْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ عَيْرٌ مُدْبِرٌ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «كَيْفَ قُلْتَ؟» قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتُكْفَرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «نَعَمْ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ عَيْرٌ مُدْبِرٌ، إِلَّا الدَّيْنَ، فَإِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي ذَلِكَ». (م/۱۸۸۵)

ترجمه: از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان آنان برخاست و به سخنرانی پرداخت و متذکر شد که: «جهاد در راه الله متعال و ایمان به او بهترین اعمال هستند». مردی برخاست و گفت: اگر من در راه الله متعال کشته شوم، آیا گناهانم بخشیده می‌شوند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله، اگر صبر کنی و نیت ثواب داشته باشی و چهره‌ات به سوی دشمن باشد و فرار نکنی، تمام گناهان تو بخشیده می‌شوند». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: «چه گفتی؟» آن مرد گفت: اگر من در راه الله متعال کشته شوم، آیا گناهانم بخشیده می‌شوند؟ فرمود: «بله، اگر صبر کنی و نیت ثواب داشته باشی و چهره‌ات بسوی دشمن باشد و فرار نکنی (تمام گناهان بخشیده می‌شوند) بجز قرض که بخشیده نمی‌شود؛ جبریل این چیز را به من گفت».

باب (۱۸): هرکس به خاطر دفاع از مالش کشته شود، شهید است

۱۰۸۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ جَاءَ رَجُلٌ يُرِيدُ أَخَذَ مَالِي؟ قَالَ: «فَلَا تُعْطِيهِ مَالِكَ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَاتَلَنِي؟ قَالَ: «قَاتِلْهُ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَنِي؟ قَالَ: «فَأَنْتَ شَهِيدٌ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُهُ؟ قَالَ: «هُوَ فِي النَّارِ». (م/۱۴۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اگر شخصی آمد و خواست مالم را از من بگیرد، چکار کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مالت را به او نده». آن مرد گفت: اگر با من جنگید، چکار کنم؟ فرمود: «با او بجنگ». گفت: اگر مرا به قتل برساند، تکلیفم چه می شود؟ فرمود: «تو شهید هستی». گفت: اگر من او را کشتم، تکلیف اش چه می شود؟ فرمود: «او در جهنم است».

باب (۱۹): درباره این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ﴾ مردانی که با پیمانشان با الله متعال عمل نمودند

۱۰۸۷- عَنْ ثَابِتٍ، قَالَ: قَالَ أَنَسُ رضی الله عنه: عَمِّي الَّذِي سُمِّيتُ بِهِ لَمْ يَشْهَدْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَدْرًا، قَالَ: فَشَقَّ عَلَيْهِ، قَالَ: أَوَّلَ مَشْهَدٍ شَهِدَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَيْبَتْ عَنْهُ، وَإِنْ أَرَانِي اللَّهَ مَشْهَدًا، فِيمَا بَعْدُ، مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَيْرَانِي اللَّهَ مَا أَصْنَعُ، قَالَ: فَهَابَ أَنْ يَقُولَ غَيْرَهَا، قَالَ فَشَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ: فَاسْتَقْبَلَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ لَهُ أَنَسُ: يَا أَبَا عَمْرٍو أَيْنَ؟ فَقَالَ: وَهَاهَا لِرِيحِ الْجَنَّةِ، أَجْدُهُ دُونَ أُحُدٍ، قَالَ: فَقَاتَلَهُمْ حَتَّى قُتِلَ، قَالَ: فَوَجَدَ فِي جَسَدِهِ بَضْعٌ وَثَمَانُونَ، مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةٍ وَطَعْنَةٍ وَرَمِيَةٍ، - قَالَ: - فَقَالَتْ أُخْتُهُ، عَمِّي الرُّبَيْعُ بِنْتُ النَّضْرِ: فَمَا عَرَفْتُ أُخِي إِلَّا بِبَنَانِهِ، وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ حُبَّهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳]. قَالَ: فَكَانُوا يُرَوْنَ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَصْحَابِهِ. (م/۱۹۰۳)

ترجمه: ثابت می گوید: انس رضی الله عنه گفت: عمویم (انس بن نضر) که نام او را بر من نهاده اند و همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه بدر حضور نداشت، گفت: من در نخستین جنگی که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن حضور داشت، غایب بودم. اگر بعد از این، الله متعال توفیق جنگیدن در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله را به من عنایت کند، خواهد دید که چه می کنم.

راوی می‌گوید: انس بن نصر ترسید که سخن دیگری به زبان بیاورد (یعنی عهدی بزرگتر بکند که بعد نتواند آن را عملی نماید).

به هر حال، وی همراه رسول الله ﷺ در غزوه‌ی احد شرکت کرد. در اثنای جنگ، سعد بن معاذ او را دید و به وی گفت: ای ابوعمرو! کجا؟ انس بن نصر گفت: به به، بوی بهشت از کوه احد به مشامم می‌رسد. و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد.

انس می‌گوید: هشتاد و اندی ضربه‌ی شمشیر، اثر نیزه و جای تیر در بدن انس بن نصر وجود داشت. خواهرش و عمه‌ی من؛ زُبَیْع دختر نصر؛ گفت: برادرم را فقط از انگشتانش شناختم. در این هنگام، این آیه نازل گردید: ﴿رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳]. «مردانی که در پیمانشان با الله متعال راست بودند؛ پس برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر در انتظار بسر می‌برند و هیچگونه تغییری در عهد و پیمان خود، ایجاد نکرده‌اند».

راوی می‌گوید: صحابه معتقد بودند که این آیه درباره‌ی انس بن نصر و یارانش نازل گردید.

باب (۲۰): درباره‌ی کسی که به خاطر اعلا‌ی کلمه‌ی الله بجنگد

۱۰۸۸- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَعْنَمِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذَكَّرَ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَىٰ مَكَانَهُ، فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ قَاتَلَ لِيَتَكُونَ كَلِمَةَ اللَّهِ أَعْلَىٰ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/۱۹۰۴)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: مردی بادیه نشین خدمت نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! یکی به خاطر غنیمت، دیگری بخاطر نام و نشان، و آن یکی هم به خاطر ریا می‌جنگد؛ کدام یک مجاهد در راه الله متعال بشمار می‌رود؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «کسی که برای اعلا‌ی کلمه‌ی الله (لا اله الا الله) بجنگد، او مجاهد در راه الله متعال است».

باب (۲۱): درباره‌ی کسی که به خاطر ریا و شهرت بجنگد

۱۰۸۹- عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: تَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، فَقَالَ لَهُ نَائِلٌ أَهْلِ الشَّامِ: أَيُّهَا الشَّيْخُ حَدِّثْنَا حَدِيثًا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، قَالَ: نَعَمْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ، رَجُلٌ اسْتَشْهَدَ، فَأُتِيَ بِهِ،

فَعَرَفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتَشْهِدْتُ، قَالَ: كَذَّبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَيَّ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَّبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ هُوَ قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَيَّ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ، قَالَ: كَذَّبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَيَّ وَجْهِهِ، ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ». (م/۱۹۰۵)

ترجمه: سلیمان بن یسار می گوید: هنگامی که مردم از اطراف ابوهیره رضی الله عنه پراکنده شدند، نائل شامی به وی گفت: ای شیخ! حدیثی برای ما بیان کن که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ای. ابوهیره گفت: بله، شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نخستین کسی که روز قیامت، علیه او فیصله می‌شود، مردی است که به شهادت رسیده است؛ روز قیامت، او را می‌آورند و الله متعال نعمت‌هایش را برایش برمی‌شمارد؛ او هم به داشتن این نعمت‌ها اعتراف می‌کند. آنگاه، الله متعال می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کاری انجام داده‌ای؟ او می‌گوید: به خاطر رضایت و خوشنودی تو جنگیدم تا اینکه به شهادت رسیدم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ بلکه جنگیدی تا مردم بگویند: انسان شجاعی بود. و مردم هم این را گفتند «به هدف رسیدی». سپس دستور داده می‌شود و این شخص را بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند.

هم‌چنین یکی از نخستین کسانی که در مورد او فیصله می‌شود، مردی است که درس خوانده و به دیگران، درس داده و قرآن تلاوت نموده است؛ هنگامی که او را می‌آورند، الله متعال نعمت‌هایی را که به او ارزانی داشته، برایش بر می‌شمارد. او هم به وجود این نعمت‌ها اعتراف می‌نماید. سپس الله متعال می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کاری انجام داده‌ای؟ او می‌گوید: علم و دانش فرا گرفتم و به دیگران نیز آموزش دادم و به خاطر رضایت و خوشنودی تو قرآن تلاوت کردم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی، بلکه علم آموختی و قرآن تلاوت کردی تا مردم به تو عالم و قاری بگویند. و مردم هم به تو عالم و قاری گفتند. «و تو به هدف رسیدی». سپس دستور داده

می‌شود و این شخص را هم بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند.

و یکی دیگر از نخستین کسانی که در مورد او فیصله می‌شود، مردی است که الله متعال رزق و روزی فراوان و انواع مختلف مال و سرمایه به وی عنایت نموده است؛ هنگامی که او را می‌آورند، الله متعال نعمت‌هایی را که به وی ارزانی داشته، بر می‌شمارد. او هم به وجود آن نعمت‌ها اعتراف می‌کند. بعد از آن، الله متعال می‌فرماید: در مقابل این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟ می‌گوید: در همه‌ی راه‌های خیری که مورد پسند تو بودند، به خاطر رضایت و خوشنودی تو انفاق کردم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ بلکه انفاق کردی تا مردم بگویند: فلانی، فردی جواد و سخی است. و به این هدفت رسیدی. سپس دستور داده می‌شود و این شخص را هم بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند».

باب (۲۲): پاداش فراوان کسی که در راه الله، کشته شود

۱۰۹۰- عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي النَّبِيتِ — قَبِيلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ — فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ هَذَا يَسِيرًا، وَأَجْرٌ كَثِيرًا». (م/۱۹۰۰)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنہ می‌گوید: مردی از بنی نبیت - یکی از قبایل انصار - آمد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد و تو بنده و فرستاده‌ی او هستی. آنگاه، به سوی دشمن رفت و جنگید تا اینکه کشته شد. نبی اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «این مرد، عمل اندکی انجام داد؛ ولی از پاداش فراوانی، برخوردار گردید».

باب (۲۳): درباره‌ی شخصی که جهاد کند و مجروح گردد یا غنیمت بدست آورد

۱۰۹۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيَّةٍ تَعْرُوْ فَتَعْتَمُّ وَتَسْلَمُ إِلَّا كَانُوا قَدْ تَعَجَّلُوا ثُلُثِي أَجُورِهِمْ، وَمَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيَّةٍ تُخْفِقُ وَتُصَابُ إِلَّا تَمَّ أَجُورُهُمْ». (م/۱۹۰۶)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنہما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر گروه یا سریه‌ای که جهاد کند و غنیمت بگیرد و سالم بماند، دو سوم پاداش خود را دریافت

نموده است. و هر گروه و سریه‌ای که غنیمتی بدست نیاورد و کشته و زخمی گردد، پادشاش را به طور کامل، دریافت خواهد نمود».

باب (۲۴): پادشاش کسی که مجاهدی را مجهز نماید

۱۰۹۲- عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رضي الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَارِيًّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَهُ فِي أَهْلِهِ بِحَيْرٍ فَقَدْ غَزَا». (م/۱۸۹۵)

۱۰۹۲- زید بن خالد جهنی رضي الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «هرکس، ساز و برگ نظامی مجاهدی را در راه الله متعال، فراهم سازد، در حقیقت، جهاد کرده است. و هرکس که خانواده‌ی مجاهدی را به نحو شایسته، سرپرستی نماید، او نیز در حقیقت، جهاد کرده است».

باب (۲۵): اگر شخصی برای جهاد آماده شد و مریض شد، باید ساز و برگ نظامی اش را به کسی بدهد که جهاد می‌کند

۱۰۹۳- عَنْ أَنَسِ رضي الله عنه: أَنَّ فَتَى مِّنْ أَسْلَمَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أُرِيدُ الْعَزْوَ وَلَيْسَ مَعِيَ مَا أَتَجَهَّزُ بِهِ، قَالَ: «إِئْتِ فُلَانًا فَإِنَّهُ قَدْ كَانَ تَجَهَّزَ فَمَرِضٌ». فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُفَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: أَعْطِنِي الَّذِي تَجَهَّزْتَ بِهِ، قَالَ: يَا فُلَانَةُ أَعْطِيهِ الَّذِي تَجَهَّزْتُ بِهِ، وَلَا تُحْبِسِي عَنْهُ شَيْئًا، فَوَاللَّهِ لَا تُحْبِسِي مِنْهُ شَيْئًا فَيُبَارِكَ لَكَ فِيهِ. (م/۱۸۹۴)

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: جوانی از قبیله‌ی اسلم گفت: یا رسول الله! من می‌خواهم جهاد کنم؛ اما ابزار جنگ ندارم. رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «نزد فلانی برو؛ زیرا او ساز و برگ نظامی فراهم ساخت؛ اما بیمار شد». جوان اسلمی نزد آن مرد رفت و گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله به تو سلام رساند و فرمود: ساز و برگی را که برای جهاد تدارک دیده بودی، به من بده. آن مرد خطاب به همسرش گفت: ای فلانی! ساز و برگم را بدون کم و کاست به او بده؛ سوگند به الله، اگر چیزی از آن را دریغ کنی، خیر و برکتی برایت نخواهد داشت.

باب (۲۶): درباره‌ی حرمت همسران مجاهدان و کسی که سرپرستی خانواده‌ی مجاهدی را قبول کند و به او خیانت کند

۱۰۹۴- عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حُرْمَةُ نِسَاءِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ، وَمَا مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْقَاعِدِينَ يُخْلِفُ رَجُلًا مِنَ الْمُجَاهِدِينَ فِي أَهْلِهِ فَيُخَوِّنُهُ فِيهِمْ، إِلَّا وَقَفَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَأْخُذُ مِنْ عَمَلِهِ مَا شَاءَ، فَمَا ظَنُّكُمْ؟» (م/۱۸۹۷)

ترجمه: سلیمان بن بریده به روایت از پدرش می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «حرمت همسران مجاهدان برای کسانی که به جهاد نرفته‌اند، مانند حرمت مادرانشان است. و اگر یکی از افرادی که به جهاد نرفته و سرپرستی یکی از خانواده‌های مجاهدان را به عهده دارد، نسبت به خانواده‌ی مجاهدی خیانت کند، روز قیامت، جلوی او را می‌گیرند تا آن مجاهد هر اندازه که بخواهد از اعمالش بردارد؛ پس گمان شما چیست؟»

باب (۲۷): درباره‌ی این سخن نبی اکرم ﷺ که می‌فرماید: «همچنان گروهی از امت من تا هنگام برپا شدن قیامت بر حق اند و عدم همکاری با آنان، ضرری به آنها نمی‌رساند و تا زمانی که دستور الله متعال فرارسد، (برپا شدن قیامت) اینگونه‌اند»

۱۰۹۵- عَنْ ثَوْبَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ.» (م/۱۹۲۰)

ترجمه: ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همچنان گروهی از امت من بر حقاند و کسانی که با آنان همکاری نکنند، ضرری به آنها نمی‌رساند و آنان تا زمانی که دستور الله متعال فرارسد (فرا رسیدن قیامت) اینگونه‌اند.»

۱۰۹۶- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شُمَاسَةَ الْمُهَرِّيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مَسْلَمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَعِنْدَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا عَلَى شِرَارِ الْخَلْقِ، هُمْ شَرٌّ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، لَا يَدْعُونَ اللَّهَ بِشَيْءٍ إِلَّا رَدَّ عَلَيْهِمْ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ غَامِرٍ، فَقَالَ لَهُ مَسْلَمَةُ: يَا عُقْبَةُ اسْمِعْ مَا يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ، فَقَالَ عُقْبَةُ: هُوَ أَعْلَمُ، وَأَمَّا أَنَا فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَزَالُ عِصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، قَاهِرِينَ لِعَدُوِّهِمْ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ، وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ.» فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ:

أَجَلٌ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا كَرِيحِ الْمِسْكِ، مَسَّهَا مَسُّ الْحَرِيرِ، فَلَا تَتْرُكُ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا قَبَضَتْهُ، ثُمَّ يَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ، عَلَيْهِمْ تَقْوَمُ السَّاعَةُ. (م/۱۹۲۴)

ترجمه: عبدالرحمن بن شماسه مهري می گوید: نزد مسلمه بن مخلد بودم و عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز آنجا بود. عبدالله رضی الله عنه گفت: قیامت بر بدترین انسان ها بر پا می شود؛ آنان از مردم دوران جاهلیت هم بدترند. هر دعایی نزد الله متعال بکنند، الله تعالی دعایشان را به خودشان بر می گرداند. در این اثنا، عقبه بن عامر رضی الله عنه آمد. مسلمه به او گفت: ای عقبه! گوش کن، عبدالله چه می گوید. عقبه گفت: او بهتر می داند. ولی من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «همچنان گروهی از امتیان من به خاطر دین الله متعال جهاد می کنند و بر دشمن خود غالب و پیروزند. و کسانی که با آنان مخالفت می ورزند، ضرری به آنها نمی رسانند. و تا برپا شدن قیامت به راهشان ادامه می دهند».

عبدالله رضی الله عنه گفت: بلی، ولی بعد از آن، الله متعال نسیمی به خوشبویی مشک و لطافت و نرمی ابریشم می فرستد و آن نسیم، هر فردی را در قلبش به اندازه ی یک دانه ی اسپند ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می کند. بعد از آن، فقط انسان های بد باقی می ماند و قیامت بر آنان برپا می شود.

۱۰۹۷- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا يَزَالُ أَهْلُ الْعَرَبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقْوَمَ السَّاعَةُ». (م/۱۹۲۵)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همچنان اهل غرب (شام) بر حق اند تا زمانی که قیامت برپا شود».

باب (۲۸): درباره ی دو نفری که یکی دیگری را به قتل می رساند و هر دو وارد بهشت می شوند

۱۰۹۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «يُضْحَكُ اللَّهُ لِرَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، كِلَاهُمَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «يُقْتَلُ هَذَا فَيَلْجُ الْجَنَّةَ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْآخَرَ فَيَهْدِيهِ إِلَى الْإِسْلَامِ، ثُمَّ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَسْتَشْهَدُ». (م/۱۸۹۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می رساند و هر دو وارد بهشت می شوند، می خندد». مردم

پرسیدند: چگونه یا رسول الله؟ فرمود: «کسی که به قتل می‌رسد، وارد بهشت می‌شود. بعد از آن، الله متعال توبه‌ی قاتل را می‌پذیرد و او را به سوی اسلام هدایت می‌نماید؛ سپس او در راه الله متعال جهاد می‌کند و به شهادت می‌رسد».

باب (۲۹): کسی که کافری را به قتل برساند و بر اسلام باقی بماند، وارد جهنم نمی‌شود

۱۰۹۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا يَجْتَمِعَانِ فِي النَّارِ اجْتِمَاعًا يَصُرُّ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ». قِيلَ: مَنْ هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ قَتَلَ كَافِرًا ثُمَّ سَدَّدَ». (م/۱۸۹۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن دو نفر با هم وارد جهنم نمی‌شوند طوری که یکی به دیگری ضرری برساند». صحابه عرض کردند: کدام دو نفر یا رسول الله؟ فرمود: «مؤمنی که یک کافر را به قتل برساند و بر اسلام و التزامش باقی بماند». (یعنی او و قاتلش با هم وارد جهنم نمی‌شوند.) مترجم

باب (۳۰): فضیلت کسی که ناقه‌ای برای سواری مجاهدان، اهدا نماید

۱۱۰۰- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ بِنَاقَةٍ مَحْظُومَةٍ، فَقَالَ: هَذِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَكَ بِهَا، يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَبْعُمِائَةِ نَاقَةٍ، كُلُّهَا مَحْظُومَةٌ». (م/۱۸۹۲)

ترجمه: ابومسعود انصاری رضی الله عنه می‌گوید: یک مرد، ناقه‌ای را که دارای مهار بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و گفت: این، وقف راه الله متعال (جهاد) است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، در برابر این یک شتر، به تو هفت صد شتر مهار دار، عنایت می‌شود».

۱۱۰۱- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنِّي أَبْدِعُ بِي فَاحْمِلْنِي، فَقَالَ: «مَا عِنْدِي». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَذُلُّهُ عَلَيَّ مَنْ يَحْمِلُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ». (م/۱۸۹۳)

ترجمه: ابومسعود انصاری رضی الله عنه می‌گوید: مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اسبم مرده است؛ به من اسبی عنایت کن «تا در جهاد شرکت کنم». رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ندارم». مردی دیگر گفت: یا رسول الله! من او را نزد کسی راهنمایی می‌کنم که به او یک

سواری بدهد. رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، مردم را به امر نیکی راهنمایی کند، از پاداشی مانند پاداش انسان نیکوکار، برخوردار خواهد شد».

باب (۳۱): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ﴾ تا آنجا که در توان شماست برای مبارزه‌ی با آنان، نیرو فراهم کنید

۱۱۰۲- عن عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، يَقُولُ: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰]. أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّيِّ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّيِّ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّيِّ، قَالَهَا ثَلَاثًا. (م/۱۹۱۷)

ترجمه: عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ از بالای منبر می‌فرمود: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ﴾ «تا آنجا که در توان شماست برای مبارزه با آنان، نیرو فراهم کنید». آگاه باشید که نیرو، تیراندازی است؛ نیرو، تیرو اندازی است؛ نیرو، تیراندازی است». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

باب (۳۲): تشویق به تیراندازی

۱۱۰۳- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرْضُونَ وَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ، فَلَا يَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَلْهُوَ بِأَسْهُمِهِ». (م/۱۹۱۸)

ترجمه: عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «سرزمینهای زیادی برای شما فتح خواهد شد و الله متعال شما را کفایت می‌نماید؛ مبادا در تمرین کردن و بازی با تیرها از خود، سستی نشان دهید».

۱۱۰۴- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ: أَنَّ فُقَيْمًا اللَّخْمِيَّ قَالَ لِعُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: تَخْتَلِفُ بَيْنَ هَذَيْنِ الْغَرَضَيْنِ، وَأَنْتَ كَبِيرٌ يَشُقُّ عَلَيْكَ، قَالَ عُقْبَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَوْلَا كَلَامٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ أَعَانِيهِ، قَالَ الْحَارِثُ: فَقُلْتُ لِابْنِ شِمَاسَةَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «مَنْ عَلِمَ الرَّيِّ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا، أَوْ قَدْ عَصَى».

ترجمه: عبدالرحمن بن شماسه می‌گوید: فُقَيْمٌ لَخْمِيٌّ به عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: میان این دو نشانه، رفت و آمد می‌کنی حال آن که سن شما بالا است و این کار برای شما دشوار می‌باشد. عقبه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: اگر سخنی از رسول الله ﷺ نمی‌شنیدم، این زحمت را به خود نمی‌دادم.

حارث می گوید: به ابن شماسه گفتم: این سخن چه بود؟ جواب داد: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، تیراندازی را یاد بگیرد، سپس آن را ترک کند، از ما نیست یا نافرمانی کرده است».

باب (۳۲): در پیشانی اسبها تا روز قیامت، خیر و برکت وجود دارد

۱۱۰۵- عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَلْوِي نَاصِيَةَ فَرَسٍ بِأَصْبَعِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْحَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: الْأَجْرُ وَالْغَنِيمَةُ». (م/۱۸۷۲)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که موی پیشانی اسبی را با انگشتش، تاب می داد و می فرمود: «با پیشانی اسبها، تا روز قیامت، خیر و برکت که همان پاداش و غنیمت باشد، گره خورده است». (یعنی صاحب اسب، جهاد می کند و پاداش و غنیمت بدست می آورد.)

۱۱۰۶- عَنْ أَنَسِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: «الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِي الْحَيْلِ». (م/۱۸۷۴)

۱۱۰۶- انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خیر و برکت در پیشانی اسبها نهفته است».

باب (۳۴): درباره‌ی ناپسند دانستن اسب شکال

۱۱۰۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَكْرَهُ الشَّكَالَ مِنَ الْحَيْلِ، وَالشَّكَالُ أَنْ يَكُونَ الْفَرَسُ فِي رِجْلِهِ الْيُمْنَى بِيَاضٍ وَفِي يَدِهِ الْيُسْرَى، أَوْ فِي يَدِهِ الْيُمْنَى وَرِجْلِهِ الْيُسْرَى. (م/۱۸۷۵)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ اسب شکال را ناپسند می دانست. و شکال به اسبی گفته می شود که در پای راست و دست چپش، یا دست راست و پای چپش، سفیدی وجود داشته باشد.

باب (۳۵): مسابقه‌ی میان اسبها و لاغر و کمر باریک ساختن آنها

۱۱۰۸- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم سَابَقَ بِالْحَيْلِ الَّتِي قَدْ أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفِيَاءِ، وَكَانَ أَمْدُهَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْحَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا. (م/۱۸۷۰)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله میان اسبهایی که لاغر شده‌اند و برای دویدن تربیت یافته‌اند، مسابقه‌ای برپا نمود که مسافت آن از حفا تا ثنیه الوداع بود. و برای اسبهایی که لاغر نشده و برای دویدن تربیت نشده‌اند، از ثنیه الوداع تا مسجد بنی زریق، تعیین فرمود. و ابن عمر رضی الله عنهما جزو کسانی بود که در این مسابقه، شرکت داشت.

باب (۳۶): درباره‌ی کسانی که به خاطر عذری نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند و

این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾
 ۱۱۰۹- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ أَنَّهُ سَمِعَ الْبَرَاءَ رضی الله عنه يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَيْدًا فَجَاءَ بِكَتِفٍ يَكْتُبُهَا، فَشَكَا إِلَيْهِ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ضَرَارَتَهُ، فَنَزَلَتْ: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ [النساء: ۹۵]. (م/۱۸۹۸)

ترجمه: ابواسحاق می‌گوید: شنیدم که براء رضی الله عنه درباره‌ی آیه‌ی ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۹۵] یعنی کسانی که نشسته‌اند با کسانی که در راه الله متعال، جهاد می‌کنند، برابر نیستند، می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به زید دستور داد و زید استخوان شانه‌ای آورد و شروع به نوشتن آن نمود. در این اثنا، عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه از نابینایی‌اش شکایت نمود. در این هنگام اینگونه نازل گردید که: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۹۵]. یعنی مسلمانانی که بدون عذر به جهاد نمی‌روند با مجاهدان در راه الله، برابر نیستند.

باب (۳۷): درباره‌ی فردی که به سبب بیماری، نتواند به جهاد برود

۱۱۱۰- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي غَزَاةٍ، فَقَالَ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ لَرَجُلًا مَّا سِرْتُمْ مَسِيرًا وَلَا قَطَعْتُمْ وَاذِيًا، إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ، حَبَسَهُمُ الْمَرَضُ». (م/۱۹۱۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از غزوات، همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: «در مدینه، مردانی وجود دارند که هر دره و رودخانه‌ای را که شما طی

می‌کنید، آنان همراه شما هستند (در اجر و ثواب با شما شریکند). زیرا بیماری، مانع آمدن آنها با شما شد.

۳۵- کتاب سیر (ابواب جهاد)

باب (۱): درباره‌ی تعیین امیران سپاه و سریه‌ها و توصیه‌های لازم

۱۱۱۱- عَنْ بُرَيْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَمَرَ أَمِيرًا عَلَى جَيْشٍ أَوْ سَرِيَّةٍ أَوْصَاهُ فِي خَاصَّتِهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، ثُمَّ قَالَ: «اغْزُوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، اغْزُوا وَلَا تَعْلُوا، وَلَا تَعْدِرُوا، وَلَا تَمْتَلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيْدًا، وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَادْعُهُمْ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ أَوْ خِلَالٍ: فَأَيُّتُهُنَّ مَا أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمُ وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمُ وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحْوِيلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، وَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُهَاجِرِينَ وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ، يَجْرِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللَّهِ الَّذِي يَجْرِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْعَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْلُطْهُمْ الْحِزْبَةَ، فَإِنْ هُمْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمُ وَكُفَّ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ وَقَاتِلْهُمْ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ، فَأَرَادُوكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ فَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ وَلَا ذِمَّةَ نَبِيِّهِ، وَلَكِنْ اجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّتَكَ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكَ، فَإِنَّكُمْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَمَكُمْ وَذِمَمَ أَصْحَابِكُمْ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّةَ اللَّهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ، فَأَرَادُوكَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ، فَلَا تُنْزِلُهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ، وَلَكِنْ أَنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِكَ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَتُصِيبُ حُكْمَ اللَّهِ فِيهِمْ أَوْ لَا». قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، يَعْنِي ابْنَ مَهْدِيٍّ: هَذَا أَوْ نُحْوَهُ. (م/۱۷۳۱)

ترجمه: بریده رضی الله عنه می‌گوید: هر گاه رسول الله صلی الله علیه و آله امیری برای یک سپاه یا سریه، تعیین می‌نمود، او را به رعایت تقوای الهی در حق خودش و مسلمانان همراهش و همچنین نیکی به همراهانش، توصیه می‌نمود. سپس می‌فرمود: «به نام الله، در راه الله متعال، جهاد کنید. با کسانی که به الله کفر می‌ورزند بجهاد کنید. جهاد نمایید و در اموال غنیمت، خیانت نکنید، پیمان شکنی نکنید، کشته شدگان را مثله نکنید،

(گوش و دهان و بینی و سایر اعضای بدنشان را نبرید) هیچ کودکی را به قتل نرسانید. و هنگامی که با دشمنان مشرک، برخورد کردی، آنان را به سه چیز دعوت کن؛ هریک از این سه چیز را پذیرفتند، از آنها قبول کن و دست از جنگ بردار. نخست، به سوی اسلام دعوت کن. اگر پذیرفتند، اسلام آنان را قبول کن و با آنها جنگ مکن. سپس آنها را به تغییر مکان و آمدن به مدینه دعوت کن و به آنان بگو که اگر هجرت کنند و به مدینه بیایند از امتیازات مهاجران (غنیمت و غیره) بهره مند می‌شوند و مسئولیت‌های مهاجران (جهاد و مبارزه) نیز بر عهده‌ی آنهاست. اما اگر قبول نکردند که به مدینه بیایند، به آنان بگو که مانند بادیه نشینان مسلمان با آنها رفتار خواهد شد و احکامی که بر سایر مؤمنان اجرا می‌شود، در حق آنان نیز اجرا خواهد شد. و هیچ سهمیه‌ای از غنایم جنگی و مالیات ندارند مگر اینکه همراه مسلمانان جهاد کنند. و اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان مالیات بخواه، اگر آماده شدند که مالیات بدهند از آنان، قبول کن و به جنگ ادامه مده. اما اگر مالیات هم ندادند از الله متعال کمک بخواه و با آنان بجنگ.

و اگر ساکنان قلعه‌ای را محاصره نمودی و آنها از تو خواستند که بر اساس عهد و پیمان الله متعال و رسولش، صلح کنند، نپذیر؛ بلکه بر اساس پیمان خودت و همراهانت با آنان، صلح کن؛ زیرا اگر آنان، عهد و پیمان تو و همراهانت را بشکنند، آسان‌تر است تا اینکه عهد و پیمان الله متعال و پیامبرش را بشکنند. و اگر ساکنان قلعه‌ای را محاصره کردی، و از تو خواستند که حکم الله را بر آنان جاری کنی، قبول نکن؛ بلکه تعهد بده که حکم خودت را بر آنان، جاری نمایی؛ زیرا تو نمی‌دانی که به حق می‌رسی و واقعاً حکم الله متعال را درباره‌ی آنان اجرا می‌نمایی یا نه.

باب (۲): دستور به آسان‌گیری

۱۱۱۲- عن ابي موسى رضي الله عنه: **أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ ﷺ وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَسْرًا وَلَا تُعَسِّرُوا، وَيَسْرًا وَلَا تُنْفِرُوا، وَتَطَاوَعًا وَلَا تَخْتَلِفُوا».** (م/۱۷۳۲)

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ او و معاذ را به یمن فرستاد و فرمود: «آسان بگیرید و سخت نگیرید. بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید. یکسان حکم نمایید و با یکدیگر، اختلاف نکنید».

باب (۳): درباره‌ی دسته‌های نظامی و اینکه شخصی که به جهاد می‌رود، جانشین فردی است که می‌ماند

۱۱۱۳- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَ إِلَى بَنِي لَحْيَانَ: «لِيَخْرُجَ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ رَجُلٌ». ثُمَّ قَالَ لِلْقَاعِدِ: «أَيُّكُمْ خَلَفَ الْخَارِجَ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ بِحَيْرٍ، كَانَ لَهُ مِثْلُ نِصْفِ أَجْرِ الْخَارِجِ». (م/۱۸۹۶)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله یک دسته‌ی نظامی به سوی قبیله‌ی بنی لحيان فرستاد و فرمود: «از هر دو نفر، یک نفر به جهاد برود». سپس خطاب به کسانی که ماندند و به جهاد نرفتند، فرمود: «هریک از شما، جانشین خوبی برای خانواده و اموال مجاهد باشد، به اندازه‌ی نصف پاداش مجاهد به او پاداش می‌رسد».

باب (۴): مرز میان کوچک و بزرگ جهت اجازه یافتن و اجازه نیافتن برای جهاد

۱۱۱۴- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: عَرَضَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ أُحُدٍ فِي الْقِتَالِ، وَأَنَا ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجِزْنِي، وَعَرَضَنِي يَوْمَ الْخُنْدَقِ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي، قَالَ نَافِعٌ: فَقَدِمْتُ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ خَلِيفَةٌ، فَحَدَّثْتُهُ هَذَا الْحَدِيثَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا لِحَدِّ بَيْنِ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ عَمَّالِهِ أَنْ يَفْرُضُوا لِمَنْ كَانَ ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً، وَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَاجْعَلُوهُ فِي الْعِيَالِ. (م/۱۸۶۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز جنگ احد مرا که چهارده سال داشتم، ورنده‌ی من بود و اجازه‌ی شرکت در جنگ نداد. همچنین روز جنگ خندق که پانزده ساله بودم ورنده‌ی من بودم و اجازه‌ی شرکت داد.

نافع می‌گوید: در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه نزد وی رفتم و این حدیث را برایش بیان نمودم. او گفت: این حدیث، مرز میان کوچک و بزرگ را تعیین می‌کند. پس نامه‌ای به استاندارانش نوشت که برای سپاهیان حقوق تعیین کنند که پانزده سال دارند و کسانی را که کمتر از پانزده سال دارند، جزو افراد خانواده بشمار آورند.

باب (۵): قرآن نباید به سرزمین دشمن برده شود

۱۱۱۵- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ كَانَ يَنْهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ، مَخَافَةَ أَنْ يَنَالَهُ الْعَدُوُّ. (م/۱۸۶۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از بردن قرآن به سرزمین دشمن، منع فرمود؛ چرا که مبادا دشمن به آن، هتک حرمت کند.

باب (۶): سفر کردن در هنگام سرسبزی و خشکسالی و شب گذراندن در راه

۱۱۱۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا سَافَرْتُمْ فِي الْحُصْبِ فَأَعْطُوا الْإِبِلَ حَظَّهَا مِنَ الْأَرْضِ، وَإِذَا سَافَرْتُمْ فِي السَّنَةِ فَاسْرِعُوا عَلَيْهَا السَّيْرَ، وَإِذَا عَرَسْتُمْ بِاللَّيْلِ فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ، فَإِنَّهَا مَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ». (م/۱۹۲۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر در زمین سرسبز به سفر رفتید، بگذارید تا شتر سهمیه اش را از سبزه ها بخورد. و اگر هنگام قحط سالی و در زمین خشک و بی آب و علف به سفر رفتید، شتر را با شتاب ببرید. و اگر در شب خواستید استراحت نمایید، سر راه استراحت نکنید؛ زیرا راه در شب، محل حشرات است.»

باب (۷): سفر، بخشی از عذاب است

۱۱۱۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ نَوْمَهُ وَطَعَامَهُ وَشَرَابَهُ، فَإِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ نَهْمَتَهُ مِنْ وَجْهِهِ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ». (م/۱۹۲۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سفر، بخشی از عذاب است؛ زیرا انسان را از خوردن، نوشیدن و خوابیدن، باز می دارد. بنابراین، پس از انجام کار و برآورده ساختن نیاز، باید هر چه زودتر به خانه برگشت.»

باب (۸): کراهیت رفتن به خانه در شب، هنگام بازگشت از سفر

۱۱۱۸- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ لَيْلًا، يَتَخَوَّنُهُمْ أَوْ يَلْتَمِسُ عَثْرَانِهِمْ. (م/۷۱۵)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلی) به هدف اطلاع یافتن از خیانت های اهل خانه یا جستجوی لغزشهایشان، منع فرمود.

۱۱۱۹- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ لَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ لَيْلًا، وَكَانَ يَأْتِيهِمْ عُذْوَةً أَوْ عَشِيَّةً. (م/۱۹۲۸)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله (در بازگشت از سفر)، هنگام شب، به خانه نمی‌رفت؛ بلکه صبح یا بعد از ظهر، به منزلش می‌رفت.

باب (۹): دعا کردن قبل از جنگ و هجوم به دشمن

۱۱۲۰- عَنِ ابْنِ عَوْنٍ رضی الله عنه قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى نَافِعٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الدُّعَاءِ قَبْلَ الْقِتَالِ؟ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ، قَدْ أَعَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِيَّ بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُونَ، وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَسَبَى سَبْيَهُمْ وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ - قَالَ يَحْيَى: أَحْسِبُهُ قَالَ: جُوَيْرِيَةَ - أَوْ قَالَ الْبَتَّةَ - ابْنَةَ الْحَارِثِ، وَحَدَّثَنِي هَذَا الْحَدِيثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْحَيْثُوثِ. (م/۱۷۳۰)

ترجمه: ابن عون رضی الله عنه می‌گوید: نامه‌ای به نافع نوشتم و از وی درباره‌ی فراخواندن به اسلام قبل از جنگ پرسیدم. او در جوابم نوشت: فراخواندن و دعوت دادن، در اول اسلام بود. رسول الله صلی الله علیه و آله قبیله‌ی بنی مصطلق را غافلگیر نمود و در حالی که چهارپایانشان مشغول آب خوردن بودند، به آنان، حمله نمود؛ جنگجویان آنها را به قتل رساند و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت و در همان روز جویره دختر حارث رضی الله عنه سهمیه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله گردید.

راوی می‌گوید: این حدیث را برایم عبدالله بن رضی الله عنه که در همان لشکر بود، بیان نمود.

باب (۱۰): نامه‌های نبی اکرم صلی الله علیه و آله به پادشاهان و دعوت دادن آنان به سوی الله

۱۱۲۱- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَتَبَ إِلَى كِسْرَى، وَإِلَى قَيْصَرَ، وَإِلَى النَّجَاشِيِّ، وَإِلَى كُلِّ جَبَّارٍ، يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَلَيْسَ بِالنَّجَاشِيِّ الَّذِي صَلَّى عَلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله. (م/۱۷۷۴)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نامه‌ای به کسری (پادشاه ایران)، نامه‌ای به قیصر (پادشاه روم)، نامه‌ای به نجاشی (پادشاه حبشه) و نامه‌های به همه‌ی ستمگران نوشت و آنها را به سوی الله متعال، دعوت نمود. قابل یادآوری است که این پادشاه حبشه، آن پادشاهی نبود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر او (غائبانه) نماز جنازه خواند.

نامه‌ی رسول الله ﷺ به هرقل و دعوت او به اسلام

١١٢٢- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخْبَرَهُ، مِنْ فِيهِ إِلَى فِيهِ، قَالَ انْطَلَقْتُ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا بِالشَّامِ، إِذْ جَاءَ بِكِتَابٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى هِرَقْلَ: يَعْنِي عَظِيمَ الرُّومِ، قَالَ: وَكَانَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ جَاءَ بِهِ، فَدَفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ بُصْرَى إِلَى هِرَقْلَ، فَقَالَ هِرَقْلُ: هَلْ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَدُعِيتُ فِي نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَخَلْنَا عَلَى هِرَقْلَ، فَأَجْلَسْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ؟ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا. فَأَجْلَسُونِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَأَجْلَسُوا أَصْحَابِي خَلْفِي، ثُمَّ دَعَا لِتَرْجُمَانِهِ فَقَالَ لَهُ: قُلْ لَهُمْ: إِنِّي سَأَلْتُ هَذَا عَنِ الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، قَالَ: فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: وَايْمُ اللَّهِ، لَوْلَا مَخَافَةٌ أَنْ يُؤْتَرَ عَلَيَّ الْكُذِبُ لَكَذَّبْتُ، ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: سَلَّهُ، كَيْفَ حَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قَالَ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو حَسَبٍ، قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: وَمَنْ يَتَّبِعُهُ؟ أَشْرَافُ النَّاسِ أَمْ ضَعْفَاؤُهُمْ؟ قَالَ، قُلْتُ: بَلْ ضَعْفَاؤُهُمْ، قَالَ: أَيْزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قَالَ قُلْتُ: لَا، بَلْ يَزِيدُونَ، قَالَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ، بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ، سَخَطَةً لَهُ؟ قَالَ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالِكُمْ إِيَّاهُ؟ قَالَ قُلْتُ، تَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالًا يُصِيبُ مِنَّا وَنُصِيبُ مِنْهُ. قَالَ فَهَلْ يَغْدِرُ؟ قُلْتُ: لَا، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لَا نَدْرِي مَا هُوَ صَانِعٌ فِيهَا، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا أَمَكَّنَنِي مِنْ كَلِمَةٍ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِهِ، قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ؟ قَالَ قُلْتُ: لَا، قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ حَسَبِهِ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو حَسَبٍ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي أَحْسَابِ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كَانَ فِي آبَائِهِ مَلِكٌ؟ فَزَعَمْتَ أَنْ لَا، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مَلِكَ آبَائِهِ، وَسَأَلْتُكَ عَنْ أَتْبَاعِهِ، أَضَعْفَاؤُهُمْ أَمْ أَشْرَافُهُمْ؟ قُلْتُ: بَلْ ضَعْفَاؤُهُمْ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَزَعَمْتَ أَنْ لَا، فَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَدْعَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ ثُمَّ يَذْهَبَ فَيَكْذِبُ عَلَى اللَّهِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَهُ سَخَطَةً لَهُ؟ فَزَعَمْتَ أَنْ لَا، وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ إِذَا خَالَطَ بِشَاشَةَ الْقُلُوبِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ؟ فَزَعَمْتَ

أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ. وَسَأَلْتِكَ هَل قَاتَلْتُمُوهُ؟ فَرَعَمْتَ أَتَكُمُ قَدْ قَاتَلْتُمُوهُ، فَتَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ سَجَالًا يَنَالُ مِنْكُمْ وَتَنَالُونَ مِنْهُ. وَكَذَلِكَ الرَّسُولُ تُبْتَلَى ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ وَسَأَلْتِكَ هَل يَغْدِرُ فَرَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَغْدِرُ. وَكَذَلِكَ الرَّسُولُ لَا تَغْدِرُ. وَسَأَلْتِكَ هَل قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ؟ فَرَعَمْتَ أَنْ لَا، فَقُلْتُ: لَوْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ، قُلْتُ: رَجُلٌ أَتَمَّ بِقَوْلِ قَيْلٍ قَبْلَهُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: بِمِ يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ يَا مُرْنَا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالْعَفَافِ، قَالَ: إِنْ يَكُنْ مَا تَقُولُ فِيهِ حَقًّا فَإِنَّهُ نَبِيٌّ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ، وَلَمْ أَكُنْ أَظُنُّهُ مِنْكُمْ، وَلَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لِأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَعَسَلْتُ عَنْ قَدَمَيْهِ، وَلَيَبْلُغَنَّ مُلْكُهُ مَا تَحْتَ قَدَمَيْ، قَالَ ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ، سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمِ تَسْلِمًا، وَأَسْلِمِ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ، وَ﴿يَتَأْهَلُ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ۱۶۴.] فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ عِنْدَهُ وَكَثُرَ اللَّعْظُ، وَأَمَرَ بِنَا فَأَخْرَجَنَا، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي حِينَ خَرَجْنَا: لَقَدْ أَمَرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، إِنَّهُ لِيَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ، قَالَ: فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ سَيُظْهِرُ، حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ. (م/۱۷۷۳)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: ابوسفیان رضی اللہ عنہ بطور مستقیم وشفاهی به من گفت: من در دوران آتش بسی که میان من و رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برقرار بود، به مسافرت رفتم. در شام بودم که نامه‌ای از طرف رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به هرقل پادشاه روم رسید. قابل یادآوری است که نامه را دحیه کلبی آورده بود و به امیر بصری داده بود و امیر بصری آن را برای هرقل فرستاده بود. هرقل بعد از خواندن نامه گفت: آیا در سرزمین ما کسی از قبیله‌ی این شخص که فکر می‌کند، پیامبر است، وجود دارد؟ اطرافیان‌ش گفتند: بله. آنگاه مرا با چند نفر دیگر از قریش فراخواندند. ما نزد هرقل رفتیم. او ما را روبروی خود نشاند و گفت: کدام یک از شما با فردی که ادعای نبوت دارد، خویشاوندی نزدیکتری دارد؟

ابوسفیان می‌گوید: گفتم: من. پس مرا روبروی هرقل، و همراهانم را پشت سر من نشانند. سپس هرقل، مترجم خود را خواست و به او گفت: به همراهان او بگو: می‌خواهم از این مرد درباره‌ی مردی که مدعی نبوت است، اطلاعاتی کسب کنم؛ اگر به من دروغ گفت، او را تکذیب کنید.

ابوسفیان می‌گوید: سوگند به الله، اگر از همراهانم نمی‌ترسیدم که مرا متهم به دروغ‌گویی کنند، حتماً دروغ می‌گفتم. سپس هرقل به مترجمش گفت: از او بپرس که: نسب او در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما از نسب بالایی برخوردار است. گفت: آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا قبل از این ادعایش، شما او را متهم به دروغ‌گویی می‌کردید؟ گفتم: خیر. گفت: آیا اشراف و بزرگان از او پیروی می‌کنند یا فقرا و مستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: آیا پیروانش هر روز بیشتر می‌شوند یا کمتر؟ گفتم: بیشتر می‌شوند. هرقل پرسید: آیا کسی که دین محمد را پذیرفته، به خاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده و از دینش برگشته؟ گفتم: خیر. گفت: آیا شما با او جنگیده‌اید؟ گفتم: بله. پرسید: نتیجه جنگ چه بوده است؟ جواب دادم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده‌ایم. گفت: آیا پیمان شکنی می‌کند؟ گفتم: خیر، و در حال حاضر ما با وی پیمان صلحی بسته‌ایم و نمی‌دانیم که چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می‌گوید: سوگند به الله، بجز جمله‌ی فوق، نتوانستم چیز دیگری علیه پیامبر بگویم.

هرقل گفت: آیا قبل از او، کسی دیگر چنین ادعایی کرده است؟ گفتم: خیر. سپس هرقل به مترجمش گفت: به ابوسفیان بگو: من از نسب او پرسیدم، تو اذعان نمودی که او در میان شما از نسب بالایی برخوردار است. و پیامبران اینگونه‌اند که از میان افراد دارای نسب مبعوث می‌شوند. پرسیدم: آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است. گفتم: خیر. اگر چنین بود، می‌توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم: که پیروان او از ضعفا هستند یا از مستکبران. گفتم: از ضعفا هستند و پیروان انبیا هم از همین قشرند. و از تو پرسیدم که آیا قبل از این ادعایش، شما او را متهم به دروغ‌گویی می‌کردید. پاسخ دادی: خیر. لذا یقین نمودم که کسی که با مردم، دروغ نگفته است، نمی‌تواند درباره‌ی الله، دروغ بگوید. از تو پرسیدم: آیا کسی که به دین او گراییده است، دوباره بخاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ باز هم جواب منفی بود. و ایمان هم همینگونه است هنگامی که در سویدا و وسط دل، جای گیرد.

پرسیدم که با گذشت زمان، پیروانش افزایش می‌یابند یا کاهش. جواب دادی: افزایش می‌یابند. و این، صفت ایمان است تا اینکه کامل گردد. همچنین از تو پرسیدم که آیا شما با او جنگیده‌اید. جواب دادی که جنگیده‌ایم و گاهی او پیروز شده است و گاهی هم شما. و پیامبران اینگونه مورد آزمایش، قرار می‌گیرند؛ ولی سرانجام، آنان، پیروز خواهند شد. پرسیدم: آیا عهد شکنی می‌کند. گفתי: خیر. آری، پیامبران، عهد شکنی نمی‌کنند. پرسیدم: آیا قبل از او کسی ادعای نبوت کرده است. جواب منفی دادی. اگر کسی قبل از او در میان شما، ادعای نبوت کرده بود، می‌توانستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید می‌کند.

بعد از آن، هرقل گفت: به چه کارهایی شما را دستور می‌دهد؟ گفتم: به نماز، زکات، صله‌ی رحم و پاک دامنی امر می‌کند. گفت: اگر آنچه را که گفתי، حقیقت داشته باشد، او پیامبر است؛ من می‌دانستم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد؛ اما نمی‌دانستم که او از میان شما خواهد بود؛ اگر می‌دانستم که می‌توانم به او برسم، دیدارش را دوست داشتم. و اگر نزد ایشان می‌بودم، شخصاً پاهایش را می‌شستم؛ پادشاهی او به همین جای پاهایم خواهد رسید. ابوسفیان می‌گوید: سپس هرقل نامه‌ی رسول الله ﷺ را خواست و قرائت نمود؛ در آن نامه چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد پیامبر الله به هرقل پادشاه روم: سلام بر کسی که هدایت را برگزیند. اما بعد: من شما را بسوی اسلام، دعوت می‌کنم. اگر دعوت اسلام را بپذیری، در امان خواهی بود و نزد الله متعال، پاداشی دو چندان خواهی داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه رعیت و زیردستانت بر گردن تو خواهد بود و ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴]. «ای اهل کتاب، بیایید به سوی چیزی که میان ما و شما مشترک است؛ به این معنا که بجز الله، کسی دیگر را نپرستیم و چیزی را با وی شریک قرار ندهیم و هیچ یک از ما دیگری را به جای الله متعال، پروردگار خود قرار ندهد. پس اگر روی گردانی کردند، بگویید: - ای اهل کتاب! - گواه باشید که ما مسلمانیم».

ابوسفیان می‌گوید: پس از اینکه هرقل، نامه را قرائت کرد، شلوغ شد و همه‌های پیا پی گردید و دستور صادر کرد و ما را از آنجا بیرون کردند. من خطاب به همراهانم

گفتم: توجه کردید دین فرزند ابوکبشه (محمد) چنان پیشرفت کرده است که پادشاه زردپوستان (رومی‌ها) هم از آن به وحشت افتاده است. ابوسفیان می‌گوید: از همان زمان، یقین پیدا کردم که دین رسول الله ﷺ پیروز خواهد شد، تا اینکه الله متعال مرا مشرف به اسلام کرد.

باب (۱۱): درباره‌ی دعای نبی اکرم ﷺ نزد الله متعال، و صبر و بردباری‌اش در برابر اذیت و آزار منافقان

۱۱۲۳- عن أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَكِبَ حِمَارًا، عَلَيْهِ إِكَاْفٌ، تَحْتَهُ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ، وَأَرْدَفَ وَرَاءَهُ أُسَامَةَ، وَهُوَ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَذَلِكَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةَ الْأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ، فِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، حَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُعْبَرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ وَقَفَ فَتَزَلَّ، فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي: أَيُّهَا الْمَرْءُ، لَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا، إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا فِي مَجَالِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ مِنَّا فَاقْضُصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: اغْشِنَا فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نَحِبُّ ذَلِكَ، قَالَ: فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَوَاثَبُوا، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ، ثُمَّ رَكِبَ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ فَقَالَ: «أَيُّ سَعْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ — يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي — قَالَ: كَذَا وَكَذَا». قَالَ: اعْغُفْ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاصْفَحْ فَوَاللَّهِ، لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَلَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ أَنْ يُتَوَجَّهُوا، فَيُعْصَبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ، شَرِّقْ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ. (م/ ۱۷۹۸)

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ قبل از جنگ بدر بر الاغی که زیر پالانش، چادری ساخت فدک وجود داشت، سوار شد و اسامه را نیز پشت سر خود، سوار کرد و به عیادت سعد بن عباده که در محله‌ی بنی حارث بن خزرج بسر می‌برد، رفت. در مسیر راه، از کنار مجلسی که در آن ترکیبی از مسلمانان، مشرکین بت پرست و یهودیان بود، گذشت. قابل یادآوری است که عبدالله بن ابی و عبدالله بن رواحه نیز در آن مجلس حضور داشتند. پس هنگامی که گرد و غبار الاغ به مجلس رسید، عبدالله بن ابی

بینی‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاک ندهید. رسول الله ﷺ به آنان سلام داد و توقف کرد و از مرکب، پایین آمد و آنان را بسوی الله دعوت نمود و بر آنان، قرآن تلاوت کرد. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد! سخنانی بهتر از سخنان تو وجود ندارد؛ اگر آنها حق‌اند، پس ما را در مجالس ما، اذیت و آزار مرسان؛ بلکه به خانه‌ات برو و هرکس از ما که نزد تو آمد، برایش داستان سربازی کن. عبدالله بن رواحه گفت: یا رسول الله! سخنانت را در مجالس ما بگو؛ چرا که ما آنها را دوست داریم.

راوی می‌گوید: در نتیجه، مسلمانان، مشرکین و یهود به یکدیگر ناسزا گفتند تا جایی که خواستند با هم درگیر شوند. و رسول الله ﷺ همچنان آنان را به آرامش دعوت می‌کرد. سپس پیامبر اکرم ﷺ سوار مرکبش شد و به راهش ادامه داد تا اینکه به منزل سعد بن عباده رسید. در آنجا، خطاب به سعد فرمود: «ای سعد! آیا سخنان ابو حباب (عبدالله بن ابی) را شنیده‌ای؟ او چنین و چنان می‌گوید». سعد ﷺ گفت: یا رسول الله! او را ببخش و از او درگذر؛ سوگند به الله متعال، هنگامی که مردم مدینه، اتفاق کرده بودند تا او را تاج گذاری کرده و عمامه‌ای بر سر او بگذارند، الله متعال حق را به تو عنایت کرد. پس هنگامی که الله متعال با این حقی که بر تو نازل فرمود، نخواست این کار، عملی شود، لقمه برایش گلوگیر شد و برخوردی که از او مشاهده نمودی، بدین جهت بود. آنگاه رسول الله ﷺ او را بخشید.

باب (۱۲): نهی از پیمان شکستن

۱۱۲۴- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِكُلِّ عَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْفَعُ لَهُ بِقَدْرِ عَدْوِهِ، أَلَا وَلَا عَادِرَ أَعْظَمُ عَدْرًا مِنْ أَمِيرٍ عَامَّةٍ». (م/۱۷۳۸)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، هر فرد پیمان شکن، پرچمی دارد که به اندازه‌ی پیمان شکنی‌اش بالا برده می‌شود. آگاه باشید که خیانت هیچ پیمان شکنی به بزرگی پیمان شکنی امیر بزرگ نیست».

باب (۱۳): وفای به عهد

۱۱۲۵- عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ ﷺ قَالَ: مَا مَنَعَنِي أَنْ أَشْهَدَ بَدْرًا إِلَّا أَنِّي خَرَجْتُ أَنَا وَأَبِي، حُسَيْلٌ، قَالَ: فَأَخَذَنَا كُفَّارٌ قُرَيْشِي، قَالُوا: إِنَّكُمْ تُرِيدُونَ مُحَمَّدًا؟ فَقُلْنَا: مَا نُرِيدُهُ، مَا نُرِيدُ إِلَّا الْمَدِينَةَ، فَأَخَذُوا مِنَّا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ لَنَنْصُرَنَّ إِلَى الْمَدِينَةِ وَلَا نُقَاتِلُ مَعَهُ،

فَأَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَنَاهُ الْحَبْرَ فَقَالَ: «انْصِرْفَا، نَفِي لَهُمْ بَعْدِهِمْ، وَنَسْتَعِينُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ». (م/۱۷۸۷)

ترجمه: حذیفه بن یمان رضی اللہ عنہ می گوید: علت عدم حضور من در غزوه‌ی بدر این بود که من و پدرم حُسَیل^۱ هنگام بیرون رفتن، توسط کفار قریش دستگیر شدیم. آنها گفتند: شما می‌خواهید به محمد ملحق شوید. ما گفتیم: نزد محمد نمی‌رویم؛ بلکه می‌خواهیم به مدینه برویم. آنگاه، ما را به عهد و پیمان الهی سوگند دادند که به مدینه برویم و همراه محمد در جنگ، شرکت نکنیم. ما نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رفتیم و ماجرا را برایش تعریف نمودیم. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «برگردید؛ ما به پیمان آنان، عمل می‌کنیم و از الله متعال، علیه آنان، کمک می‌خواهیم».

باب (۱۴): عدم آرزوی رویارویی با دشمن، و صبر و پایداری هنگام روبرو شدن

۱۱۲۶- عَنْ أَبِي النَّضْرِ عَنْ كِتَابِ رَجُلٍ مِنْ أَسْلَمَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى رضی اللہ عنہ، فَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، حِينَ سَارَ إِلَى الْحُرُورِيَّةِ، يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ، فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ، يَنْتَظِرُ حَتَّى إِذَا مَالَتِ الشَّمْسُ قَامَ فِيهِمْ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ وَاسْأَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، وَمُجْرِيَ السَّحَابِ، وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ، اهْزِمْهُمْ وَأَنْصِرْنَا عَلَيْهِمْ». (م/۱۷۴۲)

ترجمه: ابونضر به نقل از نامه‌ی یکی از یاران نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از قبیله‌ی اسلم بنام عبدالله بن اوفی رضی اللہ عنہ می‌گوید: او به عمر بن عبدالله هنگام رفتن به سوی خوارج، نامه‌ای نوشت و به او اطلاع داد که: در یکی از روزها (روز جنگ احزاب) که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با دشمن، روبرو گردید، منتظر ماند تا آفتاب، به سمت غروب، متمایل گردد؛ سپس برخاست و میان مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از الله متعال، عافیت بخواهید؛ ولی اگر با دشمن، مواجه شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست». سپس چنین دعا کرد: «الهی! ای نازل

۱- حُسَیل اسم پدر حذیفه، و یمان لقب او می‌باشد که به لقبش شهرت دارد.

کننده‌ی کتاب، ای حرکت دهنده‌ی ابرها و ای شکست دهنده‌ی احزاب! آنان را شکست بده و ما را بر آنها پیروز گردان».

باب (۱۵): دعای علیه دشمن

فیه حدیث عبدالله بن ابی اوفی، و قد تقدم فی الباب قبله.
در این باره به حدیث فوق که روایت عبدالله بن ابی اوفی است، مراجعه کنید.
۱۱۲۷- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِن تَشَأْ لَا تُعْبِدُ فِي الْأَرْضِ». (م/۱۷۴۳)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روز جنگ احد می فرمود: «الهی! اگر خواست و مشیت تو باشد، دیگر در روی زمین، پرستش نمی شوی».
قابل یادآوری است که هدف از این جمله، طلب فتح و پیروزی است. مترجم

باب (۱۶): جنگ، فریبکاری است

۱۱۲۸- عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْحَرْبُ خَدْعَةٌ». (م/۱۷۳۹)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جنگ، فریبکاری است».

باب (۱۷): کمک گرفتن از مشرکین در جنگ

۱۱۲۹- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَبْلَ بَدْرٍ، فَلَمَّا كَانَ بِحِجْرَةِ الْوَبْرَةِ أَدْرَكَهُ رَجُلٌ، فَذَكَرَ مِنْهُ جُرْأَةً وَنَجْدَةً، فَفَرِحَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حِينَ رَأَوْهُ، فَلَمَّا أَدْرَكَهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: جِئْتُ لِأَتَّبِعَكَ وَأُصِيبَ مَعَكَ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟». قَالَ: لَا، قَالَ: «فَارْجِعْ، فَلَنْ أَسْتَعِينَ بِمُشْرِكٍ». قَالَتْ: ثُمَّ مَضَى، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالشَّجَرَةِ أَدْرَكَهُ الرَّجُلُ، فَقَالَ لَهُ كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ، قَالَ: «فَارْجِعْ فَلَنْ أَسْتَعِينَ بِمُشْرِكٍ». قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ فَأَدْرَكَهُ بِالْبَيْدَاءِ، فَقَالَ لَهُ كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ «تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟» قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «فَانْطَلِقْ». (م/۱۸۱۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی بدر، حرکت کرد. و هنگامی که در مکانی بنام «حره الوبره» (چهار میلی مدینه) رسید، مردی که جرأت و شجاعتش سر زبان‌ها بود، از راه رسید. یاران رسول الله صلی الله علیه و آله از دیدن او خوشحال شدند. هنگامی که آن مرد به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، گفت: آمده‌ام تا تو را همراهی کنم و با تو کشته شوم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به الله متعال و پیامبرش، ایمان می‌آوری؟» آن مرد گفت: خیر. فرمود: «پس برگرد؛ زیرا من از شخص مشرک، کمک نمی‌گیرم».

عایشه رضی الله عنها می گوید: آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله به راهش ادامه داد تا اینکه به ذو الحلیفه رسیدیم؛ دوباره همان مرد آمد و سخنان اولش را تکرار کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله هم همان پاسخ اولیه را به او داد و فرمود: «برگرد، زیرا من از شخص مشرک کمک، نمی‌گیرم».

راوی می گوید: آن مرد برگشت. سپس دوباره در بیداء نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله مانند نخستین بار به او فرمود: «به الله متعال و پیامبرش، ایمان می‌آوری؟» آن مرد گفت: بلی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس حرکت کن» (و با ما بیا).

باب (۱۸): بیرون رفتن زنان همراه جنگجویان

۱۱۳۰- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ اتَّخَذَتْ يَوْمَ حُنَيْنٍ خِنْجَرًا، فَكَانَ مَعَهَا، فَرَأَاهَا أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ أُمُّ سُلَيْمٍ مَعَهَا خِنْجَرٌ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا هَذَا الْخِنْجَرُ؟» قَالَتْ: اتَّخَذْتُهُ، إِنَّ دَنَا مِنِّي أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بَقَرْتُ بِهِ بَطْنَهُ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَضْحَكُ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْتُلَ مَنْ بَعَدَنَا مِنَ الطَّلَقَاءِ أَنْهَزُمُوا بِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَى وَأَحْسَنَ». (م/۱۸۰۹)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ام سلیم انصاری رضی الله عنها روز جنگ حنین، خنجری با خود، برداشت. ابوطلحه رضی الله عنه خنجر را دید و به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! این ام سلیم است که خنجری با خود دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله به ام سلیم فرمود: «این خنجر چیست؟» ام سلیم رضی الله عنها گفت: آن را برداشتم تا اگر کسی از مشرکین به من نزدیک شود، شکمش را پاره کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخنان، خندید. ام سلیم رضی الله عنها گفت: یا رسول الله! آزاد شدگانی را که در فتح مکه، مسلمان شدند، به قتل برسان؛ زیرا این

آنان بودند که باعث شکست شما شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال کفایت نمود و احسان کرد».

۱۱۳۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ﷺ مُحِبُّبٌ عَلَيْهِ بِحَجَفَةٍ، قَالَ: وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رَامِيًا شَدِيدَ النَّزْعِ وَكَسَرَ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، قَالَ: فَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجُعْبَةُ مِنَ التَّبَلِ فَيَقُولُ: «انْزُرْهَا لِأَبِي طَلْحَةَ»، قَالَ: وَبُشِّرُفُ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَا تُبْشِرُفُ لَا يُصْبِكُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ، قَالَ: وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سَلِيمٍ وَإِنَّهُمَا لَمُشَمَّرَتَانِ، أَرَى حَدَمَ سُوقِهِمَا، تَنْفُلَانِ الْفِرْبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، ثُمَّ تُفْرَعَانِيهِ فِي أَفْوَاهِهِمْ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فِتْمَلَانِيهَا ثُمَّ تَحِيَّانِ تُفْرَعَانِيهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدِي أَبِي طَلْحَةَ إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا، مِنَ التُّعَاسِ. (م/۱۸۱۱)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگامی که مردم در روز احد از اطراف نبی اکرم ﷺ پراکنده شدند، ابو طلحه پیشاپیش رسول الله ﷺ قرار داشت و با سپرش از ایشان، محافظت می کرد. او که تیر انداز ماهری بود، در آنروز، دو یا سه کمان، در دستش شکست. و هر شخصی که با جعبه‌ی تیری از کنارشان می گذشت، نبی اکرم ﷺ می فرمود: «آن را برای ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبی اکرم ﷺ سرش را بلند می کرد تا به سوی دشمن، نگاه کند، ابو طلحه می گفت: ای پیامبر الله! پدر و مادرم فدایت؛ سرت را بالا مگیر؛ مبادا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت کند؛ سینه‌ام جلوی سینه‌ات قرار دارد (سینه‌ام را برایت، سپر کرده‌ام).

راوی می گوید: همچنین در آن روز، عایشه دختر ابوبکر و ام سلیم انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا را دیدم که لباس‌هایشان را بالا زده بودند طوری که خلخال‌های ساق پایشان را مشاهده می کردم (این حادثه قبل از نزول آیه حجاب بود). آنان مشک‌های آب را بر دوش خود حمل می کردند و به مردم، آب می دادند و بر می گشتند و دوباره آنها را پر از آب کرده و می آمدند و به مردم، آب می دادند. و در آنروز، به علت خواب آلودگی، دو یا سه بار، شمشیر از دست ابو طلحه به زمین افتاد.

۱۱۳۲- عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الْأَنْصَارِيَّةِ قَالَتْ: عَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَبْعَ عَزَوَاتٍ، أَخْلَفُهُمْ فِي رِحَالِهِمْ، فَأَصْنَعُ لَهُمُ الطَّعَامَ، وَأُدَاوِي الْجُرْحِي، وَأَقُومُ عَلَى الْمَرْضَى. (م/۱۸۱۲)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: در هفت غزوه، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم؛ در محل اقامت آنان می ماندیم، برای آنها غذا درست می کردم، زخمی ها را مداوا می نمودم و بیماران را سرپرستی می کردم.

باب (۱۹): نهی از کشتن زنان و کودکان در جنگ

۱۱۳۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: وَجَدتْ امْرَأَةً مَقْتُولَةً فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَعَازِي، فَنهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. (م/۱۷۴۴)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در یکی از غزوات، زنی را دیدند که کشته شده بود. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله از کشتن زنان و کودکان، منع فرمود.

باب (۲۰): حکم کشته شدن فرزندان مشرکین هنگام شیخون زدن

۱۱۳۴- عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنِ الذَّرَارِيِّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؟ يُبَيِّتُونَ فَيُصِيبُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذُرَارِيَّتِهِمْ. فَقَالَ: «هُمُ مِنْهُمْ». (م/۱۷۴۵)

ترجمه: صعب بن جثامه رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره شیخون زدن بر مشرکین و کشته شدن زنان و کودکان آنان پرسیدند. فرمود: «زنان و کودکانشان جزو آنان هستند».

باب (۲۱): قطع کردن نخل های دشمن و سوزاندن آنها

۱۱۳۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَطَعَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ، وَحَرَّقَ، وَلَهَا يَقُولُ حَسَانُ:

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ حَرِيقٌ بِالْبُؤَيْرَةِ مُسْتَطِيرٌ
وَفِي ذَلِكَ نَزَلَتْ: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَاِذِنَ اللَّهُ﴾

[الحشر: ۵]. الآية. (م/۱۷۴۶)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله درختان نخل بنی نضیر را قطع کرد و سوزاند و درباره ی همین ماجرا است که حسان می گوید:

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ حَرِيقٌ بِالْبُؤَيْرَةِ مُسْتَطِيرٌ

(برای سران بنی لوی - قریش - آسان شد که آتش شعله ور را در بوبره ببینند. و در همین باره این آیه نازل گردید: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ یعنی: هر درخت خرمایی را که بریدید یا بر پایه‌ها و ریشه‌های خود بر جای گذاشتید به اجازه‌ی الله متعال بوده است.

باب (۲۲): گرفتن غذا از سرزمین دشمن

۱۱۳۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْقِلٍ رضی الله عنه قَالَ: أَصَبْتُ جِرَابًا مِنْ شَحْمِ يَوْمِ خَيْبَرَ، قَالَ: فَالْتَزَمْتُهُ، فَقُلْتُ: لَا أُعْطَى الْيَوْمَ أَحَدًا مِنْ هَذَا شَيْئًا، قَالَ: فَالْتَمْتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مُتَبَسِّمًا. (م/۱۷۷۲)

ترجمه: عبدالله بن معقل رضی الله عنه می‌گوید: روز جنگ خیبر، یک مشک چربی و پیه یافتم و محکم به آن چسبیدم و گفتم: امروز هیچ‌کس را از این، چیزی نمی‌دهم. آنگاه صورتم را برگردانم، ناگهان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که تبسم بر لبانش نقش بسته بود.

باب (۲۳): غنایم فقط برای این امت، حلال می‌باشد

۱۱۳۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لَا يَتَّبِعُنِي رَجُلٌ قَدْ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَنْبِتَ بِهَا، وَلَمَّا بَيْنَ، وَلَا آخَرَ قَدْ بَنَى بُنْيَانًا، وَلَمَّا يَرْفَعُ سُقْفَهَا، وَلَا آخَرَ قَدْ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلْفَاتٍ، وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِأَذْهَابِهَا، قَالَ: فَغَزَا، فَأَذَى لِلْقَرِيَّةِ حِينَ صَلَاةِ الْعَصْرِ، أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: أَنْتِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيَّ شَيْئًا، فَحَبَسَتْ عَلَيْهِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَجَمَعُوا مَا غَنِمُوا، فَأَقْبَلَتِ النَّارُ لِتَأْكُلَهُ، فَأَبَتْ أَنْ تَطْعَمَهُ، فَقَالَ: فِيكُمْ عُلُولٌ، فَلْيَبَايِعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَبَايَعُوهُ، فَلَصِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ فِيكُمْ الْعُلُولُ، فَلْتَبَايِعْنِي قَبِيلَتِكَ، فَبَايَعْتَهُ قَالَ: فَلَصِقَتْ بِيَدِ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ، فَقَالَ: فِيكُمْ الْعُلُولُ، أَنْتُمْ عَلَلْتُمْ، قَالَ: فَأَخْرَجُوا لَهُ مِثْلَ رَأْسِ بَقْرَةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: فَوَضَعُوهُ فِي الْمَالِ وَهُوَ بِالصَّعِيدِ، فَأَقْبَلَتِ النَّارُ فَأَاكَلَتْهُ، فَلَمْ تَحِلَّ الْغَنَائِمُ لِأَحَدٍ مِنْ قَبْلِنَا، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجْزَنَا، فَطَيَّبَهَا لَنَا». (م/۱۷۴۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یکی از پیامبران (یوشع بن نون) می‌خواست به جنگی برود. پس به قومش گفت: هرکس که زنی را نکاح کرده

ولی هنوز او را به خانه‌اش نیاورده یعنی عروسی نکرده است و می‌خواهد او را به خانه بیاورد، همچنین کسی که خانه‌ای ساخته و سقفش را نزده است، و کسی که گوسفند و شتری خریده است و منتظر زاییدن آنها می‌باشد، مرا همراهی نکند.

سپس به راه افتاد. هنگام نماز عصر یا نزدیک به آن، به روستای مورد نظر (اریحا) نزدیک شد. پس خطاب به خورشید گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. بار الها! آن را برای ما ثابت نگهدار. پس خورشید، ثابت نگه داشته شد تا زمانی که الله متعال، او را پیروز گردانید و غنایم را جمع آوری نمود. آنگاه آتشی آمد تا آن اموال را بخورد و نابود کند. ولی به آنها نزدیک نشد.

آن پیامبر گفت: همانا در میان شما، سرقتی از مال غنیمت، صورت گرفته است. از هر قبیله، یک نفر با من، بیعت کند. هنگام بیعت، دست یک نفر از آنان به دست او چسبید. آن پیامبر گفت: سرقت توسط قبیله‌ی شما انجام گرفته است. قبیله‌ات باید با من بیعت کند. سرانجام، دست دو یا سه نفر از افراد آن قبیله، به دست او چسبید. یوشع بن نون گفت: شما سرقت کرده‌اید. آنگاه، آنان، چیزی مانند سر گاو را که از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همه‌ی آن اموال را خورد و نابود ساخت. گفتنی است که غنایم برای هیچ‌کس قبل از ما حلال نبوده است. ولی الله متعال که ضعف و ناتوانی ما را دید، غنایم را برای ما حلال ساخت.»

باب (۲۴): درباره‌ی غنایم

۱۱۳۸- عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: نَزَلَتْ فِي أَرْبَعِ آيَاتٍ: أَصَبْتُ سَيْفًا فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَقَلْنِيهِ، فَقَالَ: «ضَعُهُ» ثُمَّ قَامَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «ضَعُهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ». ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: نَقَلْنِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «ضَعُهُ». فَقَامَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَقَلْنِيهِ، أَأَجْعَلُ كَمَنْ لَا عَنَاءَ لَهُ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «ضَعُهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ» قَالَ: فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [الأنفال: ۱]. (م/ ۱۷۴۸)

ترجمه: مصعب بن سعد می‌گوید: پدرم گفت: درباره‌ی من چهار آیه نازل گردید: در یکی از غزوات، شمشیری بدستم افتاد؛ آن را نزد رسول الله ﷺ آوردم و گفتم: یا رسول الله! آن را به من ببخش. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آن را بگذار». و هنگامی که برخاستم، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از همان جایی که برداشته‌ای، بگذار». سعد دوباره گفت: یا رسول الله! آن را به من ببخش. پیامبر فرمود: «آن را بگذار». سعد دوباره برخاست و گفت:

یا رسول الله! آن را به من ببخش؛ آیا مرا مانند کسی قرار می‌دهید که به آن، نیاز ندارد (شجاعت کافی ندارد؟) باز هم نبی اکرم ﷺ فرمود: «اترا از همان جایی که برداشته‌ای، بگذار». آنگاه این آیه نازل گردید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ «از تو در مورد غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم از آن الله متعال و پیامبر هستند».

باب (۲۵): جایزه دادن به دسته‌های نظامی

۱۱۳۹- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَرِيَّةً إِلَى نَجْدٍ، فَخَرَجْتُ فِيهَا، فَأَصَبْنَا إِبِلًا وَعَظْمًا، فَبَلَغْتُ سُهْمَانُنَا اثْنِي عَشَرَ بَعِيرًا، وَنَفَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعِيرًا، بَعِيرًا. (م/۱۷۴۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ یک دسته‌ی نظامی به سوی نجد فرستاد که من نیز همراه آنان بودم. ما شتران و گوسفندان زیادی به غنیمت گرفتیم طوری که سهم هر کدام از ما دوازده شتر شد. علاوه بر آن، رسول الله ﷺ به هر نفر از ما یک شتر به عنوان جایزه داد.

باب (۲۶): تقسیم کردن غنایم به پنج قسمت

۱۱۴۰- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَانَ يُنْقَلُ بَعْضُ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا، لِأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً، سِوَى قِسْمِ عَامَّةِ الْجَيْشِ، وَالْخُمْسُ فِي ذَلِكَ وَاجِبٌ كَلِّهِ. (م/۱۷۵۰)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ به بعضی از دسته‌های نظامی بجز تقسیم عمومی غنایم در میان سپاه، جایزه و بخشش عنایت می‌نمود. البته یک پنجم از میان همه‌ی این غنایم، واجب بود. (که به بیت المال تعلق گیرد.)

باب (۲۷): درباره‌ی عطا کردن اموال مقتول به قاتل (در جهاد)

۱۱۴۱- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حُنَيْنٍ، فَلَمَّا التَّقَيْنَا كَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ جَوْلَةٌ، قَالَ: فَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ عَلَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَاسْتَدْرَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْ وَّرَائِهِ، فَضَرَبْتُهُ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ، وَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَّنِي صَمَةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ، ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، فَأَرْسَلَنِي، فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: مَا لِلنَّاسِ؟ فَقُلْتُ: أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ بَيْتَةٌ فَلَهُ سَلْبُهُ». قَالَ فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي؟ ثُمَّ جَلَسْتُ، ثُمَّ قَالَ مِثْلَ

ذَلِكَ، فَقَالَ: فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي؟ ثُمَّ جَلَسْتُ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ الثَّالِثَةُ، فَقُمْتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ؟ يَا أَبَا قَتَادَةَ؟» فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَلَبُ ذَلِكَ الْقَتِيلِ عِنْدِي، فَأَرَضِهِ مِنْ حَقِّهِ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: لَأَهَا اللَّهُ، إِذَا لَا يَعْمِدُ إِلَى أَسَدٍ مِنْ أَسَدِ اللَّهِ يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ، فَيُعْطِيكَ سَلْبَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَدَقَ، فَأَعْطِهِ إِيَّاهُ». فَأَعْطَانِي، قَالَ: فَبِعْتُ الدَّرْعَ فَاثْبَعْتُ بِهِ مَخْرَفًا فِي بَنِي سَلَمَةَ، فَإِنَّهُ لَأَوَّلُ مَالٍ تَأْتَلْتُهُ فِي الْإِسْلَامِ. (م/۱۷۵۱)

ترجمه: ابو قتاده رضی اللہ عنہ می گوید: سال جنگ حنین، همراه رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیرون رفتیم. هنگامی که روبروی هم قرار گرفتیم، مسلمانان به نوعی شکست خوردند. در این میان، مردی از مشرکین را دیدم که بر مردی از مسلمانان فایق آمده است (و می خواهد او را به قتل برساند) بسوی او رفتم و از پشت سرش دور زدم و ضربه ای به شانه اش زدم. او بسوی من آمد و آنقدر محکم مرا فشار داد که بوی مرگ را استشمام نمودم. آنگاه مرگ او را امان نداد و مرا رها کرد. بعد از آن، به عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ رسیدم. او گفت: مردم را چه شده است؟ گفتیم: این، کار الله متعال است. سرانجام، مردم برگشتند و رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نشست و فرمود: «هر کس، کافری را به قتل رسانده است، و برای این کارش، گواه دارد، اموال مقتول از آن اوست».

ابو قتاده می گوید: من برخاستم و گفتم: چه کسی برای من گواهی می دهد؟ و نشستم. بار دیگر، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سخنش را تکرار کرد. باز هم من بلند شدم و گفتم: چه کسی برای من گواهی می دهد؟ و نشستم. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برای سومین بار سخنش را تکرار کرد. باز هم من برخاستم. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «ای ابوقتاده! موضوع شما چیست؟» من داستان را برای پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تعریف کردم. در این هنگام، مردی از میان مردم گفت: یا رسول الله! راست می گوید؛ اموال آن مقتول، نزد من است؛ پس او را بجای این حقش، راضی بگردان. ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ گفت: نه، سوگند به الله، چنین نمی شود که شیری از شیران الله در راه الله بجنگد، آنگاه اموال مقتولش را به تو بدهند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «راست می گوید؛ آن اموال را به او بده». آن مرد اموال مقتول را به من داد.

ابو قتاده رضی الله عنه می گوید: من زره او را فروختم و از پولش یک باغ از بنی سلمه خریدم. و این، اولین مالی بود که در اسلام بدست آوردم.

باب (۲۸): دادن اموال مقتول به بعضی از قاتلان از روی اجتهاد

۱۱۴۲- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، نَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَشِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بَيْنَ غُلَامَيْنِ مِنَ الْأَنْصَارِ، حَدِيثَةَ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَيْتُ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ أَضْلَعٍ مِنْهُمَا، فَعَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمَّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، وَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَئِنْ رَأَيْتُهُ لَا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الْأَعْجَلُ مِنَّا، قَالَ: فَتَعَجَّبْتُ لِدَلِّكَ، فَعَمَزَنِي الْآخَرَ فَقَالَ مِثْلَهَا، قَالَ: فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَزُولُ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ: أَلَا تَرِيَانِ؟ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي تَسْأَلَانِ عَنْهُ، قَالَ: فَابْتَدَرَاهُ، فَضْرَبَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا، حَتَّى قَتَلَاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ؟» فَقَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا؟» قَالَا: لَا، فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ فَقَالَ: «كِلَاكُمَا قَتَلَهُ». وَقَضَى بِسَلْبِهِ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ، وَالرَّجُلَانِ: مُعَاذُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ وَمُعَاذُ ابْنِ عَفْرَاءَ. (م/۱۷۵۲)

ترجمه: عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه می گوید: روز بدر در صف جهاد ایستاده بودم و به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم متوجه شدم که میان دو نوجوان انصاری قرار دارم. آرزو کردم ای کاش! میان افراد قوی تری قرار می گرفتم. در این اثنا، یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان! ابوجهل را می شناسی؟ گفتم: بلی، ای برادرزاده! با او چه کار داری؟ گفت: به من گفته اند که رسول خدا ﷺ را دشنام می دهد؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هریک از ما که نزدیک تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد که در میان مردم، گشت می زد. گفتم: آیا او را می بینید؟ او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. در این هنگام، آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول الله ﷺ

برگشتند و پیامبر اکرم ﷺ را از ماجرا آگاه ساختند. رسول الله ﷺ پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند؟» هریک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده‌اید؟» گفتند: خیر. نبی اکرم ﷺ به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته‌اید؛ و ساز و برگ جنگی او را به معاذ بن عمرو بن جموح، عنایت نمود». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفرآ و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

باب (۲۹): ممنوع کردن اموال مقتول برای قاتل از روی اجتهاد

۱۱۴۳- عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَتَلَ رَجُلٌ مِنْ حِمَيْرٍ رَجُلًا مِنَ الْعَدُوِّ، فَأَرَادَ سَلْبَهُ، فَمَنَعَهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَكَانَ وَالِيًا عَلَيْهِمْ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ، فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لِحَالِدٍ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تُعْطِيَهُ سَلْبَهُ؟» قَالَ: اسْتَكْرَهْتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ادْفَعْهُ إِلَيْهِ». فَمَرَّ خَالِدٌ بِعَوْفٍ فَجَرَّ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ أَنْجَزْتُ لَكَ مَا ذَكَرْتُ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَعْضَبَ، فَقَالَ: «لَا تُعْطِهِ يَا خَالِدُ، لَا تُعْطِهِ يَا خَالِدُ، هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي أَمْرًا؟ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُهُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتُرِعِيَ إِبِلًا أَوْ غَنَمًا فَرَعَاهَا، ثُمَّ تَحَيَّنَ سَقِيهَا، فَأَوْرَدَهَا حَوْضًا، فَشَرَعَتْ فِيهِ فَشَرِبَتْ صَفْوَهُ وَتَرَكَتْ كَدْرَهُ، فَصَفْوُهُ لَكُمْ وَكَدْرُهُ عَلَيْهِمْ». (م/۱۷۵۳)

ترجمه: از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت است که: یک مرد حمیری یک نفر از دشمن را به قتل رساند و خواهان ساز و برگ نظامی مقتول گردید. خالد بن ولید رضی الله عنه که فرمانده آنان بود، از دادن ساز و برگ نظامی مقتول به قاتل، خودداری کرد. عوف بن مالک خدمت رسول الله ﷺ آمد و او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول اکرم ﷺ به خالد فرمود: «چرا این کار را انجام ندادی؟» خالد گفت: یا رسول الله! فکر کردم بسیار زیاد است. رسول الله ﷺ فرمود: «به او بده». روزی، خالد از کنار عوف می‌گذشت. عوف ردای خالد را گرفت و به او گفت: آیا به سخنی که از رسول خدا ﷺ برای نقل نمودم، نیابت را برآورده نمودم؟! رسول الله ﷺ سخن عوف را شنید و خشمگین شد و فرمود: «ای خالد! ساز و برگ نظامی مقتول را به قاتل مده؛ آیا فرماندهانم را می‌گذارید؟ مثال شما و آنان مانند مردی است که از او می‌خواهند تا شتران یا گوسفندان را بچرانند. او هم به مسئولیت خویش، عمل کرد. و چون، وقت آب دادن،

فرا رسید، آنها را کنار حوض آب برد. آنها شروع به نوشیدن آب کردند و آبهای صاف و زلال را نوشیدند و فقط آب ته حوض که آلوده است باقی ماند. لذا آب صاف و زلال از آن شما و آلوده و ته مانده از آن فرماندهان و امیران است». (یعنی شما از خدمات آنان برخوردار می شوید و زحمت و مشکلات را آنان تحمل می کنند).

باب (۳۰): دادن همه‌ی ساز و برگ نظامی قاتل به مقتول

۱۱۴۴- عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَوَازِنَ، فَبَيَّنَا نَحْنُ نَتَضَعُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ، فَأَنَاخَهُ، ثُمَّ انْتَرَعَ طَلْقًا مِنْ حَقْبِهِ فَقَيَّدَ بِهِ الْجَمَلَ، ثُمَّ تَقَدَّمَ يَتَعَدَّى مَعَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ، وَفِينَا ضَعْفَةٌ وَرِقَّةٌ فِي الظَّهِرِ، وَبَعْضُنَا مُشَاةً، إِذْ حَرَجَ يَشْتَدُّ، فَأَتَى جَمَلَهُ فَأَطْلَقَ قَيْدَهُ، ثُمَّ أَنَاخَهُ وَقَعَدَ عَلَيْهِ، فَأَنَارَهُ، فَاشْتَدَّ بِهِ الْجَمَلَ، فَاتَّبَعَهُ رَجُلٌ عَلَى نَاقَةٍ وَرِقَاءٍ، قَالَ سَلْمَةُ: وَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ، فَكُنْتُ عِنْدَ وَرِكَ النَّاقَةِ، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ، حَتَّى كُنْتُ عِنْدَ وَرِكَ الْجَمَلِ، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ حَتَّى أَخَذْتُ بِخِطَامِ الْجَمَلِ فَأَنَحْتُهُ، فَلَمَّا وَضَعَ رُكْبَتَهُ فِي الْأَرْضِ اخْتَرَطْتُ سَيْفِي فَضَرَبْتُ رَأْسَ الرَّجُلِ، فَانْدَرَا، ثُمَّ جِئْتُ بِالْجَمَلِ أَقْوَدُهُ، عَلَيْهِ رَحْلُهُ وَسِلَاحُهُ، فَاسْتَقْبَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالنَّاسُ مَعَهُ، فَقَالَ: «مَنْ قَتَلَ الرَّجُلَ؟» قَالُوا: ابْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: «لَهُ سَلْبُهُ أَجْمَعُ». (م/۱۷۵۴)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: در غزوه‌ی هوازن، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم. هنگامی که ما با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول خوردن نهار بودیم، ناگهان یک مرد که بر شتر نر قرمزی سوار بود آمد و شترش را خوابانید و طنابی چرمین از جعبه‌اش بیرون کشید و شتر را قید کرد. آنگاه جلو آمد و با مردم، شروع به نهار خوردن نمود و اوضاع را می‌پایید. قابل یادآوری است که ما خسته و کوفته و ناتوان بودیم و تعدادی از ما پیاده بودند. آن مرد، ناگهان و با عجله، بیرون دوید و خود را به شترش رساند و قیدش را باز کرد و خوابانید و بر آن سوار شد و آن را حرکت داد. شتر به سرعت، حرکت کرد. مردی، با شتر ماده‌ی خاکستری سوار شد و به تعقیب او پرداخت. سلمه می‌گوید: من هم پیاده، به سرعت، حرکت کردم. ابتدا به سرین شتر ماده رسیدم. سپس از آن گذشتم و به کپل شتر نر رسیدم. آنگاه جلو رفتم و مهار شتر نر را گرفتم و آن را بر زمین خواباندم. هنگامی که شتر زانوهایش را بر زمین زد، شمشیرم را از نیام بیرون کشیدم و گردنش را زدم. سرش به زمین افتاد. سپس شتر را با پالان و اسلحه، مهار

کردم و آوردم. رسول الله ﷺ همراه مردم به استقبال من آمد و فرمود: «چه کسی آن مرد را به قتل رساند؟» مردم گفتند: فرزند اکوع. فرمود: «همه‌ی ساز و برگ نظامی آن مرد به او (فرزند اکوع) تعلق می‌گیرد».

باب (۳۱): درباره‌ی جائزه دادن و مبادله‌ی اسیران جنگی

۱۱۴۵- عَنْ إِيَّاسِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: غَزَوْنَا فِرَازَةَ وَعَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْنَا، فَلَمَّا كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَاءِ سَاعَةً، أَمَرَنَا أَبُو بَكْرٍ فَعَرَسْنَا، ثُمَّ شَنَّ الْغَارَةَ، فَوَرَدَ الْمَاءَ فَقَتَلَ مَنْ قَتَلَ عَلَيْهِ، وَسَبَى وَأَنْظَرُ إِلَى عُنُقِ مِنَ النَّاسِ، فِيهِمُ الدَّرَارِيُّ، فَحَشِيتُ أَنْ يَسْبِقُونِي إِلَى الْجَبَلِ، فَرَمَيْتُ بِسَهْمٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْجَبَلِ، فَلَمَّا رَأَوْا السَّهْمَ وَقَفُوا، فَحِثُّتُ بِهِمْ أَسْوَفُهُمْ، وَفِيهِمْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي فِرَازَةَ، عَلَيْهَا قِشْعٌ مِنْ أَدَمٍ - قَالَ: الْقِشْعُ النَّطْعُ - مَعَهَا ابْنَةٌ لَهَا مِنْ أَحْسَنِ الْعَرَبِ، فَسَقْتُهُمْ حَتَّى أَتَيْتُ بِهِمْ أَبَا بَكْرٍ، فَتَقَلَّنِي أَبُو بَكْرٍ ابْنَتَهَا، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَمَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، فَلَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي السُّوقِ، فَقَالَ: «يَا سَلَمَةُ هَبْ لِي الْمَرْأَةَ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْجَبْتَنِي، وَمَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، ثُمَّ لَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْعَدِي فِي السُّوقِ فَقَالَ لِي: «يَا سَلَمَةُ هَبْ لِي الْمَرْأَةَ، لِلَّهِ أَبُوكَ». فَقُلْتُ: هِيَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ مَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، فَبَعَثَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ، فَفَدَى بِهَا نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، كَانُوا أُسِرُوا بِمَكَّةَ. (م/۱۷۵۵)

ترجمه: ایاس بن سلمه به روایت از پدرش می‌گوید: برای جنگ با قبیله‌ی فزاره رفتیم. در آن جنگ، ابوبکر صدیق رضی الله عنه طبق دستور رسول الله صلی الله علیه و آله امیر ما بود. هنگامی که میان ما و آبادی فزاره به اندازه‌ی یک ساعت راه، باقی مانده بود، ابوبکر رضی الله عنه دستور داد و ما آخر شب را در آنجا به استراحت پرداختیم. پس از آن، هجوم را آغاز نمود و تعدادی از آنان را در کنار آب به قتل رساند و تعدادی را هم به اسارت گرفت. نگاه من به گروهی از مردم افتاد که زنان و کودکان هم در میان آنان بودند. ترسیدم که زودتر از من به کوه برسند. به همین خاطر، تیری میان آنان و کوه، پرتاب کردم. هنگامی که تیر را دیدند، ایستادند. آنها را جلو گرفتم و آوردم. در میان آنان، زنی از بنی فزاره همراه دخترش بود که آن دختر یکی از زیباترین دختران عرب به شمار می‌رفت. آنها را خدمت ابوبکر رضی الله عنه آوردم. ابوبکر رضی الله عنه آن دختر را به عنوان جایزه به من داد. به هر حال، ما به مدینه آمديم و من با آن دختر، هم بستر نشدم. رسول الله صلی الله علیه و آله

مرا در بازار دید و فرمود: «ای سلمه! آن دختر را به من ببخش». گفتم: یا رسول الله! سوگند به الله که او مورد پسند من واقع شد ولی با او همبستر نشده‌ام. فردای آنروز، دوباره، رسول الله ﷺ مرا در بازار دید و خطاب به من فرمود: «ای سلمه! الله متعال پدرت را بیامزد؛ آن دختر را به من ببخش». گفتم: یا رسول الله! او را به تو بخشیدم؛ سوگند به الله که با او همبستر نشده‌ام. آنگاه رسول الله ﷺ او را به عنوان فدیة در برابر آزادی اسیران مسلمانان در مکه برای اهل مکه فرستاد.

باب (۳۲): سهمای مجاهدین و یک پنجم بیت المال به روستاهایی تعلق می‌گیرد که با جنگیدن، فتح شود

۱۱۴۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّمَا قَرْيَةٍ أَتَيْتُمُوهَا وَأَقَمْتُمْ فِيهَا، فَسَهْمُكُمْ فِيهَا، وَأَيُّمَا قَرْيَةٍ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّ حُمْسَهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، ثُمَّ هِيَ لَكُمْ». (م/۱۷۵۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر روستایی که شما به آن، وارد شدید و در آن، سکونت کردید (بدون جنگ و خونریزی) سهم شما در آن هست.^۱ (یعنی حکم فی را دارد و یک پنجم آن، از آن الله و رسول و فقرای مسلمین می‌باشد). و هر روستایی از دستور الله و پیامبرش، نافرمانی کند (و با جنگ فتح شود) یک پنجم آن از آن الله و رسولش می‌باشد و آن سهم نیز به شما بر می‌گردد». (به مسلمانان فقیر و مستمند می‌رسد).

باب (۳۳): حکم فی (اموالی که بدون جنگ از کفار بدست می‌آید)

۱۱۴۷- عَنْ مَالِكِ بْنِ أُوَيْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُرْسِلَ إِلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَجِئْتُهُ حِينَ تَعَالَى النَّهَارُ، قَالَ: فَوَجَدْتُهُ فِي بَيْتِهِ جَالِسًا عَلَى سَرِيرٍ، مُفْضِيًا إِلَى رِمَالِهِ مُتَّكِنًا عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ، فَقَالَ لِي: يَا مَالُ، إِنَّهُ قَدْ دَفَّ أَهْلُ أَنْبِيَاتٍ مِنْ قَوْمِكَ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرِضْخٍ، فَخُذْهُ فَأَقْسِمْهُ بَيْنَهُمْ، قَالَ: قُلْتُ: لَوْ أَمَرْتَ بِهِدَا عَيْرِي؟ قَالَ: خُذْهُ، يَا مَالُ، قَالَ: فَجَاءَ يَرْفَا فَقَالَ: هَلْ لَكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ؟ فَقَالَ عُمَرُ: نَعَمْ، فَأَذِنَ

۱- یعنی به مسلمانان بر می‌گردد؛ چنانکه درباره‌ی زکات آمده است که: گرفته می‌شود و به شما بر می‌گردد؛ بدین معنا که به فقرای شما بر می‌گردد.

لَهُمْ، فَدَخَلُوا، ثُمَّ جَاءَ. فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمَا، فَقَالَ عَبَّاسٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا - وَذَكَرَ كَلَامًا - قَالَ: فَقَالَ الْقَوْمُ: أَجَلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَقْضِ بَيْنَهُمْ وَأَرْحَهُمْ، فَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ: يُحْيِلُ إِلَيَّ أَنْتَهُمْ قَدْ كَانُوا قَدَمُوهُمْ لِدَيْكَ، فَقَالَ عُمَرُ: اتَّيَدًا، أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا نُورُثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً؟» قَالُوا: نَعَمْ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ وَعَلِيٍّ فَقَالَ: أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ أَتَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا نُورُثُ، مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةً؟» قَالَا: نَعَمْ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ كَانَ حَصَّ رَسُولَهُ ﷺ بِخَاصَّةٍ لَمْ يُخَصَّصْ بِهَا أَحَدًا غَيْرَهُ، قَالَ: ﴿مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: ۱۷]. مَا أَدْرِي هَلْ قَرَأَ الْآيَةَ الَّتِي قَبْلَهَا أَمْ لَا، قَالَ: فَحَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَكُمْ أَمْوَالَ بَنِي النَّضِيرِ، فَوَاللَّهِ مَا اسْتَأْثَرَ عَلَيْكُمْ، وَلَا أَخَذَهَا دُونَكُمْ، حَتَّى بَقِيَ هَذَا الْمَالُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْخُذُ مِنْهُ نَفَقَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ أَسْوَةَ الْمَالِ، ثُمَّ قَالَ: أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ أَتَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، ثُمَّ نَشَدَ عَبَّاسًا وَعَلِيًّا بِمِثْلِ مَا نَشَدَ بِهِ الْقَوْمُ: أَتَعْلَمَانِ ذَلِكَ؟ قَالَا نَعَمْ، قَالَ: فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَوَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُمَا، تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أُخِيكَ، وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا نُورُثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً». فَرَأَيْتُمَا هَذَا كَلِمًا غَادِرًا خَائِنًا، وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ، وَأَنَا وَوَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي كَلِمًا غَادِرًا خَائِنًا، وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِلَيَّ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، فَوَلِيَّتُهَا، ثُمَّ جِئْتَنِي أَنْتَ وَهَذَا، وَأَنْتُمَا جَمِيعٌ، وَأَمْرُكُمْ وَاحِدٌ، فَقُلْتُمَا: ادْفَعْنَا إِلَيْنَا، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتُمْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا عَلَى أَنْ عَلَيْكُمَا عَهْدُ اللَّهِ أَنْ تَعْمَلَا فِيهَا بِالَّذِي كَانَ يَعْمَلُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَخَذْتُمَاهَا بِذَلِكَ، قَالَ: أَكْذَلِكُ؟ قَالَا: نَعَمْ، قَالَ: ثُمَّ جِئْتُمَانِي لِأَقْضِيَ بَيْنَكُمَا، وَلَا وَاللَّهِ لَا أَقْضِي بَيْنَكُمَا بِغَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى تَقْوَمَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَرُدَّاهَا إِلَيَّ. (م/ ۱۷۵۷)

ترجمه: مالک بن اوس رضی اللہ عنہ می گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ شخصی بدنبال من فرستاد. من هنگامی که خورشید بالا آمده بود، به خدمت رسیدم؛ ایشان بالای تختی از حصیر بدون اینکه زیراندازی داشته باشد، نشسته بود و بر بالشتی چرمین، تکیه زده بود. پس

خطاب به من گفت: ای مالک! خانواده‌هایی از قوم شما شتابان نزد من آمدند. من دستور دادم تا اندکی مال به آنان بدهند. آن مال را بگیر و میان آنان، تقسیم کن. گفتم: اگر این مسئولیت را به فرد دیگری می‌سپردی، چقدر خوب بود. گفت: ای مالک! شما این کار را انجام دهید. بعد از آن، یرفاً (خدمتگذار عمر بن خطاب رضی الله عنه) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا به عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد اجازه‌ی ورود می‌دهید؟ عمر رضی الله عنه گفت: بلی. پس آنان، اجازه یافتند و وارد شدند.

دوباره یرفاً آمد و گفت: آیا به علی و عباس رضی الله عنهما اجازه‌ی ورود می‌دهید؟ عمر گفت: بلی. لذا یرفاً به آنان، اجازه‌ی ورود داد. عباس گفت: ای امیر المؤمنین! میان من و این - و سخنی بزبان آورد - فیصله کن. کسانی که آنجا حضور داشتند، گفتند: بلی ای امیر المؤمنین! میان آنان فیصله کن تا راحت شوند.

مالک بن اوس می‌گوید: من فکر می‌کنم سایر صحابه نیز به همین خاطر، جلوتر آمده بودند. عمر رضی الله عنه خطاب به آن دو نفر گفت: مقداری صبر کنید و مهلت دهید. آنگاه خطاب به حاضران گفت: شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازه‌ی او پایرجا هستند، سوگند می‌دهم، آیا شما اطلاع دارید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است»؟ گفتند: بلی. سپس چهره‌اش را به سوی علی و عباس رضی الله عنهما برگرداند و گفت: شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازه‌ی او استوارند، سوگند می‌دهم، آیا شما اطلاع دارید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است»؟ گفتند: بلی. عمر گفت: الله متعال خصوصیتی برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قایل شد که بجز ایشان برای هیچ‌کس دیگری، قایل نگردید. الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ (چیزهایی را که الله متعال از اهالی این آبادی‌ها (بدون جنگ و خونریزی) به پیامبرش ارزانی داشته است، از آن الله و پیامبر و خویشاوندان - پیامبر - و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد).

- راوی می‌گوید: نمی‌دانم که آیه‌ی قبل از این را هم خواند یا نه -.

عمر بن خطاب ادامه داد: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اموال بنی نضر را میان شما تقسیم نمود؛ به الله سوگند، ایشان خودش را بر شما ترجیح نداد و به تنهایی آنها را بر نداشت تا اینکه (بعد از تقسیم) این مال، باقی ماند. بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نفقه‌ی یک سالش

را بر می داشت و باقیمانده ی آن را طبق دستور (میان شما، فقرا و مستمندان) تقسیم می نمود. (ای مردم!) شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازہ ی او استوارند، سوگند می دهم، آیا این مطلب را می دانید؟ گفتند: بلی. آنگاه علی و عباس را نیز مانند افراد حاضر در جلسه، سوگند داد و گفت: آیا شما دو نفر هم این مطلب را می دانید؟ گفتند: بلی. سپس عمر بن خطاب ادامه داد و گفت: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت، ابوبکر گفت: من جانشین رسول الله ﷺ هستم. پس شما دو نفر آمدید؛ و توی عباس میراثت را از برادرزاده ات می خواستی و این علی هم میراث همسرش را از پدر، طلب کرد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «از ما ارث برده نمی شود؛ آنچه ما باقی می گذاریم، صدقه است». پس شما او را دروغو، گناهکار، پیمان شکن و خائن دانستید؛ در حالی که الله متعال می داند که او راستگو، نیکوکار، هدایت یافته و پیرو حق بود. بعد از آن، ابوبکر وفات یافت و من جانشین رسول الله ﷺ و ابوبکر شدم. شما مرا هم دروغو، گناهکار، پیمان شکن و خائن دانستید؛ در حالی که الله متعال می داند که من راستگو، نیکوکار، هدایت یافته و پیرو حق هستم. به هر حال، سرپرستی به دست من افتاد. سپس شما و ایشان آمدید در حالی که با یکدیگر وحدت داشتید و یک ادعا داشتید. و گفتید: آنها را به ما بدهید. من گفتم: اگر می خواهید به شما می دهم به شرطی که با الله متعال پیمان ببندید که در این اموال مانند رسول الله ﷺ تصرف می نمایید. شما بر این پیمان، اموال را تحویل گرفتید؛ آیا اینگونه نیست؟ گفتند: بلی. عمر بن خطاب گفت: هم اکنون هم نزد من آمده اید تا میان شما فیصله نمایم؛ نه، سوگند به الله که تا قیام قیامت، فیصله ی دیگری میان شما نخواهم کرد؛ اگر توانایی اداره ی آنها را ندارید، به من برگردانید.

۱۱۴۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَاكِ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ». وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُعَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا عَمَلَنَّ فِيهَا، بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ شَيْئًا، فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، قَالَ: فَهَجَرْتُهُ، فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ

دَفَنَهَا رَوْجَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ، وَصَلَّى عَلَيْهَا عَلِيُّ، وَكَانَ لِعَلِيٍّ مِنَ النَّاسِ وَجْهَةً حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيُّ وَجْوهَ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مُصَاحَبَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ بَالِغَ تِلْكَ الْأَشْهُرِ، فَأُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنْ ائْتِنَا، وَلَا يَأْتِنَا مَعَكَ أَحَدٌ - كَرَاهِيَّةَ مُحَضَّرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ - فَقَالَ عُمَرُ، لِأَبِي بَكْرٍ: وَاللَّهِ لَا تَدْخُلْ عَلَيْهِمْ وَحَدَكَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَمَا عَسَاهُمْ أَنْ يَفْعَلُوا بِي، إِنِّي وَاللَّهِ لَا تَبْتَئُهُمْ، فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ، فَتَشَهَّدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا، يَا أَبَا بَكْرٍ فَضِيلَتَكَ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَلَمْ نَنْفَسْ عَلَيْكَ خَيْرًا سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ، وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ، وَكُنَّا نَحْنُ نَرَى لَنَا حَقًّا لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَزَلْ يُكَلِّمُ أَبَا بَكْرٍ حَتَّى فَاضَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي، وَأَمَّا الَّذِي شَجَرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ، فَإِنِّي لَمْ أَلْ فِيهِ عَنِ الْحَقِّ، وَلَمْ أَتْرُكْ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُهُ فِيهَا إِلَّا صَنَعْتُهُ، فَقَالَ عَلِيُّ لَأَبِي بَكْرٍ: مَوْعِدُكَ الْعَشِيَّةَ لِلْبَيْعَةِ، فَلَمَّا صَلَّى أَبُو بَكْرٍ صَلَاةَ الظُّهْرِ، رَقِيَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَتَشَهَّدَ، وَذَكَرَ شَأْنَ عَلِيٍّ وَتَخَلَّفَهُ عَنِ الْبَيْعَةِ وَعُذْرَهُ بِالَّذِي اعْتَدَرَ إِلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ، وَتَشَهَّدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ، وَأَنَّهُ لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى الَّذِي صَنَعَ نَفَاسَةً عَلَى أَبِي بَكْرٍ، وَلَا إِنْكَارًا لِلَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ، وَلَكِنَّا كُنَّا نَرَى لَنَا فِي الْأَمْرِ نَصِيبًا، فَاسْتَبَدَّ عَلَيْنَا بِهِ، فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا، فَسَّرَ بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ، وَقَالُوا: أَصَبْتَ، فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى عَلِيٍّ قَرِيبًا، حِينَ رَاجَعَ الْأَمْرَ الْمَعْرُوفَ. (م/ ۱۷۵۹)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: فاطمه دختر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فردی را نزد ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ فرستاد و از او خواست تا اموالی را که از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در مدینه به ارث برده و همچنین فدک را به او بدهد. ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «از ما ارث برده نمی شود؛ آنچه ما باقی گذاشته ایم، صدقه است؛ اهل بیت محمد از این اموال، استفاده می کنند». سوگند به الله که من هیچ چیز از صدقات رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را از وضعیتی که در دوران پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم داشته اند، تغییر نمی دهم و به همان روش رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در آنها تصرف می نمایم. لذا ابوبکر رضی اللہ عنہ نپذیرفت که به فاطمه رضی اللہ عنہا چیزی بدهد. بعد از آن، فاطمه رضی اللہ عنہا بر ابوبکر، خشمگین شد و او را ترک کرد و با او سخن نگفت

تا اینکه فوت نمود. قابل یادآوری است که فاطمه رضی الله عنها بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله شش ماه زنده ماند. و هنگامی که فوت نمود، شوهرش، علی بن ابی طالب رضی الله عنه، شبانه بدون اینکه ابوبکر را اطلاع دهد، بر او نماز جنازه خواند و او را دفن نمود. در دوران حیات فاطمه رضی الله عنها علی رضی الله عنه در میان مردم از جایگاه خوبی برخوردار بود. اما بعد از وفات ایشان، علی رضی الله عنه متوجه شد که چهره‌های مردم نسبت به وی تغییر کرده است. لذا به فکر آشتی و بیعت با ابوبکر افتاد؛ چرا که در این مدت، بیعت نکرده بود. لذا شخصی نزد ابوبکر فرستاد و از وی خواست تا نزدش بیاید و چون آمدن عمر را ناپسند می‌داشت، متذکر شد که هیچ‌کس همراه شما نیاید. عمر به ابوبکر گفت: سوگند به الله که نباید تنها نزد آنان بروی. ابوبکر گفت: با من چه کار خواهند کرد. به الله سوگند که نزد آنان خواهیم رفت. آنگاه ابوبکر رضی الله عنه نزد آنان رفت. علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از به زبان آوردن شهادتین گفت: ای ابوبکر! ما فضایل و خوبی‌هایی را که الله متعال به تو عنایت کرده است بخوبی می‌دانیم، و بخاطر خیری (خلافتی) که الله متعال آن را به تو عنایت نموده حسادت نمی‌ورزیم. ولی شما در امر خلافت، خودسرانه عمل کردید و با ما مشورت نکردید. ما به خاطر خویشاوندی و قرابتی که با رسول الله صلی الله علیه و آله داشتیم، برای خودمان حقی قایل بودیم. و آنقدر با ابوبکر رضی الله عنه صحبت کرد که اشک از چشمان ابوبکر جاری شد.

بعد از آن، هنگامی که ابوبکر شروع به صحبت کردن نمود، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله را بیشتر از خویشاوندان خودم دوست دارم. درباره‌ی اختلافی که میان من و شما به خاطر این اموال، اتفاق افتاد، باید بگویم که من در اجرای حق، کوتاهی نکردم؛ در همه‌ی کارها فقط همان کاری را انجام می‌دادم که رسول الله صلی الله علیه و آله انجام می‌داد. آنگاه علی به ابوبکر گفت: وعده‌ی ما برای بیعت بعد از زوال می‌باشد. آنگاه ابوبکر بعد از خواندن نماز ظهر، بالای منبر رفت و شهادتین را به زبان آورد و مقام و منزلت علی را یادآوری نمود و درباره‌ی عقب ماندن وی از بیعت و عذری را که برایش بیان کرده بود، صحبت نمود و در پایان هم از الله متعال، مغفرت خواست. سپس علی بن ابی طالب بعد از شهادتین، حق ابوبکر را بزرگ شمرد و گفت: انگیزه‌ام از تأخیر در بیعت، حسادت به ابوبکر و انکار فضایی که الله متعال بوسیله آنها او را برتر گردانده است، نبود؛ ولی ما معتقد بودیم

که در امر خلافت بهره‌ای داریم اما خودسرانه تصمیم گرفته شد و با ما مشورت نشد؛ لذا ما ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان، خوشحال شدند و گفتند: حق با تو است. بعد از آن هنگامی که علی علیه السلام به آن کار خوب (خلافت ابوبکر) رجوع نمود، مسلمانان به او بسیار نزدیک شدند.

۱۱۴۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله قَالَ: «لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا، مَا تَرَكَتْ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَثُونَةِ عَامِلِي، فَهُوَ صَدَقَةٌ». (م/۱۷۶۰)

۱۱۴۹- ترجمه: ابوهیره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند، آنچه من از خود، بجای گذاشتم، بعد از نفقه‌ی همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه به شمار می‌رود».

باب (۳۴): سهم اسب سوار و فرد پیاده از اموال غنیمت

۱۱۵۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله قَسَمَ فِي الثَّقَلِ: لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّجُلِ سَهْمًا. (م/۱۷۶۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وآله به اسب اسوار دو سهم، و به فرد پیاده یک سهم از اموال غنیمت، داد.

باب (۳۵): زنان در اموال غنیمت، سهمی ندارند ولی به آنان، اندکی از آنها داده می‌شود و حکم کشتن کودکان در جنگ

۱۱۵۱- عَنْ يَزِيدَ بْنِ هُرْمَزٍ: أَنَّ نَجْدَةَ كَتَبَتْ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ يَسْأَلُهُ عَنْ حَمْسٍ خِلَالٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَوْلَا أَنْ أَكْتَمَ عِلْمًا مَا كَتَبْتُ إِلَيْهِ، كَتَبَ إِلَيْهِ نَجْدَةُ: أَمَا بَعْدُ، فَأَخْبِرْنِي هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله يَغْزُو بِالنِّسَاءِ؟ وَهَلْ كَانَ يَضْرِبُ لَهُنَّ بِسَهْمٍ؟ وَهَلْ كَانَ يَقْتُلُ الصَّبِيَّانَ؟ وَمَتَى يَنْقُضِي يُتِمُّ الْيَتِيمَ؟ وَعَنِ الْخُمْسِ لِمَنْ هُوَ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَتَبْتَ تَسْأَلُنِي هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله يَغْزُو بِالنِّسَاءِ؟ وَقَدْ كَانَ يَغْزُو بِهِنَّ فَيُدَاوِينَ الْجُرْحَى وَيُحْدِثِينَ مِنَ الْعَنِيَمَةِ، وَأَمَّا بِسَهْمٍ فَلَمْ يَضْرِبْ لَهُنَّ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله لَمْ يَكُنْ يَقْتُلُ الصَّبِيَّانَ، فَلَا تَقْتُلِ الصَّبِيَّانَ، وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي: مَتَى يَنْقُضِي يُتِمُّ الْيَتِيمَ؟ فَلَعَمْرِي إِنَّ الرَّجُلَ لَتَنْبُتَ لِحْيَتُهُ وَإِنَّهُ لَضَعِيفُ الْأَخْذِ لِتَفْسِيهِ، ضَعِيفُ الْعَطَاءِ مِنْهَا، فَإِذَا أَخَذَ لِتَفْسِيهِ مِنْ صَالِحٍ مَا يَأْخُذُ

النَّاسُ، فَقَدْ ذَهَبَ عَنْهُ الْيَتْمُ، وَكَتَبْتَ تَسْأَلِنِي عَنِ الْخُمْسِ لِمَنْ هُوَ؟ وَإِنَّا كُنَّا نَقُولُ: هُوَ لَنَا، فَأَبَى عَلَيْنَا قَوْمَنَا ذَلِكَ. (م/۱۸۱۲)

ترجمه: یزید بن هرمز می‌گوید: نجده نامه‌ای به ابن عباس رضی الله عنه نوشت و از او درباره‌ی پنج چیز پرسید. ابن عباس رضی الله عنه گفت: اگر بیم کتمان علم نمی‌رفت، جواب او را نمی‌دادم.^۱

نجده در نامه‌اش نوشت اما بعد: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زنان را به جهاد می‌برد؟ و آیا به آنان سهمی از مال غنیمت می‌داد؟ و آیا کودکان را می‌کشت؟ و چه هنگام حکم یتیم بودن یک شخص به پایان می‌رسد؟ و یک پنجم مال غنیمت به چه کسی تعلق می‌گیرد؟

ابن عباس رضی الله عنه در جوابش نوشت: در نامه‌ات پرسیده‌ای که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زنان را به جهاد می‌برد؟ بلی، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زنان را برای مداوای افراد زخمی به جهاد می‌برد؛ ولی سهمی از غنیمت به آنان نمی‌داد؛ بلکه فقط اندکی از اموال غنیمت به عنوان عطیه و بخشش به آنان عنایت می‌نمود. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کودکان را به قتل نمی‌رساند. پس تو هم کودکان را به قتل مرسان.

همچنین در نامه‌ات پرسیده‌ای که چه هنگامی حکم یتیم بودن شخص به پایان می‌رسد؟ تاکید می‌کنم که گاهی ریش شخص، ظاهر می‌شود؛ ولی در عین حال، او در داد و ستد خود ضعیف است و مصلحتش را نمی‌داند؛ پس هنگامی که مصلحت خود را مانند سایر مردم دانست، حکم یتیم بودن از وی برطرف می‌گردد.

همچنین در نامه‌ات پرسیده‌ای که خمس (یک پنجم اموال غنیمت) به چه کسی تعلق می‌گیرد؟ ما (بنی هاشم) معتقد بودیم که به ما تعلق می‌گیرد؛ اما قوم ما آن را نپذیرفتند. (و گفتند که بطور مشخص به شما تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه بر اساس مصلحت، مصرف می‌شود).

۱- چون نجده از خوارج بود، ابن عباس نمی‌خواست جوابش را بدهد؛ ولی از ترس اینکه مبادا باعث کتمان علم گردد، پاسخ داد.

باب (۳۶): رها کردن اسیران و منت گذاشتن بر آنان

۱۱۵۲- عن ابی هُرَیْرَةَ رضی الله عنه قال: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْلًا قَبْلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ: ثُمَامَةُ بْنُ اَثَالٍ، سَيِّدُ أَهْلِ الْيَمَامَةِ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: « مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟ ». فَقَالَ: عِنْدِي يَا مُحَمَّدُ خَيْرٌ، إِنْ تَقْتُلُ تَقْتُلُ دَا دِمًّا، وَإِنْ تُنْعِمُ تُنْعِمُ عَلَيَّ شَاكِرٍ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَسَلْ تُعْطُ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَتَرَكَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْعَدِ، فَقَالَ: « مَا عِنْدَكَ؟ يَا ثُمَامَةُ؟ ». قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ، إِنْ تُنْعِمُ تُنْعِمُ عَلَيَّ شَاكِرٍ، وَإِنْ تَقْتُلُ تَقْتُلُ دَا دِمًّا وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَسَلْ تُعْطُ مِنْهُ مَا شِئْتَ فَتَرَكَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى كَانَ مِنَ الْعَدِ، فَقَالَ: « مَاذَا عِنْدَكَ؟ يَا ثُمَامَةُ؟ » فَقَالَ: عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ، إِنْ تُنْعِمُ تُنْعِمُ عَلَيَّ شَاكِرٍ، وَإِنْ تَقْتُلُ تَقْتُلُ دَا دِمًّا، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَسَلْ تُعْطُ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ ». فَانْطَلَقَ إِلَى نَخْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فَاعْتَسَلَ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، يَا مُحَمَّدُ، وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الْأَرْضِ وَجْهٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهَكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ كُلِّهَا إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ أَحَبَّ الدِّينِ كُلِّهِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلَادِ كُلِّهَا إِلَيَّ، وَإِنَّ خَيْلَكَ أَخَذْتَنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ، فَمَاذَا تَرَى؟ فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ، فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ: أَصَبَوْتَ؟ فَقَالَ: لَا، وَلَكِنِّي أَسْلَمْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا وَاللَّهِ، لَا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةٌ حِنْطَةٍ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/ ۱۷۶۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ تعدادی اسب سوار به سوی نجد فرستاد. آنان یک مرد از طایفه بنی حنیفه را که ثمامه بن اثال، نام داشت و سردار مردم یمامه بود، آوردند و به یکی از ستونهای مسجد، بستند. در این اثنا، رسول الله ﷺ به سوی او رفت و فرمود: «ای ثمامه! چه چیزی همراه خود داری؟» (فکر می کنی با تو چگونه رفتار خواهیم کرد؟) ثمامه گفت: ای محمد! نزد من، خیر است؛ اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (یا اینکه کسی را کشته ای که مستحق قتل است). و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته ای. و اگر مال می خواهی، هر چه می خواهی، طلب

کن. پیامبر اکرم ﷺ او را تا فردا به حال خود، رها نمود. آنگاه به او فرمود: «فکر می کنی با تو چگونه رفتار خواهیم کرد»؟ او گفت: همان که به تو گفتم؛ اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته ای اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (یا اینکه کسی را کشته ای که مستحق قتل است.) و اگر مال می خواهی، هر چه می خواهی، طلب کن. باز هم رسول الله ﷺ او را تا فردا به حال خود، رها ساخت. آنگاه، به او فرمود: «فکر می کنی با تو چگونه رفتار خواهیم کرد»؟ او گفت: همان چیزی که به تو گفتم؛ اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته ای و اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (یا اینکه کسی را کشته ای که مستحق قتل است.) و اگر مال می خواهی، هر چه می خواهی، طلب کن. رسول الله ﷺ فرمود: «تمامه را آزاد کنید». آنگاه، او به نخلستانی که نزدیک مسجد بود، رفت و غسل کرد و برگشت و وارد مسجد شد و گفت: گواهی می دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می دهم که محمد، فرستاده ی الله است؛ ای محمد! سوگند به الله که چهره ای منفورتر از چهره ی شما برای من در روی زمین، وجود نداشت؛ ولی امروز، چهره ای محبوب تر از چهره ی تو نزد من وجود ندارد؛ سوگند به الله که دینی منفورتر از دین تو نزد من وجود نداشت و هم اکنون، دین تو پسندیده ترین دین نزد من است؛ سوگند به الله که شهری مبغوض تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولی امروز، شهر تو محبوب ترین شهرها نزد من است؛ اسب سواران شما مرا در حالی دستگیر کردند که قصد عمره داشتیم، نظر شما چیست؟ رسول الله ﷺ به او بشارت داد و امر کرد تا عمره، بجای آورد. پس هنگامی که به مکه رفت، شخصی به او گفت: بی دین شده ای؟ تمامه گفت: خیر، بلکه توسط رسول الله؛ محمد ﷺ؛ مسلمان شده ام و سوگند به الله، تا زمانی که رسول الله ﷺ اجازه ندهد، دانه ای گندم از یمامه، برای شما نخواهد آمد.

باب (۳۷): جلای وطن کردن یهود از مدینه

۱۱۵۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ»، فَخَرَجْنَا مَعَهُ، حَتَّى جِئْنَاهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَنَادَاهُمْ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ يَهُودَ أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا»، فَقَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«ذَلِكَ أُرِيدُ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا»، فَقَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَلِكَ أُرِيدُ»، فَقَالَ لَهُمُ الثَّالِثَةُ، فَقَالَ: «اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَأَنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِيعْهُ، وَإِلَّا فَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ». (م/۱۷۶۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی، ما در مسجد بودیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما آمد و فرمود: «به سوی یهودیان حرکت کنید». ما همراه ایشان به راه افتادیم تا اینکه به یهودیان رسیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنان را صدا زد و فرمود: «ای یهودیان! مسلمان شوید تا در امان بمانید». یهودیان گفتند: ای ابو القاسم! شما پیامتان را رساندید. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هدفم این بود که شما اعتراف کنید؛ مسلمان شوید تا در امان بمانید». یهودیان دوباره گفتند: ای ابوالقاسم! شما پیام خود را رساندید. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر فرمود: «هدفم این بود که شما اعتراف کنید». و سخنش را برای بار سوم، تکرار نمود؛ آنگاه فرمود: «بدانید که زمین از آن الله و پیامبرش می باشد؛ پس هرکس، در برابر زمینش به چیزی دست می یابد، آن را بفروشد؛ در غیر این صورت، بدانید که زمین از آن الله و پیامبرش می باشد».

باب (۳۸): بیرون کردن یهود و نصارا از شبه جزیره ی عربستان

۱۱۵۴- عن عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْأَخْرَجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، حَتَّى لَا أَدْعَ إِلَّا مُسْلِمًا». (م/۱۷۶۷)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «یهود و نصارا را از شبه جزیره ی عربستان بیرون خواهیم راند و بجز مسلمان، کسی دیگر را در آن، باقی نخواهم گذاشت».

باب (۳۹): حکم محارب و پیمان شکن

۱۱۵۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدُ يَوْمَ الْحَنْدَقِ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُقَالُ لَهُ ابْنُ الْعَرِقَةِ، رَمَاهُ فِي الْأَكْحَلِ، فَضَرَبَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خِيَمَةً فِي الْمَسْجِدِ يَعُودُهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْحَنْدَقِ، وَضَعَ السَّلَاحَ، فَاعْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ وَهُوَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْعُبَارِ، فَقَالَ: وَضَعْتَ السَّلَاحَ؟ وَاللَّهِ مَا وَضَعْنَاهُ، أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: « فَأَيْنَ؟ ». فَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، فَقَاتَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَزَلُّوا عَلَى حُكْمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْحُكْمَ فِيهِمْ إِلَى سَعْدِ، قَالَ: فَإِنِّي أَحْكُمُ فِيهِمْ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ، وَأَنْ تُسَبَى الدَّرِيَّةُ وَالنِّسَاءُ، وَتُقَسَمَ أَمْوَالُهُمْ، قَالَ أَبِي: فَأَخْبَرْتُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لقد حكمت فيهم بحكم الله ﷻ» و في رواية: «حكمت بحكم الله» و قال مرة: «لقد حكمت بحكم الملك». (م/۱۷۶۹)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: مردی از قریش بنام ابن عرقه در روز جنگ خندق، تیری به سوی سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ پرتاب کرد و شاهرگ دستش را مورد اصابت قرار داد. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خیمه‌ای در مسجد برپا نمود تا از نزدیک، مراقب حال او باشد. گفتنی است که رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هنگامی که از خندق بازگشت، اسلحه به زمین گذاشت و غسل نمود. در این لحظه، جبرئیل که گرد و غبار را از سرش دور می‌کرد، نزد پیامبر آمد و گفت: شما اسلحه به زمین گذاشتید؟ سوگند به الله که ما اسلحه به زمین نگذاشته‌ایم؛ به سوی آنان برو. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «کجا؟» جبرئیل رضی اللہ عنہ به سوی بنی قریظه اشاره نمود. آنگاه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با بنی قریظه جنگید. سرانجام، آنان تسلیم دستور رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شدند. نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم داوری در مورد آنان را به سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ سپرد. سعد گفت: داوری من این است که جنگجویان آنان را به قتل برسانید و زنان و فرزندانشان را اسیر کنید. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «در مورد آنان، طبق دستور الله، داوری کردی».

و در روایتی فرمود: «مطابق دستور الله، داوری کردی». و در روایتی فرمود: «مطابق حکم پادشاه (الله) داوری نمودی».

٣٦- كتاب هجرات و غزوات

باب (١): هجرت نبي اكرم ﷺ و معجزات آن

١١٥٦- عن ابي إسحاق قال: سمعتُ البراء بن عازب يقول: جاء أبو بكر الصديق إلى أبي في منزله، فاشترى منه رَحْلاً، فقال لعازب، ابعث معي ابنتك يحمله معي إلى منزلي، فقال لي أبي: احمله، فحملته، وخرج أبي معه ينتقد ثمنه، فقال له أبي: يا أبا بكر، حدثني كيف صنعتما ليلة سريت مع رسول الله ﷺ؟ قال: نعم أسرنا ليلتنا كلها حتى قام قائم الظهيرة، وخلا الطريق فلا يمر فيه أحد، حتى رفعت لنا صخرة طويلة لها ظل، لم تأت عليه الشمس بعد، فنزلنا عندها، فأتيت الصخرة فسويت بيدي مكائناً، ينام فيه النبي ﷺ في ظلها، ثم بسطت عليه فروة، ثم قلت: نم يا رسول الله، وأنا أنفض لك ما حولك فنام، وخرجت أنفض ما حوله، فإذا أنا براعي عنم مقبل بعنقه إلى الصخرة، يريد منها الذي أردنا، فلقيته فقلت: لمن أنت يا غلام؟ فقال: لرجل من أهل المدينة، قلت له: أفي عنمك لبن؟ قال: نعم، قال: قلت: أفتحلب لي؟ قال: نعم، فأخذ شاة، فقلت له: انفض الصرع من الشعر والتراب والقدي — قال: فرأيت البراء يضرب بيده على الأخرى ينفض — فحلب لي، في قعب معه، كئيبه من لبن، قال: ومعى إداوة أرتوي فيها للنبي ﷺ ليشرَب منها ويتوضأ، قال: فأتيت النبي ﷺ وكرهت أن أوقظه من نومه، فوافقته استيقظ، فصببت على اللبن من الماء حتى برد أسفله، فقلت: يا رسول الله اشرب من هذا اللبن، قال: فشرب حتى رضى، ثم قال: «ألم يأن للرجيل؟» قلت: بلى يا رسول الله، قال: فارتحلنا بعد ما زالت الشمس، واتبعنا سراقه بن مالك، قال: ونحن في جلدٍ من الأرض، فقلت يا رسول الله أتينا، فقال: «لا تحزن إن الله معنا». فدعا عليه رسول الله ﷺ فارتطمت فرسه إلى بطنها، أرى فقال: إني قد علمت أنكم قد دعوتما علي، فادعوا لي، فالله لكما أن أرد عنكما الطلب، فدعا الله فنجا، فرجع لا يلقي أحداً إلا قال: قد كفيتمكم ما ههنا، فلا يلقي أحداً إلا رده، قال: ووفى لنا. (م/٢٠٠٩)

ترجمه: ابو اسحاق می گوید: شنیدم که براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: ابوبکر صدیق در منزل نزد پدرم آمد و از او پالان شتری خرید و گفت: فرزندان را همراهم بفرست تا پالان را با من به منزل برساند. من پالان را برداشتم. پدرم هم برای گرفتن پول همراه او از خانه بیرون آمد. آنگاه پدرم به او گفت: ای ابوبکر! از شبی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به هجرت رفتی، برایم بگو. چکار کردید؟ ابوبکر گفت: بلی، تمام شب را راه رفتیم تا روز بعد که کاملاً ظهر شد. و راه، خلوت گردید طوری که هیچ کس در آن، رفت و آمد نمی کرد. در این هنگام نگاه ما به سنگ بلند و سایه داری افتاد که آفتابگیر نبود. در آنجا به استراحت پرداختیم. من کنار سنگ رفتم و در سایه ی آن، مکانی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بخواهد، با دست هایم، هموار ساختم. سپس چادری روی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انداختم و گفتم: یا رسول الله! شما بخواهید. من اطراف شما را می پایم (که کسی نباشد). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوابید و من بیرون رفتم و اطراف را نگاه می کردم؛ ناگهان، چشمم به چوپانی افتاد که گوسفندان را به همان هدف ما یعنی استراحت، بسوی همین سنگ می آورد. با او ملاقات کردم و به او گفتم: شما پسر کی هستید؟ جواب داد: فردی از اهل مدینه. گفتم: آیا گوسفندان شیر دارند؟ گفت: بله. گفتم: آیا برای من می دوشی؟ گفت: بله. آنگاه گوسفندی را گرفت. به او گفتم: مو و خاک و خس و خاشاک را از پستان گوسفند، پاک کن. - راوی می گوید: من براء را دیدم که یک دستش را روی دیگری می زد (و به علامت تمیز کردن) تکان می داد. - سپس او مقداری شیر داخل لیوان چوبی برایم دوشید. من ظرف آبی همراهم داشتم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن، آب می نوشید و وضو می ساخت. شیرها را نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله بردم و ناپسند دانستم که رسول الله صلی الله علیه و آله را بیدار کنم. اما با رسیدن من، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیدار شد. من بالای ظرف شیر، آب ریختم تا اینکه سرد گردید. آنگاه گفتم: یا رسول الله! از این شیر میل فرمایید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه ای نوشید که من راضی و خوشحال شدم. آنگاه فرمود: «آیا وقت حرکت فرا نرسیده است؟» گفتم: بلی، یا رسول الله. سپس بعد از زوال آفتاب، حرکت کردیم. ما در سرزمینی سخت و هموار بودیم که سراقه بن مالک به دنبال ما آمد. من گفتم: یا رسول الله! به ما رسیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «غمگین مباش، الله با ماست». آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله او را نفرین نمود. اینجا بود که اسب سراقه تا شکم در زمین فرو رفت.

راوی می‌گوید: من فکر می‌کنم که در این هنگام، سراقه گفت: من می‌دانم که شما مرا نفرین کردید؛ برایم دعای خیر کنید؛ من الله متعال را گواه می‌گیرم که هرکس به تعقیب شما بیاید، برگردانم. لذا رسول اکرم ﷺ برایش دعا نمود و او نجات پیدا کرد. آنگاه برگشت و هرکس را که می‌دید، می‌گفت: این منطقه را من بررسی نمودم، کسی وجود ندارد. و اینگونه با هرکس که ملاقات می‌نمود او را بر می‌گرداند و به سخنش وفا کرد.

باب (۲): درباره‌ی غزوه‌ی بدر

۱۱۵۷- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَاوَرَ حِينَ بَلَغَهُ إِقْبَالُ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: فَتَكَلَّمْتُ أَبُو بَكْرٍ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ تَكَلَّمْتُ عُمَرَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فَقَالَ: إِيَّاْنَا تُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَمَرْتَنَا أَنْ نُخَيِّضَهَا الْبَحْرَ لَأَخْضَنَاهَا، وَلَوْ أَمَرْتَنَا أَنْ نَضْرِبَ أَكْبَادَهَا إِلَى بَرِكِ الْعِمَادِ لَفَعَلْنَا، قَالَ: فَندَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى نَزَلُوا بَدْرًا، وَوَرَدَتْ عَلَيْهِمْ رَوَايَا فُرَيْشٍ، وَفِيهِمْ عَلَامٌ أَسْوَدُ لِبْنِي الْحَجَّاجِ، فَأَخَذُوهُ، فَكَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُونَهُ عَنْ أَبِي سُفْيَانَ وَأَصْحَابِهِ؟ فَيَقُولُ: مَا لِي بِعِلْمٍ بِأَبِي سُفْيَانَ، وَلَكِنْ هَذَا أَبُو جَهْلٍ وَعَثْبَةُ وَشَيْبَةُ وَأُمَيَّةُ بْنُ خَلْفٍ، فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ ضَرَبُوهُ، فَقَالَ: نَعَمْ، أَنَا أَخَيْرُكُمْ، هَذَا أَبُو سُفْيَانَ، فَإِذَا تَرَكُوهُ فَسَأَلُوهُ فَقَالَ: مَا لِي بِأَبِي سُفْيَانَ عِلْمٌ، وَلَكِنْ هَذَا أَبُو جَهْلٍ وَعَثْبَةُ وَأُمَيَّةُ بْنُ خَلْفٍ فِي النَّاسِ، فَإِذَا قَالَ هَذَا أَيْضًا ضَرَبُوهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ انْصَرَفَ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَضْرِبُوهُ إِذَا صَدَقْتُمْ وَتَتْرَكُوهُ إِذَا كَذَبْتُمْ». قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا مَصْرَعُ فُلَانٍ». قَالَ: وَيَضَعُ يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ، هَهُنَا وَهَهُنَا قَالَ: فَمَا مَاطَ أَحَدُهُمْ، عَنْ مَوْضِعِ يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/ ۱۷۷۹)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: هنگامی که خبر آمدن ابوسفیان به رسول الله ﷺ رسید، با یارانش مشورت نمود. ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صحبت کرد. رسول اکرم ﷺ از او روی گردانی نمود. سپس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صحبت کرد. پیامبر اکرم ﷺ از ایشان نیز روی گردانی نمود. آنگاه سعد بن عبادة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برخاست و گفت: یا رسول الله! ما طرف خطاب شما هستیم؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما دستور دهید که با اسبهایتان وارد دریا شوید، ما وارد می‌شویم. و اگر به ما دستور دهید که اسبهایتان را

تا برک الغماد بدوانید، ما می‌دوانیم. آنگاه رسول الله ﷺ به مردم دستور داد و آنان حرکت کردند تا اینکه در بدر، منزل گرفتند. در این هنگام، ساقیان قریش نیز آمدند. در میان آنان، برده‌ی سیاهی از بنی حجاج نیز وجود داشت. یاران رسول الله ﷺ از او درباره‌ی ابوسفیان و همراهانش می‌پرسیدند. او می‌گفت: من از ابوسفیان هیچ اطلاعی ندارم؛ ولی ابوجهل، عتبه، شیبه و امیه بن خلف در میان لشکر هستند. وقتی که این حرف‌ها را می‌زد، او را کتک می‌زدند. پس او می‌گفت: بله، به شما می‌گویم، ابوسفیان نیز در میان آنان است. و هنگامی که او را رها می‌کردند و می‌پرسیدند، می‌گفت: من از ابوسفیان هیچ اطلاعی ندارم ولی ابوجهل، عتبه، شیبه و امیه بن خلف در میان لشکر هستند. وقتی که این حرف را می‌زد دوباره کتک می‌زدند. در این اثنا، رسول الله ﷺ ایستاده بود و نماز می‌خواند. هنگامی که این صحنه را دید، نمازش را به پایان رساند و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هنگامی که به شما راست می‌گویم، او را کتک می‌زنید و هنگامی که به شما دروغ می‌گویم، رهایش می‌کنید».

راوی می‌گوید: آنگاه رسول الله ﷺ با گذاشتن دستش بر روی زمین فرمود: «این، مکان کشته شدن فلانی است». اینجا مکان کشته شدن فلانی است، اینجا مکان کشته شدن فلانی است». لذا مکان کشته شدن هیچ یک از آنها از جایی که رسول الله ﷺ دستش را گذاشته بود، تغییر نکرد.

۱۱۵۸- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بُسَيْسَةَ، عَيْنًا يَنْظُرُ مَا صَنَعَتْ عَيْرٌ أَبِي سُفْيَانَ، فَجَاءَ وَمَا فِي الْبَيْتِ أَحَدٌ غَيْرِي وَغَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا أَذْرِي مَا اسْتَنْفَى بَعْضُ نِسَائِهِ، قَالَ: فَحَدَّثَهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَكَلَّمَ، فَقَالَ: «إِنَّ لَنَا طَلِبَةً، فَمَنْ كَانَ ظَهْرُهُ حَاضِرًا فَلْيَرْكَبْ مَعَنَا». فَجَعَلَ رِجَالٌ يَسْتَأْذِنُونَهُ فِي ظُهُرَانِهِمْ فِي عُلُوِّ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «لَا، إِلَّا مَنْ كَانَ ظَهْرُهُ حَاضِرًا». فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى سَبَقُوا الْمُشْرِكِينَ إِلَى بَدْرِ، وَجَاءَ الْمُشْرِكُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يُقَدِّمَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَى شَيْءٍ حَتَّى أَكُونَ أَنَا دُونَهُ». فَدَنَا الْمُشْرِكُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَوْمُوا إِلَى جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ». قَالَ: يَقُولُ عُمَيْرُ بْنُ الْحُمَامِ الْأَنْصَارِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: بَجَّحَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا يَحْمِلُكَ عَلَى قَوْلِكَ: بَجَّحَ؟» قَالَ:

لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا رَجَاءَ أَنْ أَكُونَ مِنْ أَهْلِهَا، قَالَ: «فَإِنَّكَ مِنْ أَهْلِهَا». فَأَخْرَجَ تَمْرَاتٍ مِنْ قَرْنِهِ فَجَعَلَ يَأْكُلُ مِنْهُنَّ، ثُمَّ قَالَ: لَئِنْ أَنَا حَيِّتُ حَتَّى أَكُلَ تَمْرَاتِي هَذِهِ إِنَّهَا لِحَيَاةٌ طَوِيلَةٌ، قَالَ: فَرَمَى بِمَا كَانَ مَعَهُ مِنَ التَّمْرِ، ثُمَّ قَاتَلَهُمْ حَتَّى قُتِلَ. (م/۱۹۰۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم بُسبِیسه را به عنوان جاسوس برای زیر نظر گرفتن قافله ابوسفیان فرستاد. و فقط من و رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم داخل منزل بودیم که بُسبِیسه از مأموریتش آمد. راوی می گوید: نمی دانم شاید یکی از همسرانش هم آنجا بود. به هر حال، بُسبِیسه ماجرای قافله را برای پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم بیان نمود. رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم بیرون رفت و صحبت کرد و فرمود: «ما برای انجام کاری می رویم؛ لذا سواری هرکس که حاضر و آماده است، همراه ما بیاید». بعضی از مردم از نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم اجازه خواستند تا سواری هایشان را از قسمت بالای مدینه بیاورند. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «نه، فقط کسانی بیایند که سواری شان حاضر و آماده است». آنگاه رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم و یارانش حرکت نمودند و جلوتر از مشرکین به بدر رسیدند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «تا من جلو نشدم هیچ کس اقدام به انجام کاری نکند». سرانجام، مشرکین آمدند و نزدیک شدند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «به سوی بهشتی که پهنای آن به اندازه‌ی پهنای آسمان‌ها و زمین است، برخیزید». عُمیر بن حمام انصاری رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول الله! بهشتی که پهنایش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است؟ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «بلی». عُمیر گفت: به به. رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: انگیزه‌ات از به به گفتن چه بود؟ عُمیر گفت: یا رسول الله! بجز اینکه امیدوارم اهل آن بهشت باشم هیچ انگیزه‌ی دیگری ندارم. رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «تو اهل بهشتی». بعد از آن، عُمیر چند خرما از جعبه‌اش بیرون آورد و شروع به خوردن آنها کرد. سپس گفت: اگر آنقدر زنده بمانم که این خرماهایم را بخورم، یک زندگی طولانی خواهد شد. آنگاه خرماهایی را که بدست داشت به زمین انداخت و آنقدر با کفار جنگید تا اینکه کشته شد.

باب (۳): درباره‌ی کمک شدن بوسیله‌ی فرشتگان، فدیہ گرفتن از اسیران و حلال شدن اموال غنیمت

۱۱۵۹- عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آله و سلم إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَهُمْ أَلْفٌ، وَأَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَتِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا،

فَاسْتَقْبَلَ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ الْقِبْلَةَ، ثُمَّ مَدَّ يَدَيْهِ فَجَعَلَ يَهْتِفُ بِرَبِّهِ: «اللَّهُمَّ، أَحْزِرْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ، آتِ مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ، إِنْ تَهْلِكُ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ». فَمَا زَالَ يَهْتِفُ بِرَبِّهِ، مَا دَامَ يَدَيْهِ، مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، حَتَّى سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ مَنْكَبَيْهِ، فَأَتَاهُ أَبُو بَكْرٍ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ فَأَلْقَاهُ عَلَى مَنْكَبَيْهِ، ثُمَّ التَزَمَهُ مِنْ وَرَائِهِ وَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، كَذَلِكَ مُنَاشَدَتُكَ رَبِّكَ، فَإِنَّهُ سَيُنْجِزُ لَكَ مَا وَعَدَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾﴾ [الأنفال: ٩]. فَأَمَدَهُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ. قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: فَحَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ يَشْتَدُّ فِي أَثَرِ رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَمَامَهُ، إِذْ سَمِعَ صَرْبَةً بِالسَّوِطِ فَوْقَهُ، وَصَوْتَ الْفَارِسِ يَقُولُ: أَقْدِمْ حَيْرُومَ، فَنَظَرَ إِلَى الْمُشْرِكِ أَمَامَهُ فَخَرَّ مُسْتَلْقِيًا، فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ خُطِمَ أَنْفُهُ، وَشَقَّ وَجْهُهُ كَصَرْبَةِ السَّوِطِ، فَاخْضَرَ ذَلِكَ أَجْمَعُ، فَجَاءَ الْأَنْصَارِيُّ فَحَدَّثَ بِذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «صَدَقْتَ، ذَلِكَ مِنْ مَدَدِ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ». فَفَقَتَلُوا يَوْمَئِذٍ سَبْعِينَ، وَأَسْرُوا سَبْعِينَ، قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَلَمَّا أَسْرُوا الْأَسَارَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: «مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلَاءِ الْأَسَارَى؟» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ هُمْ بَنُو الْعَمِّ وَالْعَشِيرَةِ، أَرَى أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُمْ فِدْيَةً، فَتَكُونُ لَنَا قُوَّةً عَلَى الْكُفَّارِ، فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُمْ لِلْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَرَى يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟» قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرَى الَّذِي رَأَى أَبُو بَكْرٍ، وَلَكِنِّي أَرَى أَنْ تُمَكِّنَّا فَنَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ، فَتَمَكَّنَ عَلِيًّا مِنْ عَقِيلٍ فَيَضْرِبَ عُنُقَهُ، وَتَمَكَّنِي مِنْ فُلَانٍ - نَسِيبًا لِعُمَرَ - فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَيْمَةُ الْكُفْرِ وَصَنَادِيدُهَا، فَهَوَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَلَمْ يَهَوَ مَا قُلْتُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ جِئْتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ قَاعِدَيْنِ يَبْكِيَانِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مِنْ أَيِّ شَيْءٍ تَبْكِي أَنْتَ وَصَاحِبُكَ؟ فَإِنْ وَجَدْتُ بُكَاءَ بَكَيْتُ وَإِنْ لَمْ أَجِدْ بُكَاءَ تَبَاكَيْتُ لِبُكَائِكُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبْكِي لِلَّذِي عَرَضَ عَلَيَّ أَصْحَابُكَ مِنْ أَخْذِهِمُ الْفِدَاءَ، لَقَدْ عَرَضَ عَلَيَّ عَدَابُهُمْ أَدْنَى مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» — شَجَرَةٌ قَرِيبَةٌ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ — وَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَ أَسْرَى حَتَّى يُشْخِنَ فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنفال: ٦٧]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ [الأنفال: ٦٩]. فَأَحَلَّ اللَّهُ الْغَنِيمَةَ لَهُمْ. (لهم/١٧٦٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه به من گفت: روز جنگ بدر، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مشرکان که تعدادشان هزار نفر بود و مسلمانان که سیصد و نوزده نفر بودند، نگاهی انداخت و رو به سوی قبله نمود و دستهایش را بلند کرد و پروردگارش را صدا زد و گفت: «بار الها! وعدهات را عملی کن؛ بار الها! به وعدهات وفا کن؛ اگر این گروه از مسلمانان را هلاک کنی، روی زمین عبادت نخواهی شد». و همچنان رو به قبله، دستهایش بلند بود و از پروردگارش کمک می خواست تا اینکه ردایش از بالای شانتهایش به زمین افتاد. در این هنگام، ابوبکر رضی الله عنه نزدیک آمد و ردایش را برداشت و بالای شانتهایش گذاشت و از پشت، دست به گردنش انداخت و گفت: یا رسول الله! دعا و درخواست از الله متعال کافی است. الله متعال به وعدهاش عمل خواهد نمود. در این باره الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدَفِينَ ﴿۹﴾ [الأنفال: ۹]. یعنی: به یاد آورید زمانی را که از پروردگارتان درخواست کمک و یاری می نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می کنم و آنان، گروه های دیگری را پشت سر خواهند داشت. در نتیجه، الله متعال پیامبرش را با فرشتگان کمک کرد.

ابو زمیل می گوید: ابن عباس رضی الله عنهما به من گفت: در آن روز، یک مرد مسلمان، به دنبال یک نفر از مشرکین می دوید؛ ناگهان، صدای شلاق را از بالای سرش شنید و هم چنین صدای اسب سواری را شنید که می گفت: ای حیزوم! جلو برو. آن مسلمان به مشرکی که جلوی او قرار داشت نگاه کرد و دید که به پشت سر به زمین افتاد و اثری مانند ضربه ی شلاق روی بینی اش وجود دارد و چهره اش پاره شده و رنگ تمام چهره اش سبز شده است.

آن مرد انصاری نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «راست می گویی، او از فرشتگان آسمان سوم بوده است». قابل یادآوری است که در آن روز، مسلمانان هفتاد نفر از مشرکان را کشتند و هفتاد نفر را به اسارت گرفتند.

ابو زمیل می گوید: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: بعد از به اسارت گرفتن اسیران، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر و عمر فرمود: «نظر شما درباره ی این اسیران چیست؟» ابوبکر

گفت: یا رسول الله! آنان پسر عموها و خویشاوندان ما هستند؛ نظر من این است که از آنان فدیة بگیرید؛ چرا که باعث تقویت ما در برابر کفار می شود و چه بسا که الله متعال هم آنان را به سوی اسلام، هدایت نماید. آنگاه رسول الله ﷺ به عمر بن خطاب فرمود: «ای فرزند خطاب! نظر شما چیست؟» عمر می گوید: من گفتم: نه، یا رسول الله، سوگند به الله که نظر من مانند نظر ابوبکر نیست؛ نظر من این است که به ما اختیار دهی تا گردنشان را بزنیم؛ عقیل را در اختیار علی قرار دهی تا گردنش را بزند و فلان خویشاوند مرا در اختیار من قرار دهی تا گردنش را بزنم؛ زیرا اینها سران و بزرگان کفر هستند.

رسول الله ﷺ به رأی ابوبکر تمایل نشان داد و به سخنان من تمایلی نشان نداد. عمر رضی الله عنه می گوید: فردای آنروز آدمم و دیدم که رسول الله ﷺ و ابوبکر نشسته اند و گریه می کنند. گفتم: یا رسول الله! به من بگو که تو و همراهت چرا گریه می کنید؟ اگر گریه ام بیاید، گریه می کنم. و اگر گریه ام نیاید، به سبب گریه ی شما، خود را به گریه می زنم. رسول الله ﷺ فرمود: «به خاطر پیشنهاد دوستانت مبنی بر این که از اسیران فدیة بگیرم، گریه می کنم؛ عذاب آنان نزدیک تر از این درخت - اشاره به درختی نزدیک - به من عرضه گردید. و الله متعال این آیات را نازل فرمود که: ﴿مَا كَانَ لِإِيَّتِي أَنْ يَكُونَ لَهُوَ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْأٰخِرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾ فكلوا مما غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ [الأنفال: ۶۷-۶۹]. یعنی: «هیچ پیامبری حق ندارد اسیر جنگی داشته باشد تا زمانی که شدت عمل به خرج نداده و دشمن را خسته و زخمی ننموده است». شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید در صورتی که الله متعال آخرت را می خواهد و الله متعال، غالب و با حکمت است. اگر حکم سابق الله متعال (مبنی بر عدم عذاب بدون ابلاغ یا تقدیر الهی) نبود بخاطر چیزی که (به عنوان فدیة) گرفته اید، دچار عذاب بزرگی می شدید. اکنون از آن چیزی که به غنیمت گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید.

و اینگونه الله متعال غنیمت را برای آنان، حلال ساخت.

باب (۴): سخن گفتن پیامبر با کشته شدگان بدر بعد از مردنشان

۱۱۶۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ قَتْلَ بَدْرٍ ثَلَاثًا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَامَ عَلَيْهِمْ فَنَادَاهُمْ فَقَالَ: «يَا أَبَا جَهْلٍ بْنَ هِشَامٍ يَا أُمَيَّةَ بْنَ خَلْفٍ يَا عُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ

بَن رَّبِيعَةَ أَلَيْسَ قَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا». فَسَمِعَ عُمَرُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يَسْمَعُونَ وَأَنَّى يُجِيبُونَ وَقَدْ جَئِفُوا؟ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا». ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسُجِبُوا، فَأَلْقُوا فِي قَلْبِ بَدْرِ. (م/۲۸۷۵)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ کشته شدگان بدر را سه روز گذاشت. آنگاه کنار آنان رفت و بالای سرشان ایستاد و صدایشان زد و فرمود: «ای ابوجهل بن هشام! ای امیه بن خلف! ای عتبه بن ربیعہ! و ای شیبہ بن ربیعہ! آیا وعده‌ای را که پروردگارتان به شما داده بود، تحقق پیدا کرد؟ همانا وعده‌ای را که پروردگارم به من داد، تحقق پیدا نمود». عمر ﷺ این سخن پیامبر را شنید و عرض کرد: یا رسول الله! آنان چگونه می‌شنوند و جواب می‌دهند حال آنکه متعفن شده‌اند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی‌شنوید؛ ولی آنها نمی‌توانند پاسخ دهند». آنگاه رسول اکرم ﷺ دستور داد و آنان را کشیدند و در چاه بدر انداختند.

باب (۵): درباره‌ی غزوه‌ی احد

۱۱۶۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُفْرِدَ يَوْمَ أُحُدٍ فِي سَبْعَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَمَّا رَهَقُوهُ قَالَ: «مَنْ يَرُدُّهُمْ عَنَّا وَلَهُ الْجَنَّةُ، أَوْ هُوَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ؟». فَتَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، ثُمَّ رَهَقُوهُ أَيضًا فَقَالَ: «مَنْ يَرُدُّهُمْ عَنَّا وَلَهُ الْجَنَّةُ، أَوْ هُوَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ؟» فَتَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى قُتِلَ السَّبْعَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِصَاحِبِيهِ: «مَا أَنْصَفْنَا أَصْحَابَنَا». (م/۱۷۸۹)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: روز جنگ احد، رسول الله ﷺ با هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجران) تنها ماند؛ و هنگامی که مشرکین به او نزدیک شدند، فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا اینکه به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد؟» پس مردی از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. دوباره مشرکین نزدیک شدند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد؟» این بار، مرد دیگری از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. و این ماجرا همچنان ادامه پیدا نمود تا اینکه هر هفت

انصاری کشته شدند. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «ما با همراهانمان انصاف نکردیم» (هر هفت نفر آنان کشته شدند و دو نفر مهاجر همچنان باقی ماندند.)

باب (۶): زخمی شدن نبی اکرم ﷺ در روز جنگ احد

۱۱۶۲- عن أَبِي حَازِمٍ: أَنَّهُ سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ يُسْأَلُ عَنْ جُرْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ جُرْحُ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ، وَهُشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ، فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَغْسِلُ الدَّمَ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ عَلَيْهَا بِالْمِجَنِّ، فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَزِيدُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً، أَخَذَتْ قِطْعَةً حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا، ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ، فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ. (م/۱۷۹۰)

ترجمه: ابو حازم می گوید: شنیدم که از سهل بن سعد رضی الله عنه درباره ی زخمی شدن رسول الله ﷺ در روز جنگ احد پرسیدند. او گفت: چهره ی رسول الله ﷺ زخمی گردید، دندان های پیشین اش شکستند و کلاه خودی را که بر سر داشت، روی سرش شکست. علی بن ابی طالب رضی الله عنه با سپر، آب بالای زخمش می ریخت و فاطمه رضی الله عنها خون ها را می شست. و چون فاطمه رضی الله عنها دید که آب باعث افزایش خونریزی می شود، قطعه حصیری برداشت و آن را سوخت تا اینکه تبدیل به خاکستر گردید؛ آنگاه آن خاکستر را بالای زخم گذاشت. پس خونریزی قطع شد.

۱۱۶۳- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَشَجَّ فِي رَأْسِهِ، فَجَعَلَ يَسْلُتُ الدَّمَ عَنْهُ وَيَقُولُ: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ وَكَسَرُوا رِبَاعِيَّتَهُ، وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ!» فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸].

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: روز جنگ احد، دندانهای رباعی (پیشین) رسول الله ﷺ شکست و سر مبارک، زخمی گردید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که خون ها را از چهره اش پاک می کرد، می فرمود: «قومی که به خاطر دعوت به سوی الله، سر پیامبرش را زخمی کند و دندان هایش را بشکنند، چگونه رستگار می شود؟! پس الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. «ای پیامبر! چیزی از کار بندگان در دست تو نیست».

باب (۷): دفاع جبرئیل و میکائیل از نبی اکرم ﷺ در روز جنگ احد

۱۱۶۴- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقاصٍ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَنْ شِمَالِهِ يَوْمَ أُحُدٍ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا ثِيَابُ بَيَاضٍ، مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ، يَعْنِي جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَفِي رِوَايَةٍ: يُفَاتِلَانِ عَنْهُ كَأَشَدِّ الْقِتَالِ.

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: روز غزوه احد، سمت راست و چپ رسول الله ﷺ دو مرد سفید پوش را دیدم که آنها را قبل از آروز ندیده بودم و بعد از آن هم ندیدم. و در روایتی آمده است که: آن دو به شدت از رسول الله ﷺ دفاع می کردند.

باب (۸): خشم الله متعال بر کسی که توسط رسول الله ﷺ کشته شود، بسیار شدید است

۱۱۶۵- عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «اَشْتَدَّ عَضْبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا هَذَا بِرَسُولِ اللَّهِ». وَهُوَ حَيْثُ يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَّتِهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اَشْتَدَّ عَضْبُ اللَّهِ ﷻ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/۱۷۹۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ با اشاره به دندان پیشین اش (که در جنگ احد شکسته شده بود) فرمود: «الله متعال، بر قومی که با پیامبرش چنین رفتار کنند، به شدت خشمگین می شود. همچنین، الله متعال بر کسی که توسط پیامبرش که در راه او می جنگد، کشته شود، به شدت خشمگین می گردد».

باب (۹): اذیت و آزار نبی اکرم ﷺ توسط قوم اش

۱۱۶۶- عن عائشة رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أُنِي عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ؟ فَقَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِ يَالِيلَ بْنِ عَبْدِ كَلَالٍ، فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ، فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِ، فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي، فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيلُ، فَتَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، قَالَ: فَتَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَأَنَا مَلَكُ

الْحِبَالِ، وَقَدْ بَعَثَنِي رَبُّكَ إِلَيْكَ لِتَأْمُرَنِي بِأَمْرِكَ، فَمَا شِئْتِ؟ إِنْ شِئْتِ أَنْ أُطِيقَ عَلَيْهِمُ الْأَخْشَبِينَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». (م/۱۷۹۵)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ روایت است که ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا روزی، سخت‌تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از سوی قومت، سختیهای زیادی را متحمل شده‌ام. اما شدیدترین مشکلی که از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود؛ یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدلیل بن عبدکلال، عرضه کردم (و خواسته‌ام را به او گفتم) و او آنرا نپذیرفت؛ در آن هنگام، بسیار غمگین شدم و ناخود آگاه، به سویی که چهره‌ام به آن طرف بود، براه افتادم؛ هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا الله متعال، سخنان قومات و پاسخشان را شنید؛ هم اکنون، فرشته‌ی کوه‌ها را به سوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشته‌ی کوه‌ها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! همانا الله متعال، سخنان قومات و پاسخشان را شنید. من فرشته‌ی کوه‌ها هستم. الله متعال مرا نزد تو فرستاد تا دستور تو را اجرا کنیم. پس چه می‌خواهی؟ اگر می‌خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می‌آورم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بلکه من امیدوارم که الله متعال از نسل‌های آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط الله را عبادت کنند و چیزی را با او شریک قرار ندهند».

۱۱۶۷- عَنْ جُنْدُبِ بْنِ سُفْيَانَ رضی الله عنه قَالَ: دَمِيتَ إِصْبِعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ فَقَالَ:

هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِصْبِعُ دَمِيتِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ. (م/۱۷۹۶)

ترجمه: جندب بن سفیان رضی الله عنه می‌گوید: انگشت مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از غزوات، زخمی شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده‌ای و آنچه به تو وارد شده است، در راه الله می‌باشد».

۱۱۶۸- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ، وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ، وَقَدْ نُحِرَتْ جُزُورٌ بِالْأَمْسِ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَى سَلَا جُزُورِ بَنِي فُلَانٍ فَيَأْخُذُهُ، فَيَضَعُهُ فِي كَتِفِي مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَانْبَعَثَ أَشَقِي الْقَوْمِ فَأَخَذَهُ، فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم وَضَعَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، قَالَ: فَاسْتَضْحَكُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَمِيلُ عَلَى بَعْضٍ، وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ، لَوْ كَانَتْ لِي مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَالنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم سَاجِدٌ، مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ فَاطِمَةَ، فَجَاءَتْ وَهِيَ جُويرِيَةٌ، فَطَرَحَتْهُ عَنْهُ، ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِمْ تَسْبُؤُهُمْ، فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم صَلَاتَهُ رَفَعَ صَوْتَهُ، ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِمْ، وَكَانَ إِذَا دَعَا دَعَا ثَلَاثًا، وَإِذَا سَأَلَ سَأَلَ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ، عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا سَمِعُوا صَوْتَهُ ذَهَبَ عَنْهُمْ الضَّحْكُ، وَخَافُوا دَعْوَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ، عَلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ، وَعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدَ بْنِ عُقْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلْفٍ، وَعُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ». (وَذَكَرَ السَّابِعَ وَلَمْ أَحْفَظْهُ) فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی اللہ علیہ وسلم بِالْحَقِّ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ سَمَى صَرَعَى يَوْمَ بَدْرٍ، ثُمَّ سُحِبُوا إِلَى الْقَلْبِيِّ، قَلْبِي بَدْرٍ. قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ غَلَطَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ. (م/۱۷۹۴)

ترجمه: ابن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کنار کعبه مشغول نماز خواندن بود. همچنین ابوجهل و تنی چند از هوادارانش آنجا نشسته بودند. قابل یادآوری است که روز گذشته، شتری ذبح شده بود. ابوجهل گفت: چه کسی بچه دان شتر فلان قبیله را بر می دارد و می آورد و هنگامی که محمد به سجده می رود، آن را بر پشت او می گذارد؟ بدبخت ترین آنان (عقبه) برخاست و آن را آورد و هنگامی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به سجده رفت، آن را میان شانهاش گذاشت. راوی می گوید: آنان یکدیگر را تنه می زدند و با آواز بلند می خندیدند؛ ای کاش، من که شاهد این صحنه بودم، می توانستم آن را از پشت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بردارم. بله، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم همچنان در سجده بود و سرش را از سجده بر نمی داشت تا اینکه فردی رفت و فاطمه رضی اللہ عنہا را اطلاع داد. فاطمه رضی اللہ عنہا که دختر بچه‌ی کوچکی بود، آمد و آن را از پشت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم برداشت و دور انداخت. آنگاه رو به قریش کرد و آنان را بد و بی راه گفت. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بعد از به پایان رساندن نماز، با صدای بلند، آنان را نفرین کرد و سه بار فرمود: «پروردگارا! قریش را نابود کن». گفتنی است که هر گاه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم دعا می کرد یا چیزی

مسألت می نمود، سه بار تکرار می کرد. با شنیدن صدای پیامبر، مشرکین از نفرین پیامبر، وحشت کردند و خنده‌ی آنان قطع شد. پیامبر اکرم ﷺ نفرینش را ادامه داد و فرمود: «پروردگارا! ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ولید بن عقبه، امیه بن خلف و عقبه بن ابی معیط را نابود کن». راوی می گوید: رسول الله ﷺ نفر هفتم را نیز نام برد؛ ولی من آن را فراموش کرده‌ام. سوگند به ذاتی که محمد ﷺ را به حق فرستاده است، همه‌ی کسانی را که رسول الله ﷺ نام برد، من دیدم که در روز جنگ بدر کشته شده و در چاه بدر انداخته شدند.

ابو اسحاق می گوید: نام ولید بن عقبه، اشتباها در این حدیث، وارد شده است.

باب (۱۰): صبر پیامبران بر اذیت و آزار قومشان

۱۱۶۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: «رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». (م/۱۷۹۲)

۱۱۶۹- عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: گویا هم اکنون، رسول الله ﷺ را می بینم که از پیامبری حکایت می کند که قومش او را زده‌اند و او در حالی که خون را از چهره‌اش پاک می کند، می گوید: پروردگارا! قومم را ببخشای؛ چرا که آنان نمی دانند».

باب (۱۱): کشته شدن ابوجهل

۱۱۷۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَنْظُرُ لَنَا مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ؟ فَإِنِ تَلَّقَ ابْنَ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَكَ، قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَقَالَ: أَنْتَ أَبُو جَهْلٍ؟ فَقَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ (أَوْ قَالَ: قَتَلَهُ قَوْمُهُ؟ قَالَ: وَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: فَلَوْ غَيْرُ أَكَّارٍ قَتَلَنِي. (م/۱۸۰۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه کسی از ابوجهل برایم خبری می آورد؟» ابن مسعود رضی الله عنه رفت و دید که فرزندان عفرآ او را زده و از پای در آورده‌اند. پس ریش‌اش را گرفت و به او گفت: تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا بیش از این است که شما یک مرد را کشته‌اید یا مردی را قومش کشته است.

ابومجلز می‌گوید: ابوجهل گفت: ای کاش! به دست کشاورزی کشته نمی‌شدم. (قابل یاد آوری است که ابو جهل توسط فرزندان عفرای انصاری که کشاورز بودند، کشته شد و کشاورزی نزد عرب، عیب و نقص شمرده می‌شد.)

باب (۱۲): کشته شدن کعب بن اشرف

۱۱۷۱- عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ؟ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: أَتَدُنُّ لِي فَلَأَقُلُّ، قَالَ: «قُلْ». فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ، وَذَكَرَ مَا بَيْنَهُمَا، وَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ أَرَادَ صَدَقَةً، وَقَدْ عَنَانَا، فَلَمَّا سَمِعَهُ قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ، لَتَمَلُّنَهُ، قَالَ: إِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاهُ الْآنَ، وَنَكْرُهُ أَنْ نَدَعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ أَمْرُهُ، قَالَ: وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تُسَلِّفَنِي سَلْفًا، قَالَ: فَمَا تَرْهَنُنِي؟ قَالَ: مَا تَرِيدُ، قَالَ: تَرْهَنُنِي نِسَاءَكُمْ، قَالَ: أَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ، أَتَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا؟ قَالَ لَهُ: تَرْهَنُونِي أَوْلَادَكُمْ، قَالَ: يُسُبُّ ابْنُ أَحَدِنَا، فَيَقَالُ: زُهِنَ فِي وَسْقَيْنِ مِنْ تَمْرٍ، وَلَكِنْ نَرْهَنُكَ اللَّأَمَةَ — يَعْنِي السَّلَاحَ — قَالَ: فَتَنَعَمُ، وَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ بِالْحَارِثِ وَأَبِي عَبْسِ بْنِ جَبْرِ وَعَبَّادِ بْنِ بَشِيرٍ، قَالَ: فَجَاءُوا فَدَعَوْهُ لَيْلًا، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ، قَالَ سُفْيَانُ: قَالَ عَيْرُ عَمْرٍو: قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: إِنِّي لِأَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ صَوْتُ دَمٍ، قَالَ: إِنَّمَا هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَرَضِيْعُهُ وَأَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ لَيْلًا لِأَجَابِ، قَالَ مُحَمَّدٌ: إِنِّي إِذَا جَاءَ فَسَوْفَ أَمُدُّ يَدِي إِلَى رَأْسِهِ، فَإِذَا اسْتَمَكَنْتُ مِنْهُ فَدُونَكُمْ، قَالَ: فَلَمَّا نَزَلَ، وَهُوَ مُتَوَشِّحٌ، فَقَالُوا: نَحْدُ مِنْكَ رِيحَ الطَّيِّبِ، قَالَ: نَعَمْ، تَحْتِي فُلَانَةٌ، هِيَ أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ، قَالَ: فَتَأَدُّنُ لِي أَنْ أَشَمَّ مِنْهُ، قَالَ: نَعَمْ، فَشَمَّ، فَتَنَاوَلَ فَشَمَّ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأَدُّنُ لِي أَنْ أَعُوْدَ؟ قَالَ: فَاسْتَمَكَنْ مِنْ رَأْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: دُونَكُمْ، قَالَ: فَقَتَلُوهُ. (م/ ۱۸۰)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی به حساب کعب بن اشرف می‌رسد؟ زیرا او الله و رسولش را بسیار اذیت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه گفت: یا رسول الله! آیا دوست داری او را به قتل برسانم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی». گفت: پس به من اجازه بده تا چیزی (دروغی) بگویم. فرمود: «بگو». آنگاه، محمد بن مسلمه نزد کعب رفت و قرابت و خویشاوندی خودش را با او یادآور شد و گفت: این مرد (محمد) از ما صدقه می‌خواهد و ما را خسته کرده است. کعب گفت: سوگند به الله که بیش از این، خسته خواهی شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پیروی کردیم و

نمی‌خواهیم او را رها کنیم تا ببینیم که کارش به کجا می‌کشد. و هم اکنون می‌خواهیم که به ما قرض بدهی. کعب گفت: به شرطی قرض می‌دهم که نزد من (چیزی) رهن بگذارید. محمد بن مسلمه گفت: چه می‌خواهی؟ کعب جواب داد: زانتان را نزد من، رهن بگذارید. محمد بن مسلمه گفت: چگونه زانمان را نزد تو رهن بگذاریم در حالی که تو زیباترین مرد عرب هستی؟ کعب گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذارید. محمد بن مسلمه گفت: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاریم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگویند: در مقابل یک یا دو وسق، به رهن گذاشته شد. ولی سلاحمان را نزد تو، رهن می‌گذاریم. کعب گفت: خوب است. سرانجام، با او وعده کرد تا همراه حارث و ابوعبس بن جبر و عباد بن بشر نزد او بیاید. آنگاه، شبانه نزد او رفتند و او را فرا خواندند. او از قلعه پایین آمد. همسرش به او گفت: صدایی مانند صدای چکیدن خون می‌شنوم. کعب گفت: محمد بن مسلمه و برادر رضاعی‌اش؛ ابو نائله؛ آمده‌اند. و اگر فرد بزرگوار را شبانه، برای نیزه خوردن دعوت کنند، می‌پذیرد.

محمد بن مسلمه به آنان گفت: هنگامی که کعب آمد، من موهایش را می‌گیرم. وقتی دیدید که سرش را محکم گرفتیم، شما حمله کنید و بزنید. سر انجام، کعب که مسلح بود از قلعه پایین آمد. محمد بن مسلمه و همراهان وی گفتند: از شما بوی خوشی به مشام ما می‌رسد. کعب گفت: بله، همسرم فلانی است که خوشبوترین زنان عرب است. محمد بن مسلمه گفت: اجازه می‌دهی که سرت را ببویم؟ کعب گفت: بلی. اینگونه محمد بن مسلمه سرش را بوید. و دوباره گفت: اجازه می‌دهی که بار دیگر، سرت را ببویم. کعب گفت: بلی. پس هنگامی که محمد بن مسلمه بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگیرید (و بکشید). و اینگونه او را کشتند.

باب (۱۳): غزوه‌ی رفاع

۱۱۷۲- عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزَاةٍ، وَنَحْنُ سِتَّةٌ نَفَرٍ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، قَالَ: فَتَقَبَّتْ أَقْدَامُنَا، فَتَقَبَّتْ قَدَمَايَ وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، فَكُنَّا نُلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْحَرَقَ، فَسَمَّيْتُ غَزْوَةَ ذَاتِ الرَّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصَبُ عَلَى أَرْجُلِنَا مِنَ الْحَرَقِ، قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: فَحَدَّثَ أَبُو مُوسَى بِهَذَا الْحَدِيثِ، ثُمَّ كَرِهَ ذَلِكَ، قَالَ: كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ أَفْسَاهُ، قَالَ أَبُو أَسَامَةَ: وَزَادَنِي غَيْرُ بَرِيدٍ: وَاللَّهُ يَجْزِي بِهِ. (م/۱۸۱۶)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به غزوه ای رفتیم. ما اشعریها، شش نفر بودیم و تنها یک شتر داشتیم که به نوبت، بر آن سوار می شدیم. بدین جهت پاهای ما فرسوده و زخمی شد. گفتنی است که پاهای من نیز زخمی شد و ناخنهایم افتاد. ما پاهایمان را با تکه پارچه های کهنه می بستیم. به همین خاطر، این غزوه را ذات الرقاع نامیدند. ابوبرده می گوید: نخست، ابوموسی، این حدیث را بیان می کرد؛ اما بعدها بیان این حدیث را ناپسند می دانست و شاید علت ناپسند دانستنش این بود که نمی خواست اعمالش را میان مردم، آشکار کند.

ابو اسامه می گوید: بجز بُریده، راویان دیگر افزوده اند که ابوموسی در پایان حدیث گفت: و الله متعال پاداش آن را می دهد.

باب (۱۴): درباره ی غزوه ی احزاب که همان غزوه ی خندق است

۱۱۷۳- عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ عَنِ أَبِيهِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ حُدَيْفَةَ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَوْ أَدْرَكْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَاتَلْتُ مَعَهُ وَأَبْلَيْتُ، فَقَالَ حُدَيْفَةُ: أَنْتَ كُنْتَ تَفْعَلُ ذَلِكَ؟ لَقَدْ رَأَيْتَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَيْلَةَ الْأَحْزَابِ، وَأَخَذْتَنَا رِيحٌ شَدِيدَةٌ وَقَرٌّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَلَا رَجُلٌ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ، جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَسَكَنْتَا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَا رَجُلٌ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ، جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَسَكَنْتَا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، ثُمَّ قَالَ «أَلَا رَجُلٌ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَسَكَنْتَا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، فَقَالَ: «فُمْ يَا حُدَيْفَةُ، فَأْتِنَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ». فَلَمْ أَحِدْ بُدًّا إِذْ دَعَانِي بِأَسْمَى أَنْ أَقُومَ، قَالَ: «ادْهَبْ فَأَتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ، وَلَا تَدْعَرْهُمْ عَلَيَّ». فَلَمَّا وَلَيْتُ مِنْ عِنْدِهِ جَعَلْتُ كَأَنَّمَا أَمْشِي فِي حِمَامٍ حَتَّى أَتَيْتُهُمْ، فَرَأَيْتُ أَبَا سُفْيَانَ يَصِلُ ظَهْرَهُ بِالنَّارِ، فَوَضَعْتُ سَهْمًا فِي كَبِدِ الْقَوْسِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْمِيَهُ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَلَا تَدْعَرْهُمْ عَلَيَّ». وَلَوْ رَمَيْتُهُ لَأَصَبْتُهُ، فَرَجَعْتُ وَأَنَا أَمْشِي فِي مِثْلِ الْحِمَامِ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِ الْقَوْمِ وَفَرَعْتُ، فُورْتُ، فَأَلْبَسَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ فَضْلِ عِبَاءَةٍ كَانَتْ عَلَيْهِ يُصَلِّي فِيهَا، فَلَمْ أَزَلْ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحْتُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَالَ: «فُمْ يَا نَوْمَانُ». (م/ ۱۷۸۸)

ترجمه: ابراهیم تیمی به روایت از پدرش می گوید: ما نزد حذیفه رضی الله عنه بودیم که مردی گفت: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را درمی یافتم، در کنارش می جنگیدم و آزمایش خوبی پس می دادم. حذیفه رضی الله عنه گفت: شما این کار را می کردید؟ ما شب جنگ احزاب همراه

رسول الله ﷺ بودیم. در آن شب، باد تند و سردی می وزید. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال او را همراه من قرار دهد؟» همه‌ی ما سکوت کردیم و هیچ کس از ما به نبی اکرم ﷺ پاسخی نداد. دوباره رسول الله ﷺ فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال او را همراه من قرار دهد؟» باز هم سکوت کردیم و هیچ یک از ما به ایشان، پاسخی نداد. برای بار سوم پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال او را همراه من قرار دهد؟» باز هم ما سکوت کردیم و هیچ کس از ما به او جوابی نداد. سرانجام، رسول الله ﷺ فرمود: «ای حذیفه! بلند شو و اخبار دشمن را برای ما بیاور». هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ مرا به نام، صدا زد، مجبور شدم بلند شوم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برو و اخبار دشمن را بیاور بدون اینکه آنان را بترسانی و علیه ما تحریک کنی».

هنگامی که از آنجا براه افتادم و به دشمن رسیدم (به اندازه‌ی احساس گرما می نمودم که) گویا داخل حمامی راه می روم. در آنجا ابوسفیان را دیدم که پشت‌اش را با آتش، گرم می کرد. تیری در کمان گذاشتم و تصمیم گرفتم که ابوسفیان را هدف قرار دهم؛ اما بیاد سخن رسول الله ﷺ افتادم که فرمود: «آنان را مترسان و علیه ما تحریک نکن». گفتنی است که اگر تیراندازی می کردم، تیرم به هدف می خورد. به هر حال، من برگشتم در حالی که گویا در حمامی راه می روم. هنگامی که نزد رسول الله ﷺ آمدم و اخبار دشمن را برایش بیان نمودم و کارم تمام شد، احساس سرما کردم. سول الله ﷺ قسمت اضافه‌ی عبایی را که در آن نماز می خواند، بالای من انداخت. من تا صبح خوابیدم. هنگام صبح، رسول الله ﷺ فرمود: «ای مرد خوابیده! برخیز».

۱۱۷۴- عن البراء قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَنْقُلُ مَعَنَا الثُّرَابَ، وَلَقَدْ وَارَى الثُّرَابُ بِيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

«وَاللَّهِ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا

فَأَنْزِلْ سَكِينَةً عَلَيْنَا

قَالَ: وَرَبِّمَا قَالَ:

«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ قَدْ أَبَوْا عَلَيْنَا

إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَيْنَنَا».

وَيَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ. (م/۱۸۰۳)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: روز جنگ احزاب، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که خاک، سفیدی شکمش را پوشانیده بود و می گفت: «بار الها! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی شدیم، نماز نمی خواندیم و صدقه هم نمی دادیم. پس بر ما آرامش نازل کن. آنان دعوت ما را نپذیرفتند. هرگاه، اراده‌ی فتنه و فساد کنند، جلوی آنان را خواهیم گرفت.»

قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله این اشعار را با آواز بلند می خواند.

۱۱۷۵- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله كَانُوا يَقُولُونَ يَوْمَ الْخُنْدَقِ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْإِسْلَامِ مَا بَقِينَا أَبَدًا
أَوْ قَالَ: عَلَى الْجِهَادِ، شَكَ حَمَادٌ وَالتَّبِيُّ يَقُولُ:

«اللَّهُمَّ، إِنَّ الْخَيْرَ خَيْرُ الْآخِرَةِ فَأَغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ». (م/۱۸۰۵)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: یاران محمد صلی الله علیه و آله روز خندق می گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده‌ایم با محمد صلی الله علیه و آله بر اسلام - و طبق روایت حماد: بر جهاد - بیعت کرده‌ایم. و نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «همانا خیر، خیر آخرت است؛ پس مهاجرین و انصار را مغفرت کن.»

باب (۱۵): سخنی از بنی قریظه

۱۱۷۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: نَادَى فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ انْصَرَفَ عَنِ الْأَحْزَابِ: «أَنْ لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الظُّهْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَتَخَوَّفَ نَاسٌ فَوَتَّ الْوَقْتَ، فَصَلُّوا دُونَ بَنِي قُرَيْظَةَ، وَقَالَ آخَرُونَ: لَا نُصَلِّي إِلَّا حَيْثُ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِنْ فَاتَنَا الْوَقْتُ، قَالَ: فَمَا عَنَّفَ وَاحِدًا مِنَ الْقُرَيْظِيِّينَ. (م/۱۷۷۰)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از غزه‌ی احزاب در میان ما نداد داد و فرمود: «هیچ کس نماز ظهر را نخواند مگر در بنی قریظه». در مسیر راه، تعدادی از فوت شدن نماز ظهر ترسیدند؛ لذا قبل از رسیدن به بنی قریظه، نماز خواندند. و تعدادی دیگر گفتند: ما همان جایی می خوانیم که رسول الله صلی الله علیه و آله به ما دستور داده است اگرچه وقتش بگذرد. راوی می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ یک از دو گروه را سرزنش نکرد.

باب (١٦): غزوهى ذى قرد

١١٧٧- عن إِيَّاسُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: قَدِمْنَا الْحُدَيْبِيَّةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ أَرْبَعٌ عَشْرَةَ مِائَةً، وَعَلَيْهَا خَمْسُونَ شَاةً لَا تُرْوِيهَا، قَالَ: فَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَبَا الرَّكِيَّةِ، فِيمَا دَعَا وَإِمَّا بَسَقَ فِيهَا، قَالَ: فَجَاشَتْ، فَسَقَيْنَا وَاسْتَقَيْنَا، قَالَ: ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَانَا لِلْبَيْعَةِ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ، قَالَ: فَبَايَعْتُهُ أَوَّلَ النَّاسِ، ثُمَّ بَايَعَ وَبَايَعَ، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي وَسْطِ مِنَ النَّاسِ قَالَ: «بَايِعْ، يَا سَلَمَةُ». قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي أَوَّلِ النَّاسِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». قَالَ: وَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِزْلًا، — يَعْنِي لَيْسَ مَعَهُ سِلَاحٌ — قَالَ: فَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَجَفَةً أَوْ دَرَقَةً، ثُمَّ بَايَعَ، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي آخِرِ النَّاسِ قَالَ: «أَلَا تُبَايِعُنِي يَا سَلَمَةُ» قَالَ قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي أَوَّلِ النَّاسِ، وَفِي أَوْسَطِ النَّاسِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». قَالَ: فَبَايَعْتُهُ الثَّالِثَةَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا سَلَمَةُ أَيْنَ حَجَفَتُكَ — أَوْ دَرَقَتُكَ — الَّتِي أُعْطَيْتُكَ؟» قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، لَقِينِي عَمَى غَامِرٍ عِزْلًا، فَأَعْطَيْتُهُ إِيَّاهَا، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «إِنَّكَ كَأَلْدَى قَالَ الْأَوَّلُ: اللَّهُمَّ أَنْبِغِي حَبِيبًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي». ثُمَّ إِنَّ الْمُشْرِكِينَ رَأَسَلُونَا الصُّلْحَ، حَتَّى مَشَى بَعْضُنَا فِي بَعْضٍ وَاصْطَلَحْنَا، قَالَ: وَكُنْتُ تَبِيعًا لِطَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، أَسْقَى فَرَسَهُ، وَأَحْسَهُ، وَأَخْدَمَهُ، وَآكَلَ مِنْ طَعَامِهِ، وَتَرَكْتُ أَهْلِي وَمَالِي، مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ، قَالَ: فَلَمَّا اصْطَلَحْنَا نَحْنُ وَأَهْلُ مَكَّةَ، وَاخْتَلَطَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ، أَتَيْتُ شَجَرَةً فَكَسَحْتُ شَوْكَهَا، فَاضْطَجَعْتُ فِي أَصْلِهَا، قَالَ: فَآتَانِي أَرْبَعَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَجَعَلُوا يَقْعُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَبْغَضْتُهُمْ، فَتَحَوَّلْتُ إِلَى شَجَرَةٍ أُخْرَى وَعَلَقُوا سِلَاحَهُمْ وَاضْطَجَعُوا، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ نَادَى مُنَادٌ مِنْ أَسْفَلِ الْوَادِي: يَا لِلْمُهَاجِرِينَ قُتِلَ ابْنُ زُنَيْمٍ، قَالَ: فَاخْتَرَطْتُ سَيْفِي ثُمَّ شَدَدْتُ عَلَى أَوْلَادِكَ الْأَرْبَعَةَ وَهُمْ رُقُودٌ، فَأَخَذْتُ سِلَاحَهُمْ، فَجَعَلْتُهُ ضِغْنًا فِي يَدِي، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ لَا يَرْفَعُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَأْسَهُ إِلَّا صَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاهُ، قَالَ: ثُمَّ جِئْتُ بِهِمْ أَسُوفُهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَجَاءَ عَمَى غَامِرٍ بِرَجُلٍ مِنَ الْعِبَلَاتِ يُقَالُ لَهُ مَكْرَزٌ، يَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، عَلَى فَرَسٍ مُجَفَّفٍ، فِي سَبْعِينَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «دَعُوهُمْ، يَكُنْ لَهُمْ بَدْءُ الْفُجُورِ وَثَنَاهُ»، فَعَفَا عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ

مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمُ عَلَيْهِمْ ﴿٢٤﴾ [الفتح: ٢٤]. الْآيَةُ كُلُّهَا، قَالَ: ثُمَّ خَرَجْنَا رَاجِعِينَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَزَلْنَا مَنْزِلًا، بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَنِي لَحْيَانَ جَبَلٌ، وَهُمْ الْمُشْرِكُونَ، فَاسْتَعْفَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ رَفِيَ هَذَا الْجَبَلُ اللَّيْلَةَ، كَأَنَّهُ طَلِيعَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ، قَالَ سَلَمَةُ: فَرَقِيتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ثُمَّ قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِظَهْرِهِ مَعَ رَبَاحٍ غَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَنَا مَعَهُ، وَخَرَجْتُ مَعَهُ بِفَرَسٍ طَلْحَةَ أُنْدِيهِ مَعَ الظَّهْرِ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا إِذَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْفَزَارِيُّ قَدْ أَغَارَ عَلَى ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَأْفَهُ أَجْمَعٌ، وَقَتَلَ رَاعِيَهُ قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَبَّاحُ خُذْ هَذَا الْفَرَسَ فَأَبْلِغْهُ طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ، وَأَخْبِرْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ قَدْ أَغَارُوا عَلَى سَرِحِهِ، قَالَ: ثُمَّ قُمْتُ عَلَى أَكْمَةٍ فَاسْتَقْبَلْتُ الْمَدِينَةَ فَتَادَيْتُ ثَلَاثًا: يَا صَبَاحَاهُ. ثُمَّ خَرَجْتُ فِي آثَارِ الْقَوْمِ أَرْمِيهِمُ بِالتَّبْلِ، وَأَرْتَجِزُ أَقُولُ: أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمَ وَالْيَوْمِ الرَّضِيعِ فَأَلْحِقْ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَأَصُكُ سَهْمًا فِي رَحْلِهِ، حَتَّى خَلَصَ نَصْلُ السَّهْمِ إِلَى كَتِفِهِ قَالَ قُلْتُ: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمَ وَالْيَوْمِ الرَّضِيعِ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَعْقِرُ بِهِمْ، فَإِذَا رَجَعَ إِلَيَّ فَارِسٌ أَتَيْتُ شَجَرَةً فَجَلَسْتُ فِي أَصْلِهَا ثُمَّ رَمَيْتُهُ فَعَقَرْتُ بِهِ، حَتَّى إِذَا تَصَاقَى الْجَبَلُ فَدَخَلُوا فِي تَصَاقِيهِ، عَلَوْتُ الْجَبَلَ فَجَعَلْتُ أُرْدِيهِمْ بِالْحِجَارَةِ، قَالَ: فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ أَتْبَعُهُمْ حَتَّى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ بَعِيرٍ مِنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا خَلَفْتُهُ وَرَاءَ ظَهْرِي، وَخَلَوْا بَيْنِي وَبَيْنَهُ، ثُمَّ أَتَبَعْتُهُمْ أَرْمِيهِمْ، حَتَّى أَلْقَوْا أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثِينَ بُرْدَةً وَثَلَاثِينَ رُحْمًا، يَسْتَخْفُونَ، وَلَا يَظْرَحُونَ شَيْئًا إِلَّا جَعَلْتُ عَلَيْهِ آرَامًا مِنَ الْحِجَارَةِ يَعْرِفُهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى أَتَوْا مُتَصَاقِفًا مِنْ نَبِيَّةٍ فَإِذَا هُمْ قَدْ أَتَاهُمْ فَلَانُ بْنُ بَدْرِ الْفَزَارِيُّ، فَجَلَسُوا يَتَضَحَّوْنَ — يَعْنِي يَتَعَدَّوْنَ — وَجَلَسْتُ عَلَى رَأْسِ قَرْنٍ، قَالَ الْفَزَارِيُّ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَى؟ قَالُوا: لَقِينَا مِنْ هَذَا الْبَرْحِ، وَاللَّهِ مَا فَارَقْنَا مُنْذُ غَلَسِ، يَرْمِينَا حَتَّى انْتَرَعَ كُلُّ شَيْءٍ فِي أَيْدِينَا، قَالَ: فَلَيْفُمْ إِلَيْهِ نَفَرٌ مِنْكُمْ، أَرْبَعَةٌ، قَالَ: فَصَعِدَ إِلَيَّ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ فِي الْجَبَلِ، قَالَ: فَلَمَّا أَمْكَنُونِي مِنَ الْكَلَامِ قَالَ قُلْتُ: هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: لَا، وَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ، وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ ﷺ لَا أَطْلُبُ رَجُلًا مِنْكُمْ إِلَّا أَدْرَكْتُهُ، وَلَا يَطْلُبُنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ. فَيُذْرِكُنِي، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَنَا أَظُنُّ، قَالَ: فَارْجِعُوا، فَمَا بَرِحْتُ مَكَانِي حَتَّى رَأَيْتُ فَوَارِسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَخَلَّلُونَ الشَّجَرَ، قَالَ: فَإِذَا أَوْلَهُمُ الْأَخْرَمُ الْأَسَدِيُّ عَلَى إِثْرِهِ أَبُو قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيُّ وَعَلَى إِثْرِهِ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ قَالَ: فَأَخَذْتُ بَعَنَانَ الْأَخْرَمِ، قَالَ:

فَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ قُلْتُ يَا أَخْرَمُ احْذَرْهُمْ، لَا يَقْتَطِعُوكَ حَتَّى يَلْحَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، قَالَ: يَا سَلَمَةَ إِنْ كُنْتُ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، فَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ الشَّهَادَةِ، قَالَ: فَحَلَيْتُهُ، فَالْتَقَى هُوَ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، قَالَ: فَعَقَرَ بَعْدَ الرَّحْمَنِ فَرَسَهُ، وَطَعَنَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقَتَلَهُ، وَتَحَوَّلَ عَلَى فَرَسِهِ وَلَحِقَ أَبُو قَتَادَةَ فَارِسُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرَّحْمَنِ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ، فَوَالَّذِي كَرَّمَ وَجَهَ مُحَمَّدٍ ﷺ لَتَبِعْتُهُمْ أَعْدُو عَلَى رَجُلٍ حَتَّى مَا أَرَى وَرَأَى، مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَلَا غُبَارِهِمْ شَيْئًا، حَتَّى يَعْدِلُوا قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى شَعْبٍ فِيهِ مَاءٌ، يُقَالُ لَهُ ذَا قَرْدٍ، لِيَشْرَبُوا مِنْهُ وَهُمْ عَطَاشٌ، قَالَ: فَنَظَرُوا إِلَيَّ أَعْدُو وَرَأَوْهُمْ، فَحَلَيْتُهُمْ عَنْهُ — يَعْنِي أَجَلَيْتُهُمْ عَنْهُ — فَمَا ذَاقُوا مِنْهُ قَطْرَةً، قَالَ: وَيَخْرُجُونَ فَيَسْتَدُونَ فِي ثَنِيَّةٍ، قَالَ: فَأَعْدُو فَالْحَقُّ رَجُلًا مِنْهُمْ فَأَصْكُهُ بِسَهْمٍ فِي نُعْضِ كَنَفِهِ، قَالَ قُلْتُ: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الْأَكُوْعِ، وَالْيَوْمَ يَوْمَ الرُّضْعِ، قَالَ: يَا نِكَلْتَهُ أُمُّهُ أَكُوْعُهُ بُكْرَةً، قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ يَا عَدُوَّ نَفْسِهِ أَكُوْعُكَ بُكْرَةً، قَالَ: وَأَرَدُوا فَرَسَيْنِ عَلَى ثَنِيَّةٍ، قَالَ: فَجِئْتُ بِهِمَا أَسُوْقُهُمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَلِحَقْنِي عَامِرٌ بِسَطِيحَةٍ فِيهَا مَذَقَةٌ مِنْ لَبَنٍ وَسَطِيحَةٍ فِيهَا مَاءٌ، فَتَوَضَّأْتُ وَشَرِبْتُ، ثُمَّ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمَاءِ الَّذِي حَلَيْتُهُمْ عَنْهُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَخَذَ تِلْكَ الْإِبِلَ، وَكُلَّ شَيْءٍ اسْتَنْقَذْتُهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَكُلَّ رُمُحٍ وَبُرْدَةٍ، وَإِذَا بِبَلَالٍ نَحَرَ نَاقَةً مِنَ الْإِبِلِ الَّذِي اسْتَنْقَذْتُ مِنَ الْقَوْمِ، وَإِذَا هُوَ يَشْوِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ كَبِدِهَا وَسَنَامِهَا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلْنِي فَأَنْتَخِبُ مِنَ الْقَوْمِ مِائَةَ رَجُلٍ فَاتَّبِعِ الْقَوْمَ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ مُحِبٌّ إِلَّا قَتَلْتُهُ، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ فِي صَوِّ النَّارِ، فَقَالَ: «يَا سَلَمَةُ أَتْرَاكَ كُنْتَ فَاعِلًا؟» قُلْتُ: نَعَمْ وَالَّذِي أَكْرَمَكَ، فَقَالَ: «إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَقْرُونَ فِي أَرْضِ عَطْفَانَ». قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ عَطْفَانَ فَقَالَ: نَحَرَ لَهُمْ فَلَانٌ جَزُورًا، فَلَمَّا كَشَفُوا جِلْدَهَا رَأَوْا غُبَارًا فَقَالُوا: أَتَاكُمْ الْقَوْمُ، فَخَرَجُوا هَارِبِينَ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَ خَيْرَ فُرْسَانِنَا الْيَوْمَ أَبُو قَتَادَةَ، وَخَيْرَ رَجَالِنَا سَلَمَةَ». قَالَ: ثُمَّ أَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَهْمَيْنِ: سَهْمُ الْفَارِسِ وَسَهْمُ الرَّاجِلِ، فَجَمَعَهُمَا لِي جَمِيعًا، ثُمَّ أَرَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَأَاهُ عَلَى الْعَضْبَاءِ رَاجِعِينَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَسِيرُ قَالَ: وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ لَا يُسْقُ شَدًّا، قَالَ: فَجَعَلَ يَقُولُ: أَلَا مُسَابِقٌ إِلَى الْمَدِينَةِ؟ هَلْ مِنْ مُسَابِقٍ؟ فَجَعَلَ يُعِيدُ ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا سَمِعْتُ كَلَامَهُ قُلْتُ: أَمَا

تُكْرِمُ كَرِيمًا، وَلَا تَهَابُ شَرِيفًا؟ قَالَ: لَا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَيِّ وَأُمِّي دَرَنِي فَلَأَسَابِقَ الرَّجُلِ، قَالَ: «إِنْ شِئْتَ». قَالَ: قُلْتُ: أَذْهَبَ إِلَيْكَ، وَتَنَيْتُ رَجُلًا فَطَفَرْتُ فَعَدَوْتُ، قَالَ: فَارْبَطْتُ عَلَيْهِ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ أَسْتَبْقِي نَفْسِي، ثُمَّ عَدَوْتُ فِي إِثْرِهِ، فَارْبَطْتُ عَلَيْهِ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ، ثُمَّ إِنِّي رَفَعْتُ حَتَّى أَلْحَقَهُ، قَالَ: فَأَصُكُّهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، قَالَ قُلْتُ: قَدْ سَبَقْتُ وَاللَّهِ، قَالَ: أَنَا أَظُنُّ، قَالَ: فَسَبَقْتُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا لَبِثْنَا إِلَّا ثَلَاثَ لَيَالٍ حَتَّى خَرَجْنَا إِلَى خَيْبَرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَجَعَلَ عَمِّي عَامِرٌ يَرْتَجِزُ بِالْقَوْمِ:

وَتَ اللَّهُ لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
وَنَحْنُ عَنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَعْنَيْنَا فَثَبَّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَأَقَيْنَا
وَأَنْزَلْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هَذَا؟» قَالَ: أَنَا عَامِرٌ، قَالَ: «غَفَرَ لَكَ رَبُّكَ». قَالَ: وَمَا اسْتَعْفَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ يَخُصُّهُ إِلَّا اسْتَشْهَدَ، قَالَ: فَنَادَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، وَهُوَ عَلَى جَمَلٍ لَهُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَوْلَا مَا مَتَّعْتَنَا بِعَامِرٍ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا خَيْبَرَ قَالَ: خَرَجَ مَلِكُهُمْ مَرْحَبٌ يَخْطِرُ بِسَيْفِهِ وَيَقُولُ:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرَ أَيُّ مَرْحَبٍ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ
إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَّهُبٌ

قَالَ: وَبَرَزَ لَهُ عَمِّي عَامِرٌ، فَقَالَ:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرَ أَيُّ عَامِرٍ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلٌ مُعَامِرٌ
قَالَ: فَاخْتَلَفَا صَرَبَتَيْنِ، فَوَقَعَ سَيْفٌ مَرْحَبٍ فِي ثُرَيْسِ عَامِرٍ، وَذَهَبَ عَامِرٌ يَسْأَلُ لَهُ، فَارْجَعِ سَيْفُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَقَطَعَ أَكْحَلَهُ، فَكَانَتْ فِيهَا نَفْسُهُ، قَالَ سَلَمَةُ: فَخَرَجْتُ فَإِذَا نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُونَ: بَطْلٌ عَمَلُ عَامِرٍ، قَتَلَ نَفْسَهُ، قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَطْلٌ عَمَلُ عَامِرٍ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ قَالَ ذَلِكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِكَ، قَالَ: «كَذَبَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ، بَلْ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ». ثُمَّ أَرْسَلَنِي إِلَى عَلِيٍّ، وَهُوَ أَرْمَدٌ، فَقَالَ: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أَوْ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، قَالَ:

فَأَتَيْتُ عَلِيًّا فَجِئْتُ بِهِ أَقْوَدَهُ، وَهُوَ أَرْمَدُ، حَتَّى أَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَبَسَقَ فِي عَيْنَيْهِ
فَبَرَأَ. وَأَعْطَاهُ الرَّيَاةَ، وَخَرَجَ مَرْحَبٌ فَقَالَ:

قَدْ عَلِمْتُ حَيْبُرَ أَيْ مَرْحَبٌ شَاكِيَ السَّلَاحِ بَطْلُ مَجْرَبٌ
إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَّهَبُ

فَقَالَ عَلِيٌّ:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ كَلَيْتَ غَابَاتٍ كَرِيهِ الْمُنْظَرَهُ
أَوْفِيهِمْ بِالصَّاعِ كَيْلَ السَّنْدَرَهُ

قَالَ: فَضَرَبَ رَأْسَ مَرْحَبٍ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ كَانَ الْفُتْحُ عَلَيَّ يَدِيهِ. (م/۱۸۰۷)

ترجمه: ایاس بن سلمه می گوید: پدرم به من گفت: ما هزار و چهارصد نفر بودیم که همراه رسول الله ﷺ به حدیبیه رفتیم. در آنجا پنجاه گوسفند وجود داشت که آب حدیبیه همان‌ها را سیراب نمی‌ساخت. رسول الله ﷺ بر کناره‌ی چاه نشست و دعا نمود یا آب دهان در آن انداخت. در نتیجه، آب، فوران نمود. پس ما آب خوردیم و آب برداشتیم. آنگاه رسول الله ﷺ در زیر درخت ما را برای بیعت، فراخواند. من اولین کسی بودم که با رسول اکرم ﷺ بیعت نمودم. سپس پیامبر اکرم ﷺ به بیعت با مردم ادامه داد تا جایی که نصف مردم، بیعت کردند. در این هنگام، فرمود: «ای سلمه! بیعت کن». گفتم: یا رسول الله! من جزو اولین کسانی بودم که بیعت کردم. فرمود: «باز هم بیعت کن». و هنگامی که متوجه شد من اسلحه‌ای ندارم، به من سپری عنایت فرمود.

بعد از آن، رسول اکرم ﷺ به بیعت، ادامه داد و در همان اواخر بیعت، فرمود: «ای سلمه! آیا با من بیعت نمی‌کنی؟» گفتم: یا رسول الله! من اول و وسط مردم، بیعت نمودم. فرمود: «باز هم بیعت کن». من برای بار سوم با رسول اکرم ﷺ بیعت کردم. بعد از آن، فرمود: «ای سلمه! سپری که به تو عطا کردم، کجا است؟» گفتم: یا رسول الله! عمویم عامر را دیدم که اسلحه‌ای ندارد؛ سپر را به او دادم. رسول الله ﷺ فرمود: «شما مانند کسی هستید که گفت: بار الها! به من دوستی عنایت فرما که از خودم محبوب‌تر باشد».

بعد از آن، مشرکین برای صلح با ما نامه نگاری کردند تا جایی که ما در میان یکدیگر رفت و آمد می‌کردیم و با هم صلح نمودیم. من خدمتگزار طلحه بن عبیدالله

بودم؛ اسبش را آب می‌دادم و تمیز می‌کردم و خدمت می‌نمودم و از غذای طلحه می‌خوردم؛ زیرا خانواده و اموال را رها کرده و به سوی الله و رسولش هجرت نموده بودم.

هنگامی که ما و مردم مکه، صلح کردیم و با هم مخلوط شدیم، من زیر درختی رفتم و خارهایش را جارو کردم و زیر آن، دراز کشیدم. در این اثنا، چهار نفر از مشرکین آمدند و شروع به بدگویی رسول الله ﷺ کردند. من ناراحت شدم. به همین خاطر، به درختی دیگر، نقل مکان کردم. آنان اسلحه‌ی خود را آویزان کردند و به استراحت پرداختند. آنها همانجا بودند که صدایی از پایین وادی آمد: ای مهاجران! فرزند زُنیم کشته شد. من با شنیدن این صدا، شمشیرم را از نیام بیرون کشیدم و به آن چهار نفر که خواب بودند، حمله کردم و سلاح آنها را مثل یک بسته در دست گرفتم و گفتم: سوگند به ذاتی که به چهره‌ی محمد ﷺ شرافت بخشیده است، هرکس از شما سرش را بلند کند، گردنش را می‌زنم. آنگاه آنها را جلو گرفتم و نزد رسول الله ﷺ آوردم. عمویم عامر نیز مردی از قبیله‌ی عبلات بنام مکرز و هفتاد نفر دیگر از مشرکین را جلو گرفته بود و درحالی که خودش بالای اسبی پالان دار سوار بود، آورد. رسول الله ﷺ به آنان نگاه کرد و فرمود: «بگذارید تا آغاز پیمان شکنی و بازگشت به آن، به عهده‌ی آنان باشد».

سپس پیامبر اکرم ﷺ آنان را بخشید و الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِطَّنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ۲۴]. «الله متعال همان ذاتی است که در وسط مکه (حدیبه) دست کافران را از شما و دست شما را از آنان، کوتاه کرد؛ بعد از آنکه شما را در جنگهای قبلی پیروز گردانیده بود».

سپس براه افتادیم و راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفتیم. در مسیر راه، جایی منزل گرفتیم که میان ما و مشرکین بنی لحيان فقط یک کوه، فاصله انداخته بود. رسول الله ﷺ برای کسی که به عنوان جلودار او و یارانش، امشب بالای کوه برود، طلب مغفرت نمود. من در آن شب، دو یا سه بار بالای کوه رفتم، و سرانجام به مدینه آمدم.

رسول اکرم ﷺ شترانش را با خدمتگزارش رباح به چرا فرستاد. من هم همراه او اسب ابوظلحه را بردم تا با شتران بچرد و آب بخورد. صبح هنگام که ما خبر رسید که عبد الرحمن فزاری همه‌ی شتران رسول اکرم ﷺ را به غارت برده و شتر چرانش را به قتل رسانده است. گفتم: ای رباح! این اسب را بگیر و به طلحه بن عبید الله برسان و به رسول الله ﷺ بگو که مشرکین شترانش را به غارت بردند. سپس بالای تپه‌ای

رفتم و رو به سوی مدینه نمودم و سه بار صدا زدم: یا صباحاه (کلمه‌ای که هنگام خطر بکار می‌بردند). آنگاه به تعقیب دشمن پرداختم و در حالی که تیراندازی می‌کردم، رجز می‌خواندم و می‌گفتم: من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است. و به محض اینکه به یکی از آنان رسیدم، تیری به هیئت پالان شترش می‌زدم طوری که به شانه اش نفوذ می‌کرد و می‌گفتم: بگیر؛ من فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

سوگند به الله، همچنان آنان را هدف قرار می‌دادم و چهارپایان آنها را می‌کشتم. و هرگاه، اسب سواری از آنها به سوی من بر می‌گشت، زیر یک درخت می‌نشستم و او را به هلاکت می‌رساندم. به هر حال، آنها به مسیرشان ادامه دادند تا اینکه به یک راه کوهستانی تنگ رسیدند و وارد آن شدند. بالای کوه رفتم و از آنجا سنگ باران‌شان کردم و همچنان با همین وضعیت به تعقیب آنها ادامه دادم تا اینکه تمام شتران بارکش رسول اکرم ﷺ را پشت سر گذاشتم؛ آنان شتران را برای من رها کردند؛ اما من همچنان به تعقیب آنها پرداختم و آنها را هدف قرار می‌دادم تا اینکه آنها برای سبک بار شدن خود، بیشتر از سی چادر و سی نیزه انداختند. هر چیزی را که می‌انداختند، تعدادی سنگ به عنوان نشانه، روی آنها می‌گذاشتم تا رسول الله ﷺ و یارانش آنها را ببینند. سرانجام به گردن‌های تنگی رسیدند و فلانی فرزند بدر فزاری نیز نزد آنان آمد. آنها در آنجا نشستند تا نهار بخورند. من هم در قله‌ی کوه کوچکی نشستم. آن مرد فزاری گفت: این صحنه چیست؟ گفتند: ما سختی‌های زیادی از او دیده‌ایم. از صبح که هنوز هوا تاریک بود، از ما جدا نشده است. به اندازه‌ای به سوی ما تیراندازی کرد که هر آنچه داشتیم از ما گرفت. آن مرد گفت: چهار نفر از شما بلند شوید، طبق دستور، چهار نفر بلند شدند و به طرف من حرکت کردند و بالای کوه آمدند. هنگامی که امکان صحبت کردن برایم فراهم گردید، گفتم: آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: نه، شما کی هستید؟ گفتم: من سلمه بن اکوع هستم. سوگند به ذاتی که چهره‌ی محمد ﷺ را شرافت بخشید، به دنبال هریک از شما بیایم او را دستگیر می‌کنم؛ ولی هریک از شما به دنبال من بیاید، نمی‌تواند مرا دستگیر کند. یکی از آنان گفت: تصور من هم همین است. بعد از آن، برگشتند.

سلمه می‌گوید: همچنان سرجایم بودم که سواران رسول الله ﷺ از لابلای درختان آشکار شدند. اولین آنها اخرم اسدی، دومی ابوقتاده انصاری، و بعد از او، مقداد بن اسود کنندی بود.

من لگام اسب اخرم را گرفتم؛ بقیه به عقب برگشتند. به اخرم گفتم: ای اخرم! مبدا به آنها نزدیک شوی. بگذار تا رسول الله ﷺ و یارانش برسند. مبدا تو را به تنهایی به قتل برسانند. اخرم گفت: ای سلمه! اگر تو به الله متعال و روز قیامت، ایمان داری و به یقین می‌دانی که بهشت و دوزخ، حق هستند، میان من و شهادت، حایل مشو. با شنیدن این سخنان، آزادش گذاشتم. او و عبدالرحمن فزاری در برابر هم قرار گرفتند. نخست، او اسب عبدالرحمن را کشت. سپس عبدالرحمن نیزه‌ای زد و او را به قتل رساند و اسبش را تصرف کرد. سپس ابو قتاده، سوار کار رسول الله ﷺ خودش را به عبد الرحمن رساند و او را با نیزه به قتل رساند.

سوگند به ذاتی که چهره‌ی محمد ﷺ را شرافت بخشید، من پیاده به تعقیب آنها پرداختم و می‌دویدم تا جایی که پشت سر من، اصحاب محمد و حتی اثر غبار آنها هم دیده نمی‌شد.

مشرکین که تشنه بودند قبل از غروب آفتاب، راهشان را به سوی دره‌ای که در آن، آب وجود داشت و به آن ذی قرد می‌گفتند، کج نمودند تا آب بنوشند؛ اما هنگامی که به سوی من نگاه کردند، دیدند که من همچنان بدنبال آنها می‌دوم. به هر حال، نگذاشتم که آب بخورند و نتوانستند حتی یک قطره آب هم بچشند. پس از آن، از دره بیرون رفتند و بسوی گردنه‌ای فرار کردند. من همچنان بدنبال آنها می‌دویم و به محض اینکه به یکی از آنان رسیدم، تیری به سر استخوان شانه‌اش زدم و گفتم: این را از من بگیر؛ من فرزند اکوع هستم؛ و امروز، روز نابودی انسان‌های پست فطرت است. او گفت: مادرش به عزایش بنشیند؛ همان سلمه بن اکوع صبح است. گفتم: بله، ای کسی که دشمن خودت هستی، من همان سلمه بن اکوع صبح هستم. همچنین دو اسب از آنها خسته شدند و بالای همان گردنه، رها کردند. من آن دو اسب را جلو گرفتم و بسوی رسول الله ﷺ حرکت کردم. در مسیر راه، عامر با یک مشک که مقداری شیر در آن بود و مشک دیگری که مقداری آب در آن بود، به من ملحق شد. من وضو ساختم و مقداری از آن شیر نوشیدم. سپس خدمت رسول الله ﷺ آمدم. پیامبر اکرم ﷺ کنار همان آبی بودند که مشرکین را از آن، دور ساخته بودم. گفتم: است که رسول الله ﷺ شتران و هر آنچه را که من از چنگ مشرکین، بیرون آورده بودم و همه‌ی نیزه‌ها و چادرها را برداشته بود. بلال نیز از میان شترانی که من از

دشمن گرفته بودم، ناقه‌ای را سربریده بود و قسمتی از کوهان و جگرش را برای رسول الله ﷺ کباب می‌کرد.

من گفتم: یا رسول الله! بگذار تا من صد نفر از مسلمانان انتخاب کنم و به تعقیب دشمن پردازم و به هر مخابر و جاسوسی که دسترسی پیدا کنم، به قتل برسانم. رسول اکرم ﷺ با شنیدن این سخنان، به اندازه‌ای خندید که تقریباً تمام دندانهایش در روشنایی آتش، دیده شدند. سپس فرمود: «ای سلمه! آیا این کار را انجام می‌دهی؟» گفتم: بلی، سوگند به ذاتی که تو را عزیز گردانده است. فرمود: «آنها هم اکنون در سرزمین عطفان، مهمانی می‌خورند».

سلمه می‌گوید: بعد از آن، مردی از قبیله‌ی غطفان آمد و گفت: فلان شخص برای آنان شتری ذبح کرد؛ اما هنگامی که پوستش را بیرون آوردند، غباری دیدند و به یکدیگر گفتند: دشمن آمد. پس براه افتادند و فرار کردند. هنگامی که صبح شد، رسول الله ﷺ فرمود: «امروز، بهترین اسب سوارها، قتاده، و بهترین پیاده نظام ما، سلمه بود». آنگاه رسول الله ﷺ سهم فرد اسب سوار و شخص پیاده را با هم به من داد. بعد از آن، رسول اکرم ﷺ مرا پشت سر خود بر ناقه‌اش عضباء سوار نمود و راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفتیم. در راه مدینه، یک مرد انصاری که در دویدن، هیچ‌کس از او نمی‌توانست سبقت بگیرد، می‌گفت: آیا کسی وجود دارد که تا مدینه مسابقه دهد؟ و این سخن را تکرار می‌کرد. هنگامی که من سخنش را شنیدم، گفتم: آیا حرمت و شرافت انسان‌های شریف و بزرگوار را رعایت نمی‌کنی؟ گفت: بجز رسول الله ﷺ رعایت کس دیگری را نمی‌کنم. گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت شوند؛ بگذار تا با این مرد، مسابقه دهم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر دوست داری مسابقه بده». به آن مرد گفتم: به هر طرف که می‌خواهی، برو. و از عضباء پیاده شدم و پریدم و شروع به دویدن نمودم و به اندازه‌ی یک یا دو بلندی برای حفظ نفس‌اش، از دویدن شدید، خودداری کردم. و همچنان به دنبالش دویدم. یک یا دو بلندی دیگر هم از دویدن شدید، خودداری نمودم. آنگاه، سرعت دویدنم را افزایش دادم تا به او برسم. سپس میان شانه‌هایش زدم و گفتم: سوگند به الله که از تو سبقت گرفتند. او گفت: من هم تصورم همین است. به هر حال، جلوتر از او به مدینه رسیدم.

بعد از آن، بیشتر از سه شب در مدینه نماندیم تا اینکه همراه رسول الله ﷺ به خیبر رفتیم. عمویم عامر برای مردم رجز می خواند و می گفت:

وَتَاللَّهِ لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
وَنَحْنُ عَنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَعْنَيْنَا فَتَبَّتِ الْأَقْدَامُ إِنَّ لَأَقَيْنَا
وَأَنْزَلْنَا سَكِينَةً عَلَيْنَا

(سوگند به الله، اگر او نمی بود، ما هدایت نمی شدیم، صدقه نمی دادیم و نماز نمی خواندیم. بار الها! ما از فضل واحسان تو بی نیاز نیستیم. و هنگام رویارویی با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. و بر ما آرامش نازل کن.)

رسول الله ﷺ فرمود: «این، کیست؟» گفت: من عامر هستم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «پروردگارت تو را مغفرت کند». گفتنی است که هرگاه، رسول الله ﷺ برای فرد ویژه ای طلب مغفرت می نمود، به شهادت می رسید. به همین خاطر، عمر بن خطاب ؓ از بالای شترش صدا زد و گفت: یا رسول الله! چرا نگذاشتی تا ما از عامر بهره مند شویم؟ راوی می گوید: هنگامی که به خیبر رسیدیم، پادشاه آنان مرحب بیرون آمد در حالی که شمشیرش را به اهتزاز در آورده بود و می گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرُ أَيُّ مَرْحَبُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُجْرَبُ
إِذَا الْخُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَّهُبُ

(خیبر خوب می داند که من، مرحب نام دارم؛ مردی تا دندان مسلح و قهرمانی با تجربه هستم؛ هنگامی که جنگی اتفاق بیفتد، شعله ور می شوم).

در این هنگام، عمویم عامر جلو رفت و گفت:

قَالَ: وَبَرَزَ لَهُ عَمِّي عَامِرٌ، فَقَالَ:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرُ أَيُّ عَامِرُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُعَامِرُ

(خیبر خوب می شناسد که من عامر هستم؛ مردی سراپا مسلح و قهرمانی بی باک هستم).

سپس دو ضربه با یکدیگر رد و بدل کردند که شمشیر مرحب در سپر عامر فرو رفت و گیر کرد. در این هنگام، عامر خواست از زیر به او ضربه ای بزند؛ ولی شمشیرش به خودش برگشت و شاهرگ دستش را قطع کرد و باعث مرگ وی گردید.

سلمه می گوید: من بیرون آمدم و دیدم که تعدادی از یاران نبی اکرم ﷺ می گویند: اعمال عامر باطل گردید چون خودکشی کرد. من گریان، خدمت نبی اکرم ﷺ آمدم و گفتم: یا رسول الله! آیا اعمال عامر، باطل گردید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی چنین سخنی گفته است؟» گفتم: تعدادی از صحابه. فرمود: «هر کس، چنین سخنی به زبان آورده، دروغ گفته است؛ بلکه او دو پاداش می برد».

سپس رسول اکرم ﷺ مرا بدنبال علی بن ابی طالب که از ناحیه‌ی چشم شکایت داشت، فرستاد و فرمود: «پرچم را به مردی خواهیم داد که الله و رسولش را دوست دارد یا الله و رسولش او را دوست دارند».

راوی می گوید: آنگاه من نزد علی که از درد چشم، رنج می برد، رفتم و دستش را گرفتم و خدمت رسول الله ﷺ آوردم. پیامبر اکرم ﷺ در چشمان علی ﷺ آب دهان انداخت و ایشان، سلامتش را بازیافت. سپس پرچم را به دست او داد. این بار هم مرحب بیرون آمد و گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْرَ أَيِّ مَرْحَبٍ شَاكِيَ السَّلَاحِ بَطَلٌ مُجْرَبٌ
إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّابٌ

(خیبر خوب می داند که من، مرحب هستم؛ سرتا پا مسلح و قهرمانی با تجربه هستم و هر گاه جنگ‌ها رو کنند، شعله ور می شوم.)

علی ﷺ گفت:

أَنَا الَّذِي سَمَّنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ كَلَيْتِ عَابَاتٍ كَرِيهِهِ الْمَنْظَرَهُ
أَوْفِيهِمْ بِالصَّاعِ كَيْلَ السَّنْدَرَهُ

(من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدره — شیر — نامیده است؛ مانند شیر جنگل که — از نگاه دشمن — بد منظر است؛ حساب آنها را بطور کامل مثل پیمانهای سندر، کف دست آنان می گذارم.) (کنایه از این است که بطور وسیع و گسترده، دشمن را به قتل می رسانم.)

راوی می گوید: سرانجام، علی بن ابی طالب ﷺ ضربه‌ای به سر مرحب زد و او را به قتل رساند و خیبر بوسیله‌ی او فتح گردید.

باب (۱۷): داستان حدیبیه و صلح نبی اکرم ﷺ با قریش

۱۱۷۸- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا أُخْصِرَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ الْبَيْتِ، صَالِحُهُ أَهْلٌ مَكَّةَ عَلَى أَنْ يَدْخُلَهَا فَيُقِيمَ بِهَا ثَلَاثًا، وَلَا يَدْخُلَهَا إِلَّا بِجُلْبَانِ السَّلَاحِ، السَّيْفِ وَقِرَابِهِ، وَلَا يَخْرُجَ بِأَحَدٍ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهَا، وَلَا يَمْنَعُ أَحَدًا يَمْكُثُ بِهَا مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ، قَالَ لِعَلِيٍّ: «اَكْتُبِ الشَّرْطَ بَيْنَنَا، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». فَقَالَ لَهُ الْمُشْرِكُونَ: لَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ تَابِعْنَاكَ، وَلَكِنْ اكْتُبْ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَأَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يَمْحَاهَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: لَا، وَاللَّهِ، لَا أَمْحَاهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرِنِي مَكَانَهَا». فَأَرَاهُ مَكَانَهَا، فَمَحَاهَا، وَكَتَبَ: «ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ». فَأَقَامَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ يَوْمَ الثَّلَاثِ قَالُوا لِعَلِيٍّ: هَذَا آخِرُ يَوْمٍ مِنْ شَرْطِ صَاحِبِكَ، فَأَمْرُهُ فَلْيَخْرُجْ، فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «نَعَمْ». فَخَرَجَ. (م/۱۷۸۳)

ترجمه: براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ را از کعبه (انجام عمره) جلوگیری کردند، اهل مکه با ایشان، صلح کردند بر این اساس که (مسلمانان، امسال برگردند و سال آینده برای ادای عمره) فقط سه روز می توانند در مکه بمانند. و هیچ اسلحه‌ای با خود نیاورند مگر شمشیری که در نیام باشد؛ و هیچ یک از اهل مکه را با خود نبرد و اگر کسی از یارانش (محمد ﷺ) خواست در مکه بماند، مانع او نشود.

آنگاه رسول اکرم ﷺ به علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ فرمود: «قرارداد و شرایط آن را بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم، این قرارداد محمد رسول الله است». مشرکین گفتند: اگر ما می دانستیم که تو پیامبر الله هستی، از تو پیروی می کردیم؛ در قرارداد باید محمد فرزند عبدالله بنویسی.

پیامبر اکرم ﷺ به علی دستور داد تا کلمه‌ی «رسول الله» را پاک کند. علی رضی اللہ عنہ گفت: نه، سوگند به الله، آن را پاک نمی کنم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «جای آن را به من نشان بده». علی رضی اللہ عنہ آن را به پیامبر اکرم ﷺ نشان داد و پیامبر ﷺ آن را پاک کرد و به جایش فرزند عبدالله نوشت.

سرانجام، نبی اکرم ﷺ (در سفر عمره‌ی سال آینده) سه روز در مکه ماند. روز سوم، مشرکین به علی رضی اللہ عنہ گفتند: طبق شرایط، این، آخرین روز رفاقت می باشد. لذا به او بگویند

تا از مکه بیرون شود. علی رضی الله عنه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اطلاع داد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بله». و از مکه، بیرون رفت.

۱۱۷۹- عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ لِيَعْفَرَ لَكَ ﴿[الفتح: ۱-۲]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۵]. مَرَجَعَهُ مِنَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَهُمْ يُحَالِطُهُمُ الْحُزْنُ وَالْكَآبَةُ، وَقَدْ نَحَرَ الْهُدَى بِالْحُدَيْبِيَّةِ فَقَالَ: «لَقَدْ أَنْزِلْتُ عَلَيَّ آيَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا». (م/۱۷۸۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از حدیبیه بر می گشت و هدی (شکرانه) را در حدیبیه، ذبح کرده بود و مسلمانان در غم و اندوه عمیقی فرو رفته بودند، این آیه نازل گردید که: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ لِيَعْفَرَ لَكَ اللَّهُ ﴿[الفتح: ۱-۲] تا ﴿فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [فتح: ۵] یعنی: ما برای تو فتح آشکاری را تدارک دیده ایم تا اینکه الله متعال گناهان پیشین و پسین تو را ببامزد.... رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه فرمود: «آیه ای بر من نازل شده است که برایم از همه ی دنیا محبوب تر است».

باب (۱۸): غزوه ی خیبر

۱۱۸۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَى خَيْبَرَ، فَمَتَّحَ اللَّهُ عَلَيْنَا، فَلَمْ نَعْنَمَ ذَهَبًا وَلَا وِرْقًا، غَنِمْنَا الْمَتَاعَ وَالطَّعَامَ وَالنِّيَابَ، ثُمَّ انْطَلَقْنَا إِلَى الْوَادِي، وَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَبْدٌ لَهُ، وَهَبَهُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ جُدَامٍ، يُدْعَى رِفَاعَةَ بْنَ زَيْدٍ، مِنْ بَنِي الصُّبَيْبِ، فَلَمَّا نَزَلْنَا الْوَادِي قَامَ عَبْدُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِحُلٍّ رَحَلَهُ فَرْمِي بِسَهْمٍ، فَكَانَ فِيهِ حَتْفُهُ، فَقُلْنَا: هِنِيئًا لَهُ الشَّهَادَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كَلَا، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، إِنَّ الشَّمْلَةَ لَتَلْتَهَبُ عَلَيْهِ نَارًا، أَخَذَهَا مِنَ الْعَنَائِمِ يَوْمَ خَيْبَرَ، لَمْ تُصَبِّهَا الْمَقَاسِمُ». قَالَ فَفَزِعَ النَّاسُ، فَجَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكِ أَوْ شِرَاكَيْنِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَصَبْتُ يَوْمَ خَيْبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ مِنْ نَارٍ». (م/۱۱۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله به خیبر رفتیم. الله متعال به ما فتح و پیروزی عنایت فرمود؛ در این غزوه، طلا و نقره ای به غنیمت نگرفتیم؛ بلکه کالا، غذا و پارچه به غنیمت گرفتیم. بعد از آن به وادی قری رفتیم. قابل یاد آوری است که

در این سفر، خدمتگزار رسول اکرم ﷺ رفاعه فرزند زید از قبیله‌ی بنی ضیبب همراه ایشان بود. این خدمتگزار را مردی از قبیله‌ی جذام به رسول الله ﷺ بخشیده بود. به هر حال، هنگامی که در وادی قُری منزل گرفتیم، خدمتگزار رسول اکرم ﷺ برخاست و مشغول باز کردن رخت سفر رسول الله ﷺ بود که تیری به سوی او پرتاب گردید و بر اثر آن، فوت کرد. ما گفتیم: یا رسول الله! شهادتش مبارک. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگز، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، چادری را که قبل از تقسیم، از غنایم خبیر برداشته است، آتش را برایش شعله ور می‌سازد». راوی می‌گوید: مردم از شنیدن این سخن، دچار وحشت شدند و بعد از آن، یک نفر یک یا دو بند کفش آورد و گفت: یا رسول الله! اینها را روز خبیر برداشتم. رسول الله ﷺ فرمود: «باعث یک بند یا دو بند کفش در جهنم می‌شود».

باب (۱۹): بعد از فتوحات، مهاجرین درختان و گوسفندانی را که انصار برای استفاده از میوه و شیرشان در اختیارشان قرار داده بودند برگرداندند

۱۱۸۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ مِنْ مَكَّةَ الْمَدِينَةَ، قَدِمُوا وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ، وَكَانَ الْأَنْصَارُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْعَقَارِ، فَقَاسَمَهُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى أَنْ أُعْطَوْهُمْ أَنْصَافَ ثَمَارِ أَمْوَالِهِمْ، كُلِّ عَامٍ، وَيَكْفُونَهُمُ الْعَمَلَ وَالْمُتُونَ، وَكَانَتْ أُمُّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَهِيَ تُدْعَى أُمَّ سُلَيْمٍ، وَكَانَتْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ كَانَ أَحَا لَأَنَسِ لَأُمِّهِ، وَكَانَتْ أُعْطَتْ أُمُّ أَنَسِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِدَاقًا لَهَا، فَأَعْظَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ، مَوْلَاتُهُ، أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا فَرَغَ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ خَيْبَرَ، وَأَنْصَرَ إِلَى الْمَدِينَةَ، رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الْأَنْصَارِ مَنَاحِيَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثَمَارِهِمْ، قَالَ: فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أُمِّي عِدَاقَهَا، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ، قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: وَكَانَ مِنْ شَأْنِ أُمَّ أَيْمَنَ، أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّهَا كَانَتْ وَصِيْفَةً لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَكَانَتْ مِنَ الْحَبَشَةِ، فَلَمَّا وَادَتْ أَمْنَةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا تُوُفِّيَ أَبُوهُ، فَكَانَتْ أُمَّ أَيْمَنَ تَحْضِنُهُ، حَتَّى كَبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَعْتَقَهَا ثُمَّ أَنْكَحَهَا زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، ثُمَّ تُوُفِّيَتْ بَعْدَ مَا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِخَمْسَةِ أَشْهُرٍ. (م/ ۱۷۷۱)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند، چیزی در دست نداشتند. و انصار دارای ملک و زمین بودند. به همین خاطر،

انصار زمین‌های خود را در اختیار مهاجرین گذاشتند تا آنها کارهای کشاورزی را انجام دهند و نصف محصول سال از آن‌ان باشد. ام سُلَیْم مادر انس بن مالک که مادر عبدالله بن ابی طلحه نیز می‌باشد چند درخت خرما به رسول اکرم ﷺ داده بود (تا پیامبر از محصول آنها استفاده کند). رسول الله ﷺ آن درخت‌ها را به کنیز آزاد شده‌اش؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید داد.

ابن شهاب می‌گوید: انس رضی الله عنه به من گفت: وقتی که رسول الله ﷺ جنگ خیبر را به پایان رساند و به مدینه برگشت، مهاجرین زمین‌های کشاورزی انصار را که برای استفاده از محصولات‌شان، در اختیار آنها قرار داده بودند، پس دادند. و رسول اکرم ﷺ نیز درخت‌های خرماي مادرم را برگرداند و به ام ایمن در عوض درخت‌های پس گرفته شده چند درخت از باغ خود، عطا فرمود.

ابن شهاب می‌گوید: ام ایمن مادر اسامه بن زید از حبشه و کنیز عبدالله بن عبدالمطلب بود. بعد از وفات پدر پیامبر؛ عبدالله؛ هنگامی که آمنه وضع حمل نمود و رسول الله ﷺ بدنیا آمد، ام ایمن پیامبر اکرم ﷺ را نگهداری می‌کرد. هنگامی که رسول الله ﷺ بزرگ شد، ام ایمن را آزاد نمود و به نکاح زید بن حارثه در آورد. سرانجام، ام ایمن پنج ماه بعد از وفات رسول الله ﷺ دنیا را وداع گفت.

باب (۲۰): فتح مکه و وارد شدن به آن با زور شمشیر و لطف و احسان پیامبر اکرم ﷺ به اهل مکه

۱۱۸۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَبَاحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَفَدَتْ وَفُودٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ، وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ، فَكَانَ يُصْنَعُ بَعْضُنَا لِبَعْضِ الطَّعَامِ، فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ مِمَّا يُكْثِرُ أَنْ يَدْعُونَآ إِلَى رَحْلِهِ، فَقُلْتُ: أَلَا أَصْنَعُ طَعَامًا فَأَدْعُوهُمْ إِلَى رَحْلِي؟ فَأَمَرْتُ بِطَعَامٍ يُصْنَعُ، ثُمَّ لَقِيتُ أَبَا هُرَيْرَةَ مِنَ الْعَشِيِّ، فَقُلْتُ: الدَّعْوَةُ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، فَقَالَ: سَبَقْتَنِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَلَا أُعَلِّمُكُمْ مِجْدِيثٍ مِنْ حَدِيثِكُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ؟ ثُمَّ ذَكَرَ فَتْحَ مَكَّةَ فَقَالَ: أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَبَعَثَ الرَّبِيزَ عَلَى إِحْدَى الْمُجَنَّبَتَيْنِ، وَبَعَثَ خَالِدًا عَلَى الْمُجَنَّبَةِ الْأُخْرَى، وَبَعَثَ أَبَا عَبِيدَةَ عَلَى الْحُسْرِ، فَأَحْدُوا بَطْنَ الْوَادِي، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي كَتِيبَةٍ، قَالَ: فَتَنَظَّرَ فَرَأَنِي، فَقَالَ: «أَبُو هُرَيْرَةَ»، قُلْتُ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «لَا يَأْتِينِي إِلَّا أَنْصَارِيٌّ». زَادَ غَيْرُ شَيْبَانَ فَقَالَ: «اهْتَفَى لِي بِالْأَنْصَارِ». قَالَ: فَأَطَافُوا بِهِ، وَوَبَّشَتْ

قُرَيْشٌ أَوْ بَاشًا لَهَا وَأَنْبَاءًا، فَقَالُوا: نُقَدِّمُ هَؤُلَاءِ، فَإِنْ كَانَ لَهُمْ شَيْءٌ كُنَّا مَعَهُمْ، وَإِنْ أَصِيبُوا أَعْطَيْنَا الَّذِي سُئِلْنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَرَوْنَ إِلَى أَوْبَاشٍ قُرَيْشٍ وَأَتْبَاعِهِمْ». ثُمَّ قَالَ بِيَدَيْهِ، إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى، ثُمَّ قَالَ: «حَتَّى تُؤَافُونِي بِالصَّفَا». قَالَ: فَاَنْطَلَقْنَا، فَمَا شَاءَ أَحَدٌ مِنَّا أَنْ يَقْتُلَ أَحَدًا إِلَّا قَتَلَهُ، وَمَا أَحَدٌ مِنْهُمْ يُوجِّهُ إِلَيْنَا شَيْئًا، قَالَ: فَجَاءَ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُبَيِّحُ خَضْرَاءَ قُرَيْشٍ، لَا قُرَيْشٌ بَعْدَ الْيَوْمِ، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ»، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ، بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَمَّا الرَّجُلُ فَأَدْرَكَتُهُ رَغْبَةٌ فِي قَرَبَتِهِ، وَرَأْفَةٌ بِعَشِيرَتِهِ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَجَاءَ الْوَحْيُ، وَكَانَ إِذَا جَاءَ الْوَحْيُ لَا يُخْفِي عَلَيْنَا، فَإِذَا جَاءَ فَلَيْسَ أَحَدٌ يَرْفَعُ ظَرْفَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَنْقُضِيَ الْوَحْيُ، فَلَمَّا انْقَضَى الْوَحْيُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ». قَالُوا: لَتَيْكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَلْتُمْ: أَمَّا الرَّجُلُ فَأَدْرَكَتُهُ رَغْبَةٌ فِي قَرَبَتِهِ؟». قَالُوا: قَدْ كَانَ ذَلِكَ، قَالَ: «كَلَّا، إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، هَاجَرْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ، وَالْمَحْيَا مَحْيَاكُمْ، وَالْمَمَاتُ مَمَاتُكُمْ». فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَبْكُونَ وَيَقُولُونَ: وَاللَّهِ، مَا قُلْنَا الَّذِي قُلْنَا إِلَّا الضَّنَّ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُصَدِّقَانِيكُمْ وَيَعِدُّرَانِيكُمْ». قَالَ: فَأَقْبَلَ النَّاسُ إِلَى دَارِ أَبِي سُفْيَانَ، وَأَغْلَقَ النَّاسُ أَبْوَابَهُمْ، قَالَ: وَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَقْبَلَ إِلَى الْحَجَرِ، فَاسْتَلَمَهُ، ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ، قَالَ فَأَتَى عَلَى صَنْمٍ إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ كَانُوا يَعْبُدُونَهُ قَالَ: وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَوْسٌ، وَهُوَ آخِذٌ بِسِيَةِ الْقَوْسِ، فَلَمَّا أَتَى عَلَى الصَّانِمِ جَعَلَ يَطْعُنُهُ فِي عَيْنِهِ وَيَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ [الإسراء: ۸۱]. فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ طَوَافِهِ أَتَى الصَّفَا فَعَلَا عَلَيْهِ، حَتَّى نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ، وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَدْعُو بِمَا شَاءَ أَنْ يَدْعُو. (م/۱۷۸۰)

ترجمه: عبدالله بن رباح می گوید: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: وفدهای زیادی در ماه رمضان نزد معاویه آمدند؛ تا جایی که ما برای یکدیگر غذا درست می کردیم. ابوهریره رضی الله عنه یکی از کسانی بود که ما را بسیار به خانه اش دعوت می نمود. عبدالله بن رباح می گوید: من با خودم گفتم: آیا من غذایی درست نکنم و مردم را به خانه ام دعوت نکنم؟ پس دستور دادم تا غذایی درست کنند؛ آنگاه عصر همان روز، ابوهریره رضی الله عنه را دیدم و گفتم: امشب، مردم نزد من دعوت هستند. ابوهریره رضی الله عنه گفت: از من پیشی گرفتی؟ گفتم: بلی. و اینگونه مردم را دعوت کردم. ابوهریره رضی الله عنه گفت: ای گروه انصار!

آیا حدیثی را که متعلق به شما است برای شما بیان نکنم؟ بعد از آن، درباره‌ی فتح مکه، صحبت کرد و گفت: رسول اکرم ﷺ به مسیرش ادامه داد تا اینکه به مکه رسید. پیامبر اکرم ﷺ یکی از زیبر و خالد را بر میمنه (سمت راست) و دیگری را بر میسر (سمت چپ) لشکر گمارد. و ابوعبیده بن جراح را به عنوان فرمانده افراد بدون زره، تعیین فرمود. آنها راه رودخانه را در پیش گرفتند و رسول الله ﷺ هم در یکی از گردان‌ها بود. در این اثنا، رسول اکرم ﷺ نگاهی به لشکر انداخت و مرا دید و فرمود: «ای ابوهریره!» گفتیم: لبیک یا رسول الله! فرمود: «فقط به انصار اجازه دهید تا نزد من بیایند».

بعضی از راویان افزوده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «انصار را صدا بزنید تا نزد من بیایند». به هر حال، انصار، اطراف نبی اکرم ﷺ جمع شدند. قریش هم دسته‌هایی از قبایل مختلف و هوادارانشان را جمع کردند و گفتند: اینها را جلو می‌کنیم؛ اگر فتح کردند و غنیمتی بدست آوردند، ما با آنها شریک هستیم. و اگر شکست خوردند، ما خواسته‌ی مسلمانان را بر آورده می‌سازیم. رسول الله ﷺ فرمود: «هواداران قریش را می‌بینید». آنگاه با زدن یک دست به دست دیگرش، تفهیم کرد که آنان را به قتل برسانید و فرمود: «تا اینکه در صفا به من ملحق شوید». راوی می‌گوید: آنگاه ما به راهنمان ادامه دادیم و هرکس از ما که می‌خواست فردی از مشرکین را به قتل برساند، تصمیم‌اش را بدون هیچگونه مقاومتی، عملی می‌نمود. سپس ابوسفیان آمد و گفت: یا رسول الله! جماعت قریش، هلاک و ریشه کن گردید؛ بعد از امروز، قریشی وجود نخواهد داشت. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، وارد خانه‌ی ابوسفیان شود، آزاد است». انصار به یکدیگر گفتند: رسول الله ﷺ تحت تأثیر وطن دوستی و شفقت به قبیله‌اش قرار گرفته است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: در این هنگام، وحی نازل شد. قابل یادآوری است که هنگام نزول وحی، برای ما پنهان نمی‌ماند. و هنگامی که وحی می‌آمد هیچ یک از ما به رسول الله ﷺ نگاه نمی‌کرد تا اینکه وحی به پایان می‌رسید. هنگامی که نزول وحی به پایان رسید، رسول الله ﷺ فرمود: «ای گروه انصار!». انصار عرض کردند: لبیک (آماده‌ی خدمتیم) یا رسول الله. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شما گفته‌اید که این مرد، تحت تأثیر شهرش قرار گرفته است»؟ انصار گفتند: بله، این سخن، گفته شده است. فرمود: «هرگز چنین نیست؛ من

بنده و فرستاده‌ی الله هستم؛ بسوی الله و شما هجرت نمودم و زندگی و مرگ من با شما خواهد بود». انصار با شنیدن این سخن، گریه کنان نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: سوگند به الله که ما این سخنان را از فرط محبت الله و پیامبرش به زبان آوردیم. (چرا که نمی‌خواستیم رسول الله ﷺ را از دست بدهیم). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الله و رسولش شما را تصدیق می‌نمایند و عذر شما را می‌پذیرند».

بعد از آن، مردم به خانه‌ی ابوسفیان روی آوردند و برخی دیگر هم وارد خانه‌های خود شدند و درها را بستند. رسول اکرم ﷺ همچنان به پیشروی‌اش ادامه داد تا اینکه به حجر الاسود رسید؛ نخست، حجر الاسود را بوسید؛ سپس به طواف خانه‌ی الله پرداخت. آنگاه نزد بتی که کنار خانه‌ی کعبه قرار داشت و قریش آن را پرستش می‌کردند، آمد و با کمانی که قسمت کجی آن را گرفته بود، به چشم آن بت زد و می‌فرمود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ (حق آمد و باطل از بین رفت).

و بعد از طواف، به سمت صفا، حرکت کرد و بالای آن رفت طوری که خانه‌ی الله را می‌دید. در آنجا دست‌هایش را بلند کرد و حمد و ثنای الله متعال را گفت و بسیار دعا نمود.

باب (۲۱): بیرون کردن بت‌ها از اطراف کعبه

۱۱۸۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، وَحَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ نُسْبًا، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ كَانَ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱]. ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ﴾ [سبأ: ۴۹]. زَادَ ابْنُ أَبِي عُمَرَ: يَوْمَ الْفَتْحِ. (م/۱۷۸۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه، سیصد و شصت بت، وجود داشت. رسول الله ﷺ با چوبی که در دست داشت، بر پهلوی بت‌ها می‌زد و می‌فرمود: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ «حق آمد و باطل از بین رفت و باطل رفتنی است». ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ﴾ «حق آمد و باطل، کار جدیدی نمی‌تواند انجام

دهد و کار گذاشته‌ای را هم نمی‌تواند باز گرداند». یعنی هیچ‌کاری از باطل، ساخته نیست.

باب (۲۲): بعد از فتح، هیچ کس از قبیله‌ی قریش، در حالت اسارت، کشته نمی‌شود
 ۱۱۸۴- عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُطِيعٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «لَا يُقْتَلُ قُرَيْشِيٌّ صَبْرًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (م/۱۷۸۲)

ترجمه: عبدالله بن مطیع می‌گوید: پدرم گفت: شنیدم که نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، فرمود: «بعد از امروز تا روز قیامت، هیچ فردی از قبیله‌ی قریش، در حالت اسارت و زندانی به قتل نمی‌رسد».

علما می‌گویند: معنایش این است که همه‌ی قریش، مسلمان می‌شوند و هیچ یک از آنان مانند دیگران که مرتد و کشته شد، مرتد و کشته نمی‌شود. و به این معنا نیست که هیچ‌کس از قریش در حالت اسارت و مظلومانه کشته نمی‌شود. امام نووی در شرح صحیح مسلم.

باب (۲۳): بعد از فتح، بر اسلام و جهاد و کارهای خوب، بیعت می‌شود
 ۱۱۸۵- عن مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جِئْتُ بِأَخِي، أَبِي مَعْبَدٍ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الْفَتْحِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعْهُ عَلَى الْهَجْرَةِ، قَالَ: «قَدْ مَضَتِ الْهَجْرَةُ بِأَهْلِهَا». قُلْتُ: فَبِأَيِّ شَيْءٍ تُبَايِعُهُ؟ قَالَ: «عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ وَالْخَيْرِ». قَالَ أَبُو عَثْمَانَ: فَلَقَيْتُ أَبَا مَعْبَدٍ فَأَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ مُجَاشِعٍ، فَقَالَ: صَدَقَ. (م/۱۸۶۳)

ترجمه: مجاشع بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: بعد از فتح مکه، برادرم ابومعبد را نزد رسول الله ﷺ آوردم و گفتم: یا رسول الله! با او بر هجرت، بیعت کن. فرمود: «دوران هجرت با مهاجران، به پایان رسید». عرض کردم: اکنون با او بر چه چیزی بیعت می‌کنی؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد و کارهای خوب».

ابوعثمان می‌گوید: بعد از آن، ابو معبد را دیدم و سخن مجاشع را برایش نقل کردم. او گفت: مجاشع راست گفته است.

باب (۲۴): بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است

۱۱۸۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْهَجْرَةِ؟ فَقَالَ: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَاَنْفِرُوا». (م/۱۸۶۴)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: از رسول الله ﷺ درباره ی هجرت پرسیدند. فرمود: «بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد؛ اما جهاد و نیت آن، باقی است. و هرگاه، دعوت به جهاد شدید، جهاد کنید».

باب (۲۵): هر کس که هجرت برایش دشوار شد، کار خیر، انجام دهد

۱۱۸۷- عَنْ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ إِنَّ شَأْنَ الْهَجْرَةِ لَشَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تُؤْتِي صَدَقَتَهَا؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». (م/۱۸۶۵)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: بادیه نشینی از رسول الله ﷺ درباره ی هجرت پرسید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وای بر تو، هجرت، بسیار مشکل است؛ آیا شتر داری؟» آن مرد گفت: بله. رسول الله ﷺ فرمود: «در هر شهر و روستایی که ساکن هستی، عمل کن؛ زیرا الله متعال هیچ چیز از اعمال تو را ضایع نمی کند».

باب (۲۶): در مورد کسی که بعد از هجرت به او اجازه ی بادیه نشینی داده شود

۱۱۸۸- عَنْ سَلْمَةَ بِنِ الْأَكْوَعِ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ: يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقْبَيْكَ؟ تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ. (م/۱۸۶۲)

ترجمه: روایت است که سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نزد حجاج رفت. حجاج گفت: ای فرزند اکوع! به عقب برگشتی و زندگی بادیه نشینی را انتخاب کردی؟ (در حالی که نبی اکرم ﷺ بعد از هجرت، از این کار، منع فرمود) سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: خیر، (من) خلاف دستور پیامبر اکرم ﷺ عمل نکردم) بلکه رسول الله ﷺ به من اجازه داد تا در صحرا و بادیه، زندگی کنم.

باب (۲۷): غزوه ی حنین

۱۱۸۹- عن کثیر بن عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: قَالَ عَبَّاسٌ: شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ، فَلَزِمْتُ أَنَا وَأَبُو سُفْيَانَ بْنَ الْحَارِثِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا نَفَرْنَا، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ، بِيَضَاءٍ، أَهْدَاهَا لَهُ فَرَوْهُ بِنُ نَفَاثَةِ الْجُدَامِيِّ، فَلَمَّا التَّقَى الْمُسْلِمُونَ وَالْكَفَّارُ، وَلَى الْمُسْلِمُونَ مُدْبِرِينَ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْكُضُ بَعْلَتَهُ قِبَلَ الْكُفَّارِ، قَالَ عَبَّاسٌ: وَأَنَا أَخِذُ بِلِجَامِ بَعْلَةٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَكْفُهَا إِرَادَةً أَنْ لَا تُسْرِعَ، وَأَبُو سُفْيَانَ أَخِذُ بِرِكَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ عَبَّاسُ، نَادِ أَصْحَابَ السَّمْرَةِ». فَقَالَ عَبَّاسٌ وَكَانَ رَجُلًا صَيِّتًا: فَقُلْتُ بِأَعْلَى صَوْتِي: أَيْنَ أَصْحَابُ السَّمْرَةِ؟ قَالَ: فَوَاللَّهِ لَكَأَنَّ عَطْفَتَهُمْ، حِينَ سَمِعُوا صَوْتِي، عَطَفَتِ الْبَقَرِ عَلَى أَوْلَادِهَا، فَقَالُوا: يَا لَبَيْكَ، يَا لَبَيْكَ، قَالَ: فَاقْتَتَلُوا وَالْكَفَّارَ، وَالِدَّعْوَةَ فِي الْأَنْصَارِ يَقُولُونَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، قَالَ ثُمَّ فُصِّرَتِ الدَّعْوَةُ عَلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْحُزْرَجِ، فَقَالُوا: يَا بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْحُزْرَجِ، يَا بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْحُزْرَجِ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى بَعْلَتِهِ، كَأَلَمْ تَطْوِلِ عَلَيْهَا، إِلَى قِتَالِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا حِينَ حَمَى الْوَطِيسُ». قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَصِيَّاتٍ فَرَمَى بِهِنَّ وُجُوهَ الْكُفَّارِ، ثُمَّ قَالَ: «انْهَزْمُوا، وَرَبِّ مُحَمَّدٍ». قَالَ: فَذَهَبَتْ أَنْظُرٌ فَإِذَا الْقِتَالُ عَلَى هَيْئَتِهِ فِيمَا أَرَى، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَمَاهُمْ بِحَصِيَّاتِهِ، فَمَا زِلْتُ أَرَى حَدَّهُمْ كَلِيلًا وَأَمْرَهُمْ مُدْبِرًا. (م/۱۷۷۵)

ترجمه: کثیر بن عباس بن عبدالمطلب می گوید: عباس گفت: همراه رسول الله ﷺ در جنگ حنین، حضور یافتم. من و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب رسول الله ﷺ را لازم گرفتمیم و از او جدا نشدیم. پیامبر اکرم ﷺ بر قاطر سفیدی که فروه بن نفاته جذامی به او هدیه داده بود، سوار بود. هنگامی که مسلمانان و کفار به یکدیگر رسیدند (و جنگ آغاز شد) مسلمانان، پشت کردند و برگشتند. اما رسول الله ﷺ همچنان با شتاب، قاطرش را به سوی کفار به جلو می برد.

عباس می گوید: من لگام قاطر را گرفته بودم و آن را نگه می داشتم و هدفم این بود که قاطر با شتاب به جلو نرود. ابوسفیان هم رکاب رسول الله ﷺ را گرفته بود. در این هنگام، رسول الله ﷺ فرمود: «ای عباس! اصحاب درخت (یاران بیعت رضوان) را صدا بزن». عباس که مردی بلند آواز بود، فریاد کشید و گفت: اصحاب درخت کجایند؟

راوی می‌گوید: سوگند به الله، هنگامی که آنان صدای مرا شنیدند مانند اینکه گاو با شتاب به سوی گوساله‌اش برمی‌گردد، برگشتند. پس آمدند و جنگ را با کفار، آغاز کردند. همچنین فراخوان انصار با کلمه‌ی «ای گروه انصار! ای گروه انصار» صورت گرفت. بعد از آن، قبیله‌ی بنی حارث بن خزرج، ندا داده شدند و به آنان گفتند: ای بنی حارث بن خزرج! ای بنی حارث بن خزرج.

در این اثنا، رسول الله ﷺ که سوار بر قاطرش بود، مانند کسی که شیفته‌ی مبارزه باشد، می‌جنگید و مبارزه می‌کرد و فرمود: «این، همان زمانی است که کوره‌ی جنگ، داغ شده است». آنگاه رسول اکرم ﷺ تعدادی سنگریزه برداشت و به سوی چهره‌های کفار، پرتاب نمود و فرمود: «سوگند به پروردگار محمد که شکست خوردند». ابن عباس می‌گوید: من رفتم و نگاهی به صحنه‌ی جنگ انداختم؛ به نظر من، جنگ همچنان مثل قبل، ادامه داشت. اما سوگند به الله، هنگامی که رسول الله ﷺ سنگریزه‌ها را به سوی آنان پرتاب نمود، قدرت آنها به ضعف گرایید و عقب نشینی را آغاز کردند.

۱۱۹۰- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْبَرَاءِ فَقَالَ: أَكُنْتُمْ وَلَيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ يَا أَبَا عُمَارَةَ؟ فَقَالَ: أَشْهَدُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ مَا وَلِي، وَلَكِنَّهُ انْطَلَقَ أَخْفَاءَ مِنَ النَّاسِ وَحَسْرًا إِلَى هَذَا الْحَيِّ مِنْ هَوَازِنَ، وَهُمْ قَوْمٌ رُمَاءٌ، فَرَمَوْهُمْ بِرِشْقٍ مِنْ نَبْلِ، كَأَنَّهَا رَجُلٌ مِنْ جَرَادٍ، فَأَنْكَشَفُوا، فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ يَقُودُ بِهِ بَعْلَتَهُ، فَتَرَلَّ، وَدَعَا، وَاسْتَنْصَرَ، وَهُوَ يَقُولُ: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، اللَّهُمَّ نَزَّلْ نَصْرَكَ». قَالَ الْبَرَاءُ: كُنَّا وَاللَّهِ إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ نَتَّقِي بِهِ، وَإِنَّ الشُّجَاعَ مِنَّا لَلَّذِي يُحَاذِي بِهِ، يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ. (م/۱۷۷۶)

ترجمه: ابواسحاق می‌گوید: مردی نزد براء رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابوعمار! آیا شما روز حنین، پشت گردانیدید و فرار کردید؟ براء گفت: من گواهی می‌دهم که رسول الله ﷺ فرار نکرد. اما ماجرا این گونه بود که در آن روز، گروهی از مردم با عجله و بدون زره به سوی قبیله‌ی هوازن که افرادی تیرانداز بودند، حرکت کردند. هوازن آنان را گلوله باران کردند و آن گلوله‌ها مانند گروه عظیمی از ملخ‌ها بر آنها فرو ریخت و باعث شکست آنان گردید. در این هنگام، صحابه به سوی رسول الله ﷺ رفتند. لگام قاطر رسول اکرم ﷺ را ابوسفیان بن حارث بدست داشت. پیامبر اکرم ﷺ از قاطرش پیاده شد و دست به دعا برداشت و از الله متعال، طلب فتح و پیروزی نمود و

می فرمود: «من پیامبر هستم و دروغ نمی گویم؛ من فرزند عبدالمطلب هستم؛ بار الها! فتح و پیروزی، نازل کن».

براه می گوید: سوگند به الله، هرگاه، آتش جنگ شعله ور می شد، ما به رسول الله ﷺ پناه می بردیم. و کسی از میان ما شجاع شمرده می شد که در موازات رسول اکرم ﷺ قرار داشته باشد.

۱۱۹۱- عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: عَزَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُنَيْنًا، فَلَمَّا وَاجَهْنَا الْعَدُوَّ تَقَدَّمْتُ، فَأَعْلُو ثَنِيَّةً، فَاسْتَقْبَلَنِي رَجُلٌ مِنَ الْعَدُوِّ، فَأَرْمِيهِ بِسَهْمٍ فَتَوَارَى عَنِّي، فَمَا دَرَيْتُ مَا صَنَعَ، وَنَظَرْتُ إِلَى الْقَوْمِ فَإِذَا هُمْ قَدْ طَلَعُوا مِنْ ثَنِيَّةٍ أُخْرَى، فَالْتَقَوْا هُمْ وَصَحَابَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فَوَلَّى صَحَابَةُ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَرْجِعُ مُنْهَرَمًا، وَعَلَى بُرْدَنَانَ، مُتَزِرًا بِإِحْدَاهُمَا، مُرْتَدِيًا بِالْأُخْرَى، فَاسْتَطَلَقَ إِزَارِي، فَجَمَعْتُهُمَا جَمِيعًا، وَمَرَرْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُنْهَرَمًا وَهُوَ عَلَى بَغْلَتِهِ الشَّهَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ رَأَى ابْنُ الْأَكْوَعِ فِرْعَانَ». فَلَمَّا عَشُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ عَنِ الْبُغْلَةِ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ مِنَ الْأَرْضِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ بِهِ وُجُوهُهُمْ فَقَالَ: «شَاهَتِ الْوُجُوهُ». فَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْهُمْ إِنْسَانًا إِلَّا مَلَأَ عَيْنِيهِ تُرَابًا بِتِلْكَ الْقَبْضَةِ، فَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ، فَهَزَمَهُمُ اللَّهُ ﷻ، وَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنَائِمَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ. (م/۱۷۷۷)

ترجمه: سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: همراه رسول الله ﷺ به غزوه‌ی حنین رفتیم. هنگامی که با دشمن، روبرو شدیم، من جلو رفتم و از گردنه‌ای بالا رفتم. مردی از دشمن از روبرویم آمد. به سوی او تیراندازی کردم. او از نگاهم، پنهان شد؛ اما نمی دانم چه شد. به سوی دشمن نگاه کردم، دیدم که از گردنه‌ی دیگری، سر برآوردند و در برابر صحابه، قرار گرفتند. صحابه فرار کردند. من هم که دو چادر به عنوان ازار و پیراهن پوشیده بودم، شکست خورده و فرار کردم. ازارم باز شد من ازار و ردایم را جمع کردم و شکست خورده از کنار رسول الله ﷺ که بر قاطر شهباء (سفید همراه سیاهی) سوار بود، گذشتم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ابن اکوع دچار وحشت شده است».

هنگامی که دشمن به رسول الله ﷺ رسید، رسول اکرم ﷺ از قاطرش پایین آمد و یک مشت خاک از زمین برداشت و به چهره‌ی آنان ریخت و فرمود: «این چهره‌ها زشت شوند». پس الله متعال به وسیله‌ی همین مشت خاک، چشم‌های همه‌ی آنان را پر از خاک نمود. در نتیجه، پشت برگرداندند و فرار کردند و اینگونه

الله متعال آنها را شکست داد و رسول الله ﷺ غنایمی را که از آنان بدست آمد، میان مسلمانان تقسیم کرد.

باب (۲۸): درباره‌ی غزوه‌ی طائف

۱۱۹۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْلَ الطَّائِفِ، فَلَمْ يَنْلِ مِنْهُمْ شَيْئًا، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». قَالَ أَصْحَابُهُ: تَرْجِعُ وَلَمْ تَنْفُتِحْهُ؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَغَدَوْا عَلَيْهِ، فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا». قَالَ: فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/۱۷۷۸)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ طائف را محاصره کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد؛ پس فرمود: «اگر الله متعال بخواهد، بر می گردیم». صحابه عرض کردند: بدون فتح بر می گردیم؟! رسول الله ﷺ فرمود: «فردا صبح به جنگ بروید». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسیاری از آنان، زخمی شدند. رسول اکرم رضی الله عنه فرمود: «فردا بر می گردیم». این سخن پیامبر اکرم رضی الله عنه مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه، رسول الله ﷺ خندید.

باب (۲۹): تعداد غزوه‌های رسول الله ﷺ

۱۱۹۳- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدَ خَرَجَ يَسْتَسْقِي بِالنَّائِسِ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ اسْتَسْقَى، قَالَ فَلَقِيْتُ يَوْمَئِذٍ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ، وَقَالَ: لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ غَيْرُ رَجُلٍ، أَوْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَجُلٌ، قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: كَمْ غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، فَقُلْتُ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، قَالَ فَقُلْتُ: فَمَا أَوَّلُ غَزْوَةٍ غَزَاهَا؟ قَالَ: ذَاتُ الْعُسَيْرِ أَوِ الْعُشَيْرِ. (م/۱۲۵۴)

ترجمه: ابواسحاق می گوید: عبدالله بن یزید مردم را برای نماز استسقاء (طلب باران) بیرون برد. آنجا دو رکعت نماز خواند و بعد از آن، دعا کرد و طلب باران نمود. در آن روز، من زید بن ارقم را دیدم؛ میان من و او فقط یک نفر، وجود داشت. از او پرسیدم: رسول الله ﷺ در چند جنگ شرکت کرد؟ جواب داد: نوزده جنگ. پرسیدم:

تو در چند غزوه همراه ایشان بودی؟ جواب داد: هفده غزوه. پرسیدم: اولین غزوه کدام بود؟ جواب داد: ذات العُسییر^۱ یا ذات العُسییر.

۱۱۹۳- عن بُرَيْدَةَ قَالَتْ: غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً قَاتَلَ فِي ثَمَانٍ مِنْهُنَّ.
(م/۱۸۱۴)

ترجمه: بریده رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در نوزده جنگ، شرکت کرد و در هشت غزوه، شخصاً جنگید.

۳۷- کتاب امارت

باب (۱): خلفا از قریش هستند

۱۱۹۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ». (م/۱۸۲۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که دو نفر از قریش، باقی بماند، همچنان امر خلافت در میان آنان خواهد ماند». (البته تا زمانی که پایبند دین باشند.)

۱۱۹۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ». (م/۱۸۱۸)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم در این زمینه (امارت) تابع قریش‌اند؛ مسلمانان، تابع مسلمانان قریش، و کافران، تابع کفار قریش هستند».

۱۱۹۶- عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضي الله عنه قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ: أَنْ أَخْبِرَنِي بِبَيْتِي وَسَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَكَتَبْتُ إِلَيْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ جُمُعَةٍ، عَشِيَّةَ رَجْمِ الْأَسْلَمِيِّ، يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «عَصِيْبَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَفْتَتِحُونَ الْبَيْتَ الْأَبْيَضَ، بَيْتَ كِسْرَى، أَوْ آلِ كِسْرَى». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَابِينَ فَاحْذَرُوهُمْ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِذَا أَعْطَى اللَّهُ أَحَدَكُمْ خَيْرًا فَلْيَبْدَأْ بِنَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَنَا الْفَرَطُ عَلَى الْحَوْضِ». (م/۱۸۲۲)

ترجمه: عامر بن سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه می‌گوید: نامه‌ای با خدمتگزارم نافع نزد جابر بن سمره فرستادم و در آن نوشتم که: بخشی از آنچه را که از رسول الله ﷺ شنیده‌ای، برایم بیان کن. او در جوابم نوشت: شنیدم که رسول الله ﷺ روز جمعه، بعد از ظهر همان روزی که مرد اسلمی (ماعز) سنگسار گردید، می‌فرمود: «تا قیام قیامت یا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همگی از قریش‌اند، دین

باقی خواهد ماند». و همچنین شنیدم که می‌فرمود: «گروه اندکی از مسلمانان کاخ سفید پادشاه ایران یا خاندانش را فتح خواهند نمود». همچنین شنیدم که می‌فرمود: «قبل از فرار سیدن قیامت، کذابانی خواهند آمد؛ پس از آنان، بر حذر باشید». همچنین شنیدم که می‌فرمود: «هر گاه، الله متعال به یکی از شما، خیری عنایت فرمود، نخست، خودش و خانواده‌اش از آن، بهره مند شوند». و همچنین می‌فرمود: «من پیش قدم هستم و جلوتر از دیگران به حوض کوثر می‌رسم» (و آب را آماده می‌کنم).

باب (۲): حکم تعیین جانشین و عدم آن

۱۱۹۷- عَنِ ابْنِ عَمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَتْ: أَعْلِمْتُ أَنَّ أَبَاكَ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ؟ قَالَ قُلْتُ: مَا كَانَ لِيَفْعَلَ، قَالَتْ: إِنَّهُ فَاعِلٌ، قَالَ: فَحَلَفْتُ أَنِّي أَكَلَّمُهُ فِي ذَلِكَ، فَسَكَتُ، حَتَّى غَدَوْتُ، وَلَمْ أَكَلَّمْهُ، قَالَ: فَكُنْتُ كَأَنَّمَا أَحْمِلُ بِيَمِينِي جَبَلًا، حَتَّى رَجَعْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْ حَالِ النَّاسِ، وَأَنَا أُخْبِرُهُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ مَقَالَةً، فَأَلَيْتُ أَنْ أَقُولَهَا لَكَ، زَعَمُوا أَنَّكَ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ، وَإِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ رَاعِي إِبِلٍ أَوْ رَاعِي عَنَمٍ ثُمَّ جَاءَكَ وَتَرَكَهَا رَأَيْتَ أَنْ قَدْ ضَيَّعَ، فِرَاعِيَةَ النَّاسِ أَشَدُّ، قَالَ: فَوَافَقَهُ قَوْلِي، فَوَضَعَ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَيَّ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحْفَظُ دِينَهُ، وَإِنِّي لَأَنْ أَسْتَخْلِفُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسْتَخْلِفْ وَإِنْ أَسْتَخْلِفُ فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ اسْتَخْلَفَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيُعِدَلِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا، وَأَنَّ غَيْرَ مُسْتَخْلِفٍ. (م/۱۸۲۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نزد خواهرم حفصه رضی الله عنها رفتم. او گفت: آیا می‌دانی که پدرت نمی‌خواهد جانشینی تعیین کند؟ گفتم: شایسته نیست که جانشین، تعیین نکند. حفصه گفت: او تعیین نمی‌کند. من سوگند خوردم که در این زمینه با پدرم صحبت کنم. بعد از آن، سکوت نمودم تا اینکه فردای آن روز، بدون اینکه من با ایشان صحبت کنم، سپری شد. و سوگند من مانند کوهی بر من سنگینی می‌کرد. سرانجام، نزد پدرم رفتم. او از من اوضاع مردم را پرسید. من برایش توضیح دادم. سپس به وی گفتم: شنیدم که مردم حرف‌هایی می‌زنند؛ پس سوگند خوردم که آنها را به شما بگویم. مردم می‌گویند: شما جانشین تعیین نمی‌کنید؛ اگر شما شتر چران یا چوپانی داشته باشید و او شتران و گوسفندان را

رها کند و نزد تو بیاید، به نظر شما، آیا آنها را ضایع نساخته است؟ در حالی که مسئولیت مردم، کاری سنگین تر است.

راوی می گوید: سخنم با مزاجش جور در آمد و آن را پسندید. پس لحظه ای سرش را پایین انداخت. سپس بلند کرد و گفت: الله متعال دینش را حفاظت خواهد کرد. اگر من جانشینی تعیین نکنم، رسول الله ﷺ هم جانشینی تعیین نفرمود. و اگر جانشینی، تعیین کنم، ابوبکر جانشین تعیین نمود.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: به الله سوگند، هنگامی که عمر سخن از رسول الله ﷺ و ابوبکر به میان آورد، دانستم که هیچ کس را با رسول الله ﷺ مساوی قرار نمی دهد و جانشین تعیین نمی کند.

باب (۳): وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت

۱۱۹۸- عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ فَتَكْثُرُ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلِأَوَّلٍ، وَأَعْظُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ». (م/۱۸۴۲)

ترجمه: ابوحازم می گوید: پنج سال با ابوهریره رضی الله عنه همنشین بودم و شنیدم که می گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پیامبران، بنی اسرائیل را رهبری می کردند؛ هرگاه پیامبری فوت می کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می شد؛ ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می دهند». صحابه عرض کردند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید، و الله متعال در مورد حقوق زیردستان، آنها را بازخواست خواهد کرد».

۱۱۹۹- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ، قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنُ الْعَاصِ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ، فَأَتَيْتُهُمْ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَتَزَلْنَا مَنْزِلًا، فَمِنَّا مَنْ يُصَلِّحُ خِبَاءَهُ، وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ، وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشْرِهِ، إِذْ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، فَاجْتَمَعْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ

مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنذِرُهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَ عَافِيَتُهَا فِي أَوْلِيَّهَا، وَسَيَصِيبُ آخِرَهَا بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا، وَتَجِيءُ فِتْنَةٌ فَيَرْقُقُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ مُهْلِكَتِي. ثُمَّ تَنْكَشِفُ، وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ هَذِهِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزْحَرَ عَنِ النَّارِ وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَلِيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتِيَ إِلَيْهِ، وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا، فَأَعْطَاهُ صَفَقَةَ يَدِهِ وَتَمَرَةَ قَلْبِهِ، فَلْيُطِعْهُ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرَ يُبَارِزُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ. فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْشُدْكَ اللَّهُ أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَأَهْوَى إِلَى أُذُنِيهِ وَقَلْبِي بِيَدَيْهِ وَقَالَ: سَمِعْتُهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي، فَقُلْتُ لَهُ: هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ يَأْمُرُنَا أَنْ نَأْكُلَ أَمْوَالَنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَنَقْتُلَ أَنْفُسَنَا، وَاللَّهِ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹]. قَالَ: فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: أَطَعُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَأَعَصِيهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. (م/۱۸۴۴)

ترجمه: عبدالرحمن بن عبد رب الكعبه می گوید: وارد مسجد الحرام شدم و دیدم که عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه در سایه ی کعبه نشسته است و مردم، پیرامونش را گرفته اند. من هم نزد آنان رفتم و همانجا نشستیم. او گفت: در یکی از سفرها که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، در جایی، منزل گرفتیم. در آنجا بعضی از ما خیمه هایشان را برپا می کردند و تعدادی هم مشغول تمرین تیراندازی بودند و برخی دیگر هم در چراگاه حیوانات بودند که منادی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ندا داد و گفت: نماز جماعت برگزار می شود. با شنیدن این سخن، همه ی ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بر همه ی انبیای قبل از من، واجب بوده است که خوبی هایی را که می داند، به امتش معرفی کند و از بدی هایی که می داند، امتش را برحذر دارد؛ بدانید که دوران عافیت این امت، دوران نخست آن می باشد. و آخر آن، گرفتار بلا و امور ناپسندی خواهد شد. و فتنه هایی اتفاق خواهد افتاد که هریک از دیگری، بزرگتر و خطرناک تر است. و هرگاه، فتنه ای رو می کند، مؤمن می گوید: در این فتنه، هلاک خواهیم شد. سپس برطرف می شود. بعد از آن، فتنه ای دیگر، پیش می آید و مؤمن می گوید: در همین فتنه، هلاک خواهیم شد. پس هرکس، دوست دارد که از آتش جهنم، دور شود و وارد بهشت گردد،

تلاش کند که با ایمان به الله و روز قیامت از دنیا برود. و با مردم آنگونه رفتار کند که دوست دارد مردم با او رفتار کنند. و هرکس که با امامی بیعت کرد و با او مصافحه نمود و از ته دل، عهد و پیمان بست، تا جایی که توان دارد از او اطاعت کند. و اگر کسی دیگر آمد و برای امامت با او درگیر شد، گردنش را بزید».

راوی می‌گوید: من به او نزدیک شدم و گفتم: تو را به الله سوگند می‌دهم، آیا این سخن را از رسول الله ﷺ شنیدی؟ او با دست‌هایش به گوش‌ها و قلبش اشاره نمود و گفت: با این گوش‌هایم شنیدم و این قلبم آن را حفظ کرد. من به او گفتم: این پسر عمویت؛ معاویه؛ به ما دستور می‌دهد تا اموالمان را در میان خود به ناحق بخوریم و خود را به کشتن دهیم در حالی که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿١٩﴾﴾ یعنی: «ای کسانی که ایمان آوردید! اموال یکدیگر را به ناحق نخورید مگر اینکه از طریق داد و ستدی باشد که مورد رضایت شما قرار گیرد و خون یکدیگر را نریزید؛ همانا الله متعال، نسبت به شما مهربان است».

راوی می‌گوید: عبدالله بن عمرو بعد از لحظه‌ای سکوت، گفت: در طاعات الهی از او اطاعت کن. و در کارهایی که معصیت و نافرمانی به شمار می‌روند، از او نافرمانی کن.

باب (۴): اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفتند

۱۲۰۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ، فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا». (م/ ۱۸۵۳)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفته شد، دومی آنها را به قتل برسانید».

باب (۵): همه‌ی شما مسئول هستید و از شما در مورد زیر دستانتان سؤال خواهد شد

۱۲۰۱- عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ»

وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». (م/۱۸۲۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کدام از شما مسئول است، و از هریک از شما، در مورد زیر دستانش سؤال خواهد شد؛ امیری که بر مردم گماشته شده، مسئول رعیت می باشد. مرد، مسئول خانواده و زیر دستانش می باشد. زن در خانه ی شوهر، مسئول زیر دستان و فرزندان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئولیت های دیگرش، سؤال خواهد شد. و همه ی شما مسئول هستید و از شما در مورد مسئولیت تان، سؤال خواهد شد.»

باب (۶): کراهیت درخواست امارت و علاقه داشتن به آن

۱۲۰۲- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِن أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ، وَكَلْتِ إِلَيْهَا وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا». (م/۱۶۵۲)

ترجمه: عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای عبد الرحمن بن سمره! درخواست امارت نکن؛ زیرا اگر بعد از درخواست، به امارت برسی، با آن، (امارت) تنها خواهی ماند. اما اگر بدون درخواست، به امارت برسی، الله متعال تو را یاری خواهد کرد.»

۱۲۰۳- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنِّي أَرَاكَ ضَعِيفًا، وَإِنِّي أُحِبُّ لَكَ مَا أُحِبُّ لِتَفْسِي، لَا تَأْمُرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ، وَلَا تَوْلَيْنَنَّ مَالَ يَتِيمٍ». (م/۱۸۲۶)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوذر! من تو را فردی ضعیف می بینم و من برای تو همان چیزی را می پسندم که برای خودم می پسندم. امارت دو نفر را قبول مکن و سرپرستی اموال هیچ یتیمی را هم به عهده نگیر.»

۱۲۰۴- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي؟ قَالَ: فَضْرَبَ يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفٌ، وَإِنَّهَا أَمَانَةٌ، وَإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خِزْيٌ وَنَدَامَةٌ، إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا». (م/۱۸۲۵)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا به من مسئولیت نمی دهی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را به شانهام زد و فرمود: «ای ابوذر! تو فردی ضعیف هستی و

مسئولیت، امانتی است که روز قیامت باعث رسوایی و پشیمانی خواهد شد مگر کسی که آن را به حشش به عهده بگیرد و به وظیفه‌اش در قبال آن، عمل کند».

باب (۷): مسئولیت‌ها را به کسی که خواهان آن باشد، نمی‌دهیم

۱۲۰۵- عن ابي بُرْدَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو مُوسَى: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِي وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِي، فَكِلَاهُمَا سَأَلَ الْعَمَلَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَسْتَاكُ فَقَالَ: «مَا تَقُولُ يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ؟». قَالَ: فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطْلَعَانِي عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنْهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، قَالَ: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِهِ تَحْتَ شَفْتَيْهِ، وَقَدْ قَلَصْتُ فَقَالَ: «لَنْ، أَوْ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنْ اذْهَبْ أَنْتَ، يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ». فَبَعَثَهُ عَلَى الْيَمَنِ، ثُمَّ أَتْبَعَهُ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ قَالَ، انْزِلْ، وَأَلْقَى لَهُ وَسَادَةً، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ مُوثِقٌ، قَالَ: مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا كَانَ يَهُودِيًّا فَأَسْلَمَ ثُمَّ رَاجَعَ دِينَهُ، دِينَ السَّوِّءِ فَتَهَوَّدَ، قَالَ: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَقَالَ: اجْلِسْ نَعَمْ، قَالَ: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَأَمَرَ بِهِ فُقْتِلَ، ثُمَّ تَذَاكَّرَا الْقِيَامَ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا مُعَاذٌ أَمَا أَنَا فَاتَانُمُ وَأَقُومُ وَأَرْجُو فِي تَوَمَّتِي مَا أَرْجُو فِي قَوْمَتِي. (م/۱۸۲۴)

ترجمه: ابوبرده می‌گوید: ابوموسی اشعری گفت: با دو نفر از اشعریها که یکی سمت راست، و دیگری سمت چپم قرار داشت، خدمت رسول الله ﷺ رفتیم. پیامبر اکرم ﷺ مشغول مسواک زدن بود که هر دوی آنها تقاضای کار کردند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس! شما چه می‌گویید؟» گفتیم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده، آنها نیت‌شان را به من نگفتند و من هم نمی‌دانستم که آنان، درخواست کار می‌کنند.

راوی می‌گوید: گویا هم اکنون، مسواک رسول الله ﷺ را مشاهده می‌کنم که زیر لبش، جمع شده و می‌فرماید: «ما کارهایمان را به کسانی که خواهان باشند، نمی‌دهیم؛ ولی تو ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس! (به یمن) برو». آنگاه ابوموسی را به یمن فرستاد و بدنبال او نیز معاذ بن جبل را اعزام نمود. هنگامی که معاذ نزد ابوموسی رفت، ابوموسی برایش بالشتی گذاشت و گفت: پیاده شو. ناگهان چشم معاذ به مردی افتاد که در آنجا به بند کشیده شده بود. پرسید: این کیست؟

ابوموسی گفت: این، یهودی بود. بعد، مسلمان شد. سپس دوباره به دینش که یهودیت باشد و دین بدی است، برگشت و یهودی شد. معاذ گفت: تا کشته نشود، نمی‌نشینم. دستور الله و پیامبرش باید اجرا شود. ابوموسی گفت: بشین؛ باشد اجرا می‌کنم. معاذ گفت: تا کشته نشود، نمی‌نشینم. دستور الله و پیامبرش باید اجرا شود و این گفتگو، سه بار تکرار شد.

آنگاه، ابوموسی دستور داد و آن مرد، کشته شد. سپس معاذ و ابوموسی درباره‌ی قیام شب با یکدیگر صحبت کردند. معاذ گفت: من بخشی از شب را می‌خواهم و بخشی از آن را به عبادت می‌پردازم. و از خوابیدن امید همان اجر و پاداشی را دارم که از عبادت و پرستش دارم.

باب (۸): اگر امام به تقوا و عدالت، دستور دهد برایش پاداش بحساب می‌آید

۱۲۰۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ، يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ، وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ عز وجل وَعَدَلَ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرٌ، وَإِنْ يَأْمُرُ بَعَيْرِهِ كَانَ عَلَيْهِ مِنْهُ». (م/۱۸۴۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امام، سپر است؛ مردم به پیروی از او با کفار می‌جنگند و به او پناه می‌برند؛ اگر او به تقوای الهی و عدالت، دستور دهد، در قبال آن، به او اجر و پاداش می‌رسد. و اگر به ظلم و ستم، دستور دهد، بهره‌ای از گناه می‌برد».

باب (۹): درباره‌ی کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد و عدالت کند

۱۲۰۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ الْمُفْسِدِينَ، عِنْدَ اللَّهِ، عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ، عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عز وجل، وَكَلَّمْنَا يَدَيْهِ يَمِينٌ، الَّذِينَ يَعْدُلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وَلُوا». (م/۱۸۲۷)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عدالت‌کنندگان، نزد الله متعال بر منبرهایی از نور در سمت راست الله رحمان قرار دارند. و هر دو دست الله متعال راست هستند. و کسانی عادل به شمار می‌روند که در فیصله‌ها، خانواده و مسئولیت‌هایشان، عدالت را رعایت کنند».

باب (۱۰): درباره‌ی کسی که مسئولیتی به عهده گرفت و سخت یا آسان گرفت

۱۲۰۸- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شُمَاسَةَ قَالَ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ أَسْأَلُهَا عَنْ شَيْءٍ، فَقَالَتْ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ، فَقَالَتْ: كَيْفَ كَانَ صَاحِبُكُمْ لَكُمْ فِي عَزَاتِكُمْ هَذِهِ؟ فَقَالَ: مَا نَقَمْنَا مِنْهُ شَيْئًا، إِنْ كَانَ لَيَمُوتُ لِلرَّجُلِ مِمَّا الْبَعِيرُ، فَيُعْطِيهِ الْبَعِيرَ، وَالْعَبْدُ، فَيُعْطِيهِ الْعَبْدَ، وَيَحْتَاجُ إِلَى التَّفَقُّةِ، فَيُعْطِيهِ التَّفَقَّةَ، فَقَالَتْ: أَمَا إِنَّهُ لَا يَمْنَعُنِي الَّذِي فَعَلَ فِي مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، أَحَى، أَنْ أُخْبِرَكَ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي بَيْتِي هَذَا: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَرَفَقَ بِهِمْ فَارْفُقْ بِهِ». (م/۱۸۲۸)

ترجمه: عبدالرحمن بن شماسه می‌گوید: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم تا از او مسئله‌ای بپرسم. عایشه رضی الله عنها گفت: شما کی هستید؟ گفتم: از اهل مصرم. گفت: امیر شما در این جنگ، چگونه با شما رفتار نمود؟ گفتم: ما امر ناپسندی از او مشاهده نکردیم؛ اگر شتر کسی می‌مرد، به او شتر می‌داد. و اگر برده‌ی کسی فوت می‌نمود به او برده می‌داد. و اگر کسی نیاز به نفقه داشت به او نفقه می‌داد.

عایشه رضی الله عنها گفت: رفتار او با برادرم؛ محمد بن ابوبکر؛ (کشتن او) باعث نمی‌شود که من حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را برای شما بیان نکنم؛ من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در همین خانه‌ی من می‌فرمود: «بار الها! هرکس، کاری از امتم را به عهده گرفت و سخت‌گیری کرد، تو بر او سخت‌گیری کن. و هرکس کاری از امتم را به عهده گرفت و آسان گرفت، تو بر او آسان بگیر.»

باب (۱۱): دین، خیرخواهی است

۱۲۰۹- عَنْ تَمِيمِ بْنِ الدَّارِيِّ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الَّذِينَ النَّصِيحَةُ». قُلْنَا: لِمَنْ؟ قَالَ: «لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَيِّمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ». (م/۵۵)

ترجمه: تمیم داری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دین، خیرخواهی است». ما عرض کردیم: برای چه کسی؟ فرمود: «برای الله متعال (با ایمان آوردن به او) و کتابش (با ایمان آوردن و عمل به آن) و پیامبرش (با تصدیق نبوتش) و ائمه و عموم مسلمانان.»

۱۲۱۰- عَنْ جَرِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فَلَقَّنِي «فِيمَا اسْتَطَعْتَ». وَالتُّصْحِحَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. (م/۵۶)

ترجمه: جریر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: با رسول الله صلی الله علیه و آله بر سماع و طاعت و خیرخواهی و نصیحت مسلمانان، بیعت کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله افزود که: «به اندازه‌ی توانایی ات».

باب (۱۲): کسی که به رعیتش خیانت کند و از نصیحت آنان دریغ ورزد

۱۲۱۱- عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: عَادَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ الْمُرَزِيُّ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، قَالَ مَعْقِلٌ: إِنِّي مُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ لِي حَيَاةً مَا حَدَّثْتُكَ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رَعِيَّةً، يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيَّتِهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (م/۱۴۲)

ترجمه: حسن بصری می گوید: عبیدالله بن زیاد در بیماری وفات معقل بن یسار مزنی رضی الله عنه به عیادت او رفت. معقل گفت: حدیثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام برای بیان می‌کنم؛ اگر می‌دانستم که زنده می‌مانم، آن را بیان نمی‌کردم؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «به هر بنده‌ای که الله متعال، مسئولیت گروهی را بسپارد و آن بنده در حالی بمیرد که به آنان، خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند».

۱۲۱۲- عَنِ الْحَسَنِ: أَنَّ عَائِدَ بْنَ عَمْرٍو وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَى عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ: أَيُّ بُنَىِّ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ شَرَّ الرَّعَاءِ الْخَطْمَةُ، فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ، فَإِنَّمَا أَنْتَ مِنْ نُحَالَةِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. فَقَالَ: وَهَلْ كَانَتْ لَهُمْ نُحَالَةٌ؟ إِنَّمَا كَانَتْ النُّحَالَةُ بَعْدَهُمْ، وَفِي غَيْرِهِمْ. (م/۱۸۳۰)

ترجمه: حسن بصری می گوید: عائذ بن عمرو که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود، نزد عبیدالله بن زیاد رفت و گفت: ای فرزندم! شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «بدترین مسئولان کسانی هستند که خشن و بی رحم‌اند؛ مبادا تو از آنان باشی».

عبیدالله بن زیاد به او گفت: بنشین؛ تو از نخاله‌های اصحاب محمد هستی. عائذ بن عمرو رضی الله عنه گفت: آیا در میان اصحاب محمد هم نخاله وجود دارد؟! نخاله در میان بعدیها و دیگران، وجود دارد.

باب (۱۳): درباره‌ی خیانت حکام در اموال غنیمت و گناه بزرگ آن

۱۲۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ، فَذَكَرَ الْعُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ ثُمَّ قَالَ: «لَا أَلْفَيْنَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أَلْفَيْنَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمَحَمَةٌ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أَلْفَيْنَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا تُغَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أَلْفَيْنَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تُخْفِقُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أَلْفَيْنَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ». (م/۱۸۳۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول الله ﷺ در میان ما برخاست و از خیانت در غنیمت، سخن گفت و آن را گناه بزرگی بر شمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید در حالی که شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می‌دهد و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم نمی‌توانم کاری برای انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید در حالی که اسبی بر دوش دارد و آن اسب، شیهه می‌کشد و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید و گوسفندی بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می‌کند و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که روز قیامت می‌آید و انسانی دیگر بر دوش دارد و آن انسان فریاد می‌کشد و آن شخص می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برای انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید و پارچه‌ای بردوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در آمده و آن شخص می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برای انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم.

و نینیم یکی از شما را که روز قیامت می آید و طلا و نقره بر دوش دارد و می گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می گویم: نمی توانم برایت کاری انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم».

باب (۱۴): اموالی را که امیران، پنهان می کنند، خیانت شمرده می شود

۱۲۱۴- عَنْ عَدِيِّ بْنِ عَمِيرَةَ الْكِنْدِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ اسْتَعْمَلَنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ، فَكَتَمْنَا حَيْضًا فَمَا فَوْقَهُ، كَانَ غُلُولًا يَأْتِي بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَسُودٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اقْبَلْ عَنِّي عَمَلَكَ، قَالَ: «وَمَا لَكَ؟» قَالَ: سَمِعْتُكَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «وَأَنَا أَقُولُهُ الْآنَ، مَنْ اسْتَعْمَلَنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَجِئْ بِقَلِيلِهِ وَكَثِيرِهِ، فَمَا أُوتِيَ مِنْهُ أَخَذَ، وَمَا نُهِجِي عَنْهُ ائْتَهِي». (م/۱۸۳۳)

ترجمه: عدی بن عمیره کندی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «هرکس از شما را که بر کاری گماشتیم و سوزن یا چیزی کوچکتر از آن را از ما پنهان نمود، این کارش خیانت شمرده می شود و روز قیامت، آن را خواهد آورد». راوی می گوید: گویا هم اکنون می بینم که با شنیدن این سخنان، یک مرد سیاه پوست از انصار برخاست و گفت: یا رسول الله! کارت را از من تحویل بگیر. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه اتفاقی برایت افتاده است؟» آن مرد گفت: شنیدم که شما چنین گفتید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الآن هم می گویم؛ هر یک از شما را بر کاری گماشتیم، باید اموال کوچک و بزرگ را بیاورد؛ سپس هر چه به او دادند، بگیرد؛ و آنچه را که به او ندادند، از برداشتن آن، خودداری کند».

باب (۱۵): درباره ی هدایای امیران

۱۲۱۵- عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلًا مِنَ الْأَزْدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ يُدْعَى ابْنَ الْأَنْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ، قَالَ، هَذَا مَالُكُمْ، وَهَذَا هَدِيَّةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَهَلَّا جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَأُمَّكَ حَتَّى تَأْتِيَكَ هَدِيَّتُكَ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا؟» ثُمَّ حَظَبْنَا فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي اسْتَعْمِلُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ مِمَّا وَلَا بِي لِلَّهِ، فَإِنِّي فَيَقُولُ، هَذَا مَالُكُمْ وَهَذَا هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي، أَفَلَا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ حَتَّى تَأْتِيَهُ هَدِيَّتُهُ، إِنْ كَانَ صَادِقًا، وَاللَّهِ لَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْهَا شَيْئًا

بَعِيرًا لَهُ رُحَاءٌ، أَوْ بَقْرَةً لَهَا حُورٌ، أَوْ شَاةً تَبْعُرُ» ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رُئِيَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟» بَصَرَ عَيْنِي وَسَمِعَ أُذُنِي. (م/۱۸۳۲)

ترجمه: ابو حمید ساعدی رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شخصی از طایفه ازد را که ابن اثبیه نام داشت، برای وصول زکات اموال بنی سلیم مأموریت داد. هنگامی که آن شخص، برگشت، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از وی حساب گرفت. او گفت: این، از آن شماست و این، هدیه (به من) است. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «اگر راست می گویی، چرا خانه‌ی پدر و مادرت ننشستی که به تو هدیه بدهند؟» آنگاه رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سخنرانی نمود و بعد از حمد و ثنای الله متعال فرمود: «من یکی از شما را به کاری می گمارم که الله متعال مسئولیت آن را به من سپرده است؛ آنگاه او می آید و می گوید: این، مال شماست و این را به من هدیه داده‌اند. اگر راست می گوید در خانه‌ی پدر و مادرش می نشست تا به او هدیه بدهند. سوگند به الله که اگر یکی از شما چیزی از این اموال را بردارد، روز قیامت، در حالی به ملاقات الله متعال می رود، که آن را بر دوش دارد. و من یکی از شما را می بینم که الله متعال را ملاقات می کند در حالی که شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می دهد یا گاوی بر دوش دارد و آن گاو، فریاد می کشد و یا گوسفندی به دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می کند». آنگاه، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به اندازه‌ای دستانش را بلند نمود که سفیدی زیر بغلش مشاهده گردید و فرمود: «بار الها! آیا رساندم؟» راوی می گوید: این صحنه را با چشمان خودم دیدم و این سخنان را با گوشهای خودم شنیدم.

باب (۱۶): بیعت با نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در زیر درخت بر عدم فرار

۱۲۱۶- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ أَلْفًا وَأَرْبَعِمِائَةٍ، فَبَايَعَنَاهُ وَعَمْرُ أَخِذُ يَدِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، وَهِيَ سَمْرَةٌ، وَقَالَ: بَايَعَنَاهُ عَلَى الْأَنْفَرِ، وَلَمْ تُبَايِعْهُ عَلَى الْمَوْتِ. (م/۱۸۵۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ می گوید: ما در روز حدیبیه، هزار و چهار صد نفر بودیم. و در حالی که عمر دست رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را گرفته بود ما با پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم زیر یک درخت مغیلان، بیعت کردیم. قابل یاد آوری است که ما با رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر مرگ، بیعت نکردیم بلکه بیعت نمودیم که فرار نکنیم.

۱۲۱۷- عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ: سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ؟ فَقَالَ: لَوْ كُنَّا مِائَةَ أَلْفٍ لَكَفَّانَا، كُنَّا أَلْفًا وَخَمْسِمِائَةً. (م/۱۸۵۷)

ترجمه: سالم بن ابی الجعد می گوید: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه درباره‌ی تعداد اصحاب شجره (بیعت کنندگان زیر درخت) پرسیدم. گفت: ما هزار و پانصد نفر بودیم؛ ولی اگر صد هزار نفر هم می بودیم (آبی که از چاه حدیبیه با معجزه‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فواره نمود) ما را کفایت می کرد.

۱۲۱۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ الشَّجَرَةِ أَلْفًا وَثَلَاثِمِائَةً، وَكَانَتْ أَسْلَمَ ثَمَنَ الْمُهَاجِرِينَ.

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: تعداد بیعت کنندگان زیر درخت با نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هزار و سیصد نفر بودند و قبیله‌ی اسلم، یک هشتم مهاجرین را تشکیل می دادند.

نکته: آنچه مسلم است تعداد بیعت کنندگان هزار و چهارصد و اندی بوده‌اند و اختلاف در روایات، حدس و گمان راوی است.

باب (۱۷): بیعت بر مرگ

۱۲۱۹- عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ مَوْلَى سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ: قُلْتُ لِسَلَمَةَ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَوْمَ الْحَدَيْبِيَةِ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. (م/۱۸۶۰)

ترجمه: یزید بن ابی عبید مولای سلمه بن اکوع می گوید: به سلمه گفتم: روز حدیبیه، بر چه چیزی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ. (بعضی هم گفته‌اند بیعت بر عدم فرار بوده است.)

باب (۱۸): بیعت برسمع و طاعت به اندازه‌ی توانایی

۱۲۲۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا نُبَايِعُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ». (م/۱۸۶۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنه می گوید: ما با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر حرف شنوی و اطاعت از ایشان، بیعت می نمودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «به اندازه‌ای که توانایی دارید».

باب (۱۹): بیعت بر شنیدن و اطاعت کردن تا زمانی که کفری آشکار، مشاهده نشده است

۱۲۲۱- عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ فَقُلْنَا: حَدَّثْنَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ، بِحَدِيثٍ يَنْفَعُ اللَّهُ بِهِ، سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَكَانَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةِ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا تُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، قَالَ: «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». (م/۱۷۰۹)

ترجمه: جناده بن ابی امیه می گوید: عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ مریض بود که ما نزد ایشان رفتیم و گفتیم: الله متعال ترا شفا دهد؛ حدیثی را که از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیده‌ای و الله متعال آن را برای ما مفید می‌گرداند، برای ما بیان کن. او گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ما را فراخواند و ما با پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیعت نمودیم. از جمله اموری که در مورد آنها از ما بیعت گرفت، این بود که در حالت خوشحال و نگرانی، سختی و آسانی و ترجیح دیگران بر ما، از ایشان (نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) حرف شنوی داشته باشیم و اطاعت کنیم. و همچنین نباید با والیان و حکام، به خاطر حکومت، درگیر شویم. البته رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «مگر اینکه از آنان، کفر آشکاری مشاهده نمودید و برای آن از جانب الله متعال، دلیل و برهانی داشتید. (در این صورت می‌توانید مخالفت کنید).

باب (۲۰): روش بیعت گرفتن از زنان مؤمن

۱۲۲۲- عن عائشة زوج النبي ﷺ قالت: كانت المؤمنات، إذا هاجرن إلى رسول الله ﷺ يمتحن بقول الله ﷻ: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ وَبَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعَهُنَّ وَأَسْتَعْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۱۲]. قالت عائشة: فمن أقر بهذا من المؤمنات، فقد أقر بالمحنة، وكان رسول الله ﷺ إذا أقررت بذلك من قولهن قال لهن رسول الله ﷺ: «انطلقن فقد بايعتكن» ولا والله ما مست يد رسول الله ﷺ يد امرأة قط. غير أنه يبایعهن بالكلام، - قالت عائشة - والله ما أخذ رسول الله ﷺ على النساء قط إلا بما

أَمْرَهُ اللَّهُ تَعَالَى، وَمَا مَسَّتْ كَفُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَفَّ امْرَأَةً قَطُّ، وَكَانَ يَقُولُ لَهُنَّ إِذَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ: «قَدْ بَايَعْتُكُنَّ» كَلَامًا. (م/۱۸۶۶)

ترجمه: عایشه همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: هنگامی که زنان مؤمن بسوی رسول الله ﷺ هجرت می کردند، بر اساس این سخن الله متعال از آنان بیعت گرفته می شد که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«ای پیامبر! هرگاه، زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که با الله متعال چیزی را شریک قرار ندهند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندانشان را نکشند و تهمت می که ساخته و پرداخته‌ی خودشان است، به کسی زنند و در کارهای نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان، بیعت کن و برای آنها از الله متعال، آمرزش بخواه؛ قطعاً الله متعال آمرزنده و مهربان است.»

عایشه رضی الله عنها می گوید: هر زن مؤمنی که موارد فوق را به زبان بیاورد و بپذیرد، در حقیقت، بیعت نموده است. و هنگامی که زنان مؤمن، این سخنان را به زبان می آوردند، رسول الله ﷺ به آنان می فرمود: «بروید با شما بیعت نمودم». و سوگند به الله که هرگز دست پیامبر اکرم ﷺ دست هیچ زنی را لمس نکرد. فقط به صورت شفاهی با آنان، بیعت می نمود.

همچنین نبی اکرم ﷺ در اموری از زنان بیعت می گرفت که الله متعال به او دستور داده بود. و هرگز کف دست رسول اکرم ﷺ با کف دست هیچ زنی برخورد نکرد. و هنگامی که از آنان تعهد می گرفت و بیعت می نمود، صرفاً به صورت شفاهی می فرمود: «با شما بیعت نمودم».

باب (۲۱): درباره‌ی اطاعت از امام

۱۲۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ يَعْصِنِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ يَعْصِي الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي». (م/۱۸۳۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، از من اطاعت کند، در حقیقت از الله متعال، اطاعت کرده است. و هرکس، از من نافرمانی کند، در واقع از

الله متعال نافرمانی کرده است. و هرکس از امیرش، اطاعت کند، یقیناً از من اطاعت کرده است. و هرکس از امیرش نافرمانی کند، در حقیقت از من نافرمانی کرده است».

باب (۲۲): شنیدن و اطاعت از کسی که به کتاب الهی عمل کند

۱۲۲۴- عَنْ يَحْيَى بْنِ حُصَيْنٍ عَنْ جَدِّهِ أُمِّ الْحُصَيْنِ قَالَ: سَمِعْتُهَا تَقُولُ: حَجَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَجَّةَ الْوَدَاعِ قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْلًا كَثِيرًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ أَمْرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ مُجَدِّعٌ - حَسِبْتُهَا قَالَتْ - أَسْوَدٌ، يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا». (م/۱۸۳۸)

ترجمه: یحیی بن حُصَین می گوید: شنیدم که مادر بزرگم ام حُصَین می گفت: در حجة الوداع، همراه رسول الله ﷺ حج نمودم. پیامبر اکرم ﷺ صحبت های زیادی نمود؛ در آن میان شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «اگر برده ای مثله شده - به گمان من گفت: - و سیاه به عنوان امیر شما تعیین گردید و شما را با کتاب الهی، رهبری می نمود، از او حرف شنوی داشته باشید و اطاعت کنید».

باب (۲۳): در کارهای معصیت نباید اطاعت کرد، اطاعت فقط در کارهای خوب است

۱۲۲۵- عَنْ عَلِيٍّ ؑ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ جَيْشًا وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا، فَأَوْقَدَ نَارًا وَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَأَرَادَ نَاسٌ أَنْ يَدْخُلُوهَا، وَقَالَ الْآخَرُونَ: إِنَّا قَدْ فَرَرْنَا مِنْهَا، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِلَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوهَا: «لَوْ دَخَلْتُمُوهَا لَمْ تَزَالُوا فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» وَقَالَ لِلْآخَرِينَ قَوْلًا حَسَنًا، وَقَالَ: «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ». (م/۱۸۴۰)

ترجمه: علی ؑ می گوید: رسول الله ﷺ سپاهی فرستاد و مردی را به عنوان امیر آنان، تعیین نمود. آن مرد، آتشی روشن کرد و به افرادش گفت: وارد آتش شوید. تعدادی می خواستند وارد آتش شوند؛ اما تعدادی دیگر گفتند: ما از آتش، فرار کرده ایم. بعد از آن، این ماجرا را برای رسول الله ﷺ بازگو کردند. پیامبر اکرم ﷺ خطاب به کسانی که می خواستند وارد آتش شوند، فرمود: «اگر وارد آتش می شدید، تا روز قیامت در آن، باقی می ماندید». و کسانی را که از ورود به آتش خودداری کرده

بودند، مورد ستایش قرار داد و فرمود: «در معصیت الله نباید از هیچ کس، اطاعت کرد. اطاعت، فقط در کارهای خوب است».

باب (۲۴): هر گاه به معصیتی دستور داده شد، سمع و طاعتی وجود ندارد

۱۲۲۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةَ، فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، إِلَّا أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةٍ، فَإِنْ أَمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ».

(م/۱۸۳۹)

ترجمه: ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مرد مسلمان در اموری که مورد پسندش واقع می‌شوند یا نمی‌شوند، باید سخنان رهبرش را گوش کند و از او اطاعت کند مگر اینکه او را به معصیتی دستور دهد؛ اما اگر او را دستور به معصیت داد، در این صورت، سمع و طاعتی وجود ندارد». (نباید سخنانش را گوش کنیم و از دستوراتش، اطاعت نماییم).

باب (۲۵): طاعت از امیران اگر چه حقوق را رعایت نکنند

۱۲۲۷- عَنْ وَائِلِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: سَأَلَ سَلَمَةَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يُسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا، فَمَا تَأْمُرُنَا؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّلَاثَةِ فَجَذَبَهُ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ وَقَالَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» وفي رواية: فجذبته الأشعث بن قيس فقال رسول الله ﷺ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ».

(م/۱۸۴۶)

ترجمه: وائل حضرمی می گوید: سلمه بن یزید جعفی به رسول الله ﷺ گفت: یا رسول الله! اگر امیرانی بر ما گماشته شدند که حق‌شان را از ما می‌خواستند اما حقوق ما را ادا نمی‌کردند، دستور شما به ما چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ از او روی گردانی نمود و پاسخی نداد. سلمه دوباره سؤالش را مطرح کرد. باز هم رسول اکرم ﷺ روی گردانی نمود. دومین یا سومین بار که سؤالش را مطرح کرد، اشعث بن قیس پیراهنش را کشید و گفت: به سخنان آنان، گوش کنید و از آنان، اطاعت کنید؛ زیرا آنان باید به مسئولیت خودشان عمل کنند و شما هم باید به مسئولیت خودتان عمل کنید.

و در روایتی آمده است که اشعث بن قیس پیراهنش را کشید. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «گوش کنید و اطاعت کنید؛ زیرا آنان باید به مسئولیت خودشان عمل کنند و شما هم باید به مسئولیت خودتان، عمل نمایید».

باب (۲۶): درباره‌ی بهترین و بدترین پیشوایان

۱۲۲۸- عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «خَيْرُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ، وَشَرَّارُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تُنَادِيَهُمْ بِالسَّيْفِ؟ فَقَالَ: «لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ وُلَايَتِكُمْ شَيْئًا تَكْرَهُونَهُ، فَاتَّكِرُوا عَمَلَهُ، وَلَا تَتَزَعُوا يَدًا مِنْ طَاعَةٍ». (م/۱۸۵۵)

ترجمه: عوف بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آنان شما را دوست دارند و شما برای آنان، دعای خیر می‌کنید و آنان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند. و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما با آنان، کینه و دشمنی می‌ورزید و آنان نیز نسبت به شما دشمنی می‌ورزند و شما آنان را نفرین می‌کنید و آنان نیز شما را نفرین می‌کنند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آیا پیمان آنان را نقض نکنیم و شمشیر نکشیم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خیر، تا زمانی که نماز را در میان شما بر پا می‌دارند. و هرگاه، از حاکمان خود، امر ناپسندی را مشاهده نمودید، کارش را ناپسند بدانید اما دست از اطاعت او بردارید».

باب (۲۷): نهی از منکر کردن حکام و ننگیدن با آنان تا زمانی که نماز می‌خوانند

۱۲۲۹- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أَمْرًا، فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِيءٌ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا نُقَاتِلُهُمْ؟ قَالَ: «لَا، مَا صَلَّوْا» (أَيُّ مَنْ كَرِهَ بِقَلْبِهِ وَأَنْكَرَ بِقَلْبِهِ). (م/۱۸۵۴)

ترجمه: ام سلمه همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «(افرادی به عنوان امیر شما، تعیین خواهند شد؛ شما از آنان، اموری موافق شریعت، و

اموری مخالف با شریعت، مشاهده می‌کنید. پس هرکس، امور منکر را ناپسند بداند، گناهکار نمی‌شود. و هرکس، امور منکر را انکار نماید، از عذاب الهی نجات پیدا می‌کند. اما کسی که از منکرات، خشنود شود و پیروی کند، مؤاخذه خواهد شد». صحابه عرض کردند: «یا رسول الله! آیا با آنان نجنگیم؟ فرمود: «خیر تا زمانی که نماز می‌خوانند». راوی می‌گوید: هدف، ناپسند دانستن و انکار قلبی است.

باب (۲۸): دستور به صبر و بردباری هنگام تبعیض

۱۲۳۰- عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ خَلَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فَلَانًا؟ فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَهُ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (م/۱۸۴۵)

ترجمه: اُسَید بن حُضَیر رضی الله عنه می‌گوید: مردی از انصار با رسول الله صلی الله علیه و آله خلوت کرد و گفت: آیا همانگونه که به فلانی، مسئولیتی واگذار نموده‌ای، به من واگذار نمی‌نمایی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من، تبعیض‌های زیادی مشاهده می‌نمایید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید».

باب (۲۹): هنگام ظهور فتنه‌ها باید همراه جماعت باشیم

۱۲۳۱- عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ، مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ» قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَسْتَنْتُونَ بِغَيْرِ سُنَّتِي، وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هُدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ» فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، دُعَاءُ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: «نَعَمْ، قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِالسَّنَنِتَا» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ» فَقُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا إِمَامًا؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصَى عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ، وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ». (م/۱۸۴۷)

ترجمه: حذیفه بن یمان رضی الله عنه می‌گوید: مردم از رسول الله درباره‌ی امور خیر می‌پرسیدند؛ اما من از بدی‌ها می‌پرسیدم که مبدا گرفتار آنها شوم. بدین جهت، گفتم:

یا رسول الله! ما در جاهلیت و بدی بسر می بردیم؛ آنگاه الله متعال این خیر (اسلام) را به ما عطا کرد؛ آیا بعد از این خیر، شری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی». گفتم: آیا بعد از آن شر، خیری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: «گروهی، راه و روشی غیر از راه و روش من در پیش می گیرند. و در کارهایشان، امور خوب و بدی می بینی». گفتم: آیا بعد از آن خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: «بلی، داعیانی مردم را به سوی دروازه های جهنم، فرا می خوانند؛ کسی که آنان را اجابت کند، او را در آتش می اندازند». گفتم: یا رسول الله! آنان را برای ما توصیف کن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می گویند». گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: «با مسلمانان و پیشوای آنها باش». پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: «در آن صورت، از همه ی آن گروه ها، دوری کن. اگرچه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید».

باب (۳۰): درباره ی کسی که از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا گردد

۱۲۳۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ، وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ، فَمَاتَ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عُمِّيَّةٍ، يَعْضَبُ لِعَصْبَةٍ، أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصْبَةٍ، أَوْ يَنْصُرُ عَصْبَةً، فَقُتِلَ، فَقَتَلَهُ جَاهِلِيَّةً، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي، يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا، وَلَا يَتَحَاشَى مِنْ مُؤْمِنِيهَا، وَلَا يَفِي لِذِي عَهْدٍ عَهْدَهُ، فَلَيْسَ مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُ». (م/۱۸۴۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا شود و در این حالت بمیرد، بر جاهلیت، مرده است. و هرکس، زیر پرچم مجهولی بجنگد و بخاطر تعصب و خواشات نفسانی اش خشم بگیرد و بسوی تعصب، دعوت دهد و به یاری تعصباتش بشتابد، و در این راه، کشته شود، بر جاهلیت، مرده است. و هرکس که بر امت من، خروج کند و نیکوکاران و فاسقان امت من را به قتل برساند و ازکشتن مؤمنان امت، پرهیز نکند و به عهد و پیمان آنان، وفا نکند (ذمی ها را به قتل برساند)، او از (امت) من نیست و من از او نیستم» (از او بیزارم).

۱۲۳۳- عَنْ نَافِعٍ قَالَ: جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُطِيعٍ، حِينَ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُرَّةِ مَا كَانَ، زَمَنَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ: اظْرَحُوا لِأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَسَادَةَ، فَقَالَ: إِنِّي لَمْ آتِكَ

لَأَجْلِسَ، أَتَيْتَكَ لَأَحَدِّثَكَ حَدِيثًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهُ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ، لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (م/۱۸۵۱)

ترجمه: نافع می گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در دوران حکومت یزید بن معاویه بعد از جنگ حرّه (میان یزید و مردم مدینه) نزد عبدالله بن مطیع آمد. عبدالله بن مطیع گفت: برای ابو عبدالرحمن (کنیه‌ی عبدالله بن عمر) بالشی بگذارید. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: من برای نشستن نزد تو نیامده‌ام؛ بلکه آمده‌ام تا حدیثی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام برایت بیان کنم؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «هرکس، دست از طاعت (امیر) بردارد، روز قیامت در حالی به ملاقات الله می رود که هیچ عذر و بهانه‌ای ندارد. و هرکس، بمیرد در حالی که بیعتی بر گردنش وجود ندارد، بر جاهلیت مرده است».

باب (۳۱): درباره‌ی کسی که در میان امتی که بر یک امام اتفاق نظر دارند، اختلاف ایجاد کند

۱۲۳۴- عن عَرَفَجَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّهُ سَتَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهِيَ جَمِيعٌ، فَاصْرُبُوهُ بِالسَّيْفِ، كَأَنَّكَ مِنْ كَانٍ». (م/۱۸۵۲)

ترجمه: عرفجه رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «بزودی فتنه‌ها و بدعت‌هایی اتفاق خواهد افتاد؛ پس اگر کسی خواست در میان امتی که بر یک امام، اتفاق نظر دارند، اختلاف بیندازد، هرکس که بود او را به قتل برسانید».

باب (۳۲): هرکس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست

۱۲۳۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ عَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا». (م/۱۰۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست. همچنین کسی که ما را فریب دهد، از ما نیست».

باب (۳۳): دستور چنگ زدن به ریسمان الهی و دوری از تفرقه

۱۲۳۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا وَيَكْرَهُ لَكُمْ ثَلَاثًا فَيَرْضَى لَكُمْ أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، وَيَكْرَهُ لَكُمْ قَيْلٌ وَقَالَ، وَكَثْرَةُ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةُ الْمَالِ». (م/۱۷۱۵)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال ﷻ سه کار را برای شما می پسندد و سه کار را برای شما نمی پسندد؛ کارهایی را که برای شما می پسندد، عبارتند از اینکه: او را عبادت کنید و با او چیزی شریک قرار ندهید؛ همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید. (و کسانی را که الله متعال امیر شما قرار داد، نصیحت کنید).^۱

و کارهایی را که نمی پسندد، عبارتند از: سخنان بیهوده، کثرت سؤال (دربارهی اموری که فایده ای ندارند) و اسراف در مال».

باب (۳۴): مردود شمردن بدعت ها

۱۲۳۷- عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: سَأَلْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجُلٍ لَهُ ثَلَاثَةٌ مَسَاكِينٍ، فَأَوْصَى بِثُلُثِ كُلِّ مَسْكِينٍ مِنْهَا، قَالَ: يُجْمَعُ ذَلِكَ كُلُّهُ فِي مَسْكِينٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ قَالَ: أَخْبَرْتَنِي عَائِشَةُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». (م/۱۷۱۸)

ترجمه: سعید بن ابراهیم می گوید: از قاسم بن محمد دربارهی شخصی که سه مسکن دارد و وصیت می کند که یک سوم هر مسکن را صدقه بدهند، پرسیدم. پاسخ داد: همه در یک مسکن، جمع می شوند. (یک مسکن را صدقه و دو مسکن دیگر را میان ورثه تقسیم کنند).

سپس قاسم بن محمد گفت: عایشه رضي الله عنها مرا مطلع ساخت که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، کاری انجام دهد که دستور ما بر آن نیست، کارش مردود می باشد».

۱- این مطلب اخیر همانگونه که ملاحظه می نمایید در متن صحیح مسلم وجود ندارد ولی در الادب المفرد (۴۴۲) و سنن بیهقی (۱۶۴۳۳) و مسند احمد بن حنبل (۸۷۹۹) و مؤطا (۱۷۹۲) و کتابهای دیگر آمده است.

باب (۳۵): درباره‌ی کسی که امر به معروف می‌کند اما خودش به آن، عمل نمی‌کند
 ۱۲۳۸- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ لَهُ: أَلَا تَدْخُلُ عَلَى عَثْمَانَ فَتُكَلِّمُهُ؟ فَقَالَ:
 أَتُرُونَ أَيَّيَّيْ لَا أَكَلِّمُهُ إِلَّا أَسْمِعُكُمْ؟ وَاللَّهِ لَقَدْ كَلَّمْتُهُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ، مَا دُونَ أَنْ أَفْتَتِحَ أَمْرًا
 لَا أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ، وَلَا أَقُولُ لِأَحَدٍ، يَكُونُ عَلَيَّ أَمِيرًا: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ، بَعْدَ
 مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ
 بَطْنِيهِ، فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِالرَّحَى، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ: يَا فُلَانُ مَا
 لَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، قَدْ كُنْتُ أَمُرُ بِالْمَعْرُوفِ
 وَلَا آتِيهِ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَتِيهِ». (م/۲۹۸۹)

ترجمه: از اسامه بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که به او گفتند: آیا نزد عثمان نمی‌روی
 و با او صحبت نمی‌کنی؟ گفت: آیا فکر می‌کنید که تمام صحبت‌های من با ایشان را
 شما می‌شنوید؟ سوگند به الله که من به تنهایی با او صحبت نمودم؛ ولی نمی‌خواهم
 کاری (نهی از منکر حاکمان در ملاء عام) را آغاز کنم که دوست ندارم آغاز کننده‌ی آن
 من باشم. و هر کسی را که بر من، امیر باشد، بهترین مردم نمی‌دانم. زیرا شنیدم که
 رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند.
 روده‌هایش بسرعت، بیرون می‌ریزد و او همانند الاغی که آسیا را می‌چرخاند، دور خود،
 می‌گردد. دوزخیان، اطراف او جمع می‌شوند و می‌گویند: فلانی! تو را چه شده است؟
 مگر تو ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟ می‌گوید: بلی، شما را امر به
 معروف می‌کردم ولی خودم آن را انجام نمی‌دادم و شما را از منکر باز می‌داشتم اما
 خودم آن را انجام می‌دادم».

۳۸- کتاب شکار و ذبیحه‌ها

باب (۱): شکار با تیر و بسم الله گفتن هنگام تیر اندازی

۱۲۳۹- عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُرْسِلْتَ كَلْبِكَ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، فَإِنْ أُمْسَكَ عَلَيْكَ فَادْرُكْتَهُ حَيًّا فَادْبَحْهُ، وَإِنْ أَدْرَكْتَهُ قَدْ قَتَلَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ فَكُلْهُ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ وَقَدْ قَتَلَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَيُّهُمَا قَتَلَهُ، وَإِنْ رَمَيْتَ سَهْمَكَ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، فَإِنْ غَابَ عَنْكَ يَوْمًا فَلَمْ تَجِدْ فِيهِ إِلَّا أَثَرَ سَهْمِكَ، فَكُلْ إِنْ شِئْتَ، وَإِنْ وَجَدْتَهُ غَرِيبًا فِي الْمَاءِ، فَلَا تَأْكُلْ». (م/۱۹۲۹)

ترجمه: عدی بن حاتم رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «هر گاه، سگ خودت را (برای شکار) فرستادی، بسم الله بگو. اگر شکار را برایت نگه داشت و تو آن را زنده یافتی، آن را ذبح کن. و اگر به شکار رسیدی در حالی که سگ آن را کشته بود و از آن نخورده بود، آن را بخور. ولی اگر با سگات، سگ دیگری را دیدی و شکار کشته شده بود، از آن نخور؛ زیرا تو نمی‌دانی که کدام سگ آن را کشته است. و اگر خواستی (به سوی شکار) تیراندازی کنی، بسم الله بگو. اگر شکار را بعد از یک روز، پیدا کردی و فقط اثر تیر تو بر آن بود، اگر تمایل داشتی، آن را بخور. اما اگر شکار، داخل آب افتاده و غرق شده بود، آن را نخور».

باب (۲): درباره‌ی شکار با کمان و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته

۱۲۴۰- عَنْ أَبِي نُعْلَبَةَ الْحُسَيْنِيِّ رضی الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، نَأْكُلُ فِي آيَاتِهِمْ، وَأَرْضَ صَيْدٍ بِقَوْسِي، وَأَصِيدُ بِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ، أَوْ بِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ فَأَخْبِرْنِي مَا الَّذِي يَجِلُّ لَنَا مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنْكُمْ بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، تَأْكُلُونَ فِي آيَاتِهِمْ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَ آيَاتِهِمْ، فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا، فَاعْسِلُوهَا ثُمَّ كُلُوا فِيهَا، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بِأَرْضِ صَيْدٍ، فَمَا أَصَبْتَ بِقَوْسِكَ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا أَصَبْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا أَصَبْتَ بِكَلْبِكَ الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ فَادْرُكْتَ ذَكَاتَهُ، فَكُلْ». (م/۱۹۳۰)

ترجمه: ابو ثعلبه حُسنی رضی الله عنه می گوید: خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدم و عرض کردم: یا رسول الله! ما در سرزمین اهل کتاب (یهود و نصاری) زندگی می کنیم و در ظرفهای آنان غذا می خوریم؛ همچنین در سرزمین ما، شکار زیاد است؛ من با کمانم و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته‌ام، شکار می کنم؛ به من بگو که کدام یک از اینها برایم حلال است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در پاسخ سؤالی که گفتید ما در سرزمین اهل کتاب، زندگی می کنیم و در ظرفهای آنان غذا می خوریم، باید بگوییم که: اگر ظرفهای دیگری وجود داشت، در ظرفهای آنان، غذا نخورید. در غیر اینصورت، ظرفهای آنان را بشوید و در آنها غذا بخورید. و در پاسخ اینکه گفتید در سرزمین شما، شکار، زیاد است، باید بگوییم که: حیوانی را که با کمانت شکار می کنی، هنگام شکار کردن، بسم الله بگو و بخور. همچنین حیوانی را که با سگ تربیت یافته‌ات، شکار می کنی، هنگام شکار کردن، بسم الله بگو و بخور. و حیوانی را که با سگ غیر تربیت یافته، شکار می کنی، در صورتی که به ذبح آن رسیدی (زنده بود و ذبح کردی) بخور».

باب (۳): درباره‌ی شکار بوسیله‌ی تیر بی پر و بسم الله گفتن هنگام فرستادن سگ

۱۲۴۱- عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْمِعْرَاضِ؟ فَقَالَ: «إِذَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فِكْلٌ، وَإِذَا أَصَابَ بِعَرَضِهِ فَفَتَلٌ، فَإِنَّهُ وَقِيدٌ، فَلَا تَأْكُلُ»، وَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْكَلْبِ؟ فَقَالَ: «إِذَا أُرْسِلَتْ كَلْبُكَ وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فِكْلٌ، فَإِنْ أَكَلَ مِنْهُ فَلَا تَأْكُلُ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ» قُلْتُ: فَإِنْ وَجَدْتُ مَعَ كُلِّي كَلْبًا آخَرَ، فَلَا أَدْرِي أَيُّهُمَا أَخَذَهُ؟ قَالَ: «فَلَا تَأْكُلُ، فَإِنَّمَا سَمَيْتَ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى غَيْرِهِ». (م/۱۹۲۹)

ترجمه: عدی بن حاتم رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد شکاری که با تیر بدون پر شکار شود، پرسیدم. فرمود: «اگر لبه‌ی تیزش به شکار، اصابت کرده بود، آن را بخور. در غیر این صورت، آن شکار، به گوسفندی می ماند، که با چوب، کشته شده است؛ پس آن را نخور».

همچنین از رسول الله صلی الله علیه و آله از حکم شکار سگ پرسیدم؛ فرمود: «اگر هنگام فرستادن سگ، بسم الله گفتی، آن را بخور. اما اگر سگ‌ات از شکار، خورده بود، آن را نخور؛ زیرا سگ آن را برای خودش، نگه داشته است». پرسیدم: اگر همراه سگ من، سگ دیگری نیز وجود داشت و من ندانستم که کدام سگ، آن را شکار کرده است،

حکمش چیست؟ فرمود: «نخور؛ زیرا تو هنگام فرستادن سگ خودت، بسم الله گفته‌ای نه سگ دیگر».

باب (۴): اگر شکاری ناپدید گردید و بعد از سه روز، پیدا شد

۱۲۴۲- عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي الَّذِي يُدْرِكُ صَيْدَهُ بَعْدَ ثَلَاثٍ: «فَكُلَّهُ مَا لَمْ يُنْتِنِ». (م/۱۹۳۱)

ترجمه: ابو ثعلبه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به کسی که شکارش را بعد از سه روز، پیدا می کند، فرمود: «اگر فاسد و بد بو نشده بود، بخور».

باب (۵): نگه‌داری سگ شکاری و سگ گله، مباح است

۱۲۴۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ افْتَنَى كَلْبًا - إِلَّا كَلَبَ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ - نَقَصَ مِنْ أَجْرِهِ، كُلَّ يَوْمٍ، قَيْرَاطَانٍ». (م/۱۵۷۴)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، سگی بجز سگ گله و یا سگ شکاری، نگه‌داری کند، روزانه دو قیراط از پاداش اعمالش، کاسته می شود».

۱۲۴۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ اتَّخَذَ كَلْبًا - إِلَّا كَلَبَ مَاشِيَةٍ أَوْ صَيْدٍ أَوْ زُرْعٍ - انْتَقَصَ مِنْ أَجْرِهِ، كُلَّ يَوْمٍ، قَيْرَاطًا». قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَذَكَرَ لِابْنِ عُمَرَ قَوْلَ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ صَاحِبَ زُرْعٍ. (م/۱۵۷۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، سگی بجز سگ گله، یا سگ شکاری و یا سگ کشاورزی، نگه داری کند، روزانه یک قیراط از پاداش اعمالش، کاسته می شود».

زهري می گوید: این سخن ابوهریره رضی الله عنه را برای ابن عمر رضی الله عنهما بیان کردند. وی گفت: الله متعال ابوهریره را رحمت کند؛ خودش کشاورز بود (و به خاطر نیازش، حدیث را خوب حفظ کرده است).

قابل یادآوری است که حدیث فوق را عبدالله بن مغفل مزنی در سنن نسائی (۴۲۸۸) و مسند احمد (۲۰۵۸) و سفیان بن ابی زهیر در سنن صغیر بیهقی (۲۰۷۳) نیز روایت کرده‌اند.

باب (۶): درباره‌ی کشتن سگ‌ها

۱۲۴۵- عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقَتْلِ الْكِلَابِ، حَتَّىٰ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَقْدُمُ مِنَ الْبَادِيَةِ بِكَلْبِهَا فَتَقْتُلُهُ، ثُمَّ نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ قَتْلِهَا، وَقَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ الْبُهَيْمِ ذِي الثُّفَطَيْنِ، فَإِنَّهُ شَيْطَانٌ». (م/۱۵۷۲)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تا سگ‌ها را بکشیم. تا جایی که هرگاه، زنی با سگش از بیابان می آمد، ما سگش را می کشتیم. بعد از آن، نبی اکرم صلی الله علیه و آله از کشتن سگ‌ها منع کرد و فرمود: «فقط سگ کاملاً سیاه را که بالای چشمهایش دو نقطه‌ی سفید وجود دارد، بکشید؛ زیرا با شیطان، شباهت دارد» (ضررش زیاد است و فایده‌ای ندارد).

باب (۷): ممنوعیت پرتاب سنگریزه

۱۲۴۶- عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ أَنَّ قَرِيبًا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَقَّلٍ حَدَفَ، قَالَ فَتَهَاهُ وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْحَدْفِ وَقَالَ: «إِنَّهَا لَا تَصِيدُ صَيْدًا وَلَا تَنَكُّأُ عَدُوًّا، وَلَكِنَّهَا تَكْسِرُ السِّنَّ وَتَقْفَأُ الْعَيْنَ» قَالَ: فَعَادَ فَقَالَ: أَحَدَّثَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْهُ ثُمَّ تَحَدَفُ لَا أَكَلُمَكَ أَبَدًا. (م/۱۹۵۴)

ترجمه: سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: یکی از خویشاوندان عبدالله بن مغفل رضی الله عنه سنگریزه پرتاب می کرد. عبدالله بن مغفل رضی الله عنه او را از این کار، منع کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از پرتاب سنگریزه منع نمود و فرمود: «پرتاب سنگریزه نه حیوانی، شکار می کند و نه به دشمن، آسیبی می رساند؛ ولی چه بسا که باعث شکستن دندان شود و چشمی را کور کند».

سعید بن جبیر می گوید: آن مرد، باز هم سنگریزه پرتاب کرد. عبدالله بن مغفل رضی الله عنه گفت: به تو می گویم: رسول الله صلی الله علیه و آله از این کار، منع فرمود، باز هم تو سنگریزه پرتاب می کنی؟! هرگز با تو صحبت نخواهم کرد.

باب (۸): ممنوعیت هدف قرار دادن حیوانات

۱۲۴۷- عن هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ جَدِّي، أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ دَارَ الْحُكَمِ بْنِ أَبِيؤَبَى، فَإِذَا قَوْمٌ قَدْ نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا، قَالَ: فَقَالَ أَنَسُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُصَبَّرَ الْبَهَائِمُ. (م/۱۹۵۶)

ترجمه: هشام بن زید بن انس بن مالک می‌گوید: همراه پدر بزرگم انس بن مالک رضی الله عنه به منزل حکم بن ایوب رفتیم. در آنجا گروهی را دیدیم که مرغی را هدف قرار داده بودند و به سوی آن، تیراندازی می‌کردند. انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از هدف قرار دادن حیوانات، منع فرموده است.

۱۲۴۸- عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: مَرَّ ابْنُ عُمَرَ بِفِتْيَانٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ نَصَبُوا طَيْرًا وَهُمْ يَرْمُونَهُ، وَقَدْ جَعَلُوا لِصَاحِبِ الطَّيْرِ كُلِّ حَاطِئَةٍ مِنْ نَبْلِهِمْ، فَلَمَّا رَأَوْا ابْنَ عُمَرَ تَفَرَّقُوا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ فَعَلَ هَذَا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَعَنَ مَنْ اتَّخَذَ شَيْئًا فِيهِ الرُّوحُ غَرَضًا. (م/۱۹۵۸)

ترجمه: سعید بن جبیر می‌گوید: گذر ابن عمر رضی الله عنهما از کنار گروهی از جوانان قریش افتاد که مرغی را هدف قرار داده بودند و بسوی آن، تیراندازی می‌کردند و به صاحب مرغ تیرهایی را می‌دادند که به خطا می‌رفت. آنان هنگامی که ابن عمر رضی الله عنهما را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر گفت: این کار را چه کسی انجام داده است؟ الله متعال انجام دهنده‌ی این کار را لعنت کند؛ باید بدانید که رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را که موجودات زنده را هدف و نشانه قرار دهد و به سوی آنها تیراندازی کند، لعنت نموده است.

باب (۹): به ما دستور داده شده است که چاقو را تیز کنیم و حیوانات را بخوبی ذبح کنیم

۱۲۴۹- عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رضی الله عنه قَالَ: ثِنْتَانِ حَفِظْتُهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ، وَلِيُحَدِّثَ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ وَلِيُرِحَ ذَبِيحَتَهُ». (م/۱۹۵۵)

ترجمه: شداد بن اوس رضی الله عنه می‌گوید: دو چیز از رسول الله صلی الله علیه و آله به خاطر سپردم؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال نیکی و احسان را در همه‌ی کارها واجب قرار داده است؛ پس هر گاه خواستید، بکشید، به خوبی بکشید و هر گاه خواستید، ذبح کنید، به خوبی ذبح کنید؛ کاردتان را تیز نمایید و ذبیحه‌ی خود را راحت کنید».

باب (۱۰): ذبح کردن با وسیله‌ای که باعث جاری شدن خون گردد و ممنوعیت ذبح با دندان و ناخن

۱۲۵۰- عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَأَقُو الْعَدُوَّ عَدَاءً، وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدَى، قَالَ رضی الله عنه: «أَعْجَلْ - أَوْ أَرْبِي - مَا أَنْهَرَ الدَّمَ، وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ، وَسَأَحَدْتُكَ، أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفْرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ» قَالَ: وَأَصَبْنَا نَهَبَ إِبِلٍ وَعَنَمٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ رضی الله عنه: «إِنَّ لِهَذِهِ الْإِبِلِ أَوْابِدَ كَأَوْابِدِ الْوَحْشِ، فَإِذَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا شَيْءٌ، فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا». (م/۱۹۶۸)

ترجمه: رافع بن خدیج رضی الله عنه می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله! فردا ما در برابر دشمن قرار خواهیم گرفت و چاقو با خود نداریم (برای ذبح حیوانات، چکار کنیم؟) رسول اکرم رضی الله عنه فرمود: «بجز دندان و ناخن با هر چیز دیگری که زود ذبح کند و خون را جاری سازد و نام الله بر آن گرفته شود، ذبح کن و آن را بخور؛ زیرا دندان، استخوان است و ناخن کارد حبشی‌ها است».

راوی می‌گوید: در آن جنگ ما شترانی به غنیمت گرفتیم که مانند حیوانات وحشی بودند؛ پس یکی از میان آنها فرار کرد. مردی به سوی او تیری پرتاب کرد و او را زمین گیر ساخت. رسول الله رضی الله عنه فرمود: «این شتران مانند حیوانات وحشی رم می‌کنند؛ پس هرگاه، شما را مغلوب ساختند، اینگونه با آنان، برخورد کنید» (یعنی به سوی آنها تیراندازی کنید و آنها را از پای در آورید).

۳۹- کتاب قربانی

باب (۱): هنگامی که دهی ذی حجه آغاز گردید و شما تصمیم داشتید قربانی ذبح

کنید، موها و ناخن هایتان را کوتاه نکنید

۱۲۵۱- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ كَانَ لَهُ ذَبْحٌ يَذْبَحُهُ، فَإِذَا أَهَلَ

هِلَالَ ذِي الْحِجَّةِ، فَلَا يَأْخُذَنَّ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا مِنْ أَظْفَارِهِ شَيْئًا، حَتَّى يُضْحِيَ». (م/۱۹۷۷)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، قصد دارد که قربانی کند، بعد از ظاهر شدن هلال ذوالحجه تا زمانی که قربانی اش را ذبح نکرده است، نباید موها و ناخن هایش را کوتاه کند».

باب (۲): وقت ذبح قربانی

۱۲۵۲- عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ رضی الله عنه قَالَ: شَهِدْتُ الْأَضْحَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَلَمْ يَعْدُ

أَنْ صَلَّى وَفَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ، سَلَّمَ فَإِذَا هُوَ يَرَى لَحْمَ أَضَاحِيِّ قَدْ دُبِحَتْ، قَبْلَ أَنْ يَفْرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ: «مَنْ كَانَ ذَبْحٌ أَضْحِيَّتُهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ - أَوْ نُصَلِّيَ - فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى،

وَمَنْ كَانَ لَمْ يَذْبَحْ، فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ». (م/۱۹۶۰)

ترجمه: جندب بن سفیان رضی الله عنه می گوید: در نماز عید قربان، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله

حضور یافتیم؛ به محض اینکه نماز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد و سلام گفت، گوشت قربانی هایی را دید که قبل از فراغت از نماز، ذبح شده بود؛ پس فرمود: «هر کس، قربانی اش را قبل از اینکه نماز خوانده شود یا قبل از اینکه ما نماز بخوانیم، ذبح کرده است، باید به جایش، قربانی دیگری ذبح کند. و کسی که ذبح نکرده است به نام الله، ذبح کند».

باب (۳): هر کس، قبل از نماز عید، قربانی کند، برایش کافی نیست

۱۲۵۳- عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ بِهِ فِي يَوْمِنَا

هَذَا، نُصَلِّيَ ثُمَّ نَرْجِعُ فَنَنْحَرُ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ، فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا، وَمَنْ ذَبَحَ، فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ

قَدَّمَهُ لِأَهْلِهِ، لَيْسَ مِنَ التُّسُكِ فِي شَيْءٍ» وَكَانَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ قَدْ ذَبَحَ فَقَالَ: عِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّةٍ، فَقَالَ: «اذْجُحْهَا وَلَنْ تُحْزِي عَنِّ أَحَدٍ بَعْدَكَ». (م/۱۹۶۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «نخستین کاری که امروز باید انجام دهیم، این است که نماز بخوانیم؛ سپس به خانه هایمان برگردیم و قربانی کنیم. و هرکس، چنین کند، به سنت ما عمل کرده است. و هرکس که قبل از نماز، قربانی کند، گوشتی است که به خانواده اش تقدیم نموده است و قربانی برایش بحساب نمی آید».

راوی می گوید: ابوبرده بن نیار یکی از کسانی بود که قبل از نماز قربانی اش را ذبح کرده بود. وی به رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت: بزغاله ای خردسالی دارم که از گوسفند بزرگ بهتر است (آیا می توانم آن را قربانی کنم)؟ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «آن را ذبح کن؛ اما بعد از تو، برای هیچ کس دیگری، جایز نیست».

باب (۴): سن قربانی

۱۲۵۴- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «لَا تَذْجُحُوا إِلَّا مُسِنَّةً، إِلَّا أَنْ يَعْسَرَ عَلَيْكُمْ، فَتَذْجُحُوا جَذَعَةً مِنَ الضَّأْنِ». (م/۱۹۶۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «(برای قربانی) فقط مُسِنَّةً (گوسفند یک ساله، گاو دو ساله و شتر پنج ساله) ذبح کنید؛ اما اگر دست یابی به اینها برای شما دشوار بود، گوسفند کمتر از یک سال هم می توانید ذبح نمایید».

باب (۵): قربانی کردن بزغاله

۱۲۵۵- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرِ الْجُهَنِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فِينَا ضَحَايَا، فَأَصَابَنِي جَذَعٌ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ أَصَابَنِي جَذَعٌ فَقَالَ: «صَحَّ بِهِ». (م/۱۹۶۵)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در میان ما (بزهای) قربانی تقسیم نمود. سهمیه من بزغاله ای شد که هنوز یک ساله نشده بود. عرض کردم: یا رسول الله! بزغاله ای نصیب من گردید (آیا قربانی کردن آن، جایز است؟) فرمود: «آنها قربانی کن» (در روایتی آمده است که فرمود: «بعد از تو برای کس دیگری جایز نیست.») مترجم

باب (۶): استحباب قربانی کردن دو قوچ سفید شاخ دار و ذبح نمودن با دست خود و بسم الله و الله اکبر گفتن

۱۲۵۶- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ، قَالَ: وَرَأَيْتُهُ يَذْبُحُهُمَا بِيَدِهِ، وَرَأَيْتُهُ وَاضِعًا قَدَمَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا، قَالَ: وَسَمَى وَكَبَّرَ. (م/۱۹۶۶)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو قوچ سفید شاخ دار، قربانی کرد. من دیدم که قدمش را بر یک طرف گردن آنها گذاشته بود و بسم الله و الله اکبر گفت و با دست خودش آنها را ذبح نمود.

باب (۷): نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قربانی را از طرف خودش، اهل بیت و امتش، ذبح نمود

۱۲۵۷- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَمَرَ بِكَبْشِ أَقْرَنٍ، يَطَأُ فِي سَوَادٍ، وَيَبْرُكُ فِي سَوَادٍ، وَيَنْظُرُ فِي سَوَادٍ، فَأَتَى بِهِ لِيُضْحِيَ بِهِ فَقَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ هَلَمِّي الْمُدِيَةَ» ثُمَّ قَالَ «اشْحِذِيهَا بِحَجْرٍ» فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أَخَذَهَا، وَأَخَذَ الْكَبْشَ فَأَضْجَعَهُ، ثُمَّ ذَبَحَهُ، ثُمَّ قَالَ: «بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ» ثُمَّ صَلَّى بِهِ. (م/۱۹۶۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا قوچی را که چهار دست و پا و شکم و اطراف چشم‌هایش سیاه بود، برای قربانی، بیاورند؛ آنگاه به عایشه رضی الله عنها فرمود: «کارد را بیاور و آن را با سنگ، تیز کن». عایشه رضی الله عنها طبق دستور، عمل نمود. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کارد را گرفت و قوچ را به زمین خواباند و آن را ذبح نمود و فرمود: «بسم الله، بار الها! آن را از محمد و آل محمد و امت محمد، بپذیر». و اینگونه آن را قربانی نمود.

باب (۸): گوشت قربانی را بعد از سه روز نباید خورد

۱۲۵۸- عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ: أَنَّهُ شَهِدَ الْعِيدَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه، قَالَ فَصَلَّى لَنَا قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَدْ نَهَاكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا لَحْمَ نُسُكِكُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، فَلَا تَأْكُلُوهَا. (م/۱۹۶۹)

ترجمه: ابوعبید مولای ابن ازهر می گوید: در نماز عیدی که عمر بن خطاب رضی الله عنه برگزار نمود، حضور یافتم؛ پس از آن، همراه علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز نماز عید

خواندم. علی رضی الله عنه قبل از خطبه، نماز خواند؛ سپس برای مردم، خطبه خواند و گفت: «همانا رسول الله صلی الله علیه و آله شما را از خوردن گوشت‌های قربانی بیشتر از سه روز، منع فرمود؛ لذا پس از سه شبانه روز، گوشت‌های قربانی را نخورید.

باب (۹): اجازة خوردن گوشت‌های قربانی بعد از سه روز و ذخیره کردن و توشه برداشتن و صدقه نمودن

۱۲۵۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الضَّحَايَا بَعْدَ ثَلَاثٍ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعِمْرَةَ فَقَالَتْ: صَدَقَ، سَمِعْتُ عَائِشَةَ تَقُولُ: دَفَّ أَهْلُ أُبَيَاتٍ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ حِضْرَةَ الْأَضْحَى، زَمَنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ادَّخِرُوا ثَلَاثًا، ثُمَّ تَصَدَّقُوا بِمَا بَقِيَ» فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَتَّخِذُونَ الْأَسْقِيَةَ مِنْ ضَحَايَاهُمْ وَيَحْمِلُونَ مِنْهَا الْوَدَّكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: نَهَيْتَ أَنْ تُؤْكَلَ لُحُومُ الضَّحَايَا بَعْدَ ثَلَاثٍ، فَقَالَ: «إِنَّمَا نَهَيْتُكُمْ مِنْ أَجْلِ الدَّافَّةِ الَّتِي دَفَّتْ، فَكُلُوا وَادَّخِرُوا وَتَصَدَّقُوا».

(م/۱۹۷۱)

ترجمه: عبدالله بن ابو بکر می‌گوید: عبدالله بن واقد رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن گوشت‌های قربانی بعد از سه روز، منع فرمود.

عبدالله بن ابو بکر می‌گوید: من این موضوع را برای عمره، بیان نمودم. عمره گفت: عبدالله بن واقد راست می‌گوید. شنیدم که عایشه رضی الله عنها می‌گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله با نزدیک شدن عید اضحی، تعدادی خانواده از بادیه نشینان، به شهر آمدند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برای سه روز، ذخیره کنید و باقیمانده‌ی آنها (گوشت‌های قربانی) را صدقه کنید».

بعد از آن، مردم گفتند: یا رسول الله! بعضی از پوست قربانی‌هایشان، مشک درست می‌کنند و چربی آنها را ذوب و نگهداری می‌کنند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا این سؤال را مطرح می‌نمایید؟ گفتند: شما از خوردن گوشت‌های قربانی بعد از سه روز، منع فرمودید. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به خاطر بادیه نشینانی که به شهر آمده بودند، منع نمودم؛ (هم اکنون) بخورید و ذخیره نمایید و صدقه بدهید».

باب (۱۰): فرع و عتیره‌ای وجود ندارد

۱۲۶۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا فَرَعَ وَلَا عَتِيرَةَ» زَادَ ابْنُ رَافِعٍ فِي رِوَايَتِهِ: وَالْفَرَعُ أَوَّلُ التَّنَاجِ كَانَ يُنْتَجَجُ لَهُمْ فَيَذْبَحُونَهُ. (م/۱۹۷۶)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرع و عتیره‌ای وجود ندارد». ابن رافع در روایتش می گوید: به اولین حمل حیوان که به دنیا می آمد، فرع می گفتند و آن را (برای بت هایشان) ذبح می کردند. (قابل یادآوری است که عتیره به حیوانی می گفتند که آن را در ماه رجب، ذبح می کردند.) مترجم

باب (۱۱): درباره‌ی کسی که برای غیر الله، ذبح کند

۱۲۶۱- عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسِرُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ فَعَضَبَ وَقَالَ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسِرُّ إِلَيَّ شَيْئًا يَكْتُمُهُ النَّاسَ، غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ حَدَّثَنِي بِكَلِمَاتٍ أَرْبَعٍ، قَالَ فَقَالَ: مَا هُنَّ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَوَى مُحَدِّثًا، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ». (م/۱۹۷۸)

ترجمه: ابوظفیل عامر بن وائله می گوید: نزد علی بن ابی طالب رضي الله عنه بودم که مردی آمد و گفت: چه اموری را نبی اکرم ﷺ به طور پنهانی برای تو بیان می کرد؟ علی بن ابی طالب از شنیدن این سخن، خشمگین شد و گفت: هیچ چیزی وجود ندارد که بنی اکرم ﷺ برای من بیان کند و از مردم، پنهان نماید. بله، رسول الله ﷺ چهار نکته را برایم بیان فرمود. ابوظفیل می گوید: من گفتم: ای امیر المؤمنین! آن چهار نکته چه هستند؟ گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، پدرش را نفرین کند، الله متعال او را نفرین می نماید. و هرکس برای غیر الله ذبح کند، الله متعال او را نفرین می نماید و هرکس، جنایتکار یا بدعت گزاری را پناه دهد، الله متعال او را نفرین می کند. و هرکس، نشانه‌های زمین را تغییر دهد (حدود زمین را جابجا کند) الله متعال او را نفرین می نماید.»

کتاب نوشیدنی‌ها

باب (۱): حرمت شراب

۱۲۶۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَمْرٌ، وَكُلُّ حَمْرٍ حَرَامٌ». (م/۲۰۰۳)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می‌گویند: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «هر مست کننده‌ای شراب بشمار می‌رود و هر شرابی، حرام است.»

۱۲۶۳- عَنْ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: كَانَتْ لِي شَارِفٌ مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَغْنَمِ، يَوْمَ بَدْرٍ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَعْطَانِي شَارِفًا مِنَ الْخُمُسِ يَوْمَئِذٍ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَبْتَنِي بِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاعَدْتُ رَجُلًا صَوَاعًا مِنْ بَنِي قَيْنِقَاعَ يَرْتَجِلُ مَعِيَ، فَتَأْتِي بِإِذْخِرٍ أَرَدْتُ أَنْ أُبِيعَهُ مِنَ الصَّوَاعِينَ، فَاسْتَعِينَ بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرْسِي، فَبِينَا أَنَا أَجْمَعُ لِشَارِفِي مَتَاعًا مِنَ الْأَفْتَابِ وَالْغُرَائِرِ وَالْحَبَالِ، وَشَارِفَايَ مُنَاخَانَ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَجَمَعْتُ حِينَ جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ، فَإِذَا شَارِفَايَ قَدْ اجْتَبَتْ أَسْنِمَتُهُمَا، وَبُقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا، وَأَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْتِي حِينَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الْمَنْظَرَ مِنْهُمَا، قُلْتُ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ قَالُوا: فَعَلَهُ حَمْرَةٌ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، عَنَّتُهُ قَيْنَةٌ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَتْ فِي غِنَائِهَا: أَلَا يَا حَمْرٌ لِلشُّرْفِ التَّوَاءِ، فَقَامَ حَمْرَةٌ بِالسَّيْفِ فَاجْتَبَتْ أَسْنِمَتَهُمَا، وَبُقِرَ خَوَاصِرُهُمَا، فَأَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، قَالَ: فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي وَجْهِ الَّذِي لَقِيتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ، عَدَا حَمْرَةٌ عَلَيَّ نَاقَتِي فَاجْتَبَتْ أَسْنِمَتَهُمَا وَبُقِرَ خَوَاصِرُهُمَا، وَهِيَ هُوَ ذَا فِي بَيْتِ مَعَهُ شَرْبٌ، قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرِدَائِهِ فَارْتَدَاهُ، ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، حَتَّى جَاءَ الْبَابَ الَّذِي فِيهِ حَمْرَةٌ، فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنُوا لَهُ، فَإِذَا هُمْ شَرْبٌ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُلُومُ حَمْرَةَ فِيمَا فَعَلَتْ، فَإِذَا حَمْرَةٌ مُحَمَّرَةٌ عَيْنَاهُ، فَنَظَرَ حَمْرَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى سُرَّتِهِ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ، فَقَالَ حَمْرَةٌ: وَهَلْ

أَنْتُمْ إِلَّا عَبِيدٌ لِأَيِّ؟ فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ تَمِلٌ، فَكَصَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَقْبِيهِ الْقَهْقَرَى، وَخَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ. (م/۱۹۷۹)

ترجمه: علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: در سهمیه‌ی من از غنایم غزوه‌ی بدر، یک شتر وجود داشت. علاوه بر آن، رسول الله صلی الله علیه و آله یک شتر از اموال خمس نیز به من عنایت فرمود. هنگامی که می‌خواستیم با فاطمه رضی الله عنها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عروسی کنیم، با مرد طلا فروشی از قبیله‌ی بنی قینقاع وعده گذاشتیم تا با من بیاید. و به اتفاق هم اذخر (نوعی گیاه) بیاوریم و به طلافروشان بفروشیم. و عروسی‌ام را سامان دهم. در آن اثنا که شترانم کنار خانه‌ی یک مرد انصاری به زمین نشسته بودند و من مشغول جمع آوری وسایلی از قبیل پالان، کیسه گونی و طناب بودم و مقداری از این وسایل را تدارک دیدم، ناگهان، نگاهم به شترانم افتاد که کوهانه‌هایشان قطع شده و پهلوهایشان را دریده و قسمتی از جگرهایشان هم برداشته شده بود. هنگامی که وضعیت شتران را دیدم، بی اختیار، اشک از چشمانم سرازیر گردید. پرسیدم: این، کار چه کسی است؟ گفتند: کار حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه است. قابل یادآوری است که او در خانه‌ی آن مرد انصاری، مشغول شراب خوردن بود و یک خواننده‌ی زن نیز برای او و همراهانش، شعر می‌خواند. آن زن در اثنای شعرش گفته بود: آگاه باش ای حمزه! به سوی شتران فرجه برو.

با شنیدن این سخنان، حمزه رضی الله عنه با شمشیر به سوی شتران رفته، کوهانه‌هایشان را قطع کرده و پهلوهایشان را دریده و قسمتی از جگرهایشان را برداشته بود.

علی رضی الله عنه می گوید: من به راه افتادم تا اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدم. زید بن حارثه رضی الله عنه نیز آنجا نشسته بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از چهره‌ام متوجه شد که مشکلی برایم اتفاق افتاده است. لذا پرسید: «چه اتفاقی برایت افتاده است؟» عرض کردم: یا رسول الله! هرگز صحنه‌ای مانند صحنه‌ی امروز ندیده‌ام؛ حمزه به شترانم حمله کرد، کوهانه‌هایشان را قطع نمود و پهلوهایشان را درید. و هم اکنون با گروهی از شرابخواران در فلان خانه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخنان براه افتاد. من و زید بن حارثه رضی الله عنه نیز پشت سر ایشان براه افتادیم. رسول الله صلی الله علیه و آله به مسیرش ادامه داد تا اینکه به دروازه‌ی خانه‌ای رسید که حمزه رضی الله عنه در آن بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود خواست به او اجازه دادند. آنها مشغول شراب خوردن بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله

حمزه رضی الله عنه را به خاطر کاری که انجام داده بود، سرزنش نمود. حمزه رضی الله عنه که چشمانش قرمز شده بود، بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کرد. نخست به زانوهای پیامبر، بعد از آن به ناف و سپس به چهره‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خیره شد و گفت: شما کسی جز بردگان پدر من نیستید. با شنیدن این سخن، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متوجه شد که حمزه مست و نشئه است. لذا به عقب برگشت و از خانه، بیرون رفت و ما نیز همراه ایشان، بیرون رفتیم. (قابل یادآوری است که این ماجرا قبل از حرمت شراب بود.) مترجم

باب (۲): هر چه نشئه و مستی آورد، حرام است

۱۲۶۴- عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَجُلًا قَدِمَ مِنْ جَيْشَانَ - وَجَيْشَانَ مِنَ الْيَمَنِ - فَسَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم عَنْ شَرَابٍ يَشْرَبُونَهُ بِأَرْضِهِمْ مِنَ الدَّرَّةِ يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَوْ مُسْكِرٌ هُوَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، إِنَّ عَلَيَّ اللَّهُ، عَهْدًا، لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ، أَنْ يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْحَبَالِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا طِينَةُ الْحَبَالِ؟ قَالَ: «عَرَقُ أَهْلِ النَّارِ، أَوْ عُصَارَةُ أَهْلِ النَّارِ». (م/۲۰۰۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: مردی از قبیله‌ی جیشان یمن نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از وی در مورد شرابی که در سرزمین آنان، می‌نوشند و از ذرت، درست می‌شود و به آن، مرز می‌گویند، پرسید. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا نشئه آور است؟» آن مرد گفت: بله. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر چه که نشئه و مستی آورد، حرام است. الله متعال عهد کرده است که هرکس، چیز نشئه کننده‌ای بخورد، او را از طینه‌ی حَبَال بنوشاند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! طینه‌ی حَبَال چیست؟ فرمود: «عرق جهنمیان یا عصاره و چرک آنان است».

باب (۳): هر شرابی که نشئه آور باشد، حرام است

۱۲۶۵- عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَنِ الْبَيْعِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكِرَ فَهُوَ حَرَامٌ». (م/۲۰۰۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد شراب عسل پرسیدند. فرمود: «هر شرابی که مستی و نشئه آورد، حرام است».

باب (۴) هرکس، در دنیا شراب بخورد، در آخرت از آن، محروم می‌شود مگر اینکه توبه کند

۱۲۶۶- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَشْرَبْهَا فِي الْآخِرَةِ، إِلَّا أَنْ يَتُوبَ». (م/۲۰۰۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس در دنیا شراب بخورد، در آخرت از آن، محروم می‌گردد مگر اینکه توبه نماید».

باب (۵): شراب آنست که از درخت خرما و انگور سازند

۱۲۶۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْخَمْرُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ: التَّخْلَةِ وَالْعِنْبَةِ». (م/۱۹۸۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شراب را از این دو درخت نخل و انگور می‌سازند».

باب (۶): شراب از خرما نارس و رسیده

۱۲۶۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَأَبَا دُجَانَةَ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، فِي رَهْطٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا دَاخِلٌ فَقَالَ: حَدَّثَ خَبْرٌ، نَزَلَ تَحْرِيمِ الْخَمْرِ، فَكَمَا نَاهَا يَوْمَئِذٍ، وَإِنَّهَا لَخَلِيطُ الْبُسْرِ وَالثَّمْرِ، قَالَ فَتَادَةُ: وَقَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَقَدْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، وَكَانَتْ عَامَةً مُحْمُورِهِمْ، يَوْمَئِذٍ، خَلِيطُ الْبُسْرِ وَالثَّمْرِ. (م/۱۹۸۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: من مشغول شراب دادن به ابوطلحه، ابودجان، معاذ بن جبل و گروهی از انصار بودم که فردی وارد شد و گفت: اتفاقی افتاده است؛ حرمت شراب نازل گردید. اینجا بود که ما ظرف‌های شراب را واژگون کردیم. گفتنی است که شراب آن روز، مخلوطی از خرما نارس و خرما رسیده بود.
فتاده (یکی از راویان) می‌گوید: شراب در حالی حرام گردید که بیشترین شراب‌های آن روز از مخلوط خرما نارس و رسیده ساخته می‌شد.

باب (۷): شراب از پنج چیز، ساخته می‌شود

۱۲۶۹- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: خَطَبَ عُمَرُ عَلَىٰ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَلَا وَإِنَّ الْخَمْرَ نَزَلَتْ تَحْرِيمُهَا، يَوْمَ نَزَلَ، وَهِيَ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: مِنَ الْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرِ، وَالثَّمْرِ، وَالزَّيْبِ، وَالْعَسَلِ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ، وَثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ وَدِدْتُ - أَيُّهَا النَّاسُ - أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَهْدَ إِلَيْنَا فِيهَا: الْحَدُّ، وَالْكَالَةُ، وَأَبْوَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الرَّبَا. (م/۳۰۳۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: عمر رضی الله عنه بر منبر رسول الله ﷺ سخنرانی کرد و بعد از حمد و ثنای الله متعال، گفت: آگاه باشید، روزی که تحریم شراب، نازل گردید، از پنج چیز، شراب ساخته می‌شد: گندم، جو، خرما، کشمش و عسل. و بدانید که خمر (شراب) به آن چیزی گفته می‌شود که عقل را بیوشاند (زایل کند). و ای مردم! دوست داشتم که رسول الله ﷺ در مورد سه چیز برای ما توضیح می‌داد: (۱): درباره‌ی میراث پدر بزرگ (که آیا جانشین پدر می‌شود و میراث برادران پدر را ساقط می‌کند یا نه؟) (۲) درباره‌ی کلاله (میتی که نه فرزند دارد و نه پدر.) (۳) بعضی از ابواب ربا.

باب (۸): از کشمش و خرما با هم نباید شراب ساخته شود

۱۲۷۰- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ نَهَىٰ أَنْ يُنْبَدَ الثَّمْرُ وَالزَّيْبُ جَمِيعًا وَنَهَىٰ أَنْ يُنْبَدَ الرُّطْبُ وَالْبُسْرُ جَمِيعًا. (م/۱۹۸۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ از اینکه از خرما و کشمش با هم و همچنین خرما و رسیده و نارس با هم شراب درست شود، منع فرمود.

۱۲۷۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَرِبَ التَّيِّدَ مِنْكُمْ، فَلْيَشْرَبْهُ زَبِيبًا فَرْدًا، أَوْ تَمْرًا فَرْدًا، أَوْ بُسْرًا فَرْدًا». (م/۱۹۸۷)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس از شما که خواست عصاره بنوشد، عصاره‌ی کشمش یا خرما را رسیده‌ی تنها و یا خرما را نارس تنها را بنوشد».

باب (۹): نباید در ظرف کدو و ظرف قیر اندود عصاره درست کرد

۱۲۷۲- عَنْ زَادَانَ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: حَدَّثَنِي بِمَا نَهَى عَنْهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مِنَ الْأَشْرَبَةِ بِلُغَتِكَ، وَفَسَّرَهُ لِي بِلُغَتِنَا، فَإِنَّ لَكُمْ لُغَةً سِوَى لُغَتِنَا فَقَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْخَنْتَمِ، وَهِيَ الْجُرَّةُ، وَعَنِ الدَّبَاءِ، وَهِيَ الْقَرَعَةُ، وَعَنِ الْمُرْقَتِ، وَهُوَ الْمُقَيَّرُ، وَعَنِ التَّقِيرِ، وَهِيَ التَّخْلَةُ تُنْسَخُ نَسْحًا، وَتُنْقَرُ نَقْرًا، وَأَمَرَ أَنْ يُتَبَدَّ فِي الْأَسْقِيَةِ. (م/۱۹۹۷)

ترجمه: زاذان می گوید: به ابن عمر رضی الله عنهما گفتم: شرابهایی را که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از آنها منع فرمود، به زبان خودت برایم بیان کن. و به زبان من برایم تفسیر کن؛ زیرا زبان شما با زبان ما فرق می کند. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از (شراب) کوزه، ظرف کدو، ظرف قیراندود و ظرف تنه‌ی درخت خرما، که پوست آن کنده و داخل آن خالی و سوراخ می شود، منع فرمود و دستور داد که در مشک‌ها عصاره بسازند.

باب (۱۰): عصاره گرفتن در ظرف سنگی، مباح است

۱۲۷۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ يُتَبَدَّدُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي سِقَاءٍ، فَإِذَا لَمْ يَجِدُوا سِقَاءً نُبِدَّ لَهُ فِي تَوْرٍ مِنْ حِجَارَةٍ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ - وَأَنَا أَسْمَعُ - لِأَبِي الزُّبَيْرِ: مِنْ بَرَامٍ؟ قَالَ: مِنْ بَرَامٍ. (م/۱۹۹۹)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: برای رسول الله صلی الله علیه و آله در مشک عصاره‌ی خرما می ساختند. اگر مشک‌ی نمی یافتند، داخل دیگی که از سنگ بود، آب خرما می ساختند. و من شنیدم که یک نفر از ابو زبیر پرسید: ظرف سنگی؟ پاسخ داد: ظرف سنگی.

باب (۱۱): اجازة‌ی عصاره گرفتن در همه‌ی ظرف‌ها و منع از نوشیدن هر چیز نشئه آور

۱۲۷۴- عَنْ بُرَيْدَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَهَيْتُكُمْ عَنِ الظُّرُوفِ، وَإِنَّ الظُّرُوفَ - أَوْ ظُرْفًا - لَا يُحِلُّ شَيْئًا وَلَا يُحَرِّمُهُ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». (م/۹۷۷)

ترجمه: بریده رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما را از استفاده‌ی تعدادی از ظرف‌ها، منع نموده بودم؛ اما باید بدانید که ظرف‌ها باعث حلال و حرام شدن هیچ چیز نمی شوند؛ هر چیزی که مست کننده و نشئه آور باشد، حرام است.»

باب (۱۲): اجازہ‌ی استفادہ از کوزہ‌هایی که قیر اندود نشده‌اند

۱۲۷۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہما قَالَ: لَمَّا نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ التَّيْبِذِ فِي الْأَوْعِيَةِ، قَالُوا: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ، فَأَرَخَصَ لَهُمْ فِي الْجَرِّ غَيْرِ الْمُزَقَّتِ. (م/۲۰۰۰)

ترجمہ: عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: هنگامی که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از ساختن عصارہ داخل ظرفها، منع فرمود، صحابہ گفتند: همه‌ی مردم به مشک، دسترسی ندارند. لذا پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به آنها اجازہ داد تا از کوزہ‌هایی که قیر اندود نشده‌اند، استفادہ کنند.

باب (۱۳): مدت گذاشتن خرما در آب

۱۲۷۶- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يُنْتَبِذُ لَهُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَيَشْرَبُهُ إِذَا أَصْبَحَ، يَوْمَهُ ذَلِكَ، وَاللَّيْلَةَ الَّتِي تَجِيءُ، وَالْعَدَّةَ وَاللَّيْلَةَ الْأُخْرَى، وَالْعَدَّةَ إِلَى الْعَصْرِ، فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ سَقَاهُ الْخَادِمَ أَوْ أَمَرَ بِهِ فَصَبَّ. (م/۲۰۰۴)

ترجمہ: ابن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: برای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول شب، خرما در آب می‌انداختند. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از صبح روز بعد تا عصر روز سوم از آن آب خرما، تناول می‌نمودند. و اگر بعد از این مدت، باز هم چیزی باقی می‌ماند، به خادمش می‌داد یا دستور می‌داد تا بریزند.

۱۲۷۷- عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كُنَّا نَنْبِذُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي سِقَاءٍ يُوَكِّي، أَعْلَاهُ، وَلَهُ عَزْلَاءٌ، نَنْبِذُهُ عُذْوَةً، فَيَشْرَبُهُ عِشَاءً، وَنَنْبِذُهُ عِشَاءً، فَيَشْرَبُهُ عُذْوَةً. (م/۲۰۰۵)

ترجمہ: عایشہ رضی اللہ عنہا می‌گوید: برای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در مشکی که دهانه‌اش با نخ بسته می‌شد و از قسمت پایین، سوراخی داشت، نبید (شیره‌ی خرما) می‌ساختیم. ما خرماها را صبح (داخل آب می‌گذاشتیم، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شب، آب آنها را می‌نوشید. و اگر خرما را شب می‌گذاشتیم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هنگام صبح، آنها را می‌نوشید.

باب (۱۴): درباره‌ی شرابی که تبدیل به سرکه شود

۱۲۷۸- عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم سَأَلَ عَنِ الْخَمْرِ تَتَّخَذُ حَلَاءً؟ فَقَالَ: «لَا».

(م/۱۹۸۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مورد (حلال بودن) شرابی که تبدیل به سرکه شود، پرسیدند. فرمود: «نه». (حلال نیست).

باب (۱۵): معالجه با شراب

۱۲۷۹- عَنْ وَائِلِ الْحَضْرَمِيِّ: أَنَّ طَارِقَ بْنَ سُؤَيْدِ الْجُعْفِيِّ سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنِ الْخُمْرِ؟ فَهَنَّا - أَوْ كَرِهَ - أَنْ يَصْنَعَهَا، فَقَالَ: إِنَّمَا أَصْنَعُهَا لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ بِدَوَاءٍ، وَلَكِنَّهُ دَاءٌ». (م/۱۹۸۴)

ترجمه: وائل حضرمی می گوید: طارق بن سوید جعفی رضی الله عنه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی ساختن شراب پرسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را منع فرمود و یا اینکه این کارش را ناپسند دانست. طارق گفت: این کار من، استفاده‌ی دارویی دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شراب، دوا نیست؛ بلکه بیماری است».

باب (۱۶): درباره‌ی پوشاندن دهان ظرف

۱۲۸۰- عَنْ أَبِي حُمَيْدِ السَّاعِدِيِّ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِقَدَحٍ لَيْنٍ مِنَ النَّقِيعِ، لَيْسَ حُمْرًا فَقَالَ: «أَلَا حَمْرَتُهُ وَلَوْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ عُودًا». قَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: إِنَّمَا أُمِرَ بِالْأَسْقِيَةِ أَنْ تُوكَأَ لَيْلًا، وَبِالْأَبْوَابِ أَنْ تُغْلَقَ لَيْلًا. (م/۱۲۱۰)

ترجمه: ابو حمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله یک لیوان شیر از منطقه‌ی نقیع (وادی عقیق) آوردم که روی آن، پوشانده نشده بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا لیوان را نیوشانیدی؟ اگرچه یک قطعه چوب روی آن می گذاشتی». ابو حمید می گوید: به ما دستور داده شده بود تا شبها دهانه‌ی مشک‌ها را ببندیم و درها را قفل کنیم.

باب (۱۷): روی ظرف را ببوشانید و دهانه‌ی مشک را ببندید

۱۲۸۱- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا كَانَ جُنْحُ اللَّيْلِ - أَوْ أَمْسَيْتُمْ - فَكُفُّوا صَبِيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقُوا الْأَبْوَابَ، وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَابًا مُغْلَقًا، وَأَوْكُوا قَرَبَكُمْ، وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَحَمِّرُوا آيَتَكُمْ، وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضُوا عَلَيْهَا شَيْئًا، وَأَطْفِقُوا مَصَابِيحَكُمْ». (م/۲۰۱۲)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هنگامی که تاریکی فرا رسیده یا شب شد، کودکان‌تان را نگذارید که از خانه، بیرون بروند؛ زیرا در این وقت، شیاطین پراکنده می‌شوند. ولی بعد از اینکه ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد بگذارید. سپس در خانه‌هایتان را ببندید و بسم الله بگویید؛ زیرا شیطان هیچ دروازه‌ی بسته‌ای را باز نمی‌کند. همچنین دهانه‌ی مشک‌هایتان را ببندید و بسم الله بگویید؛ روی ظرف‌هایتان را بپوشانید و بسم الله بگویید اگرچه با چیزی باشد که فقط بخشی از آن را بپوشاند. و چراغ‌هایتان را خاموش کنید».

۱۲۸۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «عَطُوا الْإِنَاءَ، وَأَوْكُوا السَّقَاءَ، فَإِنَّ فِي السَّنَةِ لَيْلَةً يَنْزِلُ فِيهَا وَبَاءٌ، لَا يَمُرُّ بِإِنَاءٍ لَيْسَ عَلَيْهِ غِطَاءٌ، أَوْ سِقَاءٍ لَيْسَ عَلَيْهِ وَكَاءٌ، إِلَّا نَزَلَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ الْوَبَاءِ» و فی روایة: قَالَ اللَّيْثُ: - یعنی ابن سعد - قَالاً عَاجِماً عِنْدَنَا يَتَّقُونَ ذَلِكَ فِي كَأْتُونَ الْأَوَّلِ. (م/۲۰۱۴)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «روی ظرف را بپوشانید و دهانه‌ی مشک را ببندید؛ زیرا شبی در سال، وجود دارد که در آن، وبا نازل می‌شود. و از کنار هر ظرف و مشک‌ی بگذرد که روی آن پوشانده نشده و دهانه‌اش بسته نباشد، وارد آن می‌گردد».

در روایتی، لیث بن سعد می‌گوید: عجم‌ها از این وبا در ماه دسامبر پرهیز می‌کنند.

باب (۱۸): درباره‌ی نوشیدن عسل و نیبید و شیر و آب

۱۲۸۳- عَنْ أَنَسِ رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، بِقَدَحِي هَذَا، الشَّرَابَ كُلَّهُ، الْعَسَلَ وَالنَّبِيذَ وَالْمَاءَ وَاللَّبَنَ. (م/۲۰۰۸)

۱۲۸۳- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: با این لیوانم همه‌ی نوشیدنی‌ها از قبیل عسل، نیبید (آب خرما)، آب و شیر را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم نمودم.

۱۲۸۴- عن البراء رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَاتَّبَعَهُ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشِمٍ، قَالَ فَدَعَا عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَسَاحَتْ فَرُسُهُ، فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ لِي وَلَا أَضْرِكْ، قَالَ فَدَعَا اللَّهَ، قَالَ فَعَطِشَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَمَرُوا بِرَاعِي غَنَمٍ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقِ: فَأَخَذْتُ قَدْحًا فَحَلَبْتُ فِيهِ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ، فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيَ. (م/۲۰۰۹)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه می آمد، سراقه بن مالک به جُعشم به تعقیب او پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را نفرین نمود. در نتیجه، اسبش در زمین فرو رفت. سراقه گفت: برایم دعا کن؛ با تو کاری ندارم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای او دعا نمود.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله تشنه شد و گذرش به چوپانی افتاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: لیوانی برداشتم و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن، اندکی شیر نوشیدم و نزد ایشان بردم. رسول الله صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای از آن شیر نوشید که من خرسند شدم.

۱۲۸۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَتَى لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ، يَأِيلِيَاءَ، بِقَدْحَيْنِ مِنْ حَمْرٍ وَلَبَنٍ، فَظَنَرَ إِلَيْهِمَا فَأَخَذَ اللَّبَنَ، فَقَالَ لَهُ جَبْرِيلُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَاكَ لِلْفُطْرَةِ، لَوْ أَخَذْتَ الْحَمْرَ، عَوْتُ أُمَّتِكَ. (م/۱۶۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شبی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به ایلیاء (بیت المقدس) برده شد، برای او یک لیوان شراب و یک لیوان شیر آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها نگاه کرد و شیر را برداشت. جبرئیل علیه السلام به او گفت: الله متعال را سپاس می گویم که تو را به فطرت رهنمون گردید؛ اگر شراب را برمی داشتی، امت تو گمراه می شد.

باب (۱۹): نوشیدن در لیوان

۱۲۸۶- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: ذُكِرَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله امْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَمَرَ أَبَا أُسَيْدٍ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهَا، فَأُرْسِلَ إِلَيْهَا، فَقَدِمَتْ، فَزَلَّتْ فِي أُجْمِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى جَاءَهَا فَدَخَلَ عَلَيْهَا، فَإِذَا امْرَأَةٌ مُنْكَسَّةٌ رَأْسَهَا، فَلَمَّا كَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، قَالَ: «قَدْ أَعَدْتُكَ مِنِّي» فَقَالُوا لَهَا: أَتَدْرِينَ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَتْ: لَا، فَقَالُوا: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَاءَكَ لِيُخْطَبَكَ، قَالَتْ: أَنَا كُنْتُ أَشَقَى مِنْ ذَلِكَ، قَالَ سَهْلٌ: فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَئِذٍ حَتَّى جَلَسَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، ثُمَّ قَالَ: «اسْقِنَا» لِسَهْلٍ، قَالَ: فَأَخْرَجْتُ لَهُمْ هَذَا الْقَدْحَ فَاسْقَيْتُهُمْ فِيهِ، قَالَ أَبُو حَازِمٍ: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدْحَ فَشَرِبْنَا فِيهِ، قَالَ: ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ بَعْدَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، فَوَهَبَهُ لَهُ. (م/۲۰۰۷)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد یکی از زنان عرب، صحبت کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابو اُسَید دستور داد تا قاصدی نزد او بفرستد. ابو اُسَید این کار را انجام داد. آن زن آمد و در قلعه‌های بنی ساعده، منزل گرفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله براه افتاد و نزد آن زن رفت. آن زن سرش را پایین انداخته بود. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله با او صحبت کرد، گفت: از تو به الله متعال پناه می‌برم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تو را پناه دادم». مردم به آن زن گفتند: آیا می‌دانی این شخص کیست؟ آن زن گفت: نه. گفتند: این، رسول الله صلی الله علیه و آله بود و می‌خواست از تو خواستگاری نماید. آن زن گفت: من بدبخت‌تر از این هستم. (شایستگی چنین سعادت را ندارم).

سهل می‌گوید: در آن روز، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همراهانش آمدند و در سقیفه‌ی بنی ساعده نشستند. در آنجا رسول الله صلی الله علیه و آله به من گفت: «به ما آب بده». من این لیوان را بیرون آوردم و آنان را در آن، آب دادم. ابوحازم می‌گوید: سهل آن لیوان را برای ما بیرون آورد و ما در آن، آب نوشیدیم. بعد از آن، عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه از سعد خواست که آن لیوان را به او ببخشد. سعد هم آن لیوان را به او بخشید.

باب (۲۰): نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک، ممنوع است

۱۲۸۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ اخْتِنَاثِ الْأَسْقِيَةِ: أَنْ يُشْرَبَ مِنْ أَفْوَاهِهَا، وَفِي رِوَايَةٍ: وَاخْتِنَاثُهَا أَنْ يُعْلَبَ رَأْسُهَا ثُمَّ يُشْرَبَ مِنْهُ. (۲۰۲۳)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک، منع فرمود. و در روایتی آمده است که کیفیت آن به این شکل است که دهانه‌ی مشک را برگردانند و از آن، آب بنوشند. (این کار، ممنوع است.)

باب (۲۱): آب نوشیدن در ظرف‌های طلایی و نقره‌ای ممنوع است

۱۲۸۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَكِيمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ حُدَيْفَةَ بِالْمَدَائِنِ، فَاسْتَسْقَى حُدَيْفَةُ، فَجَاءَهُ دِهْقَانٌ بِشَرَابٍ فِي إِنَاءٍ مِنْ فِضَّةٍ، فَرَمَاهُ بِهِ، وَقَالَ: إِنِّي أَخْبِرُكُمْ أَنِّي قَدْ أَمَرْتُه أَنْ لَا يَسْقِيَنِي فِيهِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَشْرَبُوا فِي إِنَاءِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلَا تَلْبَسُوا الدِّيْبَاجَ وَالْحَرِيرَ، فَإِنَّهُ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ لَكُمْ فِي الْآخِرَةِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۰۶۷)

ترجمه: عبدالله بن عکیم می‌گوید: با حذیفه رضی الله عنه در مدائن بودیم که ایشان آب خواست. یک دهقان برایش در ظرفی نقره‌ای آب آورد. حذیفه رضی الله عنه آن ظرف را دور انداخت و گفت: جهت اطلاع شما من به این مرد گفته بودم: مرا داخل این ظرف، آب مده؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در ظرف‌های ساخته شده از طلا و نقره، آب ننوشید و لباس ابریشمی نپوشید؛ چرا که این چیزها در دنیا از آن کفار، و در آخرت، از آن ما خواهند بود».

۱۲۸۹- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي آيَةِ الْفِضَّةِ، إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». وَ فِي رَوَايَةٍ: «إِنَّ الَّذِي يَأْكُلُ أَوْ يَشْرَبُ فِي آيَةِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ...» (م/۲۰۶۵)

۱۲۸۹- ام سلمه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس در ظرف نقره‌ای، آب بنوشد، در واقع، آتش دوزخ در شکمش می‌ریزد». و در روایتی آمده است که فرمود: «کسی که در ظرف‌های ساخته شده از نقره و طلا، می‌خورد و می‌نوشد، در حقیقت، آتش دوزخ در شکمش می‌ریزد».

باب (۲۲): هر گاه کسی آب نوشید، حق با فردی است که سمت راست او قرار دارد
 ۱۲۹۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي دَارِنَا، فَاسْتَسْقَى، فَحَلَبْنَا لَهُ شَاةً، ثُمَّ شُبَّتُهُ مِنْ مَاءِ بَيْتِي هَذِهِ، قَالَ: فَأَعْطَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، وَأَبُو بَكْرٍ عَنْ يَسَارِهِ، وَعُمَرُ وَجَاهَهُ، وَأَعْرَابِيُّ عَنْ يَمِينِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ شُرْبِهِ قَالَ عُمَرُ: هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ يُرِيهِ إِيَّاهُ، فَأَعْطَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْأَعْرَابِيَّ، وَتَرَكَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْأَيْمُنُونَ، الْأَيْمُنُونَ، الْأَيْمُنُونَ» قَالَ أَنَسٌ: فَهِيَ سُنَّةٌ، فَهِيَ سُنَّةٌ، فَهِيَ سُنَّةٌ. (م/۲۰۲۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی ما آمد و آب خواست. ما گوسفندی برای ایشان دوشیدیم و مقداری از آب این چاهم با شیرها مخلوط کردم و به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دادم. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قدری از آن شیر را نوشید. گفتنی است که ابوبکر رضی الله عنه سمت چپش، عمر رضی الله عنه روبرویش، و یک مرد بادیه نشین سمت راستش، قرار داشت. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نوشیدن شیر، فراغت یافت، عمر رضی الله عنه با نشان دادن ابوبکر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول الله! این، ابوبکر است. رسول

اکرم ﷺ شیرها را به مرد بادیه نشین داد و از دادن آنها به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، صرف نظر نمود و فرمود: «حق با کسی است که سمت راست نشسته باشد، حق با کسی است که سمت راست نشسته باشد، حق با کسی است که سمت راست نشسته باشد». در پایان، انس رضی الله عنه گفت: این کار، سنت است. این کار، سنت است. این کار، سنت است.

باب (۲۳): اجازه خواستن از کوچکترها هنگام دادن آب به بزرگترها

۱۲۹۱- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى بِشَرَابٍ فَشَرِبَ مِنْهُ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ وَعَنْ يَسَارِهِ أَشْيَاخٌ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: «أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ؟» فَقَالَ الْغُلَامُ: لَا وَاللَّهِ لَا أُوْثِرُ بِنَبِيٍّ مِنْكَ أَحَدًا» قَالَ: فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي يَدِهِ. (م/۲۰۳۰)

۱۲۹۱- سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می‌گوید: برای رسول الله ﷺ مقداری آب آوردند. پیامبر اکرم ﷺ مقداری از آن را نوشید. قابل یادآوری است که سمت راست ایشان، نوجوانی کم سن و سال وجود داشت. و سمت چپش، گروهی از افراد مُسِن، نشسته بودند. رسول الله ﷺ به آن نوجوان فرمود: «آیا اجازه می‌دهی این آب را (که حق توست) به اینها بدهم؟» آن نوجوان گفت: نه، سوگند به الله، من هیچ‌کس را در این حقم بر خود ترجیح نمی‌دهم. آنگاه رسول الله ﷺ آب را در دست او نهاد.

باب (۲۴): تنفس در ظرف، ممنوع است

۱۲۹۲- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى أَنْ يَتَنَفَّسَ فِي الْإِنَاءِ. (م/۲۶۷)

ترجمه: ابوقتاده رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از تنفس کردن در ظرف آب، منع فرمود.

باب (۲۵): رسول الله ﷺ هنگام آب نوشیدن، تنفس می‌نمود

۱۲۹۳- عَنْ أَنَسِ رضی الله عنه: قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَنَفَّسُ فِي الشَّرَابِ ثَلَاثًا، وَيَقُولُ: «إِنَّهُ أُرْوَى وَأَبْرَأُ وَأَمْرَأُ» قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أَتَنَفَّسُ فِي الشَّرَابِ ثَلَاثًا. (م/۲۰۲۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام آب نوشیدن، سه بار، تنفس می‌نمود و می‌فرمود: «این کار، بهتر تشنگی را بر طرف می‌سازد و سیراب می‌کند و گواراتر است».

انس رضی الله عنه می‌گوید: من نیز هنگام آب نوشیدن، سه بار، تنفس می‌کنم.

باب (۲۶): نباید ایستاده آب نوشید

۱۲۹۴- عن ابی هُرَیْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا يَشْرَبَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَائِمًا، فَمَنْ نَسِيَ فَلْيَسْتَقِئْ». (م/۲۰۲۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ یک از شما، ایستاده آب ننوشد. اگر کسی فراموش کرد (و ایستاده آب نوشید) استفراغ کند».

باب (۲۷): اجازه‌ی ایستاده نوشیدن آب زمزم

۱۲۹۵- عن ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ قَائِمًا، وَاسْتَسَقَى وَهُوَ عِنْدَ الْبَيْتِ. (م/۲۰۲۷)

۱۲۹۵- ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آب زمزم دادم. ایشان صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده، آب زمزم می نوشید. گفتمی است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کنار خانه‌ی کعبه بود که آب خواست.

کتاب خوردنی‌ها

باب (۱): بسم الله گفتن، هنگام غذا خوردن

۱۲۹۶- عَنْ حُدَيْفَةَ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا إِذَا حَضَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله طَعَامًا لَمْ نَضَعْ أَيْدِينَا حَتَّى يَبْدَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَيَضَعُ يَدَهُ، وَإِنَّا حَضَرْنَا مَعَهُ مَرَّةً طَعَامًا، فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ كَأَنَّهَا تُدْفَعُ، فَذَهَبَتْ لِتَضَعَ يَدَهَا فِي الطَّعَامِ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِيَدِهَا، ثُمَّ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ كَأَنَّمَا يُدْفَعُ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَحِلُّ الطَّعَامَ أَنْ لَا يُذْكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ جَاءَ بِهَذِهِ الْجَارِيَةِ لِيَسْتَحِلَّ بِهَا، فَأَخَذْتُ بِيَدِهَا، فَجَاءَ بِهَذَا الْأَعْرَابِيِّ لِيَسْتَحِلَّ بِهِ، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ يَدُهُ فِي يَدِي مَعَ يَدِهَا» وَ فِي رَوَايَةٍ: ثُمَّ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ وَ أَكَلَ. (م/ ۲۰۱۷)

ترجمه: حدیفه رضي الله عنه می‌گوید: هرگاه، همراه نبی اکرم صلى الله عليه وآله برای خوردن غذایی، حضور می‌یافتیم، تا زمانی که رسول الله صلى الله عليه وآله آغاز نمی‌نمود و دستش را بسوی غذا نمی‌برد، ما دست‌هایمان را بسوی غذا نمی‌بردیم. یک بار برای غذا خوردن، همراه رسول اکرم صلى الله عليه وآله حضور یافتیم. دختر بچه‌ای که گویا تعقیبش کرده‌اند، آمد و خواست دست به غذا ببرد. رسول الله صلى الله عليه وآله دستش را گرفت. سپس، یک مرد بادیه نشین که گویا دنبالش کرده‌اند، آمد و خواست دستش را به غذا ببرد. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله دست او را نیز گرفت و فرمود: «شیطان می‌تواند از غذایی بخورد که بسم الله بر آن، گفته نشود؛ لذا این دختر بچه را آورد تا بوسیله‌ی او برایش امکان غذا خوردن، فراهم گردد. به همین خاطر، من دستش را نگه داشتم. سپس، این بادیه نشین را آورد تا بوسیله‌ی او بتواند غذا بخورد. لذا من دستش را گرفتم. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هم اکنون، دست شیطان و دختر بچه در دست من است». و در روایتی آمده است که پس از آن، پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بسم الله گفت و خوردن را آغاز نمود.

۱۲۹۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَيْتَهُ، فَذَكَرَ اللَّهَ عِنْدَ دُخُولِهِ وَعِنْدَ طَعَامِهِ، قَالَ الشَّيْطَانُ: لَا مَبِيتَ لَكُمْ وَلَا عَشَاءَ، وَإِذَا

دَخَلَ فَلَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عِنْدَ دُخُولِهِ، قَالَ الشَّيْطَانُ: أَدْرَكْتُمُ الْمَيْتَ، وَإِذَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عِنْدَ طَعَامِهِ، قَالَ أَدْرَكْتُمُ الْمَيْتَ وَالْعِشَاءَ». (م/۲۰۱۸)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «هر گاه، شخصی وارد خانه اش شود و هنگام وارد شدن و غذا خوردن، بسم الله بگوید، شیطان به برادران و دوستانش می گوید: برای شما خوابگاه و شامی، وجود ندارد. و اگر کسی وارد خانه شود و هنگام وارد شدن، بسم الله نگوید، شیطان به دوستانش می گوید: به خوابگاه دست یافتید. و اگر هنگام غذا خوردن، بسم الله نگوید، شیطان می گوید: به خوابگاه و شام، دست یافتید».

باب (۲): خوردن با دست راست

۱۲۹۸- عَنْ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْكُلْ بِيَمِينِهِ، وَإِذَا شَرِبَ فَلْيَشْرَبْ بِيَمِينِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَبُ بِشِمَالِهِ». (م/۲۰۲۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه، یکی از شما خواست غذا بخورد، با دست راستش بخورد. و هرگاه، یکی از شما خواست آب بنوشد، با دست راستش بنوشد؛ زیرا شیطان با دست چپش، غذا می خورد و با دست چپش، آب می نوشد».

۱۲۹۹- عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ أَنَّ رَجُلًا أَكَلَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشِمَالِهِ، فَقَالَ: «كُلْ بِيَمِينِكَ» قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ، قَالَ: «لَا اسْتَطَعْتَ» مَا مَنَعَهُ إِلَّا الْكِبَرُ، قَالَ: فَمَا رَفَعَهَا إِلَى فِيهِ. (م/۲۰۲۱)

ترجمه: ایباص بن سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: پدرم به من گفت: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله با دست چپش، غذا می خورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «با دست راستت، غذا بخور». آن مرد گفت: نمی توانم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ناتوان شوی». گفتمی است که صرفاً تکبر باعث شد تا آن مرد، چنین جمله ای را به زبان بیاورد. راوی می گوید: بعد از آن، آن مرد نتوانست دستش را به دهانش برسد.

باب (۳): هر کس، از جلوی خودش، غذا بخورد

۱۳۰۰- عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رضی الله عنه، قَالَ: كُنْتُ فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي: «يَا غُلَامُ سَمَّ اللَّهُ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». (م/۲۰۲۲)

ترجمه: عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه می‌گوید: پسر بچه بودم و در آغوش رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور می‌زد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوی خود، بخور».

باب (۴): غذا خوردن با سه انگشت

۱۳۰۱- عَنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْكُلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعٍ، وَيَلْعَقُ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يَمْسَحَهَا. (م/۲۰۳۲)

۱۳۰۱- کعب بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با سه انگشت، غذا می‌خورد و دستش را قبل از پاک کردن می‌لیسید.

باب (۵): بعد از غذا خوردن دستش را بلیسد یا بلیساند

۱۳۰۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَامًا فَلَا يَمْسَحُ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يَلْعِقَهَا». (م/۲۰۳۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که یکی از شما غذا خورد، تا زمانی که دست اش را نلیسیده و یا نلیسانده است، آن را پاک نکنند».

باب (۶): لیسیدن انگشتان و کاسه

۱۳۰۳- عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَمَرَ بِلَعْقِ الْأَصَابِعِ وَالصَّحْفَةِ، وَقَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ فِي آيَةِ الْبَرَكَةِ». (م/۲۰۳۳)

ترجمه: از جابر رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به لیسیدن انگشتان و کاسه، دستور داد و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت از غذای شما وجود دارد».

باب (۷): پاک کردن لقمه‌ای که افتاد و خوردن آن

۱۳۰۴- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ، حَتَّى يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِهِ، فَإِذَا سَقَطَتْ مِنْ أَحَدِكُمُ اللَّقْمَةُ فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَدَى ثُمَّ لْيَأْكُلْهَا، وَلَا يَدَعْهَا لِلشَّيْطَانِ، فَإِذَا فَرَغَ فَلْيَلْعُقْ أَصَابِعَهُ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ طَعَامِهِ تَكُونُ الْبَرَكَةُ». (م/۲۰۳۳)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «شیطان هنگام انجام همه‌ی کارها نزد شما حاضر می‌شود تا جایی که هنگام غذا خوردن نیز می‌آید. پس هرگاه، لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، خس و خاشاکی را که به آن چسبیده است، پاک کند و آن را میل نماید و برای شیطان نگذارد. و هرگاه، از غذا خوردن، فراغت یافت، انگشتانش را بلیسد؛ زیرا او نمی‌داند که برکت در کدام قسمت از غذایش، وجود دارد.»

باب (۸): الحمدلله گفتن بعد از خوردن و نوشیدن

۱۳۰۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيُحَمِّدَهُ عَلَيْهَا، أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فَيُحَمِّدَهُ عَلَيْهَا». (م/۲۷۳۴)

۱۳۰۵- انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اللله متعال از آن بنده، خوشنود می‌شود که غذایش را بخورد و الحمدلله بگوید و آبش را بنوشد و الحمدلله بگوید.»

باب (۹): بازخواست شدن بخاطر نعمت آب و غذا

۱۳۰۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ أَوْ لَيْلَةٍ، فَإِذَا هُوَ بِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: فَقَالَ «مَا أَخْرَجَكُمَا مِنْ بُيُوتِكُمَا هَذِهِ السَّاعَةَ؟» قَالَا: الْجُوعُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُخْرِجَنِي الَّذِي أَخْرَجَكُمَا، قَوْمُوا» فَقَامُوا مَعَهُ فَأَتَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ فِي بَيْتِهِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَرْأَةُ قَالَتْ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَيْنَ فُلَانٌ؟» قَالَتْ: ذَهَبَ يَسْتَعِذُّبُ لَنَا مِنَ الْمَاءِ، إِذْ جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ فَنَظَرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصَاحِبِيهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا أَحَدٌ الْيَوْمَ أَكْرَمَ أَضْيَافًا مِنِّي قَالَ فَانْطَلَقَ فَجَاءَهُمْ بِعِدْقٍ فِيهِ بُسْرٌ وَتَمْرٌ وَرُطْبٌ، فَقَالَ: كُلُوا مِنْ هَذِهِ، وَأَخَذَ الْمُدِيَّةَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكَ وَالْحُلُوبَ» فَذَبَحَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا مِنَ الشَّاهِ وَمِنَ ذَلِكَ الْعِدْقِ، وَشَرَبُوا، فَلَمَّا أَنْ شَبِعُوا وَرَوُوا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُسْأَلَنَّ عَنْ هَذَا النَّعِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَخْرَجَكُمُ مِنْ بُيُوتِكُمُ الْجُوعُ، ثُمَّ لَمْ تَرْجِعُوا حَتَّى أَصَابَكُمُ هَذَا النَّعِيمُ». (م/۲۰۳۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی یا شبی، رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دید. پس فرمود: «در این لحظه، چه چیزی باعث شده است که از خانه‌هایتان، بیرون بیایید؟» گفتند: گرسنگی، یا رسول الله!

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همان انگیزه‌ای که باعث بیرون آمدن شما شده است، مرا نیز از خانه، بیرون آورده است؛ بلند شوید».

اینگونه آنان همراه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ براه افتادند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خانه‌ی یک مرد انصاری آمد. آن مرد انصاری در خانه‌اش نبود؛ ولی همسرش به محض اینکه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دید، گفت: خوش آمدید؛ بفرمایید. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او پرسید: فلانی کجاست؟ گفت: رفته است تا برای ما آب شیرین بیاورید. در این هنگام، آن مرد انصاری آمد و به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دو یارش، نگاه کرد و گفت: الله متعال را سپاس می‌گویم؛ هیچ‌کس امروز مهمانانی عزیزتر از مهمانان من ندارد. آنگاه رفت و خوشه‌ی خرماهایی که در آن خرماهای نارس، رسیده و رطب، وجود داشت، آورد و گفت: از این، میل بفرمایید. سپس کارد را برداشت. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «گوسفند شیر ده، ذبح نکن. آن مرد، گوسفندی برای آنان، ذبح نمود. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یارانش از گوشت گوسفند و خوشه‌ی خرما خوردند و آب نوشیدند. و هنگامی که تا سیر خوردند و سیراب شدند، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوبکر و عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت، در مورد این نعمت‌ها، از شما خواهند پرسید؛ گرسنگی باعث شد تا از خانه‌هایتان، بیرون بیایید. و بعد از اینکه از این نعمت‌ها برخوردار شدید، به خانه‌هایتان برگشتید».

باب (۱۰): پذیرفتن دعوت همسایه برای صرف غذا

۱۳۰۷- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: أَنَّ جَارًا، لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَارِسِيًّا، كَانَ طَيِّبَ الْمَرْقِ، فَصَنَعَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ جَاءَ يَدْعُوهُ، فَقَالَ: «وَهَذِهِ؟ لِعَائِشَةَ، فَقَالَ: لَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا» فَعَادَ يَدْعُوهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَهَذِهِ» قَالَ: لَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا» ثُمَّ عَادَ يَدْعُوهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَهَذِهِ» قَالَ: نَعَمْ فِي الثَّالِثَةِ، فَقَامَا يَتَدَافَعَانِ حَتَّى أَتَيَا مَنْزِلَهُ. (م/۲۰۳۷)

۱۳۰۷- انس بن مالک رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همسایه‌ای ایرانی داشت که خورشه‌های خوبی تهیه می‌نمود. روزی برای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خورشی تدارک دید و آمد و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دعوت کرد. نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اشاره‌ی به عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فرمود: «و این؟ (آیا عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا هم دعوت است؟) آن مرد گفت: خیر، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«نه» (من هم نمی آیم.) دوباره آن مرد، پیامبر ﷺ را دعوت نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «و این؟» گفت: نه. رسول الله ﷺ فرمود: «نه». برای بار سوم، آن مرد، رسول الله ﷺ را دعوت نمود. پیامبر ﷺ فرمود: «و این؟» این بار آن مرد گفت: «بله». آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ و عایشه رضی الله عنها با هم براه افتادند و به منزل آن مرد رفتند.

باب (۱۱): کسی که برای صرف غذا، دعوت شود و شخص دیگری با او برود

۱۳۰۸- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، يُقَالُ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ، وَكَانَ لَهُ غُلَامٌ لِحَامٌ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَ فِي وَجْهِهِ الْجُوعَ، فَقَالَ لِغُلَامِهِ: وَيْحَكَ اصْنَعْ لَنَا طَعَامًا لِحْمَسَةٍ نَفْرٍ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُو النَّبِيَّ ﷺ خَامِسَ حَمْسَةٍ، قَالَ: فَصَنَعَ، ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَدَعَاهُ خَامِسَ حَمْسَةٍ، وَاتَّبَعَهُمْ رَجُلٌ، فَلَمَّا بَلَغَ الْبَابَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ هَذَا اتَّبَعَنَا فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُ وَإِنْ شِئْتَ رَجِعْ» قَالَ: لَا بَلْ أَدْنُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. (م/۲۰۳۶)

ترجمه: ابو مسعود انصاری رضی الله عنه می گوید: یک مرد انصاری به نام ابوشعیب، برده‌ای قصاب داشت. آن مرد، روزی، رسول الله ﷺ را دید و از چهره‌اش متوجه شد که پیامبر اکرم ﷺ گرسنه است؛ لذا به برده‌اش گفت: وای بر تو، غذایی را برای پنج نفر، تهیه کن؛ چرا که می‌خواهم رسول الله ﷺ را با چهار نفر دیگر دعوت کنم. او نیز غذایی تهیه کرد. ابوشعیب نزد نبی اکرم ﷺ آمد و او را با چهار نفر دیگر، دعوت نمود. اما شخص دیگری نیز همراه آنان آمد. هنگامی که رسول اکرم ﷺ به دروازه‌ی خانه‌ی ابوشعیب رسید، به او فرمود: «این مرد نیز با ما آمد؛ اگر خواستی به او اجازه بده؛ در غیر این صورت، بر می‌گردد». ابوشعیب گفت: نه، یا رسول الله! به او اجازه می‌دهم.

باب (۱۲): ایثار کردن در حق مهمان

۱۳۰۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي جَهْدٌ، فَأَرْسَلَ إِلَى بَعْضِ نِسَائِهِ، فَقَالَتْ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا عِنْدِي إِلَّا مَاءٌ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى أُخْرَى فَقَالَتْ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى قُلْنَ كُلُّهُنَّ مِثْلَ ذَلِكَ: لَا، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا عِنْدِي إِلَّا مَاءٌ، فَقَالَ: «مَنْ يُضِيفُ هَذَا، اللَّيْلَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ؟» فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ: أَنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى رَحْلِهِ، فَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: هَلْ عِنْدِكَ شَيْءٌ؟ قَالَتْ: لَا، إِلَّا قُوْثٌ صَبْيَانِي، قَالَ: فَعَلَّلِيهِمْ بِشَيْءٍ، فَإِذَا دَخَلَ صَيِّفُنَا فَأَطْفِئِي السَّرَاجَ وَارِيهِ أَنَّا نَأْكُلُ، فَإِذَا أَهْوَى لِيَأْكُلَ فِقُومِي إِلَى

السَّرَاجِ حَتَّى تُطْفِئِيهِ، قَالَ: فَقَعَدُوا وَأَكَلَ الصَّيْفُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «قَدْ عَجِبَ اللَّهُ مِنْ صَنِيعِكُمْ بِصَيْفِكُمْ اللَّيْلَةَ». (م/۲۰۵۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من به زحمت و مشقت افتاده‌ام. رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی را نزد یکی از همسرانش فرستاد تا او را مطلع سازد. همسرش گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده، نزد من چیزی جز آب، وجود ندارد. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن شخص را نزد یکی دیگر از همسرانش فرستاد. او نیز همین پاسخ را داد. اینگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن شخص را نزد همه‌ی همسرانش یکی بعد از دیگری فرستاد و هر یک از آنان می‌گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده، چیزی جز آب نزد من وجود ندارد.

سرانجام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: «امشب چه کسی این شخص را مهمان می‌کند تا رحمت الهی شامل حالش گردد؟» در این هنگام، یک مرد انصاری برخاست و گفت: من یا رسول الله. آنگاه او را به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: آیا چیزی داری؟ همسرش گفت: نه، چیزی جز غذای بچه‌هایم، وجود ندارد. آن مرد انصاری گفت: بچه‌ها را با چیزی، سرگرم کن. و هنگامی که مهمان ما وارد شد، چراغ را خاموش کن و به او چنین وانمود کن که ما مشغول خوردن هستیم. به این صورت که وقتی مهمان، شروع به خوردن نمود، بلند شو و چراغ را خاموش کن.

راوی می‌گوید: اینگونه آنان نشستند و مهمان غذا خورد. صبح روز بعد که ابوشعیب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب، الله متعال از رفتار شما با مهمانتان، تعجب کرد.»

باب (۱۳): غذای دو نفر برای سه نفر، کافی است

۱۳۱۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَعَامُ الْإِثْنَيْنِ كَافِي الثَّلَاثَةِ،

وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ كَافِي الْأَرْبَعَةِ». (م/۲۰۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «غذای دو نفر برای سه نفر، و غذای سه نفر برای چهار نفر، کافی است.»

۱۳۱۱- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِي الْإِثْنَيْنِ، وَطَعَامُ الْإِثْنَيْنِ يَكْفِي الْأَرْبَعَةَ، وَطَعَامُ الْأَرْبَعَةِ يَكْفِي الثَّمَانِيَةَ.» (م/۲۰۵۹)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «غذای یک نفر برای دو نفر، و غذای دو نفر برای چهار نفر، و غذای چهار نفر برای هشت نفر، کافی است.»

باب (۱۴): مؤمن در یک معده، غذا می خورد و کافر در هفت معده

۱۳۱۲- عَنْ جَابِرِ وَابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ.» (م/۲۰۶۱)

ترجمه: جابر و ابن عمر رضي الله عنهما می گویند: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن در یک معده، غذا می خورد و کافر در هفت معده.» (غالباً اینگونه است که مؤمن بدون حرص و ولع و کم می خورد؛ اما کافر با حرص و ولع و زیاد می خورد.)

۱۳۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَافَهُ ضَيْفٌ، وَهُوَ كَافِرٌ، فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَاةٍ فَحَلَبَتْ، فَشَرِبَ حِلَابَهَا، ثُمَّ أُخْرِي فَشَرِبَهُ، ثُمَّ أُخْرِي فَشَرِبَهُ، حَتَّى شَرِبَ حِلَابَ سَبْعِ شِيَاهٍ، ثُمَّ إِنَّهُ أَصْبَحَ فَأَسْلَمَ، فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَاةٍ فَشَرِبَ حِلَابَهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِأُخْرِي فَلَمْ يَسْتَمْتَمَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُؤْمِنُ يَشْرَبُ فِي مِعَى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَشْرَبُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ.» (م/۲۰۶۳)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: فردی کافر نزد رسول الله ﷺ مهمان شد. پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا گوسفندی برایش بدوشند. آن شخص همه‌ی آن شیر را نوشید. سپس گوسفند دیگری دوشیدند و او تمام شیرهایش را نوشید. و همچنان گوسفندان را می دوشیدند تا اینکه شیر هفت گوسفند را نوشید. صبح روز بعد، آن مرد، مسلمان شد. رسول الله ﷺ دستور داد تا گوسفندی برایش بدوشند. آن مرد شیرهای آن گوسفند را نوشید. سپس پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا گوسفند دیگری برایش بدوشند. آن مرد، شیر گوسفند دوم را بطور کامل نوشید. اینجا بود که رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن در یک معده می نوشد و کافر در هفت معده.»

باب (۱۵): درباره‌ی خوردن کدو

۱۳۱۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَجِئْتُ بِمَرْقَةٍ فِيهَا دُبَّاءٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ مِنْ ذَلِكَ الدُّبَّاءِ وَيُعْجِبُهُ قَالَ: فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ جَعَلْتُ أَلْقِيهِ إِلَيْهِ وَلَا أَطْعَمُهُ، قَالَ فَقَالَ أَنَسٌ: فَمَا زِلْتُ، بَعْدُ ذَلِكَ يُعْجِبُنِي الدُّبَّاءُ. (م/۲۰۴۱)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: مردی رسول الله ﷺ را برای صرف غذا، دعوت نمود. من نیز همراه پیامبر اکرم ﷺ رفتم. در آنجا خورشی آوردند که در آن، کدو وجود داشت. رسول الله ﷺ از آن کدوها، تناول می‌فرمود و مورد پسند او واقع شده بودند. وقتی که من متوجه این موضوع شدم، کدوها را جلوی ایشان می‌گذاشتم و من نمی‌خوردم. بعد از آن، من خوردن کدو را دوست داشتم.

باب (۱۶): سرکه بهترین خورش است

۱۳۱۵- عَنْ طَلْحَةَ بْنِ نَافِعٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه يَقُولُ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِي ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ فِلَقًا مِنْ خُبْزٍ، فَقَالَ: «مَا مِنْ أَدْمٍ؟» فَقَالُوا: لَا، إِلَّا شَيْءٌ مِنْ خَلٍّ، قَالَ: «فَإِنَّ الْخَلَّ نِعْمَ الْأَدْمُ». قَالَ جَابِرٌ: فَمَا زِلْتُ أَحِبُّ الْخَلَّ مُنْذُ سَمِعْتُهَا مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ طَلْحَةُ: مَا زِلْتُ أَحِبُّ الْخَلَّ مُنْذُ سَمِعْتُهَا مِنْ جَابِرٍ. (م/۲۰۵۲)

۱۳۱۵- طلحه بن نافع می‌گوید: شنیدم که جابر بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ دستم را گرفت و مرا به منزلش برد. در آنجا، یک قطعه نان برایش آوردند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خورشی وجود ندارد؟» گفتند: نه، فقط اندکی سرکه وجود دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «سرکه بهترین خورش است».

جابر رضي الله عنه می‌گوید: از هنگامی که این سخن را از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم سرکه را دوست دارم. طلحه می‌گوید: من از زمانی که این حدیث را از جابر شنیدم، سرکه را دوست دارم.

باب (۱۷): درباره‌ی خوردن خرما و گذاشتن هسته‌ها میان انگستان

۱۳۱۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرِ رضي الله عنه قَالَ: نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي، قَالَ: فَقَرَّبْنَا إِلَيْهِ طَعَامًا وَوُطْبَةً، فَأَكَلَ مِنْهَا، ثُمَّ أَتَى بِتَمْرٍ فَكَانَ يَأْكُلُهُ وَيُلْقِي النَّوَى بَيْنَ إصْبَعَيْهِ وَيَجْمَعُ

السَّبَابَةَ وَالْوُسْطَى - قَالَ شُعْبَةُ هُوَ ظَنِّي، وَهُوَ فِيهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى إِلْقَاءُ النَّوَى بَيْنَ الإِضْبَعَيْنِ - ثُمَّ أَتَى بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ، ثُمَّ نَاولَهُ الَّذِي عَنْ يَمِينِهِ، قَالَ فَقَالَ أَبِي، وَأَخَذَ بِلِجَامِ دَابَّتِهِ: ادْعُ اللَّهَ لَنَا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَا رَزَقْتَهُمْ، وَاعْفِرْ لَهُمْ وَارْحَمْهُمْ». (م/۲۰۴۲)

ترجمه: عبدالله بن بسر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد پدرم مهمان شد. ما غذا و حلوایی (که از خرما و کشک و روغن درست شده بود) به ایشان، تقدیم نمودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آنها تناول فرمود. سپس مقداری خرما برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن خرماها می خورد و هسته ها را میان دو انگشت سبابه و وسطی می گذاشت. شعبه (یکی از راویان) می گوید: گمان من این است که این مطلب اخیر در حدیث، وجود دارد؛ ان شاء الله که مسئله گذاشتن هسته ها میان دو انگشت سبابه و وسطی وجود دارد.

عبدالله بن بسر می گوید: بعد از آن، نوشیدنی آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن نوشید و سپس به شخصی داد که سمت راستش قرار داشت. آنگاه، پدرم که افسار سواری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را گرفته بود، گفت: نزد الله متعال برای ما دعا کن. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بار الها! در رزقی که به آنان، عطا نمودی، برکت عنایت کن و آنها را مغفرت کن و مورد رحمت قرار ده».

باب (۱۸): چمباتمه نشستن (سرپا نشستن و زانو در بغل گرفتن) و خرما خوردن

۱۳۱۷- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِتَمْرٍ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم يَقْسِمُهُ وَهُوَ مُحْتَفِزٌ، يَأْكُلُ مِنْهُ أَكْلًا ذَرِيعًا، وَفِي رِوَايَةٍ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم يَقْبَعُ تَمْرًا. (م/۲۰۴۴)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقداری خرما آوردند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شروع به تقسیم آنها کرد در حالی که سرپا نشسته بود و با عجله از آنها تناول می فرمود.

و در روایتی آمده است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که چنبر زده (سرپا نشسته و زانوهایش را در بغل گرفته) و خرما تناول می نماید.

باب (۱۹): ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما و جود نداشته باشد گرسنه هستند

۱۳۱۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ بَيْتٌ لَا تَمْرَ فِيهِ جِيَاعٌ أَهْلُهُ، يَا عَائِشَةُ بَيْتٌ لَا تَمْرَ فِيهِ جِيَاعٌ أَهْلُهُ، أَوْ: جَاعَ أَهْلُهُ» قَالَهَا مَرَّتَيْنِ، أَوْ ثَلَاثًا. (م/۲۰۴۶)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای عایشه! ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما وجود نداشته باشد، گرسنه هستند؛ ای عایشه! ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما وجود نداشته باشد، گرسنه هستند». پیامبر اکرم ﷺ این جمله را دو یا سه بار، تکرار نمود.

باب (۲۰): نباید دو عدد خرما همزمان در دهان گذاشت

۱۳۱۹- عَنْ جَبَلَةَ بِنِ سُوْحَيْمٍ قَالَتْ: كَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْزُقُنَا التَّمْرَ، قَالَ: وَقَدْ كَانَ أَصَابَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ جُهْدٌ، وَكُنَّا نَأْكُلُ فَيَمُرُّ عَلَيْنَا ابْنُ عُمَرَ وَنَحْنُ نَأْكُلُ، فَيَقُولُ: لَا تُقَارِنُوا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْإِفْرَانِ إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ أَخَاهُ، قَالَ شُعْبَةُ: لَا أَرَى هَذِهِ الْكَلِمَةَ إِلَّا مِنْ كَلِمَةِ ابْنِ عُمَرَ، يَعْنِي الْإِسْتِئْذَانَ. (م/۲۰۴۵)

ترجمه: جبلة بن سوحیم می‌گوید: زمانی که مردم دچار قحط سالی شده بودند، عبدالله بن زبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به ما خرما می‌داد و ما آن خرماها را می‌خوردیم. و چه بسا که عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از کنار ما می‌گذشت و ما مشغول خوردن خرما بودیم. پس به ما می‌گفت: همزمان دو خرما در دهان نگذارید؛ زیرا رسول الله ﷺ از این کار، منع فرمود؛ مگر اینکه از برادرش (همراهش) اجازه بگیرد. شعبه (راوی از جبلة) می‌گوید: فکر می‌کنم جمله‌ی اخیر یعنی «اجازه خواستن» از سخنان ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ باشد (نه پیامبر ﷺ).

باب (۲۱): خوردن خیار با خرمای تازه

۱۳۲۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ الْقُثَاءَ بِالرُّطْبِ. (م/۲۰۴۳)

ترجمه: عبدالله بن جعفر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که خیار را همراه خرمای تازه، میل می‌فرمود.

باب (۲۲): درباره‌ی میوه‌ی سیاه رنگ درخت اراک

۱۳۲۱- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، وَنَحْنُ نُحْنِي الكَبَابَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «عَلَيْكُمْ بِالسُّودِ مِنْهُ»، قَالَ: فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّكَ رَعَيْتَ العَنَمَ، قَالَ: «نَعَمْ، وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدَرَاَهَا»، أَوْ نَحْوَ هَذَا مِنَ الْقَوْلِ. (م/ ۲۰۵۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: در مَرِّ الظهران (اسم منطقه‌ای در نزدیکی مکه) همراه نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بودیم و ما از یک درخت بیابانی بنام اراک، میوه می‌چیدیم. پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «میوه‌های سیاه را بچینید؛ زیرا آنها خوشمزه‌ترند». ما عرض کردیم: یا رسول الله! گویا شما گوسفند چرانیده‌اید. فرمود: بله، مگر پیامبری سراغ دارید که گوسفند نچرانیده باشد». یا جمله‌ای مانند این، ایراد فرمود.

باب (۲۳): خوردن خرگوش

۱۳۲۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: مَرَرْنَا فَاسْتَنْفَجْنَا أَرْبَابًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَوْا عَلَيْهِ فَلَعَبُوا، قَالَ: فَسَعَيْتُ حَتَّى أَدْرَكْتُهَا، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا، فَبَعَثَ بِوَرِكَيْهَا وَفَخَذَيْهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَتَيْتُ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَبِلَهُ. (م/ ۱۹۵۳)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: از مَرِّ الظهران عبور می‌نمودیم و در آنجا خرگوشی را دنبال کردیم. مردم دنبال آن دویدند اما در ماندند. من آنقدر دنبال آن دویدم تا اینکه آن را گرفتم و نزد ابوطلحه رضي الله عنه آوردم. او آن را ذبح نمود و یک یا هردو رانش را برای رسول الله صلى الله عليه وسلم فرستاد. من آنها را خدمت پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم بردم. رسول الله صلى الله عليه وسلم آن را پذیرفت. (و در روایت صحیح بخاری آمده است که از آن، تناول فرمود.) مترجم

باب (۲۴): درباره‌ی خوردن ضَبِّ (نوعی سوسمار)

۱۳۲۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ - الَّذِي يُقَالُ لَهُ سَيْفُ اللَّهِ - أَخْبَرَهُ أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، وَهِيَ خَالَتُهُ وَخَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَوَجَدَ عِنْدَهَا ضَبًّا مَحْنُودًا، قَدِمَتْ بِهِ أُخْتُهَا حَفِيدَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ مِنْ نَجْدٍ، فَقَدَمَتْ الضَّبَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، وَكَانَ قَلَمًا يُقَدَّمُ إِلَيْهِ طَعَامٌ حَتَّى يُحَدِّثَ بِهِ وَيُسَمِّيَ لَهُ، فَأَهْوَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَدَهُ إِلَى الضَّبِّ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسْوَةِ الحُضُورِ: أَخْبِرْنِ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِمَا قَدَّمْتَنَ لَهُ، فُلْنِ: هُوَ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَدَهُ، فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ:

أَحْرَامُ الصَّبِّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِأَرْضِ قَوْمِي فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ» قَالَ خَالِدٌ: فَأَجْتَرَزْتُهُ فَأَكَلْتُهُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ، فَلَمْ يَنْهِنِي. (م/۱۹۴۵)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: خالد بن ولید رضی الله عنه که به او سیف الله (شمشیر الله) نیز می‌گویند به من گفت: من همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی میمونه؛ همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ که خاله‌ی من و ابن عباس رضی الله عنه است، رفتم. نزد میمونه رضی الله عنها ضَبِّ (نوعی سوسمار) کباب شده وجود داشت که خواهرش؛ حفیده دختر حارث؛ از نجد آورده بود. میمونه رضی الله عنها آن سوسمار را خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم نمود. قابل یادآوری است که کمتر اتفاق می‌افتاد غذایی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدهند بدون اینکه در مورد آن، صحبت کنند یا نام آن را بگیرند. به هر حال، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دستش را بسوی ضَبِّ دراز نمود. در این هنگام، یکی از زنان حاضر گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نوع غذایی که تقدیم نموده‌اید، باخبر سازید.

زنان عرض کردند: یا رسول الله! این، ضَبِّ (نوعی سوسمار) است. با شنیدن این سخن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستش را جمع نمود. خالد بن ولید رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! آیا ضَبِّ، حرام است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نه، ولی چون در سرزمین قوم وجود نداشته است، لذا شما مشاهده می‌کنید که من از خوردن آن، کراهیت دارم».

خالد رضی الله عنه می‌گوید: من از آن، کندم و خوردم درحالی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می‌کرد بدون اینکه مرا منع کند.

۱۳۲۴- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي فِي عَائِطٍ مَصَبَّةٍ وَإِنَّهُ عَامَّةٌ طَعَامُ أَهْلِي، قَالَ: فَلَمْ يُجِبْهُ، فَقُلْنَا: عَاوِدْهُ، فَعَاوَدَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ نَادَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الثَّالِثَةِ فَقَالَ: «يَا أَعْرَابِيُّ، إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ - أَوْ: عَضِبَ - عَلَى سِبْطٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَسَّحَهُمْ دَوَابَّ يَدْبُونَ فِي الْأَرْضِ، فَلَا أَدْرِي لَعَلَّ هَذَا مِنْهَا، فَلَسْتُ أَكُلُهَا وَلَا أَنْهَى عَنْهَا». (م/۱۹۵۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: یک مرد بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: من در سرزمینی هموار و ضَبِّ خیز زندگی می‌کنم و بیشترین غذای خانواده‌ی من، ضَبِّ (نوعی سوسمار) است (حکم آن چیست)؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او پاسخی نداد. ما به آن مرد گفتیم: دوباره بپرس. و این پرسش، سه بار، تکرار شد. و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همچنان

به او پاسخ نمی‌داد. سرانجام بعد از سومین بار، پیامبر اکرم ﷺ او را صدا زد و فرمود: «ای بادیه نشین! الله متعال گروهی از بنی اسرائیل را لعنت نمود یا بر آنان خشمگین گردید و آنها را به حیواناتی تبدیل نمود که در روی زمین راه می‌روند؛ نمی‌دانم شاید ضبّ از آنها باشد. به همین خاطر، نه از آن می‌خورم و نه از خوردن آن، منع می‌کنم».

(قرطبی در المفهم می‌گوید: این، گمان پیامبر اکرم ﷺ است که مبدا ضبّ از همان نسل امت‌های مسخ شده باشد؛ چنانکه درباره‌ی موش هم همین مطلب گفته شده است. اما بعد از اینکه الله متعال اعلان نمود که نسل هیچ امت مسخ شده‌ای باقی نمی‌ماند، این ظن و گمان پیامبر اکرم ﷺ برطرف گردید و متوجه شد که ضبّ و موش از نسل امت‌های مسخ شده نیستند؛ لذا خوردن ضبّ اشکالی ندارد و خوردن موش نه به این خاطر بلکه به دلایل دیگر، حرام است.)

باب (۲۵): خوردن ملخ

۱۳۲۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: عَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَبَعَ عَزَوَاتٍ نَأْكُلُ الْجُرَادَ. (م/۱۹۵۲)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می‌گوید: هفت غزوه همراه رسول الله ﷺ بودیم و ملخ می‌خوردیم.

باب (۲۶): خوردن جانوران دریایی و آنچه که دریا بیرون می‌اندازد

۱۳۲۶- عَنْ جَابِرٍ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَ عَلَيْنَا أَبَا عُبَيْدَةَ، نَتَلَقَى عِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَزَوَدَنَا جِرَابًا مِنْ تَمْرٍ لَمْ يَجِدْ لَنَا غَيْرَهُ، فَكَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ يُعْطِينَا تَمْرَةً تَمْرَةً، قَالَ فَقُلْتُ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ بِهَا؟ قَالَ: نَمَصُّهَا كَمَا يَمِصُّ الصَّبِيُّ، ثُمَّ نَشْرَبُ عَلَيْهَا مِنَ الْمَاءِ، فَتَكْفِينَا يَوْمَنَا إِلَى اللَّيْلِ، وَكُنَّا نَضْرِبُ بِعَصِينَا الْحَبْطَ، ثُمَّ نَبُلُّهُ بِالْمَاءِ، فَتَأْكُلُهُ، قَالَ: وَأَنْطَلَقْنَا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، فَرَفَعْنَا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ كَهَيْئَةِ الْكَثِيبِ الصَّخْمِ، فَاتَيْنَاهُ فَإِذَا هِيَ دَابَّةٌ تُدْعَى الْعَنْبَرُ قَالَ قَالَ: أَبُو عُبَيْدَةَ: مَبْتَةٌ، ثُمَّ قَالَ: لَا، بَلْ حُنْ رُسُلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَقَدْ اضْطَرَّرْتُمْ فَكُلُوا، قَالَ: فَأَقَمْنَا عَلَيْهِ شَهْرًا، وَحُنْ ثَلَاثُ مِائَةٍ حَتَّى سَمِنَّا، قَالَ: وَلَقَدْ رَأَيْنَا نَعْتَرُفُ مِنْ وَفْبِ عَيْنِهِ، بِالْقِلَالِ، الدُّهْنِ، وَنَقَطَعُ مِنْهُ الْفِدْرَ كَالثَّوْرِ - أَوْ كَقَدْرِ الثَّوْرِ - فَلَقَدْ أَخَذَ مِنَّا أَبُو عُبَيْدَةَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فَأَقَعَدَهُمْ فِي وَفْبِ عَيْنِهِ، وَأَخَذَ

ضِلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهِ، فَأَقَامَهَا، ثُمَّ رَحَلَ أَعْظَمَ بَعِيرٍ مَعَنَا، فَمَرَّ مِنْ تَحْتِهَا، وَتَرَوَدْنَا مِنْ لَحْمِهِ وَشَائِقٍ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «هُوَ رِزْقٌ أَخْرَجَهُ اللَّهُ لَكُمْ، فَهَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَيْءٌ فَنُطْعِمُونَا؟» قَالَ: فَأَرْسَلْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْهُ، فَأَكَلَهُ. (م/۱۹۳۵)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را فرستاد تا جلوی کاروان قریش را بگیریم و ابوعبیده رضی الله عنه را به عنوان امیر ما تعیین نمود و چون چیز دیگری نیافت، یک کیسه‌ی چرمی خرما به عنوان توشه به ما عنایت فرمود. ابوعبیده رضی الله عنه به هریک از ما یک خرما می‌داد. راوی از جابر رضی الله عنه گوید: پرسیدم: آن یک خرما را چکار می‌کردید؟ جابر رضی الله عنه گفت: مانند کودک آن را می‌مکیدیم و سپس یک لیوان آب، روی آن می‌نوشتیم و اینگونه روزمان را به شب می‌رساندیم. همچنین با عصاهایمان برگهای خشک درخت مغیلان را می‌زدیم و با آب، خیس می‌کردیم و می‌خوردیم.

به هر حال، ما در ساحل دریا به راهمان ادامه دادیم. ناگهان در ساحل دریا چیزی که به تپه‌ای بزرگ از ماسه، شباهت داشت، آشکار گردید. هنگامی که به آن، نزدیک شدیم، دیدیم حیوانی به نام عنبر است. نخست، ابوعبیده رضی الله عنه گفت: مردار است. سپس گفت: نه، ما فرستادگان رسول الله صلی الله علیه و آله و در راه الله هستیم. و شما ناچار و درمانده شده‌اید؛ پس بخورید. ما که سیصد نفر بودیم، یک ماه در آنجا ماندیم و آنقدر از آن خوردیم که چاق و فربه شدیم. از گودی استخوان چشم‌اش با کوزه‌های بزرگ چربی بر می‌داشتیم و قطعه‌هایی مانند گاو یا به اندازه‌ی گاو از آن، جدا می‌ساختیم. ابوعبیده رضی الله عنه سیزده نفر از ما را در گودی چشم آن حیوان نشانند و یک استخوان از استخوان‌های پهلویش را برداشت و روی زمین، نصب نمود و بزرگترین شتری را که همراه ما بود، رحل و پالان کرد و از زیر آن گذراند و از گوشت‌های آن، خشک کردیم و با خود به عنوان توشه برداشتیم. هنگامی که به مدینه آمدم، خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدیم و ماجرا را برایش بازگو نمودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن رزقی است که الله متعال آن را برای شما بیرون انداخته است؛ آیا از گوشت آن، چیزی همراه خود دارید که به ما بدهید؟» راوی می‌گوید: آنگاه، از گوشت آن برای رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادیم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن، تناول فرمودند.

باب (۲۷): درباره‌ی خوردن گوشت اسب

۱۳۲۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْخُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ، وَأَذِنَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ.

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ روز خیبر، از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی منع فرمود. و اجازه‌ی خوردن گوشت اسب‌ها را صادر نمود.

۱۳۲۸- عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: نَحَرْنَا فَرَسًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَكَلْنَاهُ. (م/۱۹۴۲)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضي الله عنها می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ اسبی را نحر کردیم^۱ و خوردیم.

باب (۲۸): خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، ممنوع می‌باشد

۱۳۲۹- عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رضي الله عنه: قَالَ: حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لُحُومَ الْخُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ. (م/۱۹۳۶)

ترجمه: ابو ثعلبه رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ گوشت الاغ‌های اهلی را حرام ساخت.

۱۳۳۰- عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: قَالَ: لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ، أَصَبْنَا حُمْرًا خَارِجًا مِنَ الْقَرْيَةِ، فَطَبَخْنَا مِنْهَا، فَنَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْهَا، فَإِنَّهَا رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، فَأَكْفَيْتِ الْقُدُورُ بِمَا فِيهَا، وَإِنَّهَا لَتَقُورُ بِمَا فِيهَا. (م/۱۹۴۰)

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ خیبر را فتح نمود، ما در بیرون از روستا به الاغ‌هایی دست یافتیم و مقداری از گوشت آنها را پختیم. در این اثنا، منادی رسول الله ﷺ ندا داد و گفت: بدانید که الله و رسولش از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، منع می‌کنند؛ زیرا آنها پلید و خوردنشان از اعمال شیطانی است. بعد از شنیدن این ندا، دیگها را که در حال جوشیدن بودند، واژگون کردند.

باب (۲۹): ممنوعیت خوردن گوشت حیوانات درنده

۱۳۳۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ، فَأَكْلُهُ

حَرَامٌ». (م/۱۹۳۳)

۱- نحر کردن به معنای بریدن رگ‌ها و گلوی حیوان از کنار سینه‌ی آن است که شتر معمولاً اینگونه ذبح می‌شود.

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خوردن گوشت همه‌ی حیوانات درنده، حرام است».

باب (۳۰): ممنوعیت خوردن گوشت پرندگان گوشتخوار

۱۳۳۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ، وَعَنْ كُلِّ ذِي مِحْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ. (م/۱۹۳۴)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن گوشت همه‌ی حیوانات درنده و پرندگان چنگال دار (گوشتخوار) منع فرمود.

باب (۳۱): درباره‌ی کراهیت سیر

۱۳۳۳- عَنِ أَبِي أَيُّوبَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَزَلَ عَلَيْهِ، فَنَزَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي السُّفْلِ وَأَبُو أَيُّوبَ فِي الْعُلُوِّ، قَالَ فَانْتَبَهَ أَبُو أَيُّوبَ لَيْلَةً، فَقَالَ، نَمَشِي فَوْقَ رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ فَتَنَحَّوْا، فَبَاتُوا فِي جَانِبٍ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «السُّفْلُ أَرْفَعُ» فَقَالَ: لَا أَعْلُو سَقِيفَةً أَنْتَ تَحْتَهَا، فَتَحَوَّلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي الْعُلُوِّ وَأَبُو أَيُّوبَ فِي السُّفْلِ، فَكَانَ يَصْنَعُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله طَعَامًا، فَإِذَا جِئَ بِهِ إِلَيْهِ سَأَلَ عَنْ مَوْضِعِ أَصَابِعِهِ، فَيَتَّبِعُ مَوْضِعَ أَصَابِعِهِ، فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا فِيهِ ثَوْمٌ، فَلَمَّا رَدَّ إِلَيْهِ سَأَلَ عَنْ مَوْضِعِ أَصَابِعِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقِيلَ لَهُ: لَمْ يَأْكُلْ، فَفَزِعَ وَصَعِدَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَحْرَامٌ هُوَ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا، وَلَكِنِّي أَكْرَهُهُ» قَالَ: فَإِنِّي أَكْرَهُ مَا تَكْرَهُ، أَوْ مَا كَرِهْتَ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُؤْتِي. (م/۲۰۵۳)

ترجمه: از ابویوب انصاری رضی الله عنه روایت است که: نبی اکرم صلی الله علیه و آله (هنگام هجرت به مدینه) در خانه‌ی ابویوب رضی الله عنه مهمان شد. نخست، رسول الله صلی الله علیه و آله در طبقه‌ی پایین منزل، و ابو ایوب در طبقه‌ی بالای آن، سکنی گزیدند. شبی، چیزی به ذهن ابو ایوب رضی الله عنه رسید و گفت: ما بالای سر رسول الله صلی الله علیه و آله راه می‌رویم؟! لذا او و خانواده‌اش به گوشه‌ای رفتند و شب را همانجا سپری کردند. سپس ابو ایوب رضی الله عنه موضوع را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله مطرح کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طبقه‌ی پایین راحت‌تر است». ابو ایوب رضی الله عنه گفت: بالای سقفی که شما زیر آن، قرار دارید، نمی‌روم. سپس، نبی اکرم صلی الله علیه و آله به طبقه‌ی بالا، نقل مکان نمود و ابویوب رضی الله عنه به طبقه‌ی پایین آمد. همچنین ابویوب رضی الله عنه برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله غذا درست می‌کرد. و هنگامی که باقیمانده‌ی غذا را بر

می‌گردانند، ابو ایوب رضی الله عنه از محل انگشتان نبی اکرم صلی الله علیه و آله در غذا می‌پرسید و بدنبال آن می‌گشت که از همان محل بخورد. روزی، ابویوب رضی الله عنه برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله غذایی درست کرد که در آن، سیر وجود داشت. هنگامی که غذاها را به ابو ایوب رضی الله عنه برگردانند، از محل انگشتان نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسید. به او گفتند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از آن، تناول نفرمود. با شنیدن این سخن، ابویوب رضی الله عنه سراسیمه به طبقه‌ی بالا رفت و گفت: آیا سیر، حرام است؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، ولی من آن را ناگوار و مکروه می‌دانم». ابویوب رضی الله عنه گفت: آنچه را که تو مکروه و ناپسند می‌دانی یا دانستی، من نیز ناپسند می‌دانم.

ابویوب رضی الله عنه می‌گوید: قابل یادآوری است که فرشتگان نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمدند و به او وحی می‌شد. (به همین خاطر، از خوردن گیاه سیر خودداری می‌نمود تا باعث اذیت و آزار فرشتگان نگردد.)

باب (۳۲): خودداری کردن از ایراد گرفتن از غذا

۱۳۳۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَبَّ طَعَامًا قَطُّ، كَانَ إِذَا اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ، وَإِنْ لَمْ يَشْتَهِهِ سَكَتَ. (م/۲۰۶۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: هرگز ندیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله از غذایی، عیب بگیرد؛ اگر آن را دوست داشت، می‌خورد. و اگر نه، سکوت می‌نمود.

۴۲- کتاب لباس و زینت

باب (۱): کسی در دنیا ابریشم می پوشد که در آخرت بهره ای نداشته باشد. اما بهره گرفتن از ابریشم و پولش، مباح می باشد

۱۳۳۵- عَنِ ابْنِ عَمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: رَأَى عُمَرَ عَطَارِدًا التَّمِيمِيَّ يُقِيمُ بِالسُّوقِ حُلَّةَ سِيرَاءٍ، وَكَانَ رَجُلًا يَعْشَى الْمُلُوكَ وَيُصِيبُ مِنْهُمْ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ عَطَارِدًا يُقِيمُ فِي السُّوقِ حُلَّةَ سِيرَاءٍ، فَلَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَلَبَسْتَهَا لَوْفُودِ الْعَرَبِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ، وَأَظْنُهُ قَالَ: وَلَبَسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ». فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِحُلَّةٍ سِيرَاءٍ، فَبَعَثَ إِلَى عُمَرَ بِحُلَّةٍ، وَبَعَثَ إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ بِحُلَّةٍ، وَأَعْطَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حُلَّةً، وَقَالَ: «شَقَّقَهَا حُمْرًا بَيْنَ نِسَائِكَ» قَالَ فَجَاءَ عُمَرَ بِحُلَّتِهِ يَحْمِلُهَا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعَثْتَ إِلَيَّ بِهَذِهِ، وَقَدْ قُلْتَ بِالْأَمْسِ فِي حُلَّةِ عَطَارِدٍ مَا قُلْتَ، فَقَالَ: «إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ بِهَا إِلَيْكَ لِتَلْبَسَهَا، وَلَكِنِّي بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْكَ لِتُصِيبَ بِهَا» وَأَمَّا أُسَامَةُ فَرَاحَ فِي حُلَّتِهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَظْرًا عَرَفَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَنْكَرَ مَا صَنَعَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَنْظُرُ إِلَيَّ؟ فَأَنْتَ بَعَثْتَ إِلَيَّ بِهَا؟ فَقَالَ: «إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ لِتَلْبَسَهَا، وَلَكِنِّي بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْكَ لِتُشَقِّقَهَا حُمْرًا بَيْنَ نِسَائِكَ». (م/۲۰۶۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنهما عطارد تمیمی را دید که در بازار، یک دست لباس (ازار و ردای) ابریشمی خط داری را برای فروش عرضه نموده است. عطارد کسی بود که نزد پادشاهان رفت و آمد داشت و از هدیه های آنان، بهره مند می شد.

عمر رضی الله عنهما گفت: یا رسول الله! من عطارد تمیمی را دیدم که در بازار، لباس ابریشمی خط داری را برای فروش، عرضه نموده بود؛ ای کاش! آن را می خریدی و هنگام استقبال هیئت های بلند پایه ی عرب آن را می پوشیدی. راوی می گوید: گمان می کنم که اضافه نمود: روز جمعه هم آن را می پوشیدی. رسول الله ﷺ فرمود: «کسی در دنیا لباس ابریشمی می پوشد، که بهره ای در آخرت نداشته باشد». بعد از آن، لباس های ابریشمی خط داری خدمت رسول الله ﷺ آوردند. پیامبر اکرم ﷺ یکی از

آن لباسها را برای عمر بن خطاب رضی الله عنه فرستاد. همچنین یک لباس برای اسامه بن زید رضی الله عنه، و یک لباس برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرستاد و فرمود: «آن را پاره کن و برای زنان خانواده‌ات روسری درست کن». عمر بن خطاب رضی الله عنه با لباسش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! شما در حالی این لباس را برایم فرستادید که دیروز درباره‌ی لباس عطارد آن سخنان را ایراد فرمودید؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آن را برایت نفرستادم تا آن را بپوشی؛ بلکه فرستادم تا از آن، استفاده‌ی دیگری ببری». راوی می‌گوید: اسامه رضی الله عنه لباسش را پوشید و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او نگاهی انداخت طوریکه اسامه رضی الله عنه از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه شد که کارش را نپسندیده است. لذا گفت: یا رسول الله! چرا اینگونه نگاه می‌کنی؟ خود شما آن را برای من فرستادید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من آن را نفرستادم تا بپوشی؛ بلکه فرستادم تا پاره کنی و میان زنان خانواده‌ات، تقسیم نمایی».

باب (۲): هر کس، در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود

۱۳۳۶- عَنْ خَلِيفَةَ بْنِ كَعْبٍ أَبِي ذُبْيَانَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ يَخْطُبُ يَقُولُ: أَلَا لَا تُلْبَسُوا نِسَاءَ كُمْ الْحَرِيرَ، فَإِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، فَإِنَّهُ مِنْ لَيْسَهُ فِي الدُّنْيَا، لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الْآخِرَةِ». (م/۲۰۶۹)

ترجمه: ابوذبیان؛ خلیفه بن کعب؛ می‌گوید: شنیدم که عبدالله بن زبیر رضی الله عنه سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: مبدا زنانان را لباس‌های ابریشمی بپوشانید؛ زیرا من شنیدم که عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید؛ زیرا هرکس در دنیا، لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود». (علامه نووی در شرح صحیح مسلم می‌گوید: این، مذهب ابن زبیر است. و بعد از او اجماع شده است که پوشیدن لباس ابریشمی برای زنان، مباح است. و این حدیث در مورد مردان است؛ چنانکه توضیح آن در حدیث قبلی بیان گردید و در احادیث بعدی خواهد آمد. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث معروفی درباره‌ی طلا و ابریشم فرمود: «این دو برای مردان امتم، حرام، و برای زنان امتم، حلال هستند». شرح نووی با اندکی تصرف

باب (۳): پوشیدن عبای ابریشمی شایسته پرهیزگاران نیست

۱۳۳۷- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَرُوحَ حَرِيرٍ، فَلَيْسَهُ ثُمَّ صَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَتَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا، كَالْكَارِهِ لَهُ، ثُمَّ قَالَ «لَا يَنْبَغِي هَذَا لِمُتَّقِينَ».

(م/۲۰۷۵)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: عبايي ابریشمی به رسول الله صلی الله علیه و آله اهدا نمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را پوشید و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند کسی که آن را نپسندیده باشد، از تن بیرون آورد و فرمود: «این لباس، شایسته‌ی اهل تقوا نیست».

باب (۴): پوشیدن ابریشم، ممنوع است مگر اینکه به اندازه‌ی دو انگشت باشد

۱۳۳۸- عَنْ أَبِي عَثْمَانَ رضی الله عنه قَالَ: كَتَبَ إِلَيْنَا عُمَرُ وَنَحْنُ بِأَذْرَبِجَانَ، يَا عُتْبَةَ بْنَ فَرْقَدٍ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ كَدِّكَ وَلَا مِنْ كَدِّ أَبِيكَ وَلَا مِنْ كَدِّ أُمَّكَ، فَأَشْبَحَ الْمُسْلِمِينَ فِي رِحَالِهِمْ، مِمَّا تَشَبَعَ مِنْهُ فِي رَحْلِكَ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّنَعُّمَ، وَزَيَّ أَهْلَ الشَّرْكِ، وَلَبُوسَ الْحَرِيرِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنْ لُبُوسِ الْحَرِيرِ، قَالَ إِلَّا هَكَذَا، وَرَفَعَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إصْبَعَيْهِ الْوُسْطَى وَالسَّبَابَةَ وَصَمَّهُمَا، قَالَ زُهَيْرٌ: قَالَ عَاصِمٌ: هَذَا فِي الْكِتَابِ، قَالَ: وَرَفَعَ زُهَيْرٌ إصْبَعَيْهِ.

(م/۲۰۶۹)

ترجمه: ابو عثمان رضی الله عنه می گوید: ما در آذربایجان بودیم که عمر بن خطاب رضی الله عنه طی نامه‌ای به ما نوشت: ای عتبه بن فرقد! آنچه مصرف می کنی، نتیجه‌ی تلاش تو و پدر و مادرت نیست؛ لذا همان چیزی که خودت در منزلت می خوری و سیر می کنی از همان چیز نیز به مسلمانان بده تا بخورند و سیر شوند. و از رفاه طلبی و خوشگذرانی و پوشیدن لباس مشرکان و لباس ابریشمی، پرهیز کنید؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله از پوشیدن لباس ابریشمی، منع فرمود مگر اینکه به این اندازه باشد. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو انگشت سبابه و میانه را بلند کرد و به یکدیگر چسباند (و اینگونه مقدار جایز ابریشم را به ما نشان داد).

زهیر (راوی از عاصم) می گوید: عاصم (راوی از ابو عثمان) گفت: در کتاب همینگونه آمده است. و زهیر هم دو انگشتش را بلند کرد.

۱۳۳۹- عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ عَفَلَةَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه خَطَبَ بِالْحَاجِيَةِ فَقَالَ: نَهَى نَبِيُّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنِ لُبْسِ الْحَرِيرِ، إِلَّا مَوْضِعَ إِبْصَعَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ أَوْ أَرْبَعٍ. (م/ ۲۰۶۹)

ترجمه: سوید بن غفله می گوید: عمر بن خطاب رضي الله عنه در جاییه (شهری در شام) سخنرانی نمود و گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله از پوشیدن ابریشم، منع فرمود مگر اینکه به اندازه‌ی دو یا سه یا چهار انگشت باشد.

باب (۵): پوشیدن قباى ابریشمی، ممنوع است

۱۳۴۰- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: لَبِسَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَوْمًا قَبَاءً مِنْ دِيْبَا حِ أَهْدَى لَهُ، ثُمَّ أَوْشَكَ أَنْ نَزَعَهُ، فَأَرْسَلَ بِهِ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقِيلَ لَهُ: قَدْ أَوْشَكَ مَا نَزَعْتَهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: «نَهَانِي عَنْهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، فَجَاءَهُ عُمَرُ يَبْكِي، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَرِهْتَ أَمْرًا وَأَعْطَيْتَنِيهِ، فَمَا لِي؟ قَالَ: «إِنِّي لَمْ أُعْطِكُهُ لِتَلْبَسَهُ، إِنَّمَا أُعْطَيْتُكَ تَبِيعُهُ» فَبَاعَهُ بِالْفَنَى دَرْهَمًا. (م/ ۲۰۷۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنه می گوید: روزی، نبی اکرم صلى الله عليه وآله یک قباى ابریشمی که به وی هدیه داده بودند، پوشید؛ اما دیری نگذشت که آن را بیرون آورد و برای عمر بن خطاب رضي الله عنه فرستاد. مردم گفتند: یا رسول الله! خیلی زود آن را بیرون آوردید؟! فرمود: «جبرئیل مرا از پوشیدن آن، منع نمود». آنگاه عمر رضي الله عنه گریان نزد پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله آمد و گفت: یا رسول الله! چیزی را که شما پسند نکردید، به من عطا نمودید؛ حال من چه خواهد شد؟! رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «به تو عطا نکردم که آن را بپوشی؛ بلکه به تو بخشیدم تا آن را بفروشی». راوی می گوید: آنگاه، عمر رضي الله عنه آن را به دو هزار درهم فروخت.

باب (۶): اجازه‌ی پوشیدن لباس ابریشم هنگام بیماری

ترجمه: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله رَخَّصَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فِي الْقَمِصِ الْحَرِيرِ فِي السَّفَرِ، مِنْ حِكْمَةٍ كَانَتْ بِهِمَا أَوْ وَجَعَ كَأَنَّ بِهِمَا، وَ فِي رِوَايَةٍ: شَكُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ الْقَمَلَ. (م/ ۲۰۷۶)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله به عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام رضي الله عنه که بدنشان دچار خارش یا دردی شده بود، اجازه داد تا در سفر، پیراهنهای ابریشمی بپوشند.

و در روایتی آمده است که آنها نزد رسول الله ﷺ از وجود شپش، شکایت کردند.

باب (۷): اجازة‌ی اینکه گریبان لباس از ابریشم باشد

۱۳۴۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ مَوْلَىٰ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ وَكَانَ خَالَ وَلَدِ عَطَاءٍ، قَالَ: أَرْسَلْتَنِي أَسْمَاءُ إِلَىٰ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَتْ: بَلَّغْنِي أَتَّكُ تَحْرُمُ أَشْيَاءَ ثَلَاثَةً، الْعَلَمَ فِي الثَّوْبِ، وَمِيْثِرَةَ الْأَرْجَوَانِ، وَصَوْمَ رَجَبٍ كُلِّهِ، فَقَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ رَجَبٍ، فَكَيْفَ يَمَنْ يَصُومُ الْأَبَدَ، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْعَلَمِ فِي الثَّوْبِ: فَإِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ مَنْ لَا خَلْقَ لَهُ» فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ الْعَلَمُ مِنْهُ، وَأَمَّا مِيْثِرَةُ الْأَرْجَوَانِ، فَهَذِهِ مِيْثِرَةُ عَبْدِ اللَّهِ، فَإِذَا هِيَ أَرْجَوَانٌ، فَرَجَعْتُ إِلَىٰ أَسْمَاءَ فَخَبَّرْتُهَا فَقَالَتْ: هَذِهِ جُبَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَخْرَجْتُ إِلَيَّ جُبَّةً طَيَّالَسَةً كِسْرَوَانِيَّةً، لَهَا لِبْنَةٌ دِيْبَاجٌ، وَفَرَجِيْهَا مَكْفُوفِينَ بِالْدِّيْبَاجِ، فَقَالَتْ: هَذِهِ كَانَتْ عِنْدَ عَائِشَةَ حَتَّىٰ قُبِضَتْ، فَلَمَّا قُبِضَتْ قَبِضْتُهَا، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَلْبَسُهَا، فَنَحْنُ نَعْمَلُهَا لِلْمَرْضَىٰ يُسْتَشْفَىٰ بِهَا. (م/۲۰۶۹)

ترجمه: عبدالله ﷺ مولاى اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه که دایى فرزند عطا است، مى گوید: اسماء رضی الله عنها مرا نزد عبدالله بن عمر رضی الله عنه فرستاد و گفت: به او بگو: اطلاع یافته‌ام که شما سه چیز را حرام مى‌دانید: (۱) وجود خط‌های ابریشمی در لباس را. (۲) بالشچه‌ی ابریشمی ارغوانی رنگ (۳) روزه گرفتن همه‌ی ماه رجب را. عبدالله به من گفت: آنچه که درباره‌ی روزه‌ی رجب گفتی، باید بگویم که پس حکم کسی که همه‌ی عمر را روزه مى‌گیرد، چه مى‌شود؟ (هدف این است که روزه‌ی رجب، اشکالی ندارد.) اما درباره‌ی خط‌های ابریشمی لباس، شنیدم که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ مى‌فرمود: «ابریشم را کسی مى‌پوشد که بهره‌ای (در آخرت) ندارد»؛ لذا من بیم دارم که نقش‌های ابریشمی، شامل این حدیث شود. اما درباره‌ی بالشچه‌ی ابریشمی ارغوانی رنگ باید بگویم: این بالشچه‌ی عبدالله است. راوی مى‌گوید: من نگاه کردم تا یک بالشچه‌ی ارغوانی است. آنگاه نزد اسماء برگشتم و سخنان عبد الله را برایش بیان نمودم. او یک جبه‌ی طیالسی (بدون آستین) کسروی که خط‌های ابریشمی داشت و دو طرف گریبان آن با ابریشم، دوخته شده بود، بیرون آورد و گفت: این جبه‌ی رسول الله ﷺ است.

این جبه نزد عایشه رضی الله عنها بود تا اینکه وی وفات نمود. هنگام وفات ایشان، من آن را برداشتم. قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را می پوشید؛ به همین علت، ما آن را برای بیماران می شویم و بوسیله ی آن، آنها را درمان می نماییم. (تبرک جستن فقط به آثار رسول الله صلی الله علیه و آله جایز است. و بعد از ایشان به آثار هیچ کس دیگری جایز نیست).

باب (۸): قطعه قطعه نمودن پارچه ی ابریشمی و درست کردن روسری برای زنان

۱۳۴۳- عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه: أَنَّ أُكَيْدِرَ دَوْمَةَ أَهْدَى إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَوْبَ حَرِيرٍ، فَأَعْطَاهُ عَلِيًّا فَقَالَ: «شَقَّقْهُ حُمْرًا بَيْنَ الْفَوَاطِمِ». (م/۲۰۷۱)

ترجمه: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که: اکیدر بن عبدالملک اهل دومه (نام شهری) یک لباس ابریشمی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله هدیه نمود. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن را به علی رضی الله عنه عنایت کرد و فرمود: «آنرا قطعه قطعه کن و برای فاطمه ها (فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله)، فاطمه دختر اسد؛ مادر علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ و فاطمه دختر حمزه رضی الله عنه) روسری درست کن».

باب (۹): پوشیدن لباس هایی که دارای خط های ابریشمی هستند و لباس زرد و انگشتر طلایی، ممنوع می باشد

۱۳۴۴- عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنْ لُبْسِ الْقَسِيِّ، وَالْمَعْصَفَرِ، وَعَنْ تَحْتَمِ الدَّهَبِ، وَعَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي الرُّكُوعِ. (م/۲۰۷۸)

ترجمه: علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از پوشیدن لباس هایی که دارای خط های ابریشمی هستند، لباس های زرد رنگ، انگشتر طلایی و قرآن خواندن در رکوع، منع فرمود.

۱۳۴۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِيًّا رضی الله عنه تَوْبِينِ مَعْصَفَرَيْنِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذِهِ مِنْ ثِيَابِ الْكُفَّارِ، فَلَا تَلْبَسُهَا». (م/۲۰۷۷)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دو لباس زرد رنگ به تنم دید؛ پس فرمود: «اینها لباس کافران هستند؛ لذا تو آنها را نپوش».

باب (۱۰): ممنوعیت زعفران زدن (بر بدن و لباس)

۱۳۴۶- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. (م/۲۱۰۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود.

باب (۱۱): درباره‌ی رنگ کردن موها و تغییر دادن موی سفید

۱۳۴۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: أُتِيَ بِأَبِي فُحَافَةَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، وَرَأْسُهُ وَخَيْتُهُ كَالثَّعَامَةِ بَيَاضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «عَيِّرُوا هَذَا بِشَيْءٍ، وَاجْتَنِبُوا السَّوَادَ». (م/۲۱۰۲)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: روز فتح مکه، ابوقحافه (پدر ابوبکر رضی الله عنه) را آوردند در حالی که موهای سر و محاسن اش از شدت سفیدی مانند درمنه‌ی سفید بود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اینها را با چیزی تغییر دهید؛ البته از رنگ سیاه، پرهیز نمایید».

باب (۱۲): مخالفت با یهود و نصاری در رنگ نمودن

۱۳۴۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ، فَخَالَفُوهُمْ». (م/۲۱۰۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا یهود و نصاری (محاسن و موهایشان را) رنگ نمی‌زنند؛ لذا شما خلاف آنان، عمل کنید».

باب (۱۳): بُرد یمانی سبز رنگ و خط دار

۱۳۴۹- عَنْ قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: قُلْنَا لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَيُّ اللَّبَاسِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ أَعْجَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ قَالَ: الْحَبْرَةُ. (م/۲۰۷۹)

ترجمه: قتاده رضی الله عنه می گوید: به انس بن مالک رضی الله عنه گفتم: کدام لباس را رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر دوست داشت یا بیشتر می‌پسندید؟ گفت: بُرد یمانی سبز رنگ و داری خط را.

باب (۱۴): درباره‌ی لباسی که دارای تصویر جهاز شتر است

۱۳۵۰- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله ذَاتَ غَدَاةٍ، وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ. (م/۲۰۸۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: یک صبح، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفت در حالی که یک لباس منقش به جهاز شتر و درست شده از موی سیاه پوشیده بود.

باب (۱۵): پوشیدن ازار کلفت و لباس نمدی

۱۳۵۱- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَأَخْرَجَتْ إِلَيْنَا إِزَارًا عَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ، وَكَسَاءً مِنَ اللَّيْلِ يُسْمَوْنَهَا الْمَلْبَدَةَ، قَالَ: فَأَقْسَمَتِ بِاللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَبِضَ فِي هَذَيْنِ الثَّوْبَيْنِ. (م/۲۰۸۰)

ترجمه: ابوبرده رضی الله عنه می گوید: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم. ایشان، ازار کلفتی را که در یمن ساخته می شود و چادری را که مردم به آن، ملبده (نمدی) می گویند، بیرون آورد و سوگند یاد نمود که روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اینها از او جدا شد.

باب (۱۶): درباره ی نمدها

۱۳۵۲- عَنْ جَابِرِ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجْتُ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَتَّخَذْتَ أَنْمَاطًا؟ قُلْتُ: وَأَنَّى لَنَا أَنْمَاطٌ؟ قَالَ: «أَمَا إِنَّهَا سَتَكُونُ»، قَالَ جَابِرٌ: وَعِنْدَ امْرَأَتِي نَمَطٌ، فَأَنَا أَقُولُ: مَحْيِيهِ عَنِّي، وَتَقُولُ: قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم «إِنَّهَا سَتَكُونُ». (م/۲۰۸۳)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: هنگامی که ازدواج نمودم، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: «آیا نمد تهیه کرده ای؟» گفتم: چگونه می توانیم دارای نمد باشیم؟ فرمود: «به زودی صاحب نمد خواهید شد».

جابر رضی الله عنه می گوید: هم اکنون، همسرم نمدی دارد. من به او می گویم: نمدت را از کنار من دور کن. او می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به زودی صاحب نمد خواهید شد».

باب (۱۷): تهیه ی رختخواب به اندازه ی نیاز

۱۳۵۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ لَهُ: «فِرَاشٌ لِلرَّجُلِ، وَفِرَاشٌ لِامْرَأَتِهِ، وَالثَّلَاثُ لِلصَّيْفِ، وَالرَّابِعُ لِلشَّيْطَانِ». (م/۲۰۸۴)

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «یک رختخواب از آن مرد، و یک رختخواب از آن همسرش، و یک رختخواب برای مهمان، و چهارمی از آن شیطان می باشد».

باب (۱۸): رختخواب چرمین که داخل آن، الیاف درخت خرما باشد

۱۳۵۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّمَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي يَنَامُ عَلَيْهِ، أَدَمًا حَشْوُهُ لَيْفٌ. (م/۲۰۸۲)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رختخوابی که رسول الله ﷺ بالای آن می خوابید، از چرمی بود که با لیف درخت خرما پر شده بود.

باب (۱۹): درباره‌ی اینکه شخص، طوری خود را در لباس بپیچد که دست‌هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و همچنین بستن کمر و زانوها با یکدیگر

۱۳۵۵- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يَأْكُلَ الرَّجُلُ بِشِمَالِهِ، أَوْ يَمِشَى فِي نَعْلِ وَاحِدَةٍ، وَأَنْ يَشْتِمَلَ الصَّمَاءَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، كَأَشْفًا عَنْ فَرَجِهِ. (م/۲۰۹۹)

ترجمه: جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ از خوردن با دست چپ، راه رفتن با یک لنگه کفش و از اینکه شخص، طوری خود را در لباس بپیچد که دست‌هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و از بستن کمر و زانوها با یکدیگر (که در صورت آزار داشتن) باعث کشف عورت می شود، منع فرمود.

باب (۲۰): خوابیدن بر پشت و یکی از پاهای دیگر را بالای گذاشتن، ممنوع می باشد

۱۳۵۶- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا يَسْتَلْقِينَ أَحَدَكُمُ ثُمَّ يَضَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى». (م/۲۰۹۹)

ترجمه: جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مبادا یکی از شما بر پشت بخوابد و یکی از پاهایش را بالای دیگری بگذارد». (طوری که عورتش آشکار گردد).

باب (۲۱): دراز کشیدن به پشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، مباح است

۱۳۵۷- عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى. (م/۲۱۰۰)

ترجمه: از عباد بن تمیم روایت است که عمویش گفت: رسول الله ﷺ را در مسجد دیدم در حالی که به پشت، دراز کشیده و یکی از پاهایش را روی پای دیگرش، گذاشته بود.

باب (۲۲): بالا بردن ازار تا نصف ساقها

۱۳۵۸- عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: مَرَرْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَفِي إِزَارِي اسْتِرْحَاءً فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ ارْفَعْ إِزَارَكَ» فَرَفَعْتُهُ: ثُمَّ قَالَ «زِدْ» فَزِدْتُ، فَمَا زِلْتُ أَتَحَرَّاهَا بَعْدُ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ: أَنْصَافِ السَّاقَيْنِ. (م/۲۰۸۶)

۱۳۵۸- ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: از کنار رسول الله ﷺ گذشتم در حالی که ازارم پایین بود. پیامبر اکرم رضی اللہ عنہ فرمود: «ای عبدالله! ازارت را بلند کن». من بلند کردم. فرمود: «بیشتر از این، بلند کن». باز هم من بلند کردم. و بعد از آن، تلاش می نمودم که این وضعیت را حفظ نمایم. یک نفر پرسید: تا کجا بلند کردی؟ ابن عمر رضی اللہ عنہما گفت: تا نصف ساقها.

باب (۲۳): مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، الله متعال به سوی او نگاه نمی کند

۱۳۵۹- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ - وَرَأَى رَجُلًا يَجُرُّ إِزَارَهُ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ الْأَرْضَ بِرِجْلِهِ، وَهُوَ أَمِيرٌ عَلَى الْبَحْرَيْنِ - وَهُوَ يَقُولُ: جَاءَ الْأَمِيرُ، جَاءَ الْأَمِيرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَجُرُّ إِزَارَهُ بَطْرًا». (م/۲۰۸۷)

ترجمه: محمد بن زیاد می گوید: ابوهریره رضی اللہ عنہ که امیر بحرین بود، مردی را دید که ازارش را متکبرانه، روی زمین می کشد و پایش را به زمین می زند و می گوید: امیر آمد. امیر آمد.

راوی می گوید: شنیدم که ابوهریره رضی اللہ عنہ (با دیدن این صحنه) گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال به سوی مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، نگاه نمی کند».

باب (۲۴): الله متعال با سه گروه، حرف نمی‌زند و به سوی آنان، نگاه نمی‌کند

۱۳۶۰- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» قَالَ فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثَ مَرَارٍ، قَالَ أَبُو ذَرٍّ: خَابُوا وَخَسِرُوا، مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْمُسْبِلُ إِزَارَهُ وَالْمَتَّانُ، وَالْمُنْفِقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلِيفِ الْكَاذِبِ». (م/۱۰۶)

ترجمه: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، الله متعال با سه گروه، حرف نمی‌زند، به سوی آنان، نگاه نمی‌کند، آنها را پاک نمی‌گرداند و دچار عذاب دردناکی می‌شوند». رسول الله صلی الله علیه و آله این جملات را سه بار، تکرار نمود. ابوذر رضی الله عنه گفت: ناکام شدند و زیان کردند؛ یا رسول الله! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که ازارش را پایین می‌اندازد، و کسی که می‌بخشد و منت می‌گذارد، و کسی که با سوگند دروغین، بازار کالایش را گرم می‌کند».

باب (۲۵): کسی که لباسش را متکبرانه، روی زمین بکشد

۱۳۶۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الَّذِي يَجْرُ ثِيَابَهُ مِنَ الْخِيَلَاءِ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۰۸۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، متکبرانه، لباسش را روی زمین بکشد، روز قیامت، الله متعال به سوی او نگاه نمی‌کند».

باب (۲۶): روزی، یک مرد دچار غرور و خودپسندی شده بود و متکبرانه، راه می‌رفت که در زمین، فرورفت

۱۳۶۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي، قَدْ أَعْجَبَتْهُ جُمَّتُهُ وَبُرْدَاهُ، إِذْ حُسِفَ بِهِ الْأَرْضُ، فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ فِي الْأَرْضِ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ». (م/۲۰۸۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، یک مرد، در حالی که قدم می‌زد، با نگاه به موهای بلند و لباسهای فاخرش، دچار غرور گردید؛ در این هنگام، زمین او را فرو برد و تا برپا شدن قیامت، در زمین، فرو خواهد رفت».

باب (۲۷): فرشتگان به خانه‌ای که در آن، سگ و عکس، وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند

۱۳۶۳- عَنْ مَيْمُونَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَصْبَحَ يَوْمًا وَاجِمًا، فَقَالَتْ مَيْمُونَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ اسْتَنْكَرْتُ هَيْئَتَكَ مُنْذُ الْيَوْمِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ جِبْرِيلَ كَانَ وَعَدَنِي أَنْ يَلْقَانِي اللَّيْلَةَ، فَلَمْ يَلْقَنِي، أَمْ وَاللَّهِ مَا أَخْلَفَنِي» قَالَ فَظَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَوْمَهُ ذَلِكَ، عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ وَقَعَ فِي نَفْسِهِ جِرْوُ كَلْبٍ تَحْتَ فُسْطَاطٍ لَنَا، فَأَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ مَاءً فَنَضَحَ مَكَانَهُ، فَلَمَّا أَمَسَى لَقِيَهُ جِبْرِيلُ، فَقَالَ لَهُ: «قَدْ كُنْتَ وَعَدْتَنِي أَنْ تَلْقَانِي الْبَارِحَةَ» قَالَ أَجَلٌ، وَلَكِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَوْمَئِذٍ، فَأَمَرَ بِقَتْلِ الْكِلَابِ، حَتَّى إِنَّهُ يَأْمُرُ بِقَتْلِ كَلْبِ الْحَائِطِ الصَّغِيرِ، وَيَثْرُكُ كَلْبَ الْحَائِطِ الْكَبِيرِ. (م/۲۱۰۵)

ترجمه: از ميمونه رضی الله عنها روایت است که روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالی صبح نمود که چهره‌اش گرفته و نگران بود. ميمونه رضی الله عنها گفت: یا رسول الله! امروز، چهره‌ات را متغیر و دگرگون می‌بینم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جبریل به من وعده داد که شب به ملاقات من می‌آید؛ ولی نیامد. سوگند به الله، تاکنون، خلف وعده ننموده است». راوی می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن روزش را با نگرانی، سپری نمود. سپس به یادش آمد که توله سگی زیر پرده وجود دارد. آنگاه دستور داد و آن توله سگ را بیرون کردند. پس از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با دستش مقداری آب برداشت و در جای آن، پاشید. هنگامی که شب فرا رسید، جبریل به ملاقات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «به من وعده داده بودی که دیشب به ملاقاتم بیایی». جبریل گفت: بله، ولی ما به خانه‌ای که در آن، سگ و عکس باشد، وارد نمی‌شویم. صبح روز بعد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا سگ‌ها را بکشند؛ تا جایی که دستور می‌داد تا سگ باغ کوچک را بکشند و سگ باغ بزرگ را بگذارند.

(البته از این حکم، سگ گله‌ی کشاورزی و شکار، استثنا شده است. و نزد بعضی هم حکم کشتن سگ‌ها، منسوخ شده است.) مترجم

۱۳۶۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ تَمَاثِيلٌ أَوْ تَصَاوِيرٌ». (م/۲۱۰۶)

ترجمه: ابو هريره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن عکس و تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند».

باب (۲۸): فرشتگان به خانه‌ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد

۱۳۶۵- عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رضي الله عنه - صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ»، قَالَ بُسْرٌ: ثُمَّ اشْتَكَيْ زَيْدٌ بَعْدَ، فَعُدْنَا، فَإِذَا عَلَى بَابِهِ سِتْرٌ فِيهِ صُورَةٌ، قَالَ فَقُلْتُ لِعَبِيدِ اللَّهِ الْخَوْلَانِيِّ، رَيْبِ مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: أَلَمْ يُخْبِرْنَا زَيْدٌ عَنِ الصُّورِ يَوْمَ الْأَوَّلِ؟ فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ حِينَ قَالَ: «إِلَّا رَقْمًا فِي ثَوْبٍ». (م/۲۱۰۶)

ترجمه: بُسر بن سعید از زید بن خالد از ابوطلحه رضي الله عنه صحابی رسول الله صلى الله عليه وآله روایت می‌کند که: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند». بُسر می‌گوید: بعد از آن، زید مریض شد و ما به عیادت ایشان رفتیم و دیدیم که بر دروازه‌ی خانه‌ی او پرده‌ای عکس دار آویزان است. من به عبیدالله خولانی؛ دست پرورده‌ی زینب رضي الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلى الله عليه وآله؛ گفتم: آیا زید در گذشته درباره‌ی عکسها برای ما حدیثی بیان نکرد؟! عبیدالله جواب داد: آیا نشنیدی که گفت: «مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد». (این، اشکالی ندارد.)

باب (۲۹): کراهیت پرده‌ی عکس دار، و اینکه قطعه قطعه گردید و به بالش، تبدیل شد

۱۳۶۶- عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَقَدْ سَتَرْتُ سَهْوَةً لِي بِقِرَامٍ فِيهِ تَمَاثِيلٌ، فَلَمَّا رَأَاهُ هَتَكَهُ وَتَلَوْنَ وَجْهَهُ وَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الَّذِينَ يُضَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقَطَعْنَا فَجَعَلْنَا مِنْهُ وِسَادَةً أَوْ وِسَادَتَيْنِ. (م/۲۱۰۷)

ترجمه: عایشه رضي الله عنها می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله به خانه‌ی من تشریف آوردند در حالی که من روی یک کمد دیواری، پرده‌ی نازک و عکس داری آویزان نموده بودم. هنگامی که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله پرده را دید، آن را پاره نمود و چهره‌اش دگرگون گردید و فرمود: «ای عایشه! روز قیامت، نزد الله متعال، سخت‌ترین عذاب را کسانی می‌بینند که آفرینش الله متعال را شبیه سازی می‌کنند».

عایشه رضی الله عنها می گوید: ما آن پرده را پاره کردیم و یک یا دو بالش از آن، درست کردیم.

۱۳۶۷- عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَفَرٍ، وَقَدْ سَتَرْتُ عَلَى بَابِي دُرُوكًا فِيهِ الْخَيْلُ ذَوَاتُ الْأَجْنِحَةِ، فَأَمَرَنِي فَتَزَعْتُهُ. (م/۲۱۰۷)

عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ از سفری تشریف آورد در حالی که من بر در خانه ام پرده ای آویزان نموده بودم که عکس اسب های بال دار بر آن، نقش بسته بود؛ پس پیامبر اکرم ﷺ به من دستور داد و من آن را پایین آوردم.

باب (۳۰): در مورد متکایی که تصویر داشته باشد

۱۳۶۸- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرَقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْ، فَعَرَفْتُ - أَوْ فَعَرَفْتُ - فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، فَمَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ هَذِهِ التَّمْرِقَةِ؟» فَقَالَتْ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ، تَقَعُدُ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدُهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّورِ يُعَذِّبُونَ، وَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّورُ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ» وَ فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ فَأَخَذْتُهُ فَجَعَلْتُهُ مِرْفَقَتَيْنِ، فَكَانَ يَرْتَفِقُ بِهِمَا فِي الْبَيْتِ. (م/۲۱۰۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: متکایی (پشتی) خریدم که دارای تصویر بود. هنگامی که رسول الله ﷺ آن را دید، کنار در، توقف کرد و وارد خانه نشد. من که آثار ناراحتی را در چهره اش دیدم، گفتم: یا رسول الله! نزد الله و پیامبرش توبه می کنم؛ چه خطایی مرتکب شده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «این متکا چیست؟» عرض کردم: یا رسول الله! آن را برای شما خریده ام تا روی آن بنشینید و بر آن تکیه کنید. رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، ترسیم کنندگان این تصاویر عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته می شود: آنچه را که آفریده اید، زنده کنید». و افزود: «هر خانه ای که در آن، تصویر باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد.»

- و در روایتی آمده است که عایشه رضی الله عنها گفت: آن را دو متکا درست کردم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه به آنها تکیه می داد. (چنین به نظر می رسد که این روایت، بخشی از روایت قبلی باشد.) والله اعلم
(به هر حال، نظر جمهور این است که اگر تصویر زیر دست و پا باشد و مورد اهانت قرار گیرد و روی دیوار و بالا نباشد، اشکالی ندارد.) نووی با اختصار

باب (۳۱): عذاب کسانی که تصویر می کشند در روز قیامت

۱۳۶۹- عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ أَصَوِّرُ هَذِهِ الصُّورَ، فَأَفْتِنِي فِيهَا، فَقَالَ لَهُ: اذْنُ مِثِّي، فَذَنَا مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: اذْنُ مِثِّي، فَذَنَا حَتَّى وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، قَالَ: أَنْبِئَكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ، يَجْعَلُ لَهُ، بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسًا فَتَعْدَبُهُ فِي جَهَنَّمَ» وَقَالَ: إِنْ كُنْتُ لَا بُدَّ فَاعِلًا، فَاصْنَعِ الشَّجَرَ وَمَا لَا نَفْسَ لَهُ. (م/۲۱۱۰)

ترجمه: سعید بن ابی الحسن می گوید: مردی نزد ابن عباس رضی الله عنهما آمد و گفت: من کسی هستم که این تصویرها را می کشم؛ درباره ی آنها به من فتوا بده. ابن عباس رضی الله عنهما به او گفت: نزدیک بیا. آن مرد، مقداری نزدیک آمد. ابن عباس رضی الله عنهما دوباره گفت: نزدیک بیا. این بار، آن مرد به اندازه ای نزدیک آمد که ابن عباس رضی الله عنهما دستش را بر سر او گذاشت و گفت: آنچه را که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ام به اطلاع تو می رسانم؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «هرکس، تصویر بکشد، جایش در جهنم است و در مقابل هر تصویری که می کشد، یک موجود زنده، آفریده می شود و آن موجود زنده او را در جهنم، عذاب می دهد». آنگاه، ابن عباس رضی الله عنهما به آن مرد گفت: اگر حتماً می خواهی تصویری بکشی، تصاویر درخت و غیر جاندار رسم کن.

باب (۳۲): سخت گیری بر کسانی که تصویر می کشند

۱۳۷۰- عَنْ أَبِي زُرْعَةَ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي دَارِ مَرْوَانَ فَرَأَى فِيهَا تَصَاوِيرَ، فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ عز وجل: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ خَلْقًا كَخَلْقِي؟ فَلْيَخْلُقُوا دَرَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً». (م/۲۱۱۱)

ترجمه: ابوزرعه می‌گوید: همراه ابوهریره رضی الله عنه وارد منزل مروان شدم. او در آنجا، تصاویری دید و گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گفت: «الله متعال می‌فرماید: چه کسی ستمکارتر از فردی است که تلاش می‌کند تا مانند آفرینش من بیافریند؛ پس مورچه‌ای یا دانه‌ای گندم و یا دانه‌ای جو بیافریند». (از آنجایی که توانایی آفریدن چیزی را ندارد، پس با تصویر کشیدن، خودش را به عنوان خالق و آفریننده معرفی نکند).

باب (۳۳): ممنوعیت در دست نمودن انگشتر طلایی و نوشیدن در ظرف نقره‌ای و پوشیدن لباس‌های ابریشمی و دیباچ (نوعی ابریشم نفیس)

۱۳۷۱- عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ، أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، أَوْ الْمُقْسِمِ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ، وَنَهَانَا عَنْ خَوَاتِيمٍ - أَوْ: عَنْ تَحْتَمٍ - بِالذَّهَبِ، وَعَنْ شُرْبِ بِالْفِضَّةِ، وَعَنْ الْمِيَاثِرِ، وَعَنْ الْقَسِيِّ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالْإِسْتَبْرَقِ وَالذِّيْبَاجِ. (م/۲۰۶۶)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را به انجام هفت کار، امر فرمود و از انجام هفت کار دیگر، منع کرد. آنچه ما را به آن، امر کرد، عبارتند از: (۱) عیادت مریض (۲) تشییع جنازه (۳) جواب دادن عطسه (۴) عمل به سوگند وعهد یا اجابت کسی که سوگند یاد می‌کند (۵) کمک و یاری به مظلوم (۶) قبول دعوت (۷) گسترش دادن سلام.

و کارهایی که از آنها منع کرد، عبارتند از: (۱) در دست نمودن انگشتر طلا (۲) نوشیدن در ظروف نقره‌ای (۳) استعمال کردن زین و پالان ابریشمی (۴) استفاده از قسی (نوعی لباس که ابریشم در آن بکار رفته است) (۵) استفاده از لباس ابریشمی (۶) استفاده از استبرق (پارچه‌ای ابریشمی و کلفت). (۷) استفاده از دیباچ (نوعی پارچه‌ی ابریشمی).

باب (۳۴): انداختن انگشتر طلایی

۱۳۷۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَى خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ فِي يَدِ رَجُلٍ، فَنَزَعَهُ فَطَرَحَهُ وَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدَكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ». فَقِيلَ

لِلرَّجُلِ، بَعْدَ مَا ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خُذْ خَاتَمَكَ انْتَفِعْ بِهِ، قَالَ: لَا، وَاللَّهِ لَا آخِذُهُ أَبَدًا، وَقَدْ طَرَحَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۰۹۰)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انگشتری طلائی در دست یک مرد دید؛ پس آن را بیرون آورد و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، آتش پاره‌ای را قصد می‌نماید و آن را در دستش می‌کند». بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تشریف برد، مردم به آن شخص گفتند: انگشترت را بردار و از آن، استفاده کن. آن مرد گفت: نه، سوگند به الله، انگشتری را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انداخته است، من هرگز آن را بر نمی‌دارم.

۱۳۷۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اصْطَنَعَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، فَكَانَ يَجْعَلُ فَصَّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ إِذَا لَبَسَهُ فَصَنَعَ النَّاسُ، ثُمَّ إِنَّهُ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَزَرَعَهُ فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَلْبَسُ هَذَا الْخَاتِمَ وَأَجْعَلُ فَصَّهُ مِنْ دَاخِلٍ» فَرَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ لَا أَلْبَسُهُ أَبَدًا» فَنَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ. (م/۲۰۹۱)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک انگشتر طلائی (قبل از تحریم) ساخت و هر گاه آن را در دست می‌نمود، نگینش را به سوی داخل کف دستش قرار می‌داد. بدنبال آن، مردم هم برای خودشان، انگشتر طلا ساختند. بعد از آن، روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر نشست و انگشتر را از دستش، بیرون آورد و دور انداخت و فرمود: «من این انگشتری را در دست می‌نمودم و نگینش را از داخل، قرار می‌دادم؛ سوگند به الله که هرگز آن را در دست نمی‌کنم». مردم نیز با دیدن این صحنه، انگشترهایشان را انداختند.

باب (۳۵): نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک انگشتر نقره‌ای در دست نمود که محمد رسول الله بر آن حک شده بود و خلفای بعد از او نیز همان انگشتر را در دست نمودند

۱۳۷۴- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا مِنْ وَرَقٍ فَكَانَ فِي يَدِهِ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ عُمَرَ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ عُمَرَ، حَتَّى وَقَعَ مِنْهُ فِي بَيْتِ أَرِيْسٍ، نَقَشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (م/۲۰۹۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک انگشتر نقره‌ای ساخت و در دست ایشان بود. بعد از ایشان، در دست ابوبکر رضی الله عنه؛ سپس در دست عمر رضی الله عنه؛ و بعد

از آن، در دست عثمان رضی الله عنه بود؛ تا اینکه از دست عثمان رضی الله عنه در چاه اریس (چاهی در نزدیکی قبا در مدینه) افتاد. قابل یادآوری است که روی این انگشتر، محمد رسول الله، حک شده بود.

۱۳۷۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ - مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ - وَقَالَ لِلنَّاسِ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ - مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ - فَلَا يَنْقُشُ أَحَدٌ عَلَيَّ نَقْشَهُ». (م/۲۰۹۲)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انگشتری نقره‌ای، ساخت و بر آن لفظ «محمد رسول الله» را حک نمود و فرمود: «من انگشتری نقره‌ای ساختم و بر آن، لفظ «محمد رسول الله» را حک نمودم؛ لذا هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر من بسازد».

۱۳۷۶- عَنْ أَنَسِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى كِسْرَى وَقَيْصَرَ وَالتَّجَانِثِيَّ، فَقِيلَ: إِنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَ كِتَابًا إِلَّا بِخَاتَمِ، فَصَاغَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم خَاتَمًا حَلَقَةً فِضَّةً، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (م/۲۰۹۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم گرفت تا برای پادشاه ایران، پادشاه روم و پادشاه حبشه، نامه بنویسد. مردم گفتند: آنان هیچ نامه‌ای را بدون مهر نمی پذیرند. اینجا بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک انگشتر نقره‌ای ساخت و محمد رسول الله را بر آن، حک نمود.

باب (۳۶): درباره‌ی انگشتر نقره‌ای که نگینش عقیق حبشه باشد و در دست راست نمودن

۱۳۷۷- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَبَسَ خَاتَمَ فِضَّةٍ فِي يَمِينِهِ، فِيهِ فَصُّ حَبَشِيٍّ، كَانَ يَجْعَلُ فَصَّهُ مِمَّا يَلِي كَفَّهُ. (م/۲۰۹۴)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک انگشتر نقره‌ای که نگین آن از عقیق حبشه بود، در دست راستش نموده بود و نگینش را به سوی کف دستش قرار می داد.

باب (۳۷): انگشتر در انگشت کوچک دست چپ

۱۳۷۸- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ، خَاتِمُ النَّبِيِّ ﷺ فِي هَذِهِ، وَأَشَارَ إِلَى الْخِنَصْرِ مِنْ يَدِهِ الْيُسْرَى. (م/۲۰۹۵)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که با اشاره به انگشت کوچک دست چپش گفت: انگشتر نبی اکرم ﷺ در این انگشت بود.

باب (۳۸): انگشتر نباید در انگشت میانی و سبابه باشد

۱۳۷۹- عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: نَهَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَخْتَمَ فِي إِصْبَعِي هَذِهِ أَوْ هَذِهِ، قَالَ: فَأَوْمَأَ إِلَى الْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِيهَا. (م/۲۰۷۸)

ترجمه: از علی رضی الله عنه روایت است که با اشاره به انگشت میانی و سبابه‌اش گفت: رسول الله ﷺ مرا از استفاده‌ی انگشتر در این انگشت و این انگشت، منع فرمود.

باب (۳۹): درباره‌ی کفش پوشیدن و تهیه‌ی کفش زیاد

۱۳۸۰- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي غَزْوَةِ عَزْوَنَاهَا: «اسْتَكْبِرُوا مِنَ النَّعَالِ، فَإِنَّ الرَّجُلَ لَا يَزَالُ رَاكِبًا مَا انْتَعَلَ». (م/۲۰۹۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ در یکی از غزواتی که ما همراهش بودیم، فرمود: «کفش‌های زیادی، تهیه‌ی نمایید؛ زیرا شخص تا زمانی که کفش پوشیده باشد، در حکم کسی است که بر مرکبی، سوار است».

باب (۴۰): کفش پوشیدن از راست، آغاز شود و بیرون آوردن از چپ

۱۳۸۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيُمْنَى وَإِذَا خَلَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشَّمَالِ، وَلْيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيُخْلَعْهُمَا جَمِيعًا». (م/۲۰۹۷)

۱۳۸۱- ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما خواست کفش بپوشد، از سمت راست، آغاز نماید. و هرگاه، خواست کفش‌هایش را بیرون کند، از سمت چپ، آغاز کند. و یا هر دو کفش را بپوشد و یا هر دو را بیرون بیاورد».

باب (۴۱): ممنوعیت راه رفتن با یک لنگ کفش

۱۳۸۱ م - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيُنْعِلُهُمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيَخْلَعَهُمَا جَمِيعًا». (م/۲۰۹۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ یک از شما با یک لنگ کفش، راه نرود؛ یا هر دو کفش را بپوشد و یا هر دو را بیرون بیاورد».

باب (۴۲): ممنوعیت تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر

۱۳۸۲ - عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْقَرْعِ، قَالَ: قُلْتُ لِإِنْفَاعٍ وَمَا الْقَرْعُ؟ قَالَ: يُخْلَقُ بَعْضُ رَأْسِ الصَّبِيِّ وَيُتْرَكُ بَعْضُهُ. (م/۲۱۲۰)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از قزع، منع فرمود. راوی از نافع می گوید: به نافع گفتم: قزع چیست؟ گفت: این است که قسمتی از موهای سر کودک، تراشیده و قسمتی دیگر، ترک شود.

باب (۴۳): ممنوعیت پیوند مو برای زنان

۱۳۸۳ - عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي ابْنَةً عُرِّيْسًا، أَصَابَتْهَا حَصْبَةٌ فَتَمَرَّقَ شَعْرُهَا، أَفَأَصِلُهُ؟ فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَأَصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ». (م/۲۱۲۲)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها می گوید: زنی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! من دخترکی دارم که می خواهد عروس شود؛ اما دچار تب حصبه شده و موهایش ریخته است؛ آیا می توانم موهایش را پیوند بزنم (و موی مصنوعی برایش بگذارم)؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال زنی را که پیوند می زند و زنی را که درخواست پیوند می کند، لعنت کرده است».

باب (۴۴): ممنوعیت پیوند هر چیز برای زنان (بجای مو)

۱۳۸۴ - عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: زَجَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ تَصِلَ الْمَرْأَةُ بِرَأْسِهَا شَيْئًا. (م/۲۱۲۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زن را از پیوند زدن و گذاشتن چیزی (غیر از مو مثل کلاه گیس و غیره) بر سرش، منع فرمود.

۱۳۸۵- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ رضي الله عنه عَامَ حَجِّ، وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ - وَتَنَاوَلَ قُصَّةً مِنْ شَعْرٍ كَانَتْ فِي يَدِ حَرَسِيٍّ - يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ، وَيَقُولُ «إِنَّمَا هَلَكْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَ هَذِهِ نِسَاؤُهُمْ». (م/۲۱۲۷)

ترجمه: حمید بن عبدالرحمن بن عوف می گوید: شنیدم که معاویه بن ابی سفیان رضي الله عنه بالای منبر در سالی که حج نمود در حالی که یک مشت موی را که در دست نگهبان امیر بود، به دست گرفت و گفت: ای اهل مدینه! علمای شما کجا هستند؟ شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم از این کار، منع می نمود و می فرمود: «بنی اسرائیل زمانی هلاک شدند که زنان آنان، این کار (پیوند مو) را انجام دادند».

باب (۴۵): نفرین خال کوبها و کسانی که میان دندان هایشان، فاصله ایجاد می کنند

۱۳۸۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مسعود رضي الله عنه قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَأَشِمَاتِ وَالْمُسْتَوَشِمَاتِ، وَالنَّامِصَاتِ وَالْمُتَمَنِّصَاتِ، وَالْمُتَقَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُعَيَّرَاتِ خَلَقَ اللَّهُ، قَالَ فَبَلَغَ ذَلِكَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي أَسَدٍ، يُقَالُ لَهَا: أُمُّ يَعْقُوبَ، وَكَانَتْ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَاتَتْهُ فَقَالَتْ: مَا حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكَ أَنْكَ لَعَنْتِ الْوَأَشِمَاتِ وَالْمُسْتَوَشِمَاتِ وَالْمُتَمَنِّصَاتِ وَالْمُتَقَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُعَيَّرَاتِ خَلَقَ اللَّهُ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَمَا لِي لَا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عز وجل، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ لَوْحِي الْمُصْحَفِ فَمَا وَجَدْتُهُ، فَقَالَ: لَئِنْ كُنْتِ قَرَأْتِيهِ لَقَدْ وَجَدْتِيهِ، قَالَ اللَّهُ عز وجل: ﴿وَمَا آتَانَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۱۷]. فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: فَإِنِّي أَرَى شَيْئًا مِنْ هَذَا عَلَى امْرَأَتِكَ الْآنَ؟ قَالَ: اذْهَبِي فَاَنْظُرِي، قَالَ: فَدَخَلَتْ عَلَى امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ فَلَمْ تَرَ شَيْئًا، فَجَاءَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا، فَقَالَ: أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ نُجَامِعْهَا. (م/۲۱۲۵)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت است که گفت: الله متعال، زنان خال کوب و زنانی را که خواهان خال کوبی هستند، همچنین زنانی را که موی صورت می گیرند و زنانی را که موی صورتشان گرفته می شود و زنانی را که در میان دندانهای

پیشین شان برای زیبایی، فاصله ایجاد می‌کنند و اینگونه آفرینش الهی را تغییر می‌دهند، لعنت کرده است.

این سخن ابن مسعود رضی الله عنه به گوش زنی از بنی اسد بنام ام یعقوب که قرآن تلاوت می‌نمود، رسید. او با شنیدن این سخن، نزد ابن مسعود رضی الله عنه آمد و گفت: این چه سخنی است که از شما به من رسیده است که شما زنان خال کوب و زنانی را که خواهان خال کوبی هستند و زنانی را که موی صورت می‌گیرند و زنانی را که موی صورت‌شان گرفته می‌شود و زنانی را که میان دندان‌های پیشین‌شان برای زیبایی، فاصله ایجاد می‌کنند و اینگونه آفرینش الهی را تغییر می‌دهند، لعنت می‌کنید؟ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: چرا کسانی را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعنت نموده است، من لعنت نکنم؟ حال آنکه این مطلب، در قرآن کریم نیز آمده است.

آن زن گفت: من تمام قرآن را تلاوت کرده‌ام؛ چنین مطلبی نیافتم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر شما قرآن را تلاوت می‌کردید، این مطلب را می‌یافتید؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ «آنچه را که پیامبر شما را بدان دستور داد، بگیرید؛ و از آنچه که شما را منع نمود، باز بپایید».

آن زن گفت: من هم اکنون بعضی از این چیزها را در همسرت مشاهده می‌کنم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: برو نگاه کن. راوی می‌گوید: آن زن نزد همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رفت و چیزی از این امور، مشاهده نکرد. پس آمد و گفت: چیزی ندیدم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر این کارها را انجام می‌داد، با او زندگی نمی‌کردیم.

باب (۴۶): درباره‌ی کسی که خود را سیر وانمود می‌کند حال آنکه اینگونه نباشد

۱۳۸۷- عَنْ أَسْمَاءَ رضی الله عنها قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَتْ: إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ أَتَشَبَّعَ مِنْ مَالِ زَوْجِي بِمَا لَمْ يُعْطِنِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ، كَلَّابِيسُ نَوْبِي زُورٍ». (م/۲۱۳۰)

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: من هوویی دارم؛ اگر نزد او چنین وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیشتری می‌دهد، آیا گناهکار می‌شوم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس، اینگونه وانمود کند که به او چیزی داده شده است در حالی که چنین نباشد، مانند کسی است که پیراهن و شلوار دروغین به تن کرده باشد».

باب (۴۷): در مورد زنانی که به ظاهر، پوشیده اما در واقع، لخت و عریان هستند
 ۱۳۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ، مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُحْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا». (م/۲۱۲۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دو گروه از جهنمیان هستند که من آنها را ندیده‌ام: (۱) گروهی که تازیانه‌هایی مانند دم گاو بدست دارند و مردم را با آنها، کتک می‌زنند. (۲) زنانی که به ظاهر، لباس پوشیده‌اند اما درواقع، لخت و عریان هستند؛ مردان را شیفته‌ی خود می‌کنند و خود نیز شیفته‌ی مردان هستند؛ سرهایشان مانند کوهان کج شتران بُختی است؛ اینها وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت هم به مشام آنان نمی‌رسد؛ حال آنکه بوی بهشت از فاصله‌ی بسیار زیاد به مشام می‌رسد».

باب (۴۸): درباره‌ی کندن قلاده‌ها از گردن حیوانات

۱۳۸۹- عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ أَصْفَارِهِ، قَالَ: فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَسُولًا - قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ: «لَا يَبْقَيْنَ فِي رَقَبَةٍ بَعِيرٍ قِلَادَةً مِنْ وَتَرٍ، أَوْ قِلَادَةً، إِلَّا قُطِعَتْ» قَالَ مَالِكٌ: أَرَى ذَلِكَ مِنَ الْعَيْنِ. (م/۲۱۱۵)

ترجمه: ابو بشیر انصاری رضی الله عنه می گوید: من در یکی از سفرها، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را فرستاد - عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنه (یکی از راویان) می گوید: فکر کنم که ابو بشیر گفت - در حالی که مردم در محل استراحت خود بودند و اعلام نمود که: «هر قلاده‌ای از زه کمان یا هیچ قلاده‌ای بر گردن هیچ شتری باقی نماند مگر اینکه کنده شود».

مالک (یکی از راویان) می گوید: من فکر می‌کنم که هدف نبی اکرم صلی الله علیه و آله قلاده‌هایی بود که به خاطر چشم زخم به گردن شتران، آویزان می‌کردند. (یعنی این قلاده‌ها باید کنده شوند).

باب (۴۹): در مورد زنگ‌ها و اینکه فرشتگان با کسانی که سگ و زنگ با خود داشته باشند همراه نمی‌شوند

۱۳۹۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا تَصْحَبُ الْمَلَائِكَةُ رُفْقَةً فِيهَا كَلْبٌ وَلَا جَرَسٌ». (م/۲۱۱۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فرشتگان با جمعی که سگ و زنگوله همراه خود داشته باشند، همراه نمی‌شوند».

۱۳۹۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الْجَرَسُ مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زنگ، صدای شیطان است».

باب (۵۰): ممنوعیت نشان کردن و داغ نمودن چهره‌ی حیوانات

۱۳۹۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَنِ الضَّرْبِ فِي الْوَجْهِ، وَعَنِ الْوَسْمِ فِي الْوَجْهِ. (م/۲۱۱۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از زدن به صورت و داغ کردن صورت، منع فرمود.

۱۳۹۳- عَنْ نَاعِمِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: وَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حِمَارًا مَوْسُومَ الْوَجْهِ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ لَا أَسْمُهُ إِلَّا فِي أَقْصَى شَيْءٍ مِنَ الْوَجْهِ، فَأَمَرَ بِحِمَارٍ لَهُ فَكُوِيَ فِي جَاعِرَتَيْهِ، فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ كُوِيَ الْجَاعِرَتَيْنِ. (م/۲۱۱۸)

ترجمه: ناعم ابی عبدالله مولای ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: شنیدم که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الاغی را دید که صورتش را داغ کرده بودند؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این کار را نپسندید. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: سوگند به الله که من دورترین نقطه از صورت را داغ می‌کنم. راوی می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما دستور داد تا لبه‌ی کفل‌های الاغش را نشان کنند و اینگونه او نخستین کسی بود که لبه‌ی کفل‌ها را داغ نمود.

باب (۵۱): داغ کردن گوش‌های گوسفندان

۱۳۹۴- عَنْ أَنَسِ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَرَبِدًا وَهُوَ يَسِمُ غَنَمًا - قَالَ أَحْسِبُهُ قَالَ - فِي آذَانِهَا. (م/۲۱۱۹)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم؛ ایشان در آغل شتران بود و مشغول داغ کردن - راوی می گوید: فکر می کنم گفت: - گوش گوسفندان بود.

باب (۵۲): درباره‌ی نشان کردن شتران

۱۳۹۵- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ أُمُّ سَلِيمٍ رضی الله عنها قَالَتْ لِي: يَا أَنَسُ انْظُرْ هَذَا الْغُلَامَ، فَلَا يُصِيبَنَّ شَيْئًا حَتَّى تَعُدَّوْ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم يُحَنِّكُهُ، قَالَ فَعَدَّوْتُ فَإِذَا هُوَ فِي الْحَائِطِ، وَعَلَيْهِ حَمِيصَةٌ جُونِيَّةٌ، وَهُوَ يَسْمُ الظَّهْرَ الَّذِي قَدِمَ عَلَيْهِ فِي الْفَتْحِ. (م/۲۱۱۹)

۱۳۹۵- انس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که ام سلیم رضی الله عنها وضع حمل نمود، به من گفت: مواظب باش که این کودک را چیزی ندهند تا صبح، او را برای تحنیک (مالیدن خرما یا چیز دیگری به کام) نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ببری. انس رضی الله عنه می گوید: صبح نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم؛ ایشان که چادری جونی و منقشی به تن داشت، شترانی را که از فتح مکه آورده بودند، داغ می نمود.

۴۳- کتاب آداب

باب (۱): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید

۱۳۹۶- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: نَادَى رَجُلٌ رَجُلًا بِالْبَيْعِ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَمَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَمْ أَعْنِكَ، إِنَّمَا دَعَوْتُ فُلَانًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَبُوا بِكُنْيَتِي». (م/۲۱۳۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی، شخص دیگری را در بیع، صدا زد و گفت: ای ابوالقاسم! رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی او نگاه کرد. آن مرد گفت: یا رسول الله! منظورم شما نبودید؛ من فلانی را صدا زدم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم مرا به عنوان اسم، انتخاب کنید ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید».

باب (۲): انتخاب نمودن نام محمد برای فرزندان

۱۳۹۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مَنًا غُلَامٌ، فَسَمَّاهُ مُحَمَّدًا، فَقَالَ لَهُ قَوْمُهُ: لَا نَدْعُكَ تُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَانْطَلَقَ بِابْنِهِ حَامِلَةً عَلَى ظَهْرِهِ، فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ لِي غُلَامٌ، فَسَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا، فَقَالَ لِي قَوْمِي: لَا نَدْعُكَ تُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَبُوا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ، أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ». (م/۲۱۳۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می‌گوید: یکی از ما (انصار) صاحب فرزندی شد و او را محمد، نام گذاشت. خویشاوندانش به او گفتند: به تو اجازه نمی‌دهیم تا نام رسول الله صلی الله علیه و آله را برای فرزندت انتخاب کنی. آن مرد، فرزندش را به دوش گرفت و او را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برد و گفت: یا رسول الله! من صاحب فرزندی شدم و او را محمد، نام نهادم؛ خویشاوندانم به من گفتند: به تو اجازه نمی‌دهیم تا نام رسول الله صلی الله علیه و آله را انتخاب کنی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم مرا به عنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی

من (ابوالقاسم) استفاده نکنید؛ زیرا من قاسم هستم و میان شما (عطاها و بخششها) را تقسیم می‌کنم».

باب (۳): محبوب‌ترین اسم‌ها نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند

۱۳۹۸- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ أَحَبَّ أَسْمَائِكُمْ إِلَى اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ». (م/۲۱۳۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «محبوبترین اسم‌های شما نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند».

باب (۴): انتخاب اسم عبدالرحمن برای فرزند

۱۳۹۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنهما قَالَ: «وُلِدَ لِرَجُلٍ مِثْنًا غُلَامٌ، فَسَمَاهُ الْقَاسِمَ، فَقُلْنَا: لَا تَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ، وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «أَسْمِ ابْنَكَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ». (م/۲۱۳۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما می‌گوید: مردی از ما (انصار) صاحب فرزندى شد و او را قاسم، نام نهاد. ما گفتیم: کنیه‌ی تو را ابوالقاسم نمی‌گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی‌گردانیم. آن مرد، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اسم فرزندت را عبدالرحمن بگذار».

باب (۵): انتخاب اسم عبدالله برای فرزند و دست کشیدن بر سرش و دعا کردن برای او

۱۴۰۰- عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ وَقَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُمَا قَالَا: خَرَجَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ، حِينَ هَاجَرَتْ، وَهِيَ حُبْلَى بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَدِمَتْ قُبَاءً، فَتُفِسَّتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بِقُبَاءٍ، ثُمَّ خَرَجَتْ حِينَ تُفِسَّتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِيُحْنَكَهُ، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْهَا فَوَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَكَّنْتُنَا سَاعَةً نَلْتَمِسُهَا قَبْلَ أَنْ نَحْدِثَهَا، فَمَضَعَهَا، ثُمَّ بَصَقَهَا فِي فِيهِ، فَإِنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ بَطْنَهُ لَرِيقِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ قَالَتْ أَسْمَاءُ: ثُمَّ مَسَحَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَسَمَاهُ عَبْدَ اللَّهِ، ثُمَّ جَاءَ، وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ أَوْ ثَمَانٍ، لِيُبَايِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، وَأَمَرَهُ بِذَلِكَ الزُّبَيْرُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حِينَ رَأَاهُ مُقْبِلًا إِلَيْهِ، ثُمَّ بَايَعَهُ.

ترجمه: از عروه بن زبیر و فاطمه دختر منذر بن زبیر روایت است که: اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما هنگام هجرت (از مکه به مدینه) باردار بود و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما را در شکم داشت. پس به قبا آمد و در آنجا، وضع حمل نمود و عبدالله به دنیا آمد. بعد از وضع حمل، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت تا عبدالله را تحنیک (گذاشتن خرما یا چیزی دیگر درکام کودک) نماید؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را برداشت و در آغوش گرفت و خرمایی خواست. عایشه رضی الله عنها می گوید: ساعتی، به دنبال خرما می گشتیم. آنگاه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خرما را جوید و در دهانش، آب دهان انداخت. اینگونه اولین چیزی که وارد شکم عبد الله شد، آب دهان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود.

اسماء رضی الله عنها می گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر بدن او دست کشید و برایش دعای خیر نمود و او را عبدالله، نام نهاد. بعد از آن، عبدالله هفت یا هشت ساله بود که به دستور زبیر رضی الله عنه آمد تا با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نماید. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دید که به طرفش می آید، تبسم نمود و با او بیعت کرد.

۱۴۰۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ ابْنُ لَأْبِي طَلْحَةَ يَشْتَكِي، فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقَبِضَ الصَّبِيَّ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: مَا فَعَلَ ابْنِي؟ قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: هُوَ أَسْكَنُ مِمَّا كَانَ، فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ الْعِشَاءَ فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَصَابَ مِنْهَا، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَتْ: وَارُوا الصَّبِيَّ، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو طَلْحَةَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: «أَعْرَسْتُمْ اللَّيْلَةَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا» فَوَلَدَتْ غُلَامًا، فَقَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: أَحْمِلْهُ حَتَّى تَأْتِي بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم، فَأَتَى بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم وَبَعَثَتْ مَعَهُ بَتَمْرَاتٍ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: «أَمَعَهُ شَيْءٌ؟» قَالُوا: نَعَمْ، تَمْرَاتٍ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم فَمَضَعَهَا، ثُمَّ أَخَذَهَا مِنْ فِيهِ، فَجَعَلَهَا فِي فِي الصَّبِيِّ، ثُمَّ حَنَّكَهُ، وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ. (م/۲۱۴۴)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: فرزند ابو طلحه رضی الله عنه بیمار شد. ابو طلحه رضی الله عنه از منزل، بیرون رفت و در غیاب او، فرزندش فوت نمود. هنگامی که ابو طلحه رضی الله عنه بازگشت، گفت: حال پسرم چطور است؟ ام سلیم رضی الله عنها (همسرش) گفت: از هر وقت دیگر، آرامش بیشتری دارد. آنگاه، شام آورد و ابو طلحه رضی الله عنه شام خورد و پس از آن، با همسرش، همبستر شد. بعد از فراغت، همسرش گفت: کودک را دفن کنید. صبح روز بعد، ابو طلحه رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا دیشب، همبستر شدید؟» ابوطلحه رضی الله عنه گفت: بلی. پیامبر

اکرم ﷺ فرمود: «بار الها به آنها برکت، عنایت کن». پس از آن، ام سلیم رضی الله عنها پسری به دنیا آورد.

انس رضی الله عنه می گوید: ابو طلحه رضی الله عنه به من گفت: او را بردار و نزد نبی اکرم ﷺ ببر، و چند خرما نیز همراه او فرستاد. من آن نوزاد را نزد رسول الله ﷺ بردم. پیامبر اکرم ﷺ او را برداشت و فرمود: «آیا چیزی همراه او وجود دارد؟» مردم گفتند: بله، چند خرما همراه او هست. نبی اکرم ﷺ خرماها را برداشت و جوید و از دهانش بیرون آورد و در دهان کودک گذاشت و اینگونه او را تحنیک نمود و عبدالله، نام نهاد.

باب (۶): انتخاب اسم های پیامبران و صالحان

۱۴۰۲- عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ نَجْرَانَ سَأَلُونِي، فَقَالُوا: إِنَّكُمْ تَقْرءُونَ ﴿يَتَأَخَّتْ هَارُونَ﴾ [مریم: ۲۸]. وَمُوسَى قَبْلَ عِيسَى بِكَذَا وَكَذَا، فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْمُونَ بِأَنْبِيَائِهِمْ وَالصَّالِحِينَ قَبْلَهُمْ». (م/۲۱۳۵)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: هنگامی که به نجران رفتم، اهل نجران به من گفتند: شما در قرآن (درباره ی مریم) می خوانید ﴿يَتَأَخَّتْ هَارُونَ﴾ [مریم: ۲۸] «ای خواهر هارون!» حال آنکه موسی (و برادرش هارون) سال ها، قبل از عیسی بوده اند؟ (پس چگونه شما مادر عیسی را خواهر هارون می نامید؟) مغیره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نزد رسول الله ﷺ آمدم، از ایشان در این باره پرسیدم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آنان، نام های پیامبران و نیکوکاران قبل از خودشان را به عنوان نام، انتخاب می نمودند». (لذا این هارون که خواهرش مریم بوده غیر از هارون برادر موسی است).

باب (۷): انتخاب نام ابراهیم برای فرزند

۱۴۰۳- عَنِ أَبِي مُوسَى قَالَ: وَوُلِدَ لِي غُلَامٌ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، وَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ. (م/۲۱۴۵)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: صاحب فرزند پسری شدم و او را نزد نبی اکرم ﷺ آوردم. رسول الله ﷺ او را ابراهیم نامید و خرمایی جوید و به کامش مالید.

باب (۸): انتخاب اسم مندر برای فرزند

۱۴۰۴- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى بِالْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ وُلِدَ، فَوَضَعَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى فَخِذِهِ، وَأَبُو أُسَيْدٍ جَالِسٌ، فَلَمَّحِيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِشَيْءٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَمَرَ أَبُو أُسَيْدٍ بِابْنِهِ فَاحْتُمِلَ مِنْ عَنَى فَخِذِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَقْلَبُوهُ، فَاسْتَفَاقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «أَيْنَ الصَّبِيِّ؟» فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ، أَقْلَبْنَاهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «مَا اسْمُهُ؟» قَالَ: فُلَانٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لَا، وَلَكِنَّ اسْمَهُ الْمُنْذِرُ» فَسَمَّاهُ، يَوْمَئِذٍ الْمُنْذِرَ. (م/۲۱۴۹)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: هنگامی که مندر بن ابی اُسَید بدنيا آمد، او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را بر زانویش نهاد. قابل یادآوری است که ابواسید نیز همانجا نشسته بود. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با چیزی که جلویش بود، سرگرم شد. در این اثنا، ابو اسید دستور داد که فرزندش را از بالای زانوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برداشتنند و (به خانه) برگردانند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله متوجه شد، فرمود: «کودک کجاست؟» ابو اُسَید گفت: یا رسول الله! او را (به خانه) برگردانیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نامش کیست؟» ابو اسید گفت: یا رسول الله! فلانی. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، بلکه اسمش مندر است». اینگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنروز او را مندر نامید.

باب (۹): تغییر دادن یک نام به نام بهتر

۱۴۰۵- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ ابْنَةَ لِعُمَرَ كَانَتْ يُقَالُ لَهَا عَاصِيَةٌ، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَمِيلَةً. (م/۲۱۳۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: یکی از دختران عمر رضی الله عنه عاصیه (نافرمان) نام داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله او را جمیله، نام نهاد.

باب (۱۰): تغییر دادن نام بزه به جویریّه

۱۴۰۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَتْ جُوَيْرِيَّةُ اسْمَهَا بَرَّةٌ، فَحَوَّلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْمَهَا جُوَيْرِيَّةً، وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ: خَرَجَ مِنْ عِنْدِ بَرَّةَ. (م/۲۱۴۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: جویریّه رضی الله عنها دختر حارث؛ همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ بزه نام داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله نامش را تغییر داد و جویریّه نام نهاد. گفتنی است که

پیامبر اکرم ﷺ ناپسند می دانست که مردم بگویند: از نزد برّه، بیرون آمد.

باب (۱۱): تغییر نام برّه به زینب

۱۴۰۷- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: سَمَّيْتُ ابْنَتِي بَرَّةً، فَقَالَتْ لِي زَيْنَبُ بِنْتُ أَبِي سَلَمَةَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ هَذَا الْإِسْمِ، وَسَمَّيْتُ بَرَّةً، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ، اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَهْلِ الْبَيْرِ مِنْكُمْ» فَقَالُوا: بِمَ نُسَمِّيْهَا؟ قَالَ «سَمُوْهَا زَيْنَبَ». (م/۲۱۴۲)

ترجمه: محمد بن عمرو بن عطا می گوید: من دخترم را برّه نام نهادم. زینب دختر ابی سلمه به من گفت: رسول الله ﷺ از انتخاب این نام، منع فرمود. مرا برّه نام نهاده بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «خود را تزکیه نکنید؛ الله متعال نیکوکاران شما را بهتر می داند». مردم گفتند: چه نامی بر او بگذاریم؟ فرمود: «او را زینب بنامید».

باب (۱۲): درباره ی کرم گفتن انگور

۱۴۰۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ لِلْعَنْبِ، الْكِرْمَ، فَإِنَّ الْكِرْمَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ». (م/۲۲۴۷)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به انگور، کرم نگویند؛ زیرا مرد مسلمان، کرم است».

(قابل یادآوری است که اعراب به انگور، درخت انگور و شرابی که از انگور، بدست می آمد، کرم می گفتند؛ چرا که شراب انگور باعث کرامت و بخشش می شد. شریعت، استفاده ی این لفظ را برای موارد فوق، ناپسند دانست؛ زیرا چه بسا که مردم این لفظ را می شنیدند و تحریک می شدند و به یاد شراب می افتادند. به همین خاطر، رسول اکرم ﷺ یادآوری نمود که لفظ کرم، برای قلب مؤمن و خود مؤمن، شایسته است؛ زیرا مؤمن، سرچشمه ی کرم و بخشش است.) شرح امام نووی بر صحیح مسلم

۱۴۰۹- عَنْ وَائِلِ بْنِ حِجْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُولُوا: الْكِرْمُ، وَلَكِنْ قُولُوا: الْعَنْبُ وَالْحَبَلَةُ». (م/۲۲۴۸)

ترجمه: وائل بن حجر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به درخت انگور، کرم نگویند؛ بلکه انگور و تاک بگویند».

باب (۱۳): ممنوعیت نام‌های افلح، رباح، یسار و نافع

۱۴۱۰- عَنْ سَمْرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ نُسَمَّى رَقِيقَنَا بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ: أَفْلَحَ، وَرَبَّاحٍ، وَيَسَارٍ، وَنَافِعٍ. (م/۲۱۳۶)

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را منع فرمود از اینکه چهار نام افلح، رباح، یسار و نافع را بر بردگانمان بگذاریم.

۱۴۱۱- عَنْ سَمْرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «أَحَبُّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ أَرْبَعٌ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، لَا يَضُرُّكَ بَأْيَهُنَّ بَدَأْتَ، وَلَا تَسْمِيَنَ غُلَامَكَ يَسَارًا، وَلَا رَبَّاحًا، وَلَا نَجِيحًا، وَلَا أَفْلَحَ، فَإِنَّكَ تَقُولُ: أَأَنْتُمْ هُوَ؟ فَلَا يَكُونُ، فَيَقُولُ: لَا»، إِمَّا هُنَّ أَرْبَعٌ، فَلَا تَزِيدَنَّ عَلَيَّ. (م/۲۱۳۷)

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین کلمات نزد الله متعال چهار تا هستند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر؛ با هر کدام، آغاز نمایید، اشکالی ندارد. مواظب باشید اسم‌های یسار، رباح، نجیح و افلح را برای برده‌هایتان، انتخاب نکنید؛ زیرا شما صدا می‌زنید و می‌گویید: آیا او (یسار، رباح و ...) هست؟ و در صورتی که او وجود نداشته باشد، جوابش منفی است. (و شاید در دل شما نوعی شگون بد بیاید).

سمره می‌گوید: این اسم‌ها، چهار تا هستند؛ مواظب باشید به من تهمت نزنید و آنها را اضافه نکنید.

باب (۱۴): اجازه یافتن درباره‌ی نام گذاری به نام‌های فوق

۱۴۱۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يَنْهَى عَنْ أَنْ يُسَمَّى بِبِعْلَى وَبِبَرَكَةَ، وَبِأَفْلَحَ، وَبِيسَارٍ، وَبِنَجِيحٍ، وَبِنَحْوِ ذَلِكَ، ثُمَّ رَأَيْتُهُ سَكَتَ بَعْدَ عَنِهَا، فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا، ثُمَّ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَلَمْ يَنْهَ عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ أَرَادَ عُمَرُ أَنْ يَنْهَى عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ تَرَكَهُ. (م/۲۱۳۸)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت تا از نام گذاری به نام‌های مقبل، برکت، افلح، یسار، نافع و مانند اینها، منع نماید؛ ولی بعدها دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سکوت نمود و در این باره، چیزی نگفت. سرانجام، رسول الله صلی الله علیه و آله وفات نمود و از انتخاب این نام‌ها، منع نفرمود. بعد از آن، عمر بن خطاب رضی الله عنه خواست تا از این کار، منع نماید؛ اما این کار را انجام نداد.

باب (۱۵): سید نامیدن برده و کنیز و مولا

۱۴۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: اسْقِ رَبَّكَ، أَطْعِمِ رَبَّكَ، وَصَيِّ رَبَّكَ، وَلَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: رَبِّي، وَلِيُقَلِّ سَيِّدِي، مَوْلَايَ، وَلَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: عِبْدِي، أُمَّتِي، وَلِيُقَلِّ، فَتَايَ، فَتَاتِي، غُلَامِي» (م/۲۲۴۹)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نباید یکی از شما بگوید: ربّ و صاحب خودت را آب بده، ربّ خودت را غذا بده، مالک خودت را آب وضو بده؛ همچنین نباید یکی از شما بگوید: ربّ و مالک من؛ بلکه سید و مولای من بگوید. همچنین یکی از شما نگوید: برده‌ی من، کنیز من؛ بلکه پسر، دخترم و خدمتگذارم بگوید.

باب (۱۶): کنیه گذاشتن برای بچه‌ی خردسال

۱۴۱۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا، وَكَانَ لِي أَخٌ يَقَالُ لَهُ أَبُو عُمَيْرٍ - قَالَ أَحْسِبُهُ قَالَ - كَانَ فَطِيمًا، قَالَ: فَكَانَ إِذَا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَرَأَاهُ قَالَ: «أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ التُّغَيْرُ؟» قَالَ: فَكَانَ يَلْعَبُ بِهِ. (م/۲۱۵۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت. من برادر کوچکی داشتم که به او ابوعمیر می گفتند. راوی می گوید: فکر می کنم که گفت: دوران شیرخوارگی اش به پایان رسیده بود. هر گاه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می آمد و او را می دید، می فرمود: «ای ابوعمیر! حال تُغیر چطور است؟» تغیر، پرنده‌ی کوچکی بود که ابوعمیر با آن، بازی می کرد.

باب (۱۷): درباره‌ی اینکه یک مرد به مرد دیگری بگوید: ای پسرکم!

۱۴۱۵- عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: مَا سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَحَدًا عَنِ الدَّجَالِ أَكْثَرَ مِمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ، فَقَالَ لِي: «أَيُّ بَيْتٍ وَمَا يُنْصَبُكَ مِنْهُ؟ إِنَّهُ لَنْ يَضُرَّكَ». قَالَ: قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَهُ أَنْهَارَ الْمَاءِ وَجِبَالَ الْحَبْرِ؟ قَالَ: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ». (م/۲۱۵۲)

ترجمه: مغیره بن شعبه می گوید: هیچ کس از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم درباره‌ی دجال بیشتر از من نمی پرسید. سرانجام، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به من فرمود: «ای پسرکم! چرا تو درباره‌ی او خود را به زحمت می اندازی؟ او هرگز به تو ضرری نمی رساند». من گفتم:

مردم گمان می‌کنند که نهرهای آب و کوه‌های نان، همراه اوست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او نزد الله متعال، خوارتر و ذلیل‌تر از این چیزهاست».

باب (۱۸): بدترین اسم‌ها نزد الله متعال، نام کسی است که شاهنشاه نامیده شود

۱۴۱۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ أَخْنَعَ اسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الْأَمْلَاقِ» زَادَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ فِي رِوَايَتِهِ: «لَا مَالِكَ إِلَّا اللَّهُ» قَالَ سُفْيَانُ - يَعْنِي ابْنَ عَيْنَةَ - مِثْلُ شَاهَانَ شَاهٍ، وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: سَأَلْتُ أَبَا عَمْرٍو عَنْ أَخْنَعَ؟ فَقَالَ: أَوْضَعَ. (م/۲۱۴۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین اسم‌ها نزد الله متعال، نام کسی است که خود را شاهنشاه نامیده باشد». ابن ابی شیبه در یک روایت می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله افزود: «هیچ مالکی بجز الله، وجود ندارد». سفیان عینه می‌گوید: ملک الاملاک مثل شاهنشاه است. احمد بن حنبل می‌گوید: ابوعمرو را در مورد معنای «اخنع» پرسیدم. گفت: به معنای پست‌ترین است. (که به معنای همان بدترین می‌باشد).

باب (۱۹): مسلمان بر مسلمان، پنج حق دارد

۱۴۱۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «خَمْسٌ تَحِبُّ لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ: رُدُّ السَّلَامِ، وَكَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ». (م/۲۱۶۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمان در برابر برادر مسلمانش، پنج وظیفه دارد: ۱- جواب دادن سلام ۲- جواب دادن عطسه ۳- قبول دعوت ۴- عیادت مریض ۵- تشییع جنازه».

۱۴۱۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ» قِيلَ: مَا هُنَّ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا لَقَيْتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَإِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ، وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَاَنْصَحْ لَهُ، وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدِ اللَّهَ فَسَمِّتْهُ، وَإِذَا مَرِضَ فَعُدَّهُ، وَإِذَا مَاتَ فَاتَّبِعْهُ». (م/۲۱۶۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمان بر مسلمان، شش حق دارد». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آنها چه هستند؟ فرمود: «هرگاه، او را دیدی، سلام کن. اگر تو را دعوت کرد، قبول کن. اگر از تو تقاضای

نصیحت نمود، او را نصیحت کن. هر گاه عطسه زد و الحمد لله گفت، جواب عطسه اش را بده (یرحمک الله بگو). اگر مریض شد، به عیادت او برو، و هنگامی که فوت نمود، در تشییع جنازه‌ی او شرکت کن».

باب (۲۰): ممنوعیت نشستن بر سر راه و ادای حق راه

۱۴۱۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ فِي الطَّرَفَاتِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَنَا بَدُّ مِنْ مَجَالِسِنَا، نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْمَجْلِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ» قَالُوا: وَمَا حَقُّهُ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصْرِ، وَكُفُّ الْأَدَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ». (م/۲۱۲۱)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از نشستن در معابر عمومی، اجتناب کنید». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا معابر محل نشستن و سخن گفتن ماست. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر چاره‌ای جز این ندارید، پس حق راه را ادا کنید». صحابه عرض کردند: حق راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم‌ها، اذیت نکردن عابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهی از منکر».

باب (۲۱): سلام گفتن سوار به پیاده، و افراد کمتر به کسانی که بیشترند

۱۴۲۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُسَلِّمُ الرَّاَكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (م/۲۱۶۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوار به پیاده، کسی که راه می‌رود به کسی که نشسته است، و آنانی که کمتر هستند به کسانی که بیشترند، سلام دهند».

باب (۲۲): اجازه خواستن و سلام گفتن

۱۴۲۱- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ رضی الله عنه عَنِ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه، قَالَ: جَاءَ أَبُو مُوسَى إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، هَذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، هَذَا أَبُو مُوسَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، هَذَا الْأَشْعَرِيُّ، ثُمَّ انصَرَفَ، فَقَالَ: رُدُّوا عَلَيَّ، رُدُّوا عَلَيَّ، فَجَاءَ فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى مَا رَدَّكَ؟ كُنَّا فِي شُغْلٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

يَقُولُ: «الِاسْتِئْذَانُ ثَلَاثٌ، فَإِنْ أُذِنَ لَكَ وَإِلَّا فَارْجِعْ» قَالَ: لَتَأْتِيَنِي عَلَى هَذَا بَيْنَتِي، وَإِلَّا فَعَلْتُ وَفَعَلْتُ، فَذَهَبَ أَبُو مُوسَى، قَالَ عُمَرُ: إِنَّ وَجَدَ بَيْنَتَهُ تَحْدُوهُ عِنْدَ الْمُنْبَرِ عَشِيَّةً، وَإِنْ لَمْ يَجِدْ بَيْنَتَهُ فَلَمْ تَحْدُوهُ، فَلَمَّا أَنْ جَاءَ بِالْعَشِيِّ وَجَدُوهُ، قَالَ: يَا أَبَا مُوسَى مَا تَقُولُ؟ أَقَدْ وَجَدْتِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، قَالَ: عَدْلٌ، قَالَ: يَا أَبَا الطُّفَيْلِ مَا يَقُولُ هَذَا؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ ذَلِكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَلَا تَكُونَنَّ عَذَابًا عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ إِمَّا سَمِعْتُ شَيْئًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَثَبَّتَ. (م/ ۲۱۵۴)

ترجمه: ابو برده رضی الله عنه به نقل از ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: ابوموسی اشعری رضی الله عنه نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: السلام عليكم، من عبدالله بن قيس هستم. عمر رضی الله عنه به او اجازه نداد. ابوموسی رضی الله عنه دوباره گفت: السلام عليكم، من ابوموسی هستم؛ السلام عليكم من اشعری هستم. سپس برگشت. عمر رضی الله عنه گفت: او را برگردانید، او را برگردانید. ابوموسی آمد. عمر رضی الله عنه گفت: ای ابوموسی! چرا برگشتی؟ ما مشغول بودیم. ابوموسی رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «اجازه خواستن، سه بار است؛ اگر به تو اجازه دادند که خوب است؛ در غیر این صورت، برگرد». عمر رضی الله عنه گفت: یا برای این گفته‌ات، گواه می‌آوری یا با تو چنین و چنان خواهیم کرد. ابوموسی رضی الله عنه با شنیدن این سخنان رفت. عمر رضی الله عنه گفت: اگر گواهی پیدا کند، هنگام نماز عشا، او را کنار منبر می‌بینید. و اگر گواهی پیدا نکند، او را نمی‌بینید. چون نماز عشا فرا رسید، او را دیدند. عمر رضی الله عنه گفت: ای ابوموسی! چه می‌گویی؟ آیا گواهی یافتی؟ ابوموسی گفت: بلی، ابی بن کعب رضی الله عنه. عمر گفت: فرد عادل است؛ ای ابوظفیل! (کنیه‌ی ابی بن کعب) ابوموسی چه می‌گوید؟ ابی بن کعب رضی الله عنه گفت: ای فرزند خطاب! شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را ایراد فرمود؛ پس برای یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عذابی نباش. عمر رضی الله عنه گفت: سبحان الله، چیزی شنیدم؛ لذا دوست داشتم تا مطمئن شوم.

باب (۲۳): بلند کردن پرده، اجازه شمرده می‌شود

۱۴۲۲- عن ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذْنُكَ عَلَيَّ أَنْ يُرْفَعَ الْحِجَابُ، وَأَنْ تَسْمَعَ سِوَادِي، حَتَّىٰ أَنْهَاكَ». (م/ ۲۱۶۹)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «همین که پرده را بلند کردند و تو صدای آهسته‌ی مرا شنیدی (متوجه وجود من شدی) برایت اجازه‌ی ورود به شمار می‌آید». (می‌توانی وارد شوی). (مفهوم حدیث، این است که اگر پرده بلند بود تو متوجه شدی که من در خانه هستم، نیاز به اجازه گرفتن نداری؛ بلکه می‌توانی بدون اجازه، وارد خانه شوی؛ و این از فضایل ابن مسعود رضی الله عنه شمرده می‌شود.) والله اعلم

باب (۲۴): کراهیت «من» گفتن هنگام اجازه‌ی ورود خواستن

۱۴۲۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» فُقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَنَا، أَنَا» وَ فِي رِوَايَةٍ: كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ. (م/۲۱۵۵)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود خواستم. رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «کیستی؟» گفتم: منم. فرمود: «(من هم منم)». راوی می گوید: گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اینگونه جواب دادن را ناپسند دانست.

باب (۲۵): ممنوعیت نگاه کردن به داخل خانه هنگام اجازه خواستن

۱۴۲۴- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَخْبَرَهُ أَنَّ رَجُلًا أَطَّلَعَ فِي جُحْرِ فِي بَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَدْرَى يَحْكُ بِه رَأْسَهُ، فَلَمَّا رَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّكَ تَنْظُرُنِي لَطَعَنْتُ بِه فِي عَيْنِكَ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِذْنُ مِنْ أَجْلِ الْبَصْرِ». (م/۲۱۵۶)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می گوید: مردی از سوراخ دروازه به داخل خانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه کرد در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چوب نوک تیزی در دست داشت و با آن، سرش را می‌خاراند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله او را دید، فرمود: «اگر می‌دانستم که تو نگاه می‌کنی، چوب را در چشم تو فرو می‌بردم». همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به خاطر نگاه است که اجازه خواستن، لازم شده است».

باب (۲۶): اگر کسی بدون اجازه‌ی مردم به داخل خانه‌ی آنان، نگاه کرد و آنها چشمش را کور کردند

۱۴۲۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا اطَّلَعَ عَلَيْكَ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَحَدَفْتَهُ بِحِصَاةٍ، فَفَقَّأَتْ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ». (م/۲۱۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کسی بدون اجازه به داخل خانه‌ات نگاه کرد و تو با پرتاب سنگریزه، چشمش را کور کردی، هیچ گناهی بر تو نیست».

باب (۲۷): درباره‌ی نگاه ناگهانی و برگرداندن چشم از آن

۱۴۲۶- عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ نَظْرِ الْفَجَاءَةِ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَصْرِفَ بَصَرِي. (م/۲۱۵۹)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی نگاه ناگهانی پرسیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا نگاهم را برگردانم.

باب (۲۸): در مورد کسی که وارد مجلسی شود و سلام دهد و بنشیند

۱۴۲۷- عَنْ أَبِي وَقْدِ اللَّيْثِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ، إِذْ أَقْبَلَ نَفَرٌ ثَلَاثَةٌ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةَ فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّلَاثُ فَأَذْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ التَّفَرُّقِ الثَّلَاثَةِ؟ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ، فَأَوَاهُ اللَّهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَاسْتَحْيَا، فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ». (م/۲۱۷۶)

ترجمه: از ابو واقد لیثی رضی الله عنه روایت است که: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) که سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف کردند و سومی برگشت؛ راوی می‌گوید: یکی از آن دو، جایی برای خود پیدا کرد و نشست. دومی پشت سر جمع، نشست. سومی برگشت و رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله پس از اتمام وعظ، فرمود: «آیا می‌خواهید ماجرای این سه نفر ارا برای شما بیان نمایم؟ یکی از آنان، به خاطر رضای الله متعال آمده بود؛ در نتیجه، الله متعال او را جای داد.

دومی شرم کرد؛ الله متعال را هم از او شرم آمد (و او را بخشید). سومی رو گردانی کرد؛ الله متعال نیز از او اعراض و روگردانی نمود».

باب (۲۹): ممنوعیت بلند کردن شخص از جایش و نشستن در آن

۱۴۲۸- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «لَا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنَ مَقْعَدِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ، وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا» وَفِي رِوَايَةٍ: «قُلْتُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَغَيْرِهَا، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ، إِذَا قَامَ لَهُ رَجُلٌ عَنْ مَجْلِسِهِ، لَمْ يَجْلِسْ فِيهِ. (م/۲۱۷۷)

ترجمه: از ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که نبی اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: «هیچ کس، شخص دیگری را از جایش بلند نکند تا در جای او بنشیند؛ ولی برای دیگران، جا باز کنید». و در روایتی آمده است که راوی می گوید: پرسیدم: این، مخصوص روز جمعه است؟ گفت: شامل جمعه و غیر جمعه می شود. قابل یادآوری است که اگر کسی برای ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا از جایش بلند می شد، ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا در جای او نمی نشست.

باب (۳۰): اگر کسی از جایش بلند شد و دوباره به آن برگشت، به آن جا، مستحق تر از دیگران است

۱۴۲۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ - وَفِي حَدِيثِ أَبِي عَوَانَةَ: مَنْ قَامَ - مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ». (م/۲۱۷۹)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: «هر گاه، یکی از شما از جایش برخاست - و در روایت ابوعوانه: کسی که از جایش برخاست - و دوباره به جایش برگشت، مستحق تر از دیگران، به آن جاست».

باب (۳۱): ممنوعیت در گوشی صحبت کردن دو نفر با یکدیگر بدون مشارکت نفر سوم

۱۴۳۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الْآخَرِ، حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ، مِنْ أَجْلِ أَنْ يُحْزِنَهُ». (م/۲۱۸۴)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: «اگر سه نفر بودید، دو نفر بدون مشارکت دیگری، با یکدیگر، درگوشی صحبت نکنید؛ زیرا این کار، باعث

نگرانی آن شخص می‌شود. مگر اینکه در جمع مردم، قرار گرفتید». (که در این صورت می‌توانید درگوشی صحبت کنید).

باب (۳۲): سلام دادن به کودکان

۱۴۳۱- عَنْ سَيَّارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أُمِثِي مَعَ ثَابِتِ الْبُنَانِيِّ، فَمَرَّ بِصِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَحَدَّثَ ثَابِتٌ أَنَّهُ كَانَ يُمِثِي مَعَ أَنَسِ، فَمَرَّ بِصِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَحَدَّثَ أَنَسٌ أَنَّهُ كَانَ يُمِثِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَرَّ بِصِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ. (م/۲۱۶۸)

ترجمه: یسار رضی الله عنه می‌گوید: با ثابت بنانی قدم می‌زدم؛ او از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: با انس رضی الله عنه قدم می‌زدم؛ وی از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: من با رسول الله ﷺ قدم می‌زدم که ایشان از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد.

باب (۳۳): به یهود و نصاری، سلام ندهید

۱۴۳۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَبْدُؤُوا الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَى بِالسَّلَامِ، فَإِذَا لَقَيْتُمْ أَحَدَهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُ إِلَى أَضْيَقِهِ». (م/۲۱۶۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «شما آغاز نکنید و به یهود و نصاری، سلام ندهید؛ و اگر با یکی از آنان در راهی برخورد نمودید، او را مجبور کنید تا به حاشیه‌ی راه برود».

باب (۳۴): جواب سلام اهل کتاب

۱۴۳۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَلَّمَ نَاسٌ مِنْ يَهُودَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ: «وَعَلَيْكُمْ» فَقَالَتْ عَائِشَةُ - وَعَضِبَتْ - أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «بَلَى، قَدْ سَمِعْتُ، فَردَدْتُ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّا نُجَابُ عَلَيْهِمْ وَلَا يُجَابُونَ عَلَيْنَا». (م/۲۱۶۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: گروهی از یهودیان به رسول الله ﷺ سلام کردند و گفتند: السام علیک (مرگ بر تو) ای ابوالقاسم! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «و علیکم» (و بر شما باد). عایشه رضی الله عنها (که در آنجا حضور داشت) خشمگین شد و گفت: آیا نشنیدی که آنان چه گفتند؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بله، شنیدم و دعای‌شان را

به خودشان برگرداندم؛ باید بدانید که نفرین ما در حق آنان، پذیرفته می‌شود؛ اما نفرین آنان در حق ما پذیرفته نمی‌شود».

باب (۳۵): ممنوعیت بیرون رفتن زنان بعد از نازل شدن حکم حجاب

۱۴۳۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ أَزْوَاجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ، إِذَا تَبَرَّزْنَ، إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفِيحٌ، وَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ - زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ - لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي، عِشَاءً وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يُنْزَلَ الْحِجَابُ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ الْحِجَابَ. (م/۲۱۷۰)

ترجمه: ام المومنین عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌فرماید: همسران رسول الله ﷺ شب‌ها، برای قضای حاجت به طرف مناصع که میدانی وسیع بود، می‌رفتند. عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عرض کرد: یا رسول الله! به همسران خود دستور دهید تا در حجاب باشند. اما رسول الله ﷺ چنین نکردند تا اینکه شبی، سوده دختر زمعه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر رسول الله ﷺ؛ که خانمی بلند قامت بود، برای قضای حاجت بیرون رفت. عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به امید اینکه برای حجاب حکمی نازل شود، (و نیز سوده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا را متوجه سازد) گفت: ای سوده! ما تو را شناختیم. بعد از آن، الله متعال حکم حجاب را نازل فرمود.

باب (۳۶): اجازه‌ی بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت

۱۴۳۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْتُ سَوْدَةُ بَعْدَ مَا ضَرَبَ عَلَيْهَا الْحِجَابُ، لِتَقْضِي حَاجَتَهَا، وَكَانَتْ امْرَأَةً جَسِيمَةً تَفْرَعُ النِّسَاءَ جِسْمًا، لَا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَأَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ وَاللَّهِ مَا تَحْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَاَنْظِرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَأَنْكَفَأْتُ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَنَّى وَفِي يَدِهِ عَرَقٌ، فَدَخَلْتُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي خَرَجْتُ، فَقَالَ لِي عُمَرُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأَوْجِحِي إِلَيْهِ، ثُمَّ رُفِعَ عَنْهُ وَإِنَّ الْعَرَقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ». (م/۲۱۷۰)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: پس از نزول حکم حجاب، سوده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا که زنی تنومند بود و برای کسی که او را می‌شناخت، پنهان نمی‌ماند، برای قضای حاجت از

خانه بیرون رفت. پس عمر بن خطاب رضی الله عنه او را دید و گفت: ای سوده! سوگند به الله، برای ما پنهان نمی‌مانی؛ لذا طوری بیرون برو که کسی تو را نشناسد.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پس از شنیدن این سخن، سوده رضی الله عنها برگشت در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ی من بود و قطعه گوشتی در دست داشت و مشغول شام خوردن بود. در آن اثنا، سوده رضی الله عنها وارد شد و گفت: یا رسول الله! من برای کاری بیرون رفتم، عمر رضی الله عنه به من چنین و چنان گفت. آنگاه الله متعال، وحی نازل کرد. پس از برطرف شدن حالت وحی، در حالی که آن قطعه گوشت، همچنان در دست پیامبر اکرم بود و آن را نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است که برای نیازهای خود، بیرون بروید».

باب (۳۷): سوار نمودن زن نامحرم در پشت سر

۱۴۳۶- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الرَّبِيعُ، وَمَا لَهُ فِي الْأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلَا مَمْلُوكٍ وَلَا شَيْءٍ، غَيْرَ فَرَسِهِ، قَالَتْ: فَكُنْتُ أَعْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَكْفِيهِ مَثْوَنَتَهُ، وَأَسْوِسُهُ، وَأَدُقُّ التَّوَى لِتَضَاحِهِ، وَأَعْلِفُهُ، وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرْبَهُ، وَأَعَجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أَحْسِنَ أَخْبِرُ، وَكَانَ يَجْزِي لِي جَارَاتٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، قَالَتْ: وَكُنْتُ أَنْقُلُ التَّوَى، مِنْ أَرْضِ الرَّبِيعِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ عَلَى ثُلُثِي فَرَسِيخٍ: قَالَتْ: فَجِئْتُ يَوْمًا وَالتَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَمَعَهُ نَعْرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَدَعَانِي ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، قَالَتْ: فَاسْتَحْيَيْتُ وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لِحَمْلِكَ التَّوَى عَلَى رَأْسِكَ أَشَدُّ مِنْ رُكُوبِكَ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ، بَعْدَ ذَلِكَ، بِحَادِمٍ، فَكَفَّتَنِي سِيَّاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقْتَنِي. (م/۲۱۸۲)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها می‌گوید: زبیر رضی الله عنه با من ازدواج کرد در حالی که بجز اسب (و شتری که آب می‌کشید) هیچ نوع سرمایه‌ای اعم از برده یا چیز دیگری، در روی زمین نداشت. من اسبش را علف می‌دادم، کارهایش را انجام می‌دادم و آن را نگه داری می‌نمودم. همچنین برای شترش، هسته خرد می‌کردم، آن را علف می‌دادم، آب می‌آوردم، دلو را می‌دوختم و آرد، خمیر می‌کردم. البته پختن نان را بخوبی نمی‌دانستم؛ به همین سبب، همسایگان انصاری من که زنان بسیار خوبی بودند، برایم نان می‌پختند. همچنین از زمین زبیر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او واگذار کرده بود (تا

صرفاً از آن استفاده کند و مالک آن نبود) و دو سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته می‌آوردم. یکی از روزها که هسته‌ها بر سرم بود و داشتم می‌آمدم با رسول الله ﷺ که تعدادی از یارانش، او را همراهی می‌نمودند، برخورد نمودم. پیامبر اکرم ﷺ مرا صدا زد و گفت: «اخ اخ». یعنی خواست شترش را بخواباند تا مرا پشت سرش سوار کند.^۱ اما من شرم کردم و به یاد غیرت زبیر رضی الله عنه افتادم. زبیر رضی الله عنه گفت: سوگند به الله که حمل هسته‌ها بر سرت، از سوار شدن با رسول الله ﷺ برایم دشوارتر بود.

اسما رضی الله عنها می‌گوید: بعد از آن، ابو بکر رضی الله عنه خدمتگزاری برایم فرستاد و او بجای من، نگهداری اسب را به عهده گرفت؛ تا جایی که گویا ابوبکر رضی الله عنه (با این کارش) مرا از بردگی، آزاد ساخت.

باب (۳۸): اگر شوهر و همسرش را کسی با یکدیگر دید، مرد بگوید: این، فلانی است

۱۴۳۷- عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيِّ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مُعْتَكِفًا، فَأَتَيْتُهُ أَزُورَهُ لَيْلًا، فَحَدَّثْتُهُ، ثُمَّ قُمْتُ لِأَنْقَلِبَ، فَقَامَ مَعِيَ لِيَقْلِبَنِي - وَكَانَ مَسْكُنُهَا فِي دَارِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ - فَمَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ ﷺ أَسْرَعَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رَسَلِكُمَا، إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيِّ» فَقَالَا: «سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِّ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَرًّا» أَوْ قَالَ: «شَيْئًا». (م/۲۱۷۴)

۱۴۳۷- صفیه دختر حئی بن اخطب رضی الله عنه (همسر گرامی نبی اکرم رضی الله عنه) می‌گوید: نبی اکرم رضی الله عنه معتکف بود که من شب هنگام برای دیدن ایشان به مسجد رفتم. در آنجا ساعتی با او صحبت کردم؛ سپس برخاستم تا به خانه برگردم. رسول الله ﷺ با من برخاست تا مرا همراهی کند - قابل یادآوری است که صفیه رضی الله عنها در آن زمان در خانه‌ی فعلی اسامه بن زید رضی الله عنه بود. - در این اثنا، دو مرد انصاری از آنجا می‌گذشتند. آنها هنگامی که رسول الله ﷺ را دیدند، تندتر رفتند. نبی اکرم رضی الله عنه فرمود: «عجله

۱- اسما چنین پنداشت که رسول الله ﷺ می‌خواهد او را پشت سرش، سوار کند؛ ولی شاید پیامبر رضی الله عنه می‌خواست هسته‌هایش را بالای شتر بگذارد و او را بر شتر، سوار کند و خودش بر مرکب دیگر، سوار شود. (فتح الباری)

نکنید؛ او صفیه دختر حی (همسر من) می‌باشد». آنها گفتند: سبحان الله! یا رسول الله (این چه حرفی است؟) رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان همانند خون، در رگهای بدن انسان، جریان دارد؛ بنابر این ترسیدم که مبادا شیطان در دل‌های شما گمان بد یا چیزی، بوجود آورد».

باب (۳۹): مرد نباید شب را نزد زنی که محرّمش نیست، بگذراند

۱۴۳۸- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا لَا يَبِيْتَنَّ رَجُلٌ عِنْدَ امْرَأَةٍ تَيْبٍ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاكِحًا أَوْ ذَا مَحْرَمٍ». (م/۱۲۷۱)

ترجمه: جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آگاه باشید، مبادا هیچ مردی، شب را نزد زنی بیوه بگذراند؛ مگر اینکه همسر یا محرّم او باشد».

(قابل یادآوری است که خلوت کردن با همه‌ی زنان اعم از بیوه و غیر بیوه و در همه‌ی اوقات، حرام است؛ اما در این روایت روی شب و زن بیوه به این سبب تأکید شده است که در شب و در کنار زن بیوه زمینه‌ی لغزیدن بیشتر فراهم است. والله اعلم) مترجم

۱۴۳۹- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالذُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمُو؟ قَالَ: «الْحَمُو الْمَوْتُ» قَالَ اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ: الْحَمُو أَخُو الزَّوْجِ، وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنْ أَقَارِبِ الزَّوْجِ، ابْنِ الْعَمِّ وَ نَحْوِهِ. (م/۲۱۷۲)

ترجمه: عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: یا رسول الله! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسر عمو و خواهر زاده‌ی شوهر) چیست؟ فرمود: «هلاکت، در همین است».

لیث بن سعد می‌گوید: خویشاوندان شوهر عبارتند از: برادر شوهر، پسر عموی شوهر و مانند اینها.

باب (۴۰): ممنوعیت وارد شدن به خانه‌ی زنانی که شوهر آنها در منزل، حضور ندارد

۱۴۴۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّ نَفَرًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ دَخَلُوا عَلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ - وَهِيَ تَحْتَهُ يَوْمَئِذٍ - فَرَأَاهُمْ، فَكَّرَهُ ذَلِكَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَقَالَ: لَمْ أَرَ إِلَّا خَيْرًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَرَّأَهَا مِنْ ذَلِكَ» ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «لَا يَدْخُلَنَّ رَجُلٌ، بَعْدَ يَوْمِي هَذَا، عَلَى مُغَيْبَةٍ، إِلَّا وَمَعَهُ رَجُلٌ أَوْ اثْنَانِ». (م/۲۱۷۳)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: چند نفر از بنی هاشم به خانه‌ی اسماء دختر عمیس رضی الله عنه رفتند. سپس بوبکر صدیق رضی الله عنه - شوهر اسماء - آمد و آنان را دید و این کار را نپسندید. بعد از آن، موضوع را برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرد و گفت: البته من بجز خیر و خوبی، چیز دیگری ندیدم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال اسماء را از چنین گمانی، پاک نموده است». بعد از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر رفت و فرمود: «بعد از امروز، هیچ مردی به خانه‌ی زنی که شوهرش، حضور ندارد، وارد نشود؛ مگر اینکه یک یا دو نفر دیگر، همراهش باشد». (تا خلوت زن و مرد بیگانه، صورت نگیرد.)

(البته بعضی از علما گفته‌اند: امروز به سبب گسترش فساد حتی اگر چند نفر هم بودند نباید به خانه‌ی زنی که شوهرش حضور ندارد، وارد شوند.)

باب (۴۱): ممنوعیت ورود افراد مخنث بر زنان

۱۴۴۱- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم مُحَنَّثٌ، فَكَانُوا يَعْدُونَهُ مِنْ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ، قَالَ فَدَخَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم يَوْمًا وَهُوَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ، وَهُوَ يَنْعَتُ امْرَأَةً، قَالَ: إِذَا أَقْبَلْتُ أَقْبَلْتُ بِأَرْبَعٍ، وَإِذَا أَدْبَرْتُ أَدْبَرْتُ بِثَمَانٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَلَا أَرَى هَذَا يَعْرِفُ مَا هَهُنَا، لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْكُنَّ» قَالَتْ: فَحَجَبُوهُ. (م/۲۱۸۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: فردی مخنث که مردم او را فردی غیر متمایل به زنان (بدون شهوت) می‌دانستند، به خانه‌های همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمد. روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در حالی که او نزد یکی از همسرانش نشسته بود و زنی را چنین توصیف می‌کرد: اگر از جلو به او بنگری، چهار چین

خوردگی، و اگر از پشت سر به او نگاه کنی، هشت چین خوردگی می بینی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «من فکر می کنم که او بسیاری از امور زنان را می داند؛ لذا نباید به خانه های شما بیاید». عایشه رضی الله عنها می گوید: بعد از آن، مردم زنان را از او، حجاب کردند.

باب (۴۲): خاموش کردن آتش، هنگام خوابیدن

۱۴۴۲- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ عَلَى أَهْلِهِ بِالْمَدِينَةِ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَأْنِهِمْ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ». (م/۱۶/۲۰)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: در یکی از شبها، خانه ای در مدینه با ساکنانش، آتش گرفت. هنگامی که ماجرا را برای رسول الله ﷺ بیان کردند، فرمود: «این آتش، دشمن شماست؛ بنابر این هرگاه، خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید».

۴۴- کتاب دم کردن

باب (۱): درباره‌ی اینکه جبریل نبی اکرم ﷺ را دم کرد

۱۴۴۳- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ إِذَا اشْتَكَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَقَاهُ جِبْرِيلُ، قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ يُبْرِيكَ، وَمِنْ كُلِّ دَاءٍ يَشْفِيكَ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، وَشَرِّ كُلِّ ذِي عَيْنٍ. (م/۲۱۸۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ مریض می شد، جبریل او را با این کلمات دم می کرد: «بِاسْمِ اللَّهِ يُبْرِيكَ، وَمِنْ كُلِّ دَاءٍ يَشْفِيكَ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، وَشَرِّ كُلِّ ذِي عَيْنٍ». (الله متعال به تو بهبودی عنایت کند و از هر بیماری، شفایت دهد و از شر حسود آنگاه که حسادت می ورزد و از شر تمام کسانی که چشم زخم دارند، پناحت دهد).

۱۴۴۴- عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه أَنَّ جِبْرِيلَ آتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اشْتَكَيْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ، مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ. (م/۲۱۸۶)

ترجمه: عبدالعزیز بن صهیب از ابونضره از ابوسعید رضی الله عنه روایت می کند که: جبریل نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: ای محمد! مریض شده‌ای پیامبر اکرم فرمود: «بله» جبریل گفت: «بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ، مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ». (به نام الله، تو را از هر چیزی که باعث اذیت و آزارت می شود و از شر هر کسی که به تو چشم زخم می‌رساند، دم می‌کنم. الله متعال تو را شفا دهد. به نام الله، تو را دم می‌کنم.)

باب (۲): درباره‌ی سحر کردن و اینکه یهودیان، نبی اکرم ﷺ را سحر کردند

۱۴۴۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: سَحَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ بَنِي زُرَيْقٍ، يُقَالُ لَهُ: لَيْيُدُ بْنُ الْأَعْصَمِ، قَالَتْ: حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحْيِلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ،

وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ، أَوْ ذَاتَ لَيْلَةٍ، دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ دَعَا، ثُمَّ دَعَا، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ؟ جَاءَنِي رَجُلَانِ فَقَعَدَا أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالْآخَرَ عِنْدَ رِجْلِي، فَقَالَ الَّذِي عِنْدَ رَأْسِي لِلَّذِي عِنْدَ رِجْلِي، أَوِ الَّذِي عِنْدَ رِجْلِي لِلَّذِي عِنْدَ رَأْسِي، مَا وَجَعَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: مَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ، قَالَ: فِي أَى شَيْءٍ؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ، قَالَ: وَجَفَّ طَلْعَةَ ذَكَرٍ، قَالَ: فَأَيُّنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بئرِ ذِي أَرْوَانَ» قَالَتْ: فَأَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَنَابِسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ وَاللَّهِ لَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَاءِ، وَلَكَأَنَّ مَخْلَهَا رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ» قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أَحْرَفْتَهُ؟ قَالَ: «لَا، أَمَّا أَنَا فَقَدْ عَافَانِي اللَّهُ، وَكَرِهْتُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا، فَأَمَرْتُ بِهَا فُدْفِنَتْ». (م/۲۱۸۹)

ترجمه: از عائشه رضی الله عنها روایت است که: یک نفر یهودی بنام لبید بن اعصم از یهودیان قبیله‌ی بنی زریق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را سحر کرد تا جایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کاری را که انجام نداده بود، خیال می‌کرد انجام داده است؛ تا اینکه روزی یا شبی، بسیار دعا کرد و سپس فرمود: «ای عایشه! آیا می‌دانی که الله متعال در موردی که از او راهنمایی خواستم، مرا راهنمایی نمود؟ دو مرد نزد من آمدند؛ یکی از آنان بر بالینم و دیگری، کنار پاهایم نشست؛ آن یکی که بر بالینم نشسته بود به کسی که کنار پاهایم نشسته بود یا آن مردی که کنار پاهایم نشسته بود به آن یکی که بر بالینم بود، گفت: درد این مرد چیست؟ دیگری گفت: سحر شده است. اولی پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ دومی گفت: لبید بن اعصم. اولی پرسید: بوسیله‌ی چه چیزی سحر شده است؟ دومی جواب داد: بوسیله‌ی شانه، پس مانده‌ی الیاف کتان و پوست شکوفه‌ی خرماى نر. اولی سؤال کرد: کجا هستند؟ دومی گفت: در چاه ذی اروان».

عایشه می‌گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از یارانش بسوی آن چاه رفت. بعد از آن، به من فرمود: «ای عایشه! سوگند به الله که آب آنجا مانند این بود که در آن حنا ریخته‌اند و نخل‌های آنجا مانند سرهای شیاطین بود». من عرض کردم: یا رسول الله! آیا آن را نسوزاندی؟ فرمود: «خیر، مرا که الله متعال، شفا داد و نخواستم که برای مردم، مشکل ایجاد کنم؛ لذا دستور دادم و مردم آن چاه را از خاک، پر کردند».

باب (۳): خواندن سوره‌های اخلاص، فلق و ناس بر مریض و فوت کردن

۱۴۴۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا مَرِضَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِهِ، نَفَثَ عَلَيْهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، فَلَمَّا مَرِضَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، جَعَلَتْ أَنْفُثَ عَلَيْهِ وَأَمْسَحَهُ بِيَدِ نَفْسِهِ، لِأَنَّهَا كَانَتْ أَعْظَمَ بَرَكَهَةٍ مِنْ يَدِي. (م/۲۱۹۲)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هرگاه، یکی از افراد خانواده‌ی رسول الله ﷺ بیمار می‌شد، پیامبر اکرم ﷺ سوره‌های اخلاص، فلق و ناس را می‌خواند و بر او فوت می‌نمود. لذا هنگامی که رسول اکرم ﷺ در بیماری وفات بسر می‌برد، من ایشان را دم کرده و فوت می‌نمودم و دست خودش بر بدنش می‌کشیدم؛ زیرا که دستش، با برکت‌تر از دست من بود.

باب (۴): دم کردن به نام الله و پناه خواستن

۱۴۴۷- عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الثَّقَفِيِّ: أَنَّهُ شَكَاَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعًا، يَجِدُهُ فِي جَسَدِهِ مُنْذُ أُسْلِمَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَعَّ يَدَكَ عَلَى الَّذِي تَأَلَّمُ مِنْ جَسَدِكَ، وَقُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ، ثَلَاثًا، وَقُلْ: سَبْعَ مَرَّاتٍ: أَعُوذُ بِاللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ». (م/۲۲۰۲)

ترجمه: از عثمان بن ابی العاص ثقفی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که وی از دردی که از هنگام مسلمان شدن در بدنش، احساس می‌کرد، نزد رسول الله ﷺ شکایت نمود. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «دست خودت را بر همان جایی از بدنت که درد می‌کند، بگذار و سه بار بسم الله بگو، و هفت بار «أَعُوذُ بِاللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ» بگو». ترجمه دعا: من به الله متعال و قدرتش از شر آنچه به آن، دچار می‌شوم و از آن، بیم دارم پناه می‌برم).

باب (۵): پناه خواستن از شیطان وسوسه در نماز

۱۴۴۸- عَنْ أَبِي الْعَلَاءِ: أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ صَلَاتِي وَقِرَائَتِي، يَلْبِسُهَا عَلَيَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ خِرْبٌ، فَإِذَا أَحْسَسْتَهُ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، وَانْفِلْ عَلَى يَسَارِكَ ثَلَاثًا» قَالَ: فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَأَذْهَبَهُ اللَّهُ عَنِّي. (م/۲۲۰۳)

۱۴۴۸- ابوالعلاء می‌گوید: عثمان بن ابی العاص نزد نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! شیطان میان من و نماز و قرائتم، مانع ایجاد کرده است؛ او قرائت را برای من، مشتبه و دشوار می‌گرداند. رسول الله ﷺ فرمود: «این شیطان، خنزب نام دارد؛ هرگاه، وجود آن را احساس نمودی، از او به الله متعال، پناه ببر و به سمت چپ خود سه بار، تف کن».

عثمان بن ابو العاص می‌گوید: من همین کار را انجام دادم؛ در نتیجه، الله متعال مشکل مرا برطرف نمود.

باب (۶): خواندن سوره‌ی فاتحه بر فردی که عقرب او را گزیده است

۱۴۴۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانُوا فِي سَفَرٍ، فَمَرُّوا بِحَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَلَمْ يُضِيفُوهُمْ، فَقَالُوا لَهُمْ: هَلْ فِيكُمْ رَاقٍ؟ فَإِنَّ سَيِّدَ الْحَيِّ لَدَيْغٍ - أَوْ مُصَابٍ - فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: نَعَمْ، فَأَتَاهُ فَرَفَاهُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فَبَرَأَ الرَّجُلُ، فَأُعْطِيَ قَطِيعًا مِنْ عَنَمٍ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَقَالَ: حَتَّى أَذُكَّرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا رَقَيْتُ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فَتَبَسَّمَ وَقَالَ: «وَمَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقِيَّةٌ؟» ثُمَّ قَالَ: «خُذُوا مِنْهُمْ وَاصْرِبُوا لِي بِسَهْمٍ مَعَكُمْ». (م/۱/۲۲۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: تعدادی از یاران رسول الله ﷺ در سفری بودند. در آن اثنا گذرشان به یکی از قبایل عرب افتاد و از آنان درخواست مهمانی کردند؛ اما آنها از پذیرایی‌شان خودداری کردند. بعد از آن به صحابه گفتند: آیا در میان شما کسی هست که بیماران را مداوا کند؟ چرا که سردار طایفه‌ی ما را عقربی نیش زده است. یک نفر از صحابه گفت: بله؛ آنگاه نزد آن مرد رفت و سوره‌ی فاتحه را خواند و بر او فوت کرد. (او را دم نمود.) و آن مرد، بهبود یافت. در نتیجه، به او یک گله گوسفند دادند. اما آن صحابی از پذیرفتن آنها خودداری نمود و گفت: باید نزد رسول الله ﷺ بروم و در این زمینه از ایشان بپرسم. بعد از آن، نزد نبی اکرم ﷺ رفت و موضوع را برایش، بیان کرد و گفت: یا رسول الله! سوگند به الله که او را با سوره‌ی فاتحه دم کردم. رسول اکرم ﷺ تبسم نمود و فرمود: «از کجا دانستی که فاتحه، چنین تأثیری دارد؟» و افزود: «گوسفندان را از آنها بگیرد و با خود، برای من نیز سهمی در نظر بگیرد».

باب (۷): دم کردن گزیدگی تمام جانواران زهر دار

۱۴۵۰- عَنْ الْأَسْوَدِ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ الرَّقِيَّةِ؟ فَقَالَتْ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَهْلِ بَيْتِ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الرَّقِيَّةِ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ. (م/۲۱۹۳)

ترجمه: اسود می گوید: از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا درباره‌ی دم کردن پرسیدم. او گفت: رسول الله ﷺ به یک خانواده از انصار اجازه داد تا گزیدگی هر جانور زهر دار را دم کنند.

باب (۸): درباره‌ی دم کردن بیماری ریش پهلو

۱۴۵۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الرَّقِيَّةِ مِنَ الْعَيْنِ، وَالْحَمَةِ، وَالْتَمَلَةِ. (م/۲۱۹۶)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ اجازه داد تا بیماری چشم زخم، گزیدگی هر جانور زهردار و نمل (بیماری ریش پهلو) را دم کنند.

باب (۹): درباره‌ی دم کردن از عقرب گزیدگی

۱۴۵۲- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الرَّقِيِّ، فَجَاءَ آلُ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ كَانَتْ عِنْدَنَا رُقِيَّةٌ تَرَقِي بِهَا مِنَ الْعَقْرَبِ، وَإِنَّكَ نَهَيْتَ عَنِ الرَّقِيِّ قَالَ: فَعَرَّضُوهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَا أَرَى بَأْسًا، مَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَنْفَعَهُ أَخَاهُ فَلْيَنْفَعْهُ». (م/۲۱۹۹)

ترجمه: جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ از دم کردن، منع فرمود. بعد از آن، خانواده‌ی عمرو بن حزم نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما افسونی (دمی) داشتیم که بوسیله‌ی آن، عقرب گزیده را دم می کردیم؛ ولی شما از دم کردن منع فرمودید. جابر می گوید: آنگاه آنان، افسون خود را به نبی اکرم ﷺ عرضه نمودند. رسول الله ﷺ فرمود: «در آن، اشکالی نمی بینم؛ هرکس از شما می تواند به برادرش، نفع برساند، کوتاهی نکند».

۱۴۵۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَقِيتُ مِنْ عَقْرَبٍ لَدَعْتَنِي الْبَارِحَةَ، قَالَ: «أَمَا لَوْ قُلْتَ، حِينَ أَمْسَيْتَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الثَّمَامَاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ تَضُرَّكَ». (م/۲۷۰۹)

ترجمه: ابوهیره رضی الله عنه می گوید: مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و گفت: یا رسول الله! از عقربی که دیشب مرا گزید، چه درد زیادی متحمل شدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر شبانگاه، «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» را می خواندی، به تو ضرری نمی رساند».

ترجمه‌ی دعا: به کلمات کامل الهی از شر آنچه که آفریده است، پناه می برم.

باب (۱۰): چشم زخم، حقیقت دارد و اگر از شما خواستند که بعضی از اعضای بدنتان را بشوید، این کار را انجام دهید

۱۴۵۴- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الْعَيْنُ حَقٌّ، وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ سَاقَى الْقَدَرِ سَبَقَتْهُ الْعَيْنُ، وَإِذَا اسْتُغْسِلْتُمْ فَأَغْسِلُوا». (م/۲۱۸۸)

۱۴۵۴- ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چشم زخم، حقیقت دارد. اگر چیزی از سرنوشت، سبقت می گرفت، چشم زخم بود. و اگر از شما درخواست کردند که اعضای بدنتان را بشوید، این کار را انجام دهید».

(اگر گمان شد که چشم زخم از ناحیه‌ی شما بوده است و درخواست کردند که وضو بگیرید یا بعضی از اعضای بدنتان را بشوید تا فرد آسیب دیده آن آب را روی بدن خود بریزد یا با آن، غسل کند، این کار را انجام دهید؛ چنانکه این تفصیل در روایات صحیح دیگر، ذکر شده‌اند).

باب (۱۱) درباره‌ی دم کردن برای چشم زخم

۱۴۵۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَأْمُرُنِي أَنْ أُسْتَرْقِيَ مِنَ الْعَيْنِ. (م/۲۱۹۵)

۱۴۵۵- عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور می داد تا برای چشم زخم، دم کنم.

۱۴۵۶- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنهما قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم لآلِ حَزْمٍ فِي رُقِيَةِ الْحَيَّةِ، وَقَالَ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ: «مَا لِي أَرَى أَجْسَامَ بَنِي أَخِي ضَارِعَةً تُصَيِّهُمُ الْحَاجَّةُ» قَالَتْ: لَأَ، وَلَكِنَّ الْعَيْنُ تُسْرِعُ إِلَيْهِمْ، قَالَ: «ارْقِيهِمْ» قَالَتْ: فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «ارْقِيهِمْ». (م/۲۱۹۸)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به خانواده‌ی حزم، اجازه داد تا مار گزیدگی را دم کنند و خطاب به اسماء دختر عمیس رضی الله عنها فرمود: «چرا من بدن برادرزاده‌هایم (فرزندان جعفر بن ابی طالب) را نحیف و لاغر می‌بینم؟ آیا از فقر و گرسنگی، رنج می‌برند؟ اسماء گفت: نه، ولی بسیار زود دچار چشم زخم می‌شوند». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان را دم کن». اسماء می گوید: آنگاه من کلماتی را برای دم کردن، عرضه نمودم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان را دم کن». (اشکالی ندارد با همین کلمات، دم کن.)

باب (۱۲): دم کردن برای چشم زخم

۱۴۵۷- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِجَارِيَةٍ، فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله رَأَى بِوَجْهِهَا سَفْعَةً فَقَالَ: «بِهَا نَظْرَةٌ، فَاسْتَرْقُوا لَهَا» يَعْنِي بِوَجْهِهَا صُفْرَةً. (م/۲۱۹۷)

ترجمه: از ام سلمه رضی الله عنها، همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله کنیزی را در خانه‌ی ام سلمه رضی الله عنها دید که رنگش پریده بود؛ پس فرمود: «او را دم کنید؛ زیرا دچار چشم زخم شده است».

باب (۱۳): دم کردن با خاک زمین

۱۴۵۸- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا اشْتَكَى الْإِنْسَانَ الشَّيْءَ مِنْهُ، أَوْ كَانَتْ بِهِ قَرْحَةٌ أَوْ جَرْحٌ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «يَأْصِبُهُ هَكَذَا - وَوَضَعَ سَفِيَانُ سَبَابَتَهُ بِالْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَهَا - بِاسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةٍ بَعْضِنَا لِيُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا» قَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ «يُشْفَى» وَقَالَ زُهَيْرٌ «لِيُشْفَى سَقِيمُنَا». (م/۲۱۹۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه، عضوی از بدن یک شخص، درد می‌گرفت یا زخمی می‌شد، نبی اکرم صلی الله علیه و آله با انگشتش اینگونه می‌نمود - سفیان (یک راوی) انگشت سبابه‌اش را به زمین زد و بلند کرد - و می‌فرمود: «بِاسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةٍ بَعْضِنَا لِيُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا». «خاک زمین ما با آب دهان یکی از ما با اجازه‌ی پروردگارانمان، باید باعث شفای مریض ما گردد». □

نووی می‌گوید: روی انگشت سبابه‌اش مقداری آب دهان بگذارد و آن را به زمین بزند و دعای فوق را بخواند و به محل درد بمالد. اما برخی از علما می‌گویند: هدف از زمین، همان جسم بیمار است که از خاک آفریده شده است و اشاره به جسم بیمار دارد و نیازی نیست که دستش را به زمین بزند؛ بلکه همان دم کردن و فوت کردن، کافی است. والله اعلم

۱۴۵۹- عَنْ حَوْلَةَ بِنْتِ حَكِيمِ السُّلَمِيَّةِ تَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ، حَتَّى يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». (م/۲۷۰۸)

ترجمه: خوله دختر حکیم سلمی می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «هرکس در منزلی فرود آید و این دعا را بخواند: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ». تا زمانی که از آن منزل کوچ کند، هیچ چیزی به او ضرر نمی‌رساند».

ترجمه‌ی دعا: از بدی آنچه که الله متعال آفریده است به کلمات کاملش، پناه می‌برم.

باب (۱۴): اگر یکی از اعضای خانواده‌ی شخص، مریض شد، می‌تواند او را دم کند
۱۴۶۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اشْتَكَى مِنَّا إِنْسَانٌ، مَسَحَهُ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ، رَبِّ النَّاسِ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا» فَلَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَقَلَّ، أَخَذَتْ بِيَدِهِ لِأَصْنَعُ بِهِ نَحْوَ مَا كَانَ يَصْنَعُ فَاَنْتَرَعَ يَدَهُ مِنْ يَدِي، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَاجْعَلْنِي مَعَ الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» قَالَتْ: فَذَهَبَتْ أَنْظُرُ، فَإِذَا هُوَ قَدْ فَضِيَ.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هر گاه یکی از ما مریض می‌شد، رسول الله ﷺ با دست راستش بر بدن او می‌کشید و می‌فرمود: «أَذْهِبِ الْبَاسَ، رَبِّ النَّاسِ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا». «ای پروردگار مردم! بیماری‌اش را برطرف کن و چنان شفایی به او عنایت کن که هیچ بیماری‌ای باقی نماند؛ چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی به جز شفای تو وجود ندارد».

عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد و مریضی اش شدت یافت، دستش را گرفتم تا بوسیله‌ی آن همان کاری را انجام دهم که خود ایشان انجام می‌داد؛ اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستش را از دستم بیرون کشید و فرمود: «بار الها! مرا مغفرت کن و همراه دوستان والا (انبیا، صدیقین، شهدا و صالحان) قرار بده».

عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از آن، نگاه کردم و متوجه شدم که فوت نموده است.
 ۱۴۶۱- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ يَرْقِي بِهَذِهِ الرُّقِيَّةِ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، بِيَدِكَ الشِّفَاءُ، لَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا أَنْتَ». (م/۲۱۹۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با این کلمات، دم می‌نمود: «أَذْهِبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، بِيَدِكَ الشِّفَاءُ، لَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا أَنْتَ». «ای پروردگار مردم! بیماری را برطرف کن؛ شفا در دست توست و هیچ‌کس به جز تو نمی‌تواند بیماری را برطرف نماید».

۱۴۶۲- عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكِ الْأَشْجَعِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا نَرْقِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «اعْرِضُوا عَلَيَّ رُقَاكُمْ، لَا بَأْسَ بِالرُّقِيِّ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ شِرْكٌ». (م/۲۲۰۰)

ترجمه: عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه می گوید: ما در جاهلیت، دم می‌کردیم. به همین خاطر، عرض کردیم: یا رسول الله! نظر شما در مورد دم کردن چیست؟ فرمود: «کلماتی را که با آنها دم می‌کردید، به من ارائه دهید؛ دم کردن، اشکالی ندارد به شرط اینکه در آن، شرکی وجود نداشته باشد».

۴۵- کتاب مریضی و طبابت

باب (۱): بیماری و دردی که مؤمن به آن، دچار می شود

۱۴۶۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُوعَكُ، فَمَسَسْتُهُ بِيَدِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعَكًا شَدِيدًا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَجَلٌ إِنِّي أُوَعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ» قَالَ: فَقُلْتُ: ذَلِكَ، أَنْ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَجَلٌ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَدَى مِنْ مَرَضٍ فَمَا سِوَاهُ، إِلَّا حَطَّ اللَّهُ بِهِ سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا». (م/۲۵۷۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: در دوران بیماری نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم در حالی که تب بود، نزد ایشان رفتم و بدنش را با دستم، لمس کردم و گفتم: یا رسول الله! شما هم به شدت، تب می شوید؟ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «من به اندازه‌ی دونفر از شما تب می شوم». گفتم: آیا به خاطر این است که به شما دو پاداش می رسد؟ فرمود: «بله». سپس، رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «هر مسلمانی که با بیماری یا هر چیز دیگری، اذیت و آزار شود، همانگونه که برگ درختان می ریزند، الله متعال گناهان این مسلمان را می ریزد».

باب (۲): فضیلت عیادت بیماران

۱۴۶۴- عَنْ ثَوْبَانَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا عَادَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ لَمْ يَزَلْ فِي حُرْفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَ». (م/۲۵۶۸)

ترجمه: ثوبان رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «هرگاه یک شخص مسلمان به عیادت برادر مسلمانش برود، همچنان تا هنگامی که بر می گردد در حال چیدن میوه‌های بهشت است».

۱۴۶۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدَّنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُودُكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فُلَانًا مَرِضَ فَلَمْ تَعُدَّهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ؟ يَا ابْنَ

آدَمَ اسْتَطَعْمُتَكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أُطْعِمُكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطَعْمَكَ عَبْدِي فَلَانُ فَلَمْ تُطْعِمْهُ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ أُطْعِمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَسْقَيْتَكَ فَلَمْ تَسْقِنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَسْقِيكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: اسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فَلَانُ فَلَمْ تَسْقِهِ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ وَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي». (م/۲۵۶۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «روز قیامت، الله عز و جل می فرماید: ای فرزند آدم! من بیمار شدم اما تو به عیادت نیامدی. بنده می گوید: پروردگارم! من چگونه می توانم به عیادت تو بیایم حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟ الله متعال می فرماید: آیا خبر نشدی که فلان بنده ام مریض شد ولی تو به عیادتش نرفتی؟ مگر نمی دانستی که اگر به عیادتش می رفتی، مرا آنجا می یافتی؟ ای فرزند آدم! من از تو تقاضای غذا نمودم؛ اما تو به من غذا ندادی. بنده می گوید: پروردگار! چگونه می توانم به تو غذا بدهم حال آنکه تو پروردگار جهانیان؟ الله متعال می فرماید: مگر فلان بنده ام از تو تقاضای غذا نکرد ولی تو به او غذا ندادی؟ مگر نمی دانستی که اگر به او غذا می دادی، پاداش آن را نزد من می یافتی؟ ای فرزند آدم! من از تو آب خواستم اما تو به من آب ندادی. بنده می گوید: پروردگار! چگونه می توانم به تو آب بدهم حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟ الله متعال می فرماید: فلان بنده ام از تو آب خواست؛ اما تو به او آب ندادی. اگر تو به او آب می دادی، پاداش آن را نزد من می یافتی.»

باب (۳): نگوید دلم ناپاک و پلید شده است

۱۴۶۶- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: حَبِثْتُ نَفْسِي، وَلَكِنْ لِيَقُلْ: لَقِسْتُ نَفْسِي». (م/۲۲۵۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نباید یکی از شما بگوید: دلم ناپاک و پلید گردید؛ بلکه بگوید: دلم چرکین شد.»

(گرچه معنای هردو کلمه، یکی است؛ اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راهنمایی فرمودند که از کلمات زشت و زننده، استفاده نکنید). والله اعلم

باب (۴): هر بیماری، دارویی دارد

۱۴۶۷- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ، فَإِذَا أُصِيبَ دَوَاءُ الدَّاءِ بَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﻋَظِيمٍ». (م/۲۲۰۴)

ترجمه: از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر بیماری، دارویی دارد؛ پس هرگاه، داروی بیماری به هدف برخورد کند، بیمار با اجازه‌ی الله متعال بهبود می‌یابد».

باب (۵): گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است؛ پس بوسیله‌ی آب، آنرا سرد کنید

۱۴۶۸- عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ تُؤْتِي بِالْمَرْأَةِ الْمُوعُوكَةِ، فَتَدْعُو بِالْمَاءِ فَتَصُبُّهُ فِي جَيْبِهَا، وَتَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «ابْرُدُوهَا بِالْمَاءِ» وَقَالَ: «إِنَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». (م/۲۲۱۱)

ترجمه: از اسماء رضی الله عنها روایت است که زانی را که بشدت، تب بودند، نزد ایشان می‌آوردند؛ او آب می‌خواست و در گریبان آنان می‌ریخت و می‌گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «گرمای تب را بوسیله‌ی آب، سرد کنید؛ چرا که گرمای تب برگرفته از گرمای جهنم است».

باب (۶): تب گناهان را از بین می‌برد

۱۴۶۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَى أُمِّ السَّائِبِ، أَوْ أُمِّ الْمُسَيَّبِ، فَقَالَ: «مَا لَكَ؟ يَا أُمَّ السَّائِبِ - أَوْ يَا أُمَّ الْمُسَيَّبِ - تُزْفِرِينَ؟» قَالَتْ: الْحُمَّى، لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا، فَقَالَ: «لَا تُسَبِّي الْحُمَّى فَإِنَّهَا تُذْهِبُ خَطَايَا بَنِي آدَمَ كَمَا يُذْهِبُ الْكَبِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». (م/۲۵۷۵)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ به خانه‌ی ام سائب یا ام مسیب رفت و فرمود: «ای ام سائب! چرا می‌لرزی؟ جواب داد: دچار تب شده‌ام؛ الله متعال خیرش ندهد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تب را بد و بیراه مگو؛ زیرا همانگونه که کوره مواد ناخالص را از آهن، جدا می‌سازد، تب گناهان بنی آدم را از بین می‌برد».

باب (۷): درباره‌ی صرع (بیهوش شدن) و ثواب آن

۱۴۷۰- عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْحِجَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتِ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي، قَالَ: «إِنْ شِئْتَ صَبَرْتَ وَلَكَ الْحِجَّةُ، وَإِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيكَ» قَالَتْ: أَصْبِرُ، قَالَتْ: فَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ لَا أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا. (م/۲۵۷۶)

ترجمه: عطاء بن ابی رباح می‌گوید: ابن عباس رضي الله عنهما به من گفت: آیا زنی بیهوشی به تو نشان ندهم؟ گفتم: بلی. گفت: این زن سیاه پوست، نزد نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم آمد و گفت: من بیهوش می‌شوم و برهنه می‌گردم؛ لذا نزد الله متعال برایم دعا کن (تا این مشکل برطرف گردد). رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «اگر می‌خواهی، صبر کن. و در عوض، به بهشت می‌روی. و اگر نه، از الله متعال می‌خواهم تا تو را شفا دهد». این زن گفت: صبر می‌کنم. اما هنگام بیهوشی برهنه می‌شوم؛ از الله متعال بخواه تا برهنه نشوم. آنگاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم برایش دعا نمود تا برهنه نشود.

باب (۸): تلبینه باعث آرامش و نشاط قلب مریض و از بین رفتن حزن و اندوه می‌گردد

۱۴۷۱- عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم: أَنَّهَا كَانَتْ، إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ، ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلَّا أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا - أَمَرَتْ بِرَمَةِ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطَبِخَتْ، ثُمَّ صَنِعَ ثَرِيدًا، فَصَبَّتِ التَّلْبِينَةَ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ، كُلْنَ مِنْهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ حَمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تُذْهِبُ بَعْضَ الْحُزْنِ». (م/۲۲۱۶)

ترجمه: از عایشه رضي الله عنها روایت است که هرگاه، یکی از بستگانش فوت می‌کرد و به همین مناسبت، زنان جمع می‌شدند و سپس پراکنده می‌گشتند و فقط افراد بسیار نزدیکش باقی می‌ماندند، دستور می‌داد تا یک قابلمه تلبینه (آش سیوس، شیر و عسل) پخته شود و نان ترید فراهم گردد و از آن آش، روی آن بریزند. سپس می‌گفت: از آن بخورید؛ زیرا شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «تلبینه، باعث آرامش و نشاط قلب مریض، و از بین رفتن حزن و اندوه می‌گردد».

باب (۹): مداوا با غسل

۱۴۷۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنَّ أَخِي اسْتَظَلَّقَ بَطْنَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اسْقِهِ عَسَلًا» فَسَقَاهُ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ: إِنِّي سَقَيْتُهُ عَسَلًا فَلَمْ يَزِدْهُ إِلَّا اسْتَظْلَاقًا، فَقَالَ لَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ جَاءَ الرَّابِعَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا» فَقَالَ: لَقَدْ سَقَيْتُهُ فَلَمْ يَزِدْهُ إِلَّا اسْتَظْلَاقًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ». فَسَقَاهُ فَبُرَّأ. (م/۲۲۱۷)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم اسهال است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده». آن مرد، دوباره آمد و گفت: به او عسل دادم؛ اما باعث افزایش اسهال او گردید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا سه بار که آن مرد می آمد، همان دستور اولش را تکرار می نمود. و هنگامی که برای چهارمین بار آمد، بار دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده». آن مرد گفت: به او عسل دادم؛ ولی اسهالش بیشتر شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال راست گفته است؛ ولی شکم برادرت، دروغ می گوید (صلاحیت خوب شدن ندارد). ابو سعید خدری می گوید: آن مرد، این بار هم به برادرش عسل داد و سرانجام، شفا یافت.

باب (۱۰): مداوا با شونیز (سیاه دانه)

۱۴۷۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ فِي الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلَّا السَّامَ» وَالسَّامُ: الْمَوْتُ، وَالْحَبَّةُ السَّوْدَاءُ: الشُّونِيزُ. (م/۲۲۱۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «شفای هر بیماری در این سیاه دانه نهفته است بجز مرگ». (که دوا ندارد.)

باب (۱۱): هرکس، صبحش را با خوردن خرماى عجوه، آغاز نماید، هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمی رساند

۱۴۷۴- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ «مَنْ تَصَبَّحَ بِسَبْعِ تَمْرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سُمٌّْ وَلَا سِحْرٌ». (م/۲۰۴۷)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود:

«هرکس، صبح خود را با خوردن هفت عدد خرماى عجوه (نوعى از خرماهاى مدینه) آغاز نماید، در آن روز، هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمى‌رساند».

۱۴۷۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي عَجْوَةِ الْعَالِيَةِ شِفَاءً، أَوْ إِيَّهَا تِرْيَاقٌ، أَوَّلَ الْبُكْرَةِ». (م/۲۰۴۸)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا در خرماى عجوهى عوالى مدینه، شفا وجود دارد یا اینکه خوردن آن در اول صبح، پادزهر است».

باب (۱۲): قارچ از ترنجبین است و آب آن، شفای چشم است

۱۴۷۶- عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكُمَاءُ مِنَ الْمَنِّ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، وَمَا وَهَا شِفَاءً لِلْعَيْنِ». (م/۲۰۴۹)

ترجمه: از سعید بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «قارچ از ترنجبین است که الله متعال آن را بر موسی عليه السلام نازل فرمود و آب آن، شفای چشم است».

باب (۱۳): معالجه با عود هندی که به آن، قسط نیز می‌گویند

۱۴۷۷- عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ابْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ أُمَّ قَيْسٍ بِنْتَ مُحْصَنٍ - وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُولَى اللَّاتِي بَايَعْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَهِيَ أُخْتُ عَكَاشَةَ بْنِ مُحْصَنٍ، أَحَدِ بَنِي أَسَدِ بْنِ خُرَيْمَةَ - قَالَ: أَخْبَرْتَنِي أَنَّهَا أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِابْنٍ لَهَا لَمْ يَبْلُغْ أَنْ يَأْكُلَ الطَّعَامَ، وَقَدْ أَعْلَقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعُدْرَةِ - قَالَ يُؤْتَسُ: أَعْلَقَتْ عَمَزَتْ فَهِيَ تَخَافُ أَنْ يَكُونَ بِهِ عُدْرَةٌ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَامَةٌ تَدْعُرُنْ أَوْلَادَكُنَّ بِهَذَا الْإِعْلَاقِ؟ عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ - يَعْنِي بِهِ الْكُسْتُ - فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ» قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: وَأَخْبَرْتَنِي أَنَّ ابْنَهَا، ذَاكَ بَالَ فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَاءٍ فَنَضَحَهُ عَلَى بَوْلِهِ وَ لَمْ يَغْسِلْهُ غَسْلًا. (م/۲۲۱۴)

ترجمه: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود می‌گوید: ام قیس دختر محسن که یکی از مهاجران نخستین است و با رسول اکرم ﷺ بیعت کرد و خواهر عکاشه بن محسن و از قبیله‌ی بنی اسد بن خزیمه می‌باشد، گفت: پسر من را که هنوز خوراکی نشده بود و غذا نمی‌خورد، نزد رسول الله ﷺ بردم در حالی که گلویش را بخاطر افتادگی کامش، مالیده بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «چرا با انگشت زبان کوچک و

کام فرزندانان را بالا می‌برید؟ از عود هندی یعنی قسط استفاده کنید؛ زیرا عود هندی علاج هفت بیماری است که یکی از آنها ذات‌الجنب (سینه پهلو) است».

عبید الله می‌گوید: همچنین ام قیس رضی الله عنهما به من گفت که همین بچه‌اش در آغوش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ادرار نمود؛ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست و بالای ادرارش ریخت و آن را نشست. (فقط به ریختن آب، اکتفا نمود.)

باب (۱۴): معالجه با خوراندن دارو (در گلو ریختن)

۱۴۷۸- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: لَدَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي مَرَضِهِ، فَأَشَارَ أَنْ لَا تَلْدُونِي، فَقُلْنَا: كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «لَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا لَدُّ، غَيْرِ الْعَبَّاسِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». (م/۲۲۱۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیمار بود به وی دارو خوراندیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره کرد که به من دارو ندهید. ما خیال کردیم این همان کراهیتی است که مریض نسبت به دارو دارد. اما هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به هوش آمد، فرمود: «بجز عباس که در این کار، شرکت نداشت، باید در حلق همه‌ی شما دارو ریخته شود».

باب (۱۵): درباره‌ی حجامت کردن و قطره در بینی نمودن

۱۴۷۹- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم احْتَجَمَ، وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ، وَاسْتَعَطَّ. (م/۱۲۰۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجامت نمود و مزد حجامت‌کننده را پرداخت کرد و همچنین قطره در بینی نمود.

باب (۱۶): معالجه با حجامت و داغ

۱۴۸۰- عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ قَالَ: جَاءَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنهما، فِي أَهْلِنَا، وَرَجُلٌ يَشْتَكِي خُرَاجًا، بِهِ أَوْ جِرَاحًا، فَقَالَ: مَا تَشْتَكِي؟ قَالَ: خُرَاجٌ بِي قَدْ شَقَّ عَلَيَّ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ ائْتِنِي بِحِجَامٍ، فَقَالَ لَهُ: مَا تَصْنَعُ بِالْحِجَامِ؟ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَعْلَقَ فِيهِ مِحْجَمًا، قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ الدُّبَابَ لَيُصِيبُنِي، أَوْ يُصِيبُنِي الثَّوْبُ، فَيُوذِينِي، وَيَشُقُّ عَلَيَّ، فَلَمَّا رَأَى تَبَرُّمَهُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَدْوِيَتِكُمْ

خَيْرٌ، فِي شَرْطَةِ مُحَجَّمٍ، أَوْ شَرْبَةِ مِنْ عَسَلٍ، أَوْ لَذَعَةِ بِنَارٍ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَمَا أَحِبُّ أَنْ أَكْتُوِي» قَالَ فَجَاءَ بِحَجَامٍ فَشَرَطَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ مَا يَحْدُ. (م/۲۲۰۵)

ترجمه: عاصم بن عمر بن قناده می گوید: جابر بن عبدالله رضی الله عنه به خانه‌ی ما آمد. در این میان، مردی که ورم یا جراحی داشت نیز به خانه‌ی ما آمد؛ جابر بن عبدالله رضی الله عنه از او پرسید: بیماری شما چیست؟ آن مرد جواب داد: ورمی است که مرا دچار مشکل ساخته است. جابر گفت: سپرم! حجامت‌گری بیاورید. آن مرد پرسید: ای ابو عبدالله! حجامت‌گر را چکار می‌کنید؟ جابر گفت: می‌خواهم یک شیشه‌ی حجامت به ورم شما آویزان کنم. آن مرد گفت: سوگند به الله، هنگامی که مگس بر زخم من می‌نشیند یا لباسم با زخم تماس پیدا می‌کند، باعث اذیت آزار من می‌گردد و مرا دچار مشکل می‌کند (پس چگونه من شیشه‌ی حجامت را تحمل می‌کنم؟) هنگامی که جابر رضی الله عنه تنفر و انزجار او را از حجامت، مشاهده نمود، گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «اگر در چیزی از داروهای شما خیری وجود داشته باشد، در تیغ دستگاه حجامت، نوشیدن جرعه‌ای عسل و داغ آتش است؛ البته من دوست ندارم که داغ نمایم». راوی می‌گوید: سرانجام، حجامت‌گری آوردند و او آن مرد را حجامت کرد و مشکلس برطرف گردید.

۱۴۸۱- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رضی الله عنها اسْتَأْذَنَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْحِجَامَةِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَبَا طَيْبَةَ أَنْ يُحْجِمَهَا، قَالَ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ أَحَاهَا مِنَ الرِّضَاعَةِ، أَوْ غُلَامًا لَمْ يَحْتَلِمَ. (م/۲۲۰۶)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: ام سلمه رضی الله عنها (همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا حجامت کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوطیبه دستور داد تا او را حجامت کند.

راوی از جابر می‌گوید: فکر می‌کنم جابر رضی الله عنه گفت: ابوطیبه برادر رضاعی ام سلمه بشمار می‌رفت یا اینکه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

(البته اگر پزشک زن یا محرم پیدا نشود و ضرورت بسیار شدید باشد، زن می‌تواند به پزشک نامحرم برای معالجه، مراجعه نماید). مترجم

باب (۱۷): معالجه با قطع رگ و داغ کردن

۱۴۸۲- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي بِنِ كَعْبٍ طَبِيبًا، فَقَطَعَ مِنْهُ عِرْقًا: ثُمَّ كَوَاهُ عَلَيْهِ. (م/۲۲۰۷)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ طیبی نزد ابی بن کعب رضی الله عنه فرستاد. آن طیب یکی از رگهای ابی بن کعب را قطع کرد و جای آن را داغ نمود.

باب (۱۸): معالجه‌ی زخم‌ها با داغ

۱۴۸۳- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رُمِيَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فِي أَكْحَلِهِ، قَالَ: فَحَسَمَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ بِمِشْقَصٍ ثُمَّ وَرِمَتْ فَحَسَمَهُ الثَّانِيَةَ. (م/۲۲۰۸)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: به رگ میانی دست سعد بن معاذ رضی الله عنه تیری اصابت کرد. نبی اکرم ﷺ با دست خودش با یک سرنیزه آن را داغ نمود. دوباره دستش، ورم کرد و برای بار دوم رسول الله ﷺ آن را داغ نمود.

باب (۱۹): معالجه‌ی با شراب

فیه حدیث وائل بن حجر، و قد تقدم في كتاب الأشربة (الحديث: ۱۲۷۹)
در این باره، حدیث وائل بن حجر رضی الله عنه در کتاب نوشیدنی‌ها، شماره‌ی (۱۲۷۹) بیان گردید.

۴۶- کتاب طاعون

باب (۱): درباره ی طاعون و اینکه عذابى است؛ پس به منطقه‌ی طاعون نروید و از ترس آن، فرار نکنید

۱۴۸۴- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْوَجَعَ أَوْ السَّقَمَ رَجْزٌ عُذِّبَ بِهِ بَعْضُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ، ثُمَّ بَقِيَ بَعْدُ بِالْأَرْضِ، فَيَذْهَبُ الْمَرَّةَ وَيَأْتِي الْأُخْرَى، فَمَنْ سَمِعَ بِهِ بِأَرْضٍ، فَلَا يَقْدَمَنَّ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَقَعَ بِأَرْضٍ وَهُوَ بِهَا، فَلَا يُخْرِجَنَّ الْفِرَارُ مِنْهُ».
(م/۲۲۱۸)

ترجمه: اسامه بن زید رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «این بیماری (طاعون) عذابى است که برخی از امت‌های گذشته به آن، دچار شدند و بعد از آن، روى زمین باقى ماند. گاهی از بین می‌رود و گاهی دیگر، ظاهر می‌شود. لذا هرکس شنید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نرود. و اگر در سرزمینی که در آنجا بسر می‌برد، طاعون شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکند».

۱۴۸۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِسَرِغَ لَفِيئِهِ أَهْلُ الْأَجْنَادِ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ وَأَصْحَابُهُ، فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَالَ عُمَرُ: ادْعُ لِي الْمُهَاجِرِينَ الْأَوْلِيَيْنَ فَدَعَوْهُمْ، فَاسْتَشَارَهُمْ، وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، فَاخْتَلَفُوا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ خَرَجْتَ لِأَمْرٍ وَلَا نَرَى أَنْ تَرْجِعَ عَنْهُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَعَكَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَلَا نَرَى أَنْ تُقَدِّمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي الْأَنْصَارَ فَدَعَوْهُمْ لَهُ، فَاسْتَشَارَهُمْ، فَسَلَكُوا سَبِيلَ الْمُهَاجِرِينَ، وَاخْتَلَفُوا كَاخْتِلَافِهِمْ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ مَشِيخَةٍ قُرَيْشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْفَتْحِ، فَدَعَوْتُهُمْ فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ رَجُلَانِ، فَقَالُوا: نَرَى أَنْ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ وَلَا تُقَدِّمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ، فَنادَى عُمَرُ فِي النَّاسِ: إِنِّي مُصِيبٌ عَلَى ظَهْرِي، فَاصْبِرُوا عَلَيَّ، فَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ: أفرارًا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ؟ فَقَالَ عُمَرُ: لَوْ غَيْرَكَ قَالَهَا يَا أَبَا عُبَيْدَةَ - وَكَانَ عُمَرُ يَكْرَهُ خِلَافَهُ - نَعَمْ، نَفَرٌ مِنْ قَدَرِ

اللَّهُ إِلَى قَدْرِ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَتْ لَكَ إِبِلٌ فَهَبَطْتَ وَادِيًا لَهُ عِدْوَتَانِ، إِحْدَاهُمَا خَصْبَةٌ وَالْأُخْرَى جَدْبَةٌ أَلَيْسَ إِنْ رَعَيْتَ الْخَصْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدْرِ اللَّهِ، وَإِنْ رَعَيْتَ الْجَدْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدْرِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَكَانَ مُتَعَبًا فِي بَعْضِ حَاجَتِهِ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي مِنْ هَذَا عِلْمًا، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ» قَالَ: فَحَمِدَ اللَّهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ انْصَرَفَ. (م/۲۲۱۹)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ بسوی شام، حرکت نمود تا اینکه به روستای سرغ (نزدیکی شام) رسید و در آنجا با مسلمانان شام (فلسطین، اردن، دمشق، حمص و قنصرین) یعنی ابوعبیده بن جراح و یارانش، ملاقات نمود. آنان او را اطلاع دادند که بیماری طاعون در شام، شیوع پیدا کرده است. عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گفت: مهاجرین نخستین را فراخوانید. راوی می گوید: من آنان را فراخواندم. عمر بن خطاب با آنها مشورت نمود و به اطلاعشان رساند که طاعون در سرزمین شام، شیوع پیدا کرده است. آنها با یکدیگر، اختلاف کردند. گروهی گفتند: شما برای انجام مأموریتی آمده‌اید و ما معتقدیم که نباید قبل از انجام آن، برگردی. گروهی دیگر گفتند: شخصیت‌های بزرگ و صحابه‌ی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم همراه شما هستند؛ ما فکر می‌کنیم نباید آنان را به دهان طاعون بیندازی. عمر گفت: از نزد من، بیرون بروید. بعد از آن، گفت: انصار را فراخوانید. من انصار را فراخواندم. از آنان نیز مشورت خواست. آنها هم مانند مهاجران، اختلاف کردند. عمر گفت: از نزد من، بیرون بروید. بعد از آن، گفت: شیوخ قریش یعنی همان مهاجران فتح^۱ را فراخوانید. راوی می گوید: آنان را فرا خواندم. آنها در این باره، اختلاف نکردند. بلکه یکپارچه گفتند: رأی ما این است که مردم را برگردانید و به طاعون، عرضه نکنید. اینجا بود که عمر رضی اللہ عنہ در میان مردم، اعلان نمود که فردا صبح، من بر مرکب سوار می‌شوم و مسافرم؛ شما هم آماده باشید.

۱- کسانی که اندکی قبل از فتح مکه، مسلمان شدند و هجرت کردند و کسانی که در فتح مکه، مسلمان شدند و بعد از آن به مدینه، رفتند. البته به اینان، مهاجر اصطلاحی، اطلاق نمی‌شود. چون بعد از فتح، هجرت از مکه به مدینه وجود ندارد. و کسانی که مکه را بعد از فتح رها کردند و به مدینه رفتند، بدون پاداش هستند.

در این هنگام، ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه گفت: آیا از تقدیر الهی، فرار می‌کنیم؟ عمر رضی الله عنه گفت: ای ابوعبیده! کاش، تو این حرف را نمی‌زدی؛ کسی دیگر این حرف را به زبان می‌آورد - گفتنی است که عمر دوست نداشت با ابوعبیده مخالفت نماید... بله، از تقدیر الهی به سوی تقدیر الهی فرار می‌کنیم. اگر شتران تو وارد دره‌ای شوند که دو کرانه دارد و یک کرانه‌ی آن، سرسبز، و کرانه‌ی دیگر آن، خشک و بی‌علف باشد؛ مگر نه این است که اگر شتران را در قسمت سرسبز بچرانی، به تقدیر الهی چرانیده‌ای، و اگر در کرانه‌ی خشک بچرانی، باز هم به تقدیر الهی چرانیده‌ای؟ در این اثنا، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه که برای انجام کاری بیرون رفته بود و قبلاً حضور نداشت، آمد و گفت: من در این باره، علم و دانشی دارم؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «هرگاه، شنیدید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نرو و اگر در سرزمینی که شما در آنجا بسر می‌برید، طاعون شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکنید».

راوی می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه بعد از شنیدن این حدیث، الله متعال را حمد و ثنا گفت و برگشت.

۴۷ - کتاب بدفالی و سرایت بیماری

باب (۱): سرایت بیماری، بدفالی صفر و هامه، هیچگونه اصالتی ندارند

۱۴۸۶- عَنْ أَبِي سَلَمَةَ - بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: حِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ» فَقَالَ أُعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ الْإِمْلِ تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الطَّبَّاءُ، فَيَجِيءُ الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ فِيهَا فَيُجْرِبُهَا كُلَّهَا؟ قَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ»، وفي رواية: «لَا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ». (م/۲۲۲۰)

ترجمه: ابو سلمه بن عبدالرحمن به روایت از ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سرایت بیماری و صفر و هامه، اصالتی ندارند»، یک مرد بادیه نشین گفت: پس چرا شترانی که در ریگستان بسر می‌برند و مانند آهو هستند، به محض اینکه شتران گر به آنها نزدیک می‌شوند، همه را گر می‌کنند؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پس چه کسی شتر اول را گر کرده است»؟

و در روایتی آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، صفر و هامه، اصالتی ندارند».

علما در مورد «صفر» دو تفسیر ذکر کرده‌اند: یکی اینکه به تأخیر انداختن حرمت ماه محرم به ماه صفر که اعراب انجام می‌دادند، هیچ اصالتی ندارد و صحیح نیست. دوم اینکه اعراب اعتقاد داشتند «صفر» نوعی کرم در شکم انسان است و هنگام گرسنه شدن انسان به حرکت درمی‌آید و چه بسا که باعث مرگ انسان می‌گردد. البته حدیث می‌تواند اشاره به هردو مطلب داشته باشد و هردو باور نادرست را نفی نماید.

در مورد «هامه» نیز دو تفسیر وجود دارد: یکی اینکه اعراب پرنده‌ی جغد را به بدفالی می‌گرفتند و می‌گفتند: اگر جغد بالای خانه‌ی کسی بنشیند، صاحب خانه یا یکی از اعضای خانواده‌اش می‌میرد.

دوم اینکه در میان اعراب این باور وجود داشت که استخوان‌ها یا روح شخص مرده به پرنده‌ای تبدیل می‌شود.

رسول الله ﷺ هردو باور فوق را باطل دانستند.

باب (۲): هیچ کس نباید حیوانات بیمارش را نزد کسی که حیواناتش سالم اند، ببرد

۱۴۸۷- عن ابن شهاب: أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا عَدْوَى» وَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَنْ لَا يُورِدُ مُرْضٍ عَلَى مُصِحِّ» قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُهَا كَلْتَيْهِمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَمَتَ أَبُو هُرَيْرَةَ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ قَوْلِهِ: «لَا عَدْوَى» وَ أَقَامَ عَلَى «أَنْ لَا يُورِدُ مُرْضٍ عَلَى مُصِحِّ» قَالَ: فَقَالَ الْحَارِثُ بْنُ أَبِي ذُبَابٍ - وَهُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِي هُرَيْرَةَ - قَدْ كُنْتُ أَسْمَعُكَ، يَا أَبَا هُرَيْرَةَ تُحَدِّثُنَا مَعَ هَذَا الْحَدِيثِ حَدِيثًا آخَرَ، قَدْ سَكَتَ عَنْهُ، كُنْتُ تَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى» فَأَبَى أَبُو هُرَيْرَةَ أَنْ يَعْرِفَ ذَلِكَ، وَقَالَ: «لَا يُورِدُ مُرْضٍ عَلَى مُصِحِّ» فَمَا رَأَاهُ الْحَارِثُ فِي ذَلِكَ حَتَّى غَضِبَ أَبُو هُرَيْرَةَ، فَزَطَنَ بِالْحَبَشِيَّةِ، فَقَالَ لِلْحَارِثِ: أَتَدْرِي مَاذَا فُلْتُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قُلْتُ أَيْبُتُ، قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: وَلَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا عَدْوَى» فَلَا أَذْرِي أُنْسِي أَبُو هُرَيْرَةَ، أَوْ نَسَخَ أَحَدُ الْقَوْلَيْنِ الْآخَرَ؟ (م/۲۲۲۱)

ترجمه: ابن شهاب می گوید: ابو سلمه بن عبد بن عوف گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصلتی ندارد». همچنین ابوسلمه می گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس نباید حیوانات بیمارش را نزد کسی که حیواناتش سالم اند، ببرد».

ابوسلمه می گوید: هردو حدیث فوق را ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ نقل می نمود. اما بعدها سکوت کرد و حدیث «واگیر بودن بیماری، اصلتی ندارد» را بیان نمی کرد. ولی حدیث «هیچ کس نباید حیوانات بیمارش را نزد کسی که حیواناتش سالم اند ببرد» را همچنان بیان می کرد. سرانجام، پسر عموی ابوهریره، حارث بن ابی ذباب، گفت: ای ابوهریره! من شنیدم که شما با این حدیث، حدیث دیگری نیز بیان می کردید؛ ولی هم اکنون، سکوت نموده اید و آن حدیث را بیان نمی کنید؛ شما می گفتید: رسول الله ﷺ فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصلتی ندارد». ابوهریره از این حدیث، اظهار بی اطلاعی کرد. لذا حارث با ابوهریره در این زمینه، بحث و مجادله نمود تا جایی که ابوهریره خشمگین شد و کلماتی به زبان حبشی ها به زبان آورد و به حارث گفت: آیا متوجه شدی چه گفتیم؟ حارث جواب داد: خیر. ابوهریره گفت: من گفتم: نمی پذیرم که چنین حدیثی، بیان کرده ام.

ابوسلمه می‌گوید: بطور قطع، ابوهریره رضی الله عنه برای ما بیان می‌نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصلتی ندارد»؛ اما من نمی‌دانم که آیا ابوهریره این حدیث را فراموش نمود یا اینکه یکی از این دو حدیث، دیگری را نسخ کرد.

توضیح: امام نووی در شرح صحیح مسلم می‌گوید: جمهور علما معتقدند که این دو حدیث، صحیح هستند. و توضیح آنها به این صورت است که حدیثی که می‌گوید: «سرایت بیماری، اصلتی ندارد» می‌خواهد به این نکته اشاره کند که اعتقاد مردم دوران جاهلیت مبنی بر اینکه بیماری بخودی خود و بدون مشیت الهی می‌تواند سرایت کند، اعتقاد درستی نیست. و حدیث دوم که می‌گوید: «هیچ کس نباید حیوانات بیمارش را نزد حیوانات سالم ببرد»، مردم را راهنمایی می‌کند که از جاهایی که به مشیت الهی، متضرر می‌شوید، پرهیز نمایید. لذا در حدیث اول، سرایت بیماری بدون مشیت الهی، نفی شده، و در حدیث دوم، سرایت با مشیت الهی تأیید شده است.

و فراموشی ابوهریره که راوی حدیث است، خدشه‌ای به صحت حدیث، وارد نمی‌کند؟ و این، رای جمهور علما می‌باشد. قابل یادآوری است که این حدیث از تعداد دیگری از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امثال سائب بن یزید، جابر بن عبدالله، انس بن مالک و ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است. شرح نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف.

باب (۳): ستارگان باعث باد و باران نمی‌شوند

۱۴۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا عَدْوَى وَلَا هَامَةٌ وَلَا نَوْءٌ وَلَا صَفْرًا». (م/۲۲۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سرایت بیماری، هامه، ستارگان و صفر، اصلتی ندارند».

برای توضیح اصطلاحات فوق به حدیث شماره‌ی (۱۴۸۶) مراجعه کنید. قابل یادآوری است که اعراب ستارگان را علت اصلی نزول باران می‌دانستند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث بیان نمودند که ستارگان، علت اصلی نزول باران نیستید؛ بلکه این الله متعال است که علت اصلی نزول باران است.

باب (۴): غول نمی‌تواند کسی را گمراه کند

۱۴۸۹- عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ وَلَا غُولَ». (م/۲۲۲۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، و غول، اصالتی ندارند».

(اعراب معتقد بودند که موجوداتی به نام غول از جنس جنها در بیابانها وجود دارند و به شکلهای مختلف ظاهر می‌شوند و مردم را گمراه و هلاک می‌کنند. رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این باور را رد کردند).

باب (۵): پرهیز از فرد بیمار

۱۴۹۰- عَنْ الشَّرِيدِ ﷺ قَالَ: كَانَ فِي وَفْدِ ثَقِيفٍ رَجُلٌ مَجْدُومٌ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّا قَدْ بَايَعْنَاكَ فَارْجِعْ». (م/۲۲۳۱)

ترجمه: شَرِيد رضی الله عنه می‌گوید: در میان هیأت قبیله‌ی ثقیف، یک مرد وجود داشت که مبتلا به جذام بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیامی برای وی فرستاد که: «ما با تو بیعت نمودیم؛ برگرد».

باب (۶): به فال نیک گرفتن

۱۴۹۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا طَيْرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأَلُ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْفَأَلُ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». (م/۲۲۲۳)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شگون گرفتن هیچگونه اصالتی ندارد و بهترین آن، فال است». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! فال چیست؟ فرمود: «سخن خوبی است که یکی از شما می‌شنود» (و آن را به فال نیک می‌گیرند).

باب (۷): بدیمن بودن منزل و زن و اسب

۱۴۹۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ يَكُ مِنَ الشُّؤْمِ شَيْءٌ حَقٌّ، فَفِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالِدَّارِ». (م/۲۲۲۵)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر بدیمن بودن چیزی، حقیقت داشته باشد، بدیمن بودن اسب و زن و منزل است.»

۱۴۹۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ، فَفِي الرَّبْعِ وَالْحَادِمِ وَالْفَرَسِ». (م/۲۲۲۷)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر بدیمنی در چیزی وجود داشته باشد، در منزل، خدمتگزار و اسب وجود دارد.»

۴۸- کتاب کهانان (غیب‌گویی کردن)

باب (۱): ممنوعیت رفتن نزد کاهنان و یادی از فال گرفتن با خط کشیدن

فیه حدیث معاویه بن الحکم السملی و قد تقدم فی کتاب الصلاة (الحديث: ۳۳۳)
در این باره حدیث معاویه بن حکم سلمی رضی الله عنه در کتاب نماز شماره‌ی (۳۳۳) بیان گردید.

باب (۲) درباره‌ی سخنانی که جن‌ها، اسراق سمع می‌کنند

۱۴۹۴- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: سَأَلَ أَنَسُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْكُهَّانِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَيْسُوا بِشَيْءٍ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ أَحْيَانًا الشَّيْءَ يَكُونُ حَقًّا؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْجِنِّ يَحْطَفُهَا الْجِنِّي فَيَقْرُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ قَرَّ الدَّجَاجَةِ، فَيَخْلِطُونَ فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ كَذِبَةٍ». (م/۲۲۲۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: گروهی از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی کاهنان پرسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ به آنان فرمود: «چیزی نیستند». (سخن آنان، هیچ اعتباری ندارد.) صحابه عرض کردند: یا رسول الله! گاهی، سخنانی می‌گویند که حقیقت دارد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن سخن حق است که یک جن (شیطان) آن را (از عالم بالا) استراق سمع می‌کند و مانند کرکری خواندن مرغ به گوش دوستش می‌رساند. آنگاه، کاهنان، صد دروغ به آن می‌افزایند» (و به مردم می‌گویند.)

۱۴۹۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: أَخْبَرَنِي رَجُلٌ فِي رِوَايَةٍ: رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنَ الْأَنْصَارِ: أَنَّهُمْ بَيْنَمَا هُمْ جُلُوسٌ لَيْلَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رُمِيَ بِنَجْمٍ فَاسْتَنَارَ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَاذَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، إِذَا رُمِيَ بِمِثْلِ هَذَا؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، كُنَّا نَقُولُ وُلِدَ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ عَظِيمٌ، وَمَاتَ رَجُلٌ عَظِيمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَاتَّهَا لَا يُرْمَى بِهَا لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ رَبُّنَا، تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ، إِذَا قَضَى أَمْرًا سَبَّحَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ، ثُمَّ سَبَّحَ أَهْلَ السَّمَاءِ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، حَتَّى يَبْلُغَ التَّسْبِيحَ أَهْلَ هَذِهِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ الَّذِينَ يُلُونَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ لِحَمَلَةِ الْعَرْشِ: مَاذَا قَالَ

رُبُّكُمْ؟ فَيُخْبِرُونَهُمْ مَاذَا قَالَ»، قَالَ: «فَيَسْتَخِيرُ بَعْضُ أَهْلِ السَّمَوَاتِ بَعْضًا، حَتَّى يَبْلُغَ الْخَبْرُ هَذِهِ السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَتَخْطُفُ الْجِنُّ السَّمْعَ فَيَقْذِفُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ، وَيُرْمُونَ بِهِ، فَمَا جَاءُوا بِهِ عَلَى وَجْهِهِ فَهُوَ حَقٌّ وَلَكِنَّهُمْ يَقْرَفُونَ فِيهِ وَيَزِيدُونَ». (م/۲۲۲۹)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: یک مرد - و در روایتی - چند مرد از یاران نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از انصار به من اطلاع دادند که شبی، همراه رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نشسته بودند. ناگهان، ستاره‌ای پرتاب شد و هوا روشن گردید. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به آنان فرمود: «در دوران جاهلیت، هنگامی که چنین ستاره‌ای پرتاب می‌شد، شما چه می‌کردید؟» گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند که موضوع چیست؛ البته ما معتقد بودیم که امشب، مرد بزرگی به دنیا آمده و مرد بزرگی، از دنیا رفته است. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «ستاره به سبب موت و حیات کسی پرتاب نمی‌شود؛ ولی پروردگار ما - که نامش بزرگ و بلند مرتبه است - هنگامی که دستوری، صادر می‌نماید، فرشتگان حمل‌کننده‌ی عرش، تسبیح می‌گویند. سپس ساکنان آسمان بعدی، تسبیح می‌گویند (و همین‌گونه تسبیح گفتن ساکنان آسمان‌ها ادامه پیدا می‌کند) تا اینکه صدای تسبیح گفتن به این آسمان دنیا می‌رسد. آنگاه فرشتگانی که بعد از فرشتگان حمل‌کننده‌ی عرش قرار دارند از آنان حمل‌کنندگان عرش می‌پرسند که پروردگار شما چه گفت. حمل‌کنندگان عرش، سخن الله متعال را به آنها می‌گویند. و اینگونه این خبر در میان ساکنان آسمان، رد و بدل می‌شود تا اینکه به آسمان دنیا می‌رسد. جن‌ها در آسمان دنیا، استراق‌سمع می‌کنند و خبر را به دوستانشان (از انسان‌های روی زمین) می‌رسانند. اینجاست که ستارگان بسوی آنها پرتاب می‌شود. به هر حال، خبری را که به شکل صحیح آن بیاورند، حقیقت دارد؛ ولی آنان، دروغهایی با آن آمیخته و اضافه‌اش می‌کنند».

باب (۴): هر کس نزد کاهن و فالگیر برود، نمازش پذیرفته نمی‌شود

۱۴۹۶ - عَنْ صَفِيَّةَ - هِيَ بِنْتُ أَبِي عُبَيْدٍ - عَنْ بَعْضِ أَرْوَاحِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قَالَ: «مَنْ آتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً». (م/۲۲۳۰)

ترجمه: صفیه دختر عبید به نقل از یکی از همسران نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «هرکس، نزد کاهن و فالگیری برود و از او درباره‌ی چیزی بپرسد، نماز چهل شب او پذیرفته نمی‌شود».

۴۹- کتاب مارها و چیزهای دیگر

باب (۱): مارهایی که داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، نباید کشته شوند

۱۴۹۷- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَأْمُرُ بِقَتْلِ الْكِلَابِ، يَقُولُ: «أَقْتُلُوا الْحَيَّاتِ وَالْكِلَابَ، وَأَقْتُلُوا ذَا الطُّفَيْتَيْنِ وَالْأَبْتَرَ، فَإِنَّهُمَا يَلْتَمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَالِي»، قَالَ الرَّهْرِيُّ: وَنُرَى ذَلِكَ مِنْ سُمَيْهَمَا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ، قَالَ سَالِمٌ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَلَبِثْتُ لَا أَتْرُكُ حَيَّةً أَرَاهَا إِلَّا قَتَلْتُهَا، فَبِينَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً يَوْمًا، مِنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ، مَرَّ بِي زَيْدُ بْنُ الْخَطَّابِ أَوْ أَبُو لُبَابَةَ، وَأَنَا أُطَارِدُهَا، فَقَالَ: مَهْلًا، يَا عَبْدَ اللَّهِ، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَ بِقَتْلِهِنَّ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ نَهَى عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ. (م/۲۲۳۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله دستور می‌داد تا سگ‌ها را بکشند و می‌فرمود: «مارها و سگ‌ها را بکشید؛ بویژه آن مارهایی را که بر پشت خود، دو خط سفید دارند و آنهایی را که دم کوتاه دارند؛ زیرا این دو نوع، باعث کوری چشم‌ها و سقط جنین می‌شوند». زهری (یکی از راویان حدیث) می‌گوید: ما فکر می‌کنیم که زهر آنها چنین تأثیری دارد. والله اعلم

سالم می‌گوید: ابن عمر رضی الله عنهما گفت: بعد از آن، برای مدتی طولانی، هر ماری را که می‌دیدم، به قتل می‌رساندم؛ تا اینکه روزی، یکی از مارهایی را که در داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، تعقیب نمودم. در همین حالت، زید بن خطاب یا ابو لبابه از کنارم گذشت و گفت: ای عبد الله! صبر کن. گفتم: دستور رسول الله صلی الله علیه و آله است که مارها کشته شوند. او گفت: ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کشتن مارهایی که در خانه، زندگی می‌کنند، منع فرمود.

باب (۲): سه بار هشدار دادن به مارهای داخل خانه

۱۴۹۸- عَنْ ابِي السَّائِبِ مَوْلَى هِشَامِ بْنِ زُهْرَةَ؛ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ فِي بَيْتِهِ، قَالَ فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، فَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُهُ حَتَّى يَقْضِيَ صَلَاتَهُ، فَسَمِعْتُ تَحْرِيكًَا فِي

عَرَّاجِينَ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ، فَالْتَفَتُ فَإِذَا حَيَّةٌ، فَوَثَبْتُ لِأَقْتُلَهَا، فَأَشَارَ إِلَيَّ: أَنْ اجْلِسْ فَجَلَسْتُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَشَارَ إِلَى بَيْتٍ فِي الدَّارِ، فَقَالَ، أَتَرَى هَذَا الْبَيْتَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ فِيهِ فَتَى مِنَّا حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قَالَ: فَخَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخُنْدَقِ، فَكَانَ ذَلِكَ الْفَتَى يَسْتَأْذِنُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِأَنْصَافِ النَّهَارِ فَيَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ، فَاسْتَأْذَنَهُ يَوْمًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خُذْ عَلَيْكَ سِلَاحَكَ، فَإِنِّي أَخْشَى عَلَيْكَ قُرَيْظَةَ» فَأَخَذَ الرَّجُلُ سِلَاحَهُ، ثُمَّ رَجَعَ فَإِذَا امْرَأَتُهُ بَيْنَ الْبَابَيْنِ قَائِمَةٌ، فَأَهْوَى إِلَيْهَا الرُّمْحَ لِيَطْعُنَهَا بِهِ - وَأَصَابَتْهُ غَيْرَةٌ - فَقَالَتْ لَهُ: اكْفُفْ عَلَيْكَ رُمْحَكَ، وَادْخُلِ الْبَيْتَ حَتَّى تَنْظُرَ مَا الَّذِي أَخْرَجَنِي، فَدَخَلَ فَإِذَا بِحَيَّةٍ عَظِيمَةٍ مُنْطَوِيَةٍ عَلَى الْفَرَاشِ، فَأَهْوَى إِلَيْهَا بِالرُّمْحِ فَانْتَضَمَهَا بِهِ، ثُمَّ خَرَجَ فَرَكَزَهُ فِي الدَّارِ، فَاضْطَرَبَتْ عَلَيْهِ، فَمَا يُدْرِي أَيُّهُمَا كَانَ أَسْرَعَ مَوْتًا، الْحَيَّةُ أَمْ الْفَتَى؟ قَالَ فَجِئْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُ وَقُلْنَا: ادْعُ اللَّهَ يُحْيِيهِ لَنَا، فَقَالَ: «اسْتَغْفِرُوا لِصَاحِبِكُمْ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ جِنًّا قَدْ أَسْلَمُوا، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْهُمْ شَيْئًا فَادْنُوهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنْ بَدَأَ لَكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». (م/۲۲۳۶)

ترجمه: ابوسائب مولای هشام بن زهره می گوید: به خانه‌ی ابوسعید خدری رضی الله عنه رفتم و دیدم که مشغول نماز خواندن است. پس منتظر او نشستم تا نمازش را به پایان برساند. در این اثنا، در گوشه‌ای از خانه، میان چوب‌های خشک و خوشه‌های خرما، صدای حرکت کردن موجود زنده‌ای به گوشم رسید. چهره‌ام را برگرداندم؛ ماری را دیدم. لذا از جایم پریدم تا آن را بکشم. ابو سعید خدری به من اشاره نمود که بنشین. من نشستم. هنگامی که نمازش به پایان رسید، به یک اتاق در داخل منزل، اشاره کرد و گفت: آیا این اتاق را می‌بینی؟ گفتم: بله. گفت: در این اتاق، جوانی که تازه، عروسی نموده بود، زندگی می‌کرد. هنگامی که ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غزوه‌ی خندق رفتیم، این جوان هنگام ظهر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجاز می‌خواست و نزد خانواده‌اش می‌آمد. روزی، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: «سلاحت را با خودت بردار؛ زیرا می‌ترسم بنی قریظه به تو آسیبی برسانند». آن شخص، اسلحه‌اش را برداشت و به خانه برگشت. در آنجا، همسرش را دید که میان دروازه‌ی خانه‌اش و دروازه‌ی دیگری، ایستاده است. با

دیدن این حالت، به غیرت آمد و با نیزه همسرش را هدف قرار داد و خواست او را بزند. همسرش گفت: نیزه‌ات را نگهدار و وارد خانه شو تا ببینی علت بیرون شدن من از خانه چیست. آن جوان، وارد خانه شد و در آنجا، مار بزرگی را دید که روی فرش به خود، پیچیده است. پس نیزه را به او نزدیک کرد و آن مار به دور نیزه پیچید. آنگاه نیزه را داخل منزل به زمین زد. مار از روی نیزه به حرکت در آمد. و اینگونه مردم ندانستند که جوان زودتر کشته شد یا مار.

ابو سعید خدری رضی الله عنه ادامه داد که: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم و ماجرا را برایش بیان کردیم و گفتیم: از الله متعال بخواهید تا این جوان را برای ما زنده بگرداند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «برای دوست خود، طلب مغفرت نمایید». بعد از آن، افزود: «در مدینه، جن‌هایی وجود دارند که مسلمان شده‌اند. پس هرگاه، یکی از آنها را (به شکل مار) دیدید، سه روز، هشدار دهید. اگر بعد از آن باز هم ظاهر شد، آن را بکشید؛ زیرا او شیطان است».

توضیح: بعضی از علما این دستور را ویژه‌ی شهر مدینه دانسته‌اند و گفته‌اند که اگر ماری در جایی دیگر دیده شد، نیاز به هشدار ندارد. و برخی هم این حکم را کلی و برای همه‌ی جاها دانسته‌اند. شرح نووی با اختصار.

باب (۳): کشتن مارها

۱۴۹۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فِي غَارٍ، وَقَدْ أَنْزَلَتْ عَلَيْهِ: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾ [المرسلات: ۱]. فَتَحَنُّنًا أَخْذَهَا مِنْ فِيهِ رَطْبَةً، إِذْ خَرَجَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ، فَقَالَ: «اقْتُلُوهَا» فَأَبْتَدَرْنَاهَا لِنَقْتُلَهَا، فَسَبَقَتْنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «وَقَاهَا اللَّهُ شَرَّكُمْ كَمَا وَقَاكُمْ شَرَّهَا». (م/۲۲۳۴)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در غاری بسر می‌بردیم که سوره‌ی مرسلات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید و ما این سوره را تر و تازه از زبان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم و فرا گرفتیم. ناگهان، ماری بسوی ما پرید و به ما حمله کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آنها بکشید». ما برای کشتن آن، اقدام کردیم. اما قبل از اینکه به آن برسیم فرار کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال مار را از شر شما، و شما را از شر مار نجات داد».

باب (۴): درباره‌ی کشتن وزغ‌ها

۱۵۰۰- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَمَرَ بِقَتْلِ الْوَزَغِ وَسَمَّاهُ فُوَيْسِقًا.

(م/۲۲۳۸)

ترجمه: از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا وزغ‌ها، کشته شوند و آنها را مودی نامید.

۱۵۰۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ قَتَلَ وَرَزَغَةً فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، وَمَنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، لِدُونِ الْأُولَى، وَإِنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّلَاثَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، لِدُونِ الثَّانِيَةِ» وَ فِي رِوَايَةٍ: «مَنْ قَتَلَ وَرَزَغًا فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ كَتَبَتْ لَهُ مِائَةٌ حَسَنَةٍ، وَ فِي الثَّانِيَةِ دُونَ ذَلِكَ، وَ فِي الثَّلَاثَةِ دُونَ ذَلِكَ».

(م/۲۲۴۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، وزغ را با یک ضربه بکشد، فلان اندازه نیکی برایش نوشته می‌شود. و هرکس، وزغ را با ضربه‌ی دوم بکشد، فلان اندازه نیکی (مقداری کمتر از اولی) برایش نوشته می‌شود. و هرکس، وزغ را با ضربه‌ی سوم بکشد، فلان اندازه نیکی (کمتر از دومی) برایش نوشته می‌شود».

و در روایتی آمده است که فرمود: «هرکس، وزغ را با اولین ضربه بکشد، صد نیکی برایش نوشته می‌شود. و اگر با ضربه‌ی دوم بکشد، کمتر از آن، و اگر با ضربه‌ی سوم بکشد، کمتر از دومی، برایش نیکی نوشته می‌شود».

باب (۵): درباره‌ی کشتن مورچه‌ها

۱۵۰۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَلَدَعَتْهُ نَمَلَةٌ، فَأَمَرَ بِجِهَازِهِ فَأَخْرَجَ مِنْ تَحْتِهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأَحْرَقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَهَلَاءَ نَمَلَةٌ وَاحِدَةٌ».

(م/۲۲۴۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از پیامبران زیر درختی، استراحت نمود و مورچه‌ای او را گزید. پس دستور داد و وسایلش را از زیر درخت بیرون بردند و لانه‌ی مورچه‌ها را سوختند. الله متعال به او وحی فرستاد که چرا یک مورچه را مجازات نکردی؟» (چون تو را یک مورچه گزید و بقیه مرتکب گناهی نشدند.)

باب (۶): درباره‌ی کشتن گربه

۱۵۰۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عُدَّتْ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ، سَجَنَتَهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ، لَا هِيَ أَطْعَمَتَهَا وَسَقَتَهَا، إِذْ حَبَسَتْهَا وَلَا هِيَ تَرَكَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ حَشَائِشِ الْأَرْضِ». (م/۲۲۴۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یک زن به سبب گربه‌ای، دچار عذاب گردید. آن زن، گربه‌ای را زندانی کرد و نه به او آب و غذایی داد و نه آزادش گذاشت تا از حشرات روی زمین بخورد. در نتیجه، به سبب آن، وارد جهنم شد.».

باب (۷): درباره‌ی موش‌ها و مسخ بودن آنها

۱۵۰۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ، وَلَا أَرَاهَا إِلَّا الْفَأْرَ، أَلَا تَرَوْنَهَا إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الْإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْهُ، وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبْتَهُ؟» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَحَدَّثْتُ هَذَا الْحَدِيثَ كَعَبًا فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ ذَلِكَ مِرَارًا، قُلْتُ: أَأَقْرَأُ التَّوْرَةَ؟ وَ فِي رِوَايَةٍ: أَفَأَنْزِلَتْ عَلَيَّ التَّوْرَةَ؟ (م/۲۹۹۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گروهی از بنی اسرائیل، مفقود شدند و مردم ندانستند که چه بر سرشان آمد. من فکر می‌کنم که همین موشها هستند. (مسخ شده و تبدیل به موش شده‌اند.) مگر نمی‌بینید که اگر برای آنان، شیر شتر گذاشته شود (به علت حرمت شیر شتر برای بنی اسرائیل) نمی‌نوشند. ولی اگر شیر گوسفند، گذاشته شود، می‌نوشند؟»

ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: این حدیث را برای کعب، بیان کردم. او گفت: آیا خودت این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیدی؟ گفتم: بله. او این سؤالش را چند بار تکرار کرد. من گفتم: مگر من تورات می‌خوانم؟! و در روایتی: مگر بر من تورات نازل شده است؟! (که بدانم در آنجا هم چنین مطلبی آمده است).

باب (۸): آب دادن به حیوانات

۱۵۰۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَوَجَدَ بَيْرًا فَنَزَلَ فِيهَا فَشَرِبَ، ثُمَّ خَرَجَ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ يَأْكُلُ التُّرَى، مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ الرَّجُلُ، لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبُ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلَ الَّذِي كَانَ بَلَغَ مِنِّي، فَنَزَلَ الْبَيْرَ فَمَلَأَ خُفَّهُ مَاءً، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِيَدِهِ حَتَّى رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنَّ لَنَا فِي هَذِهِ الْبَهَائِمِ لِأَجْرًا؟ فَقَالَ «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ». (م/۲۲۴۴)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، یک مرد در مسیر راه، به شدت تشنه شد. آنگاه با دیدن چاهی، وارد آن شد و از آن، آب نوشید. اما هنگامی که بیرون آمد، سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می خورد.

آن مرد با خود گفت: این سگ به همان اندازه، تشنه است که من تشنه بودم. پس دوباره، وارد چاه شد و موزه اش را پر از آب کرد و به دهان گرفت و از چاه، بالا آمد و به سگ آب داد. اینگونه، الله متعال از او راضی گردید و گناهانش را بخشید». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! الله متعال به سبب نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می دهد؟ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود زنده ای، ثواب دارد».

۵۰- کتاب شعر و چیزهای دیگر

باب (۱): درباره‌ی شعر خواندن

۱۵۰۶- عَنْ الشَّرِيدِ رضی الله عنه قَالَ: رَدَفْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ شِعْرِ أُمِّيَّةٍ بِنِ أَبِي الصَّلْتِ شَيْءٌ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «هَيْه»، فَأَنْشَدْتُهُ بَيْتًا، فَقَالَ: «هَيْه»، ثُمَّ أَنْشَدْتُهُ بَيْتًا، فَقَالَ: «هَيْه»، حَتَّى أَنْشَدْتُهُ مِائَةَ بَيْتٍ. (م/۲۲۵۵)

ترجمه: شریده رضی الله عنه می‌گوید: روزی، پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله بر مرکبی، سوار شدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا چیزی از شعر امیه بن ابی صلت به خاطر داری؟» گفتم: بلی. فرمود: «بخوان». یک بیت برای رسول الله صلی الله علیه و آله خواندم. فرمود: «بیشتر بخوان». یک بیت دیگر، برای ایشان صلی الله علیه و آله خواندم. فرمود: «بیشتر بخوان» تا جایی که صد بیت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندم.

باب (۲): بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است

۱۵۰۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ، كَلِمَةُ لَيْبِدٍ: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَأَدَّ أُمِّيَّةٌ بِنِ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ». (م/۲۲۵۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است، سخن لیبید است:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَأَدَّ أُمِّيَّةٌ بِنِ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ»

«بدانید که هر چیزی غیر از الله متعال، نابود می‌شود و از بین می‌رود. و نزدیک بود که امیه بن ابی صلت، مسلمان شود».

باب (۳): کراهیت مشغول شدن زیاد با شعر

۱۵۰۸- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَأَنْ يَمْتَلِيَنَّ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا يَرِيهِ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَنَّ شِعْرًا». (م/۲۲۵۸)

ترجمه: از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شکم یکی از شما از چرک و زرداب، پر شود و باعث فساد آن گردد، بهتر است از اینکه از شعر، پر شود».

باب (۴): خاک ریختن به چهره‌ی مداحان

۱۵۰۹- عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ: أَنَّ رَجُلًا جَعَلَ يَمْدَحُ عُثْمَانَ، فَعَمِدَ الْمِقْدَادُ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَكَانَ رَجُلًا صَخْمًا، فَجَعَلَ يَجْثُو فِي وَجْهِهِ الْحُصْبَاءَ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ، فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ». (م/۳۰۰۲)

ترجمه: همام بن حارث می‌گوید: مردی، تعریف و تمجید از عثمان رضی الله عنه را آغاز کرد. با دیدن این صحنه، مقداد رضی الله عنه که فردی قوی هیکل بود، زانوهایش را به زمین زد و نشست و شروع به ریختن ریگ به چهره‌ی آن مرد، نمود. عثمان رضی الله عنه به او گفت: این، چه کاری است؟ مقداد رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، مدّاحان را دیدید، به صورت آنها، خاک بریزید».

باب (۵): درباره‌ی کراهیت تزکیه کردن و ستودن افراد

۱۵۱۰- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنْ رَجُلٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَفْضَلُ مِنْهُ فِي كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَيَحْكُكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا يَقُولُ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ، لَا مَحَالَةَ، فَلْيُقِلْ: أَحْسِبُ فُلَانًا - إِنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ - وَلَا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا». (م/۳۰۰۰)

ترجمه: ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله از شخصی سخن به میان آمد. یکی از حاضران گفت: یا رسول الله! در فلان و فلان ویژگی، هیچ‌کس بعد از پیامبر الله، بهتر از او نیست. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، گردن دوستت را شکستی» و این جمله را چند بار، تکرار نمود. بعد از آن، فرمود: «اگر لازم و ضروری بود که یکی از شما برادر مسلمانش را تعریف و تمجید کند، چنین بگوید: گمان من درباره‌ی فلانی، چنین است - آنهاهم اگر این اعتقاد را درباره‌ی او دارید - و نزد الله متعال، کسی را تزکیه نمی‌کنم». (به ظاهر، حکم می‌کنم؛ اما حالت واقعی‌اش را الله متعال بهتر می‌داند).

باب (۶): بازی نرد

۱۵۱۱- عَنْ بُرَيْدَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ: «مَنْ لَعِبَ بِالْتَّرْدَشِيرِ، فَكَأَنَّمَا صَبَغَ يَدَهُ فِي لَحْمِ خِنْزِيرٍ وَدَمِهِ». (م/۲۲۶۰)

ترجمه: بریده رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «هرکس، نرد باز می کند، گویا دستش را با خون و گوشت خوک، آلوده ساخته است».

۵۱- کتاب رؤیا (خواب دیدن)

باب (۱): درباره‌ی خوابهای نبی اکرم ﷺ

۱۵۱۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رَأَيْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فِيمَا يَرَى النَّائِمُ، كَأَنَّ فِي دَارِ عُقْبَةَ بْنِ رَافِعٍ، فَأْتَيْنَا بِرُطْبٍ مِنْ رُطْبِ ابْنِ طَابٍ، فَأَوْلَتْ الرَّفْعَةَ لَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْعَاقِبَةَ فِي الْآخِرَةِ، وَأَنَّ دِينَنَا قَدْ طَابَ». (م/۲۲۷۰)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شبی، مانند هر انسان خوابیده‌ای، خوب دیدم که گویا ما در خانه‌ی عقبه بن رافع هستیم. آنان برای ما خرماي ابن طاب (نوعی خرماي مرغوب) آوردند. پس خوابم را به رفعت در دنیا، موفقیت در آخرت و استحکام و خوبی در دین، تعبیر نمودم».

۱۵۱۳- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَهَاجِرُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى أَرْضٍ بِهَا نَخْلٌ، فَذَهَبَ وَهَلِي إِلَى أَنَّهَا الْيَمَامَةُ أَوْ هَجْرٌ، فَإِذَا هِيَ الْمَدِينَةُ يَثْرِبُ، وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ هَذِهِ أَنِّي هَزَزْتُ سَيْفًا، فَانْقَطَعَ صَدْرُهُ، فَإِذَا هُوَ مَا أُصِيبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ، ثُمَّ هَزَزْتُهُ أُخْرَى فَعَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ، فَإِذَا هُوَ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْفَتْحِ وَاجْتِمَاعِ الْمُؤْمِنِينَ، وَرَأَيْتُ فِيهَا أَيْضًا بَقْرًا، وَاللَّهُ خَيْرٌ، فَإِذَا هُمْ التَّفَرُّقُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَإِذَا الْخَيْرُ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ بَعْدُ، وَثَوَابُ الصَّدَقِ الَّذِي آتَانَا اللَّهُ بَعْدُ، يَوْمَ بَدْرٍ». (م/۲۷۷۲)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب دیدم به سرزمینی که دارای نخل است، هجرت می‌نمایم. فکر کردم این شهر، یمامه یا هجر (شهری در بحرین) است؛ اما آن شهر، مدینه (یثرب) بود. و همین شب، خواب دیدم که شمشیری را به اهتزاز در آوردم و قطعه‌ای از وسط آن، جدا شد. تعبیر آن، مؤمنانی بودند که در غزوه‌ی احد به شهادت رسیدند. همچنین در خواب دیدم که دوباره آن را به اهتزاز در آوردم و این بار، شمشیر به شکلی بهتر از شکل اولیه‌اش برگشت. تعبیر آن، اجتماع مؤمنان و فتحی بود که الله متعال بعد از آن، به ما عنایت فرمود.

همچنین همان شب، گاوی را در خواب دیدم که ذبح گردید و خیر الهی را مشاهده نمودم. تعبیر ذبح گاو، مؤمنانی بودند که در غزوه‌ی احد، به شهادت رسیدند. و تعبیر

خیر، پیروزی و فتحی بود که الله متعال بعد از غزوه‌ی احد به مسلمانان عنایت فرمود. همچنین پاداش صداقتی که الله متعال بعد از آن در غزوه‌ی بدر (دوم یا بدر الموعود) به ما عنایت نمود.»

(اشاره‌ای است به پیروزی مسلمانان در غزوه‌هایی که پس از غزوه‌ی احد، اتفاق افتاد و همچنین حضور موفقیت آمیز صحابه در سال بعد در بدر، طبق وعده‌ای که با مشرکین نموده بودند و عدم حضور مشرکین.)

باب (۲): نبی اکرم ﷺ مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی کذاب را خواب دید

۱۵۱۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنَّ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، فَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ، وَفِي يَدِ النَّبِيِّ ﷺ قِطْعَةٌ جَرِيدَةٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ، قَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ أَتَعَدَّى أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَيْنَ أَذْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لِأُرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيكَ مَا أُرِيتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي» ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَسَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ: «إِنَّكَ أَرَى الَّذِي فِيكَ مَا أُرِيتُ» فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سَوَارِينَ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهَمَّنِي شَأْنُهُمَا، فَأُوجِحِي إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ أَنْ انْفُخْهُمَا، فَانْفُخْتُهُمَا فَطَارَا، فَأَوَّلَتْهُمَا كَذَّابِينَ يَخْرُجَانِ مِنْ بَعْدِي، فَكَانَ أَحَدُهُمَا الْعُنْسِيُّ، صَاحِبَ صَنْعَاءَ، وَالْآخَرَ مُسَيْلِمَةَ، صَاحِبَ الْيَمَامَةِ». (م/۲۲۷۳)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: مسیلمه‌ی کذاب در زمان رسول الله ﷺ آمد و گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من بسپارد، از او پیروی می‌کنم. او با جمعیت زیادی از قومش به مدینه آمد. رسول الله ﷺ که شاخه‌ی درخت خرمایی در دست داشت، با ثابت بن قیس بن شماس نزد او رفت و با مسیلمه که در میان یارانش بود، ملاقات نمود و خطاب به او فرمود: «اگر این شاخه‌ی درخت را از من بخواهی، آن را به تو نخواهم داد و در مورد تو نمی‌توانم دستور الله متعال را زیر پا بگذارم. پس اگر روی گردانی کنی (ومسلمان نشوی) الله متعال تو را هلاک خواهد کرد. فکر می‌کنم تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم و این ثابت، به نیابت از من، جواب تو را می‌دهد.» سپس رسول الله ﷺ برگشت.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: در مورد این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم»، پرسیدم. ابوهیره رضی الله عنه به من گفت: همانا

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خواب دیدم که دو دستبند طلا در دستهایم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگین ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحی شد که در آنها، فوت کنم. من نیز در آنها دیدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو که بعد از من ظهور می کنند، تعبیر کردم که یکی از آنها عنسی و دیگری، مسیلمه، حاکم یمامه، خواهد بود.»

باب (۳): درباره‌ی این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «هرکس، مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا دیده است.»

۱۵۱۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَسَيَّرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، أَوْ لَكَأَنَّما رَأَى فِي الْيَقَظَةِ، لَا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي» وَقَالَ: فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ». (م/۲۲۶۷)

ترجمه: ابوهیره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «هرکس مرا در خواب ببیند، در بیداری (دنیا یا آخرت) هم مرا خواهد دید یا گویا که در بیداری مرا دیده است (خوابش، حقیقت دارد). زیرا شیطان نمی تواند خودش را به شکل و صورت من در آورد». راوی می گوید: ابوسلمه به نقل از ابوقتاده گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، همانا خواب درستی، دیده است.»

باب (۴): خواب نیک از جانب الله متعال، و خواب های پریشان از جانب شیطان است

۱۵۱۶- عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفِثْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَليَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ»، فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ لَأَرَى الرُّؤْيَا أَثْقَلَ عَلَيَّ مِنْ جَبَلٍ، فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ، فَمَا أَبَالِيهَا. (م/۲۲۶۱)

ترجمه: ابوسلمه می گوید: شنیدم که ابو قتاده می گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «خواب نیک از جانب الله متعال، و خواب های پریشان از جانب شیطان

است؛ پس هرگاه، یکی از شما خواب ناپسندی دید، سه بار، سمت چپ خود، تف کند و از شر آن به الله متعال، پناه ببرد. در این صورت، خواب بد به او ضرری نمی‌رساند». ابو سلمه می‌گوید: من خواب‌هایی می‌دیدم که از کوه هم برایم سنگین‌تر بود؛ اما از هنگامی که این حدیث را شنیده‌ام، بیمی به خود، راه نمی‌دهم.

باب (۵): خواب خوب از جانب الله متعال است و هر کس، خواب ناپسندی دید، آن را به دیگران نگوید

۱۵۱۷- عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: إِنْ كُنْتُ لَأَرَى الرَّؤْيَا تُمْرِضُنِي، قَالَ فَلَقَيْتُ أَبَا قَتَادَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا كُنْتُ لَأَرَى الرَّؤْيَا فَتُمْرِضُنِي، حَتَّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةَ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يُحِبُّ فَلَا يُحَدِّثُ بِهَا إِلَّا مَنْ يُحِبُّ، وَإِنْ رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَنِّي يَسَارِهِ ثَلَاثًا، وَلْيَتَّعِزَّ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّهَا، وَلَا يُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ». (م/۲۲۶۱)

ترجمه: ابوسلمه می‌گوید: ابو سلمه می‌گوید: من خواب‌هایی می‌دیدم که باعث بیماری من می‌شدند. روزی، ابو قتاده را دیدم (ومشکلم را برایش مطرح نمودم). او گفت: من هم خواب‌هایی می‌دیدم که باعث بیماری من می‌شدند تا زمانی که شنیدم رسول الله ﷺ فرمود: «همانا خواب خوب از جانب الله متعال است؛ پس هرگاه، یکی از شما، خواب خوبی دید، فقط آن را برای دوستانش، تعریف کند. و اگر خواب بدی دید، سه بار به سمت چپ خود، تف کند و از شر شیطان و آن خواب به الله متعال، پناه ببرد و آن را برای کسی، تعریف نکند؛ چرا که در این صورت، به او ضرری نخواهد رساند».

باب (۶): اگر کسی، خواب ناپسندی دید، به الله متعال، پناه ببرد و طرفی را که بر آن خوابیده، تغییر دهد

۱۵۱۸- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ الرَّؤْيَا يَكْرَهُهَا فَلْيُصِقْ عَنِّي يَسَارِهِ ثَلَاثًا، وَلْيَسْتَعِزَّ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ثَلَاثًا، وَلْيَتَّحَوَّلْ عَنِّي جَنْبِهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ». (م/۲۲۶۲)

ترجمه: از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما خواب ناپسندی دید، سه بار، سمت چپ خود، تف کند، سه بار از شیطان به الله متعال، پناه ببرد و طرفی را که بر آن، خوابیده، تغییر دهد». (و به پهلوئی دیگر بخوابد).

باب (۷): خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می‌رود

۱۵۱۹- عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءَةِ». (م/۲۲۶۵)

ترجمه: از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می‌رود».

باب (۸): خواب خوب یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می‌رود

۱۵۱۹ م - عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءَةِ».

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب خوب، یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می‌رود».

باب (۹): نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید

۱۵۲۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكَدْ رُؤْيَا الْمُسْلِمِ تَكْذِيبٌ، وَأَصْدَقُكُمْ رُؤْيَا أَصْدَقُكُمْ حَدِيثًا، وَرُؤْيَا الْمُسْلِمِ جُزْءٌ مِنْ خَمْسِينَ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءَةِ، وَالرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: فَرُؤْيَا الصَّالِحَةِ بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَرُؤْيَا تَحْزِينٍ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَرُؤْيَا مِمَّا يُحَدِّثُ الْمَرْءَ نَفْسَهُ، فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يَكْرَهُ، فَلْيَقُمْ فَلْيَصَلِّ، وَلَا يُحَدِّثْ بِهَا النَّاسَ» قَالَ: «وَأَحَبُّ الْقَيْدِ وَأَكْرَهُ الْعُلِّ، وَالْقَيْدُ ثَبَاتٌ فِي الدِّينِ» فَلَا أَدْرِي هُوَ فِي الْحَدِيثِ أَمْ قَالَهُ ابْنُ سِيرِينَ. (م/۲۲۶۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید. و صحیح‌ترین خواب‌ها را کسانی از شما می‌بینند که راست‌گوترند. همچنین خواب مسلمان، یک بخش از چهل و پنج بخش نبوت بشمار می‌رود. و خواب‌ها بر سه نوع‌اند: (۱) خواب‌های خوب که مژده‌ای از جانب الله متعال هستند (۲) خواب‌های اندوهناک که از جانب شیطان هستند (۳) خواب‌هایی که تخیلات خود شخص هستند. پس اگر یکی از شما خواب ناپسندی دید، برخیزد و نماز بخواند و آن را برای مردم تعریف نکند». و فرمود: «من دیدن قید (بند

(پا) را در خواب، دوست دارم؛ اما دیدن زنجیر را نمی‌پسندم. و قید به ثبات و استواری در دین، تعبیر می‌شود».

ایوب سختیانی که راوی حدیث است، می‌گوید: نمی‌دانم که این جمله‌های پایانی، بخشی از سخنان پیامبر یا سخنان ابن سیرین (راوی از ابوهریره) هستند.

باب (۱۰): آنچه در مورد تعبیر خواب، وارد شده است

۱۵۲۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَرَى اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطِفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا بِأَيْدِيهِمْ، فَالْمُسْتَكْبِرُ وَالْمُسْتَقْبَلُ، وَأَرَى سَبَبًا وَاصِلًا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتُ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَعَلَا، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَعَلَا، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَانْقَطَعَ بِهِ ثُمَّ وَصَلَ لَهُ فَعَلَا، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا أَبِي أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِي فَلَا عُبْرَتَهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اعْبُرْهَا» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الْإِسْلَامِ، وَأَمَا الَّذِي يَنْطِفُ مِنَ السَّمَنِ وَالْعَسَلِ فَالْقُرْآنُ، حَلَاوَتُهُ وَلِينُهُ، وَأَمَا مَا يَتَكَفَّفُ النَّاسُ مِنْ ذَلِكَ فَالْمُسْتَكْبِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقْبَلُ مِنْهُ وَأَمَا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ، تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوَصَّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبِرْنِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَصَبْتُ بَعْضًا وَأَخْطَأْتُ بَعْضًا» قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِي مَا الَّذِي أَخْطَأْتُ؟ قَالَ: «لَا تُقْسِمُ». (م/۲۲۶۹)

ترجمه: از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گفت: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! دیشب، سایبانی را در خواب دیدم که از آن، روغن و عسل می‌چکد و مردم با دست‌هایشان از آن، روغن و عسل بر می‌دارند. بعضی بیشتر، و بعضی کمتر بر می‌داشتند. همچنین ریسمانی را دیدم که از آسمان به زمین، وصل شده است و تو را دیدم که آن را گرفته و بالا رفتی. بعد از تو، فرد دیگری آن را گرفت و بالا رفت. آنگاه، شخص دیگری آن را گرفت و بالا رفت. سرانجام، فرد دیگری آن را گرفت و ریسمان، قطع شد؛ اما دوباره، وصل گردید و او نیز بالا رفت. ابوبکر گفت: یا رسول الله! پدرم فدایت باد؛ سوگند به الله، مرا اجازه دهید تا

آن را تعبیر کنم. رسول الله ﷺ فرمود: «تعبیر کن». ابوبکر گفت: سایبان، همان سایبان اسلام است و غسل و روغنی که از آن می‌چکد، شیرینی و نرمی قرآن کریم است و برداشتن مردم از آن، به معنی یادگیری مردم است که بعضی، قرآن بیشتری، و برخی، قرآن کمتری، یاد می‌گیرند. و ریسمانی که از آسمان به زمین، متصل است، حقی است که تو به آن، چنگ می‌زنی و الله متعال تو را بوسیله‌ی آن، بالا می‌برد. سپس، بعد از تو، مردی دیگر آن را می‌گیرد و با آن، صعود می‌کند. و پس از آن، مردی دیگر آن را می‌گیرد و بوسیله‌ی آن، بالا می‌رود. سرانجام، مردی دیگر آن را می‌گیرد؛ اما ریسمان، کنده می‌شود و دوباره، وصل می‌گردد و او هم بوسیله‌ی آن، صعود می‌کند. یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد، به من بگو که تعبیر درست بود یا اشتباه؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از آنها را درست، تعبیر نمودی و بعضی دیگر را اشتباه». ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به الله، به من می‌گویی که در چه چیزهایی، اشتباه کردم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند نخور».

باب (۱۱): نباید بازیهای شیطانی در خواب، برای مردم، تعریف شوند

۱۵۲۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَأْسِي ضُرِبَ فَتَدَحَّرَجَ، فَاشْتَدَدْتُ عَلَى أَثَرِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِلْأَعْرَابِيِّ: «لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِتَلْعَبِ الشَّيْطَانِ بِكَ فِي مَنَامِكَ» وَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بَعْدُ يَخْطُبُ فَقَالَ: «لَا يُحَدِّثَنَّ أَحَدُكُمْ بِتَلْعَبِ الشَّيْطَانِ بِهِ فِي مَنَامِهِ». (م/۲۲۶۸)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: یک مرد بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! خواب دیدم که گردنم را زدند و سرم می‌غلطید و می‌رفت و من دنبالش می‌دویدم. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «در خواب، بازیچه‌ی شیطان قرار گرفته‌ای؛ آن را برای مردم، تعریف مکن».

همچنین جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: بعد از آن نیز شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله سخنرانی نمود و فرمود: «اگر شیطان، یکی از شما را در خواب، بازیچه قرار داد، آن را تعریف نکنید».

۵۲- کتاب فضایل

«فضایل نبی اکرم ﷺ»

باب (۱): انتخاب نبی اکرم ﷺ

۱۵۲۳- عَنْ وَائِلَةَ بِنِ الْأَسْقَعِ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ». (م/۲۲۷۶)

ترجمه: وائل بن اسقع رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «الله متعال از میان فرزندان اسماعیل علیه السلام کنانه را برگزید، و از میان فرزندان کنانه، قریش را برگزید، و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید، و مرا از میان بنی هاشم مرا انتخاب نمود».

باب (۲): درباره ی این سخن نبی اکرم ﷺ که من سرور فرزندان آدم هستم

۱۵۲۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَنَا سَيِّدُ وَدَادِمِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ، وَأَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مُشَفَّعٍ». (م/۲۲۷۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «روز قیامت، من سرور فرزندان آدم هستم و اولین کسی هستم که قبرش، شکافته می شود (و زنده می گردد) و نخستین کسی هستم که شفاعت می کنم و نخستین کسی هستم که شفاعتم پذیرفته می شود».

باب (۳): مثال هدایت و دانشی که نبی اکرم ﷺ با آن، مبعوث شده است

۱۵۲۵- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّ مَثَلَ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ بصفتی مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةً، قَبِلَتْ الْمَاءَ فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّاءَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَتَفَعَّ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَتَشْرَبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَرَعَبُوا، وَأَصَابَ طَائِفَةٌ مِنْهَا أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيَعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ

كَلَّا، فَذَلِكَ مَثَلٌ مَنْ فَتَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ بِمَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلٌ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسَلْتُ بِهِ». (م/۲۲۸۲)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال علم و دانشی که الله متعال مرا با آن، مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که بر زمینی می بارد؛ پس قسمتی از آن زمین، حاصلخیز است و آب را جذب می کند و گیاهان و علف های زیادی می رویند. و بخش دیگری از آن، زمین سخت و خشکی است که آب را روی خود، نگه می دارد و اینگونه، الله متعال بوسیله ی آن، به بندگانش، نفع می رساند. آنان از آب آن زمین می نوشند و به دیگران نیز آب می دهند. و قطعه ای دیگر از آن زمین، شوره زاری است که نه آبی را در خود، نگه می دارد و نه گیاهی می رویند. این (زمین اول و دوم) مثال کسی است که دین الله را درک می نماید و از علم و دانشی که الله متعال مرا با آن، مبعوث نموده، بهره می برد؛ خودش یاد می گیرد و به دیگران نیز یاد می دهد. و (زمین سوم) مثال کسی است که به احکام الهی، توجهی نمی کند و اهمیتی قایل نمی شود و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده ام، نمی پذیرد».

(خلاصه اینکه زمینها و انسان ها بر سه نوع هستند: (۱) زمین هایی که آب را جذب می کنند و گیاه و علف می رویند و اینگونه به دیگران، نفع می رسانند. این زمینها مانند انسان هایی هستند که علم و دانش می آموزند و به علم و دانش خود، عمل می کنند و به دیگران نیز آموزش می دهند. (۲) زمین هایی که آب را نگه داری می کنند و خودشان از آن آب، استفاده نمی کنند. و این دیگران هستند که از آن آب استفاده می کنند. این زمینها مانند آن دسته از انسان ها هستند که علم و دانش می آموزند ولی خودشان از علم و دانش، استفاده ی زیادی نمی کنند که به نوافل و مستحبات عمل کنند؛ اما علم و دانش خود را به دیگران می رسانند. (۳) زمین های شوریده زار که نه خودشان از آب استفاده می کنند و نه آب را برای دیگران، نگه داری می کنند. این زمینها مانند انسان هایی هستند که علم و دانش فرا نمی گیرند. در نتیجه، نه خودشان از آن بهره مند می گردند و نه به دیگران، سودی می رسانند.)

۱۵۲۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمَهُ، فَقَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بَعِيثِي، وَإِنِّي أَنَا التَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالْتَّجَاءُ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَدْجُوا فَأَنْطَلَقُوا عَلَى مُهْلَيْهِمْ، وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا

مَكَانَهُمْ، فَصَبَّحَهُمُ الْحَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَا حَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي وَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ، وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ مَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ». (م/۲۲۸۳)

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال من و آنچه که الله متعال مرا بدان فرستاده است، مانند مردی است که نزد قومش می آید و می گوید: ای مردم! من با چشمان خودم لشکر (دشمن) را دیدم و بسیار واضح و آشکار، خطر را به شما اعلام می کنم؛ بشتابید، بشتابید. پس گروهی از آنان از آن مرد اطاعت کردند و اول شب، بدون عجله، حرکت کردند. اما گروهی دیگر از آنان، او را تکذیب کردند. لذا لشکر، صبح هنگام به طور ناگهانی، به آنان، یورش برد و آنها را نابود ساخت. گروه اول در واقع مانند کسانی هستند که از من اطاعت کرده و از آنچه که من آورده ام، پیروی نمودند. و گروه دوم مانند کسانی هستند که از من نافرمانی کرده و حقی را که من به ارمغان آورده ام، تکذیب کردند».

باب (۴): کامل شدن و خاتمه یافتن پیامبران با نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۵۲۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بُنْيَانًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ مِنْ زَوَايَاهُ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ». (م/۲۲۸۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند فردی است که خانه ای زیبا و کامل بسازد؛ ولی در یکی از گوشه هایش، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن خانه دور می زنند و با تعجب می گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی شود؟»؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم».

باب (۵): سلام دادن سنگ به نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۵۲۸- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي لِأَعْرِفُ حَجْرًا بِمَكَّةَ كَانَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ، إِنِّي لِأَعْرِفُهُ الْآنَ». (م/۲۲۷۷)

ترجمه: جابر بن سمیره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من سنگی را در مکه،

سراغ دارم که قبل از مبعوث شدنم، به من، سلام می داد. هم اکنون نیز آن سنگ را می شناسم».

باب (۶): فوران نمودن آب از میان انگشتان نبی اکرم ﷺ

۱۵۲۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابَهُ بِالزُّورَاءِ - قَالَ: وَالزُّورَاءُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ السُّوقِ وَالْمَسْجِدِ فِيمَا تَمَّه - دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَوَضَعَ كَفَّهُ فِيهِ، فَجَعَلَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ جَمِيعُ أَصْحَابِهِ، قَالَ: قُلْتُ: كَمْ كَانُوا يَا أَبَا حَمْرَةَ؟ قَالَ: كَانُوا زُهَاءَ الثَّلَاثِمِائَةِ. (م/۲۲۷۹)

۱۵۲۹- انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ و یارانش در زوراء (اسم جایی در بازار مدینه که مسجد در آنجا است) بودند. پیامبر اکرم ﷺ یک لیوان آب خواست و دستش را در آن لیوان گذاشت. در این هنگام، آب از میان انگشتانش، فوران کرد تا جایی که همه ی همراهانش وضو گرفتند.

راوی می گوید: من گفتم: ای ابو حمزه! همراهان پیامبر اکرم ﷺ چند نفر بودند؟ گفت: حدود سیصد نفر.

باب (۷): آشکار شدن معجزه ی نبی اکرم ﷺ در آب

۱۵۳۰- عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضي الله عنه: قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَكَانَ يَجْمَعُ الصَّلَاةَ، فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمًا آخَرَ الصَّلَاةَ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا، ثُمَّ دَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَأْتُونَ غَدًا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى عَيْنَ تَبُوكَ، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَأْتُوهَا حَتَّى يُضْحِيَ النَّهَارُ، فَمَنْ جَاءَهَا مِنْكُمْ فَلَا يَمَسْ مِنْ مَائِهَا شَيْئًا حَتَّى آتِي» فَجِئْتَاهَا وَقَدْ سَبَقْنَا إِلَيْهَا رَجُلَانِ، وَالْعَيْنُ مِثْلُ الشَّرَاكِ تَبِضُ بِشَيْءٍ مِنْ مَاءٍ، قَالَ: فَسَأَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ مَسَسْتُمَا مِنْ مَائِهَا شَيْئًا؟» قَالَا: نَعَمْ، فَسَبَّهَمَا النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ لَهُمَا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، قَالَ: ثُمَّ غَرَفُوا بِأَيْدِيهِمْ مِنَ الْعَيْنِ قَلِيلًا قَلِيلًا، حَتَّى اجْتَمَعَ فِي شَيْءٍ قَالَ: وَعَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهِ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ، ثُمَّ أَعَادَهُ فِيهَا، فَجَرَّتِ الْعَيْنُ بِمَاءٍ مِنْهُمِ - أَوْ قَالَ غَزِيرٍ - شَكَ أَبُو عَلِيٍّ أَيُّهُمَا قَالَ - حَتَّى اسْتَقَى النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ: «يُوشِكُ، يَا مُعَاذُ - إِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ - أَنْ تَرَى مَا هَا هُنَا قَدْ مَلِئَتْ جَنَانًا». (م/۷۰۶)

ترجمه: معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید: ما در غزوه ی تبوک، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله (از مدینه) بیرون رفتیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمازها را با هم می خواند؛ به این معنا که نماز ظهر و عصر را با هم، و مغرب و عشا را نیز با هم می خواند. سرانجام، روزی، نماز ظهر را به تأخیر انداخت. سپس از خانه، بیرون آمد و نمازهای ظهر و عصر را با هم خواند. بعد از آن، وارد خانه شد و دوباره، بیرون آمد و نمازهای مغرب و عشا را با هم خواند. و بعد از خواندن نمازها، فرمود: «شما فردا ان شاء الله (اگر الله متعال بخواهد) به چشمه ی تبوک خواهید رسید. البته زودتر از هنگام چاشت، به آنجا نمی رسید. لذا هرکس از شما به آنجا رسید، تا وقتی که من نیامده ام به آبش، دست نزنند». معاذ بن جبل می گوید: هنگامی که ما به آنجا رسیدیم، دو نفر جلوتر از ما به چشمه، رسیده بودند. گفتنی است که چشمه، آب اندکی به باریکی بند کفش داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به آن دو نفر فرمود: «آیا به چشمه، دست زده اید؟» گفتند: بله. نبی اکرم صلی الله علیه و آله آنها را بد و بیراه گفت و آنچه را که خواست الله متعال بود، نثار آنان نمود. آنگاه، مردم با دستهایشان، اندک اندک از چشمه، آب برداشتند تا اینکه اندکی آب در ظرفی جمع شد. بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله در آن آبها، دستها و صورتش را شست و آن آبها را داخل چشمه ریخت. با این کار، آب زیاد یا فراوانی (شک از یک راوی بنام ابوعلی است) از چشمه، جاری گردید و همه ی مردم از آن آب نوشیدند. آنگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای معاذ! اگر زندگی ات طولانی شود، اینجا را پر از باغ و بوستان خواهی دید».

باب (۸): برکت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در غذا

۱۵۳۱- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَمَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَسْتَطْعِمُهُ، فَأَطْعَمَهُ شَطْرَ وَسْقٍ شَعِيرٍ، فَمَا زَالَ الرَّجُلُ يَأْكُلُ مِنْهُ وَأَمْرَأَتُهُ وَضَيْفُهُمَا، حَتَّى كَالَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «لَوْ لَمْ تَكِلْهُ لَأَكَلْتُمْ مِنْهُ، وَلَقَامَ لَكُمْ». (م/۲۲۸۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان درخواست طعام نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نصف وسق (حدود شصت و پنج کیلوگرم) جو به او عنایت فرمود. آن مرد و همسرش و مهمانانشان همچنان از آن جوها می خوردند تا اینکه روزی، آنها را کیل کرد. (بعد از آن، جوها تمام شدند). دوباره آن مرد نزد نبی

اکرم ﷺ آمد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر آنها را کیل نمی‌کردی، همچنان از آنها می‌خوردید و باقی می‌ماندند».

۱۵۳۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا حَفَرَ الْخُنْدُقُ رَأَيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَمَصًا، فَأَنْكَفَأْتُ إِلَى امْرَأَتِي، فَقُلْتُ لَهَا: هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ؟ فَإِنِّي رَأَيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَمَصًا شَدِيدًا، فَأَخْرَجَتْ لِي جِرَابًا فِيهِ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ، وَلَنَا بُهَيْمَةٌ دَاجِنٌ، قَالَ فَذَبَحْتُهَا وَطَحَنْتُ فَفَرَعْتُ إِلَى فِرَاعِي فَقَطَّعْتُهَا فِي بُرْمَتِهَا ثُمَّ وَايْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ لَا تَفْضُحْنِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَنْ مَعَهُ - قَالَ - فَحِثُّهُ فَسَارَرْتُهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا قَدْ ذَبَحْنَا بُهَيْمَةَ لَنَا وَطَحَنْتُ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ كَانَ عِنْدَنَا فَتَعَالَ أَنْتَ فِي نَفْرِ مَعَكَ. فَصَاحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ «يَا أَهْلَ الْخُنْدُقِ إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ لَكُمْ سُورًا فَحَيْهَلًا بِكُمْ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «لَا تُنْزِلَنَّ بُرْمَتَكُمْ وَلَا تُخْبِرَنَّ عَجِينَتَكُمْ حَتَّى آجِيءَ». فَحِثُّتُ وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْدُمُ النَّاسَ حَتَّى جِئْتُ امْرَأَتِي فَقَالَتْ بِكَ وَبِكَ. فَقُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتَ لِي. فَأَخْرَجْتُ لَهُ عَجِينَتَنَا فَبَصَقَ فِيهَا وَبَارَكَ ثُمَّ عَمَدَ إِلَى بُرْمَتِنَا فَبَصَقَ فِيهَا وَبَارَكَ ثُمَّ قَالَ «ادْعِي خَابِرَةَ فَلْتُخْبِرْ مَعَكَ وَأَقْدِحِي مِنْ بُرْمَتِكُمْ وَلَا تُنْزِلُوها». وَهُمْ أَلْفٌ فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لَا أَكُلُوا حَتَّى تَرْكُوهُ وَانْحَرِفُوا وَإِنَّ بُرْمَتَنَا لَتَغُطُّ كَمَا هِيَ وَإِنَّ عَجِينَتَنَا - أَوْ كَمَا قَالَ الصَّحَّاحُ - لَشُخْبِرٌ كَمَا هُوَ. (م/۲۰۳۹)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: هنگامی که خندق را حفر می‌کردند، متوجه شدم که رسول الله ﷺ گرسنه است. لذا نزد همسرم برگشتم و به او گفتم: آیا چیزی داری؟ زیرا من رسول الله ﷺ را دیدم که بسیار گرسنه بود. همسرم کیسه‌ای به من نشان داد که در آن یک صاع جو، وجود داشت. همچنین ما یک بزغاله‌ی خانگی داشتیم. من به ذبح بزغاله، مشغول شدم و همسرم، آرد کردن جوها را آغاز نمود. همزمان با تمام شدن کار من، کار او نیز به پایان رسید. آنگاه، گوشت را قطعه قطعه کردم و داخل دیگ ریختم. پس از آن، خواستم نزد پیامبر اکرم ﷺ بروم که همسرم گفت: مبادا آبرویم را ببری و رسول الله ﷺ و همه‌ی همراهانش را دعوت کنی. به هرحال، من نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم و آهسته و به نرمی نزدیک گوش ایشان گفتم: یا رسول الله! ما یک بزغاله و یک صاع جو داشتیم؛ بزغاله را ذبح کردیم و همسرم نیز یک صاع جو را آرد نموده است. شما با چند نفر از همراهانتان، تشریف بیاورید.

با شنیدن این سخنان، رسول اکرم ﷺ با آواز بلند، صدا زد و فرمود: «ای اهل خندق! جابر برای شما، یک دعوتی، ترتیب داده است؛ پس بشتابید». بعد از آن، رسول اکرم ﷺ فرمود: «تا من نیامده‌ام دیگران را از آتش پایین نیاورید و خمیرتان را نپزید». آنگاه، رسول الله ﷺ جلوی مردم، براه افتاد و من نیز همراهشان آمدم. به محض اینکه به همسر رسیدم، گفت: چنین و چنان شوی. گفتم: من طبق گفته‌ی شما عمل نمودم. آنگاه، همسر خمیر ما را به پیامبر اکرم ﷺ نشان داد. رسول الله ﷺ داخل آن، آب دهان انداخت و دعای برکت نمود. بعد از آن، بسوی دیگ رفت و در آن نیز آب دهان انداخت و دعای برکت نمود و فرمود: «یک خانم دیگر بیاور تا به تو کمک کند و نان بپزد و بدون اینکه دیگ را پایین بیاوری، خورش را با ملاقه بردار».

قابل یادآوری است که تعداد آنان، هزار نفر بود. به الله متعال، سوگند یاد می‌کنم که همگی خوردند و غذا همچنان، باقی بود که رفتند. دیگ ما همچنان در حال جوشیدن بود (بدون اینکه از آن، چیزی کم شده باشد) و نان پزها همچنان مشغول پختن نان بودند (بدون اینکه چیزی از خمیر، کم شود).

۱۵۳۳- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثِينَ وَمِائَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ؟ فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوَهُ، فَعَجِنَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ، مُشْرِكٌ مُشْعَانٌ طَوِيلٌ، يَغْنَمُ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبِيعْ أُمَّ عَطِيَّةَ» أَوْ قَالَ: «أُمَّ هَبَّةَ»؟ قَالَ: لَا، بَلْ بَيْعُ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً، فَصُنِعَتْ، وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشَوَى، قَالَ: وَائِمُ اللَّهُ مَا مِنَ الثَّلَاثِينَ وَمِائَةٍ إِلَّا حَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُرَّةً حُرَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا، أَعْطَاهُ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا، خَبَأَ لَهُ، قَالَ: وَجَعَلَ قَصْعَتَيْنِ، فَأَكَلْنَا مِنْهُمَا أَجْمَعُونَ، وَشَعِينَا، وَفَضَلَ فِي الْقَصْعَتَيْنِ، فَحَمَلْتُهُ عَلَى الْجَبْعِيرِ، أَوْ كَمَا قَالَ. (م/۲۰۵۶)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از سفرها، ما یکصد و سی نفر همراه رسول الله ﷺ بودیم. نبی اکرم ﷺ پرسید: «آیا کسی از شما، غذایی همراه دارد؟» متوجه شدیم که یک صاع (دو کیلو) آرد، نزد یکی از همراهان ما است. پس آن آرد را خمیر کردند. بعد از آن، یکی از مشرکین که موهای ژولیده و قامتی بلند داشت با گله‌ای گوسفند، نزد ما آمد. رسول الله ﷺ از او پرسید: «آیا این گوسفندان

برای فروش است یا برای هدیه؟ گفت: خیر. برای فروش است. رسول الله ﷺ یک گوسفند از او خرید (و ذبح کرد) و دستور داد تا دل و جگرش، کباب شود (و بقیه‌ی گوسفند در دیگ) درست شود. راوی می‌گوید: سوگند به الله که رسول الله به همه‌ی یکصد و سی نفر، یک قطعه از دل و جگر داد؛ هرکس، حضور داشت، به او می‌داد و کسی که غایب بود، سهم او را کنار می‌گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند را در دو ظرف بزرگ گذاشتند و همه تا سیر، خوردیم. و از هر دو ظرف، مقداری باقی ماند (که هنگام حرکت) آنها را بر شتر گذاشتم (و با خود بردم).

۱۵۳۴- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا نَاسًا فُقَرَاءَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَرَّةً: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ أَتَيْنَ فَلْيَذْهَبْ بِثَلَاثَةٍ، وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ، بِسَادِسٍ» أَوْ كَمَا قَالَ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلَاثَةٍ، وَأَنْطَلَقَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ بِعَشْرَةٍ، وَأَبُو بَكْرٍ بِثَلَاثَةٍ، قَالَ فَهَوَّ وَأَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، وَلَا أَدْرِي هَلْ قَالَ: وَامْرَأَتِي وَخَادِمٌ بَيْنَ بَيْتِنَا وَبَيْتِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ. ثُمَّ لَيْثَ حَتَّى صُلِّيَتِ الْعِشَاءُ، ثُمَّ رَجَعَ فَلَبِثَ حَتَّى نَعَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: مَا حَبَسَكَ عَنِ أَضْيَافِكَ؟ - أَوْ قَالَتْ صَيْفِكَ - قَالَ: أَوْمًا عَشَيْتِيهِمْ؟ قَالَتْ، أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ، قَدْ عَرَضُوا عَلَيْهِمْ فَعَلَبُوهُمْ، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ، وَقَالَ: يَا عُنْتَرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ، كُلُّوْا لَا هَنِيئًا، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، قَالَ وَابْنُ اللَّهِ مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلَّا رَبًّا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا، قَالَ حَتَّى شَبِعْنَا وَصَارَتْ أَكْثَرُ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثَرُ، قَالَ لِامْرَأَتِهِ: يَا أُخْتُ بَنِي فَرَّاسٍ مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لَا، - وَقَرَّةَ عَيْنِي - لَيْحِي الْآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثَ مَرَارٍ، قَالَ: فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي يَمِينَهُ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، قَالَ: وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ عَقْدُ، فَمَضَى الْأَجَلَ، فَعَرَفْنَا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنَسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمَ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، إِلَّا أَنَّهُ بَعَثَ مَعَهُمْ فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ، أَوْ كَمَا قَالَ. (م/۵۷/۲۰)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی بکر رضي الله عنه می‌گوید: اصحاب صفه، تنگدست و فقیر بودند. رسول الله ﷺ گفته بود: «هرکس، به اندازه‌ی دو نفر غذا دارد، یک نفر از اصحاب صفه، همراه خود ببرد. و اگر باندازه‌ی چهار نفر، غذا دارد، پنجمی یا ششمی را با خود ببرد».

در نتیجه، ابوبکر رضی الله عنه با سه نفر از آنان به خانه آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز ده نفر را با خود برد. عبدالرحمن می‌گوید: من و پدرم و مادرم و خدمتکاران در خانه بودیم. راوی می‌گوید: نمی‌دانم که عبدالرحمن از همسرش نام برد یا خیر. به هر حال، ابوبکر به خانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و شام خورد و همانجا ماند تا اینکه نماز عشا خوانده شد و دوباره به خانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله برگشت و در آنجا ماند تا اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دچار نعاس گردید و خواب بر وی غلبه نمود. سپس بعد از آنکه پاسی از شب گذشته بود، ابو بکر برگشت. وقتی به خانه آمد، همسرش به وی گفت: چرا مهمانهایت را در انتظار گذاشتی؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: مگر هنوز آنان را شام نداده‌اید؟ همسرش گفت: شام بردیم؛ ولی چون شما نبودید، آنها شام نخوردند. عبدالرحمن می‌گوید: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا صدا زد: ای نادان! و ناسزا گفت و در پایان فرمود: بخورید، هر چند که این شام به علت تأخیر، گوارا نیست. به الله سوگند، من هرگز از این غذا نمی‌خورم. عبدالرحمن رضی الله عنه می‌گوید: سوگند به الله، هر لقمه‌ای که از غذا برمی‌داشتیم، چند لقمه به آن، اضافه می‌شد تا جاییکه همه‌ی ما تا سیر خوردیم و غذا بیشتر از آنچه که آوردند، باقی ماند. پدرم وقتی دید که غذا نه تنها باقی مانده، بلکه بیشتر هم شده است، خطاب به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس، ماجرا چیست؟

همسرش گفت: سوگند به الله، این غذا سه برابر غذای قبلی است. آنگاه ابوبکر رضی الله عنه نیز شروع به خوردن کرد و فرمود: سوگندی که یاد کردم، از طرف شیطان بود. سپس یک لقمه از آن خورد و بقیه‌ی طعام را خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله برد. و آن غذا تا صبح نزد رسول الله صلی الله علیه و آله ماند. میان ما و طایفه‌ای دیگر عهد و پیمانی بود که از قضا موعدهش فرا رسیده بود. دوازده نفر از معتمدان را در نظر گرفتیم. و با هر کدام، تعدادی همراه بود که خدا می‌داند چند نفر بودند. به هر حال، همه از آن غذا خوردند و سیر شدند.

باب (۹): آشکار شدن برکت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در شیر

۱۵۳۵- عَنِ الْوَقْدَادِ رضی الله عنه قَالَ: أَقْبَلْتُ أَنَا وَصَاحِبَانِ لِي، وَقَدْ ذَهَبَتْ أَسْمَاعُنَا وَأَبْصَارُنَا مِنَ الْجُهْدِ، فَجَعَلْنَا نَعْرِضُ أَنْفُسَنَا عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يَقْبَلُنَا، فَاتَيْنَا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَانْطَلَقَ بِنَا إِلَى أَهْلِهِ، فَإِذَا ثَلَاثَةٌ أَعَزُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «اِحْتَلَبُوا هَذَا اللَّبَنَ بَيْنَنَا» قَالَ: فَكُنَّا نَحْتَلِبُ فَيَشْرَبُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنَّا نَصِيبَهُ، وَنَرْفَعُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله نَصِيبَهُ،

قَالَ: فَيَجِيءُ مِنَ اللَّيْلِ فَيَسْلَمُ تَسْلِيمًا لَا يُوقِظُ نَائِمًا، وَيُسْمِعُ الْيَقْظَانَ، قَالَ ثُمَّ يَأْتِي الْمَسْجِدَ فَيُصَلِّي، ثُمَّ يَأْتِي شَرَابَهُ فَيَشْرَبُ، فَأَتَانِي الشَّيْطَانُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ شَرِبْتُ نَصِيْبِي، فَقَالَ: مُحَمَّدُ يَأْتِي الْأَنْصَارَ فَيُتَحِفُونَهُ، وَيُصِيبُ عِنْدَهُمْ، مَا بِهِ حَاجَةٌ إِلَى هَذِهِ الْجُرْعَةِ، فَأَتَيْتُهَا فَشَرِبْتُهَا، فَلَمَّا أَنْ وَعَلْتُ فِي بَطْنِي، وَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ إِلَيْهَا سَبِيلٌ، قَالَ نَدَمَنِي الشَّيْطَانُ، فَقَالَ: وَيْحَكَ مَا صَنَعْتَ؟ أَشَرِبْتَ شَرَابَ مُحَمَّدٍ فَيَجِيءُ فَلَا يَجِدُهُ فَيَدْعُو عَلَيْكَ فَتَهْلِكُ، فَتَذْهَبُ دُنْيَاكَ وَأَخْرَتُكَ، وَعَلَى شَمْلَةٍ، إِذَا وَضَعْتُهَا عَلَى قَدَمِي خَرَجَ رَأْسِي، وَإِذَا وَضَعْتُهَا عَلَى رَأْسِي خَرَجَ قَدَمَايَ، وَجَعَلَ لَا يَجِيئُنِي التَّوْمُ، وَأَمَّا صَاحِبَايَ فَنَامَا وَلَمْ يَبْصُنَا مَا صَنَعْتُ، قَالَ فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَسَلَّمَ كَمَا كَانَ يُسَلِّمُ، ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ فَصَلَّى، ثُمَّ أَتَى شَرَابَهُ فَكَشَفَ عَنْهُ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ شَيْئًا، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقُلْتُ: الْآنَ يَدْعُو عَلَيَّ فَأَهْلِكُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَطْعِمْ مَنْ أَطْعَمَنِي، وَأَسْقِ مَنْ أَسْقَانِي» قَالَ: فَعَمَدْتُ إِلَى الشَّمْلَةِ فَشَدَدْتُهَا عَلَيَّ، وَأَخَذْتُ الشَّفْرَةَ فَانْطَلَقْتُ إِلَى الْأَعْزِ أَيْهَا أَسْمَنَ فَأَذْبَحُهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا هِيَ حَافِلٌ وَإِذَا هُنَّ حُقْلٌ كُلُّهُنَّ، فَعَمَدْتُ إِلَى إِنَاءٍ لِأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَا كَانُوا يَطْمَعُونَ أَنْ يَحْتَلِبُوا فِيهِ، قَالَ فَحَلَبْتُ فِيهِ حَتَّى عَمَلْتَهُ رَعْوَةً، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَشَرِبْتُمْ شَرَابَكُمْ اللَّيْلَةَ» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اشْرَبْ، فَشَرِبْتُ ثُمَّ نَاولَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اشْرَبْ، فَشَرِبْتُ ثُمَّ نَاولَنِي، فَلَمَّا عَرَفْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ رَوَى، وَأَصَبْتُ دَعْوَتَهُ، ضَحِكْتُ حَتَّى أُلْقَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِحْدَى سَوَاتِكَ يَا مَقْدَادُ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَ مِنْ أَمْرِي كَذَا وَكَذَا، وَفَعَلْتُ كَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا هَذِهِ إِلَّا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ، أَفَلَا كُنْتُ آذَنْتَنِي، فَنُوقِظُ صَاحِبَيْنَا فَيُصِيبَانِ مِنْهَا» قَالَ فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَبَالِي إِذَا أَصَبْتُهَا وَأَصَبْتُهَا مَعَكَ، مَنْ أَصَابَهَا مِنَ النَّاسِ. (م/۲۰۵۵)

ترجمه: مقداد رضی اللہ عنہ می گوید: من همراه دو دوستم که از شدت خستگی و گرسنگی، کور شده بودیم، آمدم و خودمان را به یاران رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم عرضه کردیم؛ اما هیچ کس حاضر نبود ما را مهمان نماید (چون چیزی نداشتند). سرانجام، نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رفتیم. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم ما را به خانه اش برد. در آنجا سه عدد گوسفند، وجود داشت. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «این شیر را بدوشید و تقسیم نمایید». راوی می گوید: ما شیر را می دوشیدیم و هریک سهمیه اش را می نوشید و سهمیه ی نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را به ایشان،

تقدیم می نمودیم.

گاهی، رسول الله ﷺ شبها نزد ما می آمد و طوری سلام می گفت که صدایش را افراد بیدار می شنیدند و باعث بیدار شدن افرادی که خواب بودند، نمی شد. بعد از آن، به مسجد تشریف می برد و نماز می خواند. سپس می آمد و سهمیه ی شیرش را می نوشید.

شبی، بعد از اینکه سهمیه ی شیرم را ن.شیدم، شیطان نزد من آمد و مرا وسوسه کرد که محمد نزد انصاری می رود؛ آنان به او هدیه می دهند و به اندازه ای تناول می نماید که نیازی به این شیر اندک ندارد. پس به سوی سهمیه ی رسول الله ﷺ رفتم و شیرها را نوشیدم. بعد از اینکه شیرها وارد شکم ام شدند و دانستم که راه برگشتی وجود ندارد، شیطان مرا پشیمان کرد و گفت: وای بر تو! چکار کردی؟ شیرهای محمد را نوشیدی؛ هنگامی که بیاید و متوجه شود که شیرها نیستند، تو را نفرین می کند؛ پس هلاک می شوی و اینگونه، دنیا و آخرت را از دست می دهی.

قابل یادآوری است که چادری روی من قرار داشت که (کوتاه بود و) اگر بالای پاهایم می گذاشتم، سرم آشکار می شد و اگر بالای سرم می گذاشتم، پاهایم نمایان می گردید و خوابم نمی آمد. ولی دوستانم که کار مرا انجام نداده بودند، خوابیدند.

به هر حال، نبی اکرم ﷺ آمد و مثل همیشه، سلام گفت و به مسجد رفت و نماز خواند و پس از آن، بسوی سهمیه ی شیرش رفت و روی ظرف را برداشت ولی داخل آن، چیزی نیافت. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ سرش را به سوی آسمان، بلند کرد. من با خودم گفتم: الآن مرا نفرین می کند؛ پس هلاک خواهم شد. اما رسول الله ﷺ فرمود: «بار الها! کسی را که به من غذا خورانید، غذا عنایت کن، و کسی را که به من، آب نوشانید، آب عطا فرما».

راوی می گوید: چادر را برداشتم و خودم را با آن، محکم پیچیدم. سپس چاقو را برداشتم و بسوی گوسفندان رفتم و نگاه کردم کدام یک چاق تر است تا آن را برای رسول الله ﷺ ذبح کنم. ناگهان، متوجه شدم که پستانهایش پر از شیر است؛ بلکه پستانهای سه گوسفند پر از شیر بود. لذا ظرفی را که متعلق به خانواده ی محمد ﷺ بود و آنان، نمی خواستند که در آن بدوشند، برداشتم و به اندازه ای در آن، دوشیدم که کف شیرها بالا آمد. آنگاه، نزد رسول الله ﷺ رفتم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا

دیشب شما شیرهایتان را نوشیدید؟ گفتیم؟ یا رسول الله! بنوش. پیامبر اکرم ﷺ نوشید و شیرها را به سوی من دراز نمود. گفتیم: یا رسول الله! بنوش. باز هم رسول اکرم ﷺ نوشید. سپس شیرها را به من عنایت فرمود. هنگامی که متوجه شدم رسول الله ﷺ سیر شده است و دعایش شامل حال من گردید، به اندازه‌ای خندیدم که به زمین افتادم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای مقداد! چه کار بدی انجام داده‌ای؟»^(۱) من گفتم: یا رسول الله! داستان من اینگونه است و فلان کار را انجام دادم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «آنچه مشاهده نمودی، صرفاً رحمت الهی است؛ چرا مرا اطلاع ندادی تا دوستانمان را بیدار کنیم و از این شیر، بهره مند گردند؟ گفتیم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، بعد از اینکه شما نوشیدید و من نیز همراه شما نوشیدم، برایم اهمیتی ندارد که مردم دیگر بنوشد.

باب (۱۰): آثار برکت نبی اکرم ﷺ در روغن

۱۵۳۶- عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ أُمَّ مَالِكٍ كَانَتْ تُهْدِي لِلنَّبِيِّ ﷺ فِي عُكَّةٍ لَهَا سَمْنًا، فَيَأْتِيهَا بَنُوهَا فَيَسْأَلُونَ الْأَدَمَ وَلَيْسَ عِنْدَهُمْ شَيْءٌ، فَتَعْمِدُ إِلَى الَّذِي كَانَتْ تُهْدِي فِيهِ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَتَجِدُ فِيهِ سَمْنًا، فَمَا زَالَ يُقِيمُ لَهَا أَدَمَ بَيْتِهَا حَتَّى عَصَرَتْهُ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «عَصَرْتِيهَا؟» قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «لَوْ تَرَكْتِيهَا مَا زَالَ قَائِمًا».

ترجمه: جابر می‌گوید: مادر مالک در یک مشک به رسول الله ﷺ روغن، هدیه می‌داد. آنگاه فرزندان ام مالک می‌آمدند و خورش می‌خواستند؛ اما چیزی در خانه وجود نداشت. پس مادر مالک به سوی مشک می‌رفت که در آن برای پیامبر اکرم ﷺ هدیه می‌برد و در آن، روغن می‌یافت و همچنان، خورش خانه‌اش از آن مشک، تهیه می‌شد تا اینکه روزی، آن را فشرد. بعد از آن، نزد نبی اکرم ﷺ آمد (و علت تمام شدن آن را پرسید). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مشک را فشردی؟» ام مالک گفت: بلی. فرمود: «اگر آن را به حال خودش می‌گذاشتی، همچنان روغن داشت.»

۱- بعضی این جمله را اینگونه شرح داده‌اند که: «ای مقداد! این رفتار، (خندیدن و به زمین افتادن) یکی از رفتارهای بد تو است». و الله اعلم

فَحَشَعْنَا، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يُعْرِضَ اللَّهُ عَنْهُ؟» قُلْنَا: لَا أَيْنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ يُصَلِّي، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبَلَ وَجْهَهُ، فَلَا يَبْصُقَنَّ قَبْلَ وَجْهِهِ، وَلَا عَنْ يَمِينِهِ، وَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، تَحْتَ رِجْلِهِ الْيُسْرَى، فَإِنْ عَجَلَتْ بِهِ بَادِرَةٌ فَلْيُقِلْ بِتَوْبِهِ هَكَذَا» ثُمَّ طَوَى تَوْبَهُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ: «أَرُونِي عَيْبِرًا» فَقَامَ فَتَى مِنَ الْحَيِّ يَشْتَدُّ إِلَى أَهْلِهِ، فَجَاءَ بِخُلُقٍ فِي رَاحَتِهِ، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِ الْعُرْجُونِ، ثُمَّ لَطَخَ بِهِ عَلَى أَثَرِ الشُّخَامَةِ، فَقَالَ جَابِرٌ: «مِنْ هُنَاكَ جَعَلْتُمُ الْخُلُقَ فِي مَسَاجِدِكُمْ، سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَطْنِ بُوَاطٍ، وَهُوَ يَطْلُبُ الْمَجْدِيَّ بْنَ عَمْرِو الْجُهَنِيِّ، وَكَانَ النَّاضِحُ يَعْتَقِبُهُ مِنَّا الْخُمْسَةَ وَالسِّتَةَ وَالسَّبْعَةَ، فَدَارَتْ عَقِبُهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى نَاضِحٍ لَهُ، فَأَنَاخَهُ فَرَكِبَهُ، ثُمَّ بَعَثَهُ، فَتَلَدَنَ عَلَيْهِ بَعْضُ التَّلَدَنِ، فَقَالَ لَهُ: شَأْ لَعَنَكَ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هَذَا اللَّاعِنُ بَعِيرُهُ؟» قَالَ: أَنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «انزِلْ عَنْهُ: فَلَا تَصْحَبْنَا بِمَلْعُونٍ، لَا تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَلَا تَدْعُوا عَلَى أَوْلَادِكُمْ، وَلَا تَدْعُوا عَلَى أَمْوَالِكُمْ، لَا تُؤَافِقُوا مِنَ اللَّهِ سَاعَةً يُسْأَلُ فِيهَا عِظَاءٌ، فَيَسْتَجِيبُ لَكُمْ» سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَتْ عَشِيئَةً، وَدَوْنَا مَاءً مِنْ مِيَاهِ الْعَرَبِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ رَجُلٌ يَتَقَدَّمُنَا فَيَمْدُرُ الْحَوْضَ فَيَشْرَبُ وَيَسْقِينَا؟» قَالَ جَابِرٌ: قُمْتُ فَقُلْتُ: هَذَا رَجُلٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ رَجُلٍ مَعَ جَابِرٍ؟» فَقَامَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ، فَانْطَلَقْنَا إِلَى الْبَيْرِ، فَنَزَعْنَا فِي الْحَوْضِ سَجْلًا أَوْ سَجَلَيْنِ، ثُمَّ مَدَرْنَا، ثُمَّ نَزَعْنَا فِيهِ حَتَّى أَفْهَقْنَا، فَكَانَ أَوَّلَ طَالِعِ عَلَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَتَأَذَنَانِ؟» قُلْنَا: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَشْرَعَ نَاقَتَهُ فَشَرِبَتْ، شَنَقَ لَهَا فَشَجَتْ فَبَالَتْ، ثُمَّ عَدَلَ بِهَا فَأَنَاخَهَا، ثُمَّ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحَوْضِ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ قُمْتُ فَتَوَضَّأْتُ مِنْهُ مُتَوَضِّئًا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَهَبَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ يَقْضِي حَاجَتَهُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ ذَهَبَتْ أَنْ أُحَالِفَ بَيْنَ طَرْفَيْهَا فَلَمْ تَبْلُغْ لِي، وَكَانَتْ لَهَا دَبَابِذٌ فَنَكَّسْتُهَا، ثُمَّ خَالَفْتُ بَيْنَ طَرْفَيْهَا، ثُمَّ تَوَاقَصْتُ عَلَيْهَا ثُمَّ جِئْتُ حَتَّى قُمْتُ عَنْ يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَدَارَنِي حَتَّى أَقَامَنِي عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ جَاءَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ، فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ جَاءَ فَقَامَ عَنْ يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيْنَا جَمِيعًا، فَدَفَعَنَا حَتَّى أَقَامَنَا خَلْفَهُ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْمُقُنِي وَأَنَا لَا أَشْعُرُ، ثُمَّ فَطَنْتُ بِهِ، فَقَالَ: هَكَذَا بِيَدِهِ، يَعْنِي شُدَّ وَسَطُكَ، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا جَابِرُ»، قُلْتُ:

لَبَيْكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِذَا كَانَ وَاسِعًا فَخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ، وَإِذَا كَانَ ضَيِّقًا فَاشْدُدْهُ عَلَى حَقْوِكَ». سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ قُوْتُ كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا، فِي كُلِّ يَوْمٍ، تَمْرَةٌ، فَكَانَ يَمَصُّهَا ثُمَّ يَصْرُهَا فِي ثَوْبِهِ، وَكُنَّا نَحْتَبِطُ بِقَسِينَا وَنَأْكُلُ، حَتَّى قَرِحَتْ أَشْدَاؤُنَا، فَأُقْسِمُ أُخْطِئَهَا رَجُلٌ مِنَّا يَوْمًا، فَاَنْطَلَقْنَا بِهِ نَنْعِشُهُ، فَشَهِدْنَا أَنَّهُ لَمْ يُعْطَهَا، فَأَعْطِيهَا فَقَامَ فَأَخَذَهَا، سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى نَزَلْنَا وَادِيًا أَفِيحًا، فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْضِي حَاجَتَهُ، فَاتَّبَعْتُهُ بِإِدَاوَةٍ مِنْ مَاءٍ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا يَسْتَتِرُ بِهِ، فَإِذَا شَجَرَتَانِ بِشَاطِئِ الْوَادِي، فَاَنْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى إِحْدَاهُمَا فَأَخَذَ بَعْضٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَقَالَ: «انْقَادِي عَلَيَّ يَا ذَنْ اللَّهِ» فَاَنْقَادَتْ مَعَهُ كَالْجَبْرِ الْمَخْشُوشِ، الَّذِي يُصَانِعُ قَائِدَهُ، حَتَّى آتَى الشَّجْرَةَ الْأُخْرَى، فَأَخَذَ بَعْضٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَقَالَ: «انْقَادِي عَلَيَّ يَا ذَنْ اللَّهِ» فَاَنْقَادَتْ مَعَهُ كَذَلِكَ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالْمَنْصِفِ مِمَّا بَيْنَهُمَا، لِأَمْ بَيْنَهُمَا - يَعْنِي جَمْعَهُمَا - فَقَالَ: «التَّيْمَا عَلَيَّ يَا ذَنْ اللَّهِ» فَالْتَمَتَا، قَالَ جَابِرٌ: فَخَرَجْتُ أَحْضِرُ مَخَافَةَ أَنْ يُحْسِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقُرْبِي فَيَبْتَعِدَ - وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: فَيَتَّبَعِدَ - فَجَلَسْتُ أَحَدْتُ نَفْسِي، فَحَانَتْ مِنِّي لَفْتَةٌ، فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُقْبِلًا، وَإِذَا الشَّجَرَتَانِ قَدْ افْتَرَقَتَا، فَقَامَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عَلَى سَاقٍ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ وَفَفَةً، فَقَالَ بِرَأْسِهِ هَكَذَا - وَأَشَارَ أَبُو إِسْمَاعِيلَ بِرَأْسِهِ يَمِينًا وَشِمَالًا - ثُمَّ أَقْبَلَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ، هَلْ رَأَيْتَ مَقَامِي؟» قُلْتُ: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَاَنْطَلِقِي إِلَى الشَّجَرَتَيْنِ فَاقْطِعي مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عُصْنًا، فَأَقْبِلِي بِهِمَا، حَتَّى إِذَا قُمتُ مَقَامِي فَأَرْسِلِي عُصْنًا عَنْ يَمِينِكَ وَعُصْنًا عَنْ يَسَارِكَ» قَالَ جَابِرٌ، فَقُمتُ فَأَخَذْتُ حَجْرًا فَكَسَرْتُهُ وَحَسَرْتُهُ، فَاَنْذَلْتُ لِي، فَاتَيْتُ الشَّجَرَتَيْنِ فَقَطَعْتُ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عُصْنًا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ أَجْرُهُمَا حَتَّى قُمتُ مَقَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلْتُ عُصْنًا عَنْ يَمِينِي وَعُصْنًا عَنْ يَسَارِي، ثُمَّ لَحِقْتُهُ فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَعَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: «إِنِّي مَرَرْتُ بِقَبْرَيْنِ يُعَدَّبَانِ، فَأَحْبَبْتُ، بِشَفَاعَتِي، أَنْ يُرْفَهَ عَنْهُمَا، مَا دَامَ الْغُصْنَانِ رَطْبَيْنِ» قَالَ: فَاتَيْنَا الْعَسْكَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا جَابِرُ نَادِ بِوُضُوءٍ» فَقُلْتُ: أَلَا وَضُوءٌ، أَلَا وَضُوءٌ، أَلَا وَضُوءٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ فِي الرَّكْبِ مِنْ قَطْرَةٍ، وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُبْرِدُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَاءَ فِي أَشْجَابٍ لَهُ، عَلَى حِمَارَةٍ مِنْ جَرِيدٍ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «انْطَلِقِي إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْأَنْصَارِيِّ، فَاَنْظُرِي هَلْ فِي أَشْجَابِهِ مِنْ شَيْءٍ» قَالَ: فَاَنْطَلَقْتُ إِلَيْهِ فَنَظَرْتُ فِيهَا، فَلَمْ أَجِدْ

فِيهَا إِلَّا قَطْرَةً فِي عَزْلَاءٍ شَجِبٍ مِنْهَا، لَوْ أَنِّي أَفْرَعُهُ لَشَرِبَهُ يَابِسُهُ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَمْ أَجِدْ فِيهَا إِلَّا قَطْرَةً فِي عَزْلَاءٍ شَجِبٍ مِنْهَا، لَوْ أَنِّي أَفْرَعُهُ لَشَرِبَهُ يَابِسُهُ، قَالَ: «أَذْهَبُ فَأَتِينِي بِهِ» فَأَتَيْتُهُ بِهِ، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ فَجَعَلَ يَتَكَلَّمُ بِشَيْءٍ لَا أَدْرِي مَا هُوَ، وَيَعْمُرُهُ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ أَعْطَانِيهِ فَقَالَ: «يَا جَابِرُ نَادِ بِجُفْنَةٍ» فَقُلْتُ: يَا جُفْنَةَ الرَّكْبِ فَأَتَيْتُ بِهَا ثُحْمَلُ، فَوَضَعْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ فِي الْجُفْنَةِ هَكَذَا فَبَسَطَهَا وَفَرَّقَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، ثُمَّ وَضَعَهَا فِي قَعْرِ الْجُفْنَةِ، وَقَالَ: «خُذْ يَا جَابِرُ فُصْبَ عَلِيٍّ وَقُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ» فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: بِاسْمِ اللَّهِ، فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَتَفَوَّرُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ فَارَتْ الْجُفْنَةُ وَدَارَتْ حَتَّى امْتَلَأَتْ، فَقَالَ: «يَا جَابِرُ نَادِ مَنْ كَانَ لَهُ حَاجَةٌ بِمَاءٍ» قَالَ: فَأَتَى، النَّاسُ فَاسْتَفَوْا حَتَّى رَوَوْا، قَالَ، فَقُلْتُ: هَلْ بَقِيَ أَحَدٌ لَهُ حَاجَةٌ؟ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ مِنَ الْجُفْنَةِ وَهِيَ مَلَأَى.

وَشَكَا النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْجُوعَ، فَقَالَ: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يُطْعِمَكُمْ» فَأَتَيْنَا سَيْفَ الْبَحْرِ، فَزَخَرَ الْبَحْرُ زَخْرَةً، فَأَلْفَى دَابَّةً، فَأَوْرَيْنَا عَلَى شِقِّهَا النَّارَ، فَاطْبَخْنَا وَاشْتَوَيْنَا، وَأَكَلْنَا حَتَّى شَبِعْنَا، قَالَ جَابِرٌ: فَدَخَلْتُ أَنَا وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ - حَتَّى عَدَّ خَمْسَةَ - فِي حِجَاجِ عَيْنِهَا، مَا يَرَانَا أَحَدٌ، حَتَّى خَرَجْنَا فَأَخَذْنَا ضَلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهِ فَقَوَّسْنَاهُ، ثُمَّ دَعَوْنَا بِأَعْظَمِ رَجُلٍ فِي الرَّكْبِ، وَأَعْظَمِ جَمَلٍ فِي الرَّكْبِ، وَأَعْظَمِ كِفْلٍ فِي الرَّكْبِ، فَدَخَلَ تَحْتَهُ مَا يُطَاطِئُ رَأْسَهُ.

ترجمه: عبادہ بن ولید بن عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ می گوید: قبل از اینکه انصار بمیرند، من و پدرم در جستجوی علم به این قبیله از انصار رفتیم. نخستین کسی را که ملاقات نمودیم،

ابو یسر صحابی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بود که برده‌اش نیز او را همراهی می‌نمود. و با برده‌اش، یک دسته صحیفه وجود داشت. قابل یادآوری است که یک چادر خط دار و یک پارچه‌ی معافری خودش به تن داشت و یک چادر خط دار و یک لباس معافری هم برده‌اش پوشیده بود.

پدرم به او گفت: عموجان! من در چهره‌ات آثار خشم و ناراحتی مشاهده می‌کنم؟ ابو یسر گفت: بلی، درست است؛ من از فلانی فرزند فلانی حرامی، قرضی می‌خواستم. لذا نزد خانواده‌اش رفتم و سلام کردم و گفتم: فلانی همین جاست؟ گفتند: خیر. در این میان، پسر نوجوانش بیرون آمد. از او پرسیدم: پدرت کجاست؟ گفت: با شنیدن

صدایت، زیر تخت مادرم رفت. اینجا بود که صدا زدم و گفتم: بیرون بیا؛ زیرا مکان تو را دانستم. لذا او بیرون آمد. گفتم: چرا خودت را از من، پنهان نمودی؟ گفت: سوگند به الله که به تو، دروغ نمی‌گویم. سوگند به الله، ترسیدم که اگر با تو صحبت کنم، مجبور شوم دروغ بگویم، و اگر وعده بدهم، وعده خلافی کنم در حالی که تو صحابی رسول الله ﷺ هستی. علاوه بر آن، سوگند به الله من تنگدست بودم. ابو یسر می‌گوید: من گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله.

آنگاه ابو یسر، صحیفه‌اش را آورد و با دست خودش، قرض او را پاک کرد و گفت: اگر چیزی یافتی، قرضم را بده. در غیر این صورت، تو معاف هستی. گواهی می‌دهم که این چشمانم - و دو انگشتش را بر چشمهایش گذاشت - دیدند و این گوشه‌هایم شنیدند و این قلبم - به رگ قلبش اشاره نمود - حفظ نمود که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، تنگدستی را مهلت دهد یا معافش کند، الله متعال او را زیر سایه‌اش جای می‌دهد».

راوی می‌گوید: به ابو یسر گفتم: عموجان! اگر تو چادر خط دار برده‌ات را می‌گرفتی و چادر معافری خودت را به او می‌دادی یا معافری او را می‌گرفتی و چادر خط دار خودت را به او می‌دادی، تو دارای لباس یک رنگ، و او نیز صاحب لباس یک رنگ می‌شد.

ابو یسر، دستی به سرم کشید و گفت: ای برادر زاده ام! الله متعال به تو برکت عنایت کند. این چشمانم دیدند و این گوشه‌هایم شنیدند و این قلبم - و به رگ قلبش اشاره نمود - حفظ کرد که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «به بردگان همان غذایی را بدهید که خودتان می‌خورید و همان لباسی را بپوشانید که خودتان می‌پوشید». و دادن کالای دنیوی برایم بهتر از این است که در روز قیامت، نیکی‌هایم را بگیرد.

سپس به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به مسجد جابر بن عبدالله رضی الله عنهما رفتیم. او خودش را در یک لباس، پیچیده بود و با آن، نماز می‌خواند. من از بین مردم گذشتم و میان او و قبله نشستم و گفتم: الله متعال بر تو رحم کند. آیا در یک پارچه، نماز می‌خوانی حال آنکه ردایت کنار توست؟

او اینگونه انگشتانش را پراکنده ساخت و به شکل کمان در آورد و به سینه‌ام زد و گفت: هدفم این بود که احمقی مانند تو نزد من بیاید و کارم را ببیند و چنین حرکتی از او صادر شود. رسول الله ﷺ که چوبی خشک از خوشه‌ی خرما ی ابن طاب (نوعی خرما) در دست داشت به همین مسجد ما آمد و در سمت قبله ی مسجد، بلغمی مشاهده نمود و آن را بوسیله‌ی آن چوب خراشید. سپس رو به ما نمود و فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که الله متعال از او روی گردانی نماید؟» ما از ترس، سکوت نمودیم. دوبار پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که الله متعال از او روی گردانی نماید؟» گفتیم: یا رسول الله! هیچ کس از ما دوست ندارد چنین اتفاقی برایش بیفتد. رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما به نماز می‌ایستد، باید بداند که الله متعال، روبرویش قرار دارد. بنابراین به طرف قبله و سمت راستش، آب دهان نیندازد؛ بلکه به سمت چپ و زیر پای چپش، بیندازد. اما اگر آب دهان بر او غلبه کرد، چنین کند». آنگاه پیامبر اکرم ﷺ یک طرف چادرش را بالای طرف دیگرش پیچید. بعد از آن، فرمود: «عبیر (نوعی خوشبو که مخلوطی از صندل و مشک و گلاب و زعفران است) بیاورید». پس یکی از جوانان محله‌ی ما برخاست و دوان دوان به خانه‌اش رفت و مقداری خوشبو در کف دستش آورد. رسول الله ﷺ آن خوشبو را برداشت و بر سر همان چوب خوشه‌ی خرما گذاشت و به محلی که آب دهان افتاده بود، مالید.

آنگاه جابر رضی الله عنه گفت: از همین جا است که شما در مساجد خود، خوشبویی استعمال می‌نمایید. ما در غزوه‌ی بطن بواط (نام کوهی از کوههای قبیله‌ی جهینه) همراه رسول الله ﷺ بودیم. گفتنی است که رسول اکرم ﷺ در این غزوه، مجدی بن عمرو جهنی را تعقیب می‌نمود. همچنین در این غزوه، هر پنج یا شش یا هفت نفر از ما به نوبت بر یک شتر، سوار می‌شدیم. در این اثنا، نوبت یک مرد انصاری رسید که بر شترش، سوار شود. او شترش را روی زمین خوابانید و بر او سوار شد و او را از جایش بلند کرد. شتر این پا و آن پا کرد و سلانه سلانه، راه رفت. مرد انصاری شتر را نهیبی زد و گفت: الله متعال تو را نفرین کند. رسول الله ﷺ فرمود: «این کیست که شترش را نفرین می‌کند؟» آن مرد جواب داد: یا رسول الله! من هستم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از آن، پیاده شو. با شتر نفرین شده، ما را همراهی مکن. خودتان را نفرین

نکنید، فرزندانان را نفرین نکنید و امواتان را نفرین نکنید. مبادا نفرین شما در لحظه‌ای باشد که از الله متعال در خواست عطایی می‌شود. در نتیجه، دعای شما اجابت گردد».

بعد از آن، همچنان همراه رسول الله ﷺ به راهمان ادامه دادیم تا اینکه شب فرا رسید و به یکی از آبادی‌های عرب، نزدیک شدیم. رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی جلوتر از ما می‌رود و حوض را سر و سامان می‌دهد و خودش، آب می‌نوشد و به ما هم آب می‌دهد»؟

جابر می‌گوید: من بر خاستم و گفتم: یا رسول الله! این مرد. رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی جابر را همراهی می‌کند»؟ جبار بن صخر برخاست. پس من و جبار بسوی چاه رفتیم و یک یا دو دلو آب کشیدیم و حوض را سر و سامان دادیم. آنگاه به اندازه‌ای آب کشیدیم که آن را پر کردیم. رسول الله ﷺ نخستین کسی بود که پدیدار گشت و فرمود: «آیا اجازه می‌دهید»؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم ﷺ شترش را آزاد گذاشت و شتر، آب نوشید. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ مهار شتر را به سوی خودش کشید و شتر از نوشیدن، باز ایستاد و ادرار کرد. سپس رسول اکرم ﷺ شترش را به گوشه‌ای برد و در آنجا خوابانید. بعد از آن، رسول الله ﷺ به سوی حوض آمد و وضو ساخت. آنگاه من برخاستم و در مکان وضوی پیامبر اکرم ﷺ وضو ساختم. گفتنی است که در این هنگام، جبار بن صخر برای قضای حاجت رفته بود.

سپس رسول الله ﷺ برخاست و به نماز ایستاد. من که یک چادر پوشیده بودم، خواستم دو طرفش را بالای شانه‌هایم بیندازم؛ اما چادر کوتاه بود. قابل یادآوری که چادر من ریشه داشت. پس من آنها را برگردانم و دو طرفش را به سوی شانه‌هایم بردم و با گردنم آن را نگه داشتم. آنگاه آمدم و سمت چپ رسول الله ﷺ ایستادم. پیامبر اکرم ﷺ دستم را گرفت و مرا برگرداند و سمت راستش، قرار داد. بعد از آن، جبار بن صخر ﷺ آمد و وضو ساخت و سمت چپ رسول الله ﷺ ایستاد. پیامبر اکرم ﷺ دست هردو نفر ما را گرفت و پس زد و ما را پشت سرش، قرار داد. در این اثنا، رسول الله ﷺ با گوشه‌ی چشم بسوی من نگاه می‌کرد؛ ولی من متوجه نمی‌شدم. هنگامی که متوجه شدم، پیامبر اکرم ﷺ با دستش، اشاره نمود که چادر را به کمرت ببند. آنگاه بعد از اتمام نماز، رسول الله ﷺ فرمود: «ای جابر!» گفتم: لبیک یا رسول الله.

فرمود: «اگر چادرت، بزرگ بود، آن را روی شانه‌هایت ببنداز؛ و اگر کوتاه بود، به کمرت ببند».

به هر حال، ما همراه رسول الله ﷺ به راهمان ادامه دادیم. قابل یادآوری است که توشه‌ی روزانه‌ی هریک از ما یک عدد خرما بود. هر شخص، خرمایش را می‌مکید و سپس آن را در گوشه‌ی لباسش محکم می‌بست. همچنین ما درختان را با عصا می‌زدیم و از برگ درختان تغذیه می‌نمودیم تا جایی که لبهایمان زخمی شده بود. من سوگند یاد می‌کنم که روزی، تقسیم‌کننده‌ی خرماها سهمیه‌ی یک نفر را بدون اینکه متوجه شود، به او نداد. ما از او طرفداری کردیم و گواهی دادیم که سهمیه‌اش را نگرفته است. آنگاه سهمیه‌اش به او رسید و او برخاست و سهمیه‌اش را گرفت.

راوی می‌گوید: ما همچنان به مسیرمان همراه رسول الله ﷺ ادامه دادیم تا اینکه در یک زمین هموار و وسیع به استراحت پرداختیم. در این هنگام، رسول الله ﷺ برای قضای حاجت رفت. من با یک آفتابه به دنبال ایشان براه افتادم. پیامبر اکرم ﷺ به هر طرف نگاه کرد؛ اما چیزی نیافت که پشت آن، قضای حاجت کند. در این میان، نگاه نبی اکرم ﷺ در گوشه‌ای از بیابان به دو درخت افتاد. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ به سوی یکی از آنها رفت و یکی از شاخه‌هایش را گرفت و فرمود: «به اذن الهی، به دنبال من حرکت کن». راوی می‌گوید: آن درخت مانند شتری مهاردار که به دنبال مهارکننده‌اش به راه می‌افتد، به دنبال رسول الله ﷺ به راه افتاد تا اینکه پیامبر اکرم ﷺ نزد درخت دوم رفت و یکی از شاخه‌هایش را گرفت و به او هم فرمود: «به اذن الهی، به دنبال من بیا». این درخت هم به دنبال نبی اکرم ﷺ حرکت کرد. آنگاه رسول الله ﷺ به نقطه‌ی فاصله‌ی وسط دو درخت رفت و آنها را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: «به اذن الهی، کنار یکدیگر بمانید و مرا پنهان نمایید». آن دو درخت هم کنار هم قرار گرفتند. جابر می‌گوید: من دویدم و از آنجا فاصله گرفتم؛ زیرا بیم آن را داشتم که نبی اکرم ﷺ نزدیک بودن مرا احساس کند؛ در نتیجه، از آنجا فاصله بگیرد و دورتر برود. بعد از آن، لحظه‌ای نشستم و در خود فرو رفتم و توجهم به جایی دیگر شد. ناگهان رسول الله ﷺ را دیدم که دارد می‌آید. و آن دو درخت را دیدم که از یکدیگر جدا شده و هر کدام، ثابت و پا برجا سر جای خود قرار گرفته است. سپس رسول الله ﷺ اندکی توقف نمود و به سمت چپ و راستش نگاه کرد - ابو اسماعیل که یکی از راویان است همین کار را

انجام داد - و هنگامی که رسول الله ﷺ به من رسید، فرمود: «آیا محل ایستادن مرا خوب می‌بینی؟» گفتم: بلی، یا رسول الله. فرمود: «برو و از هریک از آن دو درخت، یک شاخه قطع کن و بیاور. و هنگامی که به محل ایستادن من رسیدی، یک شاخه را سمت راست خودت، و شاخه‌ی دیگر را سمت چپ خود بگذار». جابر می‌گوید: من برخاستم و سنگی برداشتم و آن را شکستم و قطعه قطعه کردم طوری که یک طرف آن تیز گردید. و به سوی آن دو درخت رفتم و طبق دستور از هر کدام از آنها یک شاخه بردم و آنها را روی زمین کشیدم تا اینکه به همان محل ایستادن رسول الله ﷺ رسیدم. در آنجا یک شاخه را سمت راست خودم، و شاخه‌ی دیگر را سمت چپ خود گذاشتم و خودم را به رسول الله ﷺ رساندم و گفتم: یا رسول الله! به دستور شما عمل نمودم؛ اما علت این کار چه بود؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «از کنار دو قبر گذشتم که گرفتار عذاب بودند؛ لذا دوست داشتم که با شفاعت من تا زمانی که شاخه‌ها تر هستند، عذاب آنها تخفیف یابد».

جابر می‌گوید: بعد از آن ما به لشکر پیوستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای جابر! صدا بزن و بین آیا کسی آبی برای وضو گرفتن دارد؟» من هم صدا زدم و گفتم: آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ بعد از آن گفتم: یا رسول الله! در این کاروان، قطره‌ای آب نیافتیم.

قابل یادآوری است که یک مرد انصاری، مشکی قدیمی و فرسوده داشت که آن را بالای چوبهای درخت خرما آویزان می‌نمود و اینگونه آب سرد برای رسول الله ﷺ مهیا می‌ساخت. پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود: «نزد فلان بن فلان انصاری برو و بین آیا مشک او آب دارد؟» جابر می‌گوید: من نزد آن مرد انصاری رفتم و دیدم که آب بسیار اندکی در ته مشک او وجود دارد؛ طوری که اگر خواسته باشم آن آب اندک را در چیزی بریزم، قسمت خشک مشک آنها را می‌مکد و چیزی باقی نمی‌ماند. لذا نزد رسول الله ﷺ آمدم و گفتم: آب بسیار اندکی در ته مشک او وجود داشت؛ طوری که اگر می‌خواستم آن آب اندک را در چیزی بریزم، قسمت خشک مشک، آنها را می‌مکید و چیزی باقی نمی‌ماند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برو مشک را بیاور». جابر می‌گوید: من دوباره رفتم و مشک را آوردم. رسول اکرم ﷺ مشک را برداشت و وردهایی خواند که من متوجه نشدم و مشک

را با هردو دستش فشرد و سپس آن را به من داد و فرمود: «ای جابر! صدا بزن تا ظرف بزرگی بیاورند». من هم صدا زدم و گفتم: چه کسی از اهل کاروان، ظرف بزرگ دارد؟ پس ظرف بزرگی که به دشواری حمل می‌شد، آوردند. من آن را جلوی پیامبر اکرم ﷺ گذاشتم. رسول الله ﷺ اینگونه دستش را باز کرد و ته آن ظرف گذاشت و میان انگشتانش فاصله ایجاد نمود و فرمود: «ای جابر! مشک را بردار و بسم الله بگو و بالای دستم بریز». من بسم الله گفتم و آنها را بالای دست رسول الله ﷺ ریختم و دیدم که آب از میان انگشتان رسول اکرم ﷺ فوران می‌کند. و همچنان فوران می‌کرد تا اینکه آن ظرف، پُر شد. آنگاه نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای جابر! صدا بزن و ببین چه کسی به آب نیاز دارد». سپس مردم آمدند و آب خوردند و همگی، سیراب شدند. من دوباره صدا زدم و گفتم: آیا کسی هست که نیاز به آب داشته باشد؟ در این هنگام، رسول الله ﷺ دستش را از ظرف، بیرون آورد در حالی که آن ظرف، همچنان پُر از آب بود.

همچنین مردم از گرسنگی نزد رسول الله ﷺ شکایت کردند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «به زودی الله متعال به شما غذا عنایت می‌نماید». بعد از آن، به ساحل دریا رفتیم. در آنجا، موج بلندی آمد و حیوان بزرگی را از دریا، بیرون انداخت. ما هم آتشی در یک گوشه‌ی آن، روشن کردیم و آن را پختیم و کباب کردیم و خوردیم تا اینکه سیر شدیم. جابر می‌گوید: من و فلانی و فلانی و در مجموع، پنج نفر را برشمرد، وارد گودی استخوان چشم آن حیوان شدیم به گونه‌ای که پنهان شدیم و هیچ‌کس ما را نمی‌دید. (خیلی بزرگ بود). آنگاه یکی از استخوانهای پهلوی را برداشتیم و دو طرفش را روی زمین گذاشتیم طوری که به شکل کمان در آمد. سپس بلندترین شخص، بزرگترین شتر و بزرگترین جهاز شتری را که در کاروان وجود داشت، فراخواندیم. آن شخص سوار بر شتر، بدون اینکه سرش را پایین کند، از زیر استخوان پهلوی آن حیوان، عبور کرد. (حیوان بسیار بزرگی بود).

باب (۱۲): در مورد شقّ قمر (دو نیم شدن ماه)

۱۵۳۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِنَى، إِذَا انْفَلَقَ الْقَمَرُ فِلْقَتَيْنِ، فَكَانَتْ فِلْقَةً وَرَاءَ الْجَبَلِ، وَفِلْقَةً دُونَهُ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْهَدُوا». (م/۲۸۰۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود می گوید: ما در سرزمین منا همراه رسول الله ﷺ بودیم که ماه به دو نیم، تقسیم شد؛ یک نیمه‌ی آن پشت کوه، و نیمه‌ی دیگر آن جلوی کوه قرار گرفت. رسول الله ﷺ فرمود: «شما گواه باشید».

۱۵۳۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً، فَأَرَاهُمُ اثِّشَاقَ الْقَمَرِ مَرَّتَيْنِ. (م/۲۸۰۲)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: اهل مکه از رسول الله ﷺ خواستند تا به آنان، معجزه‌ای نشان دهد. رسول اکرم ﷺ دو نیمه شدن ماه را دو بار به آنان، نشان داد.

باب (۱۳): جلوگیری کسی که می‌خواست نبی اکرم ﷺ را اذیت و آزار کند

۱۵۴۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: هَلْ يُعْفَرُ مُحَمَّدٌ وَجْهَهُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟ قَالَ: فَقِيلَ: نَعَمْ، فَقَالَ: وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى لَئِنْ رَأَيْتُهُ يَفْعَلُ ذَلِكَ لِأَطَانٍ عَلَى رَقَبَتِهِ، أَوْ لِأَعْفَرَنَّ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ، قَالَ: فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، زَعَمَ لَيْطًا عَلَى رَقَبَتِهِ، قَالَ: فَمَا فَجَّتْهُمْ مِنْهُ إِلَّا وَهُوَ يَنْكُصُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَيَتَّقِي بِيَدَيْهِ، قَالَ: فَقِيلَ لَهُ: مَا لَكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ لِحُنْدَقًا مِنْ نَارٍ وَهَوْلًا وَأَجْنِحَةً، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ دَنَا مِنِّي لِأَخْتَطَفْتُهُ الْمَلَائِكَةُ عُضْوًا عُضْوًا». قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ — لَا نَدْرِي فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَوْ شَيْءٌ بَلَغَهُ —: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ ٥ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَافٍ ﴿٦﴾ أَنْ رَآهُ اسْتَعْتَفَى ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٨﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ﴿١٢﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَمِ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴿١٤﴾ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعْنَا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾ سَدِّعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾ كَلَّا لَا تَطَّعُهَا ﴿العلق: ٥-١٩﴾. وَفِي رَوَايَةٍ: قَالَ: «وَأَمْرُهُ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ» وَفِي رَوَايَةٍ: ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾ ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾ ﴿يَعْنِي قَوْمَهُ﴾. (م/۲۷۹۷)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابوجهل گفت: آیا محمد در میان شما چهره‌اش را روی زمین می‌گذارد و سجده می‌کند؟ مردم گفتند: بله. ابوجهل گفت: سوگند به لات و عزی، اگر من او را ببینم که این کار را انجام می‌دهد، گردنش را زیر پایم می‌گذارم یا چهره‌اش را به خاک می‌مالم. آنگاه، رسول الله ﷺ مشغول نماز خواندن بود که

ابوجهل نزد او رفت و خواست گردن پیامبر اکرم ﷺ را زیر پایش بگذارد؛ اما ناگهان، مردم او را دیدند که به پشت سرش برمی‌گردد و با دستانش از خود، محافظت می‌کند. مردم پرسیدند: چه اتفاقی برایت افتاده است؟ گفت: میان من و او یک خندق آتش، امور وحشتناک و بالهایی وجود دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر نزدیک می‌شد، فرشتگان اعضای بدنش را یکی یکی می‌ربودند».

راوی می‌گوید: آنگاه الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ۝ أَلَمْ يَرَهُ اسْتَعْتَصَمَ ۝ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ۝ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ۙ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ۝ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ ۝ أَوْ أَمَرَ بِالْقَوَىٰ ۝ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۝ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ۝ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ۝ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۝ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۝ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ۝ كَلَّا لَا تَطِعُهُ﴾.

(قطعاً انسان‌ها اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند، سرکشی و تمرد می‌کنند. همانا بازگشت همگان به سوی پروردگارت خواهد بود. آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و باز می‌دارد بنده‌ای را هنگامی که به نماز ایستد؟ به من بگو: اگر این طاغوت بر طریق هدایت بود، چه مقام و منزلتی در پیش الله متعال می‌داشت؟ یا این که دیگران را به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌داد، آیا این برایش بهتر نمی‌بود؟

به من بگو: اگر - ابو جهل - تکذیب کند و پشت کند، حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟ آیا او ندانسته است که الله متعال می‌بیند؟ هرگز! هرگز! چنین نیست که او می‌پندارد. اگر او از کارهای خود دست برندارد، موی پیشانی‌اش را می‌گیریم و کشان کشان می‌بریم؛ موی پیشانی دروغگوی بزهکار را. بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد؛ ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم. هرگز از او اطاعت مکن.)

و در روایتی آمده است که: «و به او دستوراتی داد». و در روایت دیگری آمده است که هدف از «نادیه» قوم و قبیله اش می‌باشد.

باب (۱۴): جلوگیری کسی که می‌خواست پیامبر اکرم ﷺ را به قتل برساند

۱۵۴۱- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: عَزَّوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَزْوَةً قَبْلَ نَجْدٍ، فَأَدْرَكَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاءِ، فَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَعَلَّقَ

سَيْفَهُ بِغُضْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، قَالَ: وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْوَادِي يَسْتَبْطِنُونَ بِالشَّجَرِ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ رَجُلًا أَتَانِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَأَخَذَ السَّيْفَ فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَيَّ رَأْسِي، فَلَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَالسَّيْفُ صَلْتًا فِي يَدِهِ، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قَالَ، قُلْتُ: اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ فِي الثَّانِيَةِ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قَالَ قُلْتُ: اللَّهُ، قَالَ: فَشَامَ السَّيْفُ، فَهِيَ هُوَ ذَا جَالِسٍ» ثُمَّ لَمْ يَعْرِضْ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/۸۴۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: ما در غزوه ای (ذات الرقاع) همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمین نجد بودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دشتی که درختان خاردار زیادی داشت، به ما رسید. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زیر درختی رفت و شمشیرش را به یکی از شاخه های آن درخت، آویزان نمود. مردم نیز زیر سایه ی درختان خاردار، پراکنده شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خوابیده بودم که مردی آمد و شمشیرم را برداشت. هنگامی که من بیدار شدم، دیدم که با شمشیر، بالای سرم ایستاده است. زمانی من وجودش را متوجه شدم که شمشیر برهنه، در دستش بود. او به من گفت: چه کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ گفتم: الله. پس او شمشیر را در غلاف کرد و این، اوست که اینجا نشسته است». راوی می گوید: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را مجازات نکرد.

باب (۱۵): در مورد سمّ و خوردن گوسفند مسموم

۱۵۴۲- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ امْرَأَةً يَهُودِيَّةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشِئَةٍ مَسْمُومَةٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا فَجِءَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: أَرَدْتُ لِأَقْتُلَكَ، قَالَ: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُسَلِّطَكَ عَلَى ذَلِكَ»، قَالَ: أَوْ قَالَ: «عَلَيَّ»، قَالَ: قَالُوا: أَلَا نَقْتُلُهَا؟ قَالَ: «لَا»، قَالَ: فَمَا زِلْتُ أَعْرِفُهَا فِي لَهَوَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۱۹۰)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: یک زن یهودی گوسفند مسمومی را برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم از آن، تناول نمود. سپس آن زن را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علت این کارش را از او پرسید. او گفت: می خواستم تو را بکشم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال به تو چنین قدرتی نمی دهد یا اینکه الله متعال تو را برمن مسلط نمی گرداند» صحابه گفتند: آیا او را به قتل نرسانیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نه».

باب (۱۶): در مورد تخمین زدن درست نبی اکرم ﷺ

۱۵۴۳- عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَأْتَيْنَا وَادِي الْقُرَى عَلَى حَدِيقَةٍ لِمْرَأَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَخْرُصُوهَا» فَخَرَصْنَاهَا، وَخَرَصَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشْرَةَ أَوْسُقٍ، وَقَالَ: «أَحْصِيهَا حَتَّى نَرْجِعَ إِلَيْكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، فَاَنْطَلَقْنَا حَتَّى قَدِمْنَا تَبُوكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَتَهُبُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَةُ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلَا يَقُمْ فِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ بَعِيرٌ فَلْيَشُدَّ عِقَالَهُ»، فَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَحَمَلَتْهُ الرِّيحُ حَتَّى أَلْقَتْهُ بِجَبَلِي طَيِّبٍ، وَجَاءَ رَسُولُ ابْنِ الْعَلَمَاءِ، صَاحِبِ أُبَيْلَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِكِتَابٍ، وَأَهْدَى لَهُ بَعْلَةً بَيْضَاءَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْدَى لَهُ بُرْدًا، ثُمَّ أَقْبَلْنَا حَتَّى قَدِمْنَا وَادِي الْقُرَى، فَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَرْأَةَ عَنْ حَدِيثَيْهَا: «كَمْ بَلَغَ ثَمَرُهَا؟» فَقَالَتْ: عَشْرَةَ أَوْسُقٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي مُسْرِعٌ، فَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ فَلْيُسْرِعْ مَعِيَ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيَمْكُثْ»، فَخَرَجْنَا حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ، وَهَذَا أَحَدٌ، وَهُوَ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ»، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْحَارِثِ بْنِ الْحُزْرَجِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ»، فَلَحِقْنَا سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: أَلَمْ تَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ، فَجَعَلْنَا آخِرًا، فَأَدْرَكَ سَعْدُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَيْرَتْ دُورِ الْأَنْصَارِ فَجَعَلْتَنَا آخِرًا فَقَالَ: «أَوْلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ». (م/۱۳۹۲)

ترجمه: ابوحمید ساعدی رضی اللہ عنہ می گوید: همراه رسول الله ﷺ برای غزوهی تبوک، بیرون رفتیم. در مسیر راه، گذرمان به باغ یک زن در وادی «قری» افتاد. رسول الله ﷺ خطاب به صحابه فرمود: «محصول خرماي این باغ را تخمین بزنید». ما تخمین زدیم و خود رسول الله ﷺ نیز آنها را ده وسق، تخمین زد و به آن زن، گفت: «تا هنگامی که ما ان شاء الله برمی گردیم، مقدار آنها را مشخص کن». به هر حال، ما به راهمان دامه دادیم تا اینکه به تبوک رسیدیم. در آنجا، رسول الله ﷺ فرمود: «امشب، هوا بسیار طوفانی خواهد شد؛ هیچ کس، از جایش تکان نخورد. همچنین هرکس، شتری دارد زانویش را ببندد». راوی می گوید: در آن شب، یک نفر از جایش برخاست و طوفان او را در بر گرفت و با خود برد و در نزدیکی دو کوه قبیلهی «طی» انداخت. همچنین در همین سفر، فرستادهی پادشاه ایله نامه ای برای رسول الله ﷺ آورد و قاطری سفید

به وی اهدا نمود. رسول الله ﷺ نیز به او نامه‌ای نوشت و یک عدد چادر به وی هدیه کرد. در بازگشت از تبوک، وقتی که به وادی قری رسیدیم، رسول الله ﷺ از آن زن پرسید: «مقدار محصول باغت، چقدر شد؟» گفت: ده وَسَق. (یعنی همان مقداری که رسول الله ﷺ تخمین زده بود).

آنگاه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من برای رفتن به مدینه، عجله دارم؛ هرکس، دوست دارد با من بیاید، عجله کند. و هرکس، دوست ندارد، آهسته بیاید». سپس ما براه افتادیم تا اینکه مدینه هویدا گشت و به آن نزدیک شدیم. در این هنگام، رسول الله ﷺ فرمود: «این، طابه (شهر خوب) است و این، احد است؛ کوهی که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم». سپس ادامه داد و فرمود: «بهترین منازل انصار، منازل بنی نجار هستند. سپس منازل بنی عبدالاشهل، بعد از آن، منازل بنی حارث بن خزرج، و پس از آنها، منازل بنی ساعده، و تمام منازل انصار، خوب هستند».

و بعد از آنکه سعد بن عباده به ما ملحق شد، ابو اُسَید گفت: خبر داری که رسول الله ﷺ تیره‌های خوب انصار را نام برد و ما را در آخر قرار داد؟ سعد خودش را به رسول الله ﷺ رساند و گفت: یا رسول الله! تیره‌های خوب انصار را نام بردید و ما را در آخر، قرار دادید؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا برای شما کافی نیست که جزو خوبان باشید؟»

باب (۱۷): این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «من کم‌رهائیان را می‌گیرم تا در آتش نیفتید»

۱۵۴۴- عَنْ أَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهَا جَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي فِي النَّارِ يَقَعْنَ فِيهَا، وَجَعَلَ يَحْجِرُهُنَّ وَيَغْلِبُنَّهُ فَيَتَّقَحَمْنَ فِيهَا، قَالَ: فَذَلِكُمْ مَثَلِي وَمَثَلِكُمْ، أَنَا أَخَذُ بِحُجْرِكُمْ عَنِ النَّارِ، هَلُمَّ عَنِ النَّارِ، هَلُمَّ عَنِ النَّارِ، فَتَغْلِبُونِي تَقَحَمُونَ فِيهَا». (م/۲۲۸۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من، مانند مردی است که آتشی روشن کند؛ پس هنگامی که آتش اطرافش را روشن کرد، پروانه‌ها و این حشرات، شروع به انداختن خود در آتش می‌کنند و آن مرد از این کار جلوگیری می‌کند؛ اما آنها او را مغلوب می‌کنند و وارد آتش می‌شوند. این مثال من و شماست.

من کمره‌ایتان را می‌گیرم تا در آتش نیفتید و می‌گویم از آتش به سوی من بیاید، از آتش به سوی من بیاید؛ اما شما بر من پیروز می‌شوید و وارد آتش می‌گردید».

باب (۱۸): نبی اکرم ﷺ الله متعال را بهتر از همه می‌شناخت و بیشتر از همه هم از الله متعال می‌ترسید

۱۵۴۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَمْرٍ، فَتَنَزَّ عَنْهُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَعَضِبَ، حَتَّى بَانَ الْعَضْبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْعَبُونَ عَمَّا رَخَّصَ لِي فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنَا أَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشِيَّةً». (م/۲۳۵۶)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول الله ﷺ برای انجام کاری، اجازه داد. اما تعدادی از مردم از انجام آن، خودداری کردند. بعد از اینکه این خبر به نبی اکرم ﷺ رسید، خشمگین شد تا جایی که آثار خشم در چهره‌اش نمایان گردید و فرمود: «چرا بعضی از مردم از انجام کارهایی که من اجازه‌ی انجام آنها را دادم، خودداری می‌کنند؟ سوگند به الله، من از آنها شناخت بیشتری نسبت به الله دارم و بیشتر از آنان از الله متعال می‌ترسم».

باب (۱۹): دوری کردن نبی اکرم ﷺ از گناهان و انتقام گرفتن به خاطر محارم الهی

۱۵۴۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خَيْرٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ، إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ ﷻ. (م/۲۳۲۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌گوید: هرگاه، به رسول الله ﷺ اختیار داده می‌شد که از میان دو کار، یکی را انتخاب کند، آسانترین آنها را انتخاب می‌کرد؛ البته اگر گناه نمی‌بود. ولی اگر گناه بود، بیشتر از همه‌ی مردم از آن، فاصله می‌گرفت. همچنین رسول الله ﷺ به خاطر خودش، انتقام نمی‌گرفت مگر اینکه به دین الله متعال، بی‌حرمتی می‌شد. (آنگاه، بخاطر آن، انتقام می‌گرفت.)

باب (۲۰): درباره‌ی نماز خواندن نبی اکرم ﷺ تا اینکه پاهایش ورم نمود و این سخنش که فرمود «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم»؟

۱۵۴۷- عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى حَتَّى انْتَفَخَتْ قَدَمَاهُ، فَقِيلَ لَهُ: أَتَكَلَّفُ هَذَا وَقَدْ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». (م/۲۸۱۹)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ شبها به اندازه‌ای به نماز می‌ایستاد که پاهایش، ورم کردند. صحابه به رسول الله ﷺ عرض کردند: چرا خودت را اینهمه به زحمت می‌اندازی حال آنکه الله متعال گناهان اول و آخرت را بخشیده است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم»؟

باب (۲۱): این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم»

۱۵۴۸- عَنْ جُنْدَبَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ». (م/۲۲۸۹)

ترجمه: جندب رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم».

باب (۲۲): بزرگی حوض نبی اکرم ﷺ، و ورود امتش به آن

۱۵۴۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، وَرَوَايَاهُ سَوَاءٌ، وَمَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ الْوَرِقِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِبْرَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَا يَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَدًا» قَالَ: وَقَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَسَيُؤَخِّدُ أَنْاسَ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مَنِّي وَمِنْ أُمَّتِي، فَيُقَالُ: أَمَا شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟ وَاللَّهِ مَا بَرِحُوا بَعْدَكَ يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ» قَالَ: فَكَانَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُودُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَى أَعْقَابِنَا، أَوْ أَنْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِنَا. (م/۲۲۹۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «حوض من به اندازه‌ی مسافت یک ماه راه است. و طول و عرضش با یکدیگر، مساوی هستند. آبش،

سفیدتر از نقره، بویش خوشبوتر از مشک، و پارچه‌هایش به اندازه‌ی ستارگان آسمان است. هرکس از آن، آب بنوشد، بعد از آن، هرگز تشنه نخواهد شد».

راوی می‌گوید: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها گفت: همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من کنار حوض ایستاده‌ام تا ببینم کدام یک از شما نزد من می‌آید. و تعدادی را از رسیدن به من جلوگیری می‌کنند. من می‌گویم: پروردگارا! اینها از من و جزو امتیان من هستند. گفته می‌شود: خبر نداری که آنها بعد از تو چه کارهایی انجام دادند؟ سوگند به الله، آنها بعد از تو مرتد شدند». راوی می‌گوید: ابن ابی ملیکه همیشه اینگونه دعا می‌کرد که: بار الها! ما از مرتد شدن و دچا فتنه شدن در دین، به تو پناه می‌بریم.

۱۵۵۰- عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «حَوْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَالْمَدِينَةِ» فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَوْرِدُ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ قَالَ: «الْأَوَانِي؟» قَالَ: لَا، فَقَالَ الْمُسْتَوْرِدُ: «تُرَى فِيهِ الْآيِنَةَ مِثْلَ الْكَوَاكِبِ». (م/۲۲۹۸)

ترجمه: حارثه بن وهب رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حوضش به اندازه‌ی مسافت میان مدینه و صنعاء است». مستورد به او گفت: آیا نشنیدی که در مورد ظرفهای حوض، چیزی بگوید؟ حارثه جواب داد: نه. مستورد گفت: «ظرف‌هایش به اندازه‌ی ستارگان آسمان است».

۱۵۵۱- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ أَمَامَكُمْ حَوْضًا كَمَا بَيْنَ جَرْبَا وَأَذْرَحَ» وَ فِي رَوَايَةٍ: «حَوْضِي» وَ فِي رَوَايَةٍ: قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَسَأَلْتُهُ - يَعْنِي نَافِعًا - فَقَالَ: قَرَيْتَيْنِ بِالشَّامِ، بَيْنَهُمَا مَسِيرَةٌ ثَلَاثِ لَيَالٍ، وَ فِي رَوَايَةٍ، ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ. (م/۲۲۹۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پیش روی شما حوضی وجود دارد که به اندازه‌ی مسافت میان دو روستای جرباء و أذرح است». عبید الله می‌گوید: از نافع در مورد جرباء و اذرح پرسیدم. گفت: دو روستا در شام‌اند که فاصله‌ی میان آنها سه شب، و در روایتی، سه روز، راه است.

۱۵۵۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «أَلَا إِنِّي فَرَطْتُ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنَّ بَعْدَ مَا بَيْنَ طَرْفَيْهِ كَمَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَأَيْلَةَ، كَأَنَّ الْأَبَارِيقَ فِيهِ الشُّجُومُ». (م/۲۳۰۵)

ترجمه: جابر بن سمرة رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم. همانا فاصله‌ی میان دو طرف آن، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان صنعاء و ایله است. و پارچه‌های آن مانند ستارگان (بسیار زیاد) هستند».

۱۵۵۳- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی اللہ عنہ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا آيَةُ الْحَوْضِ؟ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا نَبِيَّتُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ وَكَوَاكِبِهَا، إِلَّا فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ الْمُصْحِيَّةِ، آيَةُ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهَا لَمْ يَظْمَأْ آخَرَ مَا عَلَيْهِ، يَشْخُبُ فِيهِ مِزَابَانٍ مِنَ الْجَنَّةِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ، عَرَضُهُ مِثْلُ طَوْلِهِ، مَا بَيْنَ عَمَانَ إِلَى أَيْلَةَ، مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ». (م/۲۳۰)

ترجمه: روایت است که ابوذر رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول الله! تعداد ظرفهای حوض کوثر چقدر است؟ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، تعداد ظرفهای حوض کوثر بیشتر از تعداد ستارگان کوچک و بزرگ آسمان در یک شب تاریک و بدون ابر، می باشد. و همانها نیز ظرفهای بهشت هستند. هرکس از آن بنوشد، هرگز تشنه نمی شود. دو آبراهه از بهشت به آن، جریان دارد. هرکس، از آن بنوشد، تشنه نمی شود. عرضش مانند طولش می باشد. و هر ضلع آن به اندازه‌ی فاصله‌ی میان عمان تا ایله است. آبش، سفیدتر از شیر، و شیرین تر از عسل است.»

۱۵۵۴- عَنْ ثَوْبَانَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آله و سلم قَالَ: «إِنِّي لَعِغْرٍ حَوْضِي أَدُوْدُ النَّاسِ لِأَهْلِ الْيَمَنِ، أَضْرِبُ بِعَصَايَ حَتَّى يَرْفُضَ عَلَيْهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ عَرَضِهِ؟ فَقَالَ: «مِنْ مَقَامِي إِلَى عَمَانَ» وَسُئِلَ عَنْ شَرَابِهِ؟ فَقَالَ: «أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ، يَغْتُ فِيهِ مِزَابَانٍ يَمْدَانِيهِ مِنَ الْجَنَّةِ، أَحَدُهُمَا مِنْ ذَهَبٍ، وَالْآخَرُ مِنْ وَرِقٍ». (م/۲۳۰)

ترجمه: ثوبان رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «همانا من در جایگاه اصلی حوضم می ایستم و مردم را با عصایم برای آمدن اهل یمن، کنار می زنم تا آبش برای آنان، جاری گردد». سپس مردم از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم در مورد پهنای حوض پرسیدند. فرمود: «از اینجا تا عمان است». سپس مردم از آب آن پرسیدند. فرمود: «سفیدتر از شیر، و شیرین تر از عسل است. دو آبراهه که از بهشت با قدرت و فشار، جریان دارند، آب آن را تهیه می کنند که یکی از آنها از طلا، و دیگری از نقره است.»

۱۵۵۵- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آله و سلم خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْبَرِ، فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَتَنَافَسُوا فِيهَا». (م/۲۲۹۶)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و بر اهل احد (شهدای آن) نماز جنازه خواند. سپس به سوی منبر رفت و فرمود: «من استقبال کننده‌ی شما و گواه بر شما هستم. سوگند به الله، هم اکنون من حوضم را می بینم. به من کلید گنجینه‌های زمین یا کلیده‌های زمین، عنایت شده است. سوگند به الله، من از شرک و ورزیدن شما بعد از خودم نمی ترسم؛ ولی بیم آن را دارم که در دنیا با یکدیگر به رقابت بپردازید».

باب (۲۳): صفات ظاهری، بعثت و سن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱۵۵۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، وَلَيْسَ بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ وَلَا بِالْأَدَمِ، وَلَا بِالْجَعْدِ الْقَطِطِ وَلَا بِالسَّبِطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عَشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ. (م/۲۳۴۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: قامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود. رنگی بسیار سفید نداشت و گندم گون هم نبود. موهایش نه بسیار مجعد بود و نه صاف و فروهشته. الله او را در سن چهل سالگی، مبعوث نمود. ده سال در مکه و ده سال در مدینه ماند. و در سن شصت سالگی در حالی که بر سر و ریش (مبارکش) بیست موی سفید، وجود نداشت، فوت نمود.

(قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد جمهور و بر اساس رأی مشهور بعد از بعثت، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه‌ی منوره زندگی نمود و در سن شصت و سه سالگی دنیا را وداع گفت؛ چنانکه در روایات مختلفی حتی از انس رضی الله عنه در بعضی از روایات صحیح مسلم نیز آمده است. اما در مورد روایت فوق باید گفت که یکی از راویان، اعداد را گرد نموده و سیزده را به ده، و شصت و سه را به شصت، تبدیل نموده است).

۱۵۵۷- عَنْ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم رَجُلًا مَرْبُوعًا، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، عَظِيمَ الْجُمَّةِ إِلَى شَحْمَةِ أُذُنَيْهِ، عَلَيْهِ حُلَّةٌ حُمْرَاءُ، مَا رَأَيْتُ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ. (م/۲۳۳۷)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارای قامتی متوسط بود و شانه‌هایش با یکدیگر فاصله داشت. موهایش به نرمه‌ی گوشه‌هایش می رسید. پارچه‌ی یمنی قرمزی پوشیده بود. من هرگز چیزی زیباتر از او ندیده‌ام.

۱۵۵۸- عَنْ أَبِي الطَّفَيْلِ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ رَجُلٌ رَأَهُ غَيْرِي، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: كَانَ أَيْصَصَ مَلِيحًا مُقَصِّدًا قَالَ مُسْلِمٌ: مَاتَ أَبُو الطَّفَيْلِ سَنَةَ مِائَةٍ، وَكَانَ آخِرَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ. (م/۲۳۴۰)

ترجمه: ابو طفیل می گوید: من رسول الله ﷺ را دیدم، و هم اکنون، در روی زمین، بجز من، کسی وجود ندارد که او را دیده باشد.

سعید جریری می گوید: گفتم: ایشان را چگونه یافتی؟ گفت: ایشان سفید و با نمک بود و قامتی متوسط داشت و نه خیلی چاق و نه خیلی لاغر بود.

مسلم می گوید: ابو طفیل در سال صد هجری، فوت نمود و او آخرین کسی بود که از یاران رسول الله ﷺ فوت کرد.

باب (۲۴): در مورد مهر نبوت

۱۵۵۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ شَمِطَ مُقَدَّمُ رَأْسِهِ وَخَلَّتِيهِ، وَكَانَ إِذَا أَذْهَنَ لَمْ يَتَّبِعْنِ، وَإِذَا شَعَثَ رَأْسُهُ تَبَيَّنَ، وَكَانَ كَثِيرَ شَعْرِ اللَّحْيَةِ، فَقَالَ رَجُلٌ: وَجْهُهُ مِثْلُ السَّيْفِ، قَالَ: لَا، بَلْ كَانَ مِثْلَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَكَانَ مُسْتَدِيرًا، وَرَأَيْتُ الْخَاتَمَ عِنْدَ كَتِفِهِ مِثْلَ بَيْضَةِ الْحَمَامَةِ، يُشْبِهُ جَسَدَهُ. (م/۲۳۴۴)

ترجمه: جابر بن سمرة رضي الله عنه می گوید: موهای جلوی سر و ریش رسول الله ﷺ جو گندمی بود. و هنگامی که روغن می زد، موهای سفیدش، دیده نمی شد. اما هنگامی که موهایش، پراکنده و ژولیده می شد، ظاهر می شدند. پیامبر اکرم ﷺ ریش پر پشت و گنجانی داشت. مردی گفت: چهره اش مانند شمشیر بود؟ جابر گفت: نه، بلکه مانند خورشید و ماه بود. وی چهره ای گرد داشت. من مهر نبوت را کنار شانه اش دیدم که به اندازه ی تخم کبوتر بود و رنگی شبیه رنگ جسمش داشت.

۱۵۶۰- عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضي الله عنه قَالَ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، مِثْلَ زَرِّ الْحَجَلَةِ. (م/۲۳۴۵)

ترجمه: سایب بن یزید رضي الله عنه می گوید: خاله ام مرا نزد رسول الله ﷺ برد و عرض کرد: یا رسول الله! خواهر زاده ام بیمار است. رسول الله ﷺ دست (مبارکش) را بر سر من کشید و برای من دعای برکت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقیمانده ی آب

وضویش را نوشیدم. سپس پشت سر پیامبر اکرم ﷺ ایستادم و به مهر نبوت که مانند دکمه‌ای بود و میان شانه‌های رسول الله ﷺ قرار داشت، نگاه کردم.

۱۵۶۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرْجَسٍ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَأَكَلْتُ مَعَهُ خُبْزًا وَلَحْمًا أَوْ قَالَ: تَرِيدًا، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: أَسْتَغْفِرُ لَكَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيَاكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمّد: ۱۹]. قَالَ: ثُمَّ دُرْتُ خَلْفَهُ فَانظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ الثُّبُوءِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، عِنْدَ نَاغِضِ كَتِفِهِ الْيُسْرَى، جُمْعًا، عَلَيْهِ خِيَلَانٌ كَأَمْثَالِ الثَّالِيلِ. (م/۴۳۴۶)

ترجمه: عبد الله بن سرجس می‌گوید: من نبی اکرم ﷺ را دیدم و با ایشان نان و گوشت یا ترید (نان خرد شده داخل آبگوشت) خوردم. عاصم می‌گوید: به عبدالله بن سرجس گفتم: آیا نبی اکرم ﷺ برای طلب مغفرت کرد؟ گفت: بله، برای تو نیز طلب مغفرت نمود. آنگاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيَاكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ «برای گناهان خودت و مردان و زنان مؤمن طلب مغفرت کن».

عبدالله بن سرجس رضی الله عنه می‌گوید: سپس پشت سر پیامبر اکرم ﷺ رفتم و به مهر نبوت که میان شانه‌هایش، نزدیک بالای شانه‌ی چپش، مانند یک مُشت، جمع، و بالای آن، خال‌هایی مانند زگیل بود، نگاه کردم.

باب (۲۵): کیفیت دهان، چشمان و پشت پاهای نبی اکرم ﷺ

۱۵۶۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضَلِيعَ الْفَمِ، أَشْكَلَ الْعَيْنِ، مَنهُوسَ الْعَقَبَيْنِ.

قَالَ: قُلْتُ لِسَمَّاكِ: مَا ضَلِيعُ الْفَمِ؟ قَالَ: عَظِيمُ الْفَمِ قَالَ: قُلْتُ: مَا أَشْكَلُ الْعَيْنِ؟ قَالَ: طَوِيلُ شَقِّ الْعَيْنِ، قَالَ، قُلْتُ: مَا مَنهُوسُ الْعَقَبِ؟ قَالَ: قَلِيلُ لَحْمِ الْعَقَبِ. (م/۲۳۳۹)

ترجمه: جابر بن سمره می‌گوید: رسول الله ﷺ دهان بزرگ و چشمان سفید با اندکی قرمزی داشت و پشت پاهایش دارای گوشت اندکی بود.

باب (۲۹): رها کردن موها بر پیشانی و فرق باز کردن

۱۵۶۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْتَدْلُونَ أَشْعَارَهُمْ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ بِهِ، فَسَدَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَاصِيَتَهُ، ثُمَّ فَرَّقَ بَعْدُ. (م/۲۳۳۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: اهل کتاب موهایشان را رها می کردند و مشرکین، فرق باز می کردند. و رسول الله صلی الله علیه و آله در امری که دستوری برای آن نیامده بود، دوست داشت موافق اهل کتاب، عمل کند؛ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موهایش را بر پیشانی، رها می کرد. اما سر انجام، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرق باز کرد.

باب (۳۰): تبسم رسول الله صلی الله علیه و آله

فیه حدیث جابر بن سمرة، و قد تقدم فی کتاب الصلاة.
ترجمه: در این زمینه، حدیث جابر بن سمرة رضی الله عنه در «کتاب نماز» (حدیث شماره ۳۶۲) بیان گردید.

باب (۳۱): نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌برد، حیای بیشتری داشت

۱۵۶۸- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعُدْرَاءِ فِي خِدْرِهَا، وَكَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَا فِي وَجْهِهِ. (م/۲۳۲۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌برد، حیای بیشتری داشت. و هرگاه، کاری را ناپسند می‌دانست، ما از چهره‌اش، متوجه می‌شدیم.

باب (۳۲): خوشبویی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و نرمی و لطافت بدنش

۱۵۶۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَزْهَرَ اللَّوْنِ، كَأَنَّ عِرْقَهُ اللَّوْلُؤُ، إِذَا مَشَى تَكَفَّأً، وَلَا مَسِسْتُ دِيبَاجَةً وَلَا حَرِيرَةً أَلْبِنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَلَا شَمَمْتُ مِسْكَةً وَلَا عَنَبْرَةَ أَطْيَبَ مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (م/۲۳۳۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رنگ چهره‌ی رسول الله ﷺ زیبا و درخشان بود؛ عرقی مانند مروارید داشت؛ با قدرت و وقار راه می‌رفت؛ من هیچ دیبا و ابریشمی، لمس نکردم که نرم‌تر از کف دست رسول الله ﷺ باشد. همچنین، هیچ مُشک و عنبری را خوشبوتر از رایحه‌ی پیامبر اکرم ﷺ نیافتم.

۱۵۷۰- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الْأُولَى، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَهْلِهِ وَخَرَجْتُ مَعَهُ، فَاسْتَقْبَلَهُ وَلِدَانٌ، فَجَعَلَ يَمَسِّحُ خَدِّي أَحَدِهِمْ وَاحِدًا وَاحِدًا، قَالَ: وَأَمَّا أَنَا فَمَسَّحَ خَدِّي قَالَ: فَوَجَدْتُ لِيَدِهِ بَرْدًا - أَوْ رِيحًا - كَأَنَّمَا أَخْرَجَهَا مِنْ جُؤنَةِ عَطَّارٍ. (م/۲۳۲۹)

ترجمه: جابر بن سمره رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله ﷺ نماز ظهر را خواندم و بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ بیرون شد و به سوی خانواده‌اش رفت، من نیز همراه او بیرون رفتم. در این اثنا، چند کودک به استقبال رسول الله ﷺ آمدند. نبی اکرم ﷺ بر رخسارهای هریک از آنها یکی یکی، دست کشید. همچنین رسول مکرّم اسلام ﷺ بر دو رخسار من، دست کشید. از دستش، بویی به مشام من رسید که گویا آن را از صندوقچه‌ی عطار، بیرون آورده است.

باب (۳۳): عرق کردن نبی اکرم ﷺ هنگام نزول وحی در هوای سرد

۱۵۷۱- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: إِنْ كَانَ لَيُنزَلُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْعَدَاةِ الْبَارِدَةِ، ثُمَّ تَفِيضُ جَبْهَتُهُ عَرَقًا. (م/۲۳۳۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: چه بسا که در هوای سرد صبح، بر رسول الله ﷺ وحی نازل می‌شد و از پیشانی‌اش، عرق سرازیر می‌گشت.

۱۵۷۲- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي فِي مِثْلِ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ، وَهُوَ أَشَدُّ عَلَيَّ، ثُمَّ يَفْصِمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُهُ، وَأَحْيَانًا مَلَكٌ فِي مِثْلِ صُورَةِ الرَّجُلِ، فَأَعْيَى مَا يَقُولُ». (م/۲۳۳۳)

ترجمه: از ام المؤمنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ روایت است که حارث بن هشام از نبی اکرم ﷺ پرسید: وحی چگونه بر تو نازل می‌شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «گاهی مانند صدای زنگ (یعنی به صورت زمزمه) نازل می‌شود و این، سخت‌ترین نوع آنست. و پس از

فراگرفتن وحی، این کیفیت، خاتمه پیدا می‌کند. گاهی هم فرشته‌ی وحی، به صورت انسان می‌آید و من گفته‌هایش را حفظ می‌کنم».

باب (۳۴): خوشبویی عرق نبی اکرم ﷺ

۱۵۷۳- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ عِنْدَنَا، فَعَرِقَ، وَجَاءَتْ أُمِّي بِقَارُورَةٍ، فَجَعَلَتْ تَسْلُطُ الْعَرَقَ فِيهَا، فَاسْتَيْقِظَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَا هَذَا الَّذِي تَصْنَعِينَ؟» قَالَتْ: هَذَا عَرَقُكَ نَجَعَلُهُ فِي طَبِينَا، وَهُوَ مِنْ أَطْيَبِ الطَّيْبِ. (م/۲۳۳۱)

ترجمه: انس می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به خانه‌ی ما آمد و نزد ما قیلوله (خواب‌ظهر) نمود. هنگامی که خواب رفت، عرق کرد. مادرم شیشه‌ای آورد و شروع به جمع کردن عرقها در آن نمود. نبی اکرم ﷺ بیدار شد و فرمود: «ای ام سلیم! این چه کاری است؟ ام سلیم گفت: این عرق تو را به عنوان خوشبویی استفاده می‌کنیم؛ چرا که بهترین خوشبویی است.

باب (۳۵): تبرک جستن از عرق نبی اکرم ﷺ

۱۵۷۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْخُلُ بَيْتَ أُمَّ سُلَيْمٍ فَيَنَامُ عَلَى فِرَاشِهَا وَلَيْسَتْ فِيهِ، قَالَ: فَجَاءَ ذَلِكَ يَوْمَ فَنَامَ عَلَى فِرَاشِهَا فَأَتَيْتُ، فَقِيلَ لَهَا: هَذَا النَّبِيُّ ﷺ نَامَ فِي بَيْتِكَ، عَلَى فِرَاشِكَ، قَالَ: فَجَاءَتْ وَقَدْ عَرِقَ، وَاسْتَنْقَعَ عَرَقُهُ عَلَى قِطْعَةٍ أُدِيمٍ، عَلَى الْفِرَاشِ، فَفَتَحَتْ عَتِيدَتَهَا فَجَعَلَتْ تُنَشِّفُ ذَلِكَ الْعَرَقَ فَتَعَصُرُهُ، فِي قَوَارِيرِهَا، فَفَزِعَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا تَصْنَعِينَ؟ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرْجُو بَرَكَتَهُ لِصِبْيَانِنَا، قَالَ: «أَصَبَتْ». (م/۲۳۳۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به خانه‌ی ام سلیم می‌آمد و هنگامی که ام سلیم آنجا نبود، سر جایش می‌خوابید. سرانجام، روزی رسول الله ﷺ آمد و سر جایش، خوابید. به ام سلیم اطلاع دادند که نبی اکرم ﷺ به خانه‌اش آمده و سر جایش خوابیده است. انس می‌گوید: نبی اکرم ﷺ عرق کرده بود و عرقهایش روی قطعه چرمی بالای رختخوابش، جمع شده بود که ام سلیم به خانه آمد و طببله (صندوقچه‌ی خوشبویی) خود را باز نمود و شروع به جذب کردن عرقها با پارچه‌ای نمود و داخل شیشه‌هایش می‌ریخت. نبی اکرم ﷺ از خواب،

بیدار شد و فرمود: ای ام سُلیم! چکار می‌کنی؟ ام سلیم گفت: یا رسول الله! امیدوارم که عرق شما باعث خیر و برکت برای کودکان ما گردد. رسول الله ﷺ فرمود: «حرفت درست است».

(بسیار واضح است که ام سُلیم، از محارم رسول الله ﷺ بوده است؛ چنانکه علامه ابن عبدالبر می‌گوید: فکر می‌کنم ام سُلیم دختر ملحان؛ مادر انس بن مالک؛ یا خواهرش ام حرام، رسول الله ﷺ را شیر داده است. با توجه به این موضوع، یکی از آنها خاله‌ی رضاعی و دیگری، خواهر رضاعی رسول الله ﷺ می‌شود. بعد از آن، با سند ذکر می‌کند که ام حرام یکی از محارم رسول الله ﷺ از طرف خاله‌هایش بوده است؛ چرا که مادر عبدالمطلب بن هاشم از بنی نجار بود. و به نقل از یونس بن عبدالاعلی می‌گوید: ابن وهب گفت: ام حرام یکی از خاله‌های رضاعی نبی اکرم ﷺ بود. به همین خاطر، نبی اکرم ﷺ نزد او استراحت می‌نمود. دانشمندانی مانند ابوالقاسم جوهری، داوودی و مهلب نیز این مطلب را با قاطعیت پذیرفته‌اند. بعضی هم گفته‌اند که ام سُلیم خاله‌ی پدر یا پدر بزرگ پیامبر؛ عبدالمطلب؛ بود. علامه ابن جوزی می‌گوید: شنیدم که بعضی از حفاظ می‌گفتند: ام سُلیم خواهر رضاعی آمنه مادر رسول الله ﷺ بود. (نقل با اندکی اختصار)

به هر حال، از مجموع سخنان بالا چنین به نظر می‌رسد که ام سُلیم و ام حرام که خواهر یکدیگرند، و رسول الله ﷺ در خانه‌ی آنها رفت و آمد زیادی داشت، و چه بسا که در خانه‌هایشان، استراحت می‌نمود، جزو محارم پیامبر اکرم ﷺ بوده‌اند.

باب (۳۶): نزدیک بودن نبی اکرم ﷺ با مردم و تبرک جستن مردم از ایشان

۱۵۷۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا صَلَّى الْعِدَاةَ جَاءَ خَدَمُ الْمَدِينَةِ بِأَنْبِيَتِهِمْ فِيهَا الْمَاءُ، فَمَا يُؤْتِي بِإِنَاءٍ إِلَّا غَمَسَ يَدَهُ فِيهَا، فَرَبَّمَا جَاءَهُ فِي الْعِدَاةِ الْبَارِدَةِ فَيَغْمِسُ يَدَهُ فِيهَا. (م/۲۳۲۴)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ نماز صبح را می‌خواند، خدمتگزاران مدینه، ظرفهای آبشان را می‌آوردند؛ و هر ظرفی که آورده

می‌شد، نبی اکرم ﷺ دستش را داخل آبش، فرو می‌برد. و چه بسا که در یک صبح سرد می‌آمدند و پیامبر اکرم ﷺ دستش را در آب، فرو می‌برد.

(قابل یاد آوری است که تبرک جستن بعد از رسول اکرم ﷺ به کسی دیگر، جایز نیست؛ زیرا صحابه بعد از رسول الله ﷺ به کسی دیگر، تبرک نجستند).

۱۵۷۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْحَلَّاقُ يَجْلِفُهُ، وَأَطَافَ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَمَا يُرِيدُونَ أَنْ تَقَعَ شَعْرَةٌ إِلَّا فِي يَدِ رَجُلٍ. (م/۲۳۲۵)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: من رسول الله ﷺ را دیدم در حالی که یک آرایشگر مشغول تراشیدن موهای سر ایشان بود و یارانش، اطراف او را گرفته بودند و تلاش می‌کردند تا هر موی پیامبر اکرم ﷺ در دست یکی از آنها بیفتد.

۱۵۷۷- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً كَانَتْ فِي عَقْلِهَا شَيْءٌ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَقَالَ: «يَا أُمَّ فَلَانٍ انظري أئى السكك شئت، حتى أفضى لك حاجتك»، فحلا مَعَهَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، حَتَّى فَرَعَتْ مِنْ حَاجَتِهَا. (م/۲۳۲۶)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: زنی که از نظر عقلی، مقداری مشکل داشت، گفت: یا رسول الله! من با شما کاری دارم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای مادر فلانی، نگاه کن در هریک از کوچه‌های مدینه دوست داری، کارت را برای انجام می‌دهم». راوی می‌گوید: آنگاه، رسول الله ﷺ در یکی از راه‌های مدینه، با او به خلوت نشست تا اینکه صحبت‌هایش تمام شد.

(این خلوت، همانگونه که از حدیث بر می‌آید، سر راه مردم و عبور و مرور آنها و جلوی چشم مردم بوده و جزو خلوت مرد و زن بیگانه که حرام است، شمرده نمی‌شود؛ زیرا آنها صرفاً از مردم، فاصله گرفته بودند؛ چرا که آن زن نمی‌خواست مردم، صحبت‌هایش را بشنوند. شرح نووی با اندکی تصرف)

باب (۳۷): رسول الله ﷺ مهربان‌تر از همه‌ی مردم نسبت به فرزندان و خانواده‌اش بود

۱۵۷۸- عَنْ أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَرْحَمَ النَّاسِ بِالْعِيَالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: كَانَ إِبْرَاهِيمُ مُسْتَرْضِعًا لَهُ فِي عَوَالِي الْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَنْطَلِقُ وَحَنُ مَعَهُ، فَيَدْخُلُ الْبَيْتَ وَإِنَّهُ لَيَدْحَنُ، وَكَانَ ظَنَرُهُ قَيْنًا، فَيَأْخُذُهُ فَيَقْبَلُهُ، ثُمَّ يَرْجِعُ، قَالَ عَمْرُو: فَلَمَّا

تُوْفِيَ إِبْرَاهِيمُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ابْنِي وَإِنَّهُ مَاتَ فِي الْعَدْيِ، وَإِنَّ لَهُ لَظُرَيْنِ تُكْمَلَانِ رِضَاعَهُ فِي الْجَنَّةِ». (م/۲۳۱۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: کسی را سراغ ندارم که نسبت به خانواده اش، مهربان تر از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باشد. فرزندش؛ ابراهیم؛ دوران شیرخوارگی اش را در یکی از روستاهای اطراف مدینه، می گذراند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از مدینه براه می افتاد؛ ما نیز همراه ایشان می رفتیم؛ با وجود اینکه دایه ی فرزندش، آهنگر، و خانه پر از دود بود، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وارد خانه می شد، کودک را برمی داشت و می بوسید و برمی گشت.

عمرو می گوید: هنگامی که ابراهیم فوت نمود، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «ابراهیم در دوران شیرخوارگی فوت نمود. و او در بهشت، دو دایه خواهد داشت که دوران شیرخوارگی اش را کامل می کنند».

۱۵۷۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسِ أَبْصَرَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم يُقْبَلُ الْحَسَنَ فَقَالَ: إِنَّ لِي عَشْرَةً مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «إِنَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ». (م/۲۳۱۸)

ترجمه: ابوهریره می گوید: بعد از اینکه اقرع بن حابس رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را دید که حسن را می بوسد، گفت: من ده فرزند دارم که هیچ کدام از آنها را نبوسیده ام. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «هر کس، به دیگران، رحم نکند، الله متعال به او رحم نخواهد کرد».

باب (۳۸): شفقت نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نسبت به زنان و دستور به آهسته بردن آنان

۱۵۸۰- عَنْ أَنَسِ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، وَغَلَامٌ أَسْوَدٌ يُقَالُ لَهُ: أَنْجَشَةُ، يَجْدُو، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «يَا أَنْجَشَةُ رُوَيْدَكَ سَوْفًا بِالْقَوَارِيرِ». (م/۲۳۲۳)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: در یکی از سفرهای رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برده ی سیاه رنگی به نام انجشه شتران را سوق می داد. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به او فرمود: «ای انجشه! شیشه ها را آهسته تر ببر». (نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم زنانی را که برشتران سوار بودند، به شیشه تشبیه نمود).

باب (۳۹): شجاعت نبی اکرم ﷺ و جلو بودن او در جنگ‌ها

۱۵۸۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ، وَكَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَلَقَدْ فَرَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَاذْطَلَقَ نَاسٌ قِبَلَ الصَّوْتِ، فَتَلَقَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَاجِعًا، وَقَدْ سَبَقَهُمْ إِلَى الصَّوْتِ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ عُرِيٍّ، فِي عُنُقِهِ السَّيْفُ وَهُوَ يَقُولُ: «لَمْ تُرَاعُوا، لَمْ تُرَاعُوا» قَالَ: «وَجَدْنَاَهُ بَحْرًا، أَوْ إِنَّهُ لَبَحْرٌ» قَالَ: وَكَانَ فَرَسًا يُبْطَأُ. (م/۲۳۰۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم بهترین، سخاوتمندترین و شجاع‌ترین انسان‌ها بود. شبی، مردم مدینه، صدایی شنیدند و وحشت کردند؛ لذا گروهی به سوی منبع صدا رفتند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم که بر اسب بدون زین و پالان ابوظلحه، سوار بود، و شمشیرش را حمایل نموده بود، از روبروی آنان، برگشت در حالی که می‌فرمود: «نترسید، نترسید». و در ادامه فرمود: «این اسب، مانند دریا می‌خروشد یا او یک دریای خروشان بود». راوی می‌گوید: قابل یادآوری است که اسب ابوظلحه، اسبی بسیار سست و کند بود. (اما به برکت سوار شدن رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم بر آن، مانند دریا می‌خروشد).

باب (۴۰): نبی اکرم ﷺ از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت

۱۵۸۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ خُلُقًا، فَأَرْسَلَنِي يَوْمًا لِلْحَاجَةِ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَذْهَبُ، وَفِي نَفْسِي أَنْ أَذْهَبَ لِمَا أَمَرَنِي بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجْتُ حَتَّى أَمُرَّ عَلَى صَبِيَّانٍ وَهُمَا يَلْعَبُونَ فِي السُّوقِ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَبَضَ بِقَفَايَ مِنْ وَرَائِي، قَالَ: فَتَنَظَّرْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقَالَ: «يَا أَنَسُ أَذْهَبْتَ حَيْثُ أَمَرْتُكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، أَنَا أَذْهَبُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ أَنَسُ: وَاللَّهِ لَقَدْ خَدَمْتُهُ تِسْعَ سِنِينَ، مَا عَلِمْتُهُ قَالَ لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ: لِمَ فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ أَوْ لِشَيْءٍ تَرَكْتُهُ: هَلَّا فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا. (م/۲۳۰۱)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت. روزی، مرا برای انجام کاری فرستاد. من گفتم: سوگند به الله، نمی‌روم؛ اما با خودم، تصمیم گرفتم که بروم و دستور پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم را اجرا کنم. پس بیرون شدم و گذرم به کودکانی افتاد که داخل بازار، بازی می‌کردند. ناگهان، رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم از پشت سر، گردنم

را گرفت. هنگامی که به او نگاه کردم، در خالی که می‌خندید، فرمود: «ای انسک! آیا به آنجایی که گفتم، رفتی؟» من گفتم: بلی، یا رسول الله! می‌روم. انس رضی الله عنه می‌گوید: سوگند به الله، نه سال در خدمت رسول الله ﷺ بودم؛ من سراغ ندارم که برای انجام کاری که انجام دادم، به من بگوید: چرا فلان و فلان کار را انجام دادی. همچنین سراغ ندارم که برای کاری که انجام ندادم، بگوید: چرا فلان و فلان کار را انجام ندادی.

باب (۴۱): روش صحبت کردن نبی اکرم ﷺ

۱۵۸۳- عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ وَيَقُولُ: اسْمِعِي يَا رَبَّةَ الْحُجْرَةِ اسْمِعِي يَا رَبَّةَ الْحُجْرَةِ، وَعَائِشَةُ رضی الله عنها تُصَلِّي، فَلَمَّا قَضَتْ صَلَاتَهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: أَلَا تَسْمَعُ إِلَى هَذَا وَمَقَالَتِهِ آفًا؟ إِنَّمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لَأَحْصَاهُ. (م/۲۴۹۳)

ترجمه: عروه بن زبیر می‌گوید: عایشه رضی الله عنها در حال نماز خواندن بود که ابوهیرره رضی الله عنه حدیث بیان می‌کرد و می‌گفت: ای صاحب حجره! گوش کن. ای صاحب حجره! گوش کن. هنگامی که عایشه رضی الله عنها نمازش را به پایان رساند، به عروه گفت: آیا به سخنان این شخص و روش صحبت کردنش گوش نمی‌کنی؟ نبی اکرم ﷺ بگونه‌ای صحبت می‌نمود که اگر کسی می‌خواست، کلماتش را بشمارد، می‌توانست. (اما ابوهیرره اینگونه با عجله، صحبت می‌کند).

باب (۴۲): رسول الله ﷺ هر چند روز، یک بار برای ما موعظه می‌نمود

۱۵۸۴- عَنْ شَقِيقِ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُدَكِّرُنَا كُلَّ يَوْمٍ حَمِيسٍ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّا نُحِبُّ حَدِيثَكَ وَنَشْتَهِيهِ، وَلَوْ دَدْنَا أَتَكَ حَدَّثْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ، فَقَالَ: مَا يَمْنَعُنِي أَنْ أُحَدِّثَكُمْ إِلَّا كَرَاهِيَةٌ أَنْ أُمْلِكُمْ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ، كَرَاهِيَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا. (م/۲۸۲۱)

ترجمه: شقیق بن وائل می‌گوید: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه هر پنجشنبه، برای ما صحبت می‌کرد. مردی به او گفت: ای ابو عبد الرحمن! ما سخنان تو را دوست داریم و بسیار به آنها علاقه مندیم و آرزو داریم که هر روز، برای ما صحبت کنی. عبد الله بن مسعود گفت: برای صحبت روزانه، هیچ مانعی دیگر وجود ندارد مگر اینکه می‌ترسم باعث خستگی شما شوم. رسول الله ﷺ برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز، یک بار

را در نظر گرفته بود و به خاطر اینکه وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی و دلسردی ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب می‌ورزید.

باب (۴۳): نبی اکرم ﷺ سخاوتمندترین انسانها بود

۱۵۸۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ، وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي رَمَضَانَ حَتَّى يَنْسَلِخَ، فَيَعْرِضُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقُرْآنَ، فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. (م/۲۳۰۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله سخاوتمندترین انسانها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود که در ماه رمضان، جبرئیل نزد ایشان می‌آمد. قابل یادآوری است که جبرئیل هر سال تا پایان ماه رمضان به ملاقات رسول الله صلی الله علیه و آله می‌آمد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن کریم را بر او عرضه می‌نمود. هنگامی که جبرئیل ایشان را ملاقات می‌کرد، نبی اکرم صلی الله علیه و آله در پخش خیر و نیکی، از بادهای وزنده نیز سبقت می‌گرفت.

باب (۴۴): هرگاه از رسول الله ﷺ چیزی خواسته شد، هرگز نه نگفت

۱۵۸۶- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ: لَا. (م/۲۳۱۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنهما می‌گوید: هرگاه از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی خواسته شد، هرگز نه نگفت.

۱۵۸۷- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنَّمَا بَيْنَ جَبَلَيْنِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ، فَأَتَى قَوْمَهُ فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ أَسْلِمُوا، فَوَاللَّهِ إِنَّ مُحَمَّدًا لَيُعْطِي عَطَاءً مَا يَخَافُ الْفَقْرَ، فَقَالَ أَنَسُ: إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُسَلِّمُ مَا يُرِيدُ إِلَّا الدُّنْيَا، فَمَا يُسَلِّمُ حَتَّى يَكُونَ الْإِسْلَامُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا. (م/۲۳۱۲)

ترجمه: انس رضی الله عنهما می‌گوید: مردی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله گوسفندان زیادی را که فاصله‌ی میان دو کوه را پر می‌کردند، درخواست کرد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به وی، عطا کرد. سپس آن مرد نزد قومش رفت و گفت: ای قوم! مسلمان شوید؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله مانند کسی، عطا می‌کند و می‌بخشد که از فقر نمی‌ترسد. انس رضی الله عنهما می‌گوید: چه بسا که یک شخص

بخاطر دنیا مسلمان می‌شد؛ اما زمان زیادی نمی‌گذشت که اسلام را از دنیا و آنچه که در آن، وجود دارد، بیشتر دوست می‌داشت.

باب (۴۵): عطاى نبی اکرم ﷺ و عظمت و کثرت آن

۱۵۸۸- عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ الْفَتْحِ فَفُتِحَ مَكَّةَ، ثُمَّ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَاقْتَتَلُوا بِحُنَيْنٍ، فَنَصَرَ اللَّهُ دِينَهُ وَالْمُسْلِمِينَ، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ مِائَةَ مِنَ التَّعَمِّ، ثُمَّ مِائَةَ، ثُمَّ مِائَةَ، قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ صَفْوَانَ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا أَعْطَانِي وَإِنَّهُ لَأَبْعَضُ النَّاسِ إِلَيَّ، فَمَا بَرِحَ يُعْطِينِي حَتَّى إِنَّهُ لَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ.

ترجمه: ابن شهاب زهری می‌گوید: بعد از فتح مکه، رسول الله ﷺ و مسلمانانی که همراه ایشان بودند، به حنین رفتند و در آنجا جنگیدند. پس الله متعال، مسلمانان و دینش را یاری کرد و پیروز شدند. در آن روز، رسول الله ﷺ صد شتر به صفوان بن امیه داد. سپس صد شتر دیگر، و بعد از آن، صد شتر دیگر نیز به او عطا کرد. ابن شهاب به نقل از سعید بن مسیب می‌گوید: صفوان گفت: سوگند به الله، زمانی که رسول الله ﷺ آن شتران را به من عطا کرد، منفورترین مردم نزد من بود. اما همچنان، به من بذل و بخشش می‌نمود تا اینکه محبوبترین مردم نزد من گردید.

باب (۴۶): شمارش نبی اکرم ﷺ

۱۵۸۹- عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَقَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» وَقَالَ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقَبِضَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ، فَقَدِمَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بَعْدَهُ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى: مَنْ كَانَتْ لَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِ، فَقُمْتُ فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» فَحَتَّى أَبُو بَكْرٍ مَرَّةً، ثُمَّ قَالَ لِي: عُدَّهَا، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسِمِائَةٍ، فَقَالَ: خُذْ مِثْلِيهَا. (م/۲۳۱۴)

ترجمه: از جابر بن عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که: رسول الله ﷺ با اشاره با هردو دستش فرمود: «اگر مال بحرین برسد، این قدر و این قدر و این قدر به تو خواهم داد». اما رسول الله ﷺ قبل از رسیدن مال بحرین، وفات نمود. جابر بعد از رسول الله ﷺ

نزد ابوبکر آمد. ابوبکر رضی الله عنه دستور داد تا فردی ندا دهد و اعلام کند: هرکس که رسول الله صلی الله علیه و آله به او وعده‌ای داده، یا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرضی می‌خواهد، نزد ما بیاید. جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: من برخاستم و گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مال بحرین بیاید، اینقدر و اینقدر و اینقدر به تو خواهیم داد». ابوبکر رضی الله عنه دو مشت پر، به من داد و فرمود: آنها را بشمار. من شمردم و دیدم که پانصد درهم هستند. آنگاه فرمود: دو برابر آنچه به تو دادم، بردار.

باب (۴۷): تعداد اسمهای نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۵۹۰- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ لِي أَسْمَاءَ، أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَيَّ قَدَمَيَّ، وَأَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ أَحَدٌ» وَقَدْ سَمَاهُ اللَّهُ رَءُوفًا رَحِيمًا. (م/۲۳۵۴)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من نامهای زیادی دارم؛ من محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که الله متعال بوسیله‌ی من کفر را از بین می‌برد؛ و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از من حشر می‌شوند؛ و عاقب یعنی کسی که بعد از او پیامبری نمی‌آید، نام دارم». راوی می‌گوید: همچنین الله متعال او را رئوف و رحیم نامیده است.

۱۵۹۱- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه: قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُسَمِّي لَنَا نَفْسَهُ أَسْمَاءَ، فَقَالَ: «أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَالْمُقَفِّي، وَالْحَاشِرُ، وَنَبِيُّ التَّوْبَةِ، وَنَبِيُّ الرَّحْمَةِ». (م/۲۳۵۵)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای خودش، نام‌هایی برمی‌شمرد و می‌فرمود: «من محمد، احمد، مقفی (کسی که بعد از انبیا آمده است)، حاشر، پیامبر توبه و پیامبر رحمت هستیم».

باب (۴۸): چه مدت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مکه و مدینه ماند؟

۱۵۹۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: قَالَ: أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً يُوحَى إِلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرًا، وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً. (م/۲۳۵۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه، و ده سال در مدینه ماند و به او وحی می‌شد. و در سن شصت و سه سالگی، وفات نمود.

۱۵۹۳- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَيَرَى الصَّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَتَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ، وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا. (م/۲۳۵۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ پانزده سال (با احتساب سال ولادت و هجرت) در مکه ماند که هفت سال آن را فقط صدایی می شنید و نوری می دید، بدون اینکه فرشته ای ببیند. و هشت سال هم به او وحی می شد. و در مدینه نیز ده سال، زندگی کرد.

باب (۴۹): هنگام وفات، نبی اکرم ﷺ چند سال سن داشت؟

۱۵۹۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ، وَأَبُو بَكْرٍ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ، وَعُمَرُ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ. (م/۲۳۴۸)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در سن شصت و سه سالگی، فوت نمودند.

۱۵۹۵- عَنْ عَمَّارِ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: كَمْ أَتَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ مَاتَ؟ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَحْسِبُ مِثْلَكَ مِنْ قَوْمِهِ يَخْفَى عَلَيْهِ ذَلِكَ، قَالَ قُلْتُ: إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ النَّاسَ فَاخْتَلَفُوا عَلَيَّ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ قَوْلَكَ فِيهِ، قَالَ: أَتَحْسِبُ؟ قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: أَمْسِكْ أَرْبَعِينَ، بُعِثَ لَهَا خَمْسَ عَشْرَةَ بِمَكَّةَ، يَأْمَنُ وَيَخَافُ، وَعَشْرًا مِنْ مُهَاجِرِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ.

ترجمه: عمار مولای بنی هاشم می گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدم: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات نمود، چند سال سن داشت؟ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: فکر نمی کردم چنین چیزی از فردی مانند تو که از بستگانش هستی، پنهان بماند. عمار گفت: من از مردم پرسیدم؛ اما آنها جوابهای مختلفی به من دادند. لذا دوست دارم نظر تو را در این زمینه بدانم. ابن عباس گفت: آیا حساب کردن می دانی؟ گفتم: بلی. گفت: چهل را داشته باش؛ بعد از بعثت، نبی اکرم ﷺ پانزده سال (با احتساب سال بعثت و هجرت) در مکه با ترس و امید، زندگی کرد، و ده سال از هنگام هجرت به مدینه، زندگی نمود.

و قد تقدم حديث أنس أنه توفي وهو ابن ستين سنة (انظر الحديث: ۱۵۵۶) ترجمه: در این زمینه، حدیث انس با شماره‌ی (۱۵۵۶) بیان گردید که رسول الله در سن شصت سالگی وفات نمود.

(قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ نزد جمهور و بر اساس رأی مشهور بعد از بعثت، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه‌ی منوره زندگی نمود و در سن شصت و سه سالگی دنیا را وداع گفت؛ چنانکه در روایات مختلفی حتی از انس رضی الله عنه در بعضی از روایات صحیح مسلم نیز آمده است. اما در مورد روایت فوق باید گفت که یکی از راویان، اعداد را گرد نموده و سیزده را به ده، و شصت و سه را به شصت، تبدیل نموده است).

باب (۵۰): هرگاه الله متعال خواسته باشد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبرشان را زودتر از خودشان، قبض روح می‌نماید

۱۵۹۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ ﷻ إِذَا أَرَادَ رَحْمَةً أُمَّةٍ مِنْ عِبَادِهِ، قَبَضَ نَبِيَّهَا قَبْلَهَا، فَجَعَلَهُ لَهَا فَرَطًا وَسَلَفًا بَيْنَ يَدَيْهَا، وَإِذَا أَرَادَ هَلَكَةَ أُمَّةٍ، عَذَّبَهَا، وَنَبِيَّهَا حَيًّا، فَأَهْلَكَهَا وَهُوَ يَنْظُرُ، فَأَقْرَّ عَيْنَهُ بِهَلَكَتِهَا حِينَ كَذَّبُوهُ وَعَصَوْا أَمْرَهُ». (م/۲۲۸۸)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، الله متعال بخواهد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبر آنها را زودتر از خودشان، قبض روح می‌نماید و جلوتر از امت می‌برد تا از آنها اسقبال کند. اما هرگاه، الله متعال بخواهد امتی را هلاک و نابود کند، آنها را دچار عذاب می‌نماید در حالی که پیامبرشان زنده است و هلاکت و نابودی آنها را مشاهده می‌کند. و اینگونه الله متعال چشمان پیامبرش را خنک نموده و او را خوشحال می‌گرداند چرا که امتش، او را تکذیب، و از او نافرمانی کردند.

باب (۵۱): در باره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحِيطُوا بِكَ﴾ [النساء: ۶۵]. (سوگند به پروردگارت که مؤمن شمرده نمی‌شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند)

۱۵۹۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ حَاصِمَ الزُّبَيْرِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي شِرَاجِ الْحَرَّةِ الَّتِي يَسْقُونَ بِهَا النَّخْلَ، فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: سَرَّحَ الْمَاءَ يَمْرُ، فَأَبَى

عَلَيْهِمْ، فَاخْتَصَمُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلزُّبَيْرِ: «اسْقِ، يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ» فَغَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ، فَتَلَوْنَ وَجْهَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: «يَا زُبَيْرُ اسْقِ، ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ»، فَقَالَ الزُّبَيْرُ: وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحْسِبُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ﴾ (آية (م/۲۳۵۷))

ترجمه: عبدالله بن زبیر رضی اللہ عنہ می گوید: یک مرد انصاری از زبیر بن عوام در مورد آبراهه‌هایی که نخلستان‌ها را آبیاری می‌کردند، نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شکایت کرد. ماجرا از این قرار بود که مرد انصاری به زبیر گفت: بگذار تا آب (از باغت) عبور کند (و به باغ من برسد). زبیر خودداری کرد. سرانجام، اختلافشان را برای رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیان کردند. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به زبیر فرمود: «ای زبیر، باغت را آبیاری کن و بعد از آن، آب را بگذار تا برای همسایه‌ات برود». مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول الله! چون پسر عمه‌ات بود، اینگونه قضاوت نمودی. با شنیدن این سخن، چهره‌ی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تغییر کرد و فرمود: «ای زبیر! باغت را آبیاری کن و آب را نگه دار تا به دیوارها بالا رود». زبیر می‌گوید: فکر می‌کنم در همین مورد بود که این آیه نازل گردید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ﴾ (سوگند به پروردگارت که مؤمن شمرده نمی‌شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند).

باب (۵۲): درباره‌ی پیروی از نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید.

۱۵۹۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَصْحَابِهِ شَيْئًا، فَخَطَبَ فَقَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا» قَالَ: فَمَا أَنَّى عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أَشَدُّ مِنْهُ، قَالَ: عَطَوْا رُءُوسَهُمْ وَلَهُمْ حَنِينٌ، قَالَ: فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، قَالَ: فَقَامَ ذَاكَ الرَّجُلُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ فَلَانٌ» فَتَرَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَنَاقِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱].

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: بعد از اینکه سخنی از صحابه به اطلاع رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، سخنرانی نمود و فرمود: «بهشت و دوزخ را به من نشان دادند. خوبیهایی و بدیهایی را که امروز مشاهده نمودم، هرگز ندیده‌ام. آنچه را که من می‌دانم، اگر شما می‌دانستید، خنده‌هایتان کم، و گریه‌هایتان زیاد می‌شد».

راوی می‌گوید: هیچ روزی بر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله دشوارتر از این روز، نگذشت. آنها چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای گریه‌شان بلند شد. در این هنگام، عمر بن خطاب برخاست و گفت: الله متعال را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین، و محمد را به عنوان پیامبر برگزیدیم. در این اثنا، آن مردی (که مردم او را به غیر پدرش، نسبت می‌دادند) پرسید: پدرم کیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پدرت، فلانی است». آنگاه این آیه نازل شد: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید».

۱۵۹۹- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا، مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَحَرَّمَ عَلَيْهِمْ، مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». (م/۲۳۵۸)

ترجمه: سعد بن وقاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان مسلمانان، بزرگترین گناه از آن کسی است که در مورد چیزی سؤال کند که بر مسلمانان، حرام نشده است؛ اما بعلت سؤال او بر مسلمانان، حرام گردد».

۱۶۰۰- عَنْ أَنَسِ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ أَبِي؟ قَالَ: «فِي النَّارِ»، فَلَمَّا قَفَى دَعَا فَقَالَ: «إِنَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ». (م/۲۰۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی گفت: یا رسول الله! پدرم کجاست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در آتش جهنم است». پس هنگامی که آن مرد، پشت کرد که برود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را صدا زد و فرمود: «پدر من و تو در آتش جهنم‌اند».

باب (۵۳): خودداری از کارهایی که نبی اکرم ﷺ منع نموده و اختلاف نکردن با وی در مسائل

۱۶۰۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ، وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَافْعَلُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُم كَثْرَةَ مَسَائِلِهِمْ، وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ». (م/۱۳۳۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «از کارهایی که شما را از انجام آنها منع نمودم، پرهیز کنید. و دستورات مرا به اندازه‌ی توان، انجام دهید؛ زیرا کثرت سؤال و اختلاف با پیامبران باعث نابودی امت‌های گذشته گردید».

باب (۵۴): در مورد سخنان نبی اکرم ﷺ در امور دینی، و تفاوت آنها با سخنان رسول الله ﷺ در امور دنیوی

۱۶۰۲- عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: مَرَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِقَوْمٍ عَلَى رُءُوسِ النَّخْلِ، فَقَالَ: «مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ؟» فَقَالُوا: يُلَقِّحُونَهُ، يَجْعَلُونَ الذَّكَرَ فِي الْأُنْثَى فَيَلْقَحُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا أَظُنُّ يُغْنِي ذَلِكَ شَيْئًا» قَالَ: فَأَخْبِرُوا بِذَلِكَ فَتَرَكُوهُ، فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ فَلْيُصْنَعُوهُ، فَإِنِّي إِنَّمَا ظَنَنْتُ ظَنًّا، فَلَا تُؤَاخِدُونِي بِالظَّنِّ، وَلَكِنِ إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنِ اللَّهِ شَيْئًا فَخُذُوا بِهِ، فَإِنِّي لَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ ﷻ». (م/۲۳۶۱)

ترجمه: طلحه بن عبید الله رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله ﷺ از کنار گروهی می گذشتم که بالای نخلها بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «اینها چکار می کنند؟» مردم گفتند: درخت خرما را گرده افشانی می کنند تا بارور گردد؛ یعنی گرده‌های شکوفه‌های نر را در شکوفه‌ی ماده می ریزند. در نتیجه، خرما بارور می گردد. رسول الله ﷺ فرمود: «گمان نکنم که این، کار مفیدی باشد». آنگاه، سخن پیامبر اکرم ﷺ به گوش کسانی که این کار را انجام می دادند، رسید و آنها این کار را ترک کردند. ماجرای ترک انجام این کار را به رسول الله ﷺ گفتند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر این کار برای آنها مفید است، انجام دهند. من صرفاً گمانه زنی نمودم. مرا به خاطر آن، مؤاخذه نکنید. ولی هرگاه برای شما از جانب الله متعال صحبت نمودم، به آن، عمل نمایید؛ چرا که من هرگز سخن دروغی را به الله متعال نسبت نمی دهم».

باب (۵۵): آرزوی دیدن نبی اکرم ﷺ و علاقه مند بودن به آن

۱۶۰۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ فِي يَدِهِ لَيَأْتِيَنَّ عَلَيَّ أَحَدِكُمْ يَوْمٌ وَلَا يَرَانِي، ثُمَّ لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ مَعَهُمْ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: الْمَعْنَى فِيهِ عِنْدِي، لَأَنْ يَرَانِي مَعَهُمْ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَمَالِهِ، وَهُوَ عِنْدِي مُقَدَّمٌ وَمُؤَخَّرٌ. (م/۲۳۶۴)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، زمانی بر یکی از شما خواهد آمد که مرا نمی بیند و دیدن من برایش، از اهل و مالش با هم، محبوب تر است».

ابواسحاق می گوید: در متن عربی، تقدیم و تأخیر وجود دارد و مفهوم حدیث این می شود که: اگر مرا همراه آنان ببیند، برایش از خانواده و اموالش محبوبتر است. (اما امام نووی در شرح صحیح مسلم و علامه مبارکپوری در شرح مشکلات همان مفهومی را که در ترجمه‌ی حدیث آمده است، ترجیح داده‌اند و نیازی به تقدیم و تأخیر ندیده‌اند والله اعلم).

باب (۵۶): در مورد کسی که آرزوی دیدن نبی اکرم ﷺ را دارد اگر چه با فدا کردن اهل و مالش باشد

۱۶۰۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَشَدَّ أُمَّتِي لِي حُبًّا، نَأْسٌ يَكُونُونَ بَعْدِي، يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ رَأَى نِي، بِأَهْلِهِ وَمَالِهِ». (م/۲۸۳۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گروهی از مردم بعد از من می آیند که مرا بیشتر از سایر امتیانم دوست دارند؛ یکی از آنان آرزو می کند که ای کاش! مرا می دید؛ اگر چه با فدا کردن خانواده و اموالش باشد».

۵۳- کتاب یادی از پیامبران و فضیلت آنان

باب (۱): در مورد آغاز آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶۰۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِي فَقَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَخَلَقَ فِيهَا الْجِبَالَ يَوْمَ الْأَحَدِ، وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، وَخَلَقَ الْمَكْرُوهَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، وَخَلَقَ الثَّورَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، وَبَثَّ فِيهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَخَلَقَ آدَمَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، فِي آخِرِ الْخَلْقِ، وَفِي آخِرِ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ، فِيمَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ». (م/۲۷۸۹)

ترجمه: ابو هريره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست مرا گرفت و فرمود: «الله متعال روز شنبه، خاک را آفرید. روز یکشنبه، کوهها را آفرید. روز دوشنبه، درختان را آفرید. روز سه شنبه، امور بد را آفرید. روز چهارشنبه، نور را آفرید. روز پنج شنبه، حیوانات را در روی زمین، پراکنده ساخت. و آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را جزو آخرین مخلوقاتش، در آخرین لحظات روز جمعه، در فاصله‌ی میان عصر تا شب آفرید».

باب (۲): در مورد فضیلت ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶۰۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ذَلِكَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (م/۲۳۶۹)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی نزد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای بهترین مخلوقات. رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آن (بهترین مخلوقات) ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است». (نووی می گوید: این سخن نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از روی تواضع و فروتنی است؛ زیرا به صحت رسیده است که نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سردار و سرور فرزندان آدم است).

باب (۳): ختنه کردن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶۰۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اخْتَنَّ إِبْرَاهِيمُ، النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً - بِالْقُدُومِ». (م/۲۳۷۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد سالگی، در قدوم (روستایی در شام) ختنه کرد».

باب (۴): در مورد این سخن ابراهیم ÷ که گفت: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ (پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟)

۱۶۰۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنَنَّ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي﴾ [البقره: ۱۶۰].. قَالَ: «وَيَرْحَمُ اللَّهُ لَوْطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السَّجْنِ طُولَ لَبْثِ يُوسُفَ لَأَجَبْتُ الدَّاعِيَ». (م/۱۵۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ما از ابراهیم علیه السلام به شک کردن و طرح این سؤال سزاورتریم که گفت: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنَنَّ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي» «پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ الله متعال فرمود: مگر به این چیز ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی، ولی می خواهم قلبم، مطمئن گردد».

همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال لوط را رحمت کند که به تکیه گاه محکمی (الله) پناه می برد. و اگر من به اندازه ی یوسف علیه السلام در زندان می ماندم، دعوت را اجابت می کردم». (یعنی اگر از من خواسته می شد تا از زندان بیرون شوم، بلا فاصله خارج می شدم؛ ولی یوسف این کار را نکرد و قاصد را نزد عزیز برگرداند.)

باب (۵): در مورد این سخنان ابراهیم ÷ که گفت: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ «من مریض هستم».
﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ و «این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است». و در مورد همسرش سارا گفت: او خواهر من است ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ [الأنبياء: ۶۳].

۱۶۰۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ النَّبِيُّ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَطُّ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَوْلُهُ: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ وَ الثَّانِيَةَ قَوْلُهُ: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ وَ وَاحِدَةً فِي شَأْنِ سَارَةَ، فَإِنَّهُ قَدِمَ أَرْضَ جَبَّارٍ وَمَعَهُ سَارَةُ، وَكَانَتْ أَحْسَنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهَا: إِنَّ هَذَا الْجَبَّارَ، إِنْ يَعْلَمَ أَنَّكَ امْرَأَتِي، يَغْلِبُنِي عَلَيْكَ، فَإِنْ سَأَلَكَ

فَأَخْبِرِيهِ أَنتِ أَكْحِي، فَإِنَّكَ أَكْحِي فِي الْإِسْلَامِ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ مُسْلِمًا عَمْرِي وَعَمْرِيكَ، فَلَمَّا دَخَلَ أَرْضَهُ رَأَاهَا بَعْضُ أَهْلِ الْجَبَّارِ، أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ: لَقَدْ قَدِمَ أَرْضَكَ امْرَأَةٌ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَكُونَ إِلَّا لَكَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا فَأُتِي بِهَا، فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الصَّلَاةِ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ لَمْ يَتَمَالَكَ أَنْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَيْهَا، فَقَبِضَتْ يَدَهُ قَبْضَةً شَدِيدَةً، فَقَالَ لَهَا: ادْعِي اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَ يَدِي وَلَا أَضْرُكَ، فَفَعَلْتَ فَعَادَ، فَقَبِضَتْ أَشَدَّ مِنَ الْقَبْضَةِ الْأُولَى، فَقَالَ لَهَا مِثْلَ ذَلِكَ فَفَعَلْتَ، فَعَادَ، فَقَبِضَتْ أَشَدَّ مِنَ الْقَبْضَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَ يَدِي، فَلَكَ اللَّهُ أَنْ لَا أَضْرُكَ، فَفَعَلْتَ، وَأُطْلِقَتْ يَدُهُ، وَدَعَا الَّذِي جَاءَ بِهَا فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ إِنَّمَا أَتَيْتَنِي بِشَيْطَانٍ، وَلَمْ تَأْتِنِي بِإِنْسَانٍ، فَأَخْرَجَهَا مِنْ أَرْضِي، وَأَعْطَاهَا هَاجِرًا، قَالَ: فَأَقْبَلْتُ تَمْشِي، فَلَمَّا رَأَاهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْصَرَفَ، فَقَالَ لَهَا: مَهَيْم؟ قَالَتْ: خَيْرًا، كَفَّ اللَّهُ يَدَ الْفَاجِرِ، وَأَخَذَ خَادِمًا، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فِتْلِكَ أُمَّكُمْ يَا بَنِي مَاءِ السَّمَاءِ. (م/۲۳۷۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ابراهیم علیه السلام فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار به خاطر الله. یک بار آن جایی که فرمود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ یعنی من مریض هستم. و بار دوم آنجا که گفت: ﴿بَلْ فَعَلَهُ وَكَبُرَهُمْ هَذَا﴾ [الانبیاء: ۶۳] یعنی این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است. و یک دروغ هم بخاطر ساره گفت. بلی، او با ساره که زیباترین انسان بود، وارد سرزمین یکی از پادشاهان جبار و ستمگر شد. ابراهیم به ساره گفت: اگر این پادشاه ستمگر بداند که تو همسر من هستی، تو را به زور از من می گیرد. اگر از تو پرسید، بگو خواهر من هستی؛ چرا که تو خواهر مسلمان من بحساب می آیی؛ زیرا من هیچ مسلمانی در روی زمین بجز خودم و تو سراغ ندارم. به هر حال، هنگامی که وارد شهر شدند، یکی از اطرافیان پادشاه آنها را دید و نزد پادشاه رفت و گفت: زنی وارد سرزمین تو شده است که فقط شایسته‌ی توست. پادشاه فردی را نزد ساره فرستاد و او را آوردند. در این هنگام، ابراهیم علیه السلام به نماز ایستاد. هنگامی که ساره نزد پادشاه آمد، پادشاه کنترلش را از دست داد و دستش را به سوی او دراز کرد؛ اما دست او به شدت، جمع شد. پادشاه گفت: از الله متعال بخواه تا دستم را آزاد کند. من به تو هیچ آسیبی نمی رسانم. ساره دعا نمود. پادشاه بار دیگر دستش را دراز کرد و این بار دستش بیشتر از اول، جمع شد. دوباره درخواست دعا کرد و ساره دعا نمود. برای بار سوم، پادشاه دستش را دراز کرد؛ این بار دستش بیشتر از بار اول و

دوم، جمع شد. این بار هم پادشاه گفت: از الله متعال بخواه تا دستم را آزاد کند. باز هم ساره دعا نمود و دستش آزاد گردید. آنگاه، پادشاه شخصی را که ساره را آورده بود صدا زد و گفت: یک شیطان نزد من آورده‌ای نه یک انسان. او را از سرزمین من بیرون کن و هاجر را به او بده.

بعد از آن، ساره به سوی ابراهیم رفت. هنگامی که ابراهیم او را دید، چهره‌اش را برگرداند و گفت: چه خبر داری؟ ساره گفت: خیر است؛ الله متعال دست این انسان فاجر را از ما بازداشت و به ما خدمتگزاری نیز عنایت نمود. در پایان، ابوهیره گفت: این (هاجر) مادر شما است ای فرزندان آب آسمان. (کنایه از اعراب است که در بیابانها در جستجوی مکان نزول باران بودند تا گوسفندانشان را بچرانند.)

توضیح: اگرچه در حدیث، لفظ دروغ استعمال شده است؛ اما این سه مورد، توریه هستند. و توریه به این معناست که متکلم، سخنی بگوید که دو معنا داشته باشد. و مخاطب آن را بر معنای نزدیک، حمل کند و متکلم معنای دور را مد نظر داشته باشد. و توریه یکی از نکات مهم بلاغت بشمار می‌رود.

قابل یادآوری است که فقها گفته‌اند: در بعضی موارد، دروغ گفتن نه تنها جایز است بلکه واجب می‌باشد. (عمدة القاری)

باب (۶): یادی از موسی علیه السلام

۱۶۱۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا حَيِيًّا، قَالَ: فَكَانَ لَا يُرَى مُتَجَرِّدًا، قَالَ: فَقَالَ بَنُو إِسْرَائِيلَ: إِنَّهُ آدَرُ، قَالَ: فَاعْتَسَلَ عِنْدَ مَشْرَبِهِ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجْرٍ، فَاَنْطَلَقَ الْحَجْرُ يَسْعَى، وَاتَّبَعَهُ بَعْضَاهُ يَضْرِبُهُ، تَوْبِي حَجْرٌ، تَوْبِي حَجْرٌ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مَلَأٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَنَزَلَتْ: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ [الأحزاب: ۶۹]. (م/۳۳۹)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: موسی علیه السلام مردی بسیار با حیا بود و کس او را عریان نمی‌دید. بنی اسرائیل گفتند: موسی ورم بیضه دارد. روزی موسی علیه السلام لباسهایش را روی سنگی گذاشت تا در گودال آب یک نخلستان غسل کند. آن سنگ، فرار کرد. موسی علیه السلام دنبال سنگ به راه افتاد و با عصایش به سنگ می‌زد و فریاد می‌زد: ای سنگ! لباسهایم (را کجا می‌بری)؟ ای سنگ! لباسهایم (را کجا می‌بری)؟ تا اینکه سنگ در میان جمعی از بنی اسرائیل توقف کرد. (و بنی اسرائیل موسی را دیدند)

و گفتند: سوگند به الله، موسی هیچ بیماری ای ندارد.) و این آیه در باره ی همین ماجرا نازل شده است که: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَّأهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ (ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت و آزار کردند؛ پس الله متعال او را از آنچه می گفتند، تبرئه کرد و موسی نزد الله عز وجل صاحب منزلت والایی بود.)

باب (۷): داستان موسی با خضر علیهما السلام

۱۶۱۱- عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ تَوْفَا الْبِكَائِي يُزْعَمُ أَنَّ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ، صَاحِبَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَيْسَ هُوَ مُوسَىٰ صَاحِبَ الْخَضِرِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، سَمِعْتُ أَبِي بْنَ كَعْبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَامَ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، قَالَ: فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَزِدْ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ مُوسَىٰ: أَيُّ رَبِّ كَيْفَ لِي بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: ائْجَلْ حُوْتًا فِي مِكْتَلٍ، فَحَيْثُ تَفْقِدُ الْحُوْتَ فَهُوَ ثَمٌّ، فَاَنْطَلِقْ وَانْطَلِقْ مَعَهُ فَتَاهُ، وَهُوَ يُوشِعُ بِنُ نُونٍ، فَحَمَلَ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، حُوْتًا فِي مِكْتَلٍ، وَانْطَلَقَ هُوَ وَفَتَاهُ يَمْشِيَانِ حَتَّىٰ أَتَيَا الصَّخْرَةَ، فَرَقَدَ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَفَتَاهُ، فَاضْطَرَبَ الْحُوْتُ فِي الْمِكْتَلِ، حَتَّىٰ خَرَجَ مِنَ الْمِكْتَلِ، فَسَقَطَ فِي الْبَحْرِ، قَالَ: وَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنْهُ جَرِيَةَ الْمَاءِ حَتَّىٰ كَانَ مِثْلَ الطَّاقِ، فَكَانَ لِلْحُوْتِ سَرَبًا، وَكَانَ لِمُوسَىٰ وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَاَنْطَلَقَا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمَا وَلَيْلَتِهِمَا، وَنَسِيَ صَاحِبُ مُوسَىٰ أَنْ يُخْبِرَهُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لِفَتَاهُ: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ [الكهف: ۶۲]. قَالَ: وَلَمْ يَنْصَبْ حَتَّىٰ جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أَمَرَ بِهِ، قَالَ: ﴿أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوْتَ وَمَا أَنْسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ [الكهف: ۶۳]. قَالَ مُوسَىٰ: ﴿ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَاَرْتَدَّا عَلَىٰ ءَأَثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ [الكهف: ۶۴]. قَالَ: يَقْصَانِ آثَارَهُمَا، حَتَّىٰ أَتَيَا الصَّخْرَةَ فَرَأَى رَجُلًا نَائِمًا مُسَجًى عَلَيْهِ بِثَوْبٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَىٰ، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ: أَلَيْ بِأَرْضِكَ السَّلَامُ؟ قَالَ: أَنَا مُوسَىٰ، قَالَ: مُوسَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَىٰ عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكُهُ اللَّهُ لَا أَعْلَمُهُ، وَأَنَا

عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لَا تَعْلَمُهُ، قَالَ لَهُ مُوسَى، عليه السلام: ﴿هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾ (٦٦) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٦٧) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (٦٨) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (٦٩) ﴿الكهف: ٦٦-٦٩﴾.

قَالَ لَهُ الْخَضِرُ: ﴿فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ ﴿الكهف: ٧٠﴾. قَالَ: نَعَمْ، قَالَ فَاَنْطَلَقَ الْخَضِرُ وَمُوسَى يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ فَكَلَّمَاهُمَا أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعَرَفُوهُمَا فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنَ الْأَوْجِ السَّفِينَةِ فَتَرَعَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَحَرَقْتَهَا ﴿أَحْرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾ (٧١) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٢) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (٧٣) ﴿الكهف: ٧١-٧٣﴾.

ثُمَّ خَرَجَا مِنَ السَّفِينَةِ، فَبَيْنَمَا هُمَا يَمْشِيَانِ عَلَى السَّاحِلِ إِذَا غُلَامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغُلَمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ، فَافْتَلَعَهُ بِيَدِهِ، فَقَتَلَهُ، فَقَالَ مُوسَى: ﴿أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا﴾ (٧٤) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٥) ﴿الكهف: ٧٤-٧٥﴾.

قَالَ - وَهَذِهِ أَشَدُّ مِنَ الْأُولَى - ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَدِّقْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ (٧٦) فَاَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ ﴿[الكهف: ٧٦-٧٧]﴾. يَقُولُ مَائِلٌ، قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ هَكَذَا، فَأَقَامَهُ، قَالَ لَهُ مُوسَى: قَوْمٌ أَتَيْنَاهُمْ فَلَمْ يُضَيِّقُونَا وَلَمْ يُطْعَمُونَا ﴿لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ (٧٧) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأَنْبِئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (٧٨) ﴿[الكهف: ٧٧-٧٨]﴾. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى، لَوَدِدْتُ أَنَّهُ كَانَ صَبْرًا حَتَّى يَقْصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَخْبَارِهِمَا» قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَتِ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا» قَالَ: «وَجَاءَ عُصْفُورٌ حَتَّى وَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، ثُمَّ نَفَرَ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ: مَا نَقَّصَ عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا مِثْلَ مَا نَقَّصَ هَذَا الْعُصْفُورُ مِنَ الْبَحْرِ» قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ: (وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ عَصَبًا) وَكَانَ يَقْرَأُ: (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا). (م/٢٣٨٠)

ترجمه: سعید بن جبیر می گوید: به ابن عباس گفتیم: نوف بگالی معتقد است که موسی پیامبر بنی اسرائیل با آن موسی که خضر را همراهی کرد، فرق دارد. ابن عباس گفت: دشمن الله دروغ می گوید. من شنیدم که ابی بن کعب گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «موسی ﷺ ایستاده بود و بنی اسرائیل را موعظه می کرد که از وی پرسیدند: از انسان ها چه کسی داناتراست؟ موسی ﷺ گفت: من داناترین انسان ها هستم. الله متعال او را بخاطر اینکه علم را به او (الله متعال) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحی کرد که: بنده ای از بندگان من که در «مجمع البحرین» است از تو داناتر می باشد.

موسی ﷺ گفت: پروردگارا! چگونه می توانم نزد او بروم؟ به وی گفتند: یک ماهی در زنبیلی بگذار و با خود بردار. هر جا ماهی ناپدید شد، او را آنجا خواهی دید. موسی ﷺ همراه یوشع بن نون یک ماهی در زنبیلی گذاشت و آن را برداشت و براه افتاد. وقتی که کنار صخره ای رسیدند، سر بر زمین گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی، خود را از زنبیل بیرون کشید و به آب رسانید. الله متعال حرکت آب را متوقف نمود طوری که طاقی درست شد و به شکل تونلی در آمد و موسی و یوشع بن نون دچار شگفتی شدند. آنها بقیه ی شبانه روز را راه رفتند. البته رفیق موسی فراموش کرد که محل را به او بگوید. هنگام صبح، موسی ﷺ به همراهش گفت: غذایمان را حاضر کن که خسته و گرسنه شده ایم. موسی ﷺ تا زمانیکه میعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگی نمی کرد. همراهش به او گفت: آن صخره را که کنار آن خوابیدیم، بیاد داری؟ ماهی را همانجا فراموش کردم. موسی ﷺ گفت: مکانی که ما در جستجوی آن هستیم، همانجا است. آنها از همان راهی که آمده بودند، باز گشتند. وقتی که به آن صخره رسیدند، مردی را دیدند که خود را در لباسی پیچیده است. موسی ﷺ سلام نمود. خضر گفت: در این سرزمین، سلام از کجاست؟ موسی گفت: من موسی هستم. خضر گفت: موسی بنی اسرائیل؟ موسی گفت: آری، آیا اجازه می دهی همراه تو باشم تا از آنچه که الله متعال به تو آموخته است، به من نیز بیاموزی؟ آن مرد گفت: ای موسی! تو نمی توانی با من صبرکنی؛ زیرا الله متعال به من چیزهایی آموخته است که تو آنها را نمی دانی. همچنین، به تو چیزهایی آموخته که من نمی دانم. موسی گفت: انشاء الله صبر می کنم و از دستورات تو سر پیچی نخواهم کرد. بدین ترتیب، آنها در ساحل دریا، بدون کشتی براه افتادند. پس از مدتی، یک کشتی از کنار آنها عبور کرد. آنان از صاحبان کشتی خواستند تا آنها را همراه خود سوار کنند.

صاحبان کشتی، خضر را شناختند و بدون کرایه آن‌ها را سوار کردند. سپس خضر علیه السلام یکی از تخته‌های کشتی را از جایش در آورد. موسی علیه السلام (با تعجب) گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و حالا تو داری کشتی آنها را سوراخ می‌کنی تا همه را غرق سازی؟ کار عجیبی انجام دادی. خضر گفت: مگر به تو نگفتم که نمی‌توانی با من صبر کنی؟ موسی علیه السلام گفت: مرا بخاطر فراموشی‌ام بازخواست مکن و به خاطر این کار بر من سخت مگیر. سپس از کشتی پیاده شدند و براه افتادند. در راه، پسر بچه‌ای را دیدند که با بچه‌های دیگر مشغول بازی بود. خضر آن کودک را گرفت و سرش را از تنش جدا کرد. موسی علیه السلام (در حالیکه خشمگین شده بود) گفت: چرا فرد بیگناهی را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشد، کشتی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که تو با من توان شکیبایی نخواهی داشت؟ باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند. از اهالی روستا غذا خواستند. ولی آنها از دادن غذا امتناع ورزیدند. در همین روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می‌ریخت. خضر با اشاره‌ی دست آن دیوار را راست کرد. موسی علیه السلام گفت: اگر می‌خواستی، می‌توانستی در مقابل این کار، مزد بگیری. خضر گفت: اینک، وقت جدایی من و تو است». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال موسی را رحمت کند؛ دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا ببینیم داستانش با خضر به کجا می‌کشد».

راوی می‌گوید: همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اولین بار موسی فراموش نمود. در آن اثناء، گنجشکی بر کناره‌ی کشتی نشست و با منقارش از آب دریا برداشت. خضر خطاب به موسی گفت: علم من و تو در برابر علم الله متعال، کمتر از مقدار آبی است که این گنجشک از دریا برداشت».

سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما اینگونه می‌خواند: «وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَضَبًا» و همچنین می‌خواند: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا».

باب (۸): در مورد این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «پیامبران الله متعال را بر یکدیگر ترجیح ندهید»

۱۶۱۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا يَهُودِيٌّ يَعْرِضُ سِلْعَةً لَهُ أُعْطِيَ بِهَا شَيْئًا، كَرِهَهُ، أَوْ لَمْ يَرْضَهُ - شَكََّ عَبْدُ الْعَزِيزِ - قَالَ: لَأَ، وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَشَرِ قَالَ: فَسَمِعَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَلَطَمَ وَجْهَهُ، قَالَ: تَقُولُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ

السَّلَامُ عَلَى الْبَشَرِ وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهَرِنَا؟ قَالَ: فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ لِي ذِمَّةً وَعَهْدًا، وَقَالَ: فَلَنْ لَطَمَ وَجْهِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِمَ لَطَمْتَ وَجْهَهُ؟» قَالَ: قَالَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَشَرِ وَأَنْتَ بَيْنَ أَظْهَرِنَا، قَالَ: فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «لَا تُفَضِّلُوا بَيْنَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَيَصْعَقُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ بُعِثَ، أَوْ فِي أَوَّلِ مَنْ بُعِثَ، فَإِذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذَ بِالْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي أَحُوسِبَ بِصَعْقَتِهِ يَوْمَ الطُّورِ، أَوْ بُعِثَ قَبْلِي؟ وَلَا أَقُولُ: إِنَّ أَحَدًا أَفْضَلُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». (م/۲۳۷۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی، یک نفر یهودی کالایی را برای فروش عرضه کرد؛ به او برای آن، مبلغی دادند که نپسندید یا از آن راضی نبود؛ لذا گفت: نه، سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است. مردی از انصار این سخن را شنید و یک سیلی به صورت یهودی زد و گفت: می گویی سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است؛ حال آنکه محمد در میان ما است. اینجا بود که آن مرد یهودی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: ای ابو القاسم! من ذمی هستم و عهد و پیمان دارم؛ با این حال، فلانی یک سیلی به صورتم زد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مرد انصاری فرمود: «چرا به صورتش سیلی زدی؟» مرد انصاری گفت: یا رسول الله! با وجود اینکه شما در میان ما هستید، او گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از شنیدن این سخن به اندازه‌ای خشمگین شد که آثار خشم در چهره‌اش نمایان گردید و فرمود: «پیامبران الله را بر یکدیگر ترجیح ندهید؛ زیرا در صور دمیده می‌شود و بجز کسانی که الله متعال بخواهد، تمام افرادی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بیهوش می‌شوند. سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود. من نخستین کسی هستم که به هوش می‌آیم یا جزو نخستین افراد هستم و موسی را می‌بینم که گوشه‌ی عرش را بدست گرفته است. ولی نمی‌دانم که او با بیهوش شدن در کوه طور، محاسبه شده است (و الآن اصلا بیهوش نشده) یا اینکه قبل از من به هوش آمده است؟ و من نمی‌گویم که کسی بهتر از یونس بن متی است.»

باب (۹): در مورد وفات موسی علیه السلام

۱۶۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: أَحِبَّ رَبَّكَ، قَالَ فَلَطَمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَ مَلِكِ الْمَوْتِ فَمَقَّأَهَا، قَالَ فَرَجَعَ الْمَلَكُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ: إِنَّكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَكَ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ، وَقَدْ فَقَأَ عَيْنِي، قَالَ فَردَّ اللَّهُ إِلَيْهِ عَيْنَهُ وَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى عَبْدِي فَقُلْ: الْحَيَاةُ تُرِيدُ؟ فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْحَيَاةَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى مَنْ ثَوْرٍ، فَمَا تَوَارَتْ يَدُكَ مِنْ شَعْرَةٍ، فَإِنَّكَ تَعِيشُ بِهَا سَنَةً، قَالَ، ثُمَّ مَه؟ قَالَ: ثُمَّ تَمُوتُ، قَالَ: فَالآنَ مِنْ قَرِيبٍ، رَبِّ أَدْنِي مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، رَمِيَةً بِحَجْرٍ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَاللَّهِ لَوْ أُنِّي عِنْدَهُ لَأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكُثَيْبِ الْأَحْمَرِ». (م/۲۳۷۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ملک الموت نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: دعوت پروردگارت را اجابت کن. موسی یک سیلی روی چشم ملک الموت زد و آن را بیرون آورد. ملک الموت نزد پروردگارش برگشت و گفت: بار الهها! مرا برای قبض روح بنده ای فرستادی که نمی خواهد بمیرد. پس الله متعال چشمش را که در اثر آن سیلی، بیرون آمده بود، سر جایش برگرداند و فرمود: نزد بنده ام برگرد و به او بگو: اگر خواهان ادامه ی زندگی هستی، دستات را بر پشت گاوی بگذار؛ به ازای هر تار مویی که زیر دستات قرار می گیرد، یک سال زندگی خواهی نمود. موسی گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ الله متعال فرمود: بعد از آن، مرگ است. موسی علیه السلام گفت: حال که چنین است، ترجیح می دهم، اکنون بمیرم. پروردگارا! مرا نزدیک سرزمین مقدس، و به فاصله ی پرتاب سنگی از آن، قرار ده».

در پایان، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به الله، اگر من آنجا بودم، قبر موسی را کنار راه، نزدیک تپه ی سرخ، به شما نشان می دادم».

باب (۱۰): در مورد این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «از کنار موسی علیه السلام گذشتم در حالی که او در قبرش ایستاده بود و نماز می خواند»

۱۶۱۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَتَيْتُ - وَفِي رِوَايَةٍ هَدَابٍ مَرَرْتُ - عَلَى مُوسَى لَيْلَةَ أُسْرِي بِي عِنْدَ الْكُثَيْبِ الْأَحْمَرِ، وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ». (م/۲۳۷۵)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب اسراء، از کنار موسی علیه السلام در نزدیکی تپه ی سرخ عبور کردم در حالی که او در قبرش ایستاده بود و

نماز می خواند».

(قابل یادآوری است که هیچ انسانی بعد از مرگ، مکلف به انجام اعمال نیست؛ اما از آنجایی که انبیا در زندگی بسیار به نماز علاقه مند بوده اند، بعد از مرگ نیز به همان عمل دنیوی خویش مشغولند؛ آنهم بر اساس حدیثی که می گوید: «انسان به همان حالتی که بمیرد، حشر می شود. والله اعلم»)

باب (۱۱): یادی از یوسف علیه السلام

۱۶۱۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ» قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ» قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَقَهُوا». (م/۲۳۷۸)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: فردی پرسید: یا رسول الله! گرامی ترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که تقوایش، بیشتر باشد». گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پس یوسف، نبی الله فرزند نبی الله فرزند نبی الله فرزند خلیل الله است». گفتند: سؤال ما، این نیست. فرمود: «پس از اصل و نسب عرب می پرسید. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند».

باب (۱۲): یادی از زکریا علیه السلام

۱۶۱۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «كَانَ زَكَرِيَاءُ نَجَارًا». (م/۲۳۷۹)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زکریا علیه السلام نجار بود».

باب (۱۳): یادی از یونس علیه السلام

۱۶۱۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ قَالَ - يَعْنِي اللَّهَ عز وجل - لَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ لِي - وَقَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى: لِعَبْدِي - أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى» (م/۲۳۷۶)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «الله متعال فرمود: برای هیچ بنده ای، شایسته نیست که بگوید: من از یونس بن متی بهترم».

باب (۱۴): یادی از عیسی علیه السلام

۱۶۱۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ» قَالُوا: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ مِنْ عِلَاتٍ، وَأُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى، وَوَدِينُهُمْ وَاحِدٌ، فَلَيْسَ بَيْنَنَا نَبِيٌّ». (م/۲۳۶۵)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من از همه ی مردم به عیسی بن مریم، در دنیا و آخرت، نزدیکترم. و پیامبران، فرزندان یک پدرند که از چند مادر متولد شده اند (در اصول با یکدیگر مشترک اند و در فروع، متفاوت). میان من و عیسی، پیامبر دیگری وجود ندارد».

باب (۱۵): بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می آید، شیطان او را لمس می کند

۱۶۱۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ إِلَّا نَحَسَهُ الشَّيْطَانُ، فَيَسْتَهْلُ صَارِحًا مِنْ نَحْسَةِ الشَّيْطَانِ، إِلَّا ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ» ثُمَّ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَأُوا إِنَّ شِئْتُمْ: ﴿وَإِنِّي أَعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [آل عمران: ۳۶]. (م/۲۳۶۶)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می آید، شیطان او را لمس می کند. و از همان لمس شیطان است که نوزاد هنگام تولد، فریاد می کشد».

باب (۱۶): عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می کنم

۱۶۲۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلًا يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى: سَرَقْتَ؟ قَالَ: كَلَّا، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، فَقَالَ عِيسَى: أَمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَّبْتُ نَفْسِي». (م/۲۳۶۸)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «عیسی بن مریم، مردی را دید که سرقت می کرد. پس به او گفت: دزدی کردی؟ آن مرد گفت: سوگند به الهی که معبودی بجز او وجود ندارد، هرگز دزدی نکرده ام. عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می کنم».

۵۴- کتاب فضایل یاران نبی اکرم ﷺ

فضایل ابوبکر صدیق:

باب (۱): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله متعال است، چیست»؟

۱۶۲۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ حَدَّثَهُ قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِي الْعَارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمِيهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمِيهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِأَثْنَيْنِ اللَّهِ تَالِهُمَا». (م/۲۳۸۱)

ترجمه: ابوبکر رضي الله عنه می گوید: ما داخل غار بسر می بردیم که من نگاه کردم و پاهای مشرکین را بالای سرمان دیدم. پس گفتم: یا رسول الله! اگر یکی از آنان به پایین، نگاه کند، ما را می بیند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوبکر، گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله است، چیست»؟

باب (۲): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: همانا ابوبکر بیشتر از همه ی مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است

۱۶۲۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «عَبْدُ خَيْرِهِ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ»، فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، وَبَكَى، فَقَالَ: قَدَيْتَاكَ بِأَبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخَيَّرُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا بِهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامَ، لَا تُبْقِيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ حَوْحَةً إِلَّا حَوْحَةَ أَبِي بَكْرٍ». (م/۲۳۸۳)

ترجمه: ابو سعید خدری رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر نشست و فرمود: «الله متعال به یکی از بندگان اختیار داد تا از میان عنایت کردن زرق و برق دنیا و آنچه را که نزد الله متعال وجود دارد، یکی را انتخاب نماید. آن بنده، آنچه را که نزد الله متعال وجود دارد، انتخاب نمود». با شنیدن این سخنان، ابوبکر بسیار گریه نمود و گفت: پدران و مادران ما فدایت شوند.

راوی می گوید: آن بنده‌ای که به او حق انتخاب داده شده بود، رسول الله ﷺ بود. و ابوبکر ﷺ این نکته را بهتر از همه‌ی ما می دانست. همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «ای مردم! همانا ابوبکر ﷺ بیشتر از همه‌ی مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را به عنوان دوست خالص، انتخاب می کردم، حتماً ابوبکر ﷺ را برمی گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همه‌ی دریچه‌هایی را که به مسجد باز می شود، ببندید جز دریچه‌ی خانه‌ی ابوبکر ﷺ را».

باب (۳): ابوبکر صدیق ﷺ محبوب‌ترین مردم نزد رسول الله ﷺ می باشد

۱۶۲۳- عَنْ أَبِي عَثْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، فَاتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ «عَائِشَةُ»، قُلْتُ: مِنَ الرَّجَالِ؟ قَالَ: «أَبُوهَا»، قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «عُمَرُ» فَعَدَّ رَجَالًا. (م/۲۳۸۴)

ترجمه: ابو عثمان می گوید: عمرو بن عاص ﷺ گفت: رسول الله ﷺ مرا به عنوان فرمانده لشکر ذات‌السلاسل، تعیین نمود. پس نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم و پرسیدم: محبوبترین انسان، نزد تو کیست؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان چه کسی محبوبتر است؟ فرمود: «پدرش». گفتم: بعد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر دیگر را بر شمرد.

باب (۴): اجتماع اعمال نیک برای ابوبکر صدیق ﷺ و وارد شدن او به بهشت

فیه حدیث ابی هریره، و قد تقدم فی الزکاة (انظر الحدیث: ۵۴۳)
ترجمه: در این زمینه، حدیث شماره (۵۴۳) در بحث زکات، بیان گردید.

باب (۵): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم»

۱۶۲۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً لَهُ، قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا، التَّفْتَتَ إِلَيْهِ الْبَقْرَةُ فَقَالَتْ: إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، وَلَكِنِّي إِنَّمَا خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ»، فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ تَعَجُّبًا وَفِرْعًا، أَبْقَرَةٌ تَكَلَّمُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنِّي أَوْ مِنْ»

بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا رَاجِعٌ فِي غَنَمِهِ، عَدَا عَلَيْهِ الدُّبُّ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً، فَطَلَبَهُ الرَّاعِي حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا مِنْهُ، فَالْتَمَتَ إِلَيْهِ الدُّبُّ فَقَالَ لَهُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ؟ يَوْمَ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِي؟» فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنِّي أَوْمِنُ بِذَلِكَ، أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». (م/۲۳۸۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی، سوار بر گاوی بود که گاو به طرف او نگاه کرد و گفت: من، برای این کار، آفریده نشده‌ام؛ بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام». مردم از تعجب و وحشت، سبحان الله گفتند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، یک چوپان با گوسفندانش بود که گرگی، حمله کرد و یک گوسفند را گرفت. چوپان، گرگ را دنبال کرد و گوسفند را نجات داد. گرگ به سوی چوپان نگاه کرد و به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی؛ اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد؟» مردم گفتند: سبحان الله. رسول الله صلی الله علیه و آله دوباره فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم».

باب (۶): همراهی صدیق و فارق رضی الله عنه با نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۶۲۵- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: وَضِعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه عَلَى سَرِيرِهِ، فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيُثْنُونَ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ، قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ، وَأَنَا فِيهِمْ، قَالَ: فَلَمْ يُرْعِنِي إِلَّا بِرَجُلٍ قَدْ أَخَذَ بِمَنْكِبِي مِنْ وَرَائِي، فَالْتَمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ رضی الله عنه، فَتَرَحَّمَ عَلَيَّ عُمَرُ، وَقَالَ: مَا خَلَّفْتُ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ، وَائِمُّمُ اللَّهُ إِنْ كُنْتُ لِأُظُنُّ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، وَذَلِكَ أَنِّي كُنْتُ أَكْثَرُ، أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»، فَإِنْ كُنْتُ لِأَرْجُو، أَوْ لِأُظُنُّ، أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا. (م/۲۳۸۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: جنازه‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه را بر تختش گذاشته بودند و قبل از اینکه بردارند، مردم اطراف او را گرفته و دعا می‌کردند و خوبیهایش را بیان می‌نمودند و بر او درود می‌فرستادند. من نیز در میان آنان بودم که ناگهان، مردی از پشت سر، دستش را بر شانهم گذاشت. چه‌ره‌ام را بر گرداندم؛ دیدم علی بن

ابی طالب رضی الله عنه است. او برای عمر، دعای رحمت کرد و گفت: بعد از خودت، کسی را نگذاشتی که نزد من محبوب‌تر از تو باشد تا من با عملی مانند عمل او به ملاقات پروردگار بروم. و سوگند به الله، من گمان می‌کردم که الله متعال تو را در کنار دو دوستات، قرار می‌دهد؛ زیرا بسیار می‌شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «من و ابوبکر و عمر آمدیم. من و ابوبکر و عمر وارد شدیم. من و ابوبکر و عمر رفتیم». لذا امیدوار بودم یا آرزو می‌کردم که الله متعال تو را در کنار آنها قرار دهد.

باب (۷): جانشینی ابوبکر رضی الله عنه

۱۶۲۶- عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رضی الله عنها وَسُئِلَتْ: مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُسْتَخْلِفًا لَوْ اسْتَخْلَفَهُ؟ قَالَتْ: أَبُو بَكْرٍ، فَقِيلَ لَهَا: ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ؟ قَالَتْ: عُمَرُ، ثُمَّ قِيلَ لَهَا: مَنْ بَعْدَ عُمَرَ؟ قَالَتْ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ، ثُمَّ انْتَهَتْ إِلَى هَذَا. (م/۲۳۸۵)

ترجمه: ابن ابی ملیکه می‌گوید: شنیدم که از عایشه رضی الله عنها پرسیدند: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواست جانشینی تعیین کند، چه کسی را تعیین می‌نمود؟ گفت: ابوبکر رضی الله عنه را. پرسیدند: بعد از ابوبکر؟ گفت: عمر را. سپس پرسیدند: بعد از عمر؟ گفت: ابو عبیده بن جراح را. و به همین قدر، اکتفا نمود.

۱۶۲۷- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَيْئًا، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ فَلَمْ أَجِدْكَ؟ قَالَ أَبِي: كَأَنَّهَا تَعْنِي الْمَوْتَ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدِي فَاْتِي أَبَا بَكْرٍ». (م/۲۳۸۶)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: زنی از نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله چیزی خواست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن زن دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر رضی الله عنه بیا».

۱۶۲۸- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَرَضِهِ: «ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ، وَأَخَاكَ، حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّيَ مُتَمَنَّ وَيَقُولَ قَائِلٌ: أَنَا أَوْلَى، وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ». (م/۲۳۸۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (در بیماری وفاتش) فرمود: ابوبکر و برادرت را نزد من بیاور تا چیزی بنویسم؛ زیرا من از آن بیم دارم که کسی آرزویی در سر بیروrand یا بگوید: من شایسته ترم. سپس با خود گفتم: الله متعال و مؤمنین بجز ابوبکر، کس دیگری را نمی پذیرند».

باب (۸): فضایل عمر بن خطاب رضی الله عنه

۱۶۲۹- عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدْيَ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ، وَمَرَّ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ». قَالُوا: مَاذَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِينَ».
(م/۲۳۹۰)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالی که پیراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پیراهن بعضی ها تا سینه‌ی آنان بود و پیراهن برخی دیگر، کوتاه‌تر از آن، و پیراهن عمر بن خطاب رضی الله عنه چنان بلند بود که روی زمین کشیده می شد». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! تعبیر این خواب چیست؟ فرمود: «دینداری». (یعنی بلندی و کوتاهی پیراهن، نشانه‌ی کمال و نقص دین آنان است.)

۱۶۳۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، إِذْ رَأَيْتُ قَدَحًا أُتِيْتُ بِهِ، فِيهِ لَبَنٌ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتَّى إِذَا لَرَى الرَّيَّ يَجْرِي فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ» قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمُ».
(م/۲۳۹۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جایی که احساس نمودم سیری در ناخن‌هایم جریان دارد. سپس باقیمانده‌ی آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

۱۶۳۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبٍ، عَلَيْهَا دَلْوٌ، فَتَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَتَزَعَهَا بِهَا ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ، وَاللَّهُ يَغْمُرُ لَهُ، ضَعْفٌ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا

فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمَّ أَرَّ عَبْقَرِيًّا مِّنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، حَتَّى صَرَبَ النَّاسُ بِعَطْنٍ». (م/۲۳۹۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خواب دیدم که کنار چاهی هستم و بالای آن، دلوی وجود دارد. پس از آن چاه به اندازه‌ای که خواست الله متعال بود، آب کشیدم. آنگاه، فرزند ابو قحافه (ابوبکر) آن را گرفت و یک یا دو دلو، آب کشید و در آب کشیدنش، ضعف داشت؛ ولی الله متعال او را مغفرت می‌کند. سپس، عمر آن را گرفت و آن دلو در دست او، به دلو بسیار بزرگی، تبدیل شد و هیچ نابه‌ای در میان مردم ندیده‌ام که مانند او آب بکشد تا جایی که مردم و حیواناتشان سیراب شدند و به استراحت پرداختند». □

۱۶۳۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرِ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتِكَ، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَبَكَى عُمَرُ، وَنَحْنُ جَمِيعًا فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: يَا أَبَايَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعَلَيْكَ أَعَارُ؟ (م/۲۳۹۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خواب دیدم که در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زنی افتاد که کنار قصری، وضو می‌گرفت. پرسیدم: این قصر، مال چه کسی است؟ (فرشتگان) گفتند: از آن عمر بن خطاب است. پس به یاد غیرت عمر افتادم؛ لذا پشت کردم و رفتم». ابوهریره می‌گوید: ما همه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن مجلس بودیم که عمر با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد و گفت: یا رسول الله! آیا در مورد تو هم به غیرت می‌آیم؟! □

۱۶۳۳- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَ، عَالِيَةً أَصَوَاتُهُنَّ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ فَمَنْ يَبْتَدِرُنَ الْحِجَابَ، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَضْحَكُ، فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي، فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ» قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَهَبْنَ، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: أَيُّ عِدْوَاتٍ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَبَنِي وَلَا تَهَبَنَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم? قُلْنَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَعْلَطُ

وَأَقْظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». (م/۲۳۹۷)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: چند زن قریشی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آواز بلند صحبت می کردند و سؤالات زیادی داشتند که عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه ی ورود خواست. هنگامی که عمر رضی الله عنه اجازه خواست، آنها برخاستند و حجاب کردند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که می خندید به عمر رضی الله عنه اجازه ی ورود داد. عمر گفت: یا رسول الله! الله متعال همیشه تو را شاد و خندان بگرداند. پیامبر اکرم فرمود: «من از این زنان تعجب نمودم که نزد من بودند و هنگامی که صدای تو را شنیدند، حجاب کردند». عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! شایسته تر است که از شما بترسند. سپس عمر رضی الله عنه خطاب به زنان گفت: ای کسانی که دشمن خودتان هستید! از من می ترسید؛ ولی از رسول الله صلی الله علیه و آله نمی ترسید!؟ گفتند: بلی، شما خشن تر و درشت خوتر از رسول الله صلی الله علیه و آله هستید. اینجا بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، هرگز شیطان، تو را در حال گذر از راهی نمی بیند مگر آنکه راهی غیر از راه تو را در پیش می گیرد».

۱۶۳۴- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ، فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ، فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ» قَالَ ابْنُ وَهْبٍ: تَفْسِيرُ مُحَدَّثُونَ مُلْهُمُونَ. (م/۲۳۹۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «در میان امتهای گذشته، افرادی وجود داشت که به آنها الهام می شد. اگر یکی از آنان در میان امت من وجود داشته باشد، عمر بن خطاب رضی الله عنه خواهد بود».

۱۶۳۵- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ عُمَرُ: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ: فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، وَفِي الْحِجَابِ، وَفِي أُسَارَى بَدْرٍ. (م/۲۳۹۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنه می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: در سه مورد، نظر من با وحی پروردگارم موافق گردید: یکی درباره ی اینکه در مقام ابراهیم نماز بخوانیم. دوم: در مورد حجاب. و سوم هم در مورد اسیران بدر.

۱۶۳۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي سَلُولٍ، جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ أَنْ يُكْفَنَ فِيهِ أَبَاهُ، فَأَعْطَاهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ عُمَرُ رضی اللہ عنہ، فَأَخَذَ بِثُوبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّيُ عَلَيْهِ وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا خَيْرِي اللَّهُ فَقَالَ: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]. وَسَأَزِيدُ عَلَى سَبْعِينَ»، قَالَ: إِنَّهُ مُنَافِقٌ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴]. (م/ ۲۴۰۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: روزی که عبد الله بن ابی مُرد، پسرش نزد رسول الله ﷺ آمد و از پیامبر اکرم ﷺ درخواست نمود که پیراهنش را بدهد تا پدرش را با آن کفن کند. بعد از آن، از رسول الله ﷺ درخواست نمود تا بر او، نماز جنازه بخواند. رسول الله ﷺ برخاست تا بر او نماز بخواند. در این هنگام، عمر برخاست و پیراهن پیامبر اکرم ﷺ را گرفت و گفت: مگر الله متعال شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال به من اختیار داده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [توبه: ۸۰] ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ (چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آنها طلب آمرزش کنی، الله متعال هرگز آنها را نخواهد بخشید)». سرانجام، رسول الله ﷺ بر او نماز خواند. سپس، الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ (بر هیچیک از مردگان منافق، نماز نخوان و بر سر قبرش نایست).

باب (۹): فضایل عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ

۱۶۳۷- عَنِ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُضْطَجِعًا فِي بَيْتِهِ، كَاشِفًا عَنِ فَحْدِيهِ، أَوْ سَاقِيهِ، فَاسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَتَحَدَّثَ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ

عُمَرُ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ كَذَلِكَ، فَتَحَدَّثَتْ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَانُ، فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَوَى ثِيَابَهُ - قَالَ مُحَمَّدٌ: وَلَا أَقُولُ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ - فَدَخَلَ فَتَحَدَّثَتْ، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ، وَلَمْ تُبَالِهْ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ وَلَمْ تُبَالِهْ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَانُ فَجَلَسَتْ وَسَوَيْتُ ثِيَابَكَ: فَقَالَ: «أَلَا أَسْتَحِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ». (م/۲۴۰۱)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ در خانه اش دراز کشیده بود و رانها یا ساق هایش را آشکار ساخته بود که ابو بکر اجازه ی ورود خواست. پیامبر اکرم ﷺ با همان حالتی که داشت به او اجازه ی ورود داد و به صحبت هایش ادامه داد. سپس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اجازه ی ورود خواست. رسول اکرم ﷺ به او نیز با همان حالتی که داشت، اجازه ی ورود داد و به صحبت هایش ادامه داد. بعد از آن، عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اجازه ی ورود خواست. در این هنگام، پیامبر اکرم ﷺ نشست و لباس هایش را مرتب نمود. - محمد که یکی از راویان است: می گوید: فکر نمی کنم که این سه نفر در یک روز آمدند. - به هر حال، عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هم وارد شد و صحبت کرد.

هنگامی که عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بیرون رفت، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد شد و تو خودت را مرتب نکردی و به او اهمیت ندادی. سپس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد شد، باز هم تو خودت را مرتب نکردی و به او نیز اهمیت ندادی؛ اما هنگامی که عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد شد، نشستی و لباس هایت را مرتب نمودی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آیا من از مردی که فرشتگان از او شرم و حیا می کنند، شرم و حیا نکنم»؟

۱۶۳۸- عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ، فَقَالَ لِأَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: وَلَا كُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: خَرَجَ، وَجَهَ هَهُنَا، قَالَ: فَخَرَجْتُ عَلَى أَثَرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ أَرِيْسٍ، قَالَ: فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ وَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ قَدْ جَلَسَ عَلَى بَيْتِ أَرِيْسٍ، وَتَوَسَّطَ قَفْهَا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، وَدَلَّاهُمَا فِي الْبَيْتِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ: لِأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، قَالَ: ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ،

فَقَالَ: «أُذِّنُ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْحِجَّةِ»، قَالَ: فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَشِّرُكَ بِالْحِجَّةِ، قَالَ: فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْقَفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبُئْرِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَحِيَّ يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقُنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ - يُرِيدُ أَحَاهُ - خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «أُذِّنُ لَهُ، وَبَشِّرُهُ بِالْحِجَّةِ»، فَجِئْتُ عُمَرَ فَقُلْتُ: أذِنَ وَيُبَشِّرُكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحِجَّةِ، قَالَ: فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْقَفِّ، عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبُئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ فَقُلْتُ: إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا - يَعْنِي أَحَاهُ - يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ فَحَرَكَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عَثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ قَالَ: وَجِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ «أُذِّنُ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْحِجَّةِ، مَعَ بَلْوَى تُصِيبُهُ»، قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: ادْخُلْ، وَيُبَشِّرُكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحِجَّةِ، مَعَ بَلْوَى تُصِيبُكَ، قَالَ: فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقَفَّ قَدْ مَلِئَ، فَجَلَسَ وَجَاهَهُمْ مِنَ الشَّقِّ الْأَخْرِ، قَالَ شَرِيكٌ: فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: فَأَوْلَتْهَا قُبُورَهُمْ. (م/۲۴۰۳)

ترجمه: سعید بن مسیب به نقل از ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: او در خانه اش وضو گرفت. سپس بیرون رفت و با خود گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را ترک نمی کنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جویای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد. به او گفتند: بیرون شد و به این طرف رفت. ابوموسی می گوید: من دنبالش به راه افتادم و به جستجوی او پرداختم تا اینکه وارد باغ اریس شد. من کنار دروازه ای آن که از شاخه های درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله قضای حاجت کرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوی او رفتم و دیدم بر لبه ای چاه اریس نشسته و ساقهایش را برهنه نموده و داخل چاه، آویزان کرده است. به ایشان، سلام دادم و برگشتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان رسول الله صلی الله علیه و آله می شوم. سپس، ابوبکر آمد و در را فشار داد. گفتم: کیستی؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آنگاه، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: یا رسول الله! او ابوبکر است و اجازه ای ورود می خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله صلی الله علیه و آله تو را به بهشت، بشارت داد. ابوبکر وارد

شد و بر لبه‌ی چاه، سمت راست رسول الله ﷺ نشست و مانند پیامبر اکرم ﷺ پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساقهایش را برهنه ساخت. سپس بر گشتم و سرجایم نشستم. و چون برادرم را گذاشته بودم که وضو بگیرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگر الله متعال به او (یعنی برادرم) اراده‌ی خیر داشته باشد، وی را می‌آورد. ناگهان، دیدم که شخصی دروازه را تکان می‌دهد. پرسیدم: کیستی؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آنگاه نزد رسول الله ﷺ رفتم و به ایشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه‌ی ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ به تو بشارت بهشت داد». او هم وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت چپ پیامبر اکرم ﷺ نشست و پاهایش را در چاه، آویزان کرد. من بر گشتم و سرجایم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر الله متعال به فلانی اراده‌ی خیر داشته باشد، او را می‌آورد. فردی دیگر آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: کیستی؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر کن. پس نزد رسول الله ﷺ آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شود و به او به خاطر مصیبتی که گرفتارش می‌شود، بشارت بهشت بده». نزدش آمدم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شوی، بشارت بهشت داد. او نیز وارد شد و دید که لبه‌ی چاه، پر شده است؛ لذا آن طرف چاه و روبروی رسول الله ﷺ نشست. سعید بن مسیب می‌گوید: من این وضعیت نشستن آنها را به مکان قبرهایشان، تعبیر نمودم. (رسول الله ﷺ و ابو بکر و عمر کنار یکدیگر دفن شدند و عثمان جدای از آنها دفن گردید).

باب (۱۰): فضایل علی بن ابی طالب ﷺ

۱۶۳۹- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَخَلَّفَنِي فِي النَّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟ فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ عَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». (م/ ۲۴۰۴)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ در غزوه‌ی تبوک، علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه را به عنوان جانشین خود، تعیین نمود. علی رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا دوست

نداری که تو برای من بمنزله‌ی هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد».

۱۶۴۰- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا، قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ عَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: «أَيُّنَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟» فَقَالُوا: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ، فَأُتِيَ بِهِ، فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ، حَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا، فَقَالَ: «انْفُذْ عَلَيَّ رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ التَّمَعِ». (م/۲۴۰۶)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ روز خیبر فرمود: «این پرچم را به دست مردی می‌سپارم که الله متعال به وسیله‌ی او خیبر را فتح خواهد کرد. او الله و رسولش را دوست دارد و الله و رسولش او را دوست دارند». اینگونه صحابه آن شب را با این سخنان سپری کردند که پرچم به کدامیک از آنها داده خواهد شد. هنگام صبح، همه‌ی مردم نزد رسول الله ﷺ رفتند به این امید که پرچم به آنها سپرده شود. رسول الله ﷺ پرسید: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: یا رسول الله! ایشان، چشم درد دارد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «فردی را بفرستید تا او را بیاورد». به هر حال، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را آوردند. رسول الله ﷺ بر چشمانش، آب دهان مالید و برایش دعا نمود. علی بن ابی طالب بلا فاصله بهبود یافت طوری که گویا هرگز بیمار نبوده است. آنگاه رسول الله ﷺ پرچم را به ایشان داد. علی رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! با آنان بجنگم تا مانند ما مسلمان شوند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «با تانی، نزد آنان برو تا بدانجا برسی. سپس، آنها را به اسلام، دعوت کن و از دستورات الله متعال با خبر ساز. سوگند به الله، اگر الله متعال یکی از آنان را بوسیله‌ی تو هدایت کند، برایت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (یاد آوری می‌شود که شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسیار بالایی برخوردار بودند.)

۱۶۴۱- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: اسْتُعْمِلَ عَلِيٌّ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ، قَالَ: فَدَعَا سَهْلٌ بَنَ سَعْدٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْتِمَ عَلِيًّا، قَالَ: فَأَبَى سَهْلٌ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِذْ أُبَيِّتَ فَقُلْ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا التُّرَابِ، فَقَالَ سَهْلٌ: مَا كَانَ لِعَلِيٍّ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَبِي التُّرَابِ، وَإِنْ كَانَ لَيَفْرَحُ إِذَا دُعِيَ بِهَا، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنَا عَنْ قِصَّتِهِ لِمَ سَمَى أَبَا تُرَابٍ؟ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟» فَقَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَغَاصَبَنِي فَخَرَجَ، فَلَمْ يَقُلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ: «انْظُرْ، أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ، فَجَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، فَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا التُّرَابِ قُمْ أَبَا التُّرَابِ» (م/۹/۲۴۰)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: مردی از آل مروان به عنوان فرماندار مدینه تعیین گردید. او سهل بن سعد را فراخواند و از او خواست تا علی بن ابی طالب رضی الله عنه را بد و بی راه بگوید. اما سهل از دشنام دادن علی بن ابی طالب رضی الله عنه خودداری کرد. او گفت: حالا که بد و بی راه نمی گویی، بگو: الله متعال ابو تراب را لعنت کند. سهل گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه هیچ نامی که برایش محبوبتر از ابو تراب باشد، نداشت. و هنگامی که با این نام صدایش می کردند، بسیار خوشحال می شد. مرد مروانی گفت: چرا به او ابو تراب می گویند؟ ماجرایش را برای ما بیان کن. سهل گفت: روزی، رسول الله ﷺ به خانه ی دخترش؛ فاطمه رضی الله عنها؛ تشریف برد. علی رضی الله عنه در خانه نبود. پیامبر اکرم ﷺ پرسید: «پسر عمویت کجاست؟» فاطمه ی زهرا رضی الله عنها عرض کرد: بین ما کدورتی پیش آمد. او بر من خشم گرفت و از خانه برون رفت و اینجا استراحت نکرد.

رسول الله ﷺ به یکی گفت: «ببین او کجاست؟» آن مرد آمد و گفت: یا رسول الله! او در مسجد، خوابیده است. رسول الله ﷺ به مسجد تشریف برد. علی رضی الله عنه در آنجا دراز کشیده بود و چادرش روی زمین افتاده و بدنش خاک آلود شده بود. رسول الله ﷺ در حالی که خاکها را از بدن علی رضی الله عنه پاک می کرد، به او گفت: «ابو تراب! بلند شو. ابو تراب! بلند شو».

باب (۱۱): فضایل طلحه بن عبید الله ﷺ

۱۶۴۲- عَنْ أَبِي عُمَانَ قَالَ: «لَمْ يَبْقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ طَلْحَةَ وَسَعْدٍ، عَنْ حَدِيثِهِمَا». (م/۲۴۱۴)

ترجمه: ابو عثمان می گوید: در یکی از روزهایی که رسول الله ﷺ با دشمنان جنگید (روز احد) کسی غیر از طلحه و سعد، بر اساس گفته‌ی خودشان، همراه رسول الله ﷺ نماند.

باب (۱۲): فضایل زبیر بن عوام ﷺ

۱۶۴۳- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَدَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ يَوْمَ الْحَنْدَقِ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ثُمَّ نَدَبَهُمْ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيٌّ وَحَوَارِيُّ الزُّبَيْرِ». (م/۳۴۱۵)

ترجمه: محمد بن منکدر می گوید: شنیدم که جابر بن عبد الله ﷺ گفت: رسول الله ﷺ روز جنگ احزاب مردم را تشویق به جهاد نمود. زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. دوباره پیامبر اکرم ﷺ مردم را تشویق به جهاد نمود. این بار هم زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. بار سوم رسول الله ﷺ مردم را تشویق به جهاد نمود. این بار هم زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. اینجا بود که فرمود: «هر پیامبری، یک حواری (یاور و دوست مخلصی) دارد. و حواری من، زبیر است».

۱۶۴۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، يَوْمَ الْحَنْدَقِ، مَعَ النَّسْوَةِ، فِي أُطْمِ حَسَّانٍ، فَكَانَ يُطَاطِئُ لِي مَرَّةً فَأَنْظُرُ، وَأُطَاطِئُ لَهُ مَرَّةً فَيَنْظُرُ، فَكُنْتُ أَعْرِفُ أَبِي إِذَا مَرَّ عَلَيَّ فَرَسِهِ فِي السَّلَاحِ، إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي، فَقَالَ: وَرَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ، أَبُويَه فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (م/۲۴۱۶)

ترجمه: عبدالله بن زبیر ﷺ می گوید: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابی سلمه در قلعه‌ی حسان، همراه زنان بودیم. پس گاهی او کمرش را خم می نمود و من (از بالای پشتش) نگاه می کردم، و گاهی هم من پشتم را خم می نمودم و او (از بالای پشتم) نگاه می کرد. در آن هنگام، من پدرم، زبیر، را شناختم که مسلح و سوار بر اسبش بود و

به سوی بنی قریظه می‌رفت. سپس من این ماجرا را برای پدرم تعریف نمودم. پدرم گفت: پسر! مرا دیدی؟ گفتم: بلی. گفت: سوگند به الله که رسول الله ﷺ در آن روز، پدر و مادرش را یک جا ذکر نمود و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد».

۱۶۴۵- عَنْ عَرَوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: قَالَتْ لِي عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَبَوَاكَ - وَاللَّهِ - مِنْ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ، وَفِي رِوَايَةٍ: تَعْنِي أَبَا بَكْرٍ وَالزُّبَيْرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. (م/۲۴۱۸)

ترجمه: عروه بن زبیر می‌گوید: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا به من گفت: سوگند به الله که پدر و پدر بزرگت (زبیر و ابوبکر) جزو کسانی هستند که دعوت پیامبر را (پس از غزوه‌ی احد) بعد از اینکه زخمی شدند، اجابت کردند. و در روایتی آمده است که هدفش، ابوبکر و زبیر بودند. (چرا که اسما دختر ابوبکر، مادر عروه است).

باب (۱۳): فضایل طلحه و زبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

۱۶۴۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى جَبَلٍ حِرَاءٍ، فَتَحَرَّكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْكُنْ، حِرَاءٌ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ وَعَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ». (م/۲۴۱۷)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ بالای کوه احد بود که کوه لرزید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای حراء! آرام باش؛ چرا که صرفاً روی تو پیامبر، صدیق و شهید، قرار دارد». قابل یادآوری است که پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمُ روی آن بودند.

باب (۱۴): فضایل سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۱۶۴۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقْدَمَهُ الْمَدِينَةَ، لَيْلَةً، فَقَالَ: «لَيْتَ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَصْحَابِي يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ» قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ سَمِعْنَا حَشْحَشَةَ سِلَاحٍ، فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» قَالَ: سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا جَاءَ بِكَ؟» قَالَ: وَقَعَ فِي نَفْسِي حَوْفٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُ أَحْرُسُهُ، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ نَامَ. (م/۲۴۱۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شبی، رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آمدن به مدینه، بیدار ماند و فرمود: «ای کاش! مرد نیکوکاری از یاران من پیدا می شد که امشب از من پاسداری کند». عایشه رضی الله عنها می گوید: ما در همین وضعیت بودیم که صدای اسلحه به گوش ما رسید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تو کیستی؟» صدا آمد: سعد بن ابی وقاص هستم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا آمده‌ای؟» گفت: ترسیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله دچار مشکلی شود؛ لذا آمدم تا از او پاسداری کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله برایش دعای خیر نمود و خوابید.

۱۶۴۸- عَنْ غَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله جَمَعَ لَهُ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ أَحْرَقَ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «ارْمِ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» قَالَ: فَتَرَعْتُ لَهُ بِسَهْمٍ لَيْسَ فِيهِ نَضْلٌ فَأَصَبْتُ جَنْبَهُ فَسَقَطَ، فَأَنْكَشَفْتُ عَوْرَتَهُ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى نَوَاجِذِهِ. (م/۲۴۱۱)

ترجمه: عامر بن سعد به روایت از پدرش؛ سعد بن ابی وقاص؛ می گوید: روز غزوه‌ی احد، رسول الله صلی الله علیه و آله پدر و مادرش را برای او جمع نمود؛ (فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد.»). ماجرا از این قرار بود که مردی از مشرکین، تعداد زیادی از مسلمانان را به قتل رساند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به سعد فرمود: «تیراندازی کن؛ پدر و مادرم فدایت شوند». سعد می گوید: من تیری را که پیکان نداشت، بیرون آوردم و پهلویش را هدف قرار دادم. در نتیجه، او به زمین افتاد و عورتش آشکار گردید. رسول الله صلی الله علیه و آله از دیدن این صحنه، به اندازه‌ای خندید که من دندانهای آسیابی اش را دیدم.

۱۶۴۹- عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه: أَنَّهُ نَزَلَتْ فِيهِ آيَاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ: فَحَلَفْتُ أَنِّي سَعْدٌ أَنْ لَا تُكَلِّمَهُ أَبَدًا حَتَّى يَكْفُرَ بِدِينِهِ، وَلَا تَأْكُلَ وَلَا تَشْرَبَ، قَالَتْ: رَزَعْتُمْ أَنْ اللَّهَ وَصَاكَ بِوَالِدَيْكَ، وَأَنَا أُمُّكَ، وَأَنَا أَمْرُكَ بِهَذَا، قَالَ: مَكَثْتُ ثَلَاثًا حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهَا مِنَ الْجُهْدِ، فَقَامَ ابْنُ لَهَا يُقَالُ لَهُ عَمَارَةٌ، فَسَقَاهَا، فَجَعَلَتْ تَدْعُو عَلَى سَعْدٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عز وجل فِي الْقُرْآنِ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ [العنكبوت: ۱۸]. ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [القمان: ۱۵]. قَالَ: وَأَصَابَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَنِيمَةً عَظِيمَةً، فَأَذَا فِيهَا سَيْفٌ فَأَخَذْتُهُ، فَأَتَيْتُ بِهِ الرَّسُولَ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: نَقَلْنِي هَذَا السَّيْفَ، فَأَنَا مَنْ قَدْ عَلِمْتُ حَالَهُ،

فَقَالَ: «رُدُّهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ»، فَاذْطَلَقْتُ حَتَّى إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُلْقِيَهُ فِي الْقَبْضِ لَأَمْتِنِي نَفْسِي، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: أَعْطِنِيهِ، قَالَ: فَشَدَّ لِي صَوْتَهُ: «رُدُّهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ»، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ [الأنفال: ۱]. قَالَ: وَمَرِضْتُ فَأَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَتَانِي، فَقُلْتُ: دَعْنِي أَقْسِمُ مَا لِي حَيْثُ شِئْتُ، قَالَ: فَأَبَى، قُلْتُ، فَالْتَّصَفَ، قَالَ، فَأَبَى، قُلْتُ، فَالْتُّلْتُ، قَالَ: فَسَكَتَ، فَكَانَ، بَعْدُ، الثُّلُثُ جَائِزًا، قَالَ: وَأَتَيْتُ عَلَى نَفَرٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرِينَ، فَقَالُوا: تَعَالَ نُطْعِمَكَ وَنَسْقِيكَ حَمْرًا، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ تُحْرَمَ الْحُمْرُ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُمْ فِي حَسٍّ - وَالْحُسُّ: الْبُسْتَانُ - فَإِذَا رَأْسُ جَزُورٍ مَشْوِيٍّ عِنْدَهُمْ، وَرِزْقٌ مِنْ حَمْرٍ، قَالَ: فَأَأْكَلْتُ وَشَرِبْتُ مَعَهُمْ، قَالَ: فَذَكَرْتُ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرُونَ عِنْدَهُمْ، فَقُلْتُ: الْمُهَاجِرُونَ خَيْرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالَ: فَأَخَذَ رَجُلٌ أَحَدَ لَحْيِي الرَّأْسِ فَضَرَبَنِي بِهِ فَجَرَحَ بَأَنفِي، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ فِي - يَعْنِي نَفْسَهُ - شَأْنَ الْحَمْرِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْحُمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾ [المائدة: ۹۰]. (م/ ۱۷۴۸)

ترجمه: مصعب بن سعد به روایت از پدرش می گوید: در مورد سعد چند آیه از قرآن کریم نازل شد. مادر سعد سوگند یاد کرد که تا زمانی که سعد، به دینش کفر نوزد، با او صحبت نکند و هیچ چیز نخورد و نیاشامد. مادرش می گفت: تو اعتقاد داری که الله متعال در مورد پدر و مادر، توصیه نموده است؛ و من مادر تو هستم؛ و به تو دستور می دهم که دینت را رها کنی. اینگونه مادر سعد سه روز، چیزی نخورد تا اینکه از شدت گرسنگی، بیهوش شد. آنگاه فرزندش بنام عماره به او آب داد. پس او شروع به نفرین سعد نمود. اینجا بود که الله متعال این آیه را در قرآن کریم نازل فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ [العنكبوت: ۸]. «الله متعال به انسان توصیه نموده است که به پدر و مادرش، نیکی و احسان نماید». ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [القمان: ۱۵]. «و اگر پدر و مادرت تو را بر آن داشتند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از آن نداری، از آنان اطاعت مکن».

همچنین سعد می گوید: رسول الله ﷺ به غنیمت زیادی دست یافت. در میان غنایم، شمشیری وجود داشت که من آن را برداشتم و نزد رسول الله ﷺ آوردم و گفتم:

این شمشیر را به من هبه کن؛ چرا که شما وضعیت مرا می دانید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آن را سر جایش بگذار». من رفتم و هنگامی که می خواستم آن را در محل جمع آوری غنایم بیندازم، نفسم مرا سرزنش کرد؛ لذا نزد رسول الله ﷺ برگشتم و گفتم: آن را به من عنایت کن. این بار، رسول اکرم ﷺ با آواز بلند به من فرمود: «آنرا سر جایش بگذار». پس الله متعال آیات سوره ی انفال را نازل فرمود.

همچنین مریض شدم و شخصی را نزد رسول الله ﷺ فرستادم. در نتیجه، پیامبر اکرم ﷺ نزد من آمد. گفتم: یا رسول الله! به من اجازه دهید تا تمام اموالم را آنگونه که می خواهم، تقسیم نمایم. رسول اکرم ﷺ نپذیرفت. گفتم: پس نصف آنها را تقسیم می کنم. باز هم پیامبر اکرم ﷺ نپذیرفت. گفتم: یک سوم آنها را توزیع می کنم. در این هنگام، رسول الله ﷺ سکوت نمود. بعد از این جریان، تقسیم یک سوم اموال، جایز شد.

همچنین روزی، نزد گروهی از انصار و مهاجرین رفتم. قابل یادآوری است که تا آن هنگام هنوز حکم تحریم شراب نازل نشده بود. آنان به من گفتند: بیا تا تو را با شراب، پذیرایی کنیم. من در یک باغ نزد آنها رفتم. آنان سر شتری را کباب کرده بودند و یک مشک شراب نیز داشتند. من با آنها خوردم و شراب نوشیدم. در آنجا سخن از مهاجرین و انصار به میان آمد. من گفتم: مهاجران بهتر از انصار هستند. یک نفر استخوان فک سر شتر را برداشت و به صورتم زد طوری که بینی ام زخمی گردید. من نزد رسول الله ﷺ آمدم و ایشان را از ماجرا با خبر ساختم. آنگاه الله متعال، حرمت شراب را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾ [المائدة: ۹۰]. «ای کسانی که ایمان آورده اید! بی گمان شراب و قمار و بتها و تیره های قرعه، پلید و از عمل شیطان هستند؛ پس از آنها بپرهیزید».

۱۶۵۰- عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ نَفَرٍ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: اطْرُدْ هَؤُلَاءِ لَا يَخْتَرُونَ عَلَيْنَا، قَالَ: وَكُنْتُ أَنَا وَابْنُ مَسْعُودٍ، وَرَجُلٌ مِّنْ هُدَيْلٍ، وَبِلَالٌ، وَرَجُلَانِ لَسْتُ أَسْمِيهِمَا، فَوَقَعَ فِي نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقَعَ، فَحَدَّثَتْ نَفْسَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾

[الأنعام: ۵۲]. [م/۱۴۱۳]

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: ما شش نفر همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که مشرکین به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: اینان را طرد کن؛ مبادا بر ما جرات پیدا کنند. هدف آنها هم من و ابن مسعود و یک شخص از قبیله ی هذیل و دو نفر دیگر بود که من نام آنها را نمی دانم. پس بر دل رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه خواست الله متعال بود، گذشت و فکری در ذهنش خطور کرد. آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ «کسانی را که صبح و شام، به خاطر رضایت الله متعال پروردگارشان را می خوانند، از خود دور مگردان.»

باب (۱۵): فضایل ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه

۱۶۵۱- عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْعَثْ إِلَيْنَا رَجُلًا أَمِينًا، فَقَالَ: «لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ» قَالَ، فَاسْتَشْرَفَ لَهَا النَّاسُ، قَالَ، فَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجُرَّاحِ. (م/۲۴۲۰)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می گوید: مردم نجران نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! مرد امینی را همراه ما بفرست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مرد امینی را که واقعاً امین باشد، همراه شما خواهم فرستاد.» در این هنگام، هریک از صحابه آرزو می کرد که فرد امین، او باشد. راوی می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ابو عبیده بن جراح را فرستاد.

باب (۱۶): فضایل حسن و حسین رضی الله عنهما

۱۶۵۲- عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ قُدْتُ بِنْتِي اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، بَعْلَتُهُ الشَّهْبَاءَ، حَتَّى أَدْخَلْتُهُمْ حُجْرَةَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، هَذَا قُدَامَهُ وَهَذَا خَلْفَهُ. (م/۲۴۲۳)

ترجمه: سلمه بن اکوع می گوید: افسار قاطر سفید رسول الله صلی الله علیه و آله را که پیامبر و حسن و حسین بر آن سوار بودند، گرفتم و آنها را تا حجره ی پیامبر بردم. قابل یاد آوری است که یکی از آنها جلوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگری پشت سرش سوار بود.

۱۶۵۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي طَائِفَةٍ مِنَ النَّهَارِ، لَا يُكَلِّمُنِي وَلَا أَكَلِمُهُ، حَتَّى جَاءَ سُوقَ بَنِي قَيْنِقَاعَ، ثُمَّ انْصَرَفَ، حَتَّى آتَى خِבَاءَ قَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَأْتَمُّ لُكْعُ؟ أَمْ لُكْعُ؟» يَعْنِي حَسَنًا، فَظَنَنَّا أَنَّهُ إِنَّمَا تَحْبِسُهُ أُمُّهُ لِأَن تَعَسَّلَهُ وَتَلْبِسَهُ سَخَابًا،

فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ يَسْعَى، حَتَّى اعْتَنَقَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ، فَأَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ». (م/۲۴۲۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: در بخشی از روز، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفتیم. در مسیر راه، نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با من حرف زد و نه من با ایشان، تا اینکه وارد بازار بنی قینقاع شد و در صحن خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها نشست و فرمود: «کوچولو اینجا است؟ کوچولو اینجا است؟» و هدفش حسن رضی الله عنه بود. (فاطمه رضی الله عنها در فرستادن طفل، اندکی تأخیر کرد.) راوی می گوید: ما گمان کردیم که مادرش او را نگه داشته تا او را بشوید و گردن بندی به گردنش بیاویزد. اما زیاد طول نکشید که کودک، دوان دوان آمد و یکدیگر را در آغوش گرفتند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بار الها! من او را دوست دارم؛ پس تو او را دوست بدار؛ همچنین هرکس که او را دوست دارد، دوستش بدار».

باب (۱۷): فضایل فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم

۱۶۵۴- عَنِ الْمِسُورِ بْنِ مَحْرَمَةَ رضی الله عنه: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، وَعِنْدَهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَلَمَّا سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ أَتَتْ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَتْ لَهُ، إِنَّ قَوْمَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّكَ لَا تَعْضُبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحًا ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ، قَالَ الْمِسُورُ: فَقَامَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشْهَدُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ، فَحَدَّثَنِي فَصَدَّقَنِي، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُضَعَّةٌ مِنِّي، وَإِنَّمَا أَكْرَهُ أَنْ يَفْتِنُوهَا، وَإِنَّهَا، وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ أَبَدًا» قَالَ: فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْحُطْبَةَ. (م/۲۴۴۹)

ترجمه: مسور بن مخرمه رضی الله عنه می گوید: فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نکاح علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود که علی رضی الله عنه از دختر ابوجهل، خواستگاری کرد. هنگامی که خبر به گوش فاطمه رسید، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: قومت خیال می کند که تو به خاطر دخترانت، خشمگین نمی شوی و هم اکنون، علی می خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج کند. مسور می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از شنیدن این سخن، برخاست و شنیدم که پس از خواندن شهادتین، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربیع را داماد کردم؛ او در سخنانش با من، صادق بود. و باید بدانید که فاطمه پاره‌ی تن من است و

من دوست ندارم که برایش بد بگذرد. سوگند به الله که دختر رسول الله و دختر دشمن الله، در خانه‌ی یک شوهر، جمع نمی‌شوند». آنگاه علی رضی الله عنه از خواستگاری‌اش، صرف نظر کرد.

۱۶۵۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كُنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَهُ، لَمْ يُعَادِرْ مِنْهُنَّ وَاحِدَةً، فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةَ تَمْشِي، مَا تُحْطِيُ مِشْيَتَهَا مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا، فَلَمَّا رَأَاهَا رَحَّبَ بِهَا، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي» ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ سَارَهَا فَبَكَتْ بُكَاءً شَدِيدًا، فَلَمَّا رَأَى جَزَعَهَا سَارَهَا الثَّانِيَةَ فَصَحِحَتْ، فَقُلْتُ لَهَا: خَصَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ بِالسَّرَارِ، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ؟ فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلْتُهَا مَا قَالَ لِكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: مَا كُنْتُ أَفْشِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِرَّهُ، قَالَتْ: فَلَمَّا تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ: عَزَمْتُ عَلَيْكَ، بِمَا لِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ، لَمَا حَدَّثْتَنِي مَا قَالَ لِكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَتْ: أَمَّا الْآنَ فَنَعَمْ، أَمَّا حِينَ سَارَنِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّ جَبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، وَإِنَّهُ عَارَضَهُ الْآنَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنِّي لَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدْ أَقْتَرَبَ، فَاتَّقِ اللَّهَ وَاصْبِرِي، فَإِنَّهُ نِعَمَ السَّلْفِ أَنَا لِكَ». قَالَتْ: فَبَكَيْتُ بُكَائِي الَّذِي رَأَيْتِ، فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَارَنِي الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «يَا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟» قَالَتْ: فَصَحِحْتُ صَحِيحِي الَّذِي رَأَيْتِ. (م/۲۴۵۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: همه‌ی همسران نبی اکرم ﷺ نزد وی بودند و پیامبر اکرم از هیچ کدامشان فاصله نگرفته بود که فاطمه رضی الله عنها آمد. ناگفته نماند که راه رفتن فاطمه با راه رفتن رسول الله ﷺ هیچ تفاوتی نداشت. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ ایشان را دید، خوش آمد گفت و فرمود: «خوش آمدی دخترم». سپس او را سمت راست یا چپ خود نشاند و با او درگوشی صحبت نمود. در این هنگام، فاطمه بسیار گریه کرد. پس هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ آه و ناله‌ی او را دید، بار دیگر با وی درگوشی صحبت نمود. این بار فاطمه خندید. عایشه می‌گوید: من به وی گفتم: رسول الله ﷺ تنها با تو درگوشی صحبت نمود و به همسرانش چیزی نگفت. با وجود این، تو گریه می‌کنی؟ سپس هنگامی که رسول الله ﷺ برخاست، از وی پرسیدم: رسول الله ﷺ برایت چه گفت؟ جواب داد: من راز رسول الله ﷺ را افشا نمی‌کنم. بعد از

آن، هنگامی که رسول الله ﷺ وفات نمود، گفتم: تو را به حقی که من بر گردن تو دارم، سوگند می‌دهم که به من بگویی رسول الله ﷺ چه گفت؟ جواب داد: اکنون، بله؛ بار اول که با من درگوشی صحبت نمود، فرمود: «جبریل علیه السلام هر سال، یک بار یا دو بار قرآن را به من عرضه می‌نمود؛ ولی حالا دو بار به من عرضه نمود. و من فکر می‌کنم که زمان مرگم نزدیک شده است. پس از الله متعال بترس و صبر کن؛ زیرا من بهترین سلف برایت هستم» (جلوتر می‌روم و از تو استقبال می‌کنم). با شنیدن این سخنان، همانگونه که ملاحظه نمودی، من گریه کردم. و هنگامی که رسول الله ﷺ ناشکیبایی مرا دید، دوباره با من درگوشی صحبت نمود و فرمود: «ای فاطمه آیا راضی نمی‌شوی که سرور زنان مؤمن یا سرور زنان این امت باشی؟» با شنیدن این سخن، همانگونه که ملاحظه نمودی، من خندیدم.

باب (۱۸): فضایل اهل بیت نبی اکرم ﷺ

۱۶۵۶- عَنْ عَائِشَةَ ۞ قَالَتْ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَدَاةً، وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ، مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. (م/ ۲۴۲۴)

ترجمه: عایشه ۞ می‌گوید: یک صبح، رسول الله ﷺ که یک چادر موی سیاه و نقش دار پوشیده بود، از خانه بیرون رفت. آنگاه حسن بن علی آمد. پیامبر اکرم ﷺ او را زیر چادر گرفت. بعد از آن، حسین آمد و همراه حسن وارد چادر شد. سپس فاطمه آمد و پیامبر اکرم ﷺ او را نیز وارد چادر نمود. آنگاه علی آمد. رسول اکرم ﷺ او را نیز وارد چادر نمود و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الله متعال می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک گرداند.)

۱۶۵۷- عَنْ يَزِيدَ بْنِ حَيَّانَ قَالَ: انْطَلَقْتُ أَنَا وَحُصَيْنُ بْنُ سَبْرَةَ وَعُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حُصَيْنُ: لَقَدْ لَقِيتُ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسَمِعْتُ حَدِيثَهُ، وَعَزَّوْتُ مَعَهُ، وَصَلَّيْتُ خَلْفَهُ، لَقَدْ لَقِيتُ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا،

حَدَّثَنَا يَا زَيْدُ، مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي وَاللَّهِ لَقَدْ كَبِرْتَ سِنِّي، وَقَدَّمَ عَهْدِي، وَنَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعْمَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَا حَدَّثْتُكُمْ فَأَقْبَلُوا، وَمَا لَآ، فَلَا تُكَلِّفُونِيهِ، ثُمَّ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا، بِمَاءٍ يُدْعَى حُمًّا، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعِظَ وَذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ وَرَغَبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، فَقَالَ لَهُ حَصِينٌ: وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ، أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ قَالَ: نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ، قَالَ: وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ آلُ عَلِيٍّ، وَآلُ عَقِيلٍ، وَآلُ جَعْفَرٍ، وَآلُ عَبَّاسٍ، قَالَ: كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ. (م/ ۲۴۰۸)

ترجمه: یزید بن حیان رضی اللہ عنہ می گوید: من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رضی اللہ عنہ رفتیم. هنگامی که با وی نشستیم، حصین گفت: ای زید! تو کارهای خیر زیادی انجام داده‌ای، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را دیده‌ای، سخنانش را شنیده‌ای، همراه ایشان به جهاد رفته‌ای، پشت سرش نماز خوانده‌ای و کارهای خیر زیاد دیگری انجام داده‌ای. ای زید! از سخنانی که از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیده‌ای، برای ما بگو.

زید گفت: برادر زاده‌ام! سوگند به الله که من یا به سن گذاشته‌ام و زمان زیادی گذشته است. لذا من بخشی از سخنانی را که از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حفظ کرده بودم، فراموش کرده‌ام. پس آنچه را که برای شما بیان می‌کنم، قبول کنید. و مرا مجبور به گفتن سخنانی ننمایید که از گفتن آنها خودداری می‌کنم. روزی، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کنار آبی به نام خم، میان مکه و مدینه برخاست و به سخنرانی پرداخت و بعد از حمد و ثنای الله متعال، نصیحت کرد و اموری را یادآوری نمود و فرمود: «اما بعد: ای مردم! آگاه باشید که من بشری بیش نیستم. بزودی پیک پروردگارم به سراغم می‌آید و ندای پروردگارم را لبیک می‌گویم. من دو چیز بزرگ را در میان شما می‌گذارم: اول، کتاب الله است که در آن، هدایت و نور می‌باشد. پس کتاب الله را محکم بگیرید و به آن چنگ زنید». راوی می‌گوید: آنگاه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مردم را به عمل کردن به قرآن

کریم تشویق نمود. سپس فرمود: «اهل بیت من. در مورد آنها الله متعال را در نظر داشته باشید. در مورد آنها الله متعال را در نظر داشته باشید». حصین رضی الله عنه به او گفت: ای زید! اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ آیا همسرانش جزو اهل بیتش نیستند؟ زید گفت: همسرانش جزو اهل بیتش هستند. ولی اینجا آن اهل بیتی مورد نظر هستند که صدقه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آنها حرام است. حصین پرسید: آنها چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنها فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان جعفر و فرزندان عباس می‌باشند. حصین پرسید: بر تمام اینها صدقه حرام گردانیده شده است؟ جواب داد: بلی.

باب (۱۹): فضایل ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۶۵۸- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أُرَيْتُكَ فِي الْمَنَامِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، جَاءَنِي بِكَ الْمَلَكُ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، فَيَقُولُ: هَذِهِ أَمْرَاتُكَ؟ فَأَكْشِفُ عَنْ وَجْهِكَ، فَإِذَا أَنْتِ هِيَ، فَأَقُولُ: إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمِضُهُ». (م/۲۴۳۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سه شب، تو را خواب دیدم. فرشته تو را در لباس ابریشمی، نزد من می‌آورد و می‌گفت: این، همسر توست. من پرده را از چهره‌ات برمی‌داشتم و می‌دیدم که تو هستی و با خود می‌گفتم: اگر این خواب از جانب الله متعال باشد، به آن، جامه‌ی عمل می‌پوشاند».

۱۶۵۹- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها، قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي لَأَعْلَمُ إِذَا كُنْتُ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتُ عَلَيَّ غَضَبِي» قَالَتْ، فَقُلْتُ: وَمِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتُ عَنِّي رَاضِيَةً، فَإِنَّكَ تَقُولِينَ: لَا، وَرَبِّ مُحَمَّدٍ وَإِذَا كُنْتُ غَضَبِي، قُلْتُ: لَا، وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلْ - وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ - مَا أَهْجُرُ إِلَّا اسْمَكَ. (م/۲۴۳۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «من می‌دانم که تو چه وقت از من راضی هستی و چه وقت از من ناراحتی». پرسیدم: چگونه می‌دانی؟ فرمود: «هنگام رضایت، می‌گویی: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتی، می‌گویی: نه و سوگند به پروردگار ابراهیم». گفتم: یا رسول الله! بلی، همینطور است. سوگند به الله که (هنگام ناراحتی) فقط نامت را بر زبان نمی‌آورم.

۱۶۶۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ تَلْعَبُ بِالْبَبَاتِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ: وَكَانَتْ تَأْتِينِي صَوَاحِبِي فَكُنَّ يَنْقِمِعْنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسْرِبُهُنَّ إِلَيَّ. (م/۲۴۴۰)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: من در حضور رسول الله ﷺ با دختران، بازی می کردم. دوستانم نزد من می آمدند و هنگامی که رسول الله ﷺ می آمد، خودشان را (از روی شرم و حیا) پنهان می کردند. رسول اکرم ﷺ آنان را نزد من می فرستاد. (تا همچنان با من بازی کنند).

۱۶۶۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ، يَبْتَعُونَ بِذَلِكَ مَرَضًا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۴۴۱)

ترجمه: از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که: مردم همیشه در این فکر بودند تا هدیه هایشان را (برای پیامبر اکرم ﷺ) در روزی که نوبت عایشه بود، بفرستند؛ تا اینگونه رسول الله ﷺ از آنها خوشنود گردد.

۱۶۶۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: أَرْسَلَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَأْذَنَتْ عَلَيْهِ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ مَعِيَ فِي مِرْطِي، فَأَذِنَ لَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَيْكَ يَسْأَلُكَ الْعَدْلُ فِي ابْنَةِ أَبِي فُحَّافَةَ، وَأَنَا سَاكِتَةٌ، قَالَتْ: فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ بِنْتِي أَلَسْتَ مُحِبِّينَ مَا أَحَبُّ؟» فَقَالَتْ: بَلَى، قَالَ: «فَأَجِبِي هَذِهِ» قَالَتْ: فَقَامَتْ فَاطِمَةُ حِينَ سَمِعَتْ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَجَعَتْ إِلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُنَّ بِالَّذِي قَالَتْ، وَبِالَّذِي قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْنَ لَهَا: مَا نَرَاكِ أَعْنَيْتِ عَنَّا مِنْ شَيْءٍ فَارْجِعِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُولِي لَهُ: إِنَّ أَزْوَاجَكَ يَنْشُدُنَّكَ الْعَدْلُ فِي ابْنَةِ أَبِي فُحَّافَةَ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: وَاللَّهِ لَا أَكَلِمُهُ فِيهَا أَبَدًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَرْسَلَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي مِنْهُنَّ فِي الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَمْ أَرِ امْرَأَةً قَطُّ خَيْرًا فِي الدِّينِ مِنْ زَيْنَبَ، وَأَثَقَى لِلَّهِ، وَأَصْدَقَ حَدِيثًا، وَأَوْصَلَ لِلرَّحِمِ، وَأَعْظَمَ صَدَقَةً، وَأَشَدَّ ائْتِدَالًا لِنَفْسِهَا فِي الْعَمَلِ الَّذِي تَصَدَّقُ بِهِ، وَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، مَا عَدَا سَوْرَةَ مِنْ حَدِّ كَانَتْ فِيهَا، تُسْرِعُ مِنْهَا الْفَيْئَةَ، قَالَتْ: فَاسْتَأْذَنَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَائِشَةَ فِي مِرْطِهَا، عَلَى الْحَالَةِ

الَّتِي دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا وَهُوَ بِهَا، فَأَذِنَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَرْوَاجَكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَيْكَ يَسْأَلُكَ الْعَدْلُ فِي ابْنَةِ أَبِي قُحَافَةَ، قَالَتْ: ثُمَّ وَقَعَتْ لِي، فَاسْتَطَالَتْ عَلَيَّ، وَأَنَا أَرْقُبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَأَرْقُبُ طَرْفَهُ، هَلْ يَأْذُنُ لِي فِيهَا، قَالَتْ: فَلَمْ تَبْرَحْ زَيْنَبَ حَتَّى عَرَفْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَا يَكْرَهُ أَنْ أَنْتَصِرَ، قَالَتْ: فَلَمَّا وَقَعْتُ بِهَا لَمْ أَذْشِبْهَا حِينَ أُحْيِيَتْ عَلَيْهَا، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَبَسَّمَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَبِي بَكْرٍ». (م/۲۴۴۲)

ترجمه: عایشه همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: همسران پیامبر اکرم فاطمه دختر رسول الله ﷺ را نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستادند. پیامبر اکرم ﷺ همراه من زیر ملافه ای دراز کشیده بود که فاطمه رضی الله عنها اجازه ی ورود خواست. پیامبر اکرم ﷺ اجازه ی ورود داد. فاطمه گفت: یا رسول الله! مرا همسران نزد تو فرستادند و از تو می خواهند که عدالت را در مورد دختر ابوقحافه (ابوبکر) رعایت کنید. عایشه رضی الله عنها می گوید: من ساکت بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «دختر عزیزم! آیا کسی را که من دوست دارم، تو دوست نداری؟» فاطمه گفت: بلی. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «پس این را دوست داشته باش». با شنیدن این سخنان، فاطمه برخاست و نزد همسران نبی اکرم برگشت و آنان را از سخنانی که میان او و پیامبر اکرم ﷺ رد و بدل شده بود، با خبر ساخت. همسران نبی اکرم ﷺ به او گفتند: فکر می کنیم که تو هیچ کاری برای ما انجام نداده ای. دوباره نزد رسول الله ﷺ برگرد و به ایشان بگو: همسران تو را سوگند می دهند که در مورد دختر ابوقحافه، عدالت را رعایت کن. فاطمه گفت: سوگند به الله، هرگز در مورد او با رسول اکرم ﷺ صحبت نخواهم کرد.

عایشه رضی الله عنها می گوید: بعد از آن، همسران نبی اکرم ﷺ همسر رسول الله؛ زینب دختر جهش؛ را فرستادند. گفتنی است که زینب از نظر مقام و منزلت نزد رسول الله ﷺ با من برابری می کرد. من هیچ زنی را سراغ ندارم که دیندارتر، پرهیزگارتر و راستگوتر، از زینب باشد. هم چنین هیچ زنی را سراغ ندارم که در ادای حق خویشاوندی، صدقه دادن، و مبتذل ساختن خود با انجام کارهایی که در آمد آنها را صدقه دهد و اینگونه به الله متعال، تقرب جوید، از زینب جلوتر باشد؛ البته اخلاقی مقدارش تند بود؛ آنهم بسیار زود، پشیمان می شد و رجوع می کرد. به هر حال، زینب از رسول الله ﷺ اجازه ی ورود خواست در حالی که پیامبر اکرم ﷺ همچنان همراه عایشه رضی الله عنها زیر

ملافه بود با همان حالتی که فاطمه رضی الله عنها دیده بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به زینب رضی الله عنها نیز اجازه‌ی ورود داد. زینب گفت: یا رسول الله! همسرانت مرا فرستاده‌اند و از شما می‌خواهند که عدالت را در مورد دختر ابو قحافه رعایت کنید. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: سپس زینب رضی الله عنها مرا بد و بی‌راه گفت. من منتظر رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و نگاهش را زیر نظر داشتم که آیا به من اجازه می‌دهد تا جوابش را بدهم. به هر حال، زینب رضی الله عنها همچنان به بد و بیراه گفتن من ادامه داد تا اینکه من متوجه شدم که رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع مرا ناپسند نمی‌داند. پس هنگامی که من تصمیم گرفتم او را جواب دهم و بد و بی‌راه بگویم، به او اصلاً مهلت ندادم که چیزی بگوید. در این هنگام، رسول الله صلی الله علیه و آله تبسم می‌نمود، فرمود: «او دختر ابوبکر است». (در فهم و درایت مانند پدرش می‌باشد).

۱۶۶۳- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَيَتَفَقَّدُ يَقُولُ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا عَدًّا؟» اسْتَبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي فَبَضَّهَ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِي وَخَحْرِي. (م/۲۴۴۳)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله (در بیماری وفاتش) پرس و جو می‌نمود و می‌گفت: «امروز من کجا هستم؟ فردا نوبت کدام خانه خواهد بود؟» منظورش این بود که بدانند چه روزی نوبت عایشه است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: وقتی که نوبت من فرا رسید، در حالی که سر (مبارک) رسول الله صلی الله علیه و آله روی سینه‌ی من قرار داشت، وفات نمود.

۱۶۶۴- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَى صَدْرِهَا، وَأَصَعَتْ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ». (م/۲۴۴۴)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: قبل از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کند، پشتش را به عایشه تکیه داده بود و وی کاملاً گوش فرا می‌داد که فرمود: «بار الها! مرا ببخش و بر من رحم کن و مرا به دوستانم (انبیاء)، ملحق بگردان».

۱۶۶۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ وَهُوَ صَاحِحٌ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ، حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحَيَّرُ» قَالَتْ عَائِشَةُ: فَلَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِي، غُثِّي عَلَيْهِ سَاعَةٌ ثُمَّ أَفَاقَ، فَأَشْخَصَ بَصَرَهُ إِلَى السَّفِيفِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ

الرَّفِيقَ الْأَعْلَى» قَالَتْ عَائِشَةُ: قُلْتُ: إِذَا لَا يَجْتَارُنَا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَعَرَفْتُ الْحَدِيثَ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا بِهِ وَهُوَ صَحِيحٌ فِي قَوْلِهِ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخَيَّرُ» قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَتْ تِلْكَ آخِرُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْلُهُ: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى». (م/۲۴۴۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در حال صحت، می فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. و بعد از آن به او اختیار داده می شود». بلی، هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیمار شد و نزدیک بود قبض روح شود، در حالی که سرش بر زانوی من گذاشته شده بود، بیهوش شد. و هنگامی که به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى» یعنی بار الها! به سوی رفیق اعلی.

عایشه رضی الله عنها می گوید: با خود گفتم: دیگر نزد ما باقی نمی ماند و دانستم که این، تحقق همان سخنی است که در زمان صحتش به ما می گفت: «هیچ پیامبری از دنیا نمی رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. و بعد از آن به او اختیار داده می شود». به هر حال، «اللَّهُمَّ مَعَ الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» آخرین کلمه ای بود که رسول الله صلی الله علیه و آله بر زبان آورد.

۱۶۶۶- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا خَرَجَ، أَفْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْفُرْعَةُ عَلَى عَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، فَخَرَجَتَا مَعَهُ جَمِيعًا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ، سَارَ مَعَ عَائِشَةَ، يَتَحَدَّثُ مَعَهَا، فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: أَلَا تَرَ كَيْبِنَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرِكَ، فَتَنْظُرِينَ وَأَنْظُرِي؟ قَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبْتُ عَائِشَةَ عَلَى بَعِيرِ حَفْصَةَ، وَرَكِبْتُ حَفْصَةَ عَلَى بَعِيرِ عَائِشَةَ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ، وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ ثُمَّ صَارَ مَعَهَا، حَتَّى نَزَلُوا، فَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ فَغَارَتْ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ تَجْعَلُ رَجُلَهَا بَيْنَ الْإِدْخِرِ وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، رَسُولُكَ وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا. (م/۲۴۴۵)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله می خواست به مسافرت برود، میان همسرانش، قرعه می انداخت. یک بار، قرعه به نام عایشه و حفصه افتاد و هر دو آنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در این سفر همراهی نمودند. قابل یادآوری

است که رسول الله ﷺ شبها در مسیر راه، کنار عایشه رضی الله عنها حرکت می کرد و با او صحبت می نمود. حفصه به عایشه رضی الله عنها گفت: آیا امشب، تو بر شتر من سوار نمی شوی تا من بر شتر تو سوار شوم و شتران یکدیگر را تجربه کنیم؟

عایشه رضی الله عنها گفت: بلی. اینگونه عایشه رضی الله عنها بر شتر حفصه، و حفصه بر شتر عایشه سوار شد. نبی اکرم ﷺ به سوی شتر عایشه رضی الله عنها آمد و به او سلام کرد در حالی که حفصه بر آن سوار بود. سپس به مسیرش ادامه داد تا اینکه توقف کردند و منزل گرفتند. عایشه رضی الله عنها که همراهی پیامبر را از دست داده بود، به غیرت آمد و هنگام پایین آمدن، پاهایش را میان گیاهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب یا ماری بر من مسلط گردان تا مرا نیش زند. او پیامبر توست و من نمی توانم به او چیزی بگویم.

۱۶۶۷- عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَمَلْ مِنَ الرَّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ عَيْرُ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، وَأَسِيَّةَ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». (م/۲۴۳۱)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردان زیادی به کمال رسیده اند. اما از زنان، فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیده اند. و همانا برتری عایشه رضی الله عنها بر سایر زنان مانند برتری ترید (نانی که در آبگوشت، خرد شده باشد) بر سایر غذاهاست».

۱۶۶۸- عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشُ هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ» فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَتْ: وَهُوَ يَرَى مَا لَا أَرَى. (م/۲۴۴۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ به او گفت: ای عایشه! این، جبریل است و به تو سلام می دهد». عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات الله متعال بر او باد. تو (ای پیامبر) چیزهایی را می بینی که من نمی بینم.

باب (۲۰): در فضیلت عایشه و یادآوری حدیث ام زرع

۱۶۶۹- عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ: «جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً فَتَعَاهَدَنَ وَتَعَاقَدَنَ أَنْ لَا يَكْتُمَنَّ مِنْ أَحْبَابِ أَرْوَاجِهِنَّ شَيْئًا، قَالَتِ الْأُولَى: زَوْجِي لِحُمِّ جَمَلٍ غَتَّ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَعَيْرٍ لَا سَهْلٌ فَبَرَّتَنِي، وَلَا سَمِينٌ فَيَنْتَقِي، قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لَا أَبْتُ خَبْرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا أَدْرَهُ، إِنْ أَذْكَرُهُ أَذْكَرُ عَجْرَهُ وَجُجْرَهُ، قَالَتِ الثَّلَاثَةُ: زَوْجِي الْعَشَنُ، إِنْ أَنْطَقَ

أُطْلِقُ، وَإِنْ أَسْكُتَ أَعْلَقُ، قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زُوْجِي كَلْبٌ تِهَامَةٌ، لَا حَرَّ وَلَا قُرٌّ، وَلَا مَخَافَةَ وَلَا سَامَةً، قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زُوْجِي إِنْ دَخَلَ فِهْدٌ، وَإِنْ خَرَجَ أَسَدٌ، وَلَا يَسْأَلُ عَمَّا عَهْدٌ، قَالَتِ السَّادِسَةُ: زُوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفٌ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنْ اضْطَجَعَ التَّفَّ، وَلَا يُوَلِّجُ الْكَفَّ لِيَعْلَمَ الْبَثَّ، قَالَتِ السَّابِعَةُ: زُوْجِي عَيَايَاءُ - أَوْ عَيَايَاءُ - طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكَ أَوْ فَلَّكَ أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكَ، قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زُوْجِي الرِّيحُ رِيحُ زَرْبٍ، وَالْمَسُّ مَسُّ أَرْبٍ، قَالَتِ الثَّاسِعَةُ: زُوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النَّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِي، قَالَتِ الْعَاثِرَةُ: زُوْجِي مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلَاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ أَيقِنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ، قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زُوْجِي أَبُو زَرْعٍ فَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَسٌ مِنْ حُلِيِّ أُنْثَى، وَمَلَأٌ مِنْ شَحْمِ عَضْدَى، وَبَجَحْنِي فَبَجَحْتِ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ عُنَيْمَةِ بِشَقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيظٍ، وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلَا أَقْبَحُ وَأَرْفُدُ فَأَنْصَبُحُ، وَأَشْرَبُ فَأَنْتَفِخُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عُكُومُهَا رِدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجِعُهُ كَمَسَلٌ شَطْبَةٌ، وَنُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجُفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمَّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لَا تَبْتُ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا وَلَا تَنْتَقُتُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلَا تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيثًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالْأَوْطَابُ تُمْخَضُ، فَلَقِي امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفُهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ حَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلًا سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ حَظِيًّا، وَأَرَاخَ عَلَيَّ نَعْمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا، وَقَالَ: كُلِّي أُمُّ زَرْعٍ، وَمِيرِي أَهْلِكَ، فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِي مَا بَلَغَ أَصْعَرَ آنِيَةَ أَبِي زَرْعٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ لَكَ كَأَبِي زَرْعٍ لِأُمِّ زَرْعٍ». (م/۲۴۴۸)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوه صعب العبوری قرار دارد؛ نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبتی ندارد که مردم به او مراجعه کنند).

دومی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم؛ زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگویم، همه‌ی عیوبش را ذکر می‌نمایم.

سومی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلق می‌گذارد (بجز بدی، هیچ حسنی ندارد).

چهارمی گفت: شوهرم مانند شب سرزمین تهامه، معتدل است؛ نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می‌خوابد.) و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است.) و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا ته می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دستش را وارد لباسم نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همه‌ی عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند.

هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می‌باشد. و بویی مانند بوی زرنب^۱ دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است؛ قد بلندی دارد؛ خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است؛ یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد. همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است.

دهمی گفت: شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرف‌ها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنارخانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند. و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم‌اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است طوری که شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می‌دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و به محض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید.)

۱- زرنب، گیاه خوشبویی است.

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است. می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوشه‌ایم را با زیورآلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم؛ پس مرا به میان اسب‌داران و شترداران و کشاورزان آورد. سخنانم را می‌پذیرد. صبحها می‌خوابم؛ چرا که به اندازه‌ی کافی، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زیادی وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می‌شناسید؟ او انبارهای بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می‌باشد و دارای خانه‌ی بسیار بزرگی است.

اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می‌شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام، بیرون آورده شده باشد؛ یعنی زیبا است. و با یک ران بزغاله، سیر می‌کند؛ یعنی کم خوراک است.

و دختر ابوزرع، آیا می‌دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او دختری فرمانبردار است. از مادرش اطاعت می‌کند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌ای زیبا است که باعث ناراحتی هوویش می‌شود. اما کنیز ابوزرع، آیا می‌دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید. و امانت داری است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند. و نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانه‌ی ما خس و خاشاک بگیرد.

روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه‌ی مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به انار می‌ماند، بازی می‌کردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هرچیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت: ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخوران. ولی در عین حال، اگر همه‌ی چیزهایی را که او به من داده است، یک جا جمع کنم، به اندازه‌ی کوچکترین ظرف ابوزرع نمی‌شود.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از شنیدن این سخنان فرمود: «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم».

باب (۲۱): فضایل ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱۶۷۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا رضی الله عنه بِالْكَوْفَةِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ» قَالَ أَبُو كُرَيْبٍ: وَأَشَارَ وَكَيْعٌ إِلَى السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. (م/۲۴۳۰)

ترجمه: عبد الله بن جعفر می گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در کوفه می گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین زن امت های گذشته، مریم دختر عمران، و بهترین زن امت من، خدیجه است.»

ابوکریب می گوید: وکیع هنگام روایت این حدیث، به آسمان و زمین اشاره می نمود.

۱۶۷۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى جَبْرِيلُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْكَ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا صلی الله علیه و آله و سلم، وَمَنَى وَبَشَّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ. (م/۲۴۳۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: جبریل نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: او خدیجه است که با ظرفی از خورش یا غذا و یا آب می آید. پس هنگامی که نزد تو آمد، از طرف پرودگارش و از طرف من به او سلام برسان و او را به خانه ای در بهشت بشارت بده که از مروراید میان تهی، ساخته شده است و هیچگونه خستگی و سر و صدایی در آن، وجود ندارد.

۱۶۷۲- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: مَا غَرْتُ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم إِلَّا عَلَى خَدِيجَةَ، وَإِنِّي لَمْ أُدْرِكْهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِذَا ذَبَحَ الشَّاةَ فَيَقُولُ: «أَرْسَلُوا بِهَا إِلَيَّ أَصْدِقَاءِ خَدِيجَةَ» قَالَتْ: فَأَغْضَبْتُهُ يَوْمًا فَقُلْتُ: خَدِيجَةُ؟ فَقَالَ: «إِنِّي قَدْ رُزِقْتُ حُبَّهَا». (م/۲۴۳۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه ای خدیجه، رشک نبردم. البته من در زمان ایشان نبودم؛ ولی هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی ذبح می نمود، می فرمود: «بخشی از آن را برای دوستان خدیجه بفرستید». عایشه رضی الله عنها می گوید: روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خشمگین ساختم و

گفتم: چرا همیشه از خدیجه صحبت می‌کنید؟ فرمود: «محبت او در دلم جای گرفته است».

۱۶۷۳- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ يَتَزَوَّجِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى خَدِيجَةَ حَتَّى مَاتَتْ. (م/۲۴۳۶)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: تا زمانی که خدیجه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وفات نکرد، نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با زنی دیگر ازدواج ننمود.

۱۶۷۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنْتُ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، أُخْتُ خَدِيجَةَ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ فَارْتَاخَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ» فَعَرُتْ فَقُلْتُ: وَمَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ، حَمْرَاءِ الشُّدْقَيْنِ، هَلَكْتَ فِي الدَّهْرِ، فَأَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا. (م/۲۴۳۷)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا افتاد، خوشحال شد و فرمود: «بار الها! هاله است». عایشه می‌گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لته‌هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدت‌ها است که از دنیا رفته است این همه یاد می‌کنی در حالی که الله متعال، زانی بهتر از او به شما عنایت فرموده است.

باب (۲۲): فضایل همسر گرامی نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ام المؤمنین زینب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

۱۶۷۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَسْرَعُكُمْ لِحَاقًا بِي أَطْوَلُكُمْ يَدًا» قَالَتْ: فَكُنَّ يَتَطَاوَلْنَ أَيَّتُهُنَّ أَطْوَلُ يَدًا، قَالَتْ: فَكَانَتْ أَطْوَلَنَا يَدًا زَيْنَبُ، لِأَنَّهَا كَانَتْ تَعْمَلُ بِيَدِهَا وَتَصَدَّقُ. (م/۲۴۵۲)

ترجمه: ام المؤمنین عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «از میان شما همسرانم، کسی که دست‌هایش درازتر است، زودتر از دیگران به من ملحق خواهد شد». لذا همسران نبی کرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست‌هایشان را اندازه می‌گرفتند که کدامیک دست

درازتری دارد؛ اما در حقیقت، زینب از همه‌ی ما دست درازتری داشت؛ چرا که با دستانش کار می‌کرد و صدقه می‌داد.

(و منظور پیامبر اکرم ﷺ از درازی دست، صدقه دادن بود. و زینب که بسیار صدقه می‌داد، زودتر از همه‌ی ما، به رسول الله ﷺ ملحق گردید).

باب (۲۳): فضایل ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱۶۷۶- عَنْ أَبِي عُمَانَ، عَنْ سَلْمَانَ رضی الله عنه قَالَ: لَا تَكُونَنَّ، إِنْ اسْتَطَعْتَ، أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ السُّوقَ وَلَا آخَرَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهَا، فَإِنَّهَا مَعْرَكَةُ الشَّيْطَانِ، وَبِهَا يَنْصَبُ رَأْيَتَهُ، قَالَ: وَأُنْبِئْتُ أَنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى نَبِيَّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلْمَةَ، قَالَ: فَجَعَلَ يَتَحَدَّثُ نُمًّا قَامًا، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَأُمِّ سَلْمَةَ: «مَنْ هَذَا؟» أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ، قَالَ: فَقَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ: أَيُّمُ اللَّهِ مَا حَسِبْتُهُ إِلَّا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يُخْبِرُ بِخَبَرِ جَبْرِيلَ، أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي عُمَانَ: مِمَّنْ سَمِعْتَ هَذَا؟ قَالَ: مِنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ. (م/۲۴۵۱)

ترجمه: ابو عثمان می‌گوید: سلمان رضی الله عنه گفت: در صورت امکان، نخستین فردی که وارد بازار می‌شود و آخرین فردی که از آن، خارج می‌شود، مباش؛ زیرا بازار محل کارزار شیطان است و شیطان پرچمش را در آن به اهتزاز در می‌آورد. همچنین سلمان گفت: به من گفتند: جبریل نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد در حالی که ام سلمه نزد ایشان بود. آنگاه، جبریل صحبت نمود و برخاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمه رضی الله عنها فرمود: «این کیست؟» یا جمله‌ای شبیه این فرمود. ام سلمه جواب داد: این، دحیه‌ی کلبی است.

ابو عثمان می‌گوید: ام سلمه رضی الله عنها گفت: سوگند به الله، من فکر نمی‌کردم که بجز دحیه، کسی دیگر باشد؛ تا اینکه سخنرانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم که از آمدن جبریل صحبت می‌نمود.

راوی [از ابو عثمان] می‌گوید: از ابو عثمان پرسیدم: این حدیث را از چه کسی شنیدی؟ جواب داد: از اسامه بن زید.

باب (۲۴): فضایل ام سلیم مادر انس بن مالک رضی الله عنهما

۱۶۷۷- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم لَا يَدْخُلُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِ، إِلَّا أُمَّ سَلِيمٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنِّي أَرْحَمُهَا، قُتِلَ أَخُوهَا مَعِيَ». (م/۲۴۵۵)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غیر از خانه های همسرانش، به خانه های هیچ زن دیگری بجز خانه ی ام سلیم (که خاله ی رضاعی اش بود) وارد نمی شد. مردم در این باره از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند. فرمود: «من به او محبت می کنم؛ زیرا برادرش که همراه من بود، کشته شد».

۱۶۷۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَسَمِعْتُ حَشْفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذِهِ الْعُمَيْصَاءُ بِنْتُ مِلْحَانَ، أُمُّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ». (م/۲۴۵۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وارد بهشت شدم و صدای پای شنیدم. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: عُمیصاء دختر مِلحان؛ مادر انس بن مالک؛ است».

باب (۲۵): فضایل مولای رسول اکرم؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید

۱۶۷۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه - بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم - لِعُمَرَ: انْطَلِقْ بِنَا إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ نَزُورُهَا، كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَزُورُهَا، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَيْهَا بَكَتْ، فَقَالَا لَهَا: مَا يَبْكِيكِ، مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَقَالَتْ: مَا أَبْكِي أَنْ لَا أَكُونَ أَعْلَمُ أَنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلم، وَلَكِنْ أَبْكِي أَنَّ الْوَحْيَ قَدِ انْقَطَعَ مِنَ السَّمَاءِ، فَهَيَّجَتْهُمَا عَلَى الْبُكَاءِ، فَجَعَلَا يَبْكِيَانِ مَعَهَا. (م/۲۴۵۴)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ابوبکر رضی الله عنه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عمر گفت: همانگونه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای ملاقات ام ایمن می رفت، ما نیز به ملاقات او برویم. راوی می گوید: هنگامی که نزد ام ایمن رفتیم، گریه کرد. ابوبکر و عمر گفتند: چرا گریه می کنی؟ آنچه نزد الله متعال وجود دارد برای پیامبرش بهتر است. ام ایمن گفت: به خاطر عدم شناخت اینکه آنچه نزد الله متعال وجود دارد برای پیامبرش بهتر است، گریه نمی کنم، بلکه به خاطر قطع شدن وحی از آسمان، گریه می کنم. راوی

می گوید: این سخن ام ایمن، ابو بکر و عمر را نیز به گریه انداخت و هردو همراه او گریه کردند.

باب (۲۶): فضایل زید بن حارثه

۱۶۸۰- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: مَا كُنَّا نَدْعُو زَيْدَ بْنِ حَارِثَةَ إِلَّا زَيْدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، حَتَّى نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ: ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۵].
(م/۲۴۲۵)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که می گفت: ما زید بن حارثه را فقط زید بن محمد صدا می زدیم تا اینکه این آیهی قرآن کریم نازل گردید که: ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ «آنها را به پدرانشان نسبت دهید؛ چرا که این کار نزد الله متعال عادلانه تر می باشد».

باب (۲۷): فضایل زید بن حارثه و اسامه بن زید رضی الله عنهما

۱۶۸۱- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «إِنْ تَطَعْتُمَا فِي إِمَارَتِهِ - يُرِيدُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ - فَقَدْ طَعَنْتُمَا فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَإِيمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لِحَلِيقًا لَهَا، وَإِيمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لِأَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِيمُ اللَّهِ إِنْ هَذَا لَهَا لِحَلِيقٌ - يُرِيدُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ - وَإِيمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لِأَحَبَّهُمْ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِهِ، فَأُوصِيكُمْ بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ صَالِحِيكُمْ». (م/۲۴۲۶)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر فرمود: «شما که هم اکنون به فرماندهی او - اسامه بن زید - اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید؛ سوگند به الله که او (پدرش) شایستهی فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من بود. و بعد از او، این، (اسامه) نیز محبوبترین مردم، نزد من است. پس شما را در مورد او توصیه می نمایم؛ چرا که او از نیکوکاران شما است».

باب (۲۸): فضایل بلال بن رباح مولای ابوبکر صدیق

۱۶۸۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِبِلَالٍ عِنْدَ صَلَاةِ الْعَدَاةِ: «يَا بِلَالُ حَدَّثَنِي بِأَرْجَى عَمَلٍ عَمِلْتَهُ، عِنْدَكَ، فِي الْإِسْلَامِ مَنَفَعَةٌ، فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّيْلَةَ خَشَفَ نَعْلَيْكَ

بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْحِجَّةِ». قَالَ بِلَالٌ: مَا عَمِلْتُ عَمَلًا فِي الْإِسْلَامِ أَرْجَى عِنْدِي مَنَفَعَةً، مِنْ أَنِّي لَا أَتَطَهَّرُ طَهْرًا تَامًّا، فِي سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ، إِلَّا صَلَّيْتُ بِذَلِكَ الطُّهْرِ، مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي أَنْ أُصَلِّيَ. (م/۲۴۵۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام نماز صبح، به بلال فرمود: «ای بلال! عملی را که به آن، امید بیشتری داری و آن را در دوران مسلمانی، انجام داده‌ای، برایم بگو؛ زیرا من دیشب، در بهشت، صدای کفشهای تو را جلوی خودم شنیدم». بلال گفت: من کاری نکرده‌ام که به آن، امید بیشتری داشته باشم بجز اینکه هرگاه در هر ساعتی از شبانه روز، وضوی کاملی می‌گیرم با آن وضو آنچه را که الله متعال برایم مقدر نموده است، نماز می‌خوانم.

باب (۲۹): فضایل سلمان و صهیب و بلال رضی الله عنهم

۱۶۸۳- عَنْ عَائِدِ بْنِ عَمْرِو رضی الله عنه: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَمَى عَلَى سَلْمَانَ وَصُهَيْبٍ وَبِلَالٍ فِي نَفَرٍ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَخَذَتْ سُيُوفُ اللَّهِ مِنْ عُنُقِ عَدُوِّ اللَّهِ مَا أَخَذَهَا قَالَ: فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَتَقُولُونَ هَذَا لِشَيْخِ قُرَيْشٍ وَسَيِّدِهِمْ؟ فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَعَلَّكَ أَغْضَبْتَهُمْ، لَئِنْ كُنْتَ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَبْتَ رَبَّكَ» فَأَتَاهُمْ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا إِخْوَتَاهُ، أَغْضَبْتُمْكُمْ؟ قَالُوا: لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ، يَا أُخِيَّ. (م/۲۵۰۴)

ترجمه: عائد بن عمرو می‌گوید: ابو سفیان همراه چند نفر دیگر، از کنار سلمان و صهیب و بلال رضی الله عنهم گذشت. آنها گفتند: شمشیرهای الهی آنگونه که شایسته است، بر گردن دشمن الله (ابوسفیان که تا آن زمان مسلمان نشده بود) فرود نیامده است. ابوبکر رضی الله عنه گفت: به بزرگ و سردار قریش، چنین می‌گویید؟ سپس نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفت و ماجرا را برای وی، تعریف نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوبکر! شاید تو باعث خشمگین شدن آنان شده‌ای. بدان که اگر باعث خشم آنان گردیده‌ای، در واقع، الله متعال را خشمگین ساخته‌ای». آنگاه ابوبکر رضی الله عنه نزد آنان رفت و گفت: ای برادران! آیا من باعث خشمگین شدن شما شدم؟ آنان گفتند: نه برادرم، الله متعال تو را بیامرزد.

باب (۳۰): فضایل انس بن مالک ؓ

۱۶۸۴- عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: جَاءَتْ بِي أُمِّي، أُمُّ أَنَسٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ أَرَزْتَنِي بِنِصْفِ خِمَارِهَا وَرَدَّتْنِي بِنِصْفِهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَنَسٌ، ابْنِي، أَتَيْتَكَ بِهِ يَخْدُمُكَ، فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ» قَالَ أَنَسٌ: فَوَاللَّهِ إِنَّ مَالِي لَكَثِيرٌ، وَإِنَّ وَلَدِي وَوَلَدَ وَلَدِي لَيَتَعَادُونَ عَلَيَّ نَحْوِ الْمِائَةِ، الْيَوْمَ. (م/۲۴۸۱)

ترجمه: انس ؓ می گوید: مادرم که نصف چادرش را به عنوان ازار من، و نصف دیگرش را به عنوان ردای من، استفاده نموده بود، مرا خدمت رسول الله ﷺ برد و گفت: یا رسول الله! این آنیس، فرزند من است؛ او را نزد تو آورده‌ام تا خدمتگزار تو باشد. برایش دعای خیر کن. رسول الله ﷺ فرمود: «بار الها! مال و فرزندانش را زیاد بگردان.» انس ؓ می گفت: سوگند به الله، من (در نتیجه‌ی دعای پیامبر ﷺ) اموال زیادی دارم و امروز، تعداد فرزندان و نوه‌های من تقریباً به صد نفر می‌رسد.

۱۶۸۵- عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعَتْ أُمِّي، أُمُّ سُلَيْمٍ صَوْتَهُ، فَقَالَتْ: يَا أُمَّيْ وَأُمَّيْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْسٌ، فَدَعَا لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ دَعَوَاتٍ، قَدْ رَأَيْتُ مِنْهَا اثْنَتَيْنِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَرْجُو الثَّلَاثَةَ فِي الْآخِرَةِ. (م/۲۴۸۱)

ترجمه: انس ؓ می گوید: رسول الله ﷺ از کنار ما می‌گذشت که مادرم ام سلیم صدایش را شنید و گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت شوند؛ این، آنیس است. رسول الله ﷺ برای من سه دعا نمود که نتیجه‌ی دو تا از آنها را در دنیا دیده‌ام و امیدوارم که نتیجه‌ی دعای سومش را در آخرت ببینم.

۱۶۸۶- عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: أَتَى عَلِيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَلْعَبُ مَعَ الْعِلْمَانِ قَالَ: فَسَلَّمْ عَلَيْنَا، فَبَعَثَنِي إِلَى حَاجَةٍ، فَأَبْطَأْتُ عَلَى أُمِّي، فَلَمَّا جِئْتُ قَالَتْ: مَا حَبَسَكَ؟ قُلْتُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِحَاجَةٍ، قَالَتْ: مَا حَاجَتُهُ؟ قُلْتُ: إِنَّهَا سِرٌّ، قَالَتْ: لَا تُحَدِّثَنَّ بِسِرِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا، قَالَ أَنَسٌ: وَاللَّهِ لَوْ حَدَّثْتُ بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ، يَا ثَابِتُ. (م/۲۴۸۲)

ترجمه: از ثابت روایت است که انس ؓ گفت: من با بچه‌های هم سن و سالم بازی می‌کردم که رسول الله ﷺ آمد و سلام کرد و مرا برای انجام کاری فرستاد. به همین علت، با تأخیر، نزد مادرم برگشتم. لذا هنگامی که برگشتم، مادرم گفت: چرا تأخیر

کردی؟ گفتم: رسول الله ﷺ مرا برای انجام کاری فرستاد. گفت: کارش چه بود؟ گفتم: این، یک راز است. مادرم گفت: هرگز راز پیامبر اکرم ﷺ را به کسی نگو. ثابت می گوید: انس رضی الله عنه گفت: ای ثابت! سوگند به الله، اگر قرار بود به کسی بگویم، به تو می گفتم.

باب (۳۱): فضایل جعفر بن ابی طالب، اسماء دختر عمیس و سایر کسانی که سوار بر کشتی همراه آنان به حبشه هجرت کردند

۱۶۸۷- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَلَّغْنَا مَخْرَجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ، أَنَا وَأَخْوَانِي لِي، أَنَا أَصْغَرُهُمَا، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالْآخَرُ أَبُو رُهَيْمٍ، وَإِنَّمَا قَالَ: ثَلَاثَةٌ وَخَمْسِينَ أَوْ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي، قَالَ: فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَيْنَا سَفِينَتَنَا إِلَى التَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَصْحَابُهُ عِنْدَهُ، فَقَالَ جَعْفَرٌ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَنَا هَهُنَا، وَأَمَرَنَا بِالْإِقَامَةِ، فَأَقِيمُوا مَعَنَا، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا قَالَ: فَوَافَقَنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَأَسْهَمَ لَنَا، أَوْ قَالَ: أَعْطَانَا مِنْهَا، وَمَا قَسَمَ لِأَحَدٍ غَابَ عَنْ فَتْحِ خَيْبَرَ مِنْهَا شَيْئًا، إِلَّا لِمَنْ شَهِدَ مَعَهُ، إِلَّا لِأَصْحَابِ سَفِينَتِنَا مَعَ جَعْفَرٍ وَأَصْحَابِهِ، قَسَمَ لَهُمْ مَعَهُمْ، قَالَ: فَكَانَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا - يَعْنِي لِأَهْلِ السَّفِينَةِ: - نَحْنُ سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، قَالَ: فَدَخَلْتُ أَسْمَاءَ بِنْتُ عَمِيْسٍ - وَهِيَ مِنْ قَدِيمِ مَعَنَا - عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ التَّيِّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى التَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ، وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عَمِيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ؟ الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ فَقَالَتْ أَسْمَاءُ، نَعَمْ. فَقَالَ عُمَرُ سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ، فَغَضِبَتْ، وَقَالَتْ كَلِمَةً، كَذَبْتَ يَا عُمَرُ، كَلَّاءَ وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُطْعِمُ جَائِعَكُمْ وَيَعْطُ جَاهِلَكُمْ وَكُنَّا فِي دَارٍ - أَوْ فِي أَرْضٍ - الْبُعْدَاءِ الْبُعْضَاءِ فِي الْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ، وَإِنَّمَا اللَّهُ، لَا أَطْعَمُ طَعَامًا وَلَا أَشْرَبُ شَرَابًا حَتَّى أَذْكَرَ مَا قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذَى وَنُخَافُ، وَسَأَذْكَرُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَسْأَلُهُ، وَاللَّهِ، لَا أَكْذِبُ، وَلَا أَزِيغُ، وَلَا أَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَأَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ - أَهْلُ السَّفِينَةِ - هِجْرَتَانِ»

قَالَتْ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ يَأْتُونِي أَرْسَالًا، يُسْأَلُونِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، مَا مِنَ الدُّنْيَا شَيْءٌ هُمْ بِهِ أَفْرَحُ وَلَا أَغْظَمُ فِي أَنْفُسِهِمْ مِمَّا قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: فَقَالَتْ أَسْمَاءُ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَإِنَّهُ لَيَسْتَعِيدُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنِّي. (م/۳/۲۵۰)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: ما در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسید. پس من و دو برادرم که یکی ابو برده و دیگری ابو رهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و دو یا سه نفر از افراد قبیله ام به قصد هجرت بسوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتادیم و سوار کشتی شدیم؛ اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما جعفر بن ابی طالب و همراهانش نیز بدانجا آمدند. جعفر گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را به اینجا فرستاده و دستور داده که اینجا بمانیم؛ شما نیز همراه ما اینجا بمانید. اینگونه ما نیز همراه آنها ماندیم تا زمانیکه همه با هم به مدینه رفتیم. رفتن ما به مدینه، مصادف با فتح خیبر بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما نیز سهمی از غنایم خیر (با رضایت مجاهدان) یا بخشی از آنها را عنایت فرمود. قابل یادآوری است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بجز افراد کشتی ما و جعفر و همراهانش به هیچ کس دیگری از کسانی که در جنگ حضور نداشتند، چیزی از غنایم خیر نداد. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده و همراه ما از حبشه آمده بود، به دیدار حفصه رضی الله عنها؛ همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامی که اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر گفت: همین حبشی است که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم؛ بدین جهت، ما از شما نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استحقاق بیشتری داریم. اسماء خشمگین شد و گفت: تو اشتباه می کنی ای عمر. سوگند به الله، هرگز چنین نیست؛ شما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودید؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گرسنگان شما را غذا می داد و نادانان شما را نصیحت می کرد؛ ولی ما به خاطر الله و رسولش در سرزمینی دور و دشمن، در حبشه با بیم و هراس و اذیت و آزار، بسر می بردیم. سوگند به الله تا سخنانت را به اطلاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی خورم؛ سخنانت را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بازگو خواهم کرد. سوگند به الله که نه دروغ بگویم و نه تحریف کنم و نه چیزی به آنها اضافه کنم.

اینگونه هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد، اسماء گفت: یا رسول الله! عمر چنین و چنان گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند؛ ولی شما؛ اهل کشتی؛ دو هجرت دارید.»

اسماء رضی الله عنها می گوید: بعد از آن، ابو موسی و سایر کسانی که همراه ما در کشتی بودند، گروه گروه می آمدند و در مورد این حدیث از من می پرسیدند. بلی، هیچ چیز در دنیا برای آنان بزرگتر از این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله نبود؛ همچنین هیچ چیز بیشتر از این حدیث، باعث خوشحالی آنان نمی گردید. همچنین ابو موسی رضی الله عنه از من می خواست تا این حدیث را برایش تکرار کنم.

باب (۳۲): فضایل عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما

۱۶۸۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ تَلَقَّى بِنَا، قَالَ: فَتَلَقَّى بِي وَبِالْحُسَيْنِ أَوْ بِالْحُسَيْنِ، قَالَ: فَحَمَلْنَا أَحَدَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَالْآخَرَ خَلْفَهُ، حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ. (م/۲۴۲۸)

ترجمه: عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما می گوید: هرگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله از سفر می آمد، ما را برای استقبال ایشان می بردند. یک بار، من و حسن یا حسین به استقبال ایشان رفتیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از ما را جلویش، و دیگری را پشت سرش سوار نمود تا اینکه وارد مدینه شدیم.

۱۶۸۸ م - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رضی الله عنهما قَالَ: أُرْدَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ خَلْفَهُ، فَأَسْرَّ إِلَيَّ حَدِيثًا، لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ. (م/۲۴۲۹)

ترجمه: عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله مرا پشت سرش بر مرکب، سوار نمود و رازی به من گفت که به هیچ کس نمی گویم.

باب (۳۳): فضایل عبد الله بن عباس رضی الله عنهما

۱۶۸۹- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَتَى الْخُلَاءَ، فَوَضَعَتْ لَهُ وَضُوءًا، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا؟» - فِي رِوَايَةٍ زُهَيْرٌ: قَالُوا، وَفِي رِوَايَةٍ أَبِي بَكْرٍ: قُلْتُ - ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: «اللَّهُمَّ فَفِّهْهُ فِي الدِّينِ». (م/۲۴۷۷)

ترجمه: ابن عباس می گوید: رسول الله ﷺ به دستشویی رفت. من آب تهیه کرده و نهاده بودم. هنگامی که بیرون آمد، فرمود: «چه کسی برایم آب آورده بود؟» گفتند: ابن عباس. رسول الله ﷺ فرمود: «بار الها! به ابن عباس، بینش دین، عطا فرما».

باب (۳۴): فضایل عبد الله بن عمر رضی الله عنهما

۱۶۹۰- عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَتَمَيَّنْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا أَقْصَاهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: وَكُنْتُ غُلَامًا شَابًّا عَزَبًا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ كَقَرْنَيْ الْبِئْرِ، وَإِذَا فِيهَا نَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِيَهُمَا مَلَكٌ فَقَالَ لِي: لَمْ تُرْعَ، فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّصْتُهَا حَفْصَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ» قَالَ سَالِمٌ: فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ، بَعْدَ ذَلِكَ، لَا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا. (م/۲۴۷۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: اگر کسی، در زمان رسول الله ﷺ خوابی می دید، آن را برای پیامبر اکرم ﷺ تعریف می کرد. من نیز آرزو داشتم که خوابی ببینم و آن را برای رسول الله ﷺ تعریف کنم. سرانجام، من هم که در آن زمان، نوجوان و مجرد بودم و در مسجد نبوی می خوابیدم، خواب دیدم که دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به صورت چاهی بود که در هم پیچیده شده باشد و دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از کسانی را که می شناختم، دیدم. در آن لحظه، که می گفتم از دوزخ به الله متعال پناه می برم، از دوزخ به الله متعال پناه می برم، از دوزخ به الله متعال پناه می برم، فرشته ای دیگر به ما رسید و گفت: نترس.

خوابم را برای خواهرم؛ حفصه رضی الله عنها؛ تعریف کردم. خواهرم هم آن را برای پیامبر اکرم ﷺ تعریف کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «عبدالله بسیار انسان شایسته ای است؛ ای کاش! نماز شب می خواند». سالم که راوی حدیث از عبد الله

است، می گوید: بعد از آن، عبد الله ﷺ شبها را خیلی کم می خوابید. (بیشتر به عبادت می پرداخت).

باب (۳۵): فضایل عبد الله بن زبیر رضی الله عنه

۱۶۹۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ لِابْنِ الزُّبَيْرِ: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَحَمَلْنَا، وَتَرَكَكَ. (م/۲۴۲۷)

ترجمه: عبد الله بن ابی ملکیه می گوید: عبد الله بن جعفر به عبد الله بن زبیر گفت: آیا به خاطر داری که من و تو و ابن عباس به استقبال رسول الله ﷺ رفتیم؟ عبد الله بن زبیر گفت: بلی، پس ما را در آغوش گرفت و تو را رها کرد.

باب (۳۶): فضایل عبد الله بن مسعود رضی الله عنه

۱۶۹۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَعَآمَنُوا﴾ [المائدة: ۹۳]. إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قِيلَ لِي: أَنْتَ مِنْهُمْ». (م/۲۴۵۹)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: هنگامی که این آیه نازل گردید: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَعَآمَنُوا﴾ (بر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به سبب شرابی که در گذشته - قبل از تحریم - خورده اند، گناهی نیست؛ اگر راه تقوا و ایمان را در پیش گیرند... تا آخر آیه) رسول الله ﷺ فرمود: «به من گفته شد که: تو - عبد الله بن مسعود - جزو آنان هستی» (که راه ایمان و تقوا را در پیش گرفته اند).

۱۶۹۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَدِمْتُ أَنَا وَأَخِي مِنَ الْيَمَنِ، وَكُنَّا جِئْنَا وَمَا نُرَى ابْنَ مَسْعُودٍ وَأُمَّهُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِنْ كَثْرَةِ دُخُولِهِمْ وَلُزُومِهِمْ لَهُ. (م/۲۴۶۰)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: هنگامی که من و برادرم از یمن آمدیم، از بس که ابن مسعود و مادرش نزد رسول الله ﷺ رفت و آمد داشتند و همراه ایشان بودند، ما تصور می کردیم که آنها جزو خانواده و اهل بیت پیامبر اکرم رضی الله عنه هستند.

۱۶۹۴- عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ قَالَ: كُنَّا فِي دَارِ أَبِي مُوسَى مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ، وَهُمْ يَنْظُرُونَ فِي مُصْحَفٍ، فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ، فَقَالَ أَبُو مَسْعُودٍ: مَا أَعْلَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ بَعْدَهُ أَعْلَمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ هَذَا الْقَائِمِ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: أَمَا لِيُنْ قُلْتَ ذَلِكَ، لَقَدْ كَانَ يَشْهَدُ إِذَا غَبْنَا، وَيُؤَدِّنُ لَهُ إِذَا حُجِينَا. (م/۲۴۶۱)

ترجمه: ابو الاحوص می گوید: ما با تعدادی از یاران عبد الله بن مسعود که به مصحفی نگاه می کردند، در خانه‌ی ابو موسی اشعری بودیم. در این اثنا، عبد الله برخاست. ابو مسعود گفت: من سراغ ندارم که رسول الله ﷺ بعد از خودش، فردی را بگذارد که از این شخص ایستاده، عالم‌تر به قرآن باشد. ابو موسی اشعری گفت: حالا که چنین گفتمی، هنگامی که ما در محضر رسول الله ﷺ نبودیم، او حضور داشت. و هنگامی که ما اجازه‌ی ورود نداشتیم، به او اجازه می دادند.

۱۶۹۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: ﴿وَمَنْ يَغْلُلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [آل عمران: ۱۶۱]. ثُمَّ قَالَ: عَلَى قِرَاءَةِ مَنْ تَأْمُرُونِي أَنْ أَقْرَأَ؟ فَلَقَدْ قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً، وَلَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَعْلَمُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، وَلَوْ أَعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنِّي لَرَحَلْتُ إِلَيْهِ، قَالَ شَقِيقٌ: فَجَلَسْتُ فِي حَلْقِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا يَرُدُّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، وَلَا يَعِيبُهُ. (م/۲۴۶۲)

ترجمه: از عبد الله بن مسعود روایت است که وی آیه‌ی ﴿وَمَنْ يَغْلُلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ را تلاوت نمود و گفت: شما دستور می دهید که بر اساس قرائت چه کسی قرآن را تلاوت کنم؟ من هفتاد و اندی سوره از سوره‌های قرآن کریم را نزد رسول الله ﷺ خوانده‌ام. و اصحاب رسول الله ﷺ خوب می دانند که شناخت من نسبت به کتاب الله متعال بیشتر از آنان است. و اگر کسی را سراغ داشتیم که شناخت بیشتری دارد، حتما رخت سفر می بستیم و نزد او می رفتیم.

شقیق (راوی از عبد الله) می گوید: من در حلقه‌های درس یاران محمد ﷺ می نشستم؛ هیچ کس را ندیدم که این سخن عبد الله را رد کند و از او خرده گیری کند.

۱۶۹۶- عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَذَكَّرْنَا حَدِيثًا عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: إِنَّ ذَلِكَ الرَّجُلَ لَا أَرَأَى أَحَبُّهُ بَعْدَ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهُ،

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اقْرَأُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ: مِنْ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ - فَبَدَأَ بِهِ - وَمِنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ، وَمِنْ سَالِمٍ، مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ، وَمِنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ». (م/۲۴۶۴)

ترجمه: مسروق می گوید: ما نزد عبد الله بن عمرو رضی الله عنه بودیم و در آنجا حدیثی را از ابن مسعود یادآوری نمودیم. عبد الله بن عمرو گفت: بعد از سخنی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم، همچنان این مرد را دوست دارم. شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: از ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) - با او آغاز نمود - ، ابی ابن کعب، سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن جبل».

باب (۳۷): فضایل عبد الله بن عمرو بن حرام رضی الله عنه

۱۶۹۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: أُصِيبَ أَبِي يَوْمَ أُحُدٍ، فَجَعَلْتُ أَكْشِفُ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ وَأَبْكِي، وَجَعَلُوا يَنْهَوْنِي، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَا يَنْهَانِي، قَالَ: وَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ عَمْرٍو تَبْكِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «تَبْكِيهِ، أَوْ لَا تَبْكِيهِ، مَا زَالَتْ الْمَلَائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتَيْهَا، حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ». (م/۲۴۷۱)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: هنگامی که پدربم کشته شد، من مرتب چادر را از روی چهره اش برمی داشتم و گریه می کردم. مردم مرا از این کار، منع می کردند؛ اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منع نمی فرمود. عمه ام؛ فاطمه دختر عمرو؛ هم شروع به گریستن کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چه گریه بکنی چه نکنی، همچنان فرشتگان او را زیر سایه‌ی بالهای خود گرفته بودند تا زمانی که شما او را از اینجا، بلند کردید».

باب (۳۸): فضایل عبد الله بن سلام رضی الله عنه

۱۶۹۸- عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ لِحَيٍّ يَمِثِي، أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ، إِلَّا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ. (م/۲۴۸۳)

ترجمه: عامر بن سعد می گوید: شنیدم که پدربم گفت: من نشنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجز عبد الله بن سلام، به شخص زنده‌ی دیگری که در روی زمین راه می‌رود، بشارت بهشت بدهد.

(البته باید دانست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افراد متعددی از جمله خود سعد را بشارت به بهشت دادند؛ اما سعد از شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقط همین یک مورد را شنیده

است والله اعلم).

۱۶۹۹- عَنْ خَرِشَةَ بْنِ الْحَرِّ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي حَلْفَةٍ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، قَالَ: وَفِيهَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ، قَالَ: فَجَعَلَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثًا حَسَنًا، قَالَ: فَلَمَّا قَامَ قَالَ الْقَوْمُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا، قَالَ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لِأَتْبِعَنَّهُ فَلَأَعْلَمَنَّ مَكَانَ بَيْتِهِ، قَالَ: فَتَبِعْتُهُ، فَاِنْطَلَقَ حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ، قَالَ: فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لِي، فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ يَا ابْنَ أُخِي؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: سَمِعْتُ الْقَوْمَ يَقُولُونَ لَكَ، لَمَّا قُتِمَتْ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا، فَأَعْجَبَنِي أَنْ أَكُونَ مَعَكَ، قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ، وَسَأَحَدُّثُكَ مِمَّ قَالُوا ذَلِكَ، إِنِّي بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ، إِذْ أَتَانِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي: قُمْ، فَأَخَذَ بِيَدِي فَاِنْطَلَقْتُ مَعَهُ قَالَ: فَإِذَا أَنَا بِجَوَادٍ عَنِ شِمَالِي، قَالَ فَأَخَذْتُ لِأَخُذَ فِيهَا، فَقَالَ لِي: لَا تَأْخُذْ فِيهَا فَإِنَّهَا طُرُقُ أَصْحَابِ الشَّمَالِ، قَالَ: فَإِذَا جَوَادٌ مَنهَجٌ عَلَى يَمِينِي، فَقَالَ لِي: خُذْ هَهُنَا، فَأَتَى بِي جَبَلًا، فَقَالَ لِي: اصْعَدْ، قَالَ: فَجَعَلْتُ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَصْعَدَ خَرَرْتُ عَلَى اسْتِي، قَالَ: حَتَّى فَعَلْتُ ذَلِكَ مِرَارًا، قَالَ: ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى أَتَى بِي عَمُودًا، رَأْسُهُ فِي السَّمَاءِ وَأَسْفَلُهُ فِي الْأَرْضِ، فِي أَعْلَاهُ حَلْقَةٌ، فَقَالَ لِي: اصْعَدْ فَوْقَ هَذَا، قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْعَدُ هَذَا؟ وَرَأْسُهُ فِي السَّمَاءِ، قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِي فَوَجَلَ بِي، قَالَ: فَإِذَا أَنَا مُتَعَلِّقٌ بِالْحَلْقَةِ، قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ الْعَمُودَ فَخَرَّ، قَالَ: وَبَقِيْتُ مُتَعَلِّقًا بِالْحَلْقَةِ حَتَّى أَصْبَحْتُ، قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ فَقَالَ: «أَمَّا الطَّرِيقُ الَّتِي رَأَيْتَ عَنْ يَسَارِكَ فَهِيَ طُرُقُ أَصْحَابِ الشَّمَالِ، قَالَ وَأَمَّا الطَّرِيقُ الَّتِي رَأَيْتَ عَنْ يَمِينِكَ فَهِيَ طُرُقُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، وَأَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ مَنْزِلُ الشُّهَدَاءِ، وَلَنْ تَنَالَهُ، وَأَمَّا الْعَمُودُ فَهُوَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ، وَأَمَّا الْعُرْوَةُ فَهِيَ عُرْوَةُ الْإِسْلَامِ، وَلَنْ تَزَالَ مُتَمَسِّكًا بِهَا حَتَّى تَمُوتَ». (م/ ۲۴۸۴)

ترجمه: خراشه بن حر می گوید: من در یکی از حلقات درس مسجد نبوی نشسته بودم. در آن حلقه، مردی خوش قیافه - بنام عبدالله بن سلام - وجود داشت و برای مردم، سخنان خوبی بیان می کرد. هنگامی که او برخاست، مردم گفتند: هرکس، دوست دارد که به مردی از اهل بهشت نگاه کند، به این شخص، نگاه کند. خراشه بن حر می گوید: با خود گفتم: سوگند به الله، به دنبال او می روم تا محل خانه اش را بدانم؛ لذا به دنبال او راه افتادم. وی به راهش ادامه داد تا اینکه نزدیک بود از شهر مدینه، بیرون برود. سرانجام، وارد منزلش شد. من از او اجازه ی ورود خواستم. او نیز به من

اجازه‌ی ورود داد و گفت: ای برادر زاده‌ام! چه کاری داری؟ گفتم: هنگامی که شما برخاستید، شنیدم که مردم می‌گویند: هرکس، دوست دارد که به مردی از بهشتیان، نگاه کند، به این مرد بنگرد. لذا من شیفته شدم تا شما را همراهی کنم. او گفت: الله متعال بهتر می‌داند که چه کسانی بهشتی هستند. البته علت سخنان مردم را برایت بیان می‌کنم. من خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت: بلند شو. پس دستم را گرفت و من همراه او براه افتادم. در مسیر، جاده‌هایی سمت چپ خود دیدم و خواستم که وارد آن جاده‌ها شوم. آن مرد به من گفت: از این جاده‌ها نرو؛ زیرا که آنها جاده‌های سمت چپیها (جهنمیان) است. ناگهان، جاده‌هایی واضح و مستقیم، سمت راستم دیدم. آن مرد به من گفت: از اینجا برو. آنگاه، مرا کنار کوهی برد و گفت: بالا برو. من خواستم که بالا بروم؛ اما به پشت سر افتادم. و این کار را چند بار، تکرار کردم. سپس مرا همراه خودش برد تا اینکه کنار ستونی رسیدم که قسمت بالای آن در آسمان، و قسمت پایین آن، در زمین بود و بالای آن، حلقه‌ای وجود داشت. پس به من گفت: بالا برو. من گفتم: چگونه بالای آن بروم حال آنکه قسمت بالای آن در آسمان است؟ آنگاه دستم را گرفت و مرا پرتاب کرد. من به حلقه، آویزان شدم. بعد از آن، ضربه‌ای به ستون زد و ستون، پایین افتاد. من همچنان تا صبح به همان حلقه، آویزان ماندم. سپس نزد رسول الله ﷺ آمدم و ماجرا را برایش تعریف نمودم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «راه‌هایی را که سمت چپ خودت دیده‌ای، راه‌های سمت چپی‌ها (جهنمیان) هستند. و راه‌هایی که در سمت راست خودت دیده‌ای، راه‌های سمت راستی‌ها (بهشتیان) هستند. اما آن کوه، جایگاه شهدا است. و تو هرگز به آن جایگاه نمی‌رسی. و آن ستون، ستون اسلام است. و آن حلقه، حلقه‌ی اسلام است و تو تا هنگام مرگ، بر اسلام، ثابت قدم خواهی ماند».

باب (۳۹): فضایل سعد بن معاذ رضی الله عنه

۱۷۰۰- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَنَازَةُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ: «اهْتَرَّ لَهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ». (م/۲۴۶۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: جنازه‌ی سعد بن معاذ جلوی ما گذاشته بود که رسول الله ﷺ فرمود: «عرش الله رحمان به خاطر او به لرزه در آمد».

۱۷۰۱- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَهْدَيْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُلَّةَ حَرِيرٍ، فَجَعَلَ أَصْحَابُهُ يَلْمُسُونَهَا وَيَعْجَبُونَ مِنْ لِينِهَا، فَقَالَ: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ لِينِ هَذِهِ؟ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ، خَيْرٌ مِنْهَا وَاللَّيْنُ». (م/۲۴۶۸)

ترجمه: براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: عبای ابریشمی به رسول الله ﷺ هدیه دادند. مردم آن را لمس می کردند و از نرمی آن تعجب می نمودند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از نرمی این، تعجب می نماید؛ دستمال های سعد بن معاذ در بهشت، بهتر و نرمتر از این است».

باب (۴۰): فضایل ابو طلحه انصاری و همسرش ام سلیم رضی اللہ عنہا

۱۷۰۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَاتَ ابْنُ لَأْبِي طَلْحَةَ مِنْ أُمَّ سُلَيْمٍ، فَقَالَتْ لِأَهْلِهَا: لَا تُحَدِّثُوا أَبَا طَلْحَةَ بِابْنِهِ حَتَّى أَكُونَ أَنَا أَحَدُهُ، قَالَ: فَجَاءَ فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ عِشَاءً، فَأَكَلَ وَشَرِبَ، فَقَالَ: ثُمَّ تَصَنَعْتَ لَهُ أَحْسَنَ مَا كَانَ تَصْنَعُ قَبْلَ ذَلِكَ، فَوَقَعَ بِهَا، فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّهُ قَدْ شَبِعَ وَأَصَابَ مِنْهَا، قَالَتْ: يَا أَبَا طَلْحَةَ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا أَعَارُوا عَارِيَتَهُمْ أَهْلَ بَيْتِ، فَطَلَبُوا عَارِيَتَهُمْ، أَلَهُمْ أَنْ يَمْنَعُوهُمْ؟ قَالَ: لَا، قَالَتْ: فَاحْتَسِبِ ابْنَكَ، قَالَ: فَغَضِبَ وَقَالَ: تَرَكْتَنِي حَتَّى تَلَطَّخْتُ ثُمَّ أَخْبَرْتَنِي بِابْنِي. فَاَنْطَلَقَ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَارَكَ اللَّهُ لَكُمَا فِي غَابِرٍ لَيْلَتِكُمَا» قَالَ: فَحَمَلْتُ، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ وَهِيَ مَعَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَتَى الْمَدِينَةَ مِنْ سَفَرٍ لَا يَطْرُقُهَا طُرُوقًا، فَدَنَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ، فَضَرَبَهَا الْمَخَاضُ، فَاحْتَبَسَ عَلَيْهَا أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: يَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: إِنَّكَ لَتَعْلَمُ، يَا رَبِّ إِنَّهُ يُعْجِبُنِي أَنْ أَخْرُجَ مَعَ نَبِيِّكَ إِذَا خَرَجَ، وَأَدْخَلَ مَعَهُ إِذَا دَخَلَ، وَقَدْ احْتَبَسْتُ بِمَا تَرَى، قَالَ: تَقُولُ أُمُّ سُلَيْمٍ: يَا أَبَا طَلْحَةَ مَا أَجِدُ الَّذِي كُنْتُ أَجِدُ، أَنْطَلِقُ، فَاَنْطَلَقْنَا قَالَ: وَضَرَبَهَا الْمَخَاضُ حِينَ قَدِمَا، فَوَلَدْتُ غُلَامًا، فَقَالَتْ لِي أُمِّي: يَا أَنَسُ لَا يُرِضِعُهُ أَحَدٌ حَتَّى تَغْدُو بِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا أَصْبَحَ احْتَمَلْتُهُ، فَاَنْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَصَادَفْتُهُ وَمَعَهُ مَيْسَمٌ، فَلَمَّا رَأَنِي قَالَ: «لَعَلَّ أُمَّ سُلَيْمٍ وَلَدَتْ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَوَضَعَ الْمَيْسَمَ قَالَ: وَجِئْتُ بِهِ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعَجْوَةَ مِنْ عَجْوَةِ الْمَدِينَةِ، فَلَاكَهَا فِي فِيهِ حَتَّى ذَابَتْ، ثُمَّ قَدَفَهَا فِي فِي الصَّبِيِّ، فَجَعَلَ الصَّبِيُّ

يَتَلَمَّظُهَا، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انظُرُوا إِلَى حُبِّ الْأَنْصَارِ التَّمْرِ» قَالَ: فَمَسَحَ وَجْهَهُ وَسَمَاءُ عَبْدَ اللَّهِ. (م/۲۱۴۴)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: فرزند ابوظلحه که از ام سلیم بود، فوت کرد. ام سلیم به خانواده اش گفت: تا زمانی که من با ابو طلحه صحبت نکرده ام، شما در مورد فرزندش به او چیزی نگوئید. هنگامی که ابو طلحه آمد، ام سلیم غذای شام وی را تقدیم نمود و ابوظلحه غذا خورد و آب نوشید. آنگاه ام سلیم بهتر از گذشته، خود را آراست. و ابو طلحه با او همبستر شد. آنگاه پس از اینکه ابو طلحه سیر کرد و با او همبستر شد، ام سلیم گفت: ای ابو طلحه! نظر شما در این مورد چیست که اگر یک شخص، چیزی را به عنوان عاریت نزد خانواده ای بگذارد؛ سپس عاریت خود را بخواهد؛ آیا آن خانواده حق دارد که از برگرداندن عاریت آنان، خودداری کند؟ ابو طلحه جواب داد: نه. ام سلیم گفت: پس صبر کن و اجر و پاداش فوت فرزندت را از الله متعال بخواه. با شنیدن این سخن، ابو طلحه برآشفته و گفت: گذاشتی تا آلوده به جماع شوم؛ آنگاه مرا از فوت فرزندم مطلع ساختی. سپس براه افتاد و نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رفت و ماجرا را برایش بیان کرد. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «الله متعال شب گذشته ی شما را برای شما مبارک گرداند». راوی می گوید: اینگونه ام سلیم باردار گردید. باری رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در سفری بود که ام سلیم و شوهرش همراه ایشان بودند. گفتنی است که عادت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اینگونه بود که هر گاه از سفری به مدینه می آمدند، هنگام شب، وارد مدینه نمی شد. به هر حال، هنگامی که به مدینه نزدیک شدند، ام سلیم دچار درد زایمان گردید. لذا ابو طلحه همراه او ماند و رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به راهش ادامه داد. در این هنگام، ابو طلحه گفت: بار الہا! تو می دانی که من دوست دارم همراه پیامبرت، از شهر بیرون بروم و با پیامبرت وارد شهر شوم، و هم اکنون به سبب مشکلی که تو می بینی از همراهی رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باز ماندم. ام سلیم گفت: ای ابو طلحه! من آن دردی را که در زایمانهای گذشته احساس می کردم، در این زایمان، احساس نمی کنم؛ به راحت ادامه بده. لذا ما براه افتادیم. و هنگامی که به شهر رسیدند، درد زایمان به سراغ او آمد و پسری به دنیا آورد. مادرم به من (انس) گفت: ای انس! هیچ کس حق ندارد او را شیر بدهد تا صبح، او را نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ببری. من صبح، نوزاد را برداشتم و نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بردم. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که آهن داغی برای نشانه گذاری حیوانات بدست داشت، هنگامی که مرا دید، فرمود: «شاید ام سلیم وضع حمل نموده است»؟ گفتم بلی.

آنگاه نبی اکرم ﷺ آهن داغ را به زمین گذاشت و من نوزاد را بردم و در آغوش پیامبر اکرم ﷺ گذاشتم. رسول الله ﷺ عجوهی (نوعی خرما) مدینه طلب نمود و آن را جوید تا اینکه نرم گردید؛ آنگاه آن را در دهان نوزاد گذاشت. نوزاد آن خرما را می‌مکید و لب‌هایش را می‌لیسید. رسول الله ﷺ با دیدن این صحنه، فرمود: «بینید که انصار چقدر خرما را دوست دارند» و دستی به صورتش کشید و او را عبد الله نامید.

(و در روایتی از بخاری به نقل از ابن عیینه آمده است که: مردی از انصار گفت: از فرزندان همان عبدالله (بن ابو طلحه)، نه فرزند قرآن خوان دیدم).

باب (۴۱): فضیلت ابی بن کعب ؓ

۱۷۰۳- عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْبَعَةً كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ: مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، قَالَ قَتَادَةُ: فُلْتُ لِأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُوْمِي. (م/۲۴۶۵)

ترجمه: انس ؓ می‌گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ چهار نفر که همگی از انصار بودند، قرآن را جمع آوری کردند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابو زید و زید بن ثابت. قتاده (راوی از انس) می‌گوید: از انس پرسیدم: ابو زید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است. (اسم او سعد بن عبید بن نعمان اوسی است که در جنگ قادسیه به شهادت رسید).

باب (۴۲): فضیلت ابو ذر غفاری ؓ

۱۷۰۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ ؓ: خَرَجْنَا مِنْ قَوْمِنَا غِفَارًا، وَكَانُوا يُجِلُّونَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأَخِي أَنَيْسٌ وَأَمْنَا، فَتَزَلْنَا عَلَى خَالٍ لَنَا، فَأَكْرَمَنَا خَالُنَا وَأَحْسَنَ إِلَيْنَا، فَحَسَدَنَا قَوْمُهُ فَقَالُوا: إِنَّكَ إِذَا خَرَجْتَ عَنْ أَهْلِكَ خَالَفَ إِلَيْهِمْ أَنَيْسٌ، فَجَاءَ خَالُنَا فَنَنَا عَلَيْنَا الَّذِي قِيلَ لَهُ، فَقُلْتُ: أَمَا مَا مَضَى مِنْ مَعْرُوفِكَ فَقَدْ كَدَّرْتَهُ، وَلَا جِمَاعَ لَكَ فِيمَا بَعْدُ، فَقَرَّبْنَا صِرْمَتَنَا، فَاحْتَمَلْنَا عَلَيْهَا، وَتَعَطَّى خَالُنَا ثَوْبَهُ فَجَعَلَ يَبْكِي، فَأَنْطَلَقْنَا حَتَّى نَزَلْنَا بِحَضْرَةِ مَكَّةَ، فَتَأَفَّرَ أَنَيْسٌ عَن صِرْمَتِنَا وَعَن مِثْلِهَا، فَآتَيْتِ الْكَاهِنَ، فَخَيْرَ أَنَيْسًا، فَأَتَانَا أَنَيْسٌ بِصِرْمَتِنَا وَمِثْلِهَا مَعَهَا، قَالَ: وَقَدْ صَلَّيْتُ، يَا ابْنَ أَخِي قَبْلَ أَنْ أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِثَلَاثِ سِنِينَ، فُلْتُ: لِمَنْ؟ قَالَ: لِلَّهِ، فُلْتُ: فَأَيْنَ تَوَجَّهَ؟ قَالَ: أَتَوَجَّهَ حَيْثُ يُوجِّهُنِي رَبِّي، أُصَلِّي عِشَاءً حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ أَلْقَيْتُ كَأَنِّي خِفَاءٌ، حَتَّى تَعْلُوْنِي الشَّمْسُ، فَقَالَ أَنَيْسٌ:

إِنَّ لِي حَاجَةً بِمَكَّةَ فَآكِفِنِي، فَاذْطَلَقَ أَنَيْسٌ حَتَّى آتَى مَكَّةَ، فَرَأَتْ عَلِيَّ، ثُمَّ جَاءَ فَقُلْتُ: مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا بِمَكَّةَ عَلَى دِينِكَ، يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ، قُلْتُ: فَمَا يَقُولُ النَّاسُ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: شَاعِرٌ، كَاهِنٌ، سَاحِرٌ، وَكَانَ أَنَيْسٌ أَحَدَ الشُّعْرَاءِ، قَالَ أَنَيْسٌ: لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْلَ الْكُهَنَةِ، فَمَا هُوَ بِقَوْلِهِمْ، وَلَقَدْ وَضَعْتُ قَوْلَهُ عَلَى أَقْرَاءِ الشُّعْرِ، فَمَا يَلْتَمِمْ عَلَى لِسَانِ أَحَدٍ بَعْدِي أَنَّهُ شِعْرٌ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَصَادِقٌ، وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، قَالَ: قُلْتُ: فَآكِفِنِي حَتَّى أَذْهَبَ فَأَنْظُرَ، قَالَ: فَأَتَيْتُ مَكَّةَ، فَتَضَعَعْتُ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَقُلْتُ: أَيْنَ هَذَا الَّذِي تَدْعُونَهُ الصَّابِيَّ؟ فَأَشَارَ إِلَيَّ، فَقَالَ: الصَّابِيَّ، فَمَالَ عَلِيٌّ أَهْلَ الْوَادِي بِكُلِّ مَدْرَةٍ وَعَظْمٍ، حَتَّى خَرَرْتُ مَغْشِيًّا عَلَيَّ، قَالَ: فَارْتَفَعْتُ حِينَ ارْتَفَعْتُ، كَأَنِّي نُصِبُ أَحْمَرٌ، قَالَ: فَأَتَيْتُ زَمْزَمَ فَعَسَلْتُ عَنِّي الدَّمَاءَ، وَشَرِبْتُ مِنْ مَائِهَا، وَلَقَدْ لَبِثْتُ، يَا ابْنَ أَخِي ثَلَاثِينَ، بَيْنَ لَيْلَةٍ وَيَوْمٍ، مَا كَانَ لِي طَعَامٌ إِلَّا مَاءُ زَمْزَمَ، فَسَمِنْتُ حَتَّى تَكَسَّرَتْ عُنُقُ بَطْنِي، وَمَا وَجَدْتُ عَلَى كَيْدِي سُخْفَةَ جُوعٍ، قَالَ: فَبَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ فِي لَيْلَةِ قَمْرَاءَ إِضْحِيَانٍ، إِذْ ضُرِبَ عَلَى أَسْمَحَتِهِمْ، فَمَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ أَحَدٌ، وَامْرَأَتَيْنِ مِنْهُنَّ تَدْعَوَانِ إِسَافًا وَنَائِلَةً، قَالَ: فَأَتْنَا عَلِيَّ فِي طَوَافِهِمَا فَقُلْتُ: أَنْكِحَا أَحَدَهُمَا الْأُخْرَى قَالَ: فَمَا تَنَاهَتَا عَنْ قَوْلِهِمَا، قَالَ: فَأَتْنَا عَلِيَّ فَقُلْتُ: هُنَّ مِثْلُ الْحُشْبَةِ، غَيْرَ أَنِّي لَا أَكْنِي، فَاذْطَلَقْنَا تُوَلُولَانَ وَتُقُولَانَ: لَوْ كَانَ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنْ أَنْفَارِنَا، قَالَ: فَاسْتَقْبَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَهُمَا هَابِطَانِ، قَالَ: «مَا لَكُمَا؟» قَالَتَا: الصَّابِيُّ بَيْنَ الْكُعْبَةِ وَأَسْتَارِهَا، قَالَ: «مَا قَالَ لَكُمَا؟» قَالَتَا: إِنَّهُ قَالَ لَنَا كَلِمَةً تَمْلَأُ الْفَمَ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى اسْتَلَمَ الْحَجَرَ، وَطَافَ بِالْبَيْتِ هُوَ وَصَاحِبُهُ، ثُمَّ صَلَّى، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ حَيَّاهُ بِتَحِيَّةِ الْإِسْلَامِ، قَالَ، فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَعَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَنْتَ؟» قَالَ: قُلْتُ: مِنْ غِفَارٍ، قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: كَرِهَ أَنْ انْتَمَيْتُ إِلَى غِفَارٍ، فَذَهَبْتُ أَخْذُ بِيَدِهِ، فَقَدَعَنِي صَاحِبُهُ، وَكَانَ أَعْلَمَ بِهِ مِنِّي، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «مَتَى كُنْتَ هَهُنَا؟» قَالَ، قُلْتُ: قَدْ كُنْتُ هَهُنَا مِنْذُ ثَلَاثِينَ، بَيْنَ لَيْلَةٍ وَيَوْمٍ، قَالَ: «فَمَنْ كَانَ يُطْعِمُكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: مَا كَانَ لِي طَعَامٌ إِلَّا مَاءُ زَمْزَمَ، فَسَمِنْتُ حَتَّى تَكَسَّرَتْ عُنُقُ بَطْنِي، وَمَا أَجِدُ عَلَى كَيْدِي سُخْفَةَ جُوعٍ، قَالَ: «إِنَّهَا مُبَارَكَةٌ، إِنَّهَا طَعَامٌ طُعِمَ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي فِي طَعَامِهِ اللَّيْلَةَ، فَاذْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَانْطَلَقْتُ مَعَهُمَا، فَفَتَحَ أَبُو بَكْرٍ بَابًا، فَجَعَلَ يَقْبِضُ لَنَا مِنْ زَيْبِ

الطَّائِفِ، وَكَانَ ذَلِكَ أَوَّلَ طَعَامٍ أَكَلْتُهُ بِهَا، ثُمَّ غَبَرْتُ مَا غَبَرْتُ، ثُمَّ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ وُجِّهَتْ لِي أَرْضٌ ذَاتُ خُلٍّ، لَا أَرَاهَا إِلَّا يَثْرِبَ، فَهَلْ أَنْتَ مُبَلِّغٌ عَنِّي قَوْمَكَ؟ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَنْفَعَهُمْ بِكَ وَيَأْجُرَكَ فِيهِمْ» فَأْتَيْتُ أُنَيْسًا فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ قُلْتُ: صَنَعْتُ أَيُّ قَدْ أَسْلَمْتُ وَصَدَّقْتُ، قَالَ: مَا بِي رَعْبَةٌ عَن دِينِكُمْ، فَإِنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَصَدَّقْتُ، فَاحْتَمَلْنَا حَتَّى أَتَيْنَا قَوْمَنَا غِفَارًا، فَأَسْلَمَ نِصْفُهُمْ، وَكَانَ يَوْمُهُمْ إِيمَاءُ بِنِ رَحْصَةَ الْغِفَارِيِّ وَكَانَ سَيِّدَهُمْ، وَقَالَ نِصْفُهُمْ: إِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ أَسْلَمْنَا، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَأَسْلَمَ نِصْفُهُمُ الْبَاقِي، وَجَاءَتْ أَسْلَمَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِخْوَانُنَا، نُسَلِّمُ عَلَى الَّذِي أَسْلَمُوا عَلَيْهِ، فَأَسْلَمُوا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمَ سَأَلَهَا اللَّهُ». (م/۲۴۷۳)

ترجمه: عبدالله بن صامت می گوید: ابوذر رضی الله عنه گفت: ما از میان قبیله ی خود؛ غفار؛ که ماههای حرام را حلال می ساختند (و ماههای دیگری را حرام، قرار می دادند) بیرون رفتیم. من و برادم انیس و مادرم، بیرون شدیم و نزد یکی از دایی هایم، منزل گرفتیم. او احترام زیادی به ما گذاشت و در حق ما احسان و نیکی کرد. اما قبیله اش نسبت به ما حسادت ورزیدند و به او گفتند: هنگامی که تو از نزد خانواده ات می روی، انیس نزد خانواده ات، رفت و آمد می کند. دایی ما هم سخنان مردم را به این و آن گفت و شایع کرد. من به او گفتم: نیکی های گذشته ات را تیره و تار و ضایع ساختی. بعد از این، نمی توانیم در کنار تو زندگی کنیم. آنگاه، شترانمان را آوردیم و اثانیه ی خود را بر شتران، حمل کردیم. در این هنگام، دایی ما چهره اش را با پارچه ای پوشید و گریه می کرد. به هر حال، ما به نزدیکی مکه آمدیم. در آنجا انیس فخر فروشی کرد و شتران ما و گله ای دیگر را که به اندازه ی شتران ما بودند، به گروگان گذاشت (به این معنا که هرکس، برنده شود، همه ی شتران را بگیرد). آنگاه انیس و فردی که با یکدیگر، فخر فروشی کرده بودند، نزد کاهنی رفتند. آن کاهن، انیس را انتخاب کرد (برنده اعلام نمود). اینگونه انیس گله شتر ما و گله ای دیگر را با خودش به خانه آورد.

راوی می گوید: همچنین ابوذر گفت: ای برادر زاده ام! من سه سال قبل از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله را ملاقات نمایم، نماز خواندم. من پرسیدم: برای چه کسی نماز خواندی؟ گفت: برای الله. پرسیدم: به کدام سمت، روی نمودی؟ گفت: به هر سمت که پروردگارم می خواست. هنگام عشاء تا آخر شب، نماز می خواندم. آنگاه، مانند قطعه

پارچه‌ای روی زمین می‌افتادم تا اینکه خورشید بر من می‌تابید. روزی، اُنیس گفت: من در مکه، کاری دارم. تو کارهایم را انجام بده تا من بروم و برگردم. سپس حرکت کرد و به مکه رفت و تأخیر نمود. سرانجام، آمد. من گفتم: چه کار کردی؟ گفت: مردی را در مکه، ملاقات نمودم که بر دین تو بود و ادعا می‌کرد که الله متعال او را فرستاده است. پرسیدم: مردم چه می‌گفتند؟ جواب داد: مردم او را شاعر، کاهن و جادوگر می‌دانستند. راوی می‌گوید: اُنیس که یکی از شاعران آن زمان بود، گفت: من سخن کاهنان را شنیده‌ام. سخنان او هیچ شباهتی با سخنان کاهنان ندارد. همچنین سخنانش را در کنار انواع شعر گذاشتم. جزو انواع شعر نبود و کسی نمی‌تواند آنها را شعر بداند. سوگند به الله، او فردی راستگو است و مخالفانش، دروغگو هستند.

ابوذر می‌گوید: من گفتم: به کارهایم برس تا من بروم و در این زمینه، تحقیق کنم. آنگاه به مکه آمدم و یکی را که از همه ضعیف‌تر بود، پیدا کردم و گفتم: این مردی که مردم او را صابئی (بی دین) می‌دانند، کجاست؟ او به من اشاره کرد و گفت: صابئی؟ آنگاه، اهل مکه با پاره‌های خشت و استخوان به من حمله کردند و مرا کتک زدند تا جایی که من بی‌هوش به زمین افتادم. و هنگامی که از زمین برخاستم، مانند سنگ قرمزی بودم که مردم در دوران جاهلیت، روی آن ذبح و قربانی می‌کردند. سپس کنار آب زمزم رفتم و خونهایم را شستم و از آن، نوشیدم. ای برادر زاده‌ام! من سی شبانه روز در آنجا ماندم و به جز آب زمزم، هیچ غذای دیگری نداشتم. پس به اندازه‌ای چاق شدم که چین‌های شکم تاب برداشت و هرگز ضعف گرسنگی را بر جگرم، احساس نکردم. آنگاه در یکی از شب‌های مهتابی و بسیار روشن که اهل مکه به خوابی عمیق فرو رفته بودند و هیچ کس، اطراف کعبه، طواف نمی‌کرد، دو زن از آنان را دیدم که دو بت اساف و نایله را صدا می‌زدند. آنها هنگام طواف از کنار من گذشتند. من گفتم: یکی از آنها را به نکاح دیگری در آورید. اما آنان، همچنان اساف و نایله را صدا می‌زدند. بار دیگر که از کنار من گذشتند، گفتم: شرمگاهی مانند چوب دارند. من با کنایه صحبت نمی‌کنم. (در حقیقت، اساف و نایله را اهانت کرد تا کفار را بیشتر ناراحت کند.) آن دو نفر با شنیدن این سخنان، رفتند در حالی که داد و فریاد می‌کردند و می‌گفتند: ای کاش! ما اینجا کس و کاری می‌داشتیم (تا به حساب این مرد برسند.) آنان از کوه پایین می‌آمدند که رسول الله و ابوبکر از روبروی آنان آمدند. ابوبکر گفت: «چه اتفاقی برای شما افتاده است؟» آنها جواب دادند: یک فرد بی دین میان کعبه و

پرده‌هایش، پنهان شده است. ابوبکر پرسید: به شما چه گفت؟ گفتند: او سخنی گفت که دهان از گفتن آن، پر می‌شود (قابل گفتن نیست).

آنگاه رسول الله ﷺ آمد و به حجرالاسود دست کشید و او و همراهش (ابوبکر) خانه‌ی الله را طواف کردند. سپس نماز خواندند. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ نمازش را تمام کرد، من نخستین کسی بودم که با تحیت اسلام به او سلام کردم و گفتم: السلام عليك يا رسول الله. نبی اکرم ﷺ فرمود: «و عليك و رحمة الله». سپس فرمود: «تو کیستی؟» گفتم: مردی از قبیله‌ی غفار هستم. پیامبر اکرم ﷺ دستش را پایین آورد و انگشتانش را بالای پیشانی‌اش گذاشت. من با خود گفتم: رسول الله ﷺ انتساب مرا به قبیله‌ی، غفار ناپسند دانست. در این هنگام، من خواستم دست پیامبر اکرم ﷺ را بگیرم؛ اما همراهش که او را بهتر می‌شناخت، اجازه نداد که دستش را بگیرم. سپس رسول اکرم ﷺ سرش را بلند نمود و فرمود: «چه مدت است که اینجا بوده‌ای؟» گفتم: سی شبانه روز است که من اینجا هستم. فرمود: «چه کسی تو را غذا می‌داد؟» گفتم: به جز آب زمزم، غذای دیگری نداشتیم. و به اندازه‌ای چاق شدم که چین‌های شکم تاب برداشت و ضعف گرسنگی را بر جگرم احساس نکردم. رسول الله ﷺ فرمود: «زمزم، آب با برکتی است و مانند غذا باعث سیری می‌گردد». ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اجازه دهید تا من امشب او را غذا بدهم. اینگونه، من با آنها راه افتادم تا اینکه ابوبکر رضی الله عنه در خانه‌ای را باز نمود (و ما وارد شدیم). او از کشمش‌های طایف، مشت می‌کرد و جلوی ما می‌گذاشت. و این، نخستین غذایی بود که در مکه، خوردم. سپس، مدت زمانی طولانی آنجا ماندم. بعد از آن، روزی، خدمت رسول الله ﷺ رسیدم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «به سرزمینی که نخل فراوانی دارد، راهنمایی شده‌ام. فکر می‌کنم یثرب (مدینه) باشد. آیا تو پیام مرا به قبیله‌ات می‌رسانی؟ چه بسا که الله متعال تو را برای آنان، مفید گرداند و آنان باعث اجر و پاداش برای تو گردند».

بعد از آن، نزد اُنیس آمدم. اُنیس پرسید: چکار کردی؟ گفتم: کاری که من انجام دادم، این بود که مسلمان شدم و تصدیق کردم. اُنیس گفت: من هم از دین شما بیزار نیستم. پس من هم مسلمان شدم و تصدیق کردم. سپس ما از آنجا وسایلمان را برداشتیم و کوچ کردیم و نزد قبیله‌ی یمان غفار رفتیم. نصف جمعیت قبیله‌ی غفار نیز مسلمان شدند و ایماء بن رخصه غفاری که سردار آنان بود، آنها را امامت می‌نمود. و

نصف دیگر آنان گفتند: هنگامی که رسول الله ﷺ به مدینه بیاید، ما مسلمان می شویم. سپس وقتی که رسول اکرم ﷺ به مدینه آمد، نصف جمعیت باقیمانده ی آنان نیز مسلمان شدند. بعد از آن، قبیله ی اسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! قبیله ی غفار برادران ما هستند؛ همانگونه که آنان مسلمان شده اند، ما نیز مسلمان می شویم. و مسلمان شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال، قبیله ی غفار را مغفرت کند و قبیله ی اسلم را سالم نگه دارد».

۱۷۰۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبْعَثَ النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ قَالَ لِأَخِيهِ: أَنْيِسْ ارْكَبْ وَسِرْ إِلَى هَذَا الْوَادِي، فاعلم لي علمَ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ يَأْتِيهِ الْخُبْرُ مِنَ السَّمَاءِ، فَاسْمَعِ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ اتَّبِنِي، فإنطلقَ الآخرُ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، وَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ: رَأَيْتُهُ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، وَيَقُولُ كَلَامًا مَا هُوَ بِالشَّعْرِ، فَقَالَ: مَا شَفَيْتَنِي فِيمَا أَرَدْتُ، فَتَزَوَّدَ وَحَمَلَ شَتَّةً لَهُ، فِيهَا مَاءٌ وَسَارَ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَالْتَمَسَ النَّبِيَّ ﷺ وَلَا يَعْرِفُهُ، وَكَرِهَ أَنْ يَسْأَلَ عَنْهُ، حَتَّى أَدْرَكَهُ - يَعْنِي اللَّيْلَ - فَاضْطَجَعَ، فَرَأَهُ عَلِيٌّ فَعَرَفَ أَنَّهُ غَرِيبٌ، فَلَمَّا رَأَهُ تَبِعَهُ، فَلَمْ يَسْأَلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ، حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ احْتَمَلَ فُرْيَبَتَهُ وَزَادَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَظَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ فِيهِ وَلَا يَرَى النَّبِيَّ ﷺ حَتَّى أَمْسَى فَعَادَ إِلَى مَضْجَعِهِ، فَمَرَّ بِهِ عَلِيٌّ، فَقَالَ: مَا أَنَى لِلرَّجُلِ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَهُ؟ فَأَقَامَهُ، فَذَهَبَ بِهِ مَعَهُ، وَلَا يَسْأَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ الثَّالِثِ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَأَقَامَهُ عَلِيٌّ مَعَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَلَا تُحَدِّثُنِي مَا الَّذِي أَقَدَمَكَ هَذَا الْبَلَدَ؟ قَالَ: إِنْ أَعْطَيْتَنِي عَهْدًا وَمِيثَاقًا لَتُرْشِدَنِي، فَعَلْتُ، فَفَعَلْتُ، فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: فَإِنَّهُ حَقٌّ، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا أَصْبَحْتَ فَاتَّبِعْنِي، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ شَيْئًا أَخَافُ عَلَيْكَ، فُتُّ كَأَنِّي أُرِيقُ الْمَاءَ، فَإِنْ مَضَيْتُ فَاتَّبِعْنِي حَتَّى تَدْخُلَ مَدْخَلِي، فَفَعَلْتُ، فإنطلقَ يَقْفُوهُ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَدَخَلَ مَعَهُ فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَسْلَمَ مَكَانَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «ارْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ فَأَخْبِرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي» فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتَارَ الْقَوْمُ فَضْرَبُوهُ حَتَّى أَضْجَعُوهُ، فَأَتَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فَأَكْبَّ عَلَيْهِ، فَقَالَ:

وَيَلِكُمْ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مِنْ غِفَارٍ، وَأَنَّ طَرِيقَ مُجَارِكُمْ إِلَى الشَّامِ عَلَيْهِمْ، فَأَنْقَذَهُ مِنْهُمْ، ثُمَّ عَادَ مِنَ الْعَدِ بِمِثْلِهَا، وَتَارُوا إِلَيْهِ فَضَرَبُوهُ، فَأَكَبَّ عَلَيْهِ الْعَبَّاسُ فَأَنْقَذَهُ. (م/۲۴۷۴)

ترجمه: ابن عباس می گوید: هنگامی که خبر بعثت نبی اکرم ﷺ در مکه به ابوذریه رسید، به برادرش؛ اُنیس؛ گفت: سوار شو و به صحرای مکه برو و ماجرای این شخصی را که مدعی است از آسمان بر او وحی می شود، برایم روشن گردان. سخنانش را گوش کن و برگرد. اُنیس براه افتاد تا اینکه به مکه آمد و سخنان وی را شنید و نزد ابوذریه برگشت و گفت: مردی را دیدم که مردم را به سوی ارزش های اخلاقی فرا می خواند و صحبت هایی می کرد که شعر نبودند. ابوذریه گفت: آرزوهایم را برآورده نکردی. آنگاه خودش، توشه برداشت و مشک آبی بر دوش گذاشت و به راه افتاد تا اینکه وارد مکه شد. پس در جستجوی نبی اکرم ﷺ به مسجد آمد حال آنکه او را نمی شناخت. همچنین نمی توانست در مورد وی از مردم بپرسد. اینگونه آن روز را سپری نمود تا اینکه شب فرا رسید. پس در گوشه ای دراز کشید. در این اثنا، علی بن ابی طالب رضی الله عنه او را دید و متوجه شد که او فردی بیگانه است. به هر حال، ابوذریه همراه علی رفت و هیچ یک از آنها دیگری را در مورد هیچ چیز نپرسید تا اینکه صبح شد. دو باره، ابوذریه مشک و توشه اش را برداشت و به مسجد رفت. روز دوم را هم در مسجد، سپری نمود و بدون اینکه رسول الله ﷺ را ببیند، شب شد. بار دیگر، به همان جای اولش رفت و دراز کشید که علی رضی الله عنه آمد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که شما منزلتان را بدانید؟ اینگونه علی او را بیدار کرد و ابوذریه همراه او رفت. این بار هم هیچ یک از آنها از دیگری چیزی نپرسید. تا اینکه روز سوم هم ابوذریه دوباره به همانجا رفت و دراز کشید که علی رضی الله عنه آمد و او را بلند کرد و با خودش برد و به او گفت: آیا به من نمی گویی که برای انجام چه کاری به این شهر آمده ای؟ ابوذریه جواب داد: اگر با من عهد و پیمان می بندی که مرا راهنمایی کنی، انگیزه ام را از آمدن به این شهر می گویم. علی رضی الله عنه قبول کرد و عهد و پیمان بست. آنگاه، ابوذریه او را از ماجرا با خبر ساخت. علی گفت: او، حق است و او، پیامبر الله است. صبح، بدنبال من بیا. اگر من موردی را دیدم که برایت احساس خطر کنم، می ایستم طوری که گویا آب می ریزم. و در صورتی که من به مسیرم ادامه دادم، به بدنبال من بیا و هرکجا که من وارد شدم، شما نیز وارد شوید. ابوذریه نیز همین کار را

کرد. به دنبال او راه افتاد تا اینکه علی رضی الله عنه همراه ابوذر نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفت. سپس ابوذر به قسمتی از سخنان نبی اکرم صلی الله علیه و آله گوش فرا داد و همانجا مسلمان شد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «نزد قبیلهات برگرد و آنها را به اسلام، دعوت کن تا زمانی که دستور من به تو می‌رسد». ابوذر گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فریاد خواهم کشید و کلمه‌ی توحید را میان آنان، اعلام خواهم کرد. راوی می‌گوید: آنگاه، ابوذر از نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیرون رفت و به مسجد آمد و با آواز بلند، فریاد زد: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی الله است. با شنیدن این سخنان، قریش برخاستند و او را به اندازه‌ای کتک زدند که روی زمین افتاد. آنگاه عباس بن عبدالمطلب آمد و خودش را روی ابوذر انداخت و گفت: وای بر شما، مگر نمی‌دانید که او از قبیله‌ی غفار است؟ و راه تجارت شما از کنار آنان می‌گذرد. و اینگونه او را از دست آنان، نجات داد. فردای آنروز، دوباره، ابوذر آمد و همان سخنانش را تکرار کرد. باز هم قریش به او حمله کردند او را کتک زدند. این بار نیز عباس رضی الله عنه خودش را روی وی انداخت و او را نجات داد.

باب (۴۳): فضیلت ابو موسی اشعری رضی الله عنه

۱۷۰۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجِعْرَانَةِ، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلَا تُنَجِّرُنِي يَا مُحَمَّدُ مَا وَعَدْتَنِي؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَبْشِرْ» فَقَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ: أَكَثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ «أَبْشِرْ» فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى أَبِي مُوسَى وَبِلَالٍ، كَهَيْئَةِ الْعُضْبَانِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا قَدْ رَدَّ الْبُشْرَى فَأَقْبَلَا أَنْتُمَا» فَقَالَا: قَبِلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِعَا عَلَيَّ وُجُوهَكُمَا وَنُحُورَكُمَا، وَأَبْشِرَا» فَأَخَذَا الْقَدَحَ، فَفَعَلَا مَا أَمَرَهُمَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَنَادَتْهُمَا أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السَّيْرِ: أَفْضِلَا لِأُمَّكُمَا مِمَّا فِي إِنَائِكُمَا، فَأَفْضَلَا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً. (م/۲۴۹۷)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله همراه بلال، در جعرانه، میان مکه و مدینه، منزل گرفته بود و من نیز نزد ایشان بودم که یک نفر بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آیا به وعده‌ای که به من داده‌ای، وفا نمی‌کنی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «به تو مژده می‌دهم». آن مرد، گفت: زیاد از این مژده‌ها به من

داده‌ای. رسول الله ﷺ با حالتی خشمگین، رو به ابوموسی و بلال کرد و فرمود: «مژدهام را نپذیرفت؛ شما آن را بپذیرید». آنان گفتند: یا رسول الله! ما پذیرفتیم. سپس، ظرف آبی خواست و دستها و صورتش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از این بنوشید و بر چهره و سینه‌هایتان بریزید و شما را بشارت می‌دهم». آنان به دستور رسول الله ﷺ عمل نمودند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقیمانده‌ی آن برای مادرتان بگذارید. آنها نیز قدری از آن آب، برایش گذاشتند.

باب (۴۴): فضیلت ابو موسی و ابو عامر اشعری

۱۷۰۷- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصَّمَّةِ، فَفَتِلَ دُرَيْدُ بْنُ الصَّمَّةِ وَهَرَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، قَالَ: فَرُمِي أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي جُشَمٍ بِسَهْمٍ، فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ: يَا عَمَّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ أَبُو عَامِرٍ إِلَى أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: إِنَّ ذَاكَ قَاتِلِي تَرَاهُ، ذَلِكَ الَّذِي رَمَانِي، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَقَصَدْتُ لَهُ فَأَعْتَمَدْتُهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَأَى وَلِيَّ عَنِّي دَاهِبًا، فَاتَّبَعْتُهُ وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلَا تَسْتَحِي؟ أَلَسْتَ عَرَبِيًّا؟ أَلَا تَتَّبْتُ؟ فَكَفَّ، فَالْتَقَيْتُ أَنَا وَهُوَ، فَاخْتَلَفْنَا أَنَا وَهُوَ صَرَبَتَيْنِ، فَضْرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى أَبِي عَامِرٍ فَقُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَتَلَ صَاحِبِكَ، قَالَ: فَانزِعْ هَذَا السَّهْمَ، فَزَرَعْتُهُ فَزَرَا مِنْهُ الْمَاءُ، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي انْطَلِقْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ أَبُو عَامِرٍ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: وَاسْتَعْمَلَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، وَمَكَثَ يَسِيرًا، ثُمَّ إِنَّهُ مَاتَ، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ دَخَلْتُ عَلَيْهِ، وَهُوَ فِي بَيْتٍ، عَلَى سَرِيرٍ مُزْمَلٍ، وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ، وَقَدْ أَثَرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَنْبَيْهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبْرِنَا وَخَبْرِ أَبِي عَامِرٍ، وَقُلْتُ لَهُ: قَالَ: قُلْ لَهُ: يَسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِي، أَبِي عَامِرٍ» حَتَّى رَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ مِنَ النَّاسِ» فَقُلْتُ: وَلِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ دَنْبَهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلًا كَرِيمًا» قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: إِحْدَاهُمَا لِأَبِي عَامِرٍ، وَالْأُخْرَى لِأَبِي مُوسَى. (م/ ۲۴۹۸)

ترجمه: ابو برده می گوید: پدرم ابوموسی اشعری رضی الله عنه گفت: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه ی حنین، فراغت یافت، لشکری به فرماندهی ابوعامر بسوی اوطاس فرستاد. او در آنجا با دُرید بن صَمّه روبرو شد. دُرید کشته شد و الله متعال، یارانش را شکست داد. ابوموسی می گوید: مرا هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با ابو عامر فرستاد. ابوعامر زخمی شد؛ یعنی مردی از قبیله ی بنی جُشم، تیری بسوی او پرتاب کرد که به زانویش اصابت نمود. من خودم را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه کسی به سویت تیر اندازی کرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوی من تیر اندازی کرد. پس قصد او کردم و خود را به او رساندم. با دیدن من، فرار کرد. او را تعقیب کردم و به او گفتم: خجالت نمی کشی؟ عرب نیستی؟ فرار می کنی؟ توقف کن. آنگاه، ایستاد و پس از رد و بدل کردن ضربات شمشیر، او را به قتل رساندم. سپس به ابوعامر گفتم: الله متعال، او را به قتل رساند. ابوعامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آن را بیرون آوردم. از آنجا، آب جاری شد. ابوعامر گفت: ای برادر زاده! نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برو و سلام مرا به ایشان برسان و به او بگو تا برای من طلب مغفرت کند. و مرا به عنوان جانشین خود، تعیین نمود و پس از چند لحظه، فوت کرد.

هنگامی که من برگشتم و نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفتم، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خانه اش روی تختی ساخته شده از حصیر، خوابیده بود و رختخوابی هم روی آن قرار داشت. اثر بافت های تخت بر پشت و پهلوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیده می شد. پس او را از وضع خود و ابوعامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست که برایش طلب مغفرت کنید. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «بار الها! بنده ات ابو عامر را ببخشای».

راوی می گوید: من سفیدی زیر بغل های رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افزود: «بار الها! روز قیامت، مرتبه اش را از بسیاری از مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: برای من نیز طلب مغفرت کن. فرمود: «بار الها! گناهان عبد الله بن قیس را ببخش و روز قیامت، جایگاه خوبی نصیبش بگردان». ابو برده می گوید: یکی از دعاها برای ابو عامر، و دیگری برای ابو موسی بود.

باب (۴۵): فضیلت ابو هریره دوسی

۱۷۰۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ أَدْعُو أُمَّيَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَهِيَ مُشْرِكَةٌ، فَدَعَوْتُهَا يَوْمًا فَأَسْمَعَنِي فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا أَكْرَهُ، فَاتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أَدْعُو أُمَّيَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَتَأْتِي عَلَيَّ، فَدَعَوْتُهَا الْيَوْمَ فَأَسْمَعَنِي فِيكَ مَا أَكْرَهُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ اهْدِ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ» فَخَرَجْتُ مُسْتَبْشِرًا بِدَعْوَةِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا جِئْتُ فَصَرْتُ إِلَى الْبَابِ، فَإِذَا هُوَ مُجَافٌ، فَسَمِعْتُ أُمَّيَ خَشَفَ قَدَمِيَّ، فَقَالَتْ: مَكَانَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ. وَسَمِعْتُ خَضْخَضَةَ الْمَاءِ، قَالَ: فَاعْتَسَلْتُ وَلَيْسَتْ دِرْعَهَا وَعَجِلْتُ عَنْ خِمَارِهَا، فَفَتَحَتِ الْبَابَ، ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاتَيْتُهُ وَأَنَا أَبْكِي مِنَ الْفَرَحِ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُبَشِّرُ قَدِ اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَكَ وَهَدَى أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ خَيْرًا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اذْعُ اللَّهُ أَنْ يُحِبَّيَ أَنَا وَأُمَّيَ إِلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيُحِبَّهُمْ إِلَيْنَا، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ عَبْدَكَ هَذَا - يَعْنِي أَبَا هُرَيْرَةَ - وَأُمَّهُ إِلَى عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ، وَحَبِّبْ إِلَيْهِمُ الْمُؤْمِنِينَ» فَمَا خَلِقَ مُؤْمِنٌ يَسْمَعُ بِي، وَلَا يَرَانِي، إِلَّا أَحَبَّنِي. (م/۲۴۹۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: مادرم مشرک بود و من او را به سوی اسلام، دعوت می کردم. روزی او را به اسلام دعوت نمودم. اما او سخنی در مورد رسول الله ﷺ به زبان آورد که برایم ناگوار بود. من گریان، نزد رسول الله ﷺ رفتم و گفتم: یا رسول الله! من مادرم را به اسلام، دعوت می کردم؛ اما او سخنان مرا نمی پذیرفت. امروز نیز او را به اسلام، فرا خواندم؛ ولی او سخنی در مورد شما به زبان آورد که برایم ناگوار بود. از الله متعال بخواهید که مادر ابوهریره را هدایت کند. رسول الله ﷺ فرمود: «بارها! مادر ابوهریره را هدایت کن». من که از دعای پیامبر اکرم ﷺ خوشحال بودم از نزد نبی اکرم بیرون آمدم. هنگامی که به منزل رسیدم، به سوی در اتاق مادرم رفتم، در بسته بود. مادرم که صدای پایم را شنید، گفت: ای ابوهریره! صبر کن. من هم صدای ریختن آب را شنیدم. بلی، مادرم غسل نمود و پیراهنش را پوشید و به علت عجله از پوشیدن روسری، صرف نظر نمود و در را باز کرد و گفت: ای ابوهریره! من گواهی می دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می دهم که محمد، بنده و

فرستاده‌ی الله است. ابو هریره می‌گوید: با شنیدن این سخنان، نزد رسول الله ﷺ برگشتم و در حالی خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیدم که از شدت خوشحالی، گریه می‌کردم. سپس عرض کردم: یا رسول الله! تو را مژده می‌دهم؛ الله متعال دعایت را اجابت نمود و مادر ابوهریره را هدایت کرد. آنگاه، رسول الله ﷺ الله متعال را ستود و ثنا گفت و جملات خوبی به زبان آورد. من گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه تا من و مادرم را نزد بندگان مؤمنت محبوب بگرداند و مؤمنان را نیز نزد ما محبوب نماید. رسول الله ﷺ فرمود: «بار الها! این بنده‌ی کوچکت - ابوهریره - و مادرش را نزد بندگان مؤمنت، محبوب بگردان و مؤمنان را نیز نزد آنان محبوب بگردان». ابوهریره می‌گوید: در نتیجه‌ی این دعای پیامبر، هر مؤمنی که بدنیا بیاید و در مورد من بشنود و مرا نبیند، مرا دوست دارد.

۱۷۰۹- عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَلَا يُعْجِبُكَ أَبُو هُرَيْرَةَ؟ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ حُجْرَتِي، يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُسْمِعُنِي ذَلِكَ، وَكُنْتُ أُسَبِّحُ، فَقَامَ قَبْلَ أَنْ أَقْضِيَ سُبْحَتِي، وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَرَدَدْتُ عَلَيْهِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرَدِكُمْ، قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: يَقُولُونَ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَدْ أَكْثَرَ، وَاللَّهُ الْمَوْعِدُ، وَيَقُولُونَ: مَا بَالُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لَا يَتَحَدَّثُونَ مِثْلَ أَحَادِيثِهِ؟ وَسَأَخِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: إِنَّ إِخْوَانِي مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمْ عَمَلُ أَرْضِيهِمْ، وَإِنَّ إِخْوَانِي مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، وَكُنْتُ أَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى مِلاءِ بَطْنِي، فَأَشْهَدُ إِذَا غَابُوا، وَأَحْفَظُ إِذَا نَسُوا، وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمًا: «أَيُّكُمْ يَبْسُطُ تَوْبَهُ فَيَأْخُذُ مِنْ حَدِيثِي هَذَا، ثُمَّ يَجْمَعُهُ إِلَى صَدْرِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَنْسَ شَيْئًا سَمِعَهُ» فَبَسَطْتُ بُرْدَةً عَلَيَّ، حَتَّى فَرَغَ مِنْ حَدِيثِهِ، ثُمَّ جَمَعْتُهَا إِلَى صَدْرِي، فَمَا نَسِيتُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شَيْئًا حَدَّثَنِي بِهِ، وَلَوْلَا آيَاتَانِ أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَا حَدَّثْتُ شَيْئًا أَبَدًا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾﴾ البقرة: ۱۵۹-۱۶۰. [إلى آخر الآيتين. (م/ ۲۴۹۳)]

ترجمه: عروه می‌گوید: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: آیا از ابوهریره تعجب نمی‌کنی؟ من مشغول خواندن نماز نفل بودم که او آمد و کنار حجره‌ام نشست و از احادیث رسول

الله ﷺ برایم بیان کرد طوری که من بشنوم. و قبل از اینکه نمازم به پایان برسد، برخاست و رفت. اگر او را می‌یافتم، سخنانش را رد می‌کردم و می‌گفتم: رسول الله ﷺ اینگونه مانند شما زیاد و با عجله، صحبت نمی‌کرد. ابن شهاب زهری می‌گوید: سعید بن مسیب نقل نمود که ابوهریره گفت: مردم می‌گویند: ابوهریره احادیث زیادی روایت می‌کند. می‌عادگاه همه‌ی ما الله متعال خواهد بود (او میان من و آنان، فیصله خواهد کرد.) همچنین مردم می‌گویند: چرا مهاجرین و انصار مانند ابوهریره، احادیث زیادی روایت نمی‌کنند؟ من علت آن را برای شما بیان می‌کنم: برادران انصار مشغول کار کشاورزی در زمینهایشان بودند. و برادران مهاجرم مشغول معامله و تجارت در بازارها بودند. ولی من به سیرشدن شکمم اکتفا می‌کردم و همیشه رسول الله ﷺ را همراهی می‌نمودم. لذا هنگامی که آنها غایب بودند، من حضور داشتم. همچنین من حفظ می‌کردم حال آنکه آنها فراموش می‌کردند. همچنین روزی، رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی از میان شما لباسش را پهن می‌کند و این احادیث مرا برمی‌دارد و به سینه‌اش می‌چسباند که در این صورت، هر سخنی را که از من بشنود، فراموش نمی‌کند». من چادری را که به تن داشتم، پهن کردم تا اینکه سخنان رسول الله ﷺ به پایان رسید. آنگاه، آن را جمع نمودم و به سینه‌ام چسباند. بعد از آن روز، هیچ سخنی از سخنان رسول اکرم ﷺ را فراموش نکردم. و اگر این دو آیه که الله متعال آنها را در قرآن نازل فرموده است، وجود نمی‌داشتند، هرگز هیچ حدیثی بیان نمی‌کردم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ ﴿۱۵۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾﴾.

«بی‌گمان کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که ما فرو فرستاده‌ایم، پنهان می‌دارند؛ آنها بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب - تورات و انجیل - بیان و روشن نموده‌ایم، الله متعال و نفرین‌کنندگان - فرشتگان و انس و جن - آنها را نفرین می‌کنند. مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح بپردازند و آشکار سازند. چه توبه‌ی چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم».

باب (۴۶): فضیلت ابو دجانہ سماک بن خُرشه رضی اللہ عنہ

۱۷۱۰- عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَخَذَ سَيْفًا يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ: «مَنْ يَأْخُذْ مِنِّي هَذَا؟» فَبَسَطُوا أَيْدِيَهُمْ، كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ يَقُولُ: «أَنَا، أَنَا، قَالَ: «فَمَنْ يَأْخُذُهُ بِحَقِّهِ؟» قَالَ: فَأَحْجَمَ الْقَوْمُ، فَقَالَ سَمَّاكُ بْنُ خُرْشَةَ أَبُو دُجَانَةَ: أَنَا أَخْذُهُ بِحَقِّهِ، قَالَ: فَأَخْذَهُ فَفَلَقَ بِهِ هَامَ الْمُشْرِكِينَ. (م/۲۴۷۰)

ترجمه: از انس رضی اللہ عنہ روایت است که روز غزوه ی احد، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شمشیری برداشت و فرمود: «چه کسی این شمشیر را از من می گیرد؟» با شنیدن این سخن، همه دستهایشان را به سوی آن دراز کردند و هریک از آنها می گفت: من، من. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چه کسی این شمشیر را به حقیقت از من می گیرد؟» در این هنگام، مردم از گرفتن آن، خود داری کردند. ابو دجانہ سماک بن خُرشه رضی اللہ عنہ گفت: من آن را به حقیقت می گیرم. سپس شمشیر را گرفت و سرهای مشرکین را با آن شکافت.

باب (۴۷): فضیلت ابو سفیان صخر بن حرب رضی اللہ عنہ

۱۷۱۱- عَنْ أَبِي زُمَيْلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَى أَبِي سُفْيَانَ وَلَا يُقَاعِدُونَهُ، فَقَالَ لِلنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، ثَلَاثٌ أَعْطَيْنَهُنَّ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: عِنْدِي أَحْسَنُ الْعَرَبِ وَأَجْمَلُهُ، أُمُّ حَبِيبَةَ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ، أَرْوَجُكَهَا، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: وَمُعَاوِيَةَ تَجْعَلُهُ كَاتِبًا بَيْنَ يَدَيْكَ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: وَتُؤَمِّرُنِي حَتَّى أَقَاتِلَ الْكُفَّارَ، كَمَا كُنْتُ أَقَاتِلُ الْمُسْلِمِينَ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: وَلَوْلَا أَنَّهُ طَلَبَ ذَلِكَ مِنَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم مَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُسْئَلُ شَيْئًا إِلَّا قَالَ: «نَعَمْ». (م/۲۵۰۱)

ترجمه: ابو زُمیل می گوید: ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت: مسلمانان نسبت به ابو سفیان نگاه مثبتی نداشتند و با او نشست و برخاست نمی کردند؛ لذا او به نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم گفت: ای پیامبر الله! سه چیز به من عنایت کن. پیامبر فرمود: «بفرمایید». ابو سفیان گفت: ام حبیبه دختر ابوسفیان؛ زیباترین زن عرب؛ نزد من است؛ می خواهم او را به نکاح تو بدهم. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خوب است». ابوسفیان گفت: و از شما می خواهم که معاویه را به عنوان منشی و کاتب خود بپذیرید. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خوب است».

ابوسفیان گفت: درخواست دیگر من این است که مرا به عنوان امیر و فرمانده تعیین کنی تا همانگونه که با مسلمانان می‌جنگیدم، با کفار بجنگم. پیامبر ﷺ فرمود: «خوب است». ابو زُمیل می‌گوید: اگر ابو سفیان این درخواستها را نمی‌کرد، پیامبر اکرم ﷺ این امتیازها را به او نمی‌داد؛ زیرا هر درخواستی که از رسول الله ﷺ می‌شد، پاسخ مثبت می‌داد.

(بدیهی است که ابوسفیان سال فتح مکه یعنی هشتم هجری مسلمان شد؛ اما نبی اکرم ﷺ با ام حبیبه در روایتی، سال ششم، و طبق روایتی دیگر، سال هفتم هجری ازدواج نمود؛ در نتیجه، چنین به نظر می‌رسد که در روایت فوق، یکی از راویان دچار وهم شده و به خطا رفته است والله اعلم).

باب (۴۸): فضیلت جُلَیب

۱۷۱۲- عَنْ أَبِي بَرزَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي مَعْرَى لَهُ، فَأَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟» قَالُوا: نَعَمْ، فَلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟» قَالُوا: نَعَمْ، فَلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «لِكَيْ أَفْقِدُ جُلَيْبًا، فَاطْلُبُوهُ» فَطَلَبَ فِي الْقَتْلِ، فَوَجَدُوهُ إِلَى جَنْبِ سَبْعَةٍ قَدْ قَتَلَهُمْ، ثُمَّ قَتَلُوهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَوَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «قَتَلَ سَبْعَةً، ثُمَّ قَتَلُوهُ، هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ» قَالَ: فَوَضَعَهُ عَلَى سَاعِدَيْهِ لَيْسَ لَهُ سَرِيرٌ إِلَّا سَاعِدَا النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: فَحُفِرَ لَهُ وَوُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَلَمْ يَدْرُكَ عَسَلًا. (م/۲۴۷۲)

ترجمه: ابو برزه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در یکی از غزوات بسر می‌برد. قابل یادآوری است که الله متعال در آن غزوه، غنایم زیادی نصیبش نموده بود. پیامبر اکرم ﷺ خطاب به یارانش فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است؟» صحابه عرض کردند: بلی؛ فلانی و فلانی و فلانی. دوباره نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است؟» صحابه دوباره عرض کردند: بلی، فلانی و فلانی و فلانی. برای بار سوم، رسول الله ﷺ فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است؟» صحابه عرض کردند: خیر. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ولی من جلیب را نمی‌بینم. به دنبال او بگردید». لذا صحابه در میان کشته شدگان در جستجوی او برآمدند و او را در کنار هفت نفر دیدند که همه‌ی آنها را کشته بود و بعد از آن، خودش نیز کشته شده بود. آنگاه نبی اکرم ﷺ آمد و بالای سرش ایستاد و

فرمود: «هفت نفر را به قتل رسانده است؛ سپس او را کشته‌اند. این از من است و من از او هستم. این از من است و من از او هستم». راوی می‌گوید: سپس رسول الله ﷺ او را روی ساعد دست‌هایش گذاشت طوری که او تختی بجز ساعدهای رسول الله ﷺ نداشت. آنگاه قبری برای او حفر کردند و او را در آن گذاشتند و سخنی از غسل به میان نیاورد.

باب (۴۹): فضیلت حسان بن ثابت رضی الله عنه

۱۷۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ عُمَرَ مَرَّ بِحَسَّانَ وَهُوَ يُنْشِدُ الشَّعْرَ فِي الْمَسْجِدِ، فَلَحَظَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَتَشِدُّ، وَفِيهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ: أَتَشِدُّكَ اللَّهُ أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَجِبْ عَنِّي، اللَّهُمَّ أَيَّدْهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ»؟ قَالَ: اللَّهُمَّ نَعَمْ. (م/۲۴۸۵)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: حسان بن ثابت رضی الله عنه در مسجد، شعر می‌خواند که عمر بن خطاب از کنارش گذشت و با گوشه‌ی چشم به او نگاه کرد (که شعر نخوان). حسان گفت: زمانی که فردی بهتر از تو در این مسجد وجود داشت، (رسول الله ﷺ) من شعر می‌خواندم. راوی می‌گوید: آنگاه حسان چهره‌اش را به سوی ابوهریره رضی الله عنه برگرداند و گفت: تو را به الله سوگند، آیا شنیدی که رسول الله ﷺ فرمود: «ای حسان! از طرف من به مشرکین پاسخ بده؛ بار الها! حسان را توسط جبرئیل، یاری کن»؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: بله.

۱۷۱۴- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ: «اهْجُؤْهُمْ، أَوْ هَا جِئْهُمْ، وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». (م/۲۴۸۶)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ به حسان بن ثابت می‌فرمود: «مشرکین را هجو کن و جبرئیل هم تو را کمک می‌کند».

۱۷۱۵- عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رضی الله عنها وَعِنْدَهَا حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ يُنْشِدُهَا شِعْرًا، يُشَبِّبُ بِأَبْيَاتٍ لَهُ، فَقَالَ:

حَصَانُ رَزَانٌ مَا تُرْزَنُ بِرَبِيَّةٍ وَتُصْبِحُ عَرْتِي مِنْ لُحُومِ الْعَوَافِلِ
فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: لِكَيْتِكَ لَسْتُ كَذَلِكَ، قَالَ مَسْرُوقٌ فَقُلْتُ لَهَا: لِمَ تَأْذِينِ لَهُ يَدْخُلُ عَلَيْكَ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۱]. فَقَالَتْ:

فَأَيُّ عَذَابٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَى؟ إِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ - أَوْ يَهَاجِي - عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۴۸۸)
ترجمه: مسروق می گوید: خدمت ام المومنین عایشه رضی الله عنها رفتم و دیدم که حسان نزد اوست و ابیاتی را برایش می خواند و در مدح او می گوید:

«حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرَبِيبَةٍ وَتُصْبِحُ عَرَّتِي مِنْ حُومِ الْعَوَافِلِ».

(زن پاکدامن و با وقاری است که به هیچ تهمت می متهم نمی گردد و از خوردن گوشت انسان های بی گناه پرهیز می کند یعنی غیبت نمی نماید.) وقتی عایشه رضی الله عنها این شعر را شنید، گفت: اما تو اینگونه نیستی. (اشاره به این است که در جریان افک، شرکت داشتی).

مسروق می گوید: من به عایشه گفتم: چرا اجازه می دهی که او به خانهات بیاید حال آنکه الله متعال فرموده است: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ «و کسی که بخش عظیمی از آن را به عهده داشت، عذابی بزرگ دارد؟» عایشه گفت: چه عذابی بزرگتر از نابینایی است؟ او از رسول الله ﷺ دفاع می کرد. (به این خاطر، من به او احترام می گذارم.) (قابل یاد آوری است که آن فردی که بخش عظیمی از تهمت را بر عهده داشت، عبد الله بن ابی بن سول بود).

۱۷۱۶ - عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اهْجُوا قُرَيْشًا، فَإِنَّهُ أَشَدُّ عَلَيْهَا مِنْ رَشْقٍ بِالْبَيْتِ» فَأَرْسَلَ إِلَى ابْنِ رَوَاحَةَ فَقَالَ: «اهْجُهُمْ» فَهَجَاهُمْ فَلَمْ يُرِضْ، فَأَرْسَلَ إِلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ، قَالَ حَسَّانُ: قَدْ أَنْ لَكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا إِلَى هَذَا الْأَسَدِ الصَّارِبِ بِدَنْبِهِ، ثُمَّ أَدْلَعَ لِسَانَهُ فَجَعَلَ يُحَرِّكُهُ، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَأَفْرِيتَهُمْ بِلِسَانِي فَرَى الْأَدِيمِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَعْجَلْ، فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَعْلَمُ قُرَيْشٍ بِأَنْسَابِهَا، وَإِنَّ لِي فِيهِمْ نَسَبًا، حَتَّى يُلْخِصَ لَكَ نَسَبِي» فَأَتَاهُ حَسَّانُ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ لَخِصَّ لِي نَسَبَكَ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَأَسْلُتَكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِحَسَّانَ: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لَا يَزَالُ يُؤَيِّدُكَ، مَا نَافَحْتَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «هَجَاهُمْ حَسَّانٌ فَشَقَى وَاشْتَقَى» قَالَ حَسَّانُ:

هَجَوْتُ مُحَمَّدًا فَأَجَبْتُ عَنْهُ وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْجُزَاءُ

هَجَوْتُ مُحَمَّدًا بَرًّا حَنِيفًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شِيمَتُهُ الْوَفَاءُ

فَإِنَّ أَبِي وَوَالِدَهُ وَعِرْضِي لِعِرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وَقَاءُ
 تَكَلَّمْتُ بِنَيْبِي إِنْ لَمْ تَرَوْهَا تُثِيرُ النَّقْعَ مِنْ كَتَفِي كَدَاءِ
 يُبَارِينَ الْأَعْنَةَ مُضْعِدَاتٍ عَلَى أَكْتَفَيْهَا الْأَسْلُ الظُّمَاءِ
 تَنْظُلُ جِيَادُنَا مُتَمَطِّرَاتٍ تُلَطِّمُهُنَّ بِالْحُمْرِ النَّسَاءِ
 فَإِنْ أَعْرَضْتُمُو عَنَّا اعْتَمَرْنَا وَكَانَ الْفَتْحُ وَانْكَشَفَ الْغَطَاءُ
 وَإِلَّا فَاصْبِرُوا لِضَرَابِ يَوْمٍ يُعِزُّ اللَّهُ فِيهِ مَنْ يَشَاءُ
 وَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَرْسَلْتُ عَبْدًا يَقُولُ الْحَقَّ لَيْسَ بِهِ خَفَاءُ
 وَقَالَ اللَّهُ قَدْ يَسَّرْتُ جُنْدًا هُمْ الْأَنْصَارُ عَرْضَتْهَا اللَّقَاءُ
 لَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ مَعَدِّ سَبَابٌ أَوْ قَتَالٌ أَوْ هِجَاءُ
 فَمَنْ يَهْجُو رَسُولَ اللَّهِ مِنْكُمْ وَيَمْدَحْهُ وَيَنْصُرْهُ سَوَاءُ
 وَجِبْرِيلُ رَسُولُ اللَّهِ فِينَا وَرُوحُ الْقُدْسِ لَيْسَ لَهُ كِفَاءُ (م/ ۲۴۹۰)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به هجو قریش پردازید که هجو از تیر بر آنان کارآمدتر می‌باشد.» از این رو به دنبال ابن رواحه فرستاد و فرمود: «آنان را هجو کن». ابن رواحه به هجو آنان پرداخت؛ اما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان خشنود نشد. لذا به دنبال کعب بن مالک، و سپس به دنبال حسان بن ثابت فرستاد. وقتی حسان آمد، گفت: اکنون زمان آن رسیده است که به دنبال آن شیر زنده به دمش بفرستید؛ سپس زبانش را بیرون آورد، آن را حرکت داد و گفت: سوگند به ذاتی که او را به حق مبعوث کرده است، با زبانش آنان را همچون پوست دباغی شده، تکه تکه می‌کنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عجله نکن. ابوبکر بیشتر از همه در مورد نسب قریش آگاهی دارد و این را بدان که نسب من نیز از قریش است و باید آنها را بشناسی». حسان نزد ابوبکر رفت. سپس برگشت و گفت: یا رسول الله! تمامی نسب تو را به من آموخت. سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرد، آنگونه که مو از خمیر، بیرون کشیده و جدا می‌شود، تو را در شعر هجو، از آنان بیرون می‌کشم و جدا می‌کنم.

عایشه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که به حسان می گفت: تا وقتی از الله و رسولش دفاع کنی، جبرئیل پیوسته تو را یاری می کند. عایشه گفت: همچنین از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «حسان آنان را هجو کرد و باعث شادی مؤمنان گردید و خودش نیز خوشحال شد». پس حسان گفت:

هَجَوْتُ مُحَمَّدًا فَأَجَبْتُ عَنْهُ وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْجُزَاءُ

(تو محمد را هجو می گویی و من از طرف ایشان، جواب می دهم. و باید بدانی که هرکس، پاداش خود را از الله متعال دریافت خواهد نمود).

هَجَوْتُ مُحَمَّدًا بَرًّا حَنِيفًا رَسُولَ اللَّهِ شَيْمَتُهُ الْوَفَاءُ

(تو پیامبر الله، محمد نیکوکار و یکتاپرست را که وفاداری سرشت اوست، هجو میکنی).

فَإِنَّ أَبِي وَوَالِدَهُ وَعَرَضِي لِعَرَضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وَقَاءُ

(باید بدانی که من پدر، پدر بزرگ و آبرویم را در برابر شما سپر قرار می دهم تا آبروی محمد حفظ گردد).

تَكَلَّمْتُ بِنَبِيِّي إِنْ لَمْ تَرَوْهَا تُثِيرُ النَّفْعَ مِنْ كَفَنِي كَدَاءِ

(دخترم یتیم شود اگر اسبهای ما را نبینید که در دو طرف گردنه ی کداء گرد و خاک بلند کرده و حمله می کنند).

يُبَارِينَ الْأَعْنَةَ مُضْعِدَاتٍ عَلَى أَكْتَفَيْهَا الْأَسْلُ الظُّمَاءُ

(و در حالی که با یکدیگر مسابقه می دهند و به سوی شما می آیند که بر شانه هایشان نیزه های جنگ دیده و با تجربه قرار دارد).

تَظَلُّ جِيَادُنَا مُتَمَطِّرَاتٍ تُلَطِّمُهُنَّ بِالْحُمْرِ النَّسَاءُ

(اسبهای ما همچنان به سرعت جلو می روند در حالی که زنان با روسری هایشان صورت اسبها را پاک و غبار رویی می کنند).

فَإِنْ أَعْرَضْتُمْو عَنَّا اعْتَمَرْنَا وَكَانَ الْفَتْحُ وَانْكَشَفَ الْغَطَاءُ

(اگر از ما روی گردانی کنید و راه ما را باز بگذارید، عمره بجا می آوریم و هدف ما برآورده می شود و پرده ها برطرف می گردد).

وَالْأَفْصِرُوا لِضَرَابِ يَوْمٍ يُعِزُّ اللَّهُ فِيهِ مَنْ يَشَاءُ

(در غیر این صورت، منتظر جنگ روزی باشید که الله متعال در آن روز هرکس را که بخواهد، عزیز می گرداند).

وَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَرْسَلْتُ عَبْدًا يَقُولُ الْحَقَّ لَيْسَ بِهِ خَفَاءُ

(الله متعال می فرماید: من بنده‌ی حق گویی را فرستادم که در سخنانش هیچ ابهامی وجود ندارد).

وَقَالَ اللَّهُ قَدْ يَسَّرْتُ جُنْدًا هُمُ الْأَنْصَارُ عُرَضَتْهَا اللَّقَاءُ

(و هم‌چنین الله متعال می فرماید: من لشکری به نام انصار آماده نموده‌ام که بدنبال مواجهه و رویارویی با دشمن هستند).

لَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ مَعَدٍّ سَبَابٌ أَوْ قِتَالٌ أَوْ هِجَاءٌ

(هر روز قریش ما را بد و بی راه می گوید یا می‌جنگد یا هجو می‌کند).

فَمَنْ يَهْجُو رَسُولَ اللَّهِ مِنْكُمْ وَيَمْدَحْهُ وَيَنْصُرْهُ سَوَاءٌ

(آیا کسانی از شما که رسول الله را بد و بی راه می‌گویند با کسانی که تعریف و تمجید می‌کنند و یاری می‌رسانند برابرند؟)

وَجِبْرِيلُ رَسُولُ اللَّهِ فِينَا وَرُوحُ الْقُدْسِ لَيْسَ لَهُ كِفَاءٌ

(حال آنکه جبرئیل، فرستاده‌ی الله، همراه ماست و باید بدانید که هیچ‌کس نمی‌تواند در مبارزه هم‌آورد و مانند روح القدس - جبرئیل - باشد).

باب (۵۰): فضیلت جریر بن عبد الله بجلي

۱۷۱۷- عَنْ جَرِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا حَجَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنْذُ أَسَلَمْتُ وَلَا رَأَيْتُ إِلَّا تَبَسَّمَ

فِي وَجْهِهِ. (م/۲۴۷۵)

ترجمه: جریر بن عبدالله می‌گوید: از هنگامی که مسلمان شدم، رسول الله ﷺ مرا از ورود به خانه‌اش، جلوگیری نفرمود؛ همچنین هر گاه مرا می‌دید، تبسم می‌نمود.

۱۷۱۸- عَنْ جَرِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا جَرِيرُ أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي

الْخَلْصَةِ» بَيْتٍ لِحِثْعَمَ كَانَ يُدْعَى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَّةِ، قَالَ: فَفَنَفَرْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ، وَكُنْتُ لَا أَتُبُّتُ عَلَى الْحَيْلِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَضَرَبَ يَدَهُ فِي صَدْرِي فَقَالَ:

«اللَّهُمَّ تَبَّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا» قَالَ: فَانْطَلَقَ فَحَرَقَهَا بِالنَّارِ، ثُمَّ بَعَثَ جَرِيرًا إِلَى رَسُولِ

اللَّهُ ﷻ رَجُلًا يُبَشِّرُهُ - يُكْفِي أَبَا أَرْطَاةَ - مِنَّا، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ: مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرْكَنَاهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أُجْرَبُ، فَبَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ خَيْلٍ أَحْمَسَ وَرِجَالَهَا، حَمْسَ مَرَّاتٍ. (م/۲۴۷۶)

ترجمه: جریر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من فرمود: «آیا مرا از شر ذوالخلصه، راحت نمی کنی؟» قابل ذکر است که ذوالخلصه، خانه‌ای در قبیله‌ی خثعم بود که به آن، کعبه‌ی یمانی می گفتند. جریر می گوید: من همراه صد و پنجاه اسب سوار براه افتادم؛ البته در آن هنگام، نمی توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم؛ لذا این موضوع را برای رسول الله ﷺ یاد آوری نمودم؛ پیامبر اکرم ﷺ دستش را به سینه‌ام زد و چنین دعا کرد: «بار الها! او را ثابت قدم بدار، هدایتش کن و باعث هدایت دیگران، بگردان.»

راوی می گوید: آنگاه، جریر بدانجا رفت، آن را شکست و به آتش کشید؛ سپس پیکی نزد رسول الله ﷺ فرستاد تا او را از ماجرا با خبر سازد؛ او به رسول الله ﷺ گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، در حالی نزد تو آمده‌ام که ذوالخلصه را مانند شتری تو خالی یا گر، پشت سر گذاشته‌ام (بر اثر سوختن، پایه‌های فرو ریخته و رنگش سیاه شده است). رسول الله ﷺ پنج بار برای مردان و اسبهای بنی‌احمس، دعای خیر و برکت نمود.

باب (۵۱): فضایل اصحاب شجره رضی اللہ عنہم

۱۷۱۹- عَنْ أُمِّ مُبَشَّرٍ رضی اللہ عنہا: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ عِنْدَ حَفْصَةَ: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ، أَحَدٌ، الَّذِينَ بَايَعُوا تَحْتَهَا» قَالَتْ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنْتَهَرَهَا، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: ۷۱]. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَدْ قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا﴾» [مریم: ۷۲]. (م/۲۴۹۶)

ترجمه: ام مبشر رضی اللہ عنہا می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ نزد حفصه رضی اللہ عنہا می فرمود: «ان شاء الله هیچ یک از اصحاب شجره، آن کسانی که زیر درخت بیعت نمودند، وارد جهنم نمی شوند». حفصه رضی اللہ عنہا گفت: «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» (همه‌ی شما بدون

استننا وارد دوزخ می‌شوید.) نبی اکرم ﷺ فرمود: الله متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ نُجِّی الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَدَّرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثْيًا﴾ (سپس پرهیزگاران را نجات می‌دهیم، و ستمگران را به زانو افتاده و ذلیل و خوار در آن رها می‌سازیم).

باب (۵۲): فضایل شهدای بدر

۱۷۲۰- عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمِقْدَادُ رضي الله عنهم، فَقَالَ: «اأْتُوا رَوْضَةَ خَاحٍ، فَإِنَّ بِهَا طَعِينَةً مَعَهَا كِتَابٌ، فَخُذُوهُ مِنْهَا» فَأَنْطَلَقْنَا تَعَادَى بِنَا حَيْلِنَا، فَإِذَا نَحْنُ بِالْمَرْأَةِ، فَقُلْنَا: أَخْرِجِي الْكِتَابَ، فَقَالَتْ: مَا مَعِيَ كِتَابٌ، فَقُلْنَا: لَخُرْجِجَ الْكِتَابَ أَوْ لَثُلُقَيْنِ الثِّيَابِ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا، فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا فِيهِ: «مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى نَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا حَاطِبُ مَا هَذَا؟» قَالَ: لَا تَعْجَلْ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ امْرَأً مُلْصَقًا فِي فُرَيْشٍ - قَالَ سُفْيَانُ: كَانَ حَلِيفًا لَهُمْ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا - وَكَانَ مِمَّنْ كَانَ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ، فَأَحْبَبْتُ - إِذْ قَاتِنِي ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ - أَنْ أَخْتَدَّ فِيهِمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتِي، وَلَمْ أَفْعَلْهُ كُفْرًا وَلَا ارْتِدَادًا عَنْ دِينِي، وَلَا رِضًا بِالْكُفْرِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ» فَقَالَ عُمَرُ: دَعْنِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: ااعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱]. وَجَعَلَهَا - يَعْنِي الْآيَةَ - إِسْحَاقُ، فِي رِوَايَتِهِ، مِنْ تِلَاوَةِ سُفْيَانَ. (م/۲۴۹۴)

ترجمه: علی رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ من و زبیر و مقداد را به مأموریتی فرستاد و فرمود: «به روضه‌ی خاخ (مکانی میان مکه و مدینه، در نزدیکی مدینه) بروید؛ در آنجا، زنی سوار بر کجاوه‌ی شتری است و نامه‌ای به همراه دارد؛ آن نامه را از او بگیرید.» علی رضي الله عنه می‌گوید: ما حرکت کردیم و اسب‌های ما با شتاب، جلو رفتند تا اینکه به آن زن رسیدیم و به او گفتیم: نامه را بیرون بیاور. آن زن گفت: نامه‌ای همراه من نیست. گفتیم: یا آن را بیرون می‌آوری یا اینکه لباس‌هایت را بیرون می‌آوریم. سرانجام، زن، آن نامه را از گیسوهایش بیرون آورد. ما نامه را خدمت رسول الله ﷺ آوردیم. آن

نامه، از طرف حاطب بن ابی بلتعنه به گروهی از مشرکین مکه نوشته شده بود و مشرکین را در جریان بعضی از کارهای رسول الله ﷺ قرار داده بود. رسول الله ﷺ فرمود: «ای حاطب! این چیست؟» حاطب گفت: یا رسول الله! در مورد من با عجله، فیصله نفرمایید. همانگونه که مطلع هستید من جزو قبیله‌ی قریش نبودم؛ بلکه از هم پیمانان قریش بودم؛ و سایر مهاجرینی که همراه شما هستند، خویشاوندانی در مکه دارند (که در صورت حمله‌ی شما به مکه) که خانواده‌های آنان را از آسیب قریش، حمایت می‌کنند؛ لذا از آنجایی که من چنین ارتباط خویشاوندی نداشتم، خواستم کاری برای آنان، انجام دهم تا آنها به سبب این کار، از خویشاوندانم حمایت کنند. و قابل یاد آوری است که من این کار را به سبب کافر شدن یا بازگشت از دینم یا رضایت داشتن به کفر بعد از اسلام، انجام نداده‌ام. رسول الله ﷺ فرمود: «راست می‌گوید». عمر گفت: یا رسول الله! اجازه دهید تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: «او در غزوه‌ی بدر، حضور داشته است؛ تو چه می‌دانی؟ شاید که الله متعال، نگاهی به اهل بدر انداخته و فرموده: هر چه می‌خواهید انجام دهید؛ من شما را مغفرت نموده‌ام». بعد از آن، الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با دشمنان من و دشمنان خود، دوستی برقرار نکنید».

قابل یاد آوری است که یکی از راویان بنام اسحاق، تلاوت این آیه را به سفیان نسبت داده است. (و جزو حدیث، ندانسته است).

باب (۵۳): فضایل قریش و انصار و دیگران

۱۷۲۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُرَيْشٌ وَالْأَنْصَارُ وَمُرِيَّتُهُ وَجُهَيْنَةُ وَأَسْلَمٌ وَغِفَارٌ وَأَشْجَعٌ، مَوَالِيٌّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». (م/۲۵۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «(قبایل) قریش، انصار، مزینه، جهینه، اسلم، غفار و اشجع دوستان صمیمی من هستند. و بجز الله و رسولش، دوست دیگری ندارند».

باب (۵۴): در مورد زنان قریش

۱۷۲۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلِ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ» قَالَ: يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَى إِثْرِ ذَلِكَ: وَلَمْ تَرَ كَبْ مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ بَعِيرًا قَطُّ. (م/۲۵۲۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «زنان قریش، بهترین زنان شتر سوار عرباند؛ آنان از همهی زنان، نسبت به فرزندان خود، مهربانترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت می کنند».
راوی می گوید: ابو هریره بعد از روایت این حدیث می گفت: و مریم دختر عمران هرگز شتری سوار نشده است. (گویا می خواست بگوید که مریم دختر عمران شامل این زنان نمی شود؛ اما صحیح این است که فضیلت او از زنان قریش، بیشتر است؛ برای توضیح بیشتر به فتح الباری شرح صحیح بخاری مراجعه نمایید).

باب (۵۵): فضایل انصار

۱۷۲۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: فِيمَا نَزَلَتْ: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ [آل عمران: ۱۲۲]. بَنُو سَلَمَةَ وَبَنُو حَارِثَةَ، وَمَا نُحِبُّ أَنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ، لِقَوْلِ اللَّهِ عز وجل: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ (م/۲۵۰۵)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنه می گوید: آیهی ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ [آل عمران: ۱۲۲]. (هنگامی که دو طایفه از شما خواستند سستی ورزند - و از وسط راه بازگردند و به غزوهی احد نروند - ولی الله متعال، دوست و یار آنان بود.) در مورد ما دو طایفه ی بنی سلمه و بنی حارثه نازل گردید و ما دوست نداشتیم که نازل نگردد (از نازل شدن آن، نگران نشدیم) چرا که الله متعال فرمود: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ «الله متعال، دوست و یار آنان بود».

۱۷۲۴- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ، وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ، وَأَبْنَاءِ أَنْبَاءِ الْأَنْصَارِ». (م/۲۵۰۶)

ترجمه: زید بن ارقم رضي الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وآله می فرمود: «بار الها! انصار، فرزندان انصار و فرزندانِ فرزندان انصار را مغفرت کن».

۱۷۲۵- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى صَبِيًّا وَنِسَاءً مُقْبِلِينَ مِنْ عُرْسٍ، فَقَامَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ مُمْتَلِئًا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ» يَعْني الْأَنْصَارَ. (م/۲۵۰۸)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ زنان و کودکان انصار را دید که از یک عروسی می آیند؛ پس برخاست و راست ایستاد و فرمود: «اللهم متعال گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید، الله متعال گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید». و هدفش، انصار بودند.

۱۷۲۵ م- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَخَلَا بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ لِأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (م/۲۵۰۹)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: یکی از زنان انصار، نزد رسول الله ﷺ آمد؛ پیامبر اکرم ﷺ در یک گوشه (طوری که مردم نشنوند) با او صحبت نمود و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را سه بار، تکرار نمود.

۱۷۲۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْفَرَ لِلْأَنْصَارِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: «وَلِدَرَارِي الْأَنْصَارِ، وَلِمَوَالِي الْأَنْصَارِ» لَا أَشْكُ فِيهِ. (م/۲۵۰۷)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ برای انصار طلب مغفرت نمود و فکر می کنم که فرمود: «بار الها! فرزندان انصار و بردگان آزاد شدهی آنان را نیز مغفرت کن». انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در این، هیچ شک و تردیدی ندارم.

۱۷۲۷- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْأَنْصَارَ كَرِثِي وَعَيْبَتِي، وَإِنَّ النَّاسَ سَيَكْفُرُونَ وَيَقْلُونَ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَاعْفُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ». (م/۲۵۱۰)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «انصار، راز دار و امانت دار من هستند؛ مردم، زیاد می شوند، و انصار، کم می شوند؛ پس، از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت نمایید».

باب (۵۶): بهترین تیره‌های انصار

۱۷۲۸- عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه، يَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «خَيْرُ دُورِ الْأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ، ثُمَّ بَنُو عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ الْحُزْرَجِ، ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ» قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: أَتَاهُمْ أَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله? لَوْ كُنْتُ كَاذِبًا لَبَدَأْتُ بِقَوْمِي، بَنِي سَاعِدَةَ، وَبَلَغَ ذَلِكَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فَوَجَدَ فِي نَفْسِهِ، وَقَالَ: خُلْفُنَا فَكُنَّا آخِرَ الْأَرْبَعِ، أَسْرَجُوا لِي حِمَارِي آتَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. وَكَلَّمَهُ ابْنُ أُخِيهِ سَهْلٌ، فَقَالَ: أَتَدْهَبُ لِتُرَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله? وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَعْلَمُ، أَوْلَيْسَ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعٍ، فَارْجِعْ، وَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَأَمَرَ بِحِمَارِهِ فَحُلَّ عَنْهُ. (م/ ۲۵۱۱)

ترجمه: روایت است که ابو اُسَید انصاری گواهی می‌داد که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «بهترین تیره‌های انصار به ترتیب، تیره‌ی بنی نجار، بنی عبد الاشهل، بنی حارث بن خزرج و بنی ساعده هستند؛ و در همه‌ی تیره‌های انصار، خیر و خوبی وجود دارد.» ابو سلمه می‌گوید: ابو اُسَید می‌گفت: برخی مرا متهم می‌کنند که سخنان دروغی به رسول الله صلى الله عليه وآله نسبت می‌دهم؛ اگر دروغ می‌گفتم، تیره‌ی خودم یعنی بنی ساعده را اول می‌آوردم.

به هر حال، این حدیث رسول الله صلى الله عليه وآله به سعد بن عباده رسید؛ او ناراحت شد و گفت: ما را به اندازه‌ای عقب انداخته‌اند که در انتهای لیست چهار تیره قرار داده‌اند؛ الاغم را پالان کنید تا نزد رسول الله صلى الله عليه وآله بروم (و در این مورد از وی استفسار نمایم). برادر زاده‌اش؛ سهل؛ با او صحبت کرد و گفت: می‌خواهی بروی و صحبت‌های رسول الله صلى الله عليه وآله را رد کنی؟! حال آنکه رسول الله صلى الله عليه وآله بهتر می‌داند. آیا همین برایت کافی نیست که رتبه‌ی چهارم را در میان چهار تیره‌ی خوب داشته باشی؟ با شنیدن این سخنان، سعد پشیمان شد و گفت: الله و رسولش بهتر می‌دانند و دستور داد و پالان الاغم را پایین گذاشتند.

باب (۵۷): در مورد خدمت به انصار

۱۷۲۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ فِي سَفَرٍ، فَكَانَ يَجِدُنِي، فَقُلْتُ لَهُ: لَا تَفْعَلْ، فَقَالَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ الْأَنْصَارَ تَصْنَعُ بِرَسُولِ

اللَّهُ ﷻ شَيْئًا، آلَيْتُ أَنْ لَا أَصْحَبَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا خَدَمْتُهُ، وَ زَادَ فِي رَوَايَةٍ: وَكَانَ جَرِيرٌ أَكْبَرَ مِنْ أَنَسٍ. (م/۲۵۱۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: همراه جریر بن عبد الله بجلی به سفری رفتیم؛ او به من خدمت می کرد و کارهایم را انجام می داد. من به او گفتم: این کار را نکن. او گفت: من از هنگامی که برخورد انصار را با رسول الله صلی الله علیه و آله دیدم، سوگند یاد کردم که هرگاه با یکی از آنها به سفر بروم، در خدمت او باشم. قابل یاد آوری است که علاوه بر این، در روایتی آمده است که جریر از انس بزرگتر بود. (با وجود این، خدمت می کرد).

باب (۵۸): فضایل اشعریها رضی الله عنهم

۱۷۳۰- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْرِفُ أَصْوَاتَ رُفَقَةِ الْأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ، حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرْ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ إِذَا لَقِيَ الْحَيْلَ - أَوْ قَالَ الْعَدُوَّ - قَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ». (م/۲۴۹۹)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که گروه اشعریها در شب، وارد خانه هایشان می شوند، من از قرآن خواندن آنان، صدایشان را می شناسم و از قرآنی که در شب می خوانند، خانه هایشان را تشخیص می دهم اگرچه در روز، منازلشان را ندیده باشم. و در میان آنان، شخصی به نام حکیم، وجود دارد که هنگام ملاقات سواران یا دشمن به آنها می گوید: دوستان من به شما می گویند که منتظر ما باشید».

۱۷۳۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْأَشْعَرِيِّينَ، إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْعَزْوِ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ، جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي تَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ افْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ، بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ». (م/۲۵۰۰)

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که اشعریها در جهاد، توشه تمام می کنند یا در مدینه، خوراکی آنان کم می شود، آنچه را که نزد خود دارند، در یک پارچه جمع می کنند و با پیمانهای بطور مساوی میان خود، تقسیم می کنند؛ آنان از من هستند و من از آنان هستم».

باب (۵۹): دعای نبی اکرم ﷺ برای قبیله‌ی غفار و اسلم

۱۷۳۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَسْلَمَ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَغَفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، أَمَا إِنِّي لَمْ أَفْلُهَا، وَلَكِنْ قَالَهَا اللَّهُ ﷻ». (م/۲۵۱۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال، قبیله‌ی اسلم را سالم نگه داشته است و قبیله‌ی غفار را مغفرت نموده است؛ این، سخن من نیست؛ سخن الله متعال است».

۱۷۳۳- عَنْ خُفَّافِ بْنِ إِيمَاءَ الْعِفَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَلَاةٍ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ بَنِي لِحْيَانَ وَرِعْلًا وَذَكْوَانَ، وَعُصَيَّةَ عَصَوُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمَ سَالَمَهَا اللَّهُ». (م/۲۵۱۷)

ترجمه: خفاف بن ایماء غفاری می‌گوید: رسول الله ﷺ در یکی از نمازها فرمود: «بار الها! طایفه‌های بنی لِحیان، رعل، ذکوان و عسیّه را که از الله و رسولش نافرمانی کردند، نفرین کن؛ و قبیله‌ی غفار را مغفرت کن، و قبیله‌ی سالم را سالم نگه دار».

باب (۶۰): فضیلت قبیله‌های مزینه، جهینه و غفار

۱۷۳۴- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ - وَأَحْسِبُ - جُهَيْنَةَ، مُحَمَّدُ الَّذِي شَكَكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ - وَأَحْسِبُ - جُهَيْنَةَ، خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَعَظْفَانَ، أَحَابُّوَا وَخَسِرُوا؟» فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَأَخَيْرٌ مِنْهُمْ». (م/۲۵۲۲)

ترجمه: ابوبکره رضی الله عنه می‌گوید: اقرع بن حابس نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: سارقین حجاج که عبارت از قبایل اسلم، غفار و مزینه هستند، با تو بیعت کردند. یک راوی؛ محمد؛ می‌گوید: فکر می‌کنم که قبیله‌ی جهینه را هم نام برد.

نبی اکرم ﷺ فرمود: «به من بگو: اگر قبایل اسلم و غفار و مزینه و جهینه از قبایل تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان، بهتر باشند، آیا اینها (گروه دوم) زیانکار و ناکام هستند؟» اقرع گفت: بلی. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اینها (گروه دوم) بهترند».

باب (۶۱): آنچه در مورد قبیله‌ی طیبی آمده است

۱۷۳۵- عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ لِي: إِنَّ أَوَّلَ صَدَقَةٍ بَيَّضَتْ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوُجُوهُ أَصْحَابِهِ، صَدَقَةٌ طَيْبِي، جِئْتُ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
(م/۲۵۲۳)

ترجمه: عدی بن حاتم می‌گوید: نزد عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمدم. ایشان به من گفت: نخستین صدقه‌ای که باعث خوشحالی رسول الله ﷺ و یارانش گردید، صدقه‌ی قبیله‌ی طیبی بود که تو آن را نزد رسول الله ﷺ آوردی.

باب (۶۲): آنچه در مورد قبیله‌ی دوسی آمده است

۱۷۳۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ الطَّفِيلُ وَأَصْحَابُهُ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ دَوْسًا قَدْ كَفَرَتْ وَأَبَتْ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ هَلَكْتَ دَوْسُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَائْتِ بِهِمْ». (م/۲۵۲۴)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: طفیل بن عمرو دوسی و یارانش نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! همانا طایفه‌ی دوس، عصیان کردند و کفر ورزیدند؛ آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول الله ﷺ) دوس، نابود خواهد شد.
رسول الله ﷺ (بر خلاف انتظار آنها) دعای خیر کرد و فرمود: «بار الها! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان.»

باب (۶۳): فضیلت بنی تمیم

۱۷۳۷- عَنْ أَبِي زُرْعَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَا أَرَأَى أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مِنْ ثَلَاثٍ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَالِ» قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا» قَالَ: وَكَانَتْ سَبِيَّةً مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَعْتَقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (م/۲۵۲۵)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: از زمانی که از رسول الله ﷺ سه مطلب را درباره‌ی بنی تمیم شنیدم، همواره آنان را دوست می‌دارم. رسول الله ﷺ درباره‌ی آنان فرمود: «بنی تمیم، سخت‌ترین افراد امتیان من، بر دجال خواهند بود.» همچنین، هنگامی که صدقات بنی تمیم آمد، رسول الله ﷺ فرمود: «این، صدقات قوم ما است.» و زمانی

که یکی از زنان بنی تمیم نزد عایشه رضی الله عنها اسیر بود، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آزادش کن؛ چون او از فرزندان اسماعیل رضی الله عنه است».

باب (۶۴): پیمان اخوت و برادری میان یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۷۳۸- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخَى بَيْنَ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجُرَّاحِ وَبَيْنَ أَبِي طَلْحَةَ. (م/۲۵۲۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله میان ابو عبیده بن جراح و ابو طلحه پیمان اخوت و برادری برقرار نمود.

۱۷۳۹- عَنْ عَاصِمِ الْأَحْوَلِ قَالَ: قِيلَ لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: بَلَعَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ»؟ فَقَالَ أَنَسٌ: قَدْ حَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ فِي دَارِهِ. (م/۲۵۲۹)

ترجمه: عاصم بن احوول می گوید: از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدند: آیا این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است»، به تو رسیده است؟ انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه‌ی من، میان قریش و انصار، عهد و پیمان برقرار نمود.

۱۷۴۰- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ، وَأَيُّمَا حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّةً». (م/۲۵۳۰)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است؛ و هر عهد و پیمانی که در دوران جاهلیت بسته شده است، اسلام آن را محکم‌تر نموده است».

(نووی می گوید: پیمان برادری در اسلام و عهد و پیمان بستن برای اطاعت پروردگار و همکاری در دین و تقوا و پرهیزگاری و اجرای حق، همچنان در اسلام وجود دارد و منسوخ نشده است و اینکه اسلام عهد و پیمانها را محکم‌تر نموده است، همین نوع عهد و پیمان مد نظر است؛ اما اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است»، هدف عهد و پیمانی است که بر اساس آن، افراد از یکدیگر ارث ببرند یا اینکه عهد و پیمانی در جهت خلاف شرع باشد).

باب (۶۵): من باعث امنیت یارانم، و یارانم باعث امنیت امت من هستند

۱۷۴۱- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قُلْنَا: لَوْ جَلَسْنَا حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَهُ الْعِشَاءَ، قَالَ: فَجَلَسْنَا، فَخَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «مَا زِلْتُمْ هَهُنَا؟» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّيْنَا مَعَكَ الْمَغْرِبَ، ثُمَّ قُلْنَا: نَجْلِسُ حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَكَ الْعِشَاءَ، قَالَ: «أَحْسَنْتُمْ أَوْ أَصَبْتُمْ» قَالَ: فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَكَانَ كَثِيرًا مِمَّا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: «التُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ التُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ، وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ، وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ». (م/۲۵۳۱)

ترجمه: ابوبرده به روایت از پدرش (ابوموسی اشعری) می گوید: نماز مغرب را همراه رسول الله ﷺ خواندیم. سپس با خود گفتیم: اگر می نشستیم و نماز عشا را نیز با رسول اکرم ﷺ می خواندیم، بسیار خوب بود. و نشستیم. سپس رسول الله ﷺ آمد و فرمود: «همچنان اینجا نشسته اید؟» عرض کردیم: یا رسول الله! نماز مغرب را همراه شما خواندیم و با خود گفتیم: می نشینیم تا نماز عشا را نیز با شما بخوانیم. رسول الله ﷺ فرمود: «کار خوب یا کار درستی انجام دادید». بعد از آن، پیامبر اکرم ﷺ که زیاد به سوی آسمان نگاه می کرد، سرش را بلند نمود و به سوی آسمان، نگاه کرد و فرمود: «ستارگان باعث امنیت آسمان هستند. هرگاه، ستارگان از بین بروند، وعیدهایی که در مورد آسمان آمده است (از قبیل تکه پاره شدن و غیره) متحقق می گردد. من نیز باعث امنیت یارانم هستم؛ هنگامی که من از دنیا بروم، وعیدهایی که در مورد یارانم آمده است (از قبیل مرتد شدن تعدادی و جنگها و فتنه های داخلی) متحقق می گردد. و یاران من باعث امنیت امت من (از بدعتها و خرافات و فتنه ها) هستند. هنگامی که یاران من از دنیا رفتند، وعیدهایی که در مورد امت من (از قبیل بدعتها و خرافات در دین و غیره) وارد شده است، متحقق می گردد.»

باب (۶۶): در مورد کسی که نبی اکرم ﷺ را ملاقات نموده یا یاران نبی اکرم ﷺ را ملاقات نموده یا کسانی را ملاقات نموده که یاران نبی اکرم ﷺ را ملاقات نموده اند

۱۷۴۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، يُبْعَثُ مِنْهُمْ الْبَعْثُ فَيَقُولُونَ: انظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ فِيكُمْ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَيُوجَدُ الرَّجُلُ، فَيَفْتَحُ لَهُمْ بِهِ، ثُمَّ يُبْعَثُ الْبَعْثُ الثَّانِي فَيَقُولُونَ، هَلْ فِيهِمْ مَنْ رَأَى أَصْحَابَ

النَّبِيِّ ﷺ؟ فَيَفْتَحُ لَهُمْ بِهِ، ثُمَّ يَبْعُثُ الْبَعْثُ الثَّالِثُ فَيَقَالُ: انظُرُوا هَلْ تَرَوْنَ فِيهِمْ مَنْ رَأَى مَنْ رَأَى أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ؟ ثُمَّ يَكُونُ الْبَعْثُ الرَّابِعُ فَيَقَالُ: انظُرُوا هَلْ تَرَوْنَ فِيهِمْ أَحَدًا رَأَى مَنْ رَأَى أَحَدًا رَأَى أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ فَيُوجَدُ الرَّجُلُ، فَيَفْتَحُ لَهُمْ بِهِ». (م/۲۵۳۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می روند و از یکدیگر می پرسند: آیا در میان شما کسی از یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد؟ پس می بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می شوند. سپس، گروهی دیگر به جهاد می روند و از یکدیگر می پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که صحابه‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده باشد (تابعی)؟ پس می بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می شوند. بعد از آن، گروه سوم به جهاد می روند و می پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که با کسانی ملاقات کرده باشد که صحابه را ملاقات کرده‌اند؟ یعنی تبع تابعی باشد. پس می بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می شوند. سرانجام، گروه چهارمی برای جهاد می روند و می پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که کسانی را دیده باشد که تبع تابعین را دیده باشد؟ پس می بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می شوند. (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می باشد).

(علامه ابن حجر این روایت را در فتح الباری به سبب ذکر گروه چهارم، شاذ دانسته است به دلیل اینکه در سایر روایات، همان سه گروه اول مطرح شده‌اند).

باب (۶۷): بهترین عصر، عصر صحابه، سپس عصر کسانی که بعد از آنها می آیند؛ و بعد هم عصر کسانی که بعد از گروه دوم می آیند

۱۷۴۳- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» قَالَ عِمْرَانُ: فَلَا أَدْرِي أَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ قَرْنِهِ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً «ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيُحَوَّنُونَ وَلَا يُتَمَنَّوْنَ، وَيَنْدُرُونَ وَلَا يُؤْفُونَ وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ». (م/۲۵۳۵)

ترجمه: عمران بن حصین رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین شما، شما، کسانی هستند که در عهد و زمان من بسر می برند (صحابه). سپس، کسانی که بعد از آنها می آیند (تابعین). سپس کسانی که پس از آنها می آیند» (تبع تابعین). عمران

می گوید: نمی دانم که رسول الله ﷺ دو یا سه قرن بعد از خودش را نام برد و در ادامه فرمود: «و بعد از آنان، کسانی می آیند که بدون اینکه گواه گرفته شوند، گواهی می دهند و خیانت می کنند و قابل اعتماد نیستند و نذر می کنند و به نذرهایشان، عمل نمی کنند و پر خوری و چاقی در میان آنها آشکار می شود».

باب (۶۸): مردم، مانند معادن هستند

۱۷۴۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَحْدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، فَخِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَهُوا، وَتَحْدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَكْرَهُهُمْ لَهُ، قَبْلَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ، وَتَحْدُونَ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ، الَّذِي يَأْتِي هَوْلَاءَ بِوَجْهِ وَهَوْلَاءَ بِوَجْهِ» (م/۲۵۲۶)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مردم، مانند معادن اند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند؛ البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این باره، کسانی هستند که (در دوران جاهلیت) کراهیت بیشتری نسبت به اسلام داشتند. و بدترین مردم، انسان دو چهره ای است که با یک چهره، نزد یک گروه، و با چهره ی دیگر، نزد گروه دیگر می رود».

باب (۶۹): در مورد این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «بعد از صد سال، هیچ موجود زنده ای که امروز روی زمین وجود دارد، زنده نخواهد ماند»

۱۷۴۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ، صَلَاةَ الْعِشَاءِ، فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَوَهَلِ النَّاسُ فِي مَقَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ، فِيمَا يَتَحَدَّثُونَ مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ، عَنْ مِائَةِ سَنَةٍ، وَإِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَنْحَرِمَ ذَلِكَ الْقَرْنُ. (م/۲۵۳۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می گوید: پیامبر اکرم ﷺ در یکی از آخرین روزهای عمر مبارکش پس از ادای نماز عشا، برخاست و فرمود: «آیا امشب را بخاطر می سپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند». ابن عمر رضي الله عنهما می گوید: مردم در این سخن رسول الله ﷺ دچار

اشتباه شدند و در مورد صد سال، این سخنان مختلف را مطرح می‌کنند؛ اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند»، هدفش این بود که این قرن، سپری می‌گردد.

باب (۷۰): نهی از دشنام دادن اصحاب پیامبر، و فضیلت آنان بر کسانی که بعد از آنها می‌آیند

۱۷۴۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا، مَا أَدْرَكَ مَدَّ أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ». (م/۲۵۴۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اصحاب مرا دشنام ندهید؛ زیرا اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدی که اصحاب من انفاق می‌کنند، برابری نمی‌کند». (مد، پیمان‌نامه ای است که برخی آن را به اندازه‌ی پُری دوکف دست دانسته‌اند).

باب (۷۱): یادی از اویس قرنی که جزو تابعین است و فضیلت او

۱۷۴۷- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ، وَلَهُ وَالِدَةٌ، وَكَانَ بِهِ بَيَاضٌ، فَمَرُوهُ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ». (م/۲۵۴۲)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «بهترین تابعین، مردی است بنام اویس که مادری دارد و مبتلا به بیماری پسی است؛ از او بخواهید تا برای شما طلب مغفرت نماید».

۱۷۴۸- عَنْ أُسَيْرِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه، إِذَا أَتَى عَلَيْهِ أَمْدَادُ أَهْلِ الْيَمَنِ، سَأَلَهُمْ: أَفِيكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ حَتَّى أَتَى عَلَى أُوَيْسٍ، فَقَالَ: أَنْتَ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مِنْ مُرَادٍ نَمَّ مِنْ قَرْنٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَانَ بِكَ بَرَصٌ فَبَرَأْتَ مِنْهُ إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهِمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: لَكَ وَالِدَةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ، ثُمَّ مِنْ قَرْنٍ، كَانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرَأَ مِنْهُ إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهِمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفَرَ لَكَ فَافْعَلْ» فَاسْتَغْفِرَ لِي، فَاسْتَغْفَرَ لَهُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: الْكُوفَةَ، قَالَ: أَلَا أَكْتُبُ

لَكَ إِلَى عَامِلِيهَا؟ قَالَ: أَكُونُ فِي غَبْرَاءِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ، قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ حَجَّ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِهِمْ، فَوَافَقَ عَمْرًا، فَسَأَلَهُ عَنْ أُوَيْسٍ، قَالَ: تَرَكْتُهُ رَثَّ الْبَيْتِ قَلِيلَ الْمَتَاعِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرْنٍ، كَانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرَأَ مِنْهُ، إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَكَ فَافْعَلْ» فَأَتَى أُوَيْسًا فَقَالَ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: أَنْتَ أَحَدْتُ عَهْدًا بِسَفَرٍ صَالِحٍ، فَاسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: أَنْتَ أَحَدْتُ عَهْدًا بِسَفَرٍ صَالِحٍ، فَاسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: لَقِيْتِ عُمَرَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَاسْتَغْفَرَ لِي، فَفَطِنَ لَهُ النَّاسُ، فَانْطَلَقَ عَلَى وَجْهِهِ، قَالَ أُسَيْرٌ: وَكَسَوْتُهُ بُرْدَةً، فَكَانَ كَلِمًا رَأَهُ إِنْسَانٌ قَالَ: مِنْ أَيْنَ لِأُوَيْسٍ هَذِهِ الْبُرْدَةُ؟ (م/۲۵۴۲)

ترجمه: اُسَیر بن جابر می گوید: هنگامی که نیروهای کمکی مردم یمن نزد عمر رضی الله عنه می آمدند، از آنها می پرسید: آیا اویس بن عامر در میان شما وجود دارد؟ تا اینکه نزد اویس رفت و فرمود: تو اویس بن عامری؟ اویس گفت: بلی. فرمود: از قبیله یی مراد و تیره ی قرن هستی؟ گفت: بله. فرمود: تو بیماری برص داشتی و از آن، شفا یافتی و فقط به اندازه ی جای یک درهم از آن باقی مانده است؟ گفت: بله. فرمود: مادرت زنده است؟ گفت: بله. فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اویس بن عامر از قبیله ی مراد و تیره ی قرن همراه نیروهای کمکی یمن نزد شما می آید. او به بیماری پیسی مبتلا بوده ولی از آن، شفا یافته و فقط به اندازه ی جای یک درهم از آن، باقی مانده است. او مادری دارد که بسیار به او نیکی می کند. اگر به الله سوگند یاد کند، الله متعال سوگندش را راست می گرداند؛ اگر امکانی برایت فراهم گردید که برایت طلب مغفرت کند، از او طلب مغفرت کن.» پس برابیم طلب مغفرت کن. اینگونه اویس برایش طلب مغفرت کرد. آنگاه، عمر رضی الله عنه از او پرسید: کجا می روی؟ گفت: کوفه. عمر فرمود: آیا نامه ای برایت به استاندار آن نویسم؟ گفت: من دوست دارم جزو افراد گمنام و ناشناخته باشم.

و هنگامی که موسم حج سال آینده فرا رسید، مردی از اشراف آنان به حج آمد و از قضا، با عمر رضی الله عنه ملاقت کرد. عمر رضی الله عنه از او در مورد اویس پرسید. او گفت: هنگامی که من از آنجا آمدم، خانه ای محقر و وسایلی کهنه داشت. عمر رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «اویس بن عامر از قبیله ی مراد و تیره ی قرن همراه

نیروهای کمکی یمن نزد شما می‌آید. او به بیماری پیسی مبتلا بوده ولی از آن، شفا یافته و فقط به اندازه‌ی جای یک درهم از آن، باقی مانده است. او مادری دارد که بسیار به او نیکی می‌کند. اگر به الله متعال سوگند یاد کند، الله متعال سوگندش را راست می‌گرداند. اگر امکانی برایت فراهم گردید که برایت طلب مغفرت کند، از او طلب مغفرت کن.» آن مرد، نزد اویس رضی الله عنه آمد و گفت: برایم طلب مغفرت کن. اویس رضی الله عنه گفت: تو تازه از سفر خوبی آمده‌ای؛ تو برایم طلب مغفرت کن. آن مرد دوباره گفت: برایم طلب مغفرت کن. اویس بار دیگر گفت: تو تازه از سفر خوبی آمده‌ای؛ تو برایم طلب مغفرت کن؛ آیا عمر را دیده‌ای؟ آن مرد گفت: بله. آنگاه، اویس برای او طلب مغفرت نمود. اینگونه بود که مردم اویس را شناختند و او از آن منطقه رفت.

اُسیر می‌گوید: من یک چادر گرانبه‌قیمت به او اهدا کردم؛ لذا هرکس او را می‌دید، می‌گفت: اویس این چادر را از کجا آورده است؟

باب (۷۲): سخنی در مورد مصر و ساکنان آن

۱۷۴۹- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّكُمْ سَتَفْتَحُونَ مِصْرَ، وَهِيَ أَرْضٌ يُسَمَّى فِيهَا الْقَيْرَاطُ، فَإِذَا فَتَحْتُمُوهَا فَأَحْسِنُوا إِلَى أَهْلِهَا، فَإِنَّ لَهُمْ ذِمَّةً وَرَحْمًا» أَوْ قَالَ: «ذِمَّةً وَصَهْرًا، فَإِذَا رَأَيْتَ رَجُلَيْنِ يَخْتَصِمَانِ فِيهَا فِي مَوْضِعٍ لَيْتَةٍ، فَأَخْرُجْ مِنْهَا» قَالَ: فَرَأَيْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ شُرْحَبِيلَ بْنِ حَسَنَةَ وَأَخَاهُ رَبِيعَةَ، يَخْتَصِمَانِ فِي مَوْضِعٍ لَيْتَةٍ، فَخَرَجْتُ مِنْهَا. (م/۲۵۴۳)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما مصر را فتح خواهید نمود. و آن، سرزمینی است که از قیراط (بخشی از دینار) بسیار صحبت می‌شود. پس هرگاه آن را فتح نمودید، به ساکنان آن، نیکی کنید؛ زیرا آنان عهد و پیمان و خویشاوندی با ما دارند یا عهد و پیمان و وصلت دارند. و هرگاه دیدید که در آنجا دو نفر برای زمینی که به اندازه‌ی جای یک خشت است، اختلاف دارند، از آن، بیرون شوید.»

راوی می‌گوید: بعد از آن، من دیدم که عبد الرحمن بن شرحبیل بن حسنه و برادرش؛ ربیعه؛ برای زمینی که به اندازه‌ی جای یک خشت است، اختلاف دارند؛ لذا از آن، بیرون شدم.

(علما می‌گویند: پیوند خویشاوندی اشاره به مادر اسماعیل علیه السلام است که از مصر می‌باشد. و وصلت، اشاره به ماریه‌ی قبطیه همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که از مردم مصر است).

باب (۷۳): آنچه در مورد عمان آمده است

۱۷۵۰- عَنْ أَبِي بَرْزَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا إِلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَسَبَّوهُ وَضَرَبُوهُ، فَجَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ أَنَّ أَهْلَ عُمَانَ أَتَيْتَ، مَا سَبُّوكَ وَلَا ضَرَبُوكَ». (م/۲۵۴۴)

ترجمه: ابو برزه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ مردی را برای دعوت یکی از قبایل عرب فرستاد. آنان او را بد و بی راه گفتند و کتک زدند. آن مرد نزد رسول الله ﷺ آمد و ایشان را از ماجرا مطلع ساخت. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر نزد مردم عمان می رفتی، تو را بد و بی راه نمی گفتند و کتک نمی زدند».

باب (۷۴): آنچه در مورد سرزمین فارس آمده است

۱۷۵۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا قَرَأَ: ﴿وَعَاخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: ۳]. قَالَ رَجُلٌ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى سَأَلَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، قَالَ: وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، قَالَ: فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ، ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ». (م/۲۵۴۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودیم که سوره‌ی جمعه بر ایشان نازل گردید. هنگامی که رسول الله ﷺ آیه‌ی ﴿وَعَاخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ را خواند، پرسید: «گروهی دیگر که هنوز به اینجا ملحق نشده‌اند» تلاوت نمود، فردی گفت: یا رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ پیامبر اکرم ﷺ به آن شخص جوابی نداد تا اینکه او سؤالش را یک یا دو یا سه بار تکرار کرد. گفتمنی است که سلمان فارسی نیز در میان ما بود. آنگاه، رسول الله ﷺ دست مبارکش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از اینها به آن، دست خواهند یافت».

ترجمه: ابو نوفل می گوید: (جنازه‌ی) عبد الله بن زبیر رضی الله عنه را دیدم که در گذرگاه مدینه (مکانی در مکه) آویزان بود و قریش و سایر مردم از کنار او می‌گذشتند. تا اینکه عبد الله بن عمر رضی الله عنه به او رسید؛ پس ایستاد و گفت: سلام بر تو ای ابو حُبیب؛ سلام بر تو ای ابو حُبیب؛ سلام بر تو ای ابو حُبیب؛ سوگند به الله که من تو را از این کار (جنگیدن) منع می‌کردم؛ سوگند به الله که من تو را از این کار، منع می‌کردم؛ سوگند به الله که من تو را از این کار، منع می‌کردم؛ (چون می‌دانستم که موفق نمی‌شوی). سوگند به الله که من هیچ روزه‌داری و شب زنده‌داری و شخصی که حق خویشاوندی را بجا آورد، بهتر از تو سراغ ندارم؛ به الله سوگند، امتی که بدترین آنها تو باشی، امت بسیار خوبی است. سپس عبدالله به راهش ادامه داد. بعد از آن، خبر ایستادن عبد الله بن عمر رضی الله عنه و سخنانش به حجاج رسید. حجاج افرادی را فرستاد و آنها جنازه‌ی عبد الله بن زبیر رضی الله عنه را از چوبه‌ی دار پایین آوردند و در میان قبرهای یهودیان انداختند. آنگاه، شخصی را نزد اسماء دختر ابوبکر؛ مادر عبد الله بن زبیر؛ فرستاد و از اسماء خواست تا نزد او بیاید؛ اما اسماء رضی الله عنها از رفتن نزد او خودداری کرد. دوباره، حجاج شخصی را نزد او فرستاد تا به او بگوید: نزد من می‌آیی یا شخصی را می‌فرستم تا تو را با گیسوهایت بکشد و نزد من بیاورد. باز هم اسماء رضی الله عنها نرفت و گفت: به الله سوگند، نزد تو نمی‌آیم مگر اینکه شخصی را بفرستی تا مرا با گیسوهایم بکشد و نزد تو بیاورد. حجاج گفت: کفشهای چرمی مرا بدهید. آنگاه، کفشهایش را برداشت و با تکبر یا با شتاب به راه افتاد تا اینکه نزد اسماء رضی الله عنها رفت و گفت: دیدی که با دشمن الله چگونه رفتار کردم؟ اسماء رضی الله عنها گفت: دیدم که تو دنیایش را ویران کردی؛ ولی او آخرت تو را ویران نمود؛ به من خبر رسیده است که تو او را (از روی طعنه و عیبجویی) فرزند ذات النطفین خطاب می‌کنی؛ سوگند به الله که من ذات النطفین (دارای دو کمر بند) هستم؛ (کمر بندم را دو قسمت کردم) و با یکی از آنها غذای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر را بستم تا بتوانند آن را در مکانی مرتفع، آویزان نمایند که حیوانات بدان دسترسی نداشته باشند؛ و دومی را به عنوان کمربندی استفاده نمودم که هرزنی بدان نیاز دارد؛ باید بدانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در قبیله‌ی ثقیف، یک کذاب، و یک قاتل و جنایتکار خواهد آمد». کذابش را ما دیده‌ایم (مختار ثقفی بود) و فکر نمی‌کنم که قاتل و جنایتکارش، کسی غیر از تو باشد. آنگاه، حجاج بدون اینکه جواب اسماء رضی الله عنها را بدهد، برخاست و رفت.

۵۵- کتاب نیکی و صله‌ی رحمی

باب (۱): نیکی به پدر و مادر و اینکه به کدام یک مستحق احسان بیشتری است

۱۷۵۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمَّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمَّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمَّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ». (م/۲۵۴۸)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: شخصی نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران، مستحق تراست؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «باز هم مادرت». پرسید: پس از او چه کسی؟ فرمود: «بعد از او پدرت».

باب (۲): مقدم نمودن نیکی به پدر و مادر بر عبادت (نفلی)

۱۷۵۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، وَصَاحِبُ جُرَيْجٍ، وَكَانَ جُرَيْجٌ رَجُلًا عَابِدًا، فَاتَّخَذَ صَوْمَعَةً، فَكَانَ فِيهَا، فَاتَتْهُ أُمُّهُ وَهُوَ يُصَلِّي، فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، فَقَالَ: يَا رَبُّ أُمِّي وَصَلَاتِي، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَلَاتِي فَأَنْصَرَفْتُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ أْتَتْهُ وَهُوَ يُصَلِّي فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ فَقَالَ: يَا رَبُّ أُمِّي وَصَلَاتِي، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَلَاتِي، فَأَنْصَرَفْتُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ أْتَتْهُ وَهُوَ يُصَلِّي فَقَالَتْ يَا جُرَيْجُ. فَقَالَ أَيُّ رَبِّ أُمِّي وَصَلَاتِي. فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَلَاتِي، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتْهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى وُجُوهِ الْمُؤْمِسَاتِ، فَتَدَاكَرَ بَنُو إِسْرَائِيلَ جُرَيْجًا وَعِبَادَتَهُ، وَكَانَتْ امْرَأَةٌ بَغِيٌّ يَتِمُّنَّ لِجُرَيْجٍ، فَقَالَتْ: إِنَّ شِئْتُمْ لِأُفْتِنْتُهُ لَكُمْ، قَالَ: فَتَعَرَّضْتُ لَهُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهَا، فَأَتَتْ رَاعِيًا كَانَ يَأْوِي إِلَى صَوْمَعَتِهِ فَأَمَكَّنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا، فَوَقَعَ عَلَيْهَا، فَحَمَلَتْ، فَلَمَّا وُلِدَتْ، قَالَتْ: هُوَ مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَتَتْهُ فَاسْتَنْزَلُوهُ وَهَدَمُوا صَوْمَعَتَهُ وَجَعَلُوا يَضْرِبُونَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكُمْ؟ قَالُوا: زَنَيْتَ بِهَذِهِ الْبَغِيَّةِ، فَوَلَدَتْ مِنْكَ، فَقَالَ: أَيُّنَ الصَّبِيِّ؟ فَجَاءُوا بِهِ، فَقَالَ: دَعُونِي حَتَّى أَصَلِّيَ، فَصَلَّى، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَتَى الصَّبِيَّ فَطَعَنَ فِي بَطْنِهِ، وَقَالَ: يَا غُلَامُ مَنْ أَبُوكَ؟ قَالَ: فُلَانُ الرَّاعِي، قَالَ: فَأَقْبَلُوا عَلَيَّ جُرَيْجٍ يُقْبَلُونَهُ وَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، وَقَالُوا: نَبِيٌّ لَكَ صَوْمَعَتِكَ مِنْ دَهَبٍ، قَالَ: لَا، أَعِيدُوهَا مِنْ

طِبْنٍ كَمَا كَانَتْ، فَفَعَلُوا، وَبَيْنَا صَبِيٌّ يَرْضَعُ مِنْ أُمِّهِ، فَمَرَّ رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى دَابَّةٍ فَارَاهَهُ وَشَارَةً حَسَنَةً، فَقَالَتْ أُمُّهُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَ هَذَا، فَتَرَكَ الثَّدْيَ وَأَقْبَلَ إِلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهِ فَجَعَلَ يَرْضَعُ قَالَ: فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَحْكِي ارْتِضَاعَهُ بِأَصْبَعِهِ السَّبَابَةِ فِي فَمِهِ، فَجَعَلَ يُمُصُّهَا، قَالَ: «وَمَرُّوا بِجَارِيَةٍ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا وَيَقُولُونَ: زَنَيْتِ، سَرَقْتِ، وَهِيَ تَقُولُ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، فَقَالَتْ أُمُّهُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَتَرَكَ الرَّضَاعَ وَنَظَرَ إِلَيْهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَهَنَّاكَ تَرَاجَعَا الْحَدِيثَ، فَقَالَتْ: حَلَقَى، مَرَّ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهُ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، وَمَرُّوا بِهَذِهِ الْأَمَةِ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا وَيَقُولُونَ: زَنَيْتِ، سَرَقْتِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا. (م/۲۵۵۰)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «فقط سه نفر در گهواره، سخن گفته‌اند: ۱- عیسی بن مریم ۲- صاحب مردی از بنی اسرائیل که جریج نام داشت؛ جریج مرد عابدی بود که برای خودش صومعه‌ای ساخته بود و در آن عبادت می‌نمود. او مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. و مادرش برگشت. فردای آن روز نیز مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. و مادرش برگشت. روز سوم نیز مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. اینجا بود که مادرش او را نفرین کرد و گفت: بار الها! تا زمانی که چشمش به چهره‌ی زنان بدکار نیفتاده، او را نمیران. به هر حال، جریج و عبادتش در میان بنی اسرائیل، زبان به زبان می‌گشت. در این اثنا، یکی از زنان فاحشه‌ی بنی اسرائیل که در حسن و جمال، ضرب‌المثل بود، گفت: من جریج را دچار فتنه و فساد می‌کنم. آنگاه، نزد جریج رفت و خودش را بر او عرضه کرد. ولی جریج، به او هیچ توجهی نکرد. سپس، آن زن، نزد چوپانی که به صومعه‌ی جریج رفت و آمد داشت، رفت و خودش را در اختیار او قرار داد. آن چوپان با او همبستر شد و آن زن، حامله گردید. و هنگامی که وضع حمل کرد، گفت: این، فرزند جریج است. اینگونه مردم، هجوم آوردند و

صومعه‌اش را شکستند و او را از آن پایین آوردند و شروع به کتک زدن او کردند. جریج گفت: موضوع چیست؟ گفتند: تو با این زن بدکاره مرتکب زنا شده‌ای و هم اکنون او پسری از تو بدنیا آورده است. جریج گفت: بچه کجاست؟ مردم بچه را آوردند. جریج گفت: اجازه دهید تا نماز بخوانم. آنگاه، نماز خواند و نزد بچه رفت و با انگشتش به شکم او زد و گفت: ای پسر! پدرت کیست؟ پسر گفت: فلان چوپان. مردم با دیدن این صحنه، به جریج هجوم آوردند و او را می‌بوسیدند و بر او دست می‌کشیدند و به او گفتند: حال که چنین است، صومعه‌ات را از طلا می‌سازیم. جریج گفت: خیر، همانگونه که قبلاً بود، آن را از گل بسازید. پس مردم آن را از گل ساختند.

۳- روزی، یک کودک، مشغول شیر خوردن از پستان مادرش بود که سواری چابک و زیباروی از آنجا گذشت. مادر کودک گفت: بارالها! فرزندم را مانند او بگردان. کودک پستانش را رها کرد و رو به آن مرد نمود و گفت: بارالها! مرا مانند او مگردان. و دوباره به پستانش روی آورد و شروع به مکیدن آن کرد».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: گویا هم اکنون می‌بینم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله (برای نشان دادن عمل آن کودک) انگشت مبارکش را می‌مکد.

«سپس، مردم کنیزی را از آنجا می‌بردند در حالی که او را کتک می‌زدند و می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای. و آن کنیز می‌گفت: الله متعال مرا کفایت می‌کند و او بهترین کارساز است. مادر گفت: بارالها! فرزندم را مانند این، مگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: بارالها! مرا مانند او بگردان. اینجا بود که مادر و کودک با یکدیگر به گفتگو پرداختند. مادر گفت: دردِ گلو بگیرم؛ مردی زیبا روی عبور کرد؛ من گفتم: بارالها! فرزندم را مانند او بگردان. تو گفتی: بارالها! مرا مانند او مگردان. بعد از آن، مردم کنیزی را می‌بردند و کتک می‌زدند و می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای؛ من گفتم: بارالها! فرزندم را مانند او مگردان. اما تو گفتی: بارالها! مرا مانند او بگردان».

(در روایت صحیح بخاری آمده است که مادر در ادامه گفت: چرا چنین دعا کردی؟ کودک گفت: آن مرد سوار، یکی از جباران و ستمگران بود؛ اما درباره‌ی این کنیز، مردم می‌گویند: دزدی و زنا کرده است؛ حال آنکه او چنین کاری انجام نداده است).

باب (۳): ترک جهاد بخاطر نیکی به پدر و مادر و همراهی با آنها

۱۷۵۶- عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَبَايَعُكَ عَلَى الْهَجْرَةِ وَالْجِهَادِ، أَبْتِغِي الْأَجْرَ مِنَ اللَّهِ، قَالَ: «فَهَلْ مِنْ وَالِدَيْكَ أَحَدٌ حَيٌّ؟» قَالَ: نَعَمْ، بَلْ كِلَاهُمَا، قَالَ «فَتَبْتَغِي الْأَجْرَ مِنَ اللَّهِ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَارْجِعْ إِلَى وَالِدَيْكَ فَأَحْسِنْ صُحْبَتَهُمَا». (م/۲۵۴۹)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: با تو بیعت می کنم که هجرت نمایم و جهاد کنم و پاداش آن را از الله متعال می خواهم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا یکی از پدر و مادرت زنده است؟» آن مرد گفت: بله؛ هر دو زنده اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در جستجوی اجر و پاداش الله متعال هستی؟» گفت: بله. فرمود: «پس نزد پدر و مادرت برگرد و با آنان به خوبی رفتار کن.»

باب (۴): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «الله متعال نافرمانی از مادران را حرام قرار داده است»

۱۷۵۷- عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عز وجل حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمَّهَاتِ، وَوَادَّ الْبَنَاتِ وَمَنْعًا وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا: قَيْلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». (م/۵۹۳)

ترجمه: از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال نافرمانی از مادران، زنده به گور کردن دختران، به زور گرفتن چیزی، و ندادن حق دیگران را برای شما حرام قرار داده است. همچنین سخن بیهوده گفتن، زیاد از دیگران خواستن، و ضایع کردن مال را ناپسند و مکروه دانسته است.»

باب (۵): بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری دریابد و با وجود این، وارد بهشت نکرده، به خاک مالیده شود

۱۷۵۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «رَغِمَ أَنْفُهُ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُهُ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُهُ» قِيلَ: مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ أَدْرَكَ وَالِدَيْهِ عِنْدَ الْكِبَرِ، أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَيْهِمَا، ثُمَّ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ». (م/۲۵۵۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بینی‌اش به خاک مالیده شود؛ دوباره بینی‌اش به خاک مالیده شود؛ باز هم بینی‌اش به خاک مالیده شود». شخصی پرسید: بینی چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: «بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری دریابد و با وجود این، وارد بهشت نگردهد».

باب (۶): بهترین نیکی آن است که شخص با خانواده‌ی دوستان پدرش، نیکی کند

۱۷۵۹- عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ كَانَ لَهُ حِمَارٌ يَتَرَوَّحُ عَلَيْهِ، إِذَا مَلَ رُكُوبَ الرَّاحِلَةِ، وَعِمَامَةً يُشُدُّ بِهَا رَأْسَهُ، فَبَيْنَا هُوَ يَوْمًا عَلَى ذَلِكَ الْحِمَارِ، إِذْ مَرَّ بِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلَسْتَ ابْنَ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ؟ قَالَ: بَلَى، فَأَعْطَاهُ الْحِمَارَ وَقَالَ: ارْكَبْ هَذَا، وَالْعِمَامَةَ، قَالَ: أَشَدُّ بِهَا رَأْسَكَ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ أَعْطَيْتَ هَذَا الْأَعْرَابِيَّ حِمَارًا كُنْتَ تَرَوَّحُ عَلَيْهِ، وَعِمَامَةً كُنْتَ تُشَدُّ بِهَا رَأْسَكَ! فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ أَبْرَ الْبِرِّ صِلَةَ الرَّجُلِ أَهْلَ وَدَّ أَبِيهِ، بَعْدَ أَنْ يُوَلِّيَ» وَإِنَّ أَبَاهُ كَانَ صَدِيقًا لِعُمَرَ. (م/۲۵۵۲)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: وقتی از مکه بیرون می‌رفت، الاغی با خود داشت که هنگام خسته شدن از سواری شتر، بر آن، سوار می‌شد. همچنین عمامه‌ای داشت که با آن، سرش را می‌بست. روزی، سوار بر الاغ بود که یک مرد بادیه نشین از کنارش می‌گذشت. عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت: آیا تو فرزند فلانی بن فلانی نیستی؟ آن مرد گفت: بله. ابن عمر الاغ و عمامه‌اش را به او داد و گفت: بر این الاغ، سوار شو، و این عمامه را بپوش. یکی از همراهان ابن عمر به او گفت: الله متعال تو را ببخشد؛ الاغی را که برای تنوع، بر آن سوار می‌شدی و عمامه‌ای را که سرت را با آن می‌بستی، به این بادیه نشین دادی! ابن عمر رضی الله عنهما گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «بهترین نیکی آن است که یک شخص، بعد از مرگ پدرش، با خانواده‌ی دوستان پدرش، نیکی کند». همانا پدرش دوست عمر رضی الله عنه بود.

باب (۷): فضیلت احسان کردن به دختران

۱۷۶۰- عَنِ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَتْ: جَاءَنِي امْرَأَةٌ، وَمَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا، فَسَأَلَنِي فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَأَخَذَتْهَا فَكَسَمَتْهَا بَيْنَ

أَبْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا شَيْئًا، ثُمَّ قَامَتْ فَحَرَجَتْ وَابْتَتَاهَا، فَدَخَلَ عَيْ النَّبِيِّ ﷺ فَحَدَّثَتْهُ حَدِيثَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ، فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ، كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». (م/۲۶۲۹)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: روزی، یک زن با دو دخترش به خانه‌ی من آمد و چیزی خواست. در آن لحظه، بجز یک دانه‌ی خرما، چیز دیگری در خانه نبود. آن را به او دادم. آن زن، دانه‌ی خرما را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتی که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تشریف آورد، جریان را برایش تعریف کردم. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «هر کس که به وسیله‌ی چند دختر، مورد آزمایش قرار گیرد (و او آنها را درست تربیت کند)، برایش سپری در برابر آتش دوزخ، خواهند شد».

۱۷۶۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ حَتَّى تَبْلُغَا، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا وَهُوَ» وَصَمَّ أَصَابِعَهُ. (م/۲۶۳۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «کسی که دو دختر را سرپرستی کند، تا اینکه به سن بلوغ برسند، روز قیامت، در حالی می‌آید که من و او اینگونه هستیم» و انگشتانش را به هم چسباند. (کنار هم هستیم).

باب (۸): بجا آوردن حق خویشاوندی باعث طولانی شدن عمر می‌گردد

۱۷۶۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ، أَوْ يُنْسَأَ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحْمَهُ». (م/۲۵۵۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «هرکس که می‌خواهد روزی‌اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید حق خویشاوندی را بجا آورد».

باب (۹): بجا آوردن حق خویشاوندی اگرچه آنان بجای نیاورند

۱۷۶۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي قَرَابَةً أَصْلُهُمْ وَيَقْطَعُونِي، وَأَحْسِنُ إِلَيْهِمْ وَيُؤْسِيئُونَ إِلَيَّ، وَأَحْلُمُ عَنْهُمْ وَيَجْهَلُونَ عَنِّي، فَقَالَ: «الَّذِينَ كُنْتَ كَمَا قُلْتَ، فَكَأَنَّمَا تُسْفَهُمُ الْمَلَّ، وَلَا يَزَالُ مَعَكَ مِنَ اللَّهِ ظَهِيرٌ عَلَيْهِمْ، مَا دُمْتَ عَلَى ذَلِكَ». (م/۲۵۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: مردی عرض کرد: یا رسول الله! من خویشاوندانی دارم که حق خویشاوندی آنان را بجا می‌آورم؛ اما آنان حق خویشاوندی را بجا

نمی‌آورند. من با آنها نیکی می‌کنم؛ اما آنان با من بدی می‌کنند. من در مقابل آنان، صبر می‌کنم، و بردباری می‌ورزم؛ اما آنها جهالت می‌ورزند و بد اخلاقی می‌کنند. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر تو اینگونه باشی که می‌گویی، مانند این است که خاکستر داغ در دهان آنان می‌ریزی؛ و تا زمانی که اینگونه رفتار کنی، همچنان یک پشتیبان از جانب الله متعال علیه آنان، همراه تو خواهد بود».

باب (۱۰): در مورد رعایت حق خویشاوندی و عدم رعایت آن

۱۷۶۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنْهُمْ قَامَتِ الرَّحِمُ فَقَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: نَعَمْ: أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكَ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ؟ قَالَتْ: بَلَى، قَالَ: فَذَلِكَ لِكَ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «افْرَأُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۲-۲۴]. (م/۲۵۵۴)

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال، موجودات را آفرید. و هنگامی که از آفرینش آنها فراغت یافت، خویشاوندی (صله‌ی رحم) برخاست و گفت: این، جایگاه پناه جویان به تو از قطع پیوند خویشاوندی است. الله متعال فرمود: آیا راضی می‌شوی که هرکس، پیوند خویشاوندی را رعایت کند، من او را با خود، وصل کنم و هرکس پیوند خویشاوندی را قطع کند، من او را از خود، قطع کنم؟ گفت: بلی. الله متعال فرمود: پس چنین خواهیم کرد».

سپس رسول الله ﷺ فرمود: اگر خواستید در این باره این آیه را تلاوت کنید: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾.

«آیا اگر - از اسلام - روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین، فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خودتان را قطع کنید؛ آنان، کسانی هستند که الله متعال آنها را نفرین کرده است. لذا گوش‌هایشان را - از شنیدن حق - کر، و چشمانشان را - از دیدن راه هدایت - کور کرده است. آیا درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند؟ یا این که بر دلها، قفلهای ویژه‌ای زده‌اند؟»

۱۷۶۵- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی اللہ عنہ: عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ» قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَرَ: قَالَ سُفْيَانُ: يَعْنِي قَاطِعَ رَحِمٍ. (م/۲۵۵۶)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کسی که بیوند خویشاوندی را قطع می کند، وارد بهشت نمی شود».

باب (۱۱): در مورد سرپرست یتیم

۱۷۶۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «كَافِلُ الْيَتِيمِ، لَهُ أَوْ لِعَیْرِهِ، أَنَا وَهُوَ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ» وَأَشَارَ مَالِكٌ بِالسَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى.

ترجمه: ابو هریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با اشاره‌ی با دو انگشت سبابه و میانه فرمود: «من و کسی که یک یتیم خویشاوند یا غیر خویشاوند را سرپرستی کند، در بهشت، مانند این دو انگشت در کنار یکدیگر خواهیم بود».

باب (۱۲): پاداش کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه، و مساکین، تلاش می کند

۱۷۶۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «السَّاعِي عَلَى الْأَرْمَلَةِ وَالْمَسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، — وَأَحْسِبُهُ قَالَ: — وَكَالْقَائِمِ لَا يَفْتُرُ وَكَالصَّائِمِ لَا يَفْطُرُ».

(م/۲۹۸۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه و مساکین، تلاش می کند». و فکر می کنم که افزود: «و مانند کسی است که در راه الله، جهاد می نماید و مانند کسی است که شبها را بدون خستگی، در عبادت بسر می برد و روزها را پشت سرهم روزه می گیرد».

باب (۱۳): در مورد کسانی که به خاطر الله متعال یکدیگر را دوست داشته باشند

۱۷۶۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ بِجَلَالِي؟ الْيَوْمَ أُظِلُّهُمْ فِي ظِلِّي، يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا لِي». (م/۲۵۶۶)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «روز قیامت، الله متعال می فرماید: کجايند کسانی که به خاطر من یکدیگر را دوست داشته اند؟ من امروز آنان را در سایه‌ی خود، جای خواهم داد؛ روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی من وجود ندارد».

۱۷۶۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «أَنَّ رَجُلًا زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَى، فَأَرْصَدَ اللَّهُ لَهُ، عَلَى مَدْرَجَتِهِ، مَلَكًا، فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِ قَالَ: أَيَنْ تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَخًا لِي فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ، قَالَ: هَلْ لَكَ عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّهَا؟ قَالَ: لَا، غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهُ فِي اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ، بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتُهُ فِيهِ». (م/۲۵۶۷)

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی، برای ملاقات برادر دینی‌اش، به روستای دیگری رفت. الله متعال به فرشته‌ای دستور داد تا سر راه او بنشیند. هنگامی که آن مرد به فرشته رسید، فرشته پرسید: کجا می‌روی؟ آن مرد گفت: برای ملاقات برادر دینی‌ام به این روستا می‌روم. فرشته پرسید: آیا تو نزد او مصلحت و منفعتی داری که می‌خواهی آن را افزایش دهی؟ آن مرد گفت: نه، فقط به خاطر خشنودی الله، او را دوست دارم. فرشته گفت: «مرا الله متعال نزد تو فرستاده است تا به تو اعلان کنم که الله تو را دوست دارد، همانگونه که تو آن مرد را به خاطر الله دوست داری».

باب (۱۴): روز قیامت، هرکس با دوستانش حشر می‌شود

۱۷۷۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «وَمَا أَعَدَدْتُ لِلسَّاعَةِ؟» قَالَ: حُبَّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، قَالَ: «فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرِحْنَا، بَعْدَ الْإِسْلَامِ، فَرِحًا أَشَدَّ مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِأَعْمَالِهِمْ. (م/۲۶۳۹)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! قیامت کی بر پا می‌شود؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای آن، چه تدارک دیده‌ای؟» گفت: چیزی آماده نکرده‌ام جز اینکه الله و رسولش را دوست دارم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری».

انس رضی الله عنه می‌گوید: هیچ چیزی ما را به اندازه‌ی این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله خوشحال نکرد که فرمود: «تو با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری». انس رضی الله عنه ادامه داد: من نبی اکرم صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دوست دارم و به خاطر همین دوستی، امیدوارم که روز قیامت، همراه آنان باشم اگرچه اعمالی مانند اعمال آنها ندارم.

باب (۱۵): هرگاه، الله متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد، محبوب بندگانش می‌گرداند

۱۷۷۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّهُ، قَالَ: فَيَحِبُّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ فَيَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، فَيَحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، قَالَ: ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ فَيَقُولُ: إِنِّي أَبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُوهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُونَهُ، ثُمَّ تُوضَعُ لَهُ الْبُغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ». (م/۲۶۳۷)

ترجمه: ابو هریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، الله متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد، جبریل عليه السلام را صدا می‌زند و می‌گوید: من فلانی را دوست دارم؛ تو هم او را دوست داشته باش. در نتیجه، جبریل عليه السلام نیز او را دوست داشته و در آسمان، اعلان می‌کند و می‌گوید: الله متعال فلانی را دوست دارد؛ شما نیز او را دوست داشته باشید. اینگونه ساکنان آسمان هم او را دوست می‌دارند. و سرانجام، نزد مردم روی زمین نیز مقبولیت پیدا می‌کند. همچنین، هرگاه، الله متعال با کسی دشمنی ورزد، جبریل عليه السلام را صدا می‌زند و می‌گوید: من با فلانی دشمن هستم؛ شما نیز او را دشمن بدارید. در نتیجه، جبریل عليه السلام نیز او را دشمن داشته و میان ساکنان آسمان، اعلان می‌کند و می‌گوید: الله متعال دشمن فلانی است؛ شما نیز او را دشمن داشته باشید. اینگونه ساکنان آسمان هم با او دشمنی می‌کنند. و سرانجام، منفور مردم روی زمین قرار می‌گیرد».

باب (۱۶): ارواح، مانند لشکرهای متنوعی هستند که گرد هم آمده‌اند

۱۷۷۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه - يَرْفَعُهُ - قَالَ: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَهُوا، وَالْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اتَّخَلَفَ، وَمَا تَنَازَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ». (م/۲۶۳۸)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مردم، مانند معادن طلا و نقره هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند؛ البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و ارواح، مانند لشکرهای متنوعی هستند که گرد هم آمده‌اند؛ لذا آنهایی که صفات و خصوصیات نزدیک و شبیه به هم

داشته باشند، در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ و آنانی که خصوصیات و صفات متضاد و دور از هم داشته باشند، از هم فاصله می‌گیرند و دچار اختلاف می‌شوند».

باب (۱۷): مؤمن برای مؤمن، به منزله‌ی یک ساختمان است

۱۷۷۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يُشَدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». (م/۲۵۸۵)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن برای مؤمن، به منزله‌ی یک ساختمان است که هر قسمت آن، موجب تقویت قسمت دیگر آن می‌شود».

باب (۱۸): مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن اند

۱۷۷۴- عَنِ التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عَضْوٌ، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى». (م/۲۵۸۶)

ترجمه: نعمان بن بشیر می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن است که هر گاه عضوی از آن، به درد آید، سایر بدن در بیداری و تب با او همدرد می‌شود».

باب (۱۹): مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند و او را تنها نمی‌گذارد

۱۷۷۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَتَنَاجَشُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يَحْقِرُهُ، التَّقْوَى هَهُنَا» وَبَشِيرٌ إِلَى صَدْرِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: «يَحْسَبُ امْرِيٍّ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ، كُلُّ الْمُسْلِمٍ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ، دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ». (م/۲۵۶۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حسادت نوزید؛ قیمت کالاها را بدون اینکه نیت خرید داشته باشید، بالا نبرید؛ با یکدیگر، دشمنی نکنید؛ به یکدیگر، پشت ننمایید؛ بر معامله‌ی دیگران معامله ننمایید (با پرداخت مبلغی بیشتر یا قول فروش ارزان‌تر، مانع معامله‌ی دیگران نشوید). مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند، او را تنها نمی‌گذارد و به او به دیده‌ی حقارت نگاه نمی‌کند». و با دست

به سینه‌اش اشاره نمود و سه بار فرمود: «تقوا اینجاست؛ همین گناه و بدی برای یک شخص، کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر کند؛ خون و مال و آبرو و همه چیز یک مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است».

۱۷۷۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صَوْرِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ». (م/۲۵۶۴)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «الله متعال به چهره‌ها و اموال شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به دل‌ها و اعمال شما می‌نگرد».

باب (۲۰): در مورد پوشاندن عیب‌های بنده

۱۷۷۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَسْتُرُ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ فِي الدُّنْيَا، إِلَّا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۵۹۰)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «عیب هر بنده‌ای را که الله متعال در دنیا، بپوشاند، در روز قیامت، نیز می‌پوشاند».

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «لَا يَسْتُرُ عَبْدٌ عَبْدًا فِي الدُّنْيَا، إِلَّا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «هر بنده‌ای که عیب بنده‌ی دیگری را در دنیا بپوشاند، الله متعال عیوبش را در روز قیامت، می‌پوشاند».

باب (۲۱): در مورد سفارش همنشینان

۱۷۷۸- عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا أَتَاهُ طَالِبُ حَاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَى جُلْسَائِهِ فَقَالَ: «اشْفَعُوا فَلْتُوَجَّرُوا، وَلِيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا أَحَبَّ». (م/۲۶۲۷)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه روایت می‌کند که: هرگاه، سائلی نزد رسول الله صلى الله عليه وآله می‌آمد و یا کسی، از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله درخواست حاجتی می‌کرد، رسول اکرم صلى الله عليه وآله خطاب به صحابه رضي الله عنهم می‌فرمود: «شما نیز (در حق این شخص) سفارش کنید تا در اجر، شریک شوید؛ الله متعال بر زبان پیامبرش آنچه را که بخواهد، جاری می‌کند».

باب (۲۲): مثال همنشین خوب

۱۷۷۹- عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالْجَلِيسِ السَّوِّءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَبِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ، إِمَّا أَنْ يُحْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكَبِيرِ، إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً.» (م/۲۶۲۸)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «مثال همنشین خوب و بد، مانند حامل مُشک و دمنده‌ی دَمِ آهنگر است؛ حامل مشک یا به تو مشک می دهد یا از او می خری و یا اینکه بوی خوش آن، به مشامت می رسد؛ و دمنده‌ی دَمِ آهنگر یا لباسهایت را می سوزاند و یا بوی بد آن، به مشامت می رسد.»

باب (۲۳): سفارش در مورد همسایه

۱۷۸۰- عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: «مَا زَالَ جَبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لِيُورَثَنِي.» (م/۲۶۲۵)

ترجمه: عایشه رضي الله عنها می گوید: شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «جبرئیل آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که خیال کردم او را شریک ارث، قرار می دهد.»

۱۷۸۱- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ: إِنَّ خَلِيلِي صلى الله عليه وآله وسلم أَوْصَانِي: «إِذَا طَبَخْتَ مَرَقًا فَأَكْثِرْ مَاءَهُ، ثُمَّ انْظُرْ أَهْلَ بَيْتِ مَنْ جِيرَانِكَ، فَأَصِبْهُمْ مِنْهَا بِمَعْرُوفٍ.» (م/۲۶۲۵)

ترجمه: ابو ذر رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «ای ابو ذر! هرگاه، خورش یا شوربایی درست کردی، آب آن را زیاد کن؛ سپس به یک خانواده از همسایه‌هایت، نگاه کن و آنها را بخوبی از آن شورها، بهره‌مند گردان.»

باب (۲۴): استحباب خوشرویی با مردم

۱۷۸۲- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم: «لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا، وَلَوْ أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ بِوَجْهِ طَلِقٍ.» (م/۲۶۲۶)

ترجمه: ابودر رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم به من فرمود: «هیچ کار نیکی را حقیر و کوچک نشمار؛ اگرچه با برادر مسلمانان را با خوشرویی ملاقات کنی.»

باب (۲۵): در مورد نرم خویی و ملایمت

۱۷۸۳- عَنْ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ يُحْرِمِ الرَّفْقَ يُحْرِمِ الْخَيْرَ». (م/۲۵۹۲)

ترجمه: از جریر بن عبدالله روایت است که نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هرکس از نرم خویی و ملایمت، محروم گردد، از تمام نیکی‌ها محروم می‌شود».

۱۷۸۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ». (م/۲۵۹۴)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ روایت می‌کند که نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «در هرکاری که نرم خویی و ملایمت، رعایت شود، مزین و آراسته می‌گردد؛ و در هر کاری که رعایت نگردد، معیوب و زشت می‌شود».

باب (۲۶): الله متعال نرم خویی و ملایمت را دوست دارد

۱۷۸۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ، وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ». (م/۲۵۹۳)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الله متعال، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست دارد؛ و بر اثر نرمی و مهربانی چیزهایی عنایت می‌کند که با خشونت و استفاده از روشهای دیگر، نمی‌دهد».

باب (۲۷): عذاب انسان متکبر

۱۷۸۶- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْعُرْ إِزَارُهُ، وَالْكَبْرِيَاءُ رِدَاؤُهُ، فَمَنْ يَنَازِعُنِي عَدَبْتُهُ». (م/۲۶۲۰)

ترجمه: ابو سعید خدری و ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گویند: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «عزت، ازار پروردگار است؛ و کبریا (عظمت و بی‌نیازی) ردای اوست؛ الله متعال می‌فرماید: کسی که در این صفات با من کشمکش و نزاع کند (تکبر کند و غرور ورزد) او را عذاب خواهم داد».

۱۷۸۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ - قَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ: وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ - وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: شَيْخُ زَانٍ، وَمَلِكٌ كَذَّابٌ، وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ». (م/۱۰۷)

ترجمه: ابوهیره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، الله متعال با سه نفر، صحبت نمی‌کند، از گناهان، پاکشان نمی‌گرداند، به آنها نگاه نمی‌کند و دچار عذاب دردناکی می‌شوند: ۱- پیر زناکار ۲- پادشاه دروغگو ۳- فقیر متکبر».

باب (۲۸): درباره‌ی کسی که سوگند یاد می‌کند

۱۷۸۸- عَنْ جُنْدَبٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدَّثَ: «أَنَّ رَجُلًا قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ ذَا الْمَمْتَأَلِيِّ عَلَيَّ أَنْ لَا أَعْفِرَ لِفُلَانٍ، فَإِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِفُلَانٍ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَكَ». أَوْ كَمَا قَالَ. (م/۲۵۹۱)

ترجمه: از جندب بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی گفت: به الله سوگند که الله متعال فلانی را نمی‌آمرزد. الله متعال فرمود: این چه کسی است که به من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را مغفرت نمی‌کنم؟ همانا من فلانی را مغفرت نمودم و اعمالت را نابود ساختم». راوی می‌گوید: یا جملاتی شبیه این فرمود.

باب (۲۹): مدارا نمودن و حکم کسی که مردم او را به خاطر بدیهایش رها می‌کنند

۱۷۸۹- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَجُلًا اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «اِذْنُوا لَهُ، فَلَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ، أَوْ بئس رجل العشيرة» فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَلَانَ لَهُ الْقَوْلَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْتَ لَهُ الَّذِي قُلْتَ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْقَوْلَ؟ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ وَدَعَهُ، أَوْ تَرَكَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ». (م/۲۶۲۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: مردی، از نبی اکرم صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به او اجازه دهید؛ وی فرزند بسیار بد یا مرد بسیار بدی از فلان قبیله است». اما هنگامی که آن مرد، وارد شد، با نرمی و مدارا با او صحبت کرد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! او را آنگونه توصیف نمودی؛ سپس با نرمی و ملایمت با او صحبت کردی؟! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! روز قیامت، بدترین منزلت را نزد الله متعال، کسی دارد که مردم او را به خاطر در امان ماندن از بدیهایش، رها کنند».

(قابل یاد آوری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن مرد را تعریف و تمجید نکرد تا گفته شود: تناقض گویی نموده است؛ بلکه صرفاً با اخلاق خوب و چهره‌ای باز چنانکه در

روایات دیگر آمده است، با او برخورد نمود تا شاید باعث تألیف قلب و مسلمان شدن افرادی مانند او گردد؛ و این کار، اشکالی ندارد؛ ولی اگر او را تعریف و تمجید می نمود، تناقض گویی محسوب می شد.) فتح الباری با اختصار

باب (۳۰): در مورد عفو کردن

۱۷۹۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلَّا عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ». (م/۲۵۸۸)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ مالی از صدقه دادن، کم نمی شود. و هر عفو می شود که الله متعال، عزت بنده اش را افزایش دهد. و هر کس که به خاطر الله متعال، تواضع و فروتنی نماید، الله متعال او را بلند می گرداند».

باب (۳۱): در مورد کسی که هنگام خشم، خودش را کنترل می کند

۱۷۹۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا تَعُدُّونَ الرَّقُوبَ فِيكُمْ؟» قَالَ قُلْنَا: الَّذِي لَا يُؤَلِّدُ لَهُ، قَالَ: «لَيْسَ ذَاكَ بِالرَّقُوبِ، وَلَكِنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ يُقَدِّمْ مِنْ وَلَدِهِ شَيْئًا» قَالَ: «فَمَا تَعُدُّونَ الصُّرَعَةَ فِيكُمْ؟» قَالَ: قُلْنَا: الَّذِي لَا يَصْرَعُهُ الرَّجَالُ، قَالَ: «لَيْسَ بِذَلِكَ، وَلَكِنَّهُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْعَضْبِ». (م/۲۶۰۸)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما در میان خود، چه کسی را عقیم و نازا می دانید؟» گفتیم: کسی را که بچه دار نمی گردد. فرمود: «نازای واقعی او نیست؛ بلکه کسی است که هیچ یک از فرزندان او را از دست نداده است». سپس فرمود: «شما چه کسی را کشتی گیر و قهرمان می دانید؟» گفتیم: کسی را که مردم نتوانند او را هنگام کشتی به زمین بزنند. فرمود: «آنگونه نیست که شما فکر می کنید؛ بلکه قهرمان واقعی، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل می کند».

باب (۳۲): گفتن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم هنگام خشم

۱۷۹۲- عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَجَعَلَ أَحَدُهُمَا يَغْضَبُ وَيَحْمَرُّ وَجْهَهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «إِنِّي لِأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ ذَا عَنْهُ:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فَقَامَ إِلَى الرَّجُلِ رَجُلٌ مِمَّنْ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: أَدْرِي مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ آيَفَا؟ قَالَ: «إِنِّي لِأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ ذَا عَنَّهُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَمَجْنُونًا تَرَانِي؟ (م/۲۶۱۰)

ترجمه: سلیمان بن صُرد رضی الله عنه می‌گوید: دو نفر نبی اکرم صلی الله علیه و آله به یکدیگر، دشنام می‌دادند؛ یکی از آنها، خشمگین بود و چهره‌اش قرمز شده بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به سوی او نگاه کرد و فرمود: «من کلمه‌ای می‌دانم که اگر او آن را به زبان آورد، خشم‌اش فرو می‌نشیند؛ اگر اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید، خشم‌اش فرو می‌نشیند». یکی از کسانی که سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شنید، نزد او رفت و گفت: آیا می‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله هم اکنون چه فرمود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من کلمه‌ای می‌دانم که اگر او آن را به زبان آورد، خشم‌اش فرو می‌نشیند؛ و آن، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است». آن مرد گفت: فکر می‌کنی که من دیوانه‌ام (که چنین کلمه‌ای بگویم).

باب (۳۳): انسان بگونه‌ای آفریده شده است که نمی‌تواند خودش را کنترل کند

۱۷۹۳- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَمَّا صَوَّرَ اللَّهُ آدَمَ فِي الْحِجَّةِ تَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتْرُكَهُ، فَجَعَلَ إِبْلِيسُ يُطِيفُ بِهِ، يَنْظُرُ مَا هُوَ، فَلَمَّا رَأَهُ أَجُوفَ عَرَفَ أَنَّهُ خُلِقَ خَلْقًا لَا يَتَمَالَكُ». (م/۲۶۱۱)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که الله متعال، تمثال (گلی) آدم را در بهشت آفرید، برای مدتی طولانی، او را آنجا رها کرد. در این اثنا، شیطان پیرامونش دور می‌زد تا ببیند که او چیست؟ و هنگامی که او را میان تهی یافت، متوجه شد که بگونه‌ای آفریده شده است که نمی‌تواند خودش را کنترل نماید».

باب (۳۴): در مورد کار نیک و گناه

۱۷۹۴- عَنْ النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ رضی الله عنه قَالَ: أَقَمْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ سَنَةً، مَا يَمْتَعْنِي مِنَ الْهَجْرَةِ إِلَّا الْمَسْأَلَةُ، كَانَ أَحَدُنَا إِذَا هَاجَرَ لَمْ يَسْأَلْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ شَيْءٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْبِرِّ وَالْإِثْمِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي نَفْسِكَ، وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النَّاسُ». (م/۲۵۵۳)

ترجمه: نواس بن سمان رضی الله عنه می گوید: «یک سال، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه ماندم (بدون اینکه در مدینه استقرار پیدا کنم). و آنچه که مانع هجرتم به مدینه می شد، این بود که بتوانم از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کنم؛ چرا که هرگاه یکی از ما هجرت می کرد، نمی توانست از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی بپرسد. (مهاجرین و انصار از سؤال کردن، منع شده بودند.) به هر حال، من از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در مورد نیکی و گناه پرسیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نیکی، اخلاق خوب است؛ و گناه و بدی، آن است که در دلت، در مورد آن، شک و تردید وجود داشته باشد و ناگوار بدانی که مردم از آن، اطلاع پیدا کنند».

باب (۳۵): در مورد کسی که خس و خاشاک را از راه برمی دارد

۱۷۹۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَرَّ رَجُلٌ بِغُصْنٍ شَجَرَةٍ عَلَى ظَهْرِ طَرِيقٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُحْيِيَنَّ هَذَا عَنِ الْمُسْلِمِينَ لَا يُؤْذِيهِمْ، فَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ». (م/۱۹۱۴)

ترجمه: ابوهریره می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از کنار شاخه‌ی درختی که وسط راه قرار داشت، عبور می کرد؛ پس با خود گفت: سوگند به الله، این را از سر راه مسلمانان دور می کنم تا باعث اذیت و آزار آنان نگردد. لذا به سبب آن، وارد بهشت گردید».

۱۷۹۶- عَنْ ابِي بَرَزَةَ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ عَلَّمَنِي شَيْئًا أَنْتَفِعَ بِهِ، قَالَ: «اعْرِضِ الْأَدَى عَنِ الْمُسْلِمِينَ». (م/۲۶۱۸)

ترجمه: ابو برزه رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! به من چیزی آموزش بده که برایم مفید باشد. فرمود: «چیزهای آزار دهنده را از سر راه مسلمانان دور کن».

باب (۳۶): اگر خاری به بدن مؤمن بخلد و به مصیبتی گرفتار آید

۱۷۹۷- عَنِ الْأَسْوَدِ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلَ شَبَابٌ مِنْ فُرَيْشٍ عَلَى عَائِشَةَ، وَهِيَ بِيَمْنَى، وَهُمْ يَضْحَكُونَ، فَقَالَتْ: مَا يَضْحَكُكُمْ؟ قَالُوا: فُلَانٌ خَرَّ عَلَى طُنْبٍ فَسَطَّطَ، فَكَادَتْ عُنُقَهُ أَوْ عَيْنَهُ أَنْ تَذْهَبَ، فَقَالَتْ: لَا تَضْحَكُوا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُشَاكُ شَوْكَةً فَمَا فَوْقَهَا، إِلَّا كُتِبَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ، وَحُيِّتْ عَنْهُ بِهَا حَطِيبَةٌ». (م/۲۵۷۲)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان در منا بود که یک جوان قریشی نزد او آمد در حالی که او و اطرافیانش می‌خندیدند. عایشه رضی الله عنها پرسید: چرا می‌خندید؟ گفتند: فلانی هنگام عبور کردن از بالای طناب خیمه‌ای به زمین افتاد و چیزی نمانده بود که گردنش بشکند یا چشمش کور شود. عایشه رضی الله عنها گفت: نخندید؛ زیرا من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به بدن هر مسلمانی که خاری بخلد یا به مصیبتی بزرگتر از آن، گرفتار شود، یک نیکی برایش نوشته می‌شود و یکی از گناهانش، محو و نابود می‌گردد». (مغفرت می‌شود).

باب (۳۷): درد و اندوهی که مؤمن بدان گرفتار می‌شود

۱۷۹۸- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنهما أَنَّهُمَا سَمِعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ مِنْ وَصَبٍ، وَلَا نَصَبٍ، وَلَا سَقَمٍ، وَلَا حَزَنٍ، حَتَّىٰ أَلْهَمَّ يَوْمَهُ إِلَّا كُفِّرَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِهِ». (م/۲۵۷۳)

ترجمه: ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما می‌گویند: شنیدیم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «مؤمن، دچار هیچ‌گونه درد، خستگی، بیماری، اندوه و غم و حتی نگرانی نمی‌شود مگر اینکه به وسیله‌ی آن، گناهانش بخشیده می‌شوند».

۱۷۹۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳]. بَلَغَتْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَبْلَغًا شَدِيدًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَارْبُوا وَسَدِّدُوا، فَفِي كُلِّ مَا يُصَابُ بِهِ الْمُسْلِمُ كَفَّارَةٌ، حَتَّىٰ التَّكْبِيَةُ يُنْكَبُهَا، أَوْ الشُّوْكَةُ يُشَاكُهَا». (م/۲۵۷۴)

ترجمه: ابو هریره می‌گوید: هنگامی که آیه‌ی ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ «هرکس کار بدی انجام دهد، سزای آن را می‌بیند» نازل گردید، برای مسلمانان بسیار سنگین و گران شد. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «راه راست و میانه را در پیش گیرید؛ مسلمان به هر مصیبتی که گرفتار آید، باعث کفاره‌ی گناهان وی می‌گردد؛ حتی اگر حادثه‌ی کوچکی (مثل لغزیدن و افتادن) برایش اتفاق بیفتد یا خاری به بدنش بخلد».

باب (۳۸): حسادت و وزیدن، دشمنی کردن و پشت کردن به یکدیگر، ممنوع است

۱۸۰۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ.» (م/۲۵۵۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «با یکدیگر، دشمنی نکنید؛ حسادت نورزید و به یکدیگر، پشت ننمایید؛ بلکه برادروار، الله متعال را عبادت کنید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش، قهر باشد.»

باب (۳۹): بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید

۱۸۰۱- عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ.» (م/۲۵۶۰)

ترجمه: ابویوب انصاری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «برای هیچ کس، جایز نیست که بیشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوریکه هنگام ملاقات، از یکدیگر، روی گردانی کنند؛ و بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید.»

باب (۴۰): نهی از دشمنی و قهر کردن

۱۸۰۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «تُفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، وَيَوْمَ الْخَمِيسِ، فَيُعْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلَّا رَجُلًا كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحَاءٌ، فَيَقَالُ: أَنْظَرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا، أَنْظَرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا، أَنْظَرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا.» (م/۲۵۶۵)

ترجمه: ابو هریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «روزهای دوشنبه و پنجشنبه، درهای بهشت، باز می گردد و هر بنده ای که به الله متعال، شرک نمی ورزد، بخشیده می شود، مگر کسی که میان او و برادرش، دشمنی و عداوت، وجود داشته باشد؛ در مورد آنان می گویند: این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند؛ این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند؛ این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند.»

باب (۴۱): تجسس، رقابت (در دنیا) و گمان بد کردن، ممنوع است

۱۸۰۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَنَافَسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا». (م/۲۵۶۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از گمان بد، اجتناب کنید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است. به دنبال عیوب دیگران نباشید؛ تجسس نکنید؛ با یکدیگر (در دنیا) رقابت نکنید؛ به یکدیگر، حسادت نورزید؛ با یکدیگر، دشمنی نکنید و پشت ننمایید و برادروار، الله متعال را عبادت کنید».

باب (۴۲): شیطان نماز گزاران را تحریک می کند و به جان هم می اندازد

۱۸۰۴- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ آيَسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلِّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَلَكِنْ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ». (م/۲۸۱۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «شیطان ناامید شده است از اینکه نمازگزاران شبه جزیره‌ی عربستان او را عبادت کنند؛ ولی آنان را تحریک می کند و به جان یکدیگر می اندازد».

باب (۴۳): با هر انسان، یک شیطان وجود دارد

۱۸۰۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا لَيْلًا، قَالَتْ فَغَرَّتْ عَلَيْهِ، فَجَاءَ فَرَأَى مَا أَصْنَعُ، فَقَالَ: «مَا لَكَ يَا عَائِشَةُ أَعْرَتِ؟» فَقُلْتُ: وَمَا لِي لَا يَغَارُ مِثْلِي عَلَى مِثْلِكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَقَدْ جَاءَكَ شَيْطَانُكَ؟» قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ مَعِيَ شَيْطَانٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: وَمَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: وَمَعَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ «نَعَمْ، وَلَكِنْ رَبِّي أَعَانَنِي عَلَيْهِ حَتَّى أَسْلَمَ». (م/۲۸۱۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: شبی، رسول الله صلی الله علیه و آله از نزد من بیرون رفت. من از رفتن او به غیرت آمدم. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و دید که من چکار می کنم. فرمود: «ای عایشه! چه اتفاقی افتاده است؟ آیا به غیرت آمده‌ای؟» گفتم: چرا شخصی مثل من نسبت به شخصی مانند تو به غیرت نیاید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شیطان تو نزد تو آمده است؟» پرسیدم: یا رسول الله! آیا

شیطانی همراه من است؟ فرمود: «بلی». پرسیدم: با هر انسان، یک شیطان وجود دارد؟ فرمود: «بله». پرسیدم: یا رسول الله، همراه تو هم وجود دارد؟ فرمود: «بله، ولی پروردگارم مرا علیه او یاری نموده و او تسلیم شده است».

باب (۴۴): غیبت نکنید

۱۸۰۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْعِيبَةُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» قِيلَ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ؟ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ». (م/۲۵۸۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می دانید غیبت چیست؟» مردم گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. فرمود: «غیبت آن است که به گونه‌ای در مورد برادرت صحبت کنی که ناراحت شود». شخصی پرسید: اگر چیزی بگویم که در او وجود دارد، حکمش چیست؟ فرمود: «اگر آنچه می گویی، در او وجود داشته باشد، غیبت کرده‌ای؛ و اگر در او وجود نداشته باشد، او را تهمت زده‌ای».

باب (۴۵): در مورد سخن چینی

۱۸۰۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ: «إِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَلَا أَنْبَأُكُمْ مَا الْعُضَةُ؟ هِيَ النَّيْمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ» وَإِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ يَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ صِدْقًا، وَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ كَذَابًا». (م/۲۶۰۶)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا به شما نگویم که عضه چیست؟ سخن چینی و ایجاد دشمنی و خصومت میان مردم است».

همچنین محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «یک شخص، به اندازه‌ای راست می گوید که در زمره‌ی صدیقین قرار می گیرد؛ و به اندازه‌ای دروغ می گوید که نزد الله متعال، در زمره‌ی دروغگویان نوشته می شود».

باب (۴۶): هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی‌شود

۱۸۰۸- عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه فِي الْمَسْجِدِ، فَجَاءَ رَجُلٌ حَتَّى جَلَسَ إِلَيْنَا، فَقِيلَ لِحُدَيْفَةَ: إِنَّ هَذَا يَرْفَعُ إِلَى السُّلْطَانِ أَشْيَاءَ، فَقَالَ حُدَيْفَةُ إِزَادَةَ أَنْ يُسْمِعَهُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ». (م/۱۰۵)

ترجمه: همام بن حارث می‌گوید: ما در مسجد نزد حذیفه رضی الله عنه نشستیم بودیم که مردی آمد و در مجلس ما نشست. شخصی به حذیفه گفت: این شخص، اخباری را به حاکم می‌رساند. حذیفه رضی الله عنه به این هدف که آن مرد بشنود، گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی‌شود».

باب (۴۷): در مورد شخص دو چهره (منافق)

فیه حدیث ابی هریره رضی الله عنه، و قد تقدم فی أواخر الفضائل (الحديث: ۱۷۴۴)

ترجمه: در این زمینه، حدیث ابو هریره رضی الله عنه در اواخر کتاب فضایل، با شماره‌ی (۱۷۴۴) بیان گردید.

باب (۴۸): در مورد راستگویی و دروغگویی

۱۸۰۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صَدِيقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا». (م/۲۶۰۷)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همانا راستگویی، انسان را به سوی نیکی، رهنمون می‌شود. و نیکی، انسان را به بهشت می‌رساند. و شخص، به اندازه‌ای راست می‌گوید و به دنبال راستگویی است که نزد الله متعال در زمره‌ی صدیقین نوشته می‌شود. و همانا دروغگویی، انسان را بسوی فسق و فجور سوق می‌دهد. و فسق و فجور، انسان را به جهنم می‌کشاند. و شخص، به اندازه‌ی دروغ می‌گوید و به فکر دروغ گفتن است که نزد الله متعال، در زمره‌ی دروغگویان نوشته می‌شود».

باب (۴۹): مواردی که دروغ گفتن در آنها جایز است

۱۸۱۰- عَنْ أُمِّ كَلْثُومٍ بِنْتِ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ رضی الله عنه وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُولَى اللَّاتِي بَايَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرْتُهُ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ، وَيَقُولُ خَيْرًا وَيَنْمِي خَيْرًا» قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: وَلَمْ أَسْمَعْ يُرَخَّصُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَقُولُ النَّاسُ كَذِبٌ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: الْحَرْبِ، وَالْإِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ، وَحَدِيثُ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ وَحَدِيثُ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا، وَفِي رِوَايَةٍ قَالَتْ: وَ لَمْ أَسْمَعُهُ يُرَخَّصُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَقُولُ النَّاسُ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ. (م/۵/۲۶۰)

ترجمه: ام کلثوم دختر عقبه رضی الله عنه که از مهاجران نخستین و کسانی است که با نبی اکرم ﷺ بیعت کردند، می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی شود».

ابن شهاب می گوید: من نشنیده‌ام که به مردم اجازه داده شود تا دروغ بگویند مگر در سه مورد: هنگام جنگ، برقراری صلح میان مردم و در صحبت کردن مرد با همسرش و زن با شوهرش.

و در یک روایت آمده است که ام کلثوم گفت: و من نشنیدم که رسول الله ﷺ اجازه‌ی دروغ گفتن بدهد مگر در سه مورد.

باب (۵۰): ممنوعیت دعوت جاهلیت

۱۸۱۱- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزَاةٍ، فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا لِلْأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لِلْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ؟» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتَنَةٌ» فَسَمِعَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي قَعْنَبٍ: قَدْ فَعَلُوهَا، وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، قَالَ عُمَرُ: دَعْنِي أَضْرِبُ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ، فَقَالَ: «دَعُهُ، لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ» (انظر الحديث ۱۸۳۲) (م/۵/۲۵۸۴)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: ما در یکی از غزوات، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. پس مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری گفت: ای

انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول الله ﷺ فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده‌اید؟» مردم گفتند: یا رسول الله! مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید؛ زیرا زشت و بد بو هستند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: چنین کاری انجام داده‌اند؟ سوگند به الله، اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر گفت: یا رسول الله! اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را رها کن؛ زیرا اگر کشته شود، مردم می‌گویند: محمد یارانش را به قتل می‌رساند».

باب (۵۱): منع کردن از دشنام دادن

۱۸۱۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْتَبَانِ مَا قَالَا، فَعَلَى الْبَادِي، مَا لَمْ يَعْتَدِ الْمَظْلُومُ». (م/۲۵۸۷)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گناه دو نفری که یکدیگر را دشنام می‌دهند، بر فردی است که دشنام دادن را شروع کرده است تا زمانی که فرد مظلوم (دومی) تجاوز نکند». (بیشتر از آغاز کننده دشنام ندهد؛ که در این صورت، هر دو نفر گنهکار می‌شوند).

باب (۵۲): منع کردن از دشنام دادن روزگار و زمانه

۱۸۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ ﻋَزَّ وَجَلَّ: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ، يَقُولُ: يَا حَيْبَةَ الدَّهْرِ فَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: يَا حَيْبَةَ الدَّهْرِ فَإِنِّي أَنَا الدَّهْرُ، أَقْلَبُ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ، فَإِذَا شِئْتُ فَبَصُتُهُمَا». (م/۲۲۴۶)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ گفت: «اللهم ﻋَزَّ وَجَلَّ فرمود: فرزند آدم مرا اذیت و آزار می‌کند و می‌گوید: ای روزگار فلاکت بار. مبادا یکی از شما بگوید: ای روزگار فلاکت بار؛ چرا که من (گرداننده‌ی) روزگار هستم و شب و روزش را می‌گردانم؛ و هرگاه که بخواهم آنها را از بین می‌برم». (لذا کسی که روزگار را دشنام می‌دهد، در حقیقت، الله متعال را که گرداننده‌ی روزگار است، دشنام داده است).

۱۸۱۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ». (م/۲۲۴۶)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «روزگار را دشنام ندهید؛ زیرا این الله است که روزگار را می گرداند».

باب (۵۳): نباید کسی به سوی برادر مسلمانش با اسلحه، اشاره کند

۱۸۱۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ بِالسَّلَاحِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَحَدُكُمْ لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ».

(م/۲۶۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ یک از شما با اسلحه به سوی برادر مسلمانش اشاره نکند؛ زیرا شما نمی دانید شاید شیطان، باعث شود تا به او ضربه ای وارد گردد؛ در نتیجه، اشاره کننده، در چاله ای از جهنم بیفتد».

باب (۵۴): محافظت از پیکان و لبه ی تیرها در داخل مسجد

۱۸۱۶- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَّهُ أَمَرَ رَجُلًا كَانَ يَتَصَدَّقُ بِالنَّبْلِ فِي الْمَسْجِدِ، أَنْ لَا يَمْرَبَهَا إِلَّا وَهُوَ آخِذٌ بِنُصُولِهَا.

(م/۲۶۱۴)

ترجمه: جابر می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که در مسجد، صدقه می داد و تیرهایی همراه خود داشت، دستور داد تا هرگاه با تیرها از داخل مسجد، عبور می کند، پیکان آنها را بگیرد (تا مبادا مسلمانی را مجروح کند).

۱۸۱۷- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ فِي مَجْلِسٍ أَوْ سُوقٍ، وَبِيَدِهِ نَبْلٌ، فَلْيَأْخُذْ بِنِصَالِهَا، ثُمَّ لْيَأْخُذْ بِنِصَالِهَا» قَالَ: فَقَالَ أَبُو مُوسَى: وَاللَّهِ مَا مُتْنَا حَتَّى سَدَدْنَاهَا، بَعْضُنَا فِي وُجُوهِ بَعْضٍ.

(م/۲۶۱۵)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه، یکی از شما از کنار مجلس یا بازاری عبور می کرد در حالی که تیر در دست دارد، پیکان (لبه ی تیز) تیرها را بگیرد؛ تأکید می کنم پیکان تیرها را بگیرد؛ باز هم تأکید می کنم پیکان تیرها را بگیرد».

(تا مبادا کسی را زخمی کند).

راوی می گوید: ابو موسی گفت: سوگند به الله، ما نمرديم تا اینکه تیرها را به سوی چهره های یکدیگر، راست کردیم و نشانه گرفتیم.

باب (۵۵): ممنوعیت زدن به چهره

۱۸۱۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ، فَلَا يَلْطِمَنَّ الْوَجْهَ». (م/۲۶۱۲)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر یکی از شما با برادرش، درگیر شد، به صورتش، نزند». (چرا که جای حساسی است و محل بیشتر حواس انسان است.)

۱۸۱۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ، فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ، فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». (م/۲۶۱۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما با برادرش، دعوا کرد، از زدن به چهره، اجتناب کند؛ زیرا الله متعال آدم را به صورت اصلی خودش (آدم) آفریده است.»

باب (۵۶): در مورد نفرین حیوانات و سخت‌گیری درباره‌ی آن

۱۸۲۰- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، وَامْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى نَاقَةٍ، فَصَجِرَتْ فَلَعَنَتْهَا، فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «خُذُوا مَا عَلَيْهَا وَدَعُوهَا، فَإِنَّهَا مَلْعُونَةٌ». قَالَ عِمْرَانُ: فَكَأَنِّي أَرَاهَا الْآنَ تَمْشِي فِي النَّاسِ، مَا يَعْرِضُ لَهَا أَحَدٌ. (م/۲۵۹۵)

ترجمه: عمران بن حُصَيْن رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از سفرهای رسول الله صلی الله علیه و آله یک زن انصاری بر ناقه‌ای (ماده شتری) سوار بود. آن زن، ناراحت شد و شتر را نفرین کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله نفرین آن زن را شنید و فرمود: «بار شتر را بردارید و شتر را رها کنید؛ چرا که او نفرین شده است». عمران می‌گوید: گویا من آن زن را هم اکنون می‌بینم که در میان مردم، پیاده می‌رود بدون اینکه کسی به او توجه کند. (کاملاً آن صحنه را بخاطر دارم.)

باب (۵۷): نفرین کردن زیاد، کراهیت دارد

۱۸۲۱- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضی اللہ عنہ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ «إِنَّ اللَّعَّانِينَ لَا يَكُونُونَ شُهَدَاءَ وَلَا شَفَعَاءَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۵۹۸)

ترجمه: ابو درداء رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «کسانی که زیاد نفرین می کنند، روز قیامت، گواه (بر امت های دیگر) قرار نمی گیرند و حق شفاعت هم ندارند».

۱۸۲۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اذْعُ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، قَالَ «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا، وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً». (م/۲۵۹۹)

ترجمه: ابو هریره رضی اللہ عنہ می گوید: شخصی گفت: یا رسول الله! مشرکین را نفرین کن. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «من مبعوث نشده ام تا نفرین کنم؛ بلکه بعنوان رحمت (برای جهانیان) مبعوث شده ام».

باب (۵۸): در مورد کسی که می گوید: مردم هلاک شدند

۱۸۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِذَا قَالَ الْعَبْدُ هَلَكَ النَّاسُ، فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ - وَهُوَ ابْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سُفْيَانَ -: لَا أَدْرِي «أَهْلَكُهُمْ» بِالتَّصْبِ أَوْ «أَهْلَكُهُمْ» بِالرَّفْعِ. (م/۲۶۲۳)

ترجمه: از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگاه، بنده بگوید: مردم هلاک و نابود شدند، خودش زودتر از همه، هلاک و نابود می شود».

ابو اسحاق؛ محمد بن سفیان؛ می گوید: من نمی دانم که این روایت، «أَهْلَكُهُمْ» با نصب (فتحه) است (او مردم را هلاک و نابود ساخت). یا «أَهْلَكُهُمْ» با رفع (ضمه) است (زودتر از همه هلاک می شود).

(قابل یاد آوری است که نووی در شرح صحیح مسلم با ضمه ی کاف را ترجیح داده و می گوید: این مذمت، شامل حال کسی می شود که از روی تکبر و خودپسندی و تحقیر مردم و فخرفروشی، این جمله را بر زبان آورد. و این، حرام است. ولی اگر کسی به علت نقصی که در دین مردم مشاهده می کند، این جمله را به عنوان همدردی و دلسوزی به زبان آورد، اشکالی ندارد).

باب (۵۹): کسانی که بیش از حد سخت گیری می کنند، هلاک می شوند

۱۸۲۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم: «هَلَاكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»
قَالَهَا ثَلَاثًا. (م/۲۶۷۰)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم سه بار فرمود: «کسانی که بیش از حد سخت گیری می کنند، هلاک می شوند».

باب (۶۰): هر مسلمانی را که نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم نفرین کند یا بد و بی راه بگوید، حال آنکه آن شخص، شایسته‌ی این چیزها نباشد، سخنان پیامبر باعث پاکی، پاداش و رحمت برای او می شوند

۱۸۲۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم رَجُلَانِ، فَلَکَّمَاهُ بِشَيْءٍ لَا أَدْرِي مَا هُوَ، فَأَغْضَبَاهُ، فَلَعَنَهُمَا وَسَبَّهُمَا، فَلَمَّا خَرَجَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَصَابَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا مَا أَصَابَهُ هَذَا، قَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالَتْ: قُلْتُ: لَعَنْتُهُمَا وَسَبَبْتُهُمَا، قَالَ: «أَوْ مَا عَلِمْتَ مَا شَارَطْتُ عَلَيْهِ رَبِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، فَأَيُّ الْمُسْلِمِينَ لَعَنْتُهُ أَوْ سَبَبْتُهُ فَاجْعَلْهُ لِي زَكَاةً وَأَجْرًا». (م/۲۶۰۰)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: دو مرد نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم آمدند و با پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم صحبتی کردند که من نمی دانم چه بود؛ به هر حال، باعث خشمگین شدن نبی مکرم اسلام صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم شدند. در نتیجه، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم آنها را نفرین کرد و بد و بی راه گفت. عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: هنگامی که آنان، بیرون رفتند، من گفتم: یا رسول الله! دعای خیر تو بدرقه‌ی راه هرکس شود، رستگار می گردد؛ اما شامل این دو نفر نگردید. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم فرمود: «موضوع چیست؟» گفتم: شما این دو نفر را نفرین نمودید و بد و بی راه گفتید. فرمود: «مگر نمی دانی که من با پروردگارم چه شرطی گذاشته‌ام؟ من اینگونه دعا کرده‌ام که: بار الها! من بشری بیش نیستم؛ پس هر مسلمانی را که نفرین کردم یا بد و بی راه گفتم، سخنان مرا باعث پاکی و پاداش برای او بگردان.»

۱۸۲۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَتْ عِنْدَ أُمِّ سُلَيْمٍ يَتِيمَةٌ، وَهِيَ أُمُّ أَنَسِ، فَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم الْيَتِيمَةَ، فَقَالَ: «أَنْتِ هِيَ؟ لَقَدْ كَرِهْتِ، لَا كَبِرَ سِنُّكَ» فَرَجَعَتِ الْيَتِيمَةُ إِلَى أُمِّ سُلَيْمٍ تَبْكِي، فَقَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: مَا لِكَ يَا بِنْتِي؟ قَالَتْ الْحَارِثِيَّةُ: دَعَا عَلِيٌّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلیہ وسلم أَنْ لَا يَكْبُرَ سِنِّي، فَلَا أَنْ لَا يَكْبُرَ سِنِّي أَبَدًا، أَوْ قَالَتْ قَرْنِي، فَخَرَجَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ مُسْتَعْجِلَةً تَلُوْتُ

خَمَارَهَا، حَتَّى لَقِيَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ؟» فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَدْعُوتُ عَلَى يَتِيمَتِي؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ؟» قَالَتْ: زَعَمْتَ أَنَّكَ دَعَوْتَ أَنْ لَا يَكْبَرَ سِنُّهَا وَلَا يَكْبَرَ قَرْنُهَا، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ أَمَا تَعْلَمِينَ أَنَّ شَرَطِي عَلَى رَبِّي؟ أَيُّ اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّي فَقُلْتُ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ، وَأَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ، فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ، لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ، أَنْ تَجْعَلَهَا لَهُ طُهورًا وَزَكَاةً وَقُرْبَةً يُقَرَّبُ بِهَا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» وَقَالَ أَبُو مَعْنٍ: (يَتِيمَةً) بِالتَّصْغِيرِ، فِي الْمَوَاضِعِ الثَّلَاثَةِ (م/۲۶۰۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: نزد ام سلیم - مادر انس - دختری یتیم، زندگی می کرد. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را دید و فرمود: «تو همان دختر یتیم هستی؟ بزرگ شده ای؛ بزرگتر از این نشوی.» با شنیدن این سخنان، دختر یتیم، گریان، نزد ام سلیم آمد. ام سلیم پرسید: ای دخترکم! چه اتفاقی افتاده است؟ دختر یتیم گفت: پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرا نفرین کرد که بزرگتر از این نشوم؛ لذا هم اکنون، هرگز بزرگتر از این نمی شوم. ام سلیم در حالی که روسری اش را دور سرش می پیچید، با عجله، بیرون شد و به ملاقات رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رفت. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: ای ام سلیم! چه اتفاقی برایت افتاده است؟ ام سلیم گفت: یا رسول الله! آیا یتیم مرا نفرین کردی؟ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «ای ام سلیم! ماجرا چیست؟» ام سلیم گفت: دخترک یتیم می گفت: شما دعا کرده اید که بزرگتر نشود و عمرش طولانی نگردد. راوی می گوید: از شنیدن این سخنان، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خندید و فرمود: «ای ام سلیم! مگر شما شرط مرا با پروردگارم نمی دانید؟ من با پروردگارم، شرط کردم و گفتم: من بشری بیش نیستم؛ مانند سایر انسان ها خشنود می شوم و مانند آنها به خشم می آیم؛ لذا علیه هریک از افراد امتم، دعایی کردم که او شایسته ی آن دعا نیست، آن را روز قیامت، برایش باعث طهارت و پاکی و وسیله ی نزدیکی به الله متعال بگردان.» ابو معن (یکی از راویان) در هر سه جای فوق که کلمه ی یتیم آمده است آن را با تصغیر یعنی یتیمک ذکر کرده است.

۱۸۲۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: كُنْتُ أَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَوَارَيْتُ حَلْفَ بَابٍ، قَالَ: فَجَاءَ فَحَطَّأَنِي حَطَّاءً، وَقَالَ: «أَذْهَبْ وَادْعُ لِي مُعَاوِيَةَ» قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: هُوَ يَا كُلُّ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: «أَذْهَبْ فَادْعُ لِي مُعَاوِيَةَ» قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: هُوَ

يَأْكُلُ، فَقَالَ: «لَا أَشْبِعَ اللَّهَ بَطْنَهُ» قَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى: قُلْتُ لِأُمِّيَّةَ: مَا حَطَّأَنِي؟ قَالَ: قَفَدَنِي قَفْدَةً. (م/۴۰۴/۲۶۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: من همراه بچه‌ها بازی می‌کردم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد. من خودم را پشت دری پنهان کردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با کف دستش، میان شانه‌هایم زد و فرمود: «برو، معاویه را صدا کن». من آمدم و گفتم: او مشغول خوردن است. دوباره فرمود: «برو، معاویه را صدا کن». این بار هم من آمدم و گفتم: او مشغول خوردن است. پیامبر اکرم فرمود: «الله متعال شکمش را سیر نکند».

۵۶- کتاب ظلم

باب (۱): در مورد تحریم ظلم و دستور به استغفار و توبه

۱۸۲۸- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فِيَمَا رَوَى عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنَّهُ قَالَ: «يَا عِبَادِي إِنِّي حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي، وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا، فَلَا تَظَالَمُوا، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ جَائِعٌ إِلَّا مَنْ أَطْعَمْتُهُ، فَاسْتَطْعَمُونِي أَطْعِمْكُمْ، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ عَارٍ إِلَّا مَنْ كَسَوْتُهُ، فَاسْتَكْسُونِي أَكْسُكُمْ، يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ تُحْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَأَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، فَاسْتَغْفِرُونِي أَغْفِرْ لَكُمْ، يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا صَرِيَّ فَتَضُرُونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ، كَانُوا عَلَى أَتَقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ، كَانُوا عَلَى أَفَجَرَ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ، قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَسَأَلُونِي، فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنِّي عِنْدِي إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمِخْيِطُ إِذَا أُدْخِلَ الْبَحْرَ، يَا عِبَادِي إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أَوْفِيكُمْ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ، وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ» قَالَ سَعِيدٌ: كَانَ أَبُو إِدْرِيسَ الْحَوْلَانِيُّ، إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا الْحَدِيثِ، جَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ. (م/ ۲۵۷۷)

ترجمه: ابوذر رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفت: الله متعال فرمود: «ای بندگانم! من ظلم را بر خود، حرام ساخته‌ام و بر شما نیز حرام گرداندم؛ پس به یکدیگر ظلم نکنید. ای بندگانم! همه‌ی شما گمراه هستید مگر کسی که من او را هدایت کنم؛ پس از من طلب هدایت کنید تا من شما را هدایت نمایم. ای بندگانم! همه‌ی شما گرسنه‌اید، مگر کسی که من او را غذا بدهم؛ بنابراین، از من غذا بخواهید تا به شما غذا عنایت کنم. ای بندگانم! همه‌ی شما لخت و برهنه‌اید، مگر کسی که من او را لباس ارزانی کنم؛ پس از من لباس بخواهید تا شما را لباس عنایت کنم. ای بندگان من! شما شب و روز، گناه می‌کنید و این من هستم که تمام گناهان را می‌بخشم؛ پس از من آمرزش بخواهید تا شما را بیمارزم. ای بندگان من! شما توانایی آن را ندارید که به من ضرری برسانید؛

همچنین توانایی آن را ندارید که به من نفعی برسانید. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، قلبی مانند پرهیزگارترین قلبی که یکی از شما دارد، داشته باشند، هیچ چیزی به پادشاهی من اضافه نمی‌کند. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، قلبی مانند فاسق‌ترین قلبی که یکی از شما دارد، داشته باشند، هیچ چیزی از پادشاهی من کم نمی‌کند. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، در یک میدان بزرگ بایستند و از من بخواهند و من آرزوهای همه را برآورده سازم، این کار، از آنچه که نزد من وجود دارد، چیزی نمی‌کاهد، مگر به اندازه‌ی آبی که یک سوزن، هنگام فرو برده شدن در دریا از آب دریا می‌کاهد. ای بندگان من! آنچه وجود دارد، اعمال و کارهای شماست که من آنها را برای شما ثبت و ضبط می‌کنم و سرانجام، جزای آنها را بطور کامل به شما می‌دهم. پس اگر کسی، پاداش خوبی یافت، حمد و سپاس الله متعال را بجا آورد. و اگر کسی چیز دیگری یافت، فقط خودش را سرزنش کند».

سعید می‌گوید: ابو ادريس خولانی هرگاه، این حدیث را بیان می‌کرد (از بس که متأثر می‌شد) با زانوهایش به زمین می‌نشست.

۱۸۲۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «اتَّقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاتَّقُوا الشُّحَّ، فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحْلَوْا مَحَارِمَهُمْ». (م/۲۵۷۸)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ظلم نکنید؛ چرا که ظلم، باعث تاریکی‌های (متعددی) در روز قیامت می‌گردد. بخل نورزید؛ زیرا بخل باعث نابودی امتهای گذشته گردید؛ باعث شد تا آنها خونهای یکدیگر را بریزند و اموال دیگران را برای خود حلال بدانند».

۱۸۳۰- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ، مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ، كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا، سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۵۸۰)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است؛ بدینجهت به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم) نمی‌نماید. هرکس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادر مسلمانش باشد، الله متعال در صدد رفع

نیازهای او بر می‌آید. هرکس، مشکل برادر مسلمانش را برطرف سازد، الله متعال مشکلی از مشکلات روز قیامت او را بر طرف خواهد کرد. و هرکس که عیب برادر مسلمانش را بپوشاند، الله متعال عیب‌های او را در روز قیامت، خواهد پوشاند».

باب (۲): در مورد مهلت دادن به ظالم

۱۸۳۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ ﻻ يُمِلُّ لِلظَّالِمِ، فَإِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲]. (م/۲۵۸۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا الله متعال به فرد ستمگر، مهلت می‌دهد. ولی هنگامی که او را مؤاخذه کند، رهاش نمی‌سازد».

سپس

رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ «مؤاخذه‌ی پروردگارت چنین است که هر گاه بخواید آبدیهای را مؤاخذه کند که ستم کرده‌اند، همانا عقاب الله متعال دردناک و سخت خواهد بود».

باب (۳): هرکس باید برادر مسلمانش را کمک کند چه ظالم باشد و چه مظلوم

۱۸۳۲- عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: أَقْتَتَلَ غُلَامَانِ، غُلَامٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَغُلَامٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَنَادَى الْمُهَاجِرُ أَوْ الْمُهَاجِرُونَ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ وَنَادَى الْأَنْصَارِيُّ: يَا لَلْأَنْصَارِ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟ دَعَوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ؟» قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا أَنَّ غُلَامَيْنِ أَقْتَتَلَا فَكَسَعَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، قَالَ: «فَلَا بَأْسَ، وَلْيَنْصُرِ الرَّجُلُ أَخَاهُ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، إِنْ كَانَ ظَالِمًا فَلْيَنْهَهُ، فَإِنَّهُ لَهُ نَصْرٌ، وَإِنْ كَانَ مَظْلُومًا فَلْيَنْصُرْهُ».

(انظر الحديث: ۱۸۱۱) (م/۲۵۸۴)

ترجمه: جابر رضي الله عنه می‌گوید: دو نوجوان که یکی از آنها از مهاجرین بود و دیگری از انصار با یکدیگر درگیر شدند. آن شخص مهاجر یا مهاجرین گفتند: ای مهاجرین! به داد من برسید. و آن انصاری صدا زد و گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. رسول الله ﷺ بیرون آمد و فرمود: «این چیست؟ دعوت جاهلیت، سر داده‌اید؟» مردم گفتند: نه، یا رسول الله! دو نوجوان با یکدیگر درگیر شدند و یکی با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت دیگری زد. رسول الله ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد؛ هرکس باید برادرش را کمک کند، چه

ظالم باشد و چه مظلوم؛ اگر ظالم بود، او را از این کار، منع کند. و اگر مظلوم بود، به کمک او بشتابد».

باب (۴): در مورد کسانی که مردم را شکنجه می کنند

۱۸۳۳- عَنْ عُرْوَةَ الزَّيْبِرِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ حَكِيمٍ بْنِ حِزَامٍ رضي الله عنه قَالَ: مَرَّ بِالشَّامِ عَلَى أَنَابِسَ، وَقَدْ أُقِيمُوا فِي الشَّمْسِ، وَصَبَّ عَلَى رُءُوسِهِمُ الزَّيْتُ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قِيلَ: يُعَذَّبُونَ فِي الْحَرَّاجِ، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الَّذِينَ يُعَذَّبُونَ فِي الدُّنْيَا». (م/۲۶۱۳)

ترجمه: عروه بن زبیر می گوید: هشام بن حکیم بن حزام رضي الله عنه در شام، از کنار مردمی که در آفتاب، نگه داشته شده بودند و بر سرهایشان، روغن ریخته بودند، گذر کرد و پرسید: این، چه کاری است؟ شخصی گفت: برای پرداخت مالیات، شکنجه می شوند. هشام گفت: من شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وآله می فرمود: «الله متعال کسانی را که مردم را در دنیا شکنجه می کنند، عذاب می دهد».

باب (۵): به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده اند، وارد نشوید مگر اینکه گریان باشید

۱۸۳۴- عَنِ ابْنِ شَهَابٍ وَهُوَ يَذْكُرُ الْحِجْرَ، مَسَاكِينَ ثُمُودَ، قَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنه قَالَ: مَرَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى الْحِجْرِ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، حَدَرًا أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ» ثُمَّ زَجَرَ فَأَسْرَعَ حَتَّى خَلَفَهَا. (م/۲۹۸۰)

ترجمه: ابن شهاب زهری که در مورد حجر؛ محل سکونت ثمود؛ صحبت می کرد، گفت: سالم بن عبد الله روایت نمود که عبد الله بن عمر رضي الله عنه گفت: همراه رسول الله صلى الله عليه وآله (در غزوه ی تبوک) از سرزمین حجر می گذشتیم که به ما فرمود: «به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده اند، وارد نشوید مگر اینکه گریان باشید؛ مبادا گرفتار عذابی شوید که آنها بدان گرفتار شدند». آنگاه شترش را نهیب داد و بر او بانگ زد و شتاب نمود تا اینکه از آنجا گذشت.

باب (۶): حکم آب کشیدن از چاههای کسانی که دچار عذاب شده‌اند

۱۸۳۵- عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّاسَ نَزَلُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْحَجْرِ، أَرْضٌ ثَمُودٌ، فَاسْتَقَوْا مِنْ آبَارِهَا، وَعَجَنُوا بِهِ الْعَجِينَ، فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُهْرَبُوا مَا اسْتَقَوْا وَيَعْلِفُوا الْإِبِلَ الْعَجِينَ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَقُوا مِنَ الْبَيْرِ الَّتِي كَانَتْ تَرِدُهَا النَّاقَةُ. (م/۲۹۸۱)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما می گوید: مردم همراه رسول الله ﷺ (در غزوه ی تبوک) در نزدیکی حجر، سرزمین قوم ثمود، منزل گرفتند و از چاههای آنجا آب کشیدند و آرد، خمیر کردند. رسول الله ﷺ دستور داد تا آنها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و از چاهی که ناقه (شتر صالح عليه السلام) آب می خورد، آب بردارند.

۱۸۳۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اتَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ؟» قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا ذَرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ، فَقَالَ: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي، يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَصِيَامٍ وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ، قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ». (م/۲۵۸۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آیا می دانید مفلس چه کسی است؟» صحابه رضي الله عنهم عرض کردند: مفلس از دیدگاه ما، کسی است که درهم (پول) و کالایی ندارد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مفلس از امتیان من، کسی است که روز قیامت، نماز و روزه و زکات با خود می آورد در حالی که به این یکی، دشنام داده، به آن یکی، تهمت زده، مال دیگری را خورده و خون آن دیگری را ریخته و یکی را کتک زده است؛ پس نیکی هایش را به این یکی و آن یکی می دهند. و اگر نیکی هایش قبل از بدهکاری هایش به پایان برسد، گناهان آن افراد را بر می دارند و بر دوش وی می گذارند و او را در آتش جهنم می اندازند».

۱۸۳۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَتُؤَدَّنَ الْخُفُوقُ إِلَى أَهْلِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يُقَادَ لِلشَّاةِ الْجُلْحَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنََاءِ». (م/۲۵۸۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به الله، روز قیامت، همه ی حق و حقوق را به صاحبانشان برمی گردانید تا جایی که انتقام و قصاص گوسفند بی شاخ از گوسفند شاخدار گرفته می شود».

۵۷- کتاب تقدیر و سرنوشت

باب (۱): در مورد این سخن الله متعال که: ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم

۱۸۳۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ مُشْرِكُو قُرَيْشٍ يُخَاصِمُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْقَدْرِ، فَتَزَلَّتْ: ﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ﴾ إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿١٩﴾ [القمر: ۴۸-۴۹]. (م/۲۶۵۶)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: مشرکین قریش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و با ایشان در مورد تقدیر و سرنوشت، خصومت و جدل کردند. آنگاه این آیه نازل گردید که: ﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ﴾ إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿١٩﴾ (روزی، در آتش جهنم، بر چهره‌هایشان، روی زمین، کشیده می‌شوند - و به آنان می‌گویند: - لمس دوزخ را بچشید. ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.)

باب (۲): همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی ناتوانی و زرنگی

۱۸۳۹- عَنْ طَاوُسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَدْرَكْتُ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُونَ: كُلُّ شَيْءٍ بِقَدْرِ، قَالَ: وَسَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كُلُّ شَيْءٍ بِقَدْرِ، حَتَّىٰ الْعَجْزُ وَالْكَيْسُ، أَوِ الْكَيْسُ وَالْعَجْزُ». (م/۲۶۵۵)

ترجمه: طاووس می‌گوید: تعدادی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را دریافتیم که می‌گفتند: همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است. همچنین شنیدم که عبد الله بن عمر رضی الله عنه می‌گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی ناتوانی و زرنگی یا زرنگی و ناتوانی».

باب (۳): دستور به قوی بودن و رها کردن عجز و ناتوانی

۱۸۴۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ، وَفِي كُلِّ خَيْرٍ، اِحْرَاضٌ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِينُ بِاللَّهِ، وَلَا تَعْجِزْ، وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَّرَ اللَّهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ». (م/۲۶۶۴)

ترجمه: ابو هریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مؤمن قوی و نیرومند نزد الله متعال از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوبتر است. و در هر دوی آنها خیر وجود دارد. تلاش کن و بدنبال کارهایی باش که برایت مفید هستند و از الله متعال، کمک بخواه و ناتوان مشو. و اگر به مصیبتی گرفتار شدی، نگو اگر من این کار را انجام می دادم، چنین وچنان می شد؛ ولی بگو: تقدیر الله متعال اینگونه بود و آنچه که الله متعال بخواهد، انجام می دهد؛ زیرا «اگر» دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می کند».

باب (۴): تقدیر قبل از آفرینش، نوشته شده است

۱۸۴۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی اللہ عنہما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِمِائَتِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، قَالَ: وَعَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ». (م/۲۶۵۳)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن عاص رضی اللہ عنہما می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «الله متعال تقدیر مخلوقات را پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آنها نوشت در حالی که عرش او روی آب، قرار داشت».

باب (۵): درباره‌ی اثبات تقدیر

۱۸۴۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «اِحْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ رَبِّهِمَا، فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى، قَالَ مُوسَى: أَنْتَ آدَمُ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَسَجَدَ لَكَ مَلَائِكَتُهُ، وَأَسْكَنَكَ فِي جَنَّتِهِ، ثُمَّ أَهْبَطَتِ النَّاسَ بِحُطَيْبَتِكَ إِلَى الْأَرْضِ؟ فَقَالَ آدَمُ: أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ، وَأَعْطَاكَ الْأَلْوَابِحَ فِيهَا تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَقَرَّبَكَ نَجِيًّا، فَبِكُمْ وَجَدَتِ اللَّهُ كِتَابَ الثَّوْرَةِ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ؟ قَالَ مُوسَى: بِأَرْبَعِينَ عَامًا، قَالَ آدَمُ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ اطه:

[۱۲۱]. قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَفَتَلُوْمُنِي عَلَيَّ أَنْ عَمِلْتُ عَمَلًا كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْمَلَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي بِأَرْبَعِينَ سَنَةً؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى». (م/۲۶۵۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آدم و موسی نزد پروردگارش، مناظره نمودند. پس آدم موسی را مغلوب ساخت. موسی گفت: تو همان آدم هستی که الله متعال تو را با دست خودش، آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد تا برایت سجده کنند و بهشت را محل سکونت تو قرار داد؛ اما تو با اشتباهی که مرتکب شدی، مردم را به زمین آوردی؟ آدم گفت: تو موسی هستی؛ آن کسی که الله متعال تو را برای پیامبری و سخن گفتن با خودش برگزید و الواح را به تو عنایت نمود که همه چیز در آنها بیان شده است و با تو بطور خصوصی و بدون واسطه‌ی فرشته، صحبت نمود؛ حالا به من بگو که الله متعال، تورات را چند سال قبل از آفرینش من نوشته است؟ موسی گفت: چهل سال قبل. آدم گفت: آیا در تورات دیدی که: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (آدم از دستور پروردگارش سرپیچی کرد؛ پس سرگردان شد.) موسی گفت: بله. آدم گفت: آیا مرا به خاطر عملی سرزنش می‌کنی که الله متعال آن را چهل سال قبل از آفرینش من نوشته است که من آن را انجام می‌دهم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اینگونه آدم موسی را مغلوب ساخت».

باب (۶): در مورد سبقت گرفتن تقدیر و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾ [الشمس: ۷-۸]. «و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته است: سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است».

۱۸۴۳- عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدَّنَظِيِّ قَالَ: قَالَ لِي عِمْرَانُ بْنُ الْحُصَيْنِ رضی الله عنه: أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ الْيَوْمَ وَيَكْذَحُونَ فِيهِ، أَشَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى عَلَيْهِمْ مِنْ قَدَرِ مَا سَبَقَ؟ أَوْ فِيمَا يُسْتَقْبَلُونَ بِهِ مِمَّا أَتَاهُمْ بِهِ نَبِيُّهُمْ وَتَبَّتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ فَقُلْتُ: بَلْ شَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ، وَمَضَى عَلَيْهِمْ، قَالَ: فَقَالَ: أَفَلَا يَكُونُ ظُلْمًا؟ قَالَ: فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ فَرَعَا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ وَمَلَكَ يَدِهِ، فَلَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ، فَقَالَ لِي: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، إِنِّي لَمْ أُرِدْ بِمَا سَأَلْتُكَ إِلَّا لِأَحْزَرَ عَقْلَكَ، إِنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ مُزَيْنَةَ أَتَيَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ الْيَوْمَ، وَيَكْذَحُونَ فِيهِ، أَشَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى فِيهِمْ مِنْ قَدَرٍ قَدْ سَبَقَ، أَوْ فِيمَا يُسْتَقْبَلُونَ بِهِ مِمَّا أَتَاهُمْ بِهِ نَبِيُّهُمْ، وَتَبَّتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ:

«لَا، بَلْ شَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَصَى فِيهِمْ، وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ ۷ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾ (م/۲۶۵۰)

ترجمه: ابو الاسود دلی می گوید: عمران بن حصین به من گفت: نظر شما در مورد آنچه که امروز، مردم انجام می دهند و برای رسیدن به آن، تلاش می کنند، چیست؟ آیا اینگونه برای آنان، فیصله شده و تقدیر قلم گذشته، بر آنان، اجرا شده است یا اینکه تلاش آنها متعلق به آینده و اموری است که پیامبرشان آورده و بر آنان، اتمام حجت کرده است؟ من جواب دادم: بلکه اموری هستند که برای آنان در گذشته اینگونه، فیصله شده است. عمران بن حصین گفت: آیا این ظلم نیست؟ ابوالاسود می گوید: من از این سخنش، بسیار وحشت کردم و گفتم: همه چیز، آفرینش الله متعال است و در دست اوست؛ او هر چه انجام دهد، بازخواست نمی شود؛ ولی مردم بازخواست می شوند. آنگاه به من گفت: الله متعال تو را رحمت کند؛ صرفاً هدفم از این سؤال، آزمایش فکر و اندیشهات بود. دو نفر از طایفه ی مزینه نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! نظر شما در مورد آنچه که امروز، مردم انجام می دهند و برای رسیدن به آن، تلاش می کنند، چیست؟ آیا اینگونه برای آنان، فیصله شده و تقدیر قلم گذشته، بر آنان، اجرا شده است یا اینکه تلاش آنها متعلق به آینده و اموری است که پیامبرشان آورده و بر آنان، اتمام حجت کرده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلکه اموری هستند که برای آنان در گذشته اینگونه، فیصله شده است و تصدیق آن در کتاب الله متعال است که می فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ ۷ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾ «و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته است؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است».

باب (۷): در مورد تقدیر و شقاوت و سعادت

۱۸۴۴- عَنْ عَلِيٍّ ؓ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةِ فِي بَقِيعِ الْعُرْقِدِ، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مَخْضَرَةٌ، فَكَسَّ فَجَعَلَ يَنْكُثُ بِمِخْضَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلَّا وَقَدَ كَتَبَ اللَّهُ مَكَانَهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلَّا وَقَدَ كُتِبَتْ شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نَمُكُّ عَلَى كِتَابِنَا، وَنَدْعُ الْعَمَلَ؟ فَقَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ، فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ

الشَّقَاوَةِ، فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ» فَقَالَ: «اعْمَلُوا فِكُلِّ مُيَسَّرٍ، أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴿٦﴾ فَسَنِيَرُهُو لِلْيُسْرَى ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿٩﴾ فَسَنِيَرُهُو لِلْعُسْرَى ﴿١٠﴾﴾ [الليل: ۵-۱۰]. (م/۲۶۴۷)

ترجمه: علی علیه السلام می گوید: برای تشییع جنازه‌ای به قبرستان بقیع غرقه، رفته بودیم. در این میان، رسول الله صلی الله علیه و آله نیز تشریف آورد و نشست. ما هم اطراف او نشستیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که عصایی در دست داشت و نوک آن را آهسته بر زمین می‌زد، فرمود: «کسی در میان شما نیست و اصلاً هیچ انسانی وجود ندارد، مگر اینکه جایگاهش در بهشت و دوزخ، معین شده و سعادت و شقاوتش، تعیین گردیده است». یکی عرض کرد: یا رسول الله! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به تقدیر خود، توکل نکنیم؟ زیرا هر کدام از ما، اهل سعادت باشد، خود به خود بسوی عمل اهل سعادت، می‌رود، و اگر اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می‌رود.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما اعمال را انجام دهید؛ چرا که برای هرکس، همان کاری آسان است که اهل آن است؛ برای اهل سعادت، انجام اعمال نیک، آسان می‌شود؛ و برای اهل شقاوت، ارتکاب اعمال بد، آسان می‌گردد». سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴿٦﴾ فَسَنِيَرُهُو لِلْيُسْرَى ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿٩﴾ فَسَنِيَرُهُو لِلْعُسْرَى ﴿١٠﴾﴾ «اما کسی که مالش را در راه الله بخشید و تقوا پیشه کرد و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان - که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است - قرار خواهیم داد؛ ولی کسی که بخل ورزید و خود را بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری - که همان گمراهی و در نتیجه، دوزخ است - قرار خواهیم داد».

باب (۸): در مورد خاتمه‌ی اعمال انسان

۱۸۴۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمْنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحْتَمُّ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمْنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، ثُمَّ يُحْتَمُّ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (م/۲۶۵۱)

ترجمه: ابوهیره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بسا که یک شخص، برای مدتی طولانی، مانند اهل بهشت، عمل می نماید؛ اما خاتمه ی اعمالش، با اعمال دوزخیان می شود. و چه بسا که یک شخص، برای مدتی طولانی، مانند اهل دوزخ، عمل می نماید؛ اما خاتمه ی اعمالش، با اعمال دوزخیان می شود». (دعا کنید الله متعال همه ی ما را خاتمه ی خوبی عنایت فرماید.)

باب (۹): در مورد تعیین اجل ها و تقسیم شدن رزق و روزی

۱۸۴۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ: اللَّهُمَّ مَتَّعْنِي بِرَوْحِي، رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَبِأَيِّ، أَبِي سُفْيَانَ، وَبِأَخِي، مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّكَ سَأَلْتِ اللَّهَ لِأَجَالٍ مَضْرُوبَةٍ، وَأَثَارٍ مُوْطُوعَةٍ، وَأَرْزَاقٍ مَفْسُومَةٍ، لَا يُعْجَلُ شَيْئًا مِنْهَا قَبْلَ حِلِّهِ، وَلَا يُؤَخَّرُ مِنْهَا شَيْئًا بَعْدَ حِلِّهِ، وَلَوْ سَأَلْتِ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيكَ مِنْ عَذَابِ فِي النَّارِ، وَعَذَابِ فِي الْقَبْرِ، لَكَانَ خَيْرًا لَكَ» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْقِرْدَةَ وَالْحَنْزَابِيرُ، هِيَ مِمَّا مُسِحَ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ تعالى لَمْ يُهْلِكْ قَوْمًا، أَوْ يُعَذِّبْ قَوْمًا، فَيَجْعَلَ لَهُمْ نَسْلًا، وَإِنَّ الْقِرْدَةَ وَالْحَنْزَابِيرَ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ». (م/۲۶۶۳)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: ام حبیبه رضی الله عنها گفت: «بار الها! مرا از همسرم؛ رسول الله؛ پدرم؛ ابوسفیان؛ و برادرم؛ معاویه؛ بهره مند گردان. رسول الله فرمود: «تو از الله متعال درخواست اجل های تعیین شده، راه های طی شده (بوسیله ی تقدیر) و رزق های تقسیم شده را نمودی؛ و هیچ یک از اینها قبل از موعدش، فرا نمی رسد؛ و بعد از رسیدن موعدش هم به تأخیر نمی افتد؛ اگر از الله متعال می خواستی که تو را از عذاب آتش جهنم و عذاب قبر، نجات دهد، برایت بهتر بود». راوی می گوید: سپس مردی گفت: یا رسول الله! میمونها و خوک ها از امت هایی هستند که مسخ شده اند؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر امتی را که الله متعال هلاک سازد یا دچار عذاب گرداند، دیگر هیچ نسلی از آنها باقی نمی ماند. (منقرض می شوند و از بین می روند.) و این میمونها و خوک ها قبل از آن، وجود داشته اند».

باب (۱۰): چگونگی آفرینش و شقاوت و سعادت

۱۸۴۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ

يَكُونُ فِي ذَلِكَ مُضَعَّةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ اللَّهُ ﷻ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ وَيُؤَمَّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكُتْبِ رِزْقِهِ، وَأَجَلِهِ، وَعَمَلِهِ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا». (م/۲۶۴۳)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که صادق مصدوق است، فرمود: «نطفه‌ی هریک از شما به مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می‌شود؛ سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته در می‌آید؛ و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی، تبدیل می‌شود. آنگاه، الله متعال، فرشته‌ای را می‌فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می‌کند و می‌گوید: عمل، رزق، أجل و شقاوت یا سعادتش را بنویس. آنگاه در او، روح دمیده می‌شود. پس سوگند به ذاتی که هیچ معبودی جز او وجود ندارد که یکی از شما اعمالی انجام می‌دهد که بین او و بهشت، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند؛ ولی تقدیرش، بر او پیشی می‌گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد؛ در نتیجه، به دوزخ می‌رود. و شخص دیگری از شما اعمال جهنمیان را انجام می‌دهد تا جایی که بین او و جهنم، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند؛ ولی تقدیر بر او پیشی می‌گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد؛ در نتیجه، به بهشت می‌رود».

۱۸۴۸- عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ رضی اللہ عنہ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قَالَ: «يَدْخُلُ الْمَلَكُ عَلَى النَّطْفَةِ بَعْدَ مَا تَسْتَقَرُّ فِي الرَّحِمِ بِأَرْبَعِينَ، أَوْ خَمْسَةَ وَأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ؟ فَيُكْتَبَانِ، فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَذْكَرٌ أَوْ أَثْقَى؟ فَيُكْتَبَانِ، وَيُكْتَبُ عَمَلُهُ وَأَثَرُهُ وَأَجَلُهُ وَرِزْقُهُ، ثُمَّ تُظَوَّى الصُّحُفُ، فَلَا يَزَادُ فِيهَا وَلَا يَنْقُصُ». (م/۲۶۴۴)

ترجمه: حدیقه بن اسید رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «چهل یا چهل و پنج شب بعد از اینکه نطفه در رحم مادر، قرار می‌گیرد، فرشته نزد او می‌رود و می‌گوید: پروردگارا! بدبخت است یا خوشبخت؟ آنگاه، بدبختی و خوشبختی او نوشته می‌شود. بعد از آن، می‌پرسد: پروردگارا! پسر است یا دختر؟ آنگاه، پسر یا دختر بودن او را می‌نویسد. همپنین اعمال، آثار، أجل و رزق او را می‌نویسد و صحیفه‌ی تقدیر، جمع می‌شود و بعد از آن، هیچ چیز در آن، کم و زیاد نمی‌شود».

۱۸۴۹- عَنْ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ رضي الله عنه يَقُولُ: الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، وَالسَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ، فَأَتَى رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُقَالُ لَهُ: حُدَيْفَةُ بْنُ أَسِيدِ الْغَفَارِيِّ، فَحَدَّثَهُ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ: وَكَيْفَ يَشْقَى رَجُلٌ بِغَيْرِ عَمَلٍ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَتَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «إِذَا مَرَّ بِالنُّظْفَةِ ثِنْتَانِ وَأَرْبَعُونَ لَيْلَةً، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا، فَصَوَّرَهَا وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجِلْدَهَا وَلَحْمَهَا وَعِظَامَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ أَذْكَرٌ أَمْ أُنْثَى؟ فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ أَجَلُهُ، فَيَقُولُ رَبُّكَ مَا شَاءَ وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ رِزْقُهُ، فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَلِكُ بِالصَّحِيفَةِ فِي يَدِهِ، فَلَا يَزِيدُ عَلَى مَا أُمِرَ وَلَا يَنْقُصُ» و زاد في رواية: أَسْوَى أَوْ غَيْرَ سَوِيٍّ؟ فَيَجْعَلُهُ اللَّهُ سَوِيًّا أَوْ غَيْرَ سَوِيٍّ. (م/۲۶۴۵)

ترجمه: عامر بن وائله می گوید: شنیدم که عبدالله بن مسعود می گفت: بدبخت، کسی است که در شکم مادرش، بدبخت شود؛ و خوشبخت، کسی است که از دیگران، پند گیرد. عامر می گوید: آنگاه من نزد یکی از یاران نبی اکرم بنام حذیفه بن اسید غفاری رفتم و این سخن ابن مسعود را برایش نقل نمودم و گفتم: چگونه شخصی بدون اینکه عملی انجام داده باشد، بدبخت می شود؟ حذیفه گفت: آیا تعجب می کنی؟ من شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وآله می فرمود: هنگامی که چهل و دو شب از عمر نطفه، سپری گردد، الله متعال فرشته ای را نزد او می فرستد؛ آن فرشته، او را به تصویر می کشد و چشم و گوش و پوست و گوشت و استخوان هایش را می آفریند و می گوید: پروردگارا! دختر است یا پسر؟ پس الله متعال هر چه که بخواهد، فیصله می کند و فرشته می نویسد. سپس فرشته می گوید: پروردگارا! اجلس کی فرا می رسد؟ پس الله متعال هر چه که بخواهد، فیصله می کند و فرشته می نویسد. بعد از آن، فرشته می گوید: پروردگارا! رزق و روزی اش چقدر است؟ پس الله متعال آنچه را که بخواهد فیصله می کند و فرشته می نویسد. سرانجام، فرشته صحیفه ی تقدیر را بدست می گیرد و بر این دستورات، هیچ چیزی کم و اضافه نمی کند». و در یک روایت آمده است که: «فرشته می پرسد: آیا انسان درست و کاملی است یا نادرست و ناقص؟ پس الله متعال او را انسان درست و کامل یا نادرست و ناقص، قرار می دهد».

باب (۱۱): بهره‌ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است

۱۸۵۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كُتِبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيبُهُ مِنَ الزَّانِي، مُدْرِكُ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ، فَالْعَيْنَانِ زِنَاهُمَا النَّظَرُ، وَالْأُذُنَانِ زِنَاهُمَا الْإِسْتِمَاعُ، وَاللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلَامُ، وَالْيَدُ زِنَاهَا الْبَطْشُ، وَالرَّجُلُ زِنَاهَا الْحُطُّ، وَالْقَلْبُ يَهْوَى وَيَتَمَتَّى، وَيُصَدِّقُ ذَلِكَ الْفَرْجُ وَيَكْذِبُهُ». (م/۲۶۵۷)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهره‌ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است که حتما مرتکب آن خواهد شد؛ پس زناى چشمها، نگاه کردن (به نامحرم) است؛ زناى گوشها، گوش دادن (به آوازه‌های حرام) است؛ زناى زبان، سخن گفتن است؛ زناى دست، گرفتن است؛ زناى پا، قدم زدن است؛ و دل هم امید و آرزو می‌کند و شرمگاه آن را تصدیق یا تکذیب می‌کند».

باب (۱۲): الله متعال دل‌ها را به هر سمت و سویی که بخواهد، سوق می‌دهد

۱۸۵۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ، كَقَلْبٍ وَاحِدٍ، يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ مُصَرِّفِ الْقُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ». (م/۲۶۵۴)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قلب‌های همه‌ی فرزندان آدم مانند یک قلب، میان دو انگشت از انگشتان الله رحمان قرار دارد و به هر سمت و سویی که بخواهد، می‌گرداند». بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بارالها! ای گرداننده‌ی دل‌ها! دل‌های ما را بسوی طاعت و فرمانبرداریات بگردان».

باب (۱۳): هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید

۱۸۵۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بِهَيْمَةِ جَمْعَاءَ، هَلْ تُحْسِنُونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ؟» ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: «وَاقْرَأُوا إِنَّ شِئْتُمْ: ﴿فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰]. (م/۲۶۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر نوزادی بر فطرت سالم (اسلام) بدنیا می آید؛ اما والدینش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (زرتشتی) بار می آورند؛ همانگونه که نوزاد حیوان، هنگام ولادت، صحیح و سالم است. آیا هیچ دیده اید که حیوانی، گوش بریده به دنیا بیاید». سپس، ابوهریره رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَفَطَرْتُ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ (اسلام، دین فطرت است که الله متعال، تمام انسان ها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است؛ نباید سرشت الله متعال را تغییر داد؛ این است آیین محکم و استوار».

باب (۱۴): آنچه در مورد فرزندان مشرکین وارد شده است

۱۸۵۳- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَطْفَالِ الْمُشْرِكِينَ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ، إِذْ خَلَقَهُمْ». (م/۲۶۶۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی کودکان مشرکین - که مرده اند - سؤال شد؛ فرمود: «الله متعال که آفریدگار آنان است، بهتر می داند که اگر زنده می ماندند، چه عملی انجام می دادند».

باب (۱۵): در مورد کودکی که خضر علیه السلام او را به قتل رساند

۱۸۵۴- عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْغُلَامَ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبِيعَ كَافِرًا، وَلَوْ عَاشَ لَأَرْهَقَ أَبُوهُ طُغْيَانًا وَكُفْرًا». (م/۲۶۶۱)

ترجمه: ابی بن کعب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کودکی را که خضر به قتل رساند، اگر زنده می ماند، پدر و مادرش را وادار به طغیان و کفر می کرد».

۱۸۵۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: دُعِيَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى جَنَازَةِ صَبِيٍّ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ طُوبَى لِهَذَا عُضْفُورٌ مِنْ عَصَافِيرِ الْجَنَّةِ لَمْ يَعْمَلِ السُّوءَ وَلَمْ يُدْرِكْهُ، قَالَ «أَوْعَيْرِ ذَلِكَ، يَا عَائِشَةُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ لِلْجَنَّةِ أَهْلًا، خَلَقَهُمْ لَهَا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ، وَخَلَقَ لِلنَّارِ أَهْلًا، خَلَقَهُمْ لَهَا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ». (م/۲۶۶۲)

ترجمه: مادر مؤمنان؛ عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را برای نماز جنازه ی یکی از کودکان انصار فرا خواندند. من گفتم: یا رسول الله! خوش به حال این کودک، گنجشکی از گنجشکان بهشت است؛ او مرتکب هیچ کار بدی نشده است و به سن

بلوغ نرسیده است (که کار بدی انجام دهد). رسول الله ﷺ فرمود: «ای عایشه! شاید غیر از این باشد (شما با قاطعیت صحبت نکنید). الله متعال برای بهشت، افرادی را آفریده است؛ او آنها را برای بهشت آفریده در حالی که در صلب و پشت پدرانشان بوده‌اند؛ برای آتش نیز افرادی را آفریده است؛ او آنها را برای آتش آفریده حال آنکه آنان در پشت و صلب پدرانشان بوده‌اند».

(نووی می‌گوید: «اندیشمندان مسلمان و معتبر، اتفاق نظر دارند که هریک از اطفال مسلمین بمیرد، بهشتی است؛ زیرا مکلف نیست. اما برخی از افرادی که فتوای آنان از اعتباری برخوردار نیست، به دلیل این حدیث، در مورد آنان، توقف کرده‌اند. علما می‌گویند: پیامبر اکرم عایشه رضی الله عنها را از این قضاوت، منع نمود؛ زیرا او در این باره، دلیل قاطعی نداشت. باید دانست که فرزند، تابع پدر و مادر است و کسی نمی‌تواند با قاطعیت، ایمان پدر و مادر کودک را بیان کند. هم‌چنین احتمال دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را قبل از اینکه حکم بهشتی بودن کودکان مسلمانان را بداند، ایراد فرموده است). با اختصار از شرح نووی بر صحیح مسلم.

۵۸- کتاب علم

باب (۱): از بین رفتن علم، و ظهور جهل و نادانی

۱۸۵۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: أَلَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي سَمِعَهُ مِنْهُ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيُظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَفْشَوْ الرَّثَا، وَيُشْرَبَ الْحُمْرُ، وَيَذْهَبَ الرَّجَالُ وَتَبْقَى النِّسَاءُ، حَتَّى يَكُونَ لِحَمْسِينَ امْرَأَةً قَيْمٌ وَاحِدًا». (م/۲۶۷۱)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه گفت: آیا برای شما حدیثی را بیان نکنم که از رسول الله صلى الله عليه وآله شنیده‌ام و کسی بعد از من، وجود ندارد که از رسول الله صلى الله عليه وآله شنیده باشد و آن را برای شما بیان کند: «برخی از نشانه‌های قیامت، عبارتند از اینکه: علم از بین می‌رود، جهل و نادانی آشکار می‌گردد، زنا گسترش پیدا می‌کند، مردم شراب می‌خورند و مردان از بین می‌روند و زنان باقی می‌مانند تا جایی که پنجاه زن یک سرپرست دارند».

باب (۲): از بین رفتن علم

۱۸۵۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ، وَيُقْبَضُ الْعِلْمُ، وَتُظْهَرُ الْفِتْنُ، وَيُلْقَى الشُّحُّ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ» قَالُوا: وَمَا الْهَرْجُ؟ قَالَ: «الْقَتْلُ». (م/۱۵۷)

ترجمه: از ابو هریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «زمان، کوتاه خواهد شد، علم از میان خواهد رفت، جهل و نادانی و فتنه آشکار خواهد شد، دل‌ها را بخل فرا خواهد گرفت و هرج و مرج زیاد خواهد گردید». سؤال شد: یا رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ فرمود: «قتل و کشتار».

باب (۳): علم با وفات علما از بین می‌رود

۱۸۵۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَرِعُهُ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ،

حَتَّىٰ إِذَا لَمْ يَتْرُكْ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَلًا، فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا». (م/۲۶۷۳)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «الله متعال علم را از سینه‌ی انسان‌ها محو نمی‌کند؛ بلکه با وفات علما آن را از بین می‌برد. و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می‌دهند و مسائل خود را از آنها می‌پرسند. رهبران‌شان نیز از روی جهالت، فتوا می‌دهند که هم خود گمراه می‌شوند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشند».

باب (۴): کسی که روش خوب یا بدی را در اسلام پایه گذاری کند

۱۸۵۹- عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ نَاسٌ مِنَ الْأَعْرَابِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيْهِمُ الصُّوفُ، فَرَأَى سُوءَ حَالِهِمْ قَدْ أَصَابَتْهُمْ حَاجَةٌ، فَحَثَّ النَّاسَ عَلَى الصَّدَقَةِ، فَأَبْطَأُوا عَنْهُ حَتَّى رُبِّيَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، قَالَ: ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ جَاءَ بِصُرَّةٍ مِنْ وَرْقٍ، ثُمَّ جَاءَ آخَرَ، ثُمَّ تَتَابَعُوا حَتَّى عُرِفَ السُّرُورُ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً، فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كُتِبَ عَلَيْهِ مِثْلُ وِزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ». (م/۱۰۱۷)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: تعدادی بادیه نشین که لباس پشمین به تن داشتند، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند. هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوضاع بد آنها را دید و متوجه شد که فقیر هستند، صحابه را تشویق نمود تا صدقه بدهند. مردم تأخیر کردند تا جایی که اثر تأخیر آنان (نگرانی) بر چهره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله نمایان گردید. راوی می‌گوید: آنگاه، یک مرد انصاری، یک کیسه‌ی نقره آورد. بعد از آن، یک نفر دیگر، صدقه داد. سپس مردم، یکی بعد از دیگری، صدقاتشان را آوردند تا جایی که خوشحالی در چهره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله نمایان گردید. سرانجام، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در اسلام، روش خوب و نیکویی را پایه گذاری نماید و مردم بعد از او بدان عمل کنند، برایش پاداشی مانند پاداش کسانی که به آن، عمل می‌کنند، نوشته می‌شود؛ بدون اینکه از پاداش آنان، چیزی کاسته شود. و هرکس که در اسلام، روش بدی پایه گذاری کند، و مردم بعد از او بدان عمل کنند، برایش گناهی مانند گناهان

کسانی که به آن، عمل می‌کنند، نوشته می‌شود؛ بدون اینکه از گناه آنان، چیزی کاسته شود».

باب (۵): کسی که مردم را بسوی هدایت یا گمراهی فرا خواند

۱۸۶۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ، لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ، لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا». (م/۲۶۷۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس مردم را بسوی هدایت - کار خیر و سنتی - دعوت کند، به اندازه‌ی پاداش کسانی که از او پیروی می‌نمایند، اجر و پاداش می‌برد؛ بدون اینکه از پاداش آنان، چیزی کاسته شود. همچنین اگر کسی مردم را بسوی گمراهی فرا خواند، به اندازه‌ی گناه کسانی که از او پیروی می‌کنند، گناهکار می‌گردد؛ بدون اینکه از گناه آنان، چیزی کاسته شود».

باب (۶): در مورد کسانی که غیر قرآن را می‌نوشتند و برحذر داشتن از نسبت دادن

سخنان دروغ به رسول الله صلی الله علیه و آله

۱۸۶۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَكْتُبُوا عَلَيَّ، وَمَنْ كَتَبَ عَلَيَّ غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ، وَحَدِّثُوا عَلَيَّ، وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَّبَ عَلَيَّ - قَالَ هَمَامٌ أَحْسِبُهُ قَالَ - مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (م/۳۰۰۴)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سخنان مرا ننویسید. و هرکس که سخنانی غیر از قرآن از من نوشته است، آنها را پاک کند. البته احادیثم را بیان کنید و در این مورد، نگران نباشید. و هرکس به دروغ، چیزی را به من نسبت دهد، پس باید جایگاهش را در جهنم، آماده کند».

۱۸۶۲- عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكُذِبِ عَلَيَّ أَحَدٍ، فَمَنْ كَذَّبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (م/۳)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هیچ کسی دیگر، نیست؛ هرکس، سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایش را در دوزخ، آماده نماید».

۱۸۶۳- عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ وَعَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضي الله عنهما قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ والہ وسلم:
 «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ». (م/مقدمة)

ترجمہ: سمرہ بن جندب و مغیرہ بن شعبہ رضي الله عنهما می گویند: رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فرمود:
 «هرکس از من حدیثی را بیان کند، حال آنکه معتقد به دروغ بودن آن است، یکی از
 دروغگویان بشمار می‌رود».

۵۹- کتاب دعا

باب (۱): در مورد اسم‌های الله متعال و کسی که آنها را حفظ کند

۱۸۶۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتَسْعُونَ اسْمًا مَنْ حَفِظَهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَإِنَّ اللَّهَ وَتَرُّ، يُحِبُّ الْوَتْرَ». (م/۲۶۷۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «الله متعال نود و نه اسم دارد؛ هرکس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود. و الله متعال، فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

باب (۲): دعای رسول الله صلى الله عليه وآله

۱۸۶۵- عَنْ فَرَوَةَ بْنِ نَوْفَلٍ الْأَشْجَعِيِّ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَن دُعَاءٍ كَانَ يَدْعُو بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَتْ: كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ، وَشَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ». (م/۲۷۱۶)

ترجمه: فروه بن نوفل اشجعی رضي الله عنه می‌گوید: از عایشه رضي الله عنها در باره ی دعای رسول الله صلى الله عليه وآله پرسیدم. گفت: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله اینگونه دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ، وَشَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ» «بار الها! از بدی آنچه که انجام داده‌ام و آنچه که انجام نداده‌ام، به تو پناه می‌برم».

۱۸۶۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنْبَتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تُضِلَّنِي، أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْحَيُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». (م/۲۷۱۷)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنْبَتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تُضِلَّنِي، أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْحَيُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». «بار الها! من تسلیم تو هستم، بر تو توکل نمودم، به تو ایمان آوردم، به سوی تو برگشتم و بخاطر تو

دشمنی ورزیدم؛ بار الها! هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد؛ به عزتات پناه می برم از اینکه مرا گمراه کنی؛ تو آن ذات زنده‌ای هستی که هرگز نمی میرد ولی جن و انسان‌ها می میرند».

۱۸۶۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله إِذَا كَانَ فِي سَفَرٍ وَأَسْحَرَ يَقُولُ: «سَمِعَ سَامِعٌ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحُسْنِ بَلَاءِهِ عَلَيْنَا، رَبَّنَا صَاحِبِنَا وَأَفْضَلِ عَلَيْنَا، عَائِدًا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ». (م/۲۷۱۸)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مسافرت بسر می برد و وقت سحر فرا می رسید، می فرمود: «باشد که شنونده‌ای، حمد و ستایش الله را بشنود و بر خوبی نعمت‌هایش بر ما گواهی دهد: رَبَّنَا صَاحِبِنَا وَأَفْضَلِ عَلَيْنَا، عَائِدًا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ».

«پروردگار ما! تو همراه ما باش، و به ما احسان کن، و از آتش دوزخ به تو پناه می برم».

۱۸۶۸- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي جِدِّي وَهَزْلِي، وَخَطِيئِي وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخَّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (م/۲۷۱۹)

ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله اینگونه دعا می نمود که: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي جِدِّي وَهَزْلِي، وَخَطِيئِي وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخَّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». «بار الها، اشتباهاتم، نادانی‌هایم، زیاده روی‌های مرا در کارها و آنچه را که تو بهتر از من می دانی، مغفرت کن؛ بار الها! شوخی‌ها، جدی‌ها، گناهان سهوی و عمدی مرا ببخشای؛ چرا که من مرتکب همه‌ی اینها شده‌ام؛ خدایا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا و آنچه را که تو بهتر از من می دانی، بیامرز؛ تقدیم و تأخیر بدست توست؛ و تو توانایی انجام هر کاری را داری».

۱۸۶۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي، وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي، وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي، وَاجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ». (م/۲۷۲۰)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي، وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي، وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي، وَاجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ». «بار الها! دینم را که محافظ من از گناهان و مهالک است، و دنیایم را که بوسیله‌ی آن، امرار معاش می‌کنم، و آخرتم را که بازگشت من به سوی آن است، اصلاح کن. و زندگی‌ام را باعث افزایش کارهای خوبم بگردان؛ و مرگم را باعث راحتی و نجاتم از تمام بدی‌ها بگردان».

۱۸۷۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَىٰ وَالتَّقَىٰ، وَالْعَفَاةَ وَالْغِنَىٰ». (م/۲۷۲۱)

ترجمه: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که: نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَىٰ وَالتَّقَىٰ، وَالْعَفَاةَ وَالْغِنَىٰ». «بار الها! از تو هدایت، پرهیزگاری، پاکدامنی و بی‌نیازی - از مردم - مسئلت می‌نمایم».

۱۸۷۱- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رضی الله عنه قَالَ: لَا أَقُولُ لَكُمْ إِلَّا كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ، وَالْهَرَمِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكَّاهَا، أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا». (م/۲۷۲۲)

ترجمه: روایت است که زید بن ارقم رضی الله عنه گفت: من برای شما همان چیزی را می‌گویم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود. آنحضرت صلی الله علیه و آله اینگونه دعا می‌نمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبُخْلِ وَالْهَرَمِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكَّاهَا، أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا».

«بارها! از ناتوانی، تنبلی، بخل، پیر و فرتوت شدن و عذاب قبر به تو پناه می‌برم؛ بار الها! به من تقوای نفس عنایت کن و نفسم را تزکیه و پاک گردان؛ چرا که تو بهترین کسی هستی که آن را تزکیه و پاک می‌گردانی و تو سرپرست و مالک آن هستی؛ بار

الها! از علمی که فایده‌ای نمی‌رساند، از قلبی که خشوع نمی‌ورزد، از نفسی که حریص است و سیر نمی‌شود و از داعی که اجابت نمی‌شود، به تو پناه می‌برم».

باب (۳): بار الها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما، تندرستی عنایت فرما و روزی ام

ده

۱۸۷۲- عَنْ أَبُو مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ أَقُولُ حِينَ أَسْأَلُ رَبِّي؟ قَالَ: «قُلِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَعَافِنِي وَارْزُقْنِي» وَيَجْمَعُ أَصَابِعَهُ إِلَّا الْإِبْهَامَ «فَإِنَّ هَؤُلَاءِ تَجْمَعُ لَكَ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ». (م/۲۶۹۷)

ترجمه: ابو مالک اشجعی به روایت از پدرش می‌گوید: من شنیدم که مردی نزد رسول الله صلى الله عليه وآله آمد و گفت: یا رسول الله! هنگامی که می‌خواهم از پروردگارم مسئلت نمایم، چه بگویم؟ رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «بگو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَعَافِنِي وَارْزُقْنِي» (بار الها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما، تندرستی عنایت فرما و روزی ام ده.) راوی می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله بجز انگشت ابهام، چهار انگشت دیگرش را - در اشاره به این چهار چیز - جمع نمود و فرمود: «اینها دنیا و آخرت را برای جمع می‌کنند».

باب (۴): (بار الها! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما

را از عذاب دوزخ، نجات ده

۱۸۷۳- عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ - وَهُوَ ابْنُ صُهَيْبٍ - قَالَ: سَأَلَ قَتَادَةَ أَنَسًا رضي الله عنه: أَيُّ دَعْوَةٍ كَانَ يَدْعُو بِهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَكْثَرَ؟ قَالَ: كَانَ أَكْثَرَ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا يَقُولُ: «اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» قَالَ: وَكَانَ أَنَسٌ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ بِدَعْوَةٍ دَعَا بِهَا، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ بِدُعَاءٍ، دَعَا بِهَا فِيهِ. (م/۲۶۹۰)

ترجمه: عبد العزیز بن صهیب می‌گوید: قتاده از انس رضي الله عنه پرسید: بیشترین دعای نبی اکرم صلى الله عليه وآله چه بود؟ انس گفت: بیشترین دعای نبی اکرم صلى الله عليه وآله این بود که می‌فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بار الها! پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ، نجات ده».

راوی می گوید: هرگاه انس می خواست یک دعا کند، همین دعا را می خواند. و هرگاه می خواست، دعای طولانی کند، این دعا را در آن می خواند.

باب (۵):

۱۸۷۴- عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «قُلِ: اللَّهُمَّ اهْدِنِي وَسَدِّدْنِي، وَادْكُرْ بِالْهُدَى هِدَايَتِكَ الطَّرِيقَ، وَالسَّدَادِ سَدَادَ السَّهْمِ». (م/۲۷۲۵)

ترجمه: علی رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله به من فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ اهْدِنِي، وَسَدِّدْنِي» (بار الها! مرا هدایت فرما و راست و ثابت قدم نگه دار.) و از هدایت، نشان دادن راه، و از راست و ثابت قدم نگه داشتن، نشانه گرفتن و راستی تیر را مد نظر داشته باش.»

باب (۶): دعا کردن با توسل به اعمال نیکی که برای رضای الله انجام داده است

۱۸۷۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «بَيْنَمَا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ يَتَمَشُّونَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ، فَأَوُّوا إِلَى غَارٍ فِي جَبَلٍ، فَانْحَطَّتْ عَلَى فِمْ غَارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ، فَانْطَبَقَتْ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انظُرُوا أَعْمَالًا عَمِلْتُمُوهَا صَالِحَةً لِلَّهِ، فَادْعُوا اللَّهَ تَعَالَى بِهَا، لَعَلَّ اللَّهَ يَفْرُجُهَا عَنْكُمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَامْرَأَتِي، وَبِئِي صَبِيَّةٌ صَغَارٌ أَرْعَى عَلَيْهِمْ، فَإِذَا أَرَحْتُ عَلَيْهِمْ حَلَبْتُ، فَبَدَأْتُ بِوَالِدَيْ فَسَقَيْتُهُمَا قَبْلَ بَنِي، وَأَنَّهُ نَأَى بِي ذَاتَ يَوْمٍ الشَّجَرِ فَلَمْ آتِ حَتَّى أَمْسَيْتُ فَوَجَدْتُهُمَا قَدْ نَامَا، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ، فَجِئْتُ بِالْحِلَابِ فَقُمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا، أَكْرَهُ أَنْ أُوقِظُهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْقِيَ الصَّبِيَّةَ قَبْلَهُمَا، وَالصَّبِيَّةُ يَتَضَاعُونَ عِنْدَ قَدَمِي، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَائِبِي وَدَأْبُهُمْ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَيَّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَافْرُجْ لَنَا مِنْهَا فُرْجَةً تَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ، فَفَرَجَ اللَّهُ مِنْهَا فُرْجَةً، فَرَأَوْا مِنْهَا السَّمَاءَ، وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَتْ لِي ابْنَةٌ عَمَّ أَحْبَبْتُهَا كَأَشَدَّ مَا يُحِبُّ الرَّجَالُ النِّسَاءَ، وَظَلَبْتُ إِلَيْهَا نَفْسَهَا، فَأَبَتْ حَتَّى آتَيْهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَتَعَبْتُ حَتَّى جَمَعْتُ مِائَةَ دِينَارٍ، فَجِئْتُهَا بِهَا، فَلَمَّا وَقَعْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ، وَلَا تَفْتَحِ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ عَنْهَا، فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَيَّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَافْرُجْ لَنَا مِنْهَا فُرْجَةً، فَفَرَجَ لَهُمْ، وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا بِفَرَقِ أَرْزُ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ: أَعْطِنِي حَقِّي،

فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَرَقَهُ فَرَعِبَ عَنْهُ، فَلَمْ أَزَلْ أَزْرَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَرًا وَرِعَاءَهَا، فَبَجَاءَنِي فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَطْلِمْنِي حَقِّي، قُلْتُ: أَذْهَبُ إِلَى تِلْكَ الْبَقْرِ وَرِعَائِهَا، فَخُذْهَا، فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَسْتَهْزِئْ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، خُذْ ذَلِكَ الْبَقْرَ وَرِعَاءَهَا، فَأَخَذَهُ فَذَهَبَ بِهِ، فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَيَّ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَأَفْرُجْ لَنَا مَا بَقِيَ، فَفَرَّجَ اللَّهُ مَا بَقِيَ. (م/۲۷۴۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سه نفر در راه بودند که باران آمد؛ لذا آنها به یک غار که در کوهی بود، پناه بردند؛ در این اثنا، سنگ بزرگی از کوه، سرازیر شد و دهانه غار را کاملاً مسدود نمود. به یکدیگر گفتند: اعمال خوبی را که به خاطر الله متعال انجام داده‌اید بررسی نمایید و به آنها متوسل شوید؛ شاید الله متعال این سنگ را دور نماید و راه ما را باز کند؛ پس یکی از آنان، دعا کرد و گفت: پروردگارا! من پدر و مادر سالخورده، همسر و فرزندان خردسالی داشتم؛ و از راه گوسفند چراندنی، بر آنها انفاق می‌نمودم؛ و هر گاه گوسفندان را از مرتع به خانه می‌آوردم، آنها را می‌دوشیدم و نخست، قبل از فرزندانم، به پر و مادرم شیر می‌دادم. روزی، در جستجوی چراگاه، راهم دور شد و شب هنگام به خانه برگشتم و قبل از اینکه خدمت والدینم برسم، آنها خواب رفته بودند. پس مانند همیشه، شیر دوشیدم و ظرف شیر را بدست گرفتم و بالای سرشان ایستادم. دوست نداشتم آنها را از خواب بیدار کنم و همچنین ناپسند می‌دانستم که کودکانم را قبل از آنها شیر بدهم؛ حال آنکه فرزندانم از گرسنگی، کنار پاهایم داد و فریاد می‌کردند. به هر حال تا طلوع آفتاب اینگونه سپری گردید؛ پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من این عمل را بخاطر خوشنودی تو انجام داده‌ام، سنگ را به اندازه‌ای دور کن که آسمان را ببینیم. آنگاه، سنگ، اندکی تکان خورد طوری که آسمان را دیدند.

سپس، نفر دوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که فریفته او شده بودم. روزی می‌خواستم با او زنا کنم؛ ولی وی امتناع ورزید و از من درخواست کرد که صد دینار به او بدهم؛ من بسیار خسته شدم تا اینکه صد دینار را جمع آوری نمودم؛ آنگاه، با آن صد دینار نزد او رفتم؛ هنگامی که کاملاً برای انجام آن عمل، آماده شدم، گفت: ای بنده ی خدا! از خدا بترس؛ شکستن این گوهر عفت، برای تو حرام است مگر اینکه از راه نکاح باشد. اینجا بود که من برخاستم و از انجام آن عمل، منصرف شدم. (و مبلغ مذکور را به او بخشیدم). پروردگارا! اگر تو می‌دانی که

من بخاطر خوشنودی تو از انجام این عمل، منصرف شدم، ما را از این گرفتاری، نجات بده. آنگاه، سنگ، اندکی از جایش تکان خورد. (اما نه به اندازه ای که آنان بتوانند از غار، بیرون بیایند).

سپس نفر سوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! یک کارگر را در برابر یک پیمانۀ برنج به کاری گماشتم؛ هنگامی که کارش را به پایان رساند، گفت: مزدم را بده. من مزدش را به او دادم؛ اما او آن را نپذیرفت. من آن برنجش را همچنان می‌کاشتم تا اینکه مقدار زیادی گاو و گاو چران برایش جمه نمودم. پس از مدتی، آن کارگر نزد من آمد و گفت: از خدا بترس و در مورد مزدم به من ستم روا مدار. گفتم: آن گاوها و گاو چرانان را بردار و برو. او گفت: از خدا بترس و مرا مسخره نکن! گفتم: تو را مسخره نمی‌کنم؛ آن گاوها و گاو چرانها را بردار و برو. اینگونه او تمام آنها را در پیش گرفت و با خود برد. پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من این کار را بخاطر رضای تو انجام داده‌ام، ما را از باقیمانده‌ی این گرفتاری نجات بده. آنگاه، الله متعال سنگ را از دهانه غار، دور ساخت.»

باب (۷): دعای غم و اندوه

۱۸۷۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». (م/۲۷۳۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام اندوه و پریشانی می‌فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». «هیچ معبودی بجز الله بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار آسمانها و زمین و عرش گرانبها است، وجود ندارد.»

باب (۸): دعای بنده اجابت می‌شود تا زمانی که عجله نکند

۱۸۷۷- عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَزَالُ يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ مَا لَمْ يَدْعُ بِإِثْمٍ أَوْ قَطِيعَةٍ رَحِمٍ، مَا لَمْ يَسْتَعْجَلْ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْإِسْتِعْجَالُ؟ قَالَ: «يَقُولُ:

قَدْ دَعَوْتُ، وَقَدْ دَعَوْتُ، فَلَمْ أَرَ يُسْتَجِيبُ لِي، فَيَسْتَحْسِرُ عِنْدَ ذَلِكَ، وَيَدْعُ الدُّعَاءَ». (م/۲۷۳۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دعای بنده همچنان پذیرفته می شود تا زمانی که در جهت انجام گناه یا قطع پیوند خویشاوندی، دعا ننماید و عجله نکند». شخصی گفت: یا رسول الله! عجله یعنی چه؟ فرمود: «عجله عبارت است از اینکه شخص بگوید: من بسیار دعا کردم؛ ولی ندیدم که الله متعال دعای مرا قبول کند. بعد از آن، خسته و مستأصل می شود و دعا کردن را ترک می کند».

باب (۹): قاطعیت در دعا و نگوید: اگر خواستی

۱۸۷۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيَعْرَمَ فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ صَانِعُ مَا شَاءَ، لَا مُكْرَهَ لَهُ». (م/۲۶۷۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: بار الها! اگر خواستی، مرا مغفرت کن؛ بار الها! اگر خواستی، بر من رحم فرما؛ بلکه بطور قطع و یقین، بخواهد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند الله متعال را مجبور کند».

باب (۱۰): در شب، لحظه ای وجود دارد که دعا در آن لحظه، اجابت می شود

۱۸۷۹- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً، لَا يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ خَيْرًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ، وَذَلِكَ كُلُّ لَيْلَةٍ». (م/۷۵۷)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «در شب، لحظه ای وجود دارد که اگر شخص مسلمان، آن را دریابد و خیری از امور دنیا و آخرت را از الله متعال بخواهد، الله متعال آن را به او عنایت می نماید؛ و آن، در هر شب، وجود دارد».

باب (۱۱): تشویق به دعا و ذکر در آخر شب و اجابت دعا در آن وقت

۱۸۸۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُنزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، فَيَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ وَمَنْ يَسْأَلُنِي فَأَعْطِيَهُ وَمَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ». (م/۷۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، در یک سوم آخر هر شب، به آسمان دنیا نزول می فرماید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم؟»

باب (۱۲): دعا کردن هنگام بانگ خروس

۱۸۸۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاخَ الدِّيَكَةِ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهْيَ الْحِمَارِ، فَتَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ شَيْطَانًا». (م/۲۷۲۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنیدید، فضل و کرم الله را مسئلت نمایید؛ زیرا او در آن هنگام، فرشته ای را دیده است. و هرگاه، عرعر الاغ را شنیدید، از شیطان، به الله متعال، پناه ببرید؛ زیرا او شیطانی را دیده است.»

باب (۱۳): دعا برای برادر مسلمان در غیاب او

۱۸۸۲- عَنْ صَفْوَانَ - وَهُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَفْوَانَ - وَكَانَتْ تَحْتَهُ الدَّرْدَاءُ قَالَ: قَدِمْتُ الشَّامَ، فَأَتَيْتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ فِي مَنْزِلِهِ فَلَمْ أَجِدْهُ، وَوَجَدْتُ أُمَّ الدَّرْدَاءِ، فَقَالَتْ: أَتُرِيدُ الْحَجَّ، الْعَامَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَتْ: فَادْعُ اللَّهَ لَنَا بِحَيْرٍ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ: «دَعْوَةُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لِأَخِيهِ، يَظْهَرُ الْعَيْبِ، مُسْتَجَابَةٌ، عِنْدَ رَأْسِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ: كُلَّمَا دَعَا لِأَخِيهِ بِحَيْرٍ، قَالَ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ بِهِ: آمِينَ، وَلَكَ بِمِثْلِ» قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَى السُّوقِ فَلَقَيْتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَقَالَ لِي مِثْلَ ذَلِكَ، يَرَوِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. (م/۲۷۳۳)

ترجمه: صفوان بن عبد الله بن صفوان؛ شوهر درداء؛ می گوید: به شام آمدم و برای دیدن ابو درداء به منزلش رفتم. او آنجا نبود؛ اما ام درداء همانجا بود. وی از من پرسید: امسال، تصمیم داری به حج بروی؟ گفتم: بله. گفت: برای ما دعای خیر کن؛ زیرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «دعای غیابی هر شخص در حق برادر مسلمانش، اجابت می شود. و بر بالینش، فرشته ای مأمور است که هنگام دعا کردن شخص برای برادر مسلمانش، فرشته می گوید: آمین (اجابت کن) و برای تو نیز مانند آن باشد». راوی

می‌گوید: بعد از آن، به بازار رفته‌م و ابو درداء را نیز ملاقات نمودم. او هم از من تقاضای دعا کرد و این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ برایم روایت نمود.

باب (۱۴): کراهیت دعا برای تعجیل عقوبت در دنیا

۱۸۸۳- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَادَ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ حَفَّتْ فَصَارَ مِثْلَ الْفَرْخِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ كُنْتَ تَدْعُو بِشَيْءٍ أَوْ تَسْأَلُهُ إِيَّاهُ؟» قَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ أَقُولُ: اللَّهُمَّ مَا كُنْتُ مُعَاقِبِي بِهِ فِي الْآخِرَةِ فَعَجِّلْهُ لِي فِي الدُّنْيَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! لَا تُطِيقُهُ - أَوْ لَا تَسْتَطِيعُهُ - أَفَلَا قُلْتَ: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» قَالَ: فَدَعَا اللَّهُ لَهُ، فَشَفَاهُ. (م/۲۶۸۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ به عیادت مردی از مسلمانان رفت که بسیار ضعیف و لاغر، و مانند یک جوجه شده بود. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «آیا دعای خاصی می‌نمودی یا از الله متعال، چیزی مسئلت می‌نمودی؟» آن مرد گفت: بله، من دعا می‌کردم که: بار الها! عقوبتی را که قرار است در آخرت ببینم، در دنیا برایم معجل گردان. رسول الله ﷺ فرمود: «سبحان الله، تو توانایی آن را نداری؛ چرا اینگونه دعا نکردی که: بار الها! در دنیا و آخرت به ما خوبی و نیکی عنایت کن و ما را از عذاب آتش، نجات بده». راوی می‌گوید: آنگاه، رسول الله ﷺ نزد الله متعال برایش دعا نمود و الله متعال او را شفا داد.

باب (۱۵): کراهیت آرزوی مرگ بخاطر مصیبتی که انسان بدان گرفتار می‌شود؛ و باید دعای خیر نمود

۱۸۸۴- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِضُرِّ نَزَلَ بِهِ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مَتَمَنَّيًّا فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي.» (م/۲۶۸۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شود، آرزوی مرگ نکنند؛ اما اگر چاره‌ای جز این ندارد، بگوید: بار الها! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و هنگامی که مرگ به نفع من است، مرا بمیران.»

۱۸۸۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله «لَا يَتَمَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ، وَلَا يَدْعُ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُ، إِنَّهُ إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ انْقَطَعَ عَمَلُهُ، وَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ الْمُؤْمِنَ عُمُرَهُ إِلَّا خَيْرًا». (م/۲۶۸۲)

ترجمه: ابو هريره رضي الله عنه روايت مي کند که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «هيچيك از شما آرزوي مرگ نکند و قبل از فرا رسيدن آن، درخواست مرگ ننمايد؛ زيرا هنگامی که یکی از شما می میرد، عملش قطع می گردد. و بايد بدانيد که عمر مؤمن، صرفا باعث افزايش خير و نيکی برايش می گردد».

۶۰- کتاب ذکر

باب (۱): تشویق به ذکر الله و تقرب جستن به او با استمرار یادش

۱۸۸۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَقُولُ اللَّهُ عز وجل: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ حِينَ يَذْكُرُنِي، إِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ، ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ أَقْتَرَبَ مِنِّي شِبْرًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْسِحِي، أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً». (م/ ۲۶۷۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال می فرماید: من با بندهام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می نمایم؛ و هنگامی که مرا یاد می کند، من با او هستم؛ پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد؛ و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد؛ و اگر به اندازه‌ی یک دوازده‌ی یک و ربع به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی یک ذراع به او نزدیک می‌شوم؛ و اگر به اندازه‌ی یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله‌ی باز کردن دو دوست) به او نزدیک می‌شوم؛ و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم آمد». □

باب (۲): در مورد مداومت بر ذکر الله و ترک آن

۱۸۸۷- عَنْ أَبِي عُمَانَ النَّهْدِيِّ عَنِ حَنْظَلَةَ الْأَسَدِيِّ رضی الله عنه قَالَ: وَكَانَ مِنْ كُتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَقِينِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: كَيْفَ أَنْتَ يَا حَنْظَلَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَافَقَ حَنْظَلَةُ، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا تَقُولُ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَكُونُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ، حَتَّى كَأَنَّا رَأَى عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالضَّيْعَاتِ، فَنَسِينَا كَثِيرًا، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَوَاللَّهِ إِنَّا لَتَلْقَى مِثْلَ هَذَا، فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْتُ: نَافَقَ حَنْظَلَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَمَا ذَلِكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَكُونُ عِنْدَكَ، تُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ، حَتَّى كَأَنَّا رَأَى عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ، عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالضَّيْعَاتِ، نَسِينَا كَثِيرًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

إِنْ لَوْ تَدُومُونَ عَلَيَّ مَا تَكُونُونَ عِنْدِي، وَفِي الذِّكْرِ، لَصَافَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ فُرُشَكُمْ، وَفِي طُرُقِكُمْ، وَلَكِنْ، يَا حَنْظَلَةَ سَاعَةً وَسَاعَةً» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (م/۲۷۵۰)

ترجمه: ابو عثمان نهدی می‌گوید: حنظله‌ی اُسیدی رضی الله عنه که یکی از کاتبان رسول الله صلی الله علیه و آله بود، گفت: ابوبکر رضی الله عنه مرا دید و گفت: ای حنظله! حالت چطور است؟ من جواب دادم: حنظله منافق شده است. گفت: سبحان الله! چه می‌گویی؟ گفتیم: هنگامی که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دوزخ و بهشت صحبت می‌نماید، گویا آنها را با چشم سر، مشاهده می‌کنیم. اما هنگامی که از نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون می‌رویم، به کارهای همسران، فرزندان و سایر امور زندگی می‌پردازیم و بسیاری از سخنان پیامبر را فراموش می‌کنیم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به الله متعال که این حالت به ما هم دست می‌دهد. آنگاه من و او نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتیم و من گفتم: یا رسول الله! حنظله دچار نفاق شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «موضوع چیست؟» گفتم: یا رسول الله! هنگامی که نزد شما هستیم و شما دوزخ و بهشت را برای ما یادآوری می‌نمایید، گویا آنها را با چشم سر، مشاهده می‌کنیم. اما هنگامی که از نزد شما بیرون می‌رویم، به کارهای همسران، فرزندان و سایر امور زندگی می‌پردازیم و بسیاری از سخنان شما را فراموش می‌کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر همیشه، همان حالتی را داشته باشید که نزد من دارید و به یاد الله متعال باشید، فرشتگان در خانه‌ها و سر راهایتان با شما مصافحه خواهند کرد؛ ولی ای حنظله! هر لحظه، برای یک کار است». و این جمله را سه بار، تکرار نمود.

باب (۳): اجتماع برای تلاوت قرآن کریم

۱۸۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الْآخِرَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلَيَّ مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ، وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ، يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَعَشِيَّتُهُمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ، وَمَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ». (م/۲۶۹۹)

ترجمه: ابوهیره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، مشکلی از مشکلات دنیوی یک مؤمن را برطرف کند، الله متعال یکی از مشکلات اخروی او را برطرف می نماید. و هرکس، بر انسان تنگدست، آسان بگیرد، الله متعال در دنیا و آخرت بر او آسان می گیرد. و هرکس، عیب مسلمانی را بپوشاند، الله متعال در دنیا و آخرت، عیوبش را می پوشاند. و تا زمانی که بنده برادر مسلمانش را کمک و یاری کند، الله متعال او را یاری خواهد کرد. و هرکس، راهی برای جستجوی علم، در پیش گیرد، الله متعال برایش راهی بسوی بهشت، هموار می سازد. و هر گروهی که در یکی از خانه های الله متعال (مساجد) جمع شوند و قرآن را با یکدیگر، تکرار کنند و یاد بگیرند، آرامش بر آنها نازل می گردد و رحمت الهی شامل حال آنان می شود و فرشتگان آنان را احاطه می کنند و الله متعال آنها را در میان کسانی که نزد او هستند، یاد می کند. و باید بدانید که هرکس را عملش به جلو نبرد، نسبش او را به جایی نمی رساند».

باب (۴): کسی که بنشیند و به یاد الله متعال باشد

۱۸۸۹ - عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ مُعَاوِيَةُ عَلَى حَلَقَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: مَا أَجَلَسَكُمْ؟ قَالُوا: جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ، قَالَ: اللَّهُ مَا أَجَلَسَكُمْ إِلَّا ذَاكَ؟ قَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَجَلَسْنَا إِلَّا ذَاكَ، قَالَ: أَمَا إِنِّي لَمْ أَسْتَحْلِفْكُمْ تَهْمَةً لَكُمْ، وَمَا كَانَ أَحَدٌ بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَقَلَّ عَنْهُ حَدِيثًا مِنِّي، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَرَجَ عَلَى حَلَقَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: «مَا أَجَلَسَكُمْ؟» قَالُوا: جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ وَنَحْمَدُهُ عَلَى مَا هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ، وَمَنْ بِهِ عَلَيْنَا، قَالَ: «اللَّهِ مَا أَجَلَسَكُمْ إِلَّا ذَاكَ؟» قَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَجَلَسْنَا إِلَّا ذَاكَ قَالَ: «أَمَا إِنِّي لَمْ أَسْتَحْلِفْكُمْ تَهْمَةً لَكُمْ، وَلَكِنَّهُ أَتَانِي جِبْرِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ تعالى يُبَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ». (م/۱/۲۷۰)

ترجمه: از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که: معاویه رضی الله عنه نزد جمعی که در مسجد، گرد هم نشسته بودند، رفت و گفت: چرا اینجا نشسته اید؟ آنان گفتند: اینجا نشسته ایم و ذکر الله متعال را می کنیم. معاویه گفت: شما را به الله سوگند، هدفی بجز این ندارید؟ گفتند: به الله سوگند، هیچ انگیزه ای بجز این نداریم. معاویه گفت: من شما را به دلیل متهم ساختن (به دروغگویی) سوگند ندادم؛ شما باید بدانید که من از تمام کسانی که منزلتی مانند منزلت من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله داشته اند، حدیث کمتری

روایت نموده‌ام؛ باری، رسول الله ﷺ نزد جمعی از یارانش که در مسجد، گرد هم نشسته بودند، رفت و فرمود: «چرا اینجا نشسته‌اید؟» آنان گفتند: اینجا نشسته‌ایم و ذکر الله متعال را می‌کنیم و الله متعال را بخاطر منتهی که بر ما گذاشته و ما را به سوی اسلام، هدایت نموده، سپاس می‌گوییم. رسول الله ﷺ فرمود: شما را به الله سوگند، هدفی بجز این ندارید؟ گفتند: به الله سوگند، هیچ انگیزه‌ای بجز این نداریم. رسول الله ﷺ فرمود: «من شما را به دلیل متهم ساختن (به دروغگویی) سوگند ندادم؛ ولی جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و مرا اطلاع داد که الله متعال به وسیله‌ی شما نزد فرشتگان افتخار می‌کند».

باب (۵): فضیلت مجالس ذکر الله متعال و دعا و استغفار

۱۸۹۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَائِكَةً سَيَّارَةً، فَضُلًّا، يَتَّبِعُونَ مَجَالِسَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا مَجْلِسًا فِيهِ ذِكْرٌ قَعَدُوا مَعَهُمْ، وَحَفَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِأَجْنِحَتِهِمْ، حَتَّى يَمْلَأُوا مَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَإِذَا تَفَرَّقُوا عَرَجُوا وَصَعِدُوا إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمُ اللَّهُ عز وجل، وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: جِئْنَا مِنْ عِنْدِ عِبَادِكَ فِي الْأَرْضِ، يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيُهَلِّلُونَكَ وَيُحَمِّدُونَكَ وَيَسْأَلُونَكَ، قَالَ: وَمَاذَا يَسْأَلُونِي؟ قَالُوا: يَسْأَلُونَكَ جَنَّتِكَ، قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا جَنَّتِي؟ قَالُوا: لَا، أَيْ رَبِّ، قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا جَنَّتِي؟ قَالُوا: وَيَسْتَجِيرُونَكَ، قَالَ: وَمِمَّ يَسْتَجِيرُونَني؟ قَالُوا: مِنْ نَارِكَ يَا رَبِّ، قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا نَارِي؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا نَارِي؟ قَالُوا: وَيَسْتَعْفِرُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: قَدْ عَفَرْتُ لَهُمْ، فَأَعْطَيْتُهُمْ مَا سَأَلُوا وَأَجْرْتُهُمْ مِمَّا اسْتَجَارُوا، قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبِّ فِيهِمْ فُلَانٌ، عَبْدٌ خَطَاءٌ، إِنَّمَا مَرَّ فَجَلَسَ مَعَهُمْ، قَالَ: فَيَقُولُ: وَلَهُ عَفَرْتُ، هُمْ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ». (م/۲۶۸۹)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «الله متعال، علاوه بر فرشتگانی که مسئولیت‌های مختلف دارند، فرشتگانی دارد که در راه‌ها مشغول گشت زنی هستند و بدنبال مجالس ذکر می‌گردند. و هرگاه، مجلسی ببینند که به یاد الله متعال مشغول‌اند، با آنان می‌نشینند و یکدیگر را با بال‌هایشان احاطه می‌کنند تا جایی که فضای این مجلس را تا آسمان دنیا پُر می‌کنند؛ و بعد از پراکنده شدن و رفتن مردم، عروج می‌کنند و به آسمان می‌روند. الله متعال که حال بندگانش را بهتر از آنان می‌داند از آنها می‌پرسد که از کجا می‌آید؟ فرشتگان می‌گویند: ما از نزد گروهی از

بندگان می‌آییم که پاکی و بزرگی تو را بیان می‌کردند و لا اله الا الله می‌گفتند و تو را تعریف و تمجید می‌نمودند و از تو می‌خواستند. الله متعال می‌فرماید: چه می‌خواستند؟ فرشتگان می‌گویند: بهشت می‌خواهند. الله متعال می‌فرماید: آیا بهشت مرا دیده‌اند؟ جواب می‌دهند: نه، ای پروردگار. الله متعال می‌فرماید: اگر بهشت مرا می‌دیدند، چکار می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: و از تو پناه می‌خواستند؟ الله متعال می‌فرماید: از چه چیزی پناه می‌خواستند؟ می‌گویند: پروردگارا! از آتش جهنم. الله متعال می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ می‌گویند: نه، ای پروردگار. الله متعال می‌فرماید: اگر آن را می‌دیدند، چکار می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: و از تو طلب مغفرت می‌کردند. الله متعال می‌فرماید: من آنان را مغفرت نمودم و آنچه را که خواستند، به آنها عنایت نمودم و از آنچه که پناه خواستند، پناه دادم. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! در میان آنان، فلان بنده‌ی بسیار گنه‌کار وجود داشت؛ گذرش از آنجا افتاد؛ پس با آنان نشست. الله متعال می‌فرماید: او را نیز بخشیدم؛ آنان گروهی هستند که همنشین آنها هم شقی و بدبخت نمی‌گردد».

باب (۶): در مورد زنان و مردانی که ذکر الله را می‌کنند

۱۸۹۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَسِيرُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، فَمَرَّ عَلَى جَبَلٍ يُقَالُ لَهُ جُمْدَانُ، فَقَالَ: «سِيرُوا هَذَا جُمْدَانُ، سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ» قَالُوا: وَمَا الْمُفْرَدُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا، وَالذَّاكِرَاتُ». (م/۲۶۷۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسیر مکه بود که از کنار کوهی بنام جمدان گذشت و فرمود: «افراد تنها، سبقت گرفتند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! افراد تنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردان و زنانی که بسیار الله را یاد می‌کنند».

باب (۷): در مورد لا اله الا الله گفتن

۱۸۹۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَعَزَّ جُنْدُهُ، وَنَصَرَ عَبْدُهُ، وَعَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ». (م/۲۷۲۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد؛ او یکتاست؛ لشکرش را عزت بخشید؛ بنده‌اش را یاری کرد و احزاب را به

تنهایی، شکست داد؛ پس بعد از او، هیچ چیزی یا قدرتی وجود ندارد». «بجز الله، همه چیز از بین می‌رود».

باب (۸): در مورد ذکر کردن با آواز بلند

۱۸۹۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي سَفَرٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَجْهَرُونَ بِالتَّكْبِيرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «أَيُّهَا النَّاسُ ارْجِعُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَيْسَ تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا، وَهُوَ مَعَكُمْ» قَالَ: وَأَنَا خَلْفُهُ، وَأَنَا أَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ، أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؟» فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُلْ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». (م/۴/۲۷۰)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: ما همراه نبی اکرم صلى الله عليه وآله در سفری بودیم که مردم، با صدای بلند، شروع به تکبیر گفتن کردند. نبی اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «برخود، رحم کنید؛ شما کر و غائبی را صدا نمی‌زنید. بلکه کسی را صدا می‌زنید که شنوا، نزدیک و با شما است».

ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: من پشت سر رسول الله صلى الله عليه وآله بودم و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می‌گفتم. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «ای عبد الله بن قیس! آیا به تو کلمه‌ای را که گنجی از گنج‌های بهشت است، نیاموزم؟» گفتم: بلی، یا رسول الله. فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

باب (۹): دعای هنگام فرارسیدن شب

۱۸۹۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا أَمْسَى قَالَ: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمَلِكُ لِلَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَسُوءِ الْكِبَرِ، وَفِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ» قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عُبَيْدٍ اللَّهِ: وَزَادَنِي فِيهِ زُبَيْدٌ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، رَفَعَهُ، أَنَّهُ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». وَفِي رَوَايَةٍ: وَإِذَا أَصْبَحَ قَالَ ذَلِكَ أَيْضًا: «أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ الْمَلِكُ لِلَّهِ».

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: هنگامی که شب فرا می رسد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمَلِكُ لِلَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالنَّهْمِ وَسُوءِ الْكِبَرِ، وَفِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ».

«ما و تمام جهانیان، روز را برای خدا به شب رسانیدیم؛ و حمد از آن الله است؛ هیچ معبودی بجز الله که یکتاست و شریکی ندارد، وجود ندارد؛ الهی! من خیر این شب و خیر آنچه را که در آن، وجود دارد، از تو مسئلت می نمایم؛ و از شرّ این شب و شرّ آنچه که در آن، وجود دارد، به تو پناه می برم؛ الهی! من از تنبلی، کهنسالی، بدی های پیری، فتنه های دنیا و عذاب قبر به تو پناه می برم».

و در بعضی از روایات آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر این، می فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

«هیچ معبودی، بجز الله که یکتاست و شریکی ندارد، وجود ندارد؛ پادشاهی و حمد فقط از آن اوست و او بر هر چیز قادر است».

و در روایتی آمده است که هنگام صبح می فرمود: «أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلَّهِ...».

«ما و تمام جهانیان، شب را برای الله به روز رساندیم...».

باب (۱۰): دعای هنگام خوابیدن و به رختخواب رفتن

۱۸۹۵- عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ فَاطِمَةَ اشْتَكَتْ مَا تَلَقَى مِنَ الرَّحَى فِي يَدِهَا، وَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم سَبِيًّا، فَانْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ، وَلَقِيَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ إِلَيْهَا فَجَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَصَاجِعَنَا، فَذَهَبْنَا نَقُومُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: «عَلَى مَكَانِكُمَا» فَقَعَدَ بَيْنَنَا، حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمِهِ عَلَى صَدْرِي، وَ قَالَ: «أَلَا أَعْلَمُكُمْ خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَا؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَصَاجِعَكُمَا: أَنْ تُكَبِّرَا اللَّهَ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، وَتُسَبِّحَاهُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَتَحْمَدَاهُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ» وَ زَادَ فِي أُخْرَى: قَالَ عَلِيٌّ: مَا تَرَكْتُهُ مُنْذُ سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ، قِيلَ لَهُ: وَلَا لَيْلَةَ صِفِّينَ؟ قَالَ: وَلَا لَيْلَةَ صِفِّينَ.

ترجمه: علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: فاطمه رضی الله عنها از سختی کار با آسیا، شکایت داشت. بدین جهت، پس از اینکه چند اسیر نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت ولی او را نیافت؛ بلکه عایشه رضی الله عنها را دید و در این مورد، با وی سخن گفت.

هنگامی که نبی اکرم ﷺ آمد، عایشه رضی الله عنها او را از آمدن فاطمه رضی الله عنها باخبر ساخت. رسول اکرم ﷺ نزد ما آمد در حالی که ما به رختخواب رفته بودیم. خواستم بلند شوم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست تا جایی که سردی قدم‌هایش را بر سینه‌ام احساس کردم و فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از خواسته‌تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار، الحمد لله بگویید؛ اینها برای شما از خدمتکار، بهترند».

علی رضی الله عنه می‌گوید: از زمانی که این سخنان را از نبی اکرم ﷺ شنیدم، هرگز این اذکار را ترک نکردم. یکی پرسید: حتی شب جنگ صفین؟ گفت: نه، شب جنگ صفین هم ترک نکردم.

۱۸۹۶- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، وَاجْعَلْهُنَّ مِنْ آخِرِ كَلَامِكَ، فَإِنْ مِتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ، مِتَّ وَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ» قَالَ: فَردَدْتُهُنَّ لِأَسْتَدْكِرْهُنَّ فَقُلْتُ: آمَنْتُ بِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، قَالَ: «قُلْ: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (م/۲۷۱۰)

ترجمه: از براء ابن عازب رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوی کامل بگیر و بر پهلوئی راست بخواب و این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ».

«پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‌ام را بسوی تو برمی‌گردانم و تمام امورم را به تو می‌سپارم و تو را پشت و پناه خود می‌دانم. و یقین دارم که هنگام خشم و غضبت، پناهی جز تو ندارم. پروردگارا! به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که مبعوث نمودی، ایمان آوردم.) این جملات را آخرین کلام خود قرار بده؛ اگر در همان شب بمیری، بر فطرت (با ایمان) از دنیا رفته ای».

راوی (براء) می گوید: این دعا را نزد رسول اکرم ﷺ خواندم. وقتی گفتم: «أَمَنْتُ بِرَسُولِكَ» پیامبر ﷺ فرمود: «بگو: أَمَنْتُ بِنَبِيِّكَ». یعنی بجای لفظ رسول، کلمه ی نبی را بکار ببر.

۱۸۹۷- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ قَالَ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَبِاسْمِكَ أَمُوتُ»، وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». (م/۲۷۱۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ به رختخواب می رفت، دستش را زیر رخسارش می گذاشت و می فرمود: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَأَمُوتُ». (بار الها! به نام تو بیدار می شوم و می خوابم.) و هنگامی که بیدار می شد، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» «حمد و سپاس از آن معبودی است که ما را از خواب، بیدار کرد. و بسوی او حشر خواهیم شد».

۱۸۹۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ أَمَرَ رَجُلًا، إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ، قَالَ: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ نَفْسِي وَأَنْتَ تَوَفَّاهَا، لَكَ مَمَاتُهَا وَمَحْيَاهَا، إِنَّ أَحْيَيْتَهَا فَاحْفَظْهَا، وَإِنْ أَمَتَّهَا فَاعْفِرْ لَهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ» فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَسَمِعْتَ هَذَا مِنْ عُمَرَ؟ فَقَالَ: مِنْ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ، مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۷۱۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنه به مردی که می خواست به رختخواب برود، دستور داد تا این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ نَفْسِي وَأَنْتَ تَوَفَّاهَا، لَكَ مَمَاتُهَا وَمَحْيَاهَا، إِنَّ أَحْيَيْتَهَا فَاحْفَظْهَا، وَإِنْ أَمَتَّهَا فَاعْفِرْ لَهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ». «بار الها! تو جان مرا آفریدی، و تو آن را دوباره پس می گیری، مرگ و زندگی آن بدست تو است. الهی! اگر زنده اش نگهداشتی، از آن محافظت کن؛ و اگر آن را میراندی، پس مورد آمرزش قرار ده؛ الهی! من از تو عافیت می خواهم».

مردی از او پرسید: آیا این چیز را از عمر شنیدی؟ ابن عمر گفت: از کسی شنیدم که از عمر بهتر است؛ از رسول الله ﷺ شنیدم.

۱۸۹۹- عَنْ سُهَيْلٍ قَالَ: كَانَ أَبُو صَالِحٍ يَأْمُرُنَا، إِذَا أَرَادَ أَحَدُنَا أَنْ يَنَامَ، أَنْ يَضْطَجِعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ

كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، وَمُنْزَلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، أَفْضِ عَنَّا الدِّينَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ». وَكَانَ يَرْوِي ذَلِكَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. (م/۲۷۱۳)

ترجمه: سهیل می گوید: هرگاه یکی از ما می خواست بخوابد، ابوصالح به ما دستور می داد تا به سمت راستش بخوابد و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، وَمُنْزَلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، أَفْضِ عَنَّا الدِّينَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ». «الهی! پروردگار آسمانها و زمین، و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و همه ی چیزها، شکافنده ی دانه و هسته، فرود آورنده ی تورات و انجیل و فرقان، از شر هر آنچه که پیشانی اش در دست توست به تو پناه می برم؛ الهی! تویی اول؛ و قبل از تو چیزی وجود ندارد؛ تویی آخر، و بعد از تو چیزی نیست؛ تو آشکاری، و هیچ چیز آشکارتر از تو نیست. تو پنهانی، و هیچ چیز پنهان تر از تو نیست؛ الهی! قرض های ما را ادا کن، و ما را از تنگدستی به غنا و توانگری برسان».

و این را به نقل از ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می نمود.

۱۹۰۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَأْخُذْ دَاخِلَةَ إِزَارِهِ، فَلْيَنْفُضْ بِهَا فِرَاشَهُ، وَلْيُسَمِّ اللَّهَ، فَإِنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَا خَلَفَهُ بَعْدَهُ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَضْطَجِعَ، فَلْيَضْطَجِعْ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، وَلْيَقُلْ: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّي بِكَ وَضَعْتُ جَنِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي فَاعْفِرْ لَهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». (م/۲۷۱۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما به رختخواب رفت، آن را با قسمت داخلی ازارش، تکان دهد؛ زیرا نمی داند که بعد از او چه اتفاقی در آن، افتاده است؛ سپس این دعا را بخواند: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّي بِكَ وَضَعْتُ جَنِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي فَاعْفِرْ لَهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».

«بارالها! پروردگارا! به نام تو پهلویم را به زمین گذاشتم و به کمک تو آن را بلند می‌کنم؛ اگر روح مرا قبض کردی، بر آن، رحم فرما؛ و اگر زنده گذاشتی، آن را بوسیله‌ی همان چیزهایی که بندگان نیکوکار را حفاظت می‌نمایی، حفاظت کن.»

۱۹۰۱- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وَكَفَانَا وَأَوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا مُؤَيٍّ». (م/۲۷۱۵)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله به رختخواب می‌رفت، می‌فرمود: «الحمد لله الذي أطعمنا وسقانا، وكفانا وأوانا، فكلم ممن لا كافي له ولا مؤي». «تمام ستایش‌ها از آن معبودی است که ما را خورانید و نوشانید و تمام امور را ما کفایت کرد و به ما جای پناه داد؛ براستی که چقدر از مردم هستند که هیچگونه مددکار و پناه دهنده‌ای ندارند.»

باب (۱۱): تسبیح گفتن بعد از نماز صبح

۱۹۰۲- عَنْ جُوَيْرِيَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بُكْرَةً حِينَ صَلَّى الصُّبْحَ، وَهِيَ فِي مَسْجِدِهَا، ثُمَّ رَجَعَ بَعْدَ أَنْ أَصْحَى، وَهِيَ جَالِسَةٌ، فَقَالَ: «مَا زِلْتِ عَلَى الْحَالِ الَّتِي فَارَقْتُكِ عَلَيْهَا؟» قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَقَدْ قُلْتِ بَعْدَكَ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، لَوْ وُزِنَتْ بِمَا قُلْتِ مِنْذُ الْيَوْمِ لَوَزَنَتْهُنَّ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ» وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهَا قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ رِضًا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ زِنَةَ عَرْشِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

ترجمه: از أم المؤمنین جویریة رضی الله عنها دختر حارث روایت است که یک روز صبح، او در محل نماز خواندنش بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح، از خانه بیرون رفت. سپس هنگام چاشت برگشت در حالی که هنوز جویریة سر جایش نشسته بود. پس فرمود: «همچنان بر همان حالتی که از تو جدا شدم، نشسته‌ای؟» جویریة گفت: بله. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من بعد از رفتن از نزد تو، چهار کلمه را سه بار تکرار نمودم که اگر این کلمات، با اذکاری که تو از هنگام صبح، گفته‌ای، وزن شود، سنگین‌تر خواهد بود: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ». «تسبیح و پاکی الله و ستایش او را به تعداد مخلوقات او، خشنودی او، وزن عرش او و جوهر سخنانش، بیان می‌نمایم.»

و در روایت دیگری از جویریة آمده است که فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ رِضًا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ زِينَةَ عَرْشِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

۱۹۰۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «مَنْ قَالَ، حِينَ يُصْبِحُ وَحِينَ يُمْسِي: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، مِائَةَ مَرَّةٍ، لَمْ يَأْتِ أَحَدٌ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بِأَفْضَلِ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا أَحَدٌ قَالَ مِثْلَ مَا قَالَ أَوْ زَادَ عَلَيْهِ». (م/۲۶۹۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «هرکس، هنگام صبح و شام، صد بار سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ بگوید، هیچ کس، روز قیامت، با عملی بهتر از عمل او نمی آید؛ مگر کسی که مثل او یا بیشتر از او گفته باشد».

باب (۱۲): فضیلت تسبیح گفتن

۱۹۰۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». (م/۲۶۹۴)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد الله متعال، محبوباند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».

۱۹۰۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «لَأَنْ أَقُولَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». (م/۲۶۹۵)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ» گفتن برای من از آنچه که خورشید بر آن طلوع کرده است (یعنی همه‌ی دنیا) محبوب تر است».

باب (۱۳): در مورد لا اله الا الله، الحمد لله و الله اكبر گفتن

۱۹۰۶- عَنْ مُوسَى الْجُهَنِيِّ، عَنْ مُضْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: عَلَّمَنِي كَلَامًا أَقُولُهُ، قَالَ: «قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ

الْحَكِيمِ» قَالَ: فَهَوَ لَا لِرَبِّي، فَمَا لِي؟ قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي» قَالَ مُوسَى: أَمَا عَافِنِي، فَأَنَا أَتَوَّهُمْ وَمَا أَذْرِي. (م/۲۶۹۶)

ترجمه: موسی جهنی به روایت از مصعب بن سعد به نقل از پدرش ﷺ می گوید: بادیه نشینی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: جمله‌ای به من بیاموز تا آن را ورد زبانم کنم.

رسول الله ﷺ فرمود: «بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ». آن مرد گفت: این جملات از آن پروردگار من است؛ برای خودم چه بگویم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَاهْدِنِي، وَارْزُقْنِي» «بار الها! مرا ببخش، به من رحم کن، مرا هدایت کن، و به من روزی عنایت فرما».

موسی می گوید: گمان می کنم که کلمه‌ی «عَافِنِي» هم در این دعا بود؛ ولی دقیقاً نمی دانم.

باب (۱۴): سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ محبوب ترین سخن نزد الله متعال است

۱۹۰۷- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَحَبِّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُخْبِرُنِي بِأَحَبِّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَبَّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ». (م/۲۷۳۱)

ترجمه: ابو ذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آیا تو را از محبوبترین سخن نزد الله، با خبر نسازم؟» گفتم: بلی، یا رسول الله، مرا از محبوبترین سخن نزد الله، با خبر ساز. فرمود: «همانا محبوبترین سخن نزد الله، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ است».

باب (۱۵): در مورد کسی که روزانه، صد بار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بگوید

۱۹۰۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ، مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عِدْلُ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَوُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ، يَوْمَهُ ذَلِكَ، حَتَّى يُمِيتَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ إِلَّا أَحَدٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ،

وَمَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، فِي يَوْمٍ، مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ، وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (م/۲۶۹۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، روزانه صد بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بگوید، به او به اندازه‌ی آزاد ساختن ده برده، ثواب می‌رسد، صد نیکی برایش نوشته می‌شود و صد گناه از گناهانش، پاک می‌گردد و امروز تا شب از شیطان، حفاظت می‌شود. و هیچ کس (در روز قیامت) عملی بهتر از آن نمی‌آورد؛ مگر فردی که عمل بیشتری انجام دهد (همین کلمه را بیشتر بگوید و یا به طور کلی، اعمال بیشتری انجام داده باشد). و هرکس، روزانه صد بار «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ» بگوید، گناهانش بخشیده می‌شوند اگر چه به اندازه‌ی کف دریا باشند».

۱۹۰۹- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَكْسِبَ كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ؟» فَسَأَلَهُ سَائِلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ: كَيْفَ يَكْسِبُ أَحَدُنَا أَلْفَ حَسَنَةٍ؟ قَالَ: «يُسَبِّحُ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ، فَيَكْتُبُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ، أَوْ يُحِطُّ عَنْهُ أَلْفُ خَطِيئَةٍ». (م/۲۶۹۸)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: «آیا هریک از شما توانایی آن را ندارد که روزانه، هزار نیکی بدست آورد؟» یکی از افرادی که در جلسه حضور داشت، پرسید: چگونه یکی از ما می‌تواند هزار نیکی بدست آورد؟ فرمود: «هرکس، صد بار سبحان الله بگوید، هزار نیکی برایش نوشته می‌شود یا هزار گناه از گناهانش، بخشیده می‌شود».

۶۱- کتاب پناه خواستن و امور دیگر

باب (۱): پناه خواستن از بدی فتنه‌ها

۱۹۱۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَدْعُو بِهَؤُلَاءِ الدَّعَوَاتِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». (م/۲۷۰۶)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینگونه دعا می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ».

«بار الها! آزمايش قبر و عذاب آن، فتنه‌ی جهنم و عذاب آن، شرّ فتنه‌ی سرمایه‌داری، شرّ فتنه‌ی فقر و شرّ فتنه‌ی مسیح دجال به تو پناه می‌برم؛ بار الها! گناهانم را با آب یخ و تگرگ، شستشو ده و همانگونه که لباس سفید را پاک و صاف می‌گردانی و چرک‌هایش را بر طرف می‌کنی، قلبم را از گناهان، پاک و صاف بگردان. و همچنانکه میان مشرق و مغرب، فاصله انداخته‌ای، میان من و گناهانم، فاصله بینداز؛ بار الها! از تنبلی، پیر و فرتوت شدن، گناه و دین به تو پناه می‌برم».

باب (۲): پناه خواستن از عجز (ناتوانی) و تنبلی

۱۹۱۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ، وَالْهَرَمِ، وَالْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ». (م/۲۷۰۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم همواره چنین دعا می نمود:
 «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ، وَالْهَرَمِ، وَالْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ».
 «بار الها! از ناتوانی، تنبلی، بزدلی، کهنسالی شدید، بخل، عذاب قبر و فتنه های زندگی و مرگ، به تو پناه می برم»

باب (۳): پناه خواستن از نگون بختی و قضا بد

۱۹۱۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يَتَعَوَّذُ مِنْ سُوءِ الْقَضَاءِ، وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَمِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَمِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، قَالَ عَمْرُو بْنُ حَدِيثِهِ: قَالَ سُفْيَانُ: أَشْكُ أَنِّي رَدْتُ وَاحِدَةً مِنْهَا. (م/۲۷۰۷)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از نگون بختی، قضا بد، خوشحال شدن دشمنان و گرفتاری به خدا پناه می برد.
 عمرو می گوید: سفیان که یکی از راویان این حدیث است، گفت: من شک دارم که یکی از این موارد را من اضافه نمودم.

۱۹۱۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ مِنْ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ، وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيعِ سَخَطِكَ». (م/۲۷۳۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہ می گوید: یکی از دعاهای رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم این بود که می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ، وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيعِ سَخَطِكَ».

«بار الها! از زوال نعمت های، تغییر صحت و عافیتی که عنایت فرموده ای، عذاب ناگهانی و همه ی اموری که باعث ناخشنودی تو می گردد، به تو پناه می برم».

باب (۵): «یرحمک الله» گفتن به کسی که عطسه بزند و الحمد لله بگوید

۱۹۱۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: عَطَسَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رَجُلَانِ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الْآخَرَ، فَقَالَ الَّذِي لَمْ يُشَمِّتْهُ: عَطَسَ فُلَانٌ فَشَمَّتَهُ، وَعَطَسْتُ أَنَا فَلَمْ تُشَمِّتْنِي، قَالَ: «إِنَّ هَذَا حَمِدَ اللَّهَ وَإِنَّكَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم» (م/۲۹۹۱)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: دو نفر نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عطسه زدند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در جواب یکی از آنها «یرحمک الله» گفت و در جواب دیگری، نگفت. شخصی که پیامبر به او «یرحمک الله» نگفت، عرض کرد: فلانی عطسه زد، شما در جوابش «یرحمک الله» گفتید؛ ولی هنگامی که من عطسه زدم، «یرحمک الله» نگفتید؟ فرمود: «این شخص، الحمد لله» گفت؛ ولی تو نگفتی».

۱۹۱۵- عَنْ إِيَّاسِ بْنِ سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَاهُ، حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وَعَطَسَ رَجُلٌ عِنْدَهُ فَقَالَ لَهُ: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ» ثُمَّ عَطَسَ أُخْرَى فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم: «الرَّجُلُ مَرْكُومٌ». (م/۲۹۹۳)

ترجمه: ایاس بن سلمه می گوید: پدرم گفت: من شنیدم که مردی نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عطسه زد و رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به او فرمود: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ». (الله متعال بر تو رحم کند.) بعد از آن، دوباره عطسه زد. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «این مرد، دچار سرما خوردگی شده است».

۶۲- کتاب توبه و پذیرفتن آن و وسعت رحمت الله ﷻ و امور دیگر

باب (۱): دستور به توبه

۱۹۱۶- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الْأَعْرَبَ ﷺ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ - يُحَدِّثُ ابْنَ عُمَرَ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ، فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ، فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ». (م/۲۷۰۲)

ترجمه: ابو برده می گوید: شنیدم که اعرب بن یسار مزنی ﷺ که از یاران نبی اکرم ﷺ می باشد، روایت نمود که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «ای مردم! بسوی الله، رجوع و توبه نمایید؛ زیرا من روزانه، صد بار، توبه می کنم».

باب (۲): تشویق به توبه

۱۹۱۷- عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ أَعُوذُهُ وَهُوَ مَرِيضٌ، فَحَدَّثَنَا بِحَدِيثَيْنِ: حَدِيثًا عَنْ نَفْسِهِ وَحَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ، مِنْ رَجُلٍ فِي أَرْضٍ دَوِيَّةٍ مَهْلَكَةٍ، مَعَهُ رَاحِلَتُهُ، عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَنَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ، فَطَلَبَهَا حَتَّى أَدْرَكَهُ الْعَطَشُ، ثُمَّ قَالَ: أَرْجِعْ إِلَى مَكَانِي الَّذِي كُنْتُ فِيهِ فَأَنَامُ حَتَّى أَمُوتَ. فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى سَاعِدِهِ لِيَمُوتَ فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَاحِلَتُهُ وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَالَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ وَزَادِهِ». (م/۲۷۴۴)

ترجمه: حارث بن سوید می گوید: من برای عیادت عبد الله که مریض بود، رفتم. او دو مطلب برای ما بیان نمود؛ یکی را از طرف خودش گفت و دیگری را از رسول الله ﷺ روایت کرد. وی گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال از توبه ی بنده ی مؤمنش، بیشتر از آن مردی خوشحال می شود که با شترش در بیابانی خشک و هلاک کننده بسر می برد و آب و غذایش هم بر شتر است؛ پس در آنجا می خوابد؛ اما هنگامی که بیدار می شود، متوجه می شود که شترش، رفته است. آنگاه، به جستجوی شتر می پردازد تا جایی که به شدت تشنه می شود. سپس با خودش می گوید: به همان

مکانی که بوده‌ام برمی‌گردم و می‌خواهم تا اینکه بمیرم. آنگاه در انتظار مرگ، سرش را روی ساعدش می‌گذارد؛ بعد از آن، ناگهان بیدار می‌شود و شترش را با توشه و آب و غذایش می‌بیند. الله متعال از توبه‌ی بنده‌ی مؤمنش بیشتر از خوشحالی این شخص که شتر و توشه‌اش را دیده است، خوشحال می‌شود».

باب (۳): در مورد صداقت در توبه و آیه‌ی: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا﴾ [التوبة: ۱۱۸].

۱۹۱۸- عَنِ ابْنِ شِهَابٍ رضی الله عنه قَالَ: ثُمَّ غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ، وَهُوَ يُرِيدُ الرُّومَ وَنَصَارَى الْعَرَبِ بِالشَّامِ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ - كَانَ قَائِدَ كَعْبٍ، مِنْ بَنِيهِ، حِينَ عَمِيَ - قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حَدِيثَهُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: لَمْ أَتَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ غَزَاهَا قَطُّ، إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، عَيْرَ أَبِي قَدْ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهُ، إِلَّا مَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ يُرِيدُونَ عَيْرَ فَرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ، عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَاقَفْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَا أُحِبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَدَّكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، وَكَانَ مِنْ خَبْرِي، حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَبِي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرُ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُ قَبْلَهَا رَاحِلَتَيْنِ قَطُّ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، فَغَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَقَارًا، وَاسْتَقْبَلَ عَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَّأَ لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِمُ الَّذِي يُرِيدُ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابُ حَافِظٍ - يُرِيدُ بِذَلِكَ الدِّيَانَ - قَالَ كَعْبٌ: فَقَلَّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَعَيَّبَ، يَظُنُّ أَنَّ ذَلِكَ سَيَحْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيٌ مِنَ اللَّهِ ﷻ، وَعَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الثَّمَارُ وَالظَّلَالُ، فَأَنَا إِلَيْهَا أَصْعَرُ، فَتَجَهَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَطَفِئَتْ أَعْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّرَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، وَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَى ذَلِكَ، إِذَا أَرَدْتُ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ يَتِمَّادِي بِي حَتَّى اسْتَمَرَّ بِالنَّاسِ الْحِدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَادِيًا وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا، ثُمَّ عَدَوْتُ فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ يَتِمَّادِي بِي حَتَّى أَسْرَعُوا وَتَفَارَطَ الْغَزْوُ، فَهَمَمْتُ أَنْ

أَرْحَلُ فَأَدْرِكُهُمْ، فَيَا لَيْتَنِي فَعَلْتُ، ثُمَّ لَمْ يُقَدَّرْ ذَلِكَ لِي، فَطَفِقْتُ، إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ، بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَحْزُنُنِي أَنِّي لَا أَرَى لِي أُسْوَةً، إِلَّا رَجُلًا مَعْمُوصًا عَلَيْهِ فِي التَّفَاقِي، أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكًا فَقَالَ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكِ: «مَا فَعَلَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ؟» قَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَبَسَهُ بُرْدَاهُ وَالتَّنْظُرُ فِي عِظْفَيْهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَبَيْنَمَا هُوَ عَلَى ذَلِكَ رَأَى رَجُلًا مَبِيصًا يَزُولُ بِهِ السَّرَابُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْ أَبَا حَيْثِمَةَ» فَإِذَا هُوَ أَبُو حَيْثِمَةَ الْأَنْصَارِيُّ، وَهُوَ الَّذِي تَصَدَّقَ بِصَاعِ التَّمْرِ حِينَ لَمَزَهُ الْمُتَأَفِّفُونَ، فَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ تَوَجَّهَ قَافِلًا مِنْ تَبُوكِ، حَضَرَنِي بَنِي، فَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكُذِبَ وَأَقُولُ: بِمِ أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ عَدَا؟ وَأَسْتَعِينُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ لِي: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا، زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ، حَتَّى عَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَجُودَ مِنْهُ بِشَيْءٍ أَبَدًا، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَصَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ فَرَكَعَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ، وَيَحْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضِعَّةٍ وَتَمَانِينَ رَجُلًا فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَانِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَّلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ، حَتَّى جِئْتُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ» فَجِئْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتِغَيْتَ ظَهْرَكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي، وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أُمَّي سَاحِرُجٍ مِنْ سَخَطِهِ بَعْدِي، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا، وَلِكَيْتِي، وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتِكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسَخِّطَكَ عَلَيَّ، وَلَئِنْ حَدَّثْتَكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَحْدِ عَيِّي فِيهِ، إِنِّي لَأَرْجُو فِيهِ عُقْبَى اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي عُدْرٌ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَفْوَى وَلَا أَيْسَرُ مَنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا، فَقَدْ صَدَقَ فَقُمَّ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ» فَقُمْتُ، وَنَارَ رِجَالٍ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، لَقَدْ عَجَزْتَ فِي أَنْ لَا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بِمَا اعْتَدَرَ بِهِ إِلَيْهِ الْمُخَلَّفُونَ، فَقَدْ كَانَ كَافِيكَ ذَنْبَكَ، اسْتِعْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤْتِبُونَنِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجَعَ إِلَى رَسُولِ

اللَّهُ ﷻ فَأَكْذَبَ نَفْسِي، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيَ هَذَا مَعِيَ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ، لَقِيَهُ مَعَكَ رَجُلَانِ، قَالَا مِثْلَ مَا قُلْتَ، فَقَبِلَ لَهْمَا مِثْلَ مَا قَبِلَ لَكَ، قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بِنْتُ رَبِيعَةَ الْعَامِرِيَّةُ، وَهَلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِئِي، قَالَ: فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا، فِيهِمَا أَسْوَةٌ، قَالَ: فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرْتُهُمَا لِي، قَالَ: وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷻ الْمُسْلِمِينَ عَنِ كَلَامِنَا، أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ، مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، قَالَ: فَاجْتَبَيْنَا النَّاسَ، وَقَالَ: تَغَيَّرُوا لَنَا حَتَّى تَتَكَرَّرَ لِي فِي نَفْسِي الْأَرْضُ، فَمَا هِيَ بِالْأَرْضِ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكْنَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلَاةَ وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷻ فَأَسَلَّمُ عَلَيْهِ، وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَكَ شَفْتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ، أَمْ لَا؟ ثُمَّ أَصَلَّى قَرِيبًا مِنْهُ وَأَسَارَفُهُ النَّظَرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلَاتِي نَظَرَ إِلَيَّ، وَإِذَا التَفْتُ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ ذَلِكَ عَلَيَّ مِنْ جَفْوَةِ الْمُسْلِمِينَ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ حِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي، وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَنَّ أَنِّي أُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؟ قَالَ: فَسَكَتَ، فَعُدْتُ فَتَأَشَّدْتُهُ، فَسَكَتَ، فَعُدْتُ فَتَأَشَّدْتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاصَتْ عَيْنَايَ، وَتَوَلَّيْتُ، حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْحِدَارَ، فَبَيْنَا أَنَا أُمْسِي فِي سُوقِ الْمَدِينَةِ، إِذَا نَبْطِيٌّ مِنْ نَبْطِ أَهْلِ الشَّامِ، مَمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ، يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ إِلَيَّ، حَتَّى جَاءَنِي فَدَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ، وَكُنْتُ كَاتِبًا، فَفَرَّأْتُهُ فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بَدَارِ هَوَانٍ وَلَا مَضِيعَةٍ، فَالْحَقُّ بِنَا نُوَاسِكَ، قَالَ: فَقُلْتُ: حِينَ قَرَأْتَهَا: وَهَذِهِ أَيْضًا مِنَ الْبَلَاءِ، فَتَيَامَمْتُ بِهَا التُّنُورَ فَسَجَرْتُهَا بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ مِنَ الْخَمْسِينَ، وَاسْتَلْبَثْتُ الْوُحْيَ، إِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷻ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷻ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزَلَ امْرَأَتَكَ، قَالَ: فَقُلْتُ: أُطَلِّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لَا، بَلِ اعْتَرَلَهَا، فَلَا تَقْرَبْنَهَا، قَالَ: فَأَرْسَلَ إِلَيَّ صَاحِبِي بِمِثْلِ ذَلِكَ، قَالَ: فَقُلْتُ لِامْرَأَتِي: الْحَقِّي بِأَهْلِكَ فَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضَى اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، قَالَ: فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷻ فَقَالَتْ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ حَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ لَا

يَقْرَبَنَّكَ» فَقَالَتْ: إِنَّهُ، وَاللَّهِ، مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، قَالَ: فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوْ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي أَمْرَاتِكَ؟ فَقَدْ أَذِنَ لِمَرْأَةِ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: لَا اسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِينِي مَاذَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ، قَالَ: فَلَبِثْتُ بِدَلِكِ عَشْرَ لَيَالٍ، فَكَمَّلَ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نُهِىَ عَن كَلَامِنَا، قَالَ: ثُمَّ صَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ صَبَاحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بَيْوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ ﷻ مِنَّا، قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي وَضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبْتُ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ أَوْفَى عَلَيَّ سَلْعٌ يَقُولُ، بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَزْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنَّ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ قَالَ فَادَّنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ بِتُوبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا، حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، فَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبِي مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ رَجُلٌ إِلَيَّ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ قَبِيلِي، وَأَوْفَى الْجَبَلِ، فَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، فَتَزَعْتُ لَهُ تُوْبَةً فَكَسَوْتُهُمَا إِيَّاهُ بِبِشَارَتِهِ، وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعْرَتْهُ تُوْبَتَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، فَاَنْطَلَقْتُ أَتَاءَمُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا، يُهَنِّئُونِي بِالتَّوْبَةِ وَيَقُولُونَ: لِتَهْنِئَتِكَ تُوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، وَحَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ يُهْرُولُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرُهُ، قَالَ: فَكَانَ كَعْبٌ لَا يَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ، وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ وَيَقُولُ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدْتِكَ أُمَّكَ» قَالَ: فَقُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «لَا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ، كَأَنَّ وَجْهَهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، قَالَ: وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تُوْبَتِي أَنْ أُخْلَعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ» قَالَ: فَقُلْتُ: فَإِنِّي أَمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ، قَالَ: وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا أَنْجَانِي بِالصَّدَقِ، وَإِنَّ مِنْ تُوْبَتِي أَنْ لَا أَحَدَّثَ إِلَّا صِدْقًا مَا بَقِيْتُ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ، مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلَانِي اللَّهُ بِهِ، وَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذْبَةً مُنْذُ قُلْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى

يَوْمِي هَذَا، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيَ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ [التوبة: ۱۱۷]. حَتَّى بَلَغَ: ﴿إِنَّهُ وَبِهِمْ رِءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّى إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَصَافَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۱۷-۱۱۸]. حَتَّى بَلَغَ: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]. قَالَ كَعْبٌ: وَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ - بَعْدَ إِذْ هَدَانِي اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ - أَعْظَمَ فِي نَفْسِي، مِنْ صِدْقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا أَكُونَ كَذَّبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَّبُوا، إِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَّبُوا، حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ، شَرًّا مَا قَالَ لِأَحَدٍ، وَقَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا أَنْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَا وَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ﴿يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۹۵-۹۶]. قَالَ كَعْبٌ: كُنَّا خُلَفَاءَ، أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ، عَنْ أَمْرِ أَوْلِيَاكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ، فَبَدَّلَكَ قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّى إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ﴾ [التوبة: ۱۱۸]. وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلِفْنَا، تَخَلَّفْنَا عَنِ الْعَزْوِ، وَإِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِبَانًا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرًا عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ. (م/۲۷۶۹)

ترجمه: ابن شهاب رضی اللہ عنہ می گوید: بعد از آن، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم برای مبارزه با روم و نصارای عربی که در سرزمین شام بسر می بردند، به تبوک رفت و غزوهی تبوک اتفاق افتاد. ابن شهاب می گوید: عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك به من گفت: عبد الله بن كعب که عصاکش دوران نایبانی پدرش نیز بود، گفت: شنیدم که كعب بن مالك جریان بازماندنش را از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در غزوهی تبوک اینچنین تعریف نمود: من از هیچ یک از غزوات رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم جز غزوهی تبوک، باز نماندم. البته از غزوهی بدر نیز باز ماندم؛ اما بخاطر تخلف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه الله متعال، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعدهای کرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتنی است که من در شب (بیعت) عقبه، هنگامی که با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بر اسلام،

پیمان بستیم، حضور داشتیم. و دوست ندارم که بجای بیعت عقبه، در بدر می بودم اگرچه بدر از بیعت عقبه در میان مردم، شهرت بیشتری دارد.

داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از این غزوه (تبوک)، از هر زمان دیگر، قوی تر و سرمایه دارتر بودم. سوگند به الله که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم؛ اما برای این غزوه، دو شتر فراهم ساختم. رسول الله ﷺ درگرمای شدید به این غزوه رفت و سفری طولانی، بیابانی بی آب و علف و دشمنی بزرگ، پیش رو داشت. بدین جهت، اهمیت موضوع را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتی که می خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذکر است که تعداد مسلمانان همراه رسول الله ﷺ زیاد بودند طوری که اسامی آنان در دفتری بزرگ، نمی گنجید.

کعب می گوید: هرکس می خواست غایب شود، چنین تصور می کرد که تا زمانی که از جانب الله، وحی نازل نشود، امرش پوشیده خواهد ماند. بلی، زمانی رسول الله ﷺ به این غزوه رفت که میوه ها رسیده و نشستن زیر سایه ها لذت بخش بود. من نیز علاقه مند بودم که در آن، شرکت نمایم. به هر حال، پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان همراهش، آماده شدند؛ من هم هر روز صبح، تصمیم می گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولی بدون اینکه کاری انجام دهم، بر می گشتم و با خود می گفتم: برای رفتن، توانایی دارم. روزها بدین منوال، گذشت تا اینکه مردم بطور کامل، آماده شدند و رسول الله ﷺ و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالی که من به هیچ وجه خود را آماده نکرده بودم. فردای آن روز، تصمیم گرفتم تا خود را آماده کنم اما بدون اینکه کاری انجام دهم، برگشتم. روزها اینگونه سپری شد تا اینکه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصمیم گرفتم که بروم و خود را به آنان برسانم و کاش! چنین می کردم. ولی این کار، برایم مقدّر نشده بود. پس از خروج رسول الله ﷺ، هنگامی که به میان مردم می رفتم، آنچه مرا غمگین می ساخت، این بود که بجز منافقین و افراد ضعیفی که الله متعال آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی دیدم.

از طرفی دیگر، رسول الله ﷺ به یاد من نیفتاد تا اینکه به تبوک رسید؛ آنجا در حالی که میان مردم، نشسته بود، فرمود: «کعب بن مالک چه کار کرد؟» مردی از بنی سلمه گفت: یا رسول الله! او را لباس های زیبا و نگرستن به آنها از آمدن، بازداشت.

معاذ بن جبل گفت: سخن بدی گفتمی؛ یا رسول الله سوگند به الله، ما بجز خیر، چیز دیگری از او نمی‌دانیم. با شنیدن این سخنان، پیامبر اکرم ﷺ سکوت نمود.

در این اثنا، رسول الله ﷺ مردی را دید که لباس سفید به تن داشت و از دور به چیزی می‌ماند که سراب آن را به عقب و جلو می‌برد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خدا کند که ابو خیشمه باشد». اینجا بود که ابو خیشمه‌ی انصاری رضی الله عنه رسید. قابل یاد آوری است که او همان کسی می‌باشد که یک پیمانہ خرما در راه الله متعال صدقه نموده بود و منافقان او را به تمسخر گرفته بودند. بلی، نگرانی من زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول الله ﷺ از تبوک به من رسید؛ اینجا بود که دروغ‌های مختلفی را به خاطر آوردم و با خود می‌گفتم: چگونه فردا از ناخشنودی رسول الله ﷺ خود را نجات دهم و برای این کار از تمام افراد صاحب نظر خانواده‌ام، کمک گرفتم. ولی هنگامی که به من گفتند: رسول الله ﷺ به مدینه رسیده است، افکار باطل از سرم بیرون رفت و دانستم که با سخن دروغ، نمی‌توانم خود را از ناخشنودی پیامبر اکرم ﷺ نجات دهم؛ لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آنروز، رسول الله ﷺ آمد. عادت پیامبر اکرم ﷺ این بود که هرگاه از سفری می‌آمد، نخست، به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و با مردم می‌نشست. در این سفر، پس از این کارها، بازماندگان جهاد که تعدادشان هشتاد و اندی نفر بود، یکی یکی نزد او می‌آمدند و عذرهایشان را بیان می‌کردند و سوگند می‌خوردند. رسول الله ﷺ نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می‌آوردند، از آنان پذیرفت و با آنها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به الله متعال واگذار نمود.

من نیز نزد ایشان رفتم؛ هنگامی که به او سلام دادم، تبسم کرد؛ البته تبسمی که همراه خشم و غضب بود؛ سپس فرمود: «بیا». من هم رفتم و روبرویش نشستم. گفت: «علت نیامدنت چه بود؟ مگر سواری نخریده بودی؟» گفتم: بلی؛ سوگند به الله، اگر غیر از تو، نزد کسی از صاحبان دنیا نشسته بودم، فکر می‌کنم با آوردن عذری می‌توانستم خود را از ناخشنودی او نجات دهم؛ چرا که من از فصاحت کلام برخوردارم. ولی سوگند به الله، یقین دارم که اگر امروز با سخن دروغی تو را خشنود، سازم، بزودی الله متعال تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگویم، از من می‌رنجی؛ ولی من راست می‌گویم و امیدوارم که الله متعال مرا ببخشد؛ خیر،

سوگند به الله که هیچ عذری نداشتم؛ سوگند به الله، هنگامی که از جهاد بازماندم، از هر زمان دیگر، قوی تر و سرمایه دارتر بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «این شخص، راست گفت؛ برخیز تا الله متعال در مورد تو قضاوت کند».

من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: سوگند به الله، ما سراغ نداریم که قبل از این، تو مرتکب گناهی شده باشی؛ تو نتوانستی مانند سایر بازماندگان جهاد، عذری برای رسول الله ﷺ بیاوری و باید بدانی که استغفار پیامبر اکرم ﷺ برای گناهت، کافی بود.

سوگند به الله، آنان به اندازه ای مرا سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با کسی دیگر هم شده است؟ گفتند: بلی. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نیز آنچه را که به تو گفته بود، گفت. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع العمری و هلال بن امیه واقفی.

قابل یادآوری است که آنان از دو مرد نیکوکاری که در بدر حضور داشته و می توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به میان آوردند؛ بدین جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنین رسول الله ﷺ مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفری که از غزوه باز مانده بودیم، نهی فرمود. لذا مردم از ما کناره گیری نمودند و رفتارشان را با ما تغییر دادند تا جایی که زمین هم با من بیگانه شد و گویا آن زمینی نبود که من می شناختم. پنجاه شب، اینگونه بسر بردیم. اما دوستان من درمانده شده، در خانه هایشان نشستند و گریه می کردند. و من که جوان ترین و قوی ترین آنان بودم از خانه بیرون می شدم و در نماز جماعت با مسلمانان، شرکت می کردم و در بازارها می گشتم؛ اما کسی با من، سخن نمی گفت. همچنین نزد رسول الله ﷺ که پس از نماز، می نشست، می رفتم و به او سلام می دادم. و با خود می گفتم: آیا لبهائش را برای جواب سلام من حرکت می دهد یا خیر؟ آنگاه، نزدیک او نماز می خواندم و دزدکی به او نگاه می کردم. هنگامی که نماز می خواندم، به من نگاه می کرد؛ ولی وقتی که به او نگاه می کردم، صورتش را از من برمی گرداند.

زمانی که جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. سوگند به الله که جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آیا می دانی که من الله

متعال و پیامبرش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. دوباره او را سوگند دادم؛ باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم؛ این بار، گفت: الله متعال و پیامبرش بهتر می‌دانند. اینجا بود که اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم).

در یکی از روزها که در بازار مدینه می‌گشتم، ناگهان چشم‌ام به یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود) افتاد که برای فروختن مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم بسوی من اشاره کردند تا نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسان به من داد. من که خواندن و نوشتن می‌دانستم، نامه را خواندم. در آن نامه، چنین نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسیده است که دوستان (محمد) به تو ستم کرده است؛ الله متعال تو را خوار نساخته و حقات را ضایع نگردانیده است؛ نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز بخشی از آزمایش است؛ لذا آن را در تنور انداختم و سوختم.

پس از اینکه چهل شب از پنجاه شب، گذشت و در این مدت، وحی نازل نمی‌شد، فرستاده‌ی رسول الله ﷺ نزد من آمد و گفت: رسول الله ﷺ به تو دستور می‌دهد که از همسرت، کناره گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره گیری کن و به او نزدیک مشو. و همین پیام را نیز برای دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آنجا باش تا اینکه الله متعال در این باره، قضاوت کند.

کعب می‌گوید: همسر هلال بن امیه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! هلال بن امیه، پیرمرد افتاده‌ای است که خادمی ندارد؛ اگر به او خدمت کنم، آزرده خاطر خواهی شد؟ فرمود: «خیر، ولی به تو نزدیک نشود». همسرش گفت: سوگند به الله که او هیچگونه حرکتی ندارد؛ سوگند به الله، از زمانی که این مسئله برایش پیش آمده است تا امروز، همچنان گریه می‌کند.

کعب می‌گوید: یکی از اعضای خانواده‌ام پس از شنیدن این سخن، به من گفت: چقدر خوب بود که از رسول الله ﷺ اجازه می‌گرفتی تا همانطور که همسر هلال بن امیه را اجازه داد به همسرت نیز اجازه می‌داد تا به تو خدمت کند. گفتم: در این مورد از رسول الله ﷺ اجازه نمی‌گیرم؛ زیرا جواب پیامبر اکرم ﷺ را در این باره

نمی دانم؛ چرا که من مردی جوان هستم. بعد از آن، ده شب دیگر نیز صبر کردم تا پنجاه شب کامل از زمانی که رسول الله ﷺ مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامی که نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم به همان حالتی که الله متعال ذکر نموده است یعنی زمین با تمام وسعتش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صدای ندا دهنده‌ای را شنیدم که بالای کوه سلع رفته بود و با صدای بلند می‌گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول الله ﷺ بعد از خواندن نماز صبح، پذیرفته شدن توبه‌ی ما را از جانب الله متعال اعلام نموده است؛ بدین جهت، مردم براه افتاده‌اند و ما را بشارت می‌دهند.

به هر حال، تعدادی بسوی دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. همچنین مردی اسبش را بسوی من تاخت و دیگری از طایفه‌ی اسلم، پیاده دوید و صدایش زودتر از اسب به من رسید. هنگامی که آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای عرض تبریک نزد من آمد، لباسهایم را بیرون آوردم و بخاطر بشارتی که به من داده بود به او عطا کردم. سوگند به الله که در آن وقت، لباس دیگری نداشتیم؛ بدین جهت، دو لباس (آزار و ردایی) به عاریت گرفتم و پوشیدم و بسوی رسول الله ﷺ براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من می‌آمدند و بخاطر پذیرفته شدن توبه‌ام به من، تبریک عرض می‌کردند و می‌گفتند: پذیرش توبه‌ات از جانب الله متعال، مبارک باد. تا اینکه وارد مسجد شدم؛ در آنجا دیدم که رسول الله ﷺ نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. با دیدن من، طلحه بن عبیدالله بلند شد و بسوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. بخدا سوگند، بجز او کسی دیگر از مهاجرین، بلند نشد. و من این برخورد طلحه را فراموش نمی‌کنم. پس هنگامی که به رسول الله ﷺ سلام دادم، در حالی که چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشید، فرمود: «تو را به بهترین روزی که از مادر متولد شده‌ای و هم اکنون بر تو گذشته است، بشارت می‌دهم». پرسیدم: یا رسول الله! آیا این بشارت از جانب شماس و یا از سوی الله متعال می‌باشد؟ فرمود: «خیر، بلکه از جانب الله متعال است». قابل یاد آوری است که هنگام خوشحال شدن، چهره‌ی مبارکش ﷺ مانند قرص ماه، می‌درخشید و ما این حالت ایشان را می‌دانستیم. هنگامی که روبرویش نشستیم، گفتم: یا رسول الله! یکی از شرایط توبه‌ام

اینست که اموال را در راه الله و پیامبرش، صدقه دهم. رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از اموالت را برای خود، نگه دار؛ این، برایت بهتر است». گفتم: پس سهمیه‌ای را که از خیبر، نصیب شده است، نگه می‌دارم.

سپس گفتم: یا رسول الله! همانا الله متعال مرا بخاطر راستگویی، نجات داد؛ یکی دیگر از شرایط توبه‌ام این است که تا زمانی که زنده‌ام هرگز دروغ نگویم. سوگند به الله، از زمانی که این سخنان را به رسول الله ﷺ گفتم تا کنون، کسی را در میان مسلمانان، سراغ ندارم که در راستگویی بهتر از من مورد آزمایش الله متعال، قرار گیرد. و از آن هنگام تاکنون، هیچگاه قصد دروغ گفتن نکرده‌ام و امیدوارم که الله متعال در باقیمانده‌ی عمرم نیز مرا حفاظت کند.

الله متعال بر رسولش این آیات را نازل فرمود: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنذَرُوا أَهْلِيَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَنفُسَهُمْ وَأَنبَغُوا بِذُنُوبِهِمْ لَنَنصُرَهُمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷-۱۱۹]. «الله متعال، توبه‌ی پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت؛

آن کسانی که از رسول الله ﷺ در لحظه‌ی دشوار، پیروی کردند بعد از آنکه دل‌های گروهی از آنان، نزدیک بود، منحرف شود؛ باز هم الله متعال توبه‌ی آنان را پذیرفت؛ چرا که الله متعال، رؤوف و مهربان است. همچنین الله متعال توبه‌ی آن سه نفری را پذیرفت که پذیرش توبه‌ی آنان به تأخیر افتاد و زمین با همه‌ی وسعتش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نیز به تنگ آمدند. - و سرانجام - دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز بازگشت بسوی او ندارند؛ پس الله متعال به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند؛ همانا الله متعال، بسیار توبه پذیر و مهربان است؛ ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید».

کعب می‌گوید: سوگند به الله، الله متعال پس از اینکه مرا به اسلام، هدایت کرد، هیچ نعمتی بزرگتر از صداقت با رسول الله ﷺ به من عطا نفرمود؛ چرا که اگر دروغ می‌گفتم، مانند کسانی که دروغ گفتند، هلاک می‌شدم؛ زیرا الله متعال، هنگام نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می‌گوید، نثار دروغگویان کرد؛ چنانکه فرمود: ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ

وَمَا وَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾ [التوبة: ۹۵-۹۶].

«- ای پیامبر - شما و مسلمانان هنگامی که بسوی آنان بازگردید، برای شما به نام الله سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، صرف نظر کنید؛ پس شما از آنان، روی بگردانید؛ زیرا آنها پلیدند و به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند، جایگاهشان در دوزخ است؛ برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، خشنود شوید؛ اگر شما از آنان، خوشنود شوید، پس همانا الله متعال از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد.»

کعب می‌گوید: ما ظاهراً از آن گروه که نزد رسول الله ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند، و پیامبر اکرم ﷺ از آنها پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان طلب استغفار نمود، عقب افتادیم و رسول الله ﷺ مسئله‌ی ما را تا هنگام داوری الله متعال، به تأخیر انداخت؛ بدینجهت فرمود: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ﴾ [التوبة: ۱۱۸]. «و همچنین توبه‌ی سه نفری را قبول کرد که مسئله‌ی آنان به تأخیر انداخته شد و زمین با همه‌ی وسعتش بر آنان، تنگ گردید.»

کعب می‌گوید: آنچه الله متعال در آیه‌ی فوق، ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست؛ بلکه بازماندن و به تأخیر انداختن مسئله‌ی ما از کسانی است که برای رسول الله ﷺ عذر آوردند و سوگند یاد کردند و پیامبر اکرم ﷺ نیز از آنان پذیرفت.

باب (۴): قبول توبه‌ی شخصی که صد نفر را به قتل رساند

۱۹۱۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ فَيَمَنُ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا، فَسَأَلَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ فُدْلًا عَلَى رَاهِبٍ، فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا، فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: لَا، فَقَتَلَهُ، فَكَمَّلَ بِهِ مِائَةً، ثُمَّ سَأَلَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ فُدْلًا عَلَى رَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ مِائَةَ نَفْسٍ، فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَمَنْ يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ التَّوْبَةِ؟ انْطَلِقْ إِلَى أَرْضِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنَّ بِهَا أَنْاسًا يَعْبُدُونَ اللَّهَ، فَأَعْبُدِ اللَّهَ تَعَالَى مَعَهُمْ، وَلَا تَرْجِعْ إِلَى أَرْضِكَ فَإِنَّهَا أَرْضُ سَوْءٍ، فَاَنْطَلِقْ حَتَّىٰ إِذَا نَصَفَ الطَّرِيقَ أَتَاهُ الْمَوْتُ، فَاحْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، فَقَالَتْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، جَاءَ تَائِبًا مُقْبِلًا بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ، وَقَالَتْ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ: إِنَّهُ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ، فَأَتَاهُمْ مَلَكٌ فِي صُورَةِ

أَدْرِي، فَجَعَلُوهُ بَيْنَهُمْ، فَقَالَ: قَيْسُوا مَا بَيْنَ الْأَرْضَيْنِ، فَإِلَى أَيَّتِهِنَّمَا كَانَ أَدْنَى فَهُوَ لَهُ، فَقَاسُوهُ فَوَجَدُوهُ أَدْنَى إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي أَرَادَ، فَقَبَضَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ قَالَ قَتَادَةُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ: ذُكِرَ لَنَا أَنَّهُ لَمَّا أَتَاهُ الْمَوْتُ نَأَى بِصَدْرِهِ. (م/۲۷۶۶)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «در میان یکی از امت‌های گذشته، مردی وجود داشت که نود و نه نفر را کشت؛ سپس در مورد عالمترین شخص روی زمین پرسید. مردم یکی از راهبان را به او معرفی کردند. او نزد آن راهب رفت و گفت: من نود و نه نفر کشته‌ام؛ آیا راه توبه‌ای برایم وجود دارد؟ راهب گفت: خیر. پس او را هم کشت و با کشتن او صد نفر را کامل کرد. و همچنان در مورد عالمترین شخص روی زمین پرسید. این بار، مردی دانشمند را به او معرفی کردند. نزد او رفت و گفت: من صد نفر را کشته‌ام؛ آیا برای من راه توبه‌ای وجود دارد؟ آن مرد گفت: بله، چه کسی می‌تواند میان شما و توبه، مانعی ایجاد کند؟ به فلان سرزمین برو؛ زیرا در آنجا انسان‌های عابدی زندگی می‌کنند؛ تو هم با آنها به عبادت الله بپرداز و به سرزمین خودت برنگرد؛ زیرا که سرزمین بدی است. آن مرد به راه افتاد و نصف راه را پیمود که مرگ به سراغش آمد. اینجا بود که فرشتگان رحمت و عذاب در مورد او دچار اختلاف شدند؛ فرشتگان رحمت گفتند: او در حالی که توبه کرده و قلبش متوجه خدا بوده، به اینجا آمده است. فرشتگان عذاب گفتند: او هرگز عمل خوبی انجام نداده است. در این هنگام، فرشته‌ای به شکل انسان، نزد آنها آمد. فرشتگان رحمت و عذاب، او را حکم قرار دادند؛ وی گفت: فاصله‌ی این شخص را با هریک از دو سرزمین (خوب و بد) اندازه بگیرید؛ به هریک از آنها که نزدیکتر بود، به همان سرزمین، تعلق می‌گیرد. در نتیجه، فرشتگان، فاصله اش را تا هر دو سرزمین اندازه گرفتند. او را به سرزمین مقصد، نزدیکتر یافتند و اینگونه فرشتگان رحمت، او را تحویل گرفتند. قتاده می‌گوید: حسن گفت: برای ما ذکر کرده‌اند که هنگام مرگ، سینه خیز از سرزمین بد دور شد.

(در بعضی از روایت، آمده است که: الله متعال به روستای مقصد دستور داد که نزدیک شود و به روستای مبدأ، دستور داد که دور شود؛ آنگاه، فرشتگان او را به روستای مقصد، یک وجب، نزدیکتر یافتند؛ در نتیجه، مورد مغفرت قرار گرفت).

باب (۵): هرکس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد

۱۹۲۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». (م/۲۷۰۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد».

باب (۶): قبول توبه‌ی کسی که شب و روز، گناه می‌کند

۱۹۲۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ ﻻ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيُتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيُتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا». (م/۲۷۵۹)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «الله متعال شبانه دستش را دراز می‌نماید تا بنده‌ای که در روز، مرتکب گناه شده است، توبه کند. و روزها، دستش را دراز می‌کند تا گناهکار از گناه شبش توبه کند، و این وضعیت، تا هنگام طلوع خورشید از مغرب، ادامه خواهد یافت».

باب (۷): در مورد بخشیده شدن گناهان

۱۹۲۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ، فَيَغْفِرُ لَهُمْ». (م/۲۷۴۹)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال شما را از بین می‌برد و ملتی را می‌آورد که گناه کنند و از الله متعال طلب بخشش نمایند؛ پس الله متعال آنان را می‌بخشید».

باب (۸): درباره‌ی وسعت رحمت الهی و اینکه رحمتش بر غضبش، غلبه دارد

۱۹۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ عَلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عِنْدَهُ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ عَظْبِي». (م/۲۷۵۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که الله متعال مخلوقات را آفرید، در کتابی که برای خودش می نویسد و نزد خودش بالای عرش، نگه می دارد، چنین نوشت: همانا رحمت من بر خشم ام، غلبه پیدا می کند».

۱۹۲۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ، أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْمَبْهُائِمِ وَالْهَوَامِّ، فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ، وَبِهَا يَتَرَاحِمُونَ، وَبِهَا تَعْطَفُ الْوَحْشُ عَلَى وَلَدِهَا، وَأَخَّرَ اللَّهُ تَسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً، يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (م/۲۷۵۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است؛ یکی از آنها را در میان جن و انس و چارپایان و گزندگان فرستاده است که به وسیله ی آن، با یکدیگر عطوفت و مهربانی می کنند. همچنین به وسیله ی همین رحمت است که حیوانات وحشی با فرزندانشان مهربانی می نمایند. و الله متعال نود و نه قسمت دیگر را نگه داشته است تا در روز قیامت، با آنها بندگانش را مورد رحمت قرار دهد».

باب (۹): رحمت و عذاب الهی

۱۹۲۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَا طَمِعَ بِجَنَّتِهِ أَحَدٌ، وَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا قَنِطَ مِنْ جَنَّتِهِ أَحَدٌ.» (م/۲۷۵۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مؤمن می دانست که چگونه عذاب و عقوبتی نزد الله متعال وجود دارد، هیچ کس، به طمع بهشت نمی افتاد. همچنین اگر کافر می دانست که الله متعال از چه رحمت بزرگی برخوردار است، هیچ کس از بهشت الهی ناامید نمی شد».

باب (۱۰): الله متعال بر بندگانش، از مادر نسبت به فرزندش، مهربانتر است

۱۹۲۶- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِسَبِيٍّ، فَإِذَا امْرَأَةً مِنَ السَّبِيِّ تَبْتَغِي، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبِيِّ أَخَذَتْهُ فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَتَرُونَ هَذِهِ الْمَرْأَةَ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ؟ قُلْنَا: لَا وَاللَّهِ،

وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَيَّ أَنْ لَا تَطْرَحَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَلَّهِ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بَوْلِدِهَا». (م/۲۷۵۴)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. در میان آنان، زنی وجود داشت که در جستجوی فرزندش بود، و هر کودکی را که در میان اسیران می دید، در آغوش می گرفت، به سینه اش می چسباند و شروع به شیر دادنش می نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به ما فرمود: «آیا فکر می کنید این مادر، فرزندش را در آتش می اندازد؟! گفتیم: خیر، اگر توانایی داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمی اندازد. فرمود: «بدانید که الله متعال، بر بندگان از این مادر هم نسبت به فرزندش، مهربان تر است».

باب (۱۱): عمل هیچ کس باعث نجاتش نمی گردد

۱۹۲۷- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهُمَا كَانَتْ تَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَدُّوا وَقَارِبُوا، وَأَذْشِرُوا، فَإِنَّهُ لَنْ يَدْخِلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ» قَالُوا: وَلَا أَنْتَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ، وَعَلِمُوا أَنَّ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ». (م/۲۸۱۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شما به نیت اجر و ثواب، عمل کنید و راه اعتدال را در پیش گیرید و خوشحال باشید؛ زیرا اعمال هیچ یک از شما باعث ورود شما به بهشت نمی گردد». صحابه عرض کردند: حتی اعمال شما یا رسول الله؟! فرمود: «من هم به سبب اعمالم وارد بهشت نمی شوم؛ مگر اینکه رحمت الهی، شامل حالم گردد. و بدانید که محبوبترین اعمال نزد الله متعال، عملی است که دوام بیشتری داشته باشد، اگرچه اندک باشد».

باب (۱۲): هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری ندارد

۱۹۲۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَيَّ أَدَى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ لَهُ نِدَاءً، وَيَجْعَلُونَ لَهُ وَلَدًا، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَرْزُقُهُمْ وَيُعَافِيهِمْ وَيُعْطِيهِمْ». (م/۲۸۰۴)

ترجمه: عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری ندارد؛ مردم برای او

شریک، قرار می دهند و ادعا می کنند که فرزند دارد؛ ولی او با وجود این، به آنان، رزق و تندرستی و نعمت های دیگر، عنایت می فرماید».

باب (۱۳): هیچ کس، با غیرت تر از الله متعال نیست

۱۹۲۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْعُدْرُ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَأَرْسَلَ الرُّسُلَ». (م/۲۷۶۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس حمد و ثنا را به اندازه‌ی الله متعال دوست ندارد؛ از این رو، خودش را ستوده است. و هیچ کس، با غیرت تر از الله متعال نیست؛ به همین سبب، کارهای زشت را حرام ساخته است. همچنین هیچ کس، عذر آوردن را بیشتر از الله متعال، دوست ندارد؛ به همین دلیل، کتابها را نازل نموده و پیامبران را فرستاده است».

۱۹۳۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ يَعَارُ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعَارُ، وَعَبِيرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ». (م/۲۷۶۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال به غیرت می آید؛ مؤمن نیز به غیرت می آید. و باید بدانید که الله متعال، زمانی به غیرت می آید که مؤمن، مرتکب کارهایی شود که الله متعال، برایش حرام گردانیده است».

باب (۱۴): در مورد درگوشی صحبت کردن و اعتراف بنده به گناهانش

۱۹۳۱- عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فِي التَّجْوِي؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يُدْنِي الْمُؤْمِنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ رَبِّهِ صلی الله علیه و آله، حَتَّى يَضَعَ عَلَيْهِ كَنَفَهُ، فَيَقْرَأُ بِذُنُوبِهِ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُ؟ فَيَقُولُ: أَى رَبِّ أَعْرِفُ، قَالَ: فَإِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، وَإِنِّي أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى صَحِيفَةً حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكُفَّارُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيُنَادَى بِهِمْ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ صلی الله علیه و آله». (م/۱۸۳)

ترجمه: صفوان بن محرز می گوید: مردی به ابن عمر رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد درگوشی صحبت کردن چه شنیده‌ای؟ عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت: شنیدم

که رسول الله ﷺ می فرمود: «روز قیامت، الله متعال بنده‌ی مؤمن را نزد خود فرا می خواند و در آغوش می گیرد و به دور از انظار دیگران، از او، به گناهانش اعتراف می گیرد و به او می فرماید: آیا فلان گناه را به یاد داری؟ بنده می گوید: بلی، ای پروردگار من!

آنگاه، الله متعال می فرماید: در دنیا گناهانت را پوشانیدم؛ امروز نیز آنها را (می پوشانم و) مورد مغفرت قرار می دهم. سپس، کارنامه‌ی اعمال صالح به او داده می شود. اما کفار و منافقین را در انظار عمومی صدا می زنند و می گویند: اینها کسانی هستند که بر الله متعال دروغ گفته اند؛ بدانید که لعنت و نفرین الله بر ستمکاران است.»

باب (۱۵): دیدن الله متعال

۱۹۳۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ فِي الظَّهِيرَةِ، لَيْسَتْ فِي سَحَابَةٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَيْسَ فِي سَحَابَةٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا، قَالَ فَيَلْقَى الْعَبْدَ فَيَقُولُ: أَيُّ فُلٍ أَلَمَّ أَكْرِمَكَ، وَأُسُوذَكَ، وَأَزَوَّجَكَ، وَأُسَخَّرَ لَكَ الْحَيْلَ وَالْإِبِلَ، وَأَدْرَكَ تَرَأْسَ وَتَرْبَعٍ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، أَيُّ رَبِّ قَالَ فَيَقُولُ: أَفَظَنَنْتَ أَنَّكَ مُلَاقٍ؟ فَيَقُولُ: لَا، فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنَسَاكَ كَمَا نَسَيْتَنِي، ثُمَّ يَلْقَى الثَّانِي فَيَقُولُ: أَيُّ فُلٍ أَلَمَّ أَكْرِمَكَ، وَأُسُوذَكَ، وَأَزَوَّجَكَ، وَأُسَخَّرَ لَكَ الْحَيْلَ، وَالْإِبِلَ، وَأَدْرَكَ تَرَأْسَ وَتَرْبَعٍ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، أَيُّ رَبِّ فَيَقُولُ: أَفَظَنَنْتَ أَنَّكَ مُلَاقٍ؟ فَيَقُولُ: لَا، فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنَسَاكَ كَمَا نَسَيْتَنِي، ثُمَّ يَلْقَى الثَّالِثَ فَيَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ رَبِّ أَمَنْتُ بِكَ وَبِكِتَابِكَ وَبِرُسُلِكَ وَصَلَّيْتُ وَصُمْتُ وَتَصَدَّقْتُ، وَيُنْبِئُ بِحَيْرٍ مَا اسْتَطَاعَ، فَيَقُولُ هَهُنَا إِذَا، قَالَ: ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: الْآنَ نَبْعَثُ شَاهِدَنَا عَلَيْكَ، وَيَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْهَدُ عَلَيَّ؟ فَيُخْتَمُ عَلَى فِيهِ، وَيُقَالُ لِفَخِذِهِ وَلَحْمِهِ وَعِظَامِهِ: انْطِقِي، فَتَنْطِقُ فَخِذُهُ وَلَحْمُهُ وَعِظَامُهُ بِعَمَلِهِ، وَذَلِكَ لِيُعْذَرَ مِنْ نَفْسِهِ، وَذَلِكَ الْمُنَافِقُ، وَذَلِكَ الَّذِي يَسْحَطُ اللَّهُ عَلَيْهِ». (م/۲۹۶۸)

ترجمه: ابوهریره روایت می کند که جمعی از مردم به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: یا رسول الله! آیا ما روز قیامت، پروردگاران را می بینیم؟ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «آیا در دیدن خورشید در یک روز آفتابی برای شما مزاحمتی ایجاد می شود؟» گفتند: نه یا رسول الله. فرمود: «آیا در دیدن ماه شب

چهارده که ابری نباشد، برای شما مشکلی پیش می‌آید و مزاحمتی ایجاد می‌شود؟ صحابه رضوان الله علیهم جواب دادند: نه یا رسول الله.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «همانگونه که در دیدن ماه و خورشید هیچ مشکلی ندارید، در دیدن پروردگارتان هم هیچ مشکلی نخواهید داشت». روز قیامت، الله متعال بنده اش را ملاقات می‌کند و می‌گوید: آیا به تو عزت و احترام عنایت نکردم؟ آیا تو را صاحب همسر نگرداندم؟ آیا اسبها و شتران زیادی در اختیار تو نگذاشتم؟ آیا به تو این امکان را ندادم که به سیادت و بزرگی رسیدی؟ بنده می‌گوید: بلی، پروردگارم. الله متعال می‌فرماید: آیا فکر می‌کردی که مرا ملاقات می‌کنی؟ بنده می‌گوید: خیر. الله متعال می‌فرماید: همانگونه که تو مرا فراموش نمودی، من نیز تو را فراموش می‌نمایم.

سپس الله متعال بنده ی دوم را ملاقات می‌کند و می‌گوید: آیا به تو عزت و احترام عنایت نکردم؟ آیا تو را صاحب همسر نگرداندم؟ آیا اسبها و شتران زیادی در اختیار تو نگذاشتم؟ آیا به تو این امکان را ندادم که به سیادت و بزرگی رسیدی؟ بنده می‌گوید: بلی، پروردگارم. الله متعال می‌فرماید: آیا فکر می‌کردی که مرا ملاقات می‌کنی؟ بنده می‌گوید: خیر. الله متعال می‌فرماید: همانگونه که تو مرا فراموش نمودی، من نیز تو را فراموش می‌نمایم.

سپس الله متعال بنده ی سوم را ملاقات می‌کند و همین سؤالات را از او نیز می‌پرسد. او می‌گوید: پروردگارا! من به تو، کتابهایت و پیامبرانت ایمان آوردم، نماز خواندم، روزه گرفتم و صدقه دادم. و تا جایی که می‌تواند خوبیها را برمی‌شمارد. الله متعال می‌گوید: همینجا توقف کن. الآن گواهمان را می‌آوریم تا علیه تو گواهی دهد. این بنده با خودش، فکر می‌کند و می‌گوید: چه کسی علیه من گواهی خواهد داد؟ در این هنگام بر دهانش، مَهر زده می‌شود و به ران، گوشت و استخوانش دستور داده می‌شود تا صحبت کنند. اینگونه ران، گوشت و استخوانش صحبت می‌کنند و اعمالش را برمی‌شمارند؛ البته این بدین خاطر است که عذرش به وسیله ی خودش برطرف گردد. و باید دانست که این نفر سوم، همان منافق است که الله متعال از او ناراض می‌گردد.

باب (۱۶): روز قیامت، کافر و منافق به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کنند

۱۹۳۳- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَضَحِكَ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مِمَّ أَضْحَكُ؟» قَالَ: قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «مِنْ مُحَاطَبَةِ الْعَبْدِ رَبَّهُ، يَقُولُ: يَا

رَبِّ أَلَمْ تُجِرْنِي مِنَ الظُّلْمِ؟ قَالَ: يَقُولُ: بَلَى، قَالَ: فَيَقُولُ: فَإِنِّي لَا أُجِيرُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا شَاهِدًا مَعِي، قَالَ: فَيَقُولُ: كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ شَهِيدًا، وَبِالْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ شُهَدَاءَ، قَالَ: فَيُخْتَمُ عَلَى فِيهِ، فَيَقَالُ لَأَرْكَانِهِ: انْطِقِي، قَالَ: فَتَنْطِقُ بِأَعْمَالِهِ، قَالَ: ثُمَّ يُحَلَّى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلَامِ، قَالَ: فَيَقُولُ: بَعْدًا لَكِنَّ وَسُحْقًا، فَعَنْكَنَّ كُنْتُ أَنَاضِلُ». (م/۲۹۶۹)

ترجمه: انس بن مالک می گوید: مانند رسول الله ﷺ بودیم که خنديد و فرمود: «آيا علت خنديدن مرا می دانيد؟» ما گفتيم: الله متعال و پیامبرش بهتر می دانند. رسول الله ﷺ فرمود: «من از روش صحبت کردن بنده با پروردگارش می خندم؛ بنده به پروردگارش می گوید: مگر تعهد نداده ای که به من ستم نکنی؟ الله متعال می فرماید: بلی. بنده می گوید: من بجز خودم، هیچ گواه دیگری را نمی پذیرم. در این هنگام، بر دهانش مهر می زنند و به اعضایش می گویند: صحبت کنید. پس اعضایش، اعمال او را بازگو می کنند. بعد از آن، او را آزاد می گذارند تا صحبت کند. او به اعضایش می گوید: هلاک و نابود شويد؛ من از شما دفاع می کردم.»

باب (۱۷): در مورد خشیت الهی و شدت خوف از عذابش

۱۹۳۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ، لَمْ يَعْمَلْ حَسَنَةً قَطُّ، لِأَهْلِيهِ: إِذَا مَاتَ فَحَرَّقُوهُ، ثُمَّ أَذْرُوا نِصْفَهُ فِي الْبَرِّ وَنِصْفَهُ فِي الْبَحْرِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَيُعَذِّبَنَّهٗ عَذَابًا لَا يُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَلَمَّا مَاتَ الرَّجُلُ فَعَلُوا مَا أَمَرَهُمْ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْبَرَّ فَجَمَعَ مَا فِيهِ، وَأَمَرَ الْبَحْرَ فَجَمَعَ مَا فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: لِمَ فَعَلْتَّ هَذَا؟ قَالَ: مِنْ حَشْيَتِكَ، يَا رَبِّ وَأَنْتَ أَعْلَمُ، فَعَفَرَ اللَّهُ لَهُ». (م/۲۷۵۶)

ترجمه: ابو هريره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردی که هرگز هیچ کار خوبی انجام نداده بود، به خانواده اش گفت: هنگامی که من فوت کردم، مرا آتش بزنی و نصف مرا در بیابان، و نصف دیگر مرا در دریا بریزی؛ سوگند به الله، اگر الله متعال به من دسترسی پیدا کند، مرا آنچنان عذابی خواهد داد که به هیچ یک از جهانیان چنین عذابی نمی دهد. بعد از مرگ آن شخص، خانواده اش به وصیت او عمل کردند. الله متعال به بیابان و دریا دستور داد تا اجزای او را جمع کنند؛ آنگاه به او فرمود: چرا چنین کردی؟ او می گوید: پروردگارا! تو بهتر می دانی که از ترس تو این کار را انجام دادم. در نتیجه، الله متعال او را می بخشد.»

باب (۱۸): در مورد کسی که گناه کند و طلب مغفرت نماید

۱۹۳۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فِيمَا يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ صلی اللہ علیہ وسلم - قَالَ: «أَذْنَبَ عَبْدٌ ذَنْبًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِي ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَبْدِي أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ، فَقَالَ: أَيُّ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِي ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، اِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكَ» قَالَ عَبْدُ الْأَعْلَى: لَا أَدْرِي أَقَالَ فِي الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ: «اعْمَلْ مَا شِئْتَ». (م/۲۷۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به نقل از پروردگارش فرمود: «یکی از بندگان، مرتکب گناهی شد و گفت: الهی! گناهم را مرا مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند.»

آنگاه پس از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و دوباره گفت: الهی! گناهم را مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند.»

بعد از آن، مرتکب گناهی دیگر شد و بار دیگر گفت: الهی! گناهم را مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند. هرچه می خواهی، انجام بده؛ تو را بخشیدم.»

عبد الاعلی (یکی از راویان) می گوید: نمی دانم که بار سوم یا چهارم، الله متعال می فرماید: هرچه می خواهی انجام بده.

باب (۱۹): در مورد کسی که مرتکب گناهی شود؛ سپس وضو بگیرد و نماز فرضش را

بخواند

۱۹۳۶- عَنْ أَبِي أَمَامَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي الْمَسْجِدِ، وَنَحْنُ قُعُودٌ مَعَهُ، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمُّهُ عَلَيَّ، فَسَكَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، ثُمَّ أَعَادَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمُّهُ عَلَيَّ، فَسَكَتَ عَنْهُ، وَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ أَبُو أَمَامَةَ: فَاتَّبَعَ الرَّجُلُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم حِينَ انْصَرَفَ،

وَاتَّبَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْظُرُ مَا يَرُدُّ عَلَى الرَّجُلِ، فَلَحِقَ الرَّجُلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمُّهُ عَلَيَّ، قَالَ أَبُو أُمَامَةَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَأَيْتَ حِينَ خَرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ، أَلَيْسَ قَدْ تَوَضَّأْتَ فَأَحْسَنْتَ الْوُضُوءَ؟» قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ثُمَّ شَهِدْتَ الصَّلَاةَ مَعَنَا؟» فَقَالَ: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ حَدَّكَ، أَوْ قَالَ - ذَنْبَكَ». (م/۲۷۶۵)

ترجمه: ابو امامه رضی الله عنه می گوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد بود و ما نیز همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت نمود و به او پاسخی نداد. آن مرد دوباره گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت نمود و به او پاسخی نداد. بعد از آن، نماز، اقامه گردید. ابو امامه می گوید: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگشت، آن مرد، به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله براه افتاد؛ من نیز همراه رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم تا ببینم که به آن مرد چه پاسخی می دهد. به هر حال، آن مرد به پیامبر رسید و گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا هنگامی که از خانهات بیرون آمدی، خوب و کامل، وضو گرفتی؟» آن مرد گفت: بلی، یا رسول الله. فرمود: «بعد از آن هم همراه ما در نماز، حضور داشتی؟» آن مرد گفت: بلی، یا رسول الله. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «با انجام این کارها، الله متعال گناحت را بخشیده است».

باب (۲۰): در برابر هر مسلمان، یکی از کفار به جهنم می رود

۱۹۳۷- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، دَفَعَ اللَّهُ ﷻ إِلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا، فَيَقُولُ: هَذَا فَكَأَنَّكَ مِنَ النَّارِ». (م/۲۷۶۷)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که روز قیامت فرا رسد، الله صلی الله علیه و آله به هر مسلمان یک یهودی یا نصرانی می دهد و می فرماید: «این، رهایی تو از دوزخ است».

«از آنجایی که الله متعال وعده داده است که جهنم را پر کند، کفار با اعمالشان به جهنم می روند و آن را پر می کنند؛ در نتیجه، مسلمانان از جهنم نجات پیدا می کنند و به بهشت می روند».

۶۳- کتاب منافقان

باب (۱): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿حَتَّى يَنْفَضُوا﴾

۱۹۳۸- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي سَفَرٍ، أَصَابَ النَّاسَ فِيهِ شِدَّةٌ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ لِأَصْحَابِهِ: ﴿لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾ [المنافقون: ۷]. مِنْ حَوْلِهِ، قَالَ زُهَيْرٌ: وَهِيَ قِرَاءَةٌ مِنْ حَفْصٍ «حَوْلَهُ» وَقَالَ: ﴿لَيْنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ [المنافقون: ۸]. قَالَ: فَاتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ فَسَأَلَهُ فَاجْتَهَدَ يَمِينَهُ مَا فَعَلَ، فَقِيلَ كَذَبَ زَيْدُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِمَّا قَالُوهُ شِدَّةٌ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَصْديقِي: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ قَالَ: ثُمَّ دَعَاهُمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ، قَالَ: فَلَوْوَا رُءُوسَهُمْ، وَقَوْلُهُ: ﴿كَانَهُمْ حُشْبٌ مَسْنَدَةٌ﴾ [المنافقون: ۴]. قَالَ: كَانُوا رِجَالًا أَجْمَلَ شَيْءٍ. (م/ ۲۷۷۲)

ترجمه: زید بن ارقم رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از سفرهایی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم، مردم دچار گرسنگی شدند؛ در نتیجه، عبدالله بن ابی به یارانش گفت: به اطرافیان رسول الله انفاق نکنید تا از اطرافش پراکنده شوند. و اگر به مدینه بازگشتیم، افراد بزرگوار، انسان‌های پست و ذلیل را از آن، بیرون خواهند کرد.

زید بن ارقم رضی الله عنه می‌گوید: من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و سخنان عبد الله بن ابی را به اطلاع ایشان رساندم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را بدنبال عبدالله بن ابی فرستاد و در این باره از او پرسید. او چند بار با تأکید زیاد، سوگند یاد کرد که چنین سخنانی نگفته است. در نتیجه، مردم گفتند: زید به رسول الله صلی الله علیه و آله دروغ گفته است. لذا من از این سخنان، به شدت اندوهگین شدم تا اینکه الله متعال در تصدیق سخنانم این آیات را نازل فرمود که: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند و می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی. و الله متعال می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی؛ اما خدا گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ می‌گویند».

آنگاه نبی اکرم ﷺ منافقان را فراخواند تا برای آنها طلب مغفرت کند؛ اما آنان، متکبرانه، سرهایشان را برگرداندند «طلب مغفرت را نپذیرفتند».

و اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿كَانَتْهُمْ حُشْبُ مُسِنَّةٍ﴾ [المنافقون: ۴]. به این معناست که آنها مردانی بسیار زیباروی بودند.

باب (۲): روی گردانی منافقان از طلب مغفرت نبی اکرم ﷺ

۱۹۳۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَصْعَدُ الثَّنِيَّةَ، ثَنِيَّةَ الْمَرَارِ، فَإِنَّهُ يُحِطُّ عَنْهُ مَا حُطَّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، قَالَ: فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ صَعِدَهَا حَيْلُنَا، حَيْلُ بَنِي الْخُزْجِ، ثُمَّ تَتَمَّ النَّاسُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَكُلُّكُمْ مَعْفُورٌ لَهُ، إِلَّا صَاحِبَ الْجَمَلِ الْأَحْمَرِ» فَأَتَيْنَاهُ فَقُلْنَا لَهُ تَعَالَى، يَسْتَغْفِرَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَنْ أَجِدَ صَالَتِي أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لِي صَاحِبُكُمْ، قَالَ: وَكَانَ رَجُلٌ يَنْشُدُ صَالَةَ لَهُ. (م/ ۲۷۸۰)

ترجمه: جابر بن عبد الله می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، از گردنه‌ی مَرار بالا برود، گناهانش بخشیده می‌شوند، همانگونه که گناهان بنی اسرائیل بخشیده شدند». راوی می‌گوید: نخستین اسبهایی که بالا رفتند، اسب‌های ما قبیله‌ی بنی خزرج بودند. آنگاه، سایر مردم، گروه گروه، بطور کامل، بالا رفتند. در این هنگام، رسول الله ﷺ فرمود: «همه‌ی شما مورد مغفرت قرار گرفتید بجز صاحب شتر قرمز». ما نزد صاحب شتر قرمز رفتیم و گفتیم: بیا تا رسول الله ﷺ برایت طلب مغفرت نماید. او گفت: به خدا سوگند، پیدا کردن گم شده‌ام برای من از طلب مغفرت دوست شما بهتر است. راوی می‌گوید: آن مرد چیزی گم کرده بود و بدنبال آن می‌گشت.

باب (۳): سخنی در مورد منافقان و نشانه‌های آنان

۱۹۴۰- عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قُلْنَا لِعِمَّارٍ: أَرَأَيْتَ قِتَالَكُمْ، أَرَأَيْتَ رَأَيْتُمْوه؟ فَإِنَّ الرَّأْيَ يُحِطُّ وَيُصِيبُ، أَوْ عَهْدًا عَهْدَهُ إِلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مَا عَهْدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا لَمْ يَعْهَدْهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي أُمَّتِي...» قَالَ شُعْبَةُ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: حَدَّثَنِي حَدِيثُهُ، وَقَالَ عُنْدَ: أَرَاهُ قَالَ: «فِي أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ مَنَافِقًا لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَخْرُجُونَ رِيحَهَا، حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْحِيَاطِ، ثَمَانِيَةَ مِنْهُمْ تَكْفِيكُمُ الدَّبِيلَةَ: سِرَاجٌ مِنَ النَّارِ يَظْهَرُ فِي أَكْتَافِهِمْ، حَتَّى يَنْجَمَ مِنْ صُدُورِهِمْ». (م/ ۲۷۷۹)

ترجمه: قیس بن عباد رضی الله عنه می گوید: به عمار گفتیم: نظرت در مورد جنگی که (همراه علی) انجام دادید، چیست؟ آیا این جنگ صرفاً رأی و نظر شما بود؟ که در این صورت می توان گفت: رأی می تواند اشتباه یا درست باشد؛ یا اینکه شما بر اساس وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله وارد این جنگ شدید؟ عمار گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ وصیتی به ما نکرد که آن را برای سایر مردم نگوید؛ البته رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان امت من.....» یکی از راویان به نام شعبه می گوید: فکر می کنم گفت: حذیفه این حدیث را برایم بیان کرد و راوی دیگر بنام غندر می گوید: او خودش گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان امتیان من دوازده نفر منافق وجود دارد که وارد بهشت نمی شوند و بوی بهشت هم به مشام آنها نمی رسد تا زمانی که شتر وارد سوراخ سوزن نگردد؛ هشت نفر از آنها را بیماری دُبیله به خاک می فرستد؛ و دبیله چراغی آتشین است که از شانتهایشان ظاهر می شود و به سینه هایشان می رسد».

باب (۴): درباره‌ی منافقان جریان عقبه (در راه تبوک که خواستند پیامبر اکرم را ترور کنند) و تعداد آنها

۱۹۴۱- عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: كَانَ بَيْنَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعُقَبَةِ وَبَيْنَ حُدَيْفَةَ بَعْضُ مَا يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ، فَقَالَ: أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ كَمْ كَانَ أَصْحَابُ الْعُقَبَةِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: أَخْبِرْهُ إِذْ سَأَلَكَ، قَالَ: كُنَّا نُخْبِرُ أَنَّهُمْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ، فَإِنْ كُنْتَ مِنْهُمْ فَقَدْ كَانَ الْقَوْمُ حَمْسَةَ عَشَرَ، وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْهُمْ حَرَبٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ، وَعَدَرَ ثَلَاثَةً، قَالُوا: مَا سَمِعْنَا مُنَادِيَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَلَا عَلِمْنَا بِمَا أَرَادَ الْقَوْمُ، وَقَدْ كَانَ فِي حَرَّةٍ فَمَشَى فَقَالَ: «إِنَّ الْمَاءَ قَلِيلٌ، فَلَا يَسْبِقُنِي إِلَيْهِ أَحَدٌ» فَوَجَدَ قَوْمًا قَدْ سَبَقُوهُ، فَلَعَنَهُمْ يَوْمَئِذٍ. (م/۲۷۷۹)

ترجمه: ابو طفیل می گوید: میان حذیفه و یکی از کسانی که در گردنه‌ی تبوک حضور داشتند، یک درگیری عادی که میان سایر مردم نیز بوجود می آید، اتفاق افتاد. پس آن مرد گفت: تو را به الله متعال سوگند می دهم، افراد ماجرای گردنه‌ی تبوک، چند نفر بودند؟ مردم به حذیفه گفتند: حالا که از تو پرسیده است، جوابش را بده. حذیفه گفت: به ما می گفتند: آنها چهارده نفر بودند؛ اما اگر تو از آنان هستی، پس پانزده نفرند. من به نام الله سوگند یاد می کنم که دوازده نفر از آنان در دنیا و آخرت

دشمن الله و پیامبرش هستند. و نبی اکرم عذر سه نفر از آنان را پذیرفت؛ آنان گفتند: ما صدای منادی رسول الله ﷺ را نشنیدیم و نمی‌دانستیم که این گروه چه هدفی دارند. قابل یاد آوری است که رسول الله در یک زمین سنگلاخ بود؛ پس به راهش ادامه داد و فرمود: «آب، کم است؛ لذا هیچ کس جلوتر از من سر آب نرود». آنگاه رسول مکرّم اسلام ﷺ گروهی را دید که جلوتر از او به آب رسیده‌اند؛ پس آنان را در آنروز، نفرین کرد.

(ماجرا از این قرار بود که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از غزوه‌ی تبوک، همراه عمار و حذیفه، سوار بر شترش، از یک گردنه، عبور می‌نمود؛ پس دستور داد تا صدا بزنند و به مردم بگویند: رسول الله ﷺ در مسیر گردنه قرار دارد؛ لذا هیچ کس از این راه نیاید؛ چونکه راه کوچک و خطرناک بود. در این هنگام، چند سوار نقابدار به آنها نزدیک شدند و تلاش کردند که شتر رسول الله ﷺ را بترسانند تا رم کند و رسول الله ﷺ از آن بیفتد و زخمی یا کشته شود؛ اما با مقاومت عمار و حذیفه مواجه شدند و موفقیتی کسب نکردند و از طرف صحابه شناسایی شدند.)

باب (۵): مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله، سرگردان است

۱۹۴۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الشَّاةِ الْعَائِرَةِ بَيْنَ الْعَتَمَيْنِ: تَعِيرُ إِلَى هَذِهِ مَرَّةً، وَإِلَى هَذِهِ مَرَّةً». (م/۲۷۸۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله، سرگردان است؛ یک بار به این گله، و یک بار به آن گله می‌رود».

باب (۶): وزیدن بادی شدید هنگام مرگ یک منافق

۱۹۴۳- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، فَلَمَّا كَانَ قُرْبَ الْمَدِينَةِ هَاجَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ تَكَادُ أَنْ تَدْفِنَ الرَّكِيبَ، فَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ هَذِهِ الرِّيحُ لِمَوْتِ مُنَافِقٍ» فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَإِذَا مُنَافِقٌ عَظِيمٌ، مِنْ الْمُنَافِقِينَ، قَدْ مَاتَ. (م/۲۷۸۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ از سفری برمی‌گشت. هنگامی که نزدیک مدینه رسید، بادی بسیار شدید، وزیدن گرفت تا جایی که نزدیک بود افراد سواره را از دید مردم، پنهان کند و با خود ببرد. رسول الله ﷺ فرمود: «این باد به

نشانه‌ی مرگ یک منافق، فرستاده شده است.» سپس هنگامی که به مدینه آمدند، دیدند که یکی از منافقان بسیار بزرگ، مُرده است.

باب (۷): شدت عذاب منافق در روز قیامت

۱۹۴۴- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: عُدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلًا مَوْعُوكًا، قَالَ: فَوَضَعْتُ يَدِي عَلَيْهِ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رَجُلًا أَشَدَّ حَرًّا، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدَّ حَرًّا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ هَذَيْنِكَ الرَّجُلَيْنِ الرَّكِبَيْنِ الْمُقَمِّينِ» لِرَجُلَيْنِ حِينَيْدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ. (م/۲۷۸۳)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به عیادت مردی رفتیم که تب داشت. من دستم را روی مریض گذاشتم و گفتم: بخدا سوگند، من تا امروز، کسی را ندیده‌ام که تب و حرارت بدنش بیشتر از این باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را از کسانی که روز قیامت، از تب و حرارت بیشتری برخوردارند، با خبر نسازم؟ این دو مرد سواری که پشت کرده‌اند و می‌روند، روز قیامت، حرارت بیشتری خواهند داشت.» و به دو نفر از یارانش اشاره نمود. «آنها به ظاهر، جزو صحابه و یاران پیامبر بودند؛ ولی در حقیقت، منافق بودند.»

باب (۸): زمین شخص منافق و مرتد را نپذیرفت و بیرون انداخت

۱۹۴۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ مِنَّا رَجُلٌ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، قَدْ قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَالْإِنشَاءَ وَكَانَ يَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَنْطَلَقَ هَارِبًا حَتَّى لَحِقَ بِأَهْلِ الْكِتَابِ، قَالَ: فَرَفَعُوهُ، قَالُوا: هَذَا قَدْ كَانَ يَكْتُبُ لِمُحَمَّدٍ فَأُعْجِبُوا بِهِ، فَمَا لَيْتَ أَنْ قَصَمَ اللَّهُ عُنُقَهُ فِيهِمْ، فَحَفَرُوا لَهُ فَوَارَوْهُ، فَأَصْبَحَتِ الْأَرْضُ قَدْ نَبَذَتْهُ عَلَى وَجْهِهَا ثُمَّ عَادُوا فَحَفَرُوا لَهُ فَوَارَوْهُ، فَأَصْبَحَتِ الْأَرْضُ قَدْ نَبَذَتْهُ عَلَى وَجْهِهَا، فَتَرَكُوهُ مَنْبُودًا. (م/۲۷۸۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: در میان ما شخصی از قبیله‌ی بنی نجار وجود داشت که سوره‌های بقره و آل عمران را خوانده و یکی از کاتبان رسول الله صلی الله علیه و آله بود. بعد از آن، فرار کرد و به اهل کتاب پیوست. کفار او را بزرگ کردند و گفتند: وی کاتب محمد صلی الله علیه و آله بوده است؛ و از این اقدام او بسیار خوشحال و مغرور شدند. اما دیری

نگذشت که الله متعال گردنش را شکست (هلاکش کرد). آنها برایش قبری حفر کرده و او را دفن کردند؛ اما زمین او را بیرون انداخت. دوباره قبری حفر کرده و او را دفن کردند. بار دیگر، زمین او را بیرون انداخت. برای بار سوم، قبری حفر کرده و او را دفن کردند؛ اما باز هم زمین او را بیرون انداخت. سرانجام، او را همچنان افتاده، رها کردند.

۶۴- کتاب توصیف قیامت

باب (۱): روز قیامت، الله متعال زمین را در مشتش می گیرد ﴿وَالسَّمَوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷]. «آسمان ها در دست راست الله متعال در هم پیچیده می شود»

۱۹۴۶- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَطْوِي اللَّهُ عَنْكَ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضِينَ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟» (م/ ۲۷۸۸)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، الله متعال، آسمان ها را در هم می پیچد و به دست راستش می گیرد و می فرماید: من پادشاه هستم؛ جباران و متکبران کجا هستند؟ همچنین زمین را با دست چپش در هم می پیچد و می فرماید: من پادشاه هستم؛ جباران و متکبران کجا هستند؟»

(قابل یادآوری است که برخی از علما مانند آلبانی کلمه‌ی «دست چپ» را در روایت فوق، شاذ دانسته‌اند؛ زیرا در طرق دیگر، به جای آن، «دست دیگرش» وارد شده؛ همچنین در روایات صحیح آمده است که هر دو دست الله متعال، راست هستند والله اعلم).

باب (۲): زمین در روز قیامت

۱۹۴۷- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ، عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ النَّقِيِّ، لَيْسَ فِيهَا عِلْمٌ لِأَحَدٍ». (م/ ۲۷۹۰)

ترجمه: سهل بن سعد رضي الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردم روی زمینی کاملاً سفیدکه مانند نان آرد بدون سبوس است و هیچ کس، در آن زمین، خط و نشانی ندارد، حشر خواهند شد».

باب (۳): هر بنده به همان حالتی برانگیخته می شود که فوت نموده است

۱۹۴۸- عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ». (م/ ۲۷۷۸)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «هر بنده به همان حالتی برانگیخته می شود که فوت نموده است».

باب (۴): برانگیخته شدن بر اساس اعمال

۱۹۴۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا، أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». (م/۲۷۸۹)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، الله متعال بخواهد بر قومی، عذاب نازل کند، آن عذاب، شامل حال کسانی که در میان آنان زندگی می کنند نیز خواهد شد؛ سپس بر اساس اعمالشان، حشر می شوند».

باب (۵): مردم، پا لخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد

۱۹۵۰- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاءَ عُرَاءَ غُرْلًا»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، النِّسَاءُ وَالرِّجَالُ جَمِيعًا، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ». (م/۲۸۵۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، مردم، پا برهنه، لخت و عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد». من گفتم: «یا رسول الله! مردان و زنان، با هم حشر می شوند و به یکدیگر، نگاه می کنند؟! فرمود: «ای عایشه! مسئله دشوارتر از آن است که به یکدیگر نگاه کنند».

باب (۶): مردم در گروههای مختلفی حشر خواهند شد

۱۹۵۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلَاثَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشْرَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَتَحْشَرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، تَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا، وَتَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمَسُوا». (م/۲۸۶۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم در سه گروه، حشر خواهند شد: گروهی در بیم و امید به سر می برند. و گروهی دیگر هستند که هردو نفر، سه نفر، چهار نفر و ده نفر آنان بر یک شتر، سوار خواهند شد. و باقیمانده‌ی آنان را که

گروه سوم هستند، آتش جمع می‌کند و هرکجا هنگام ظهر یا شب بخوابند با آنها توقف می‌کند و صبح و شام با آنان خواهد بود».

باب (۷): کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می‌گردد

۱۹۵۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «الَّذِي أَمَّشَاهُ عَلَى رِجْلَيْهِ فِي الدُّنْيَا، قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمَشِّئَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ قَالَ قَتَادَةُ: بَلَى، وَعِزَّةٌ رَبَّنَا. (م/۲۸۰۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: مردی گفت: یا رسول الله! چگونه کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می‌گردد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا الله متعالی که در دنیا او را بوسیله‌ی پاهایش به حرکت در می‌آورد، این توانایی را ندارد که روز قیامت، او را بر چهره‌اش به حرکت در آورد»؟
قتاده که یکی از راویان است، گفت: بلی، سوگند به عزت پروردگاران.

باب (۸): نزدیک شدن خورشید به مردم در روز قیامت

۱۹۵۳- عَنْ سُلَيْمِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ رضی الله عنه: قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تُدْنِي الشَّمْسُ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مِنَ الْخَلْقِ، حَتَّى تَكُونَ مِنْهُمْ كَمِقْدَارِ مِيلٍ» قَالَ سُلَيْمُ بْنُ عَامِرٍ: فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا يَعْنِي بِالْمِيلِ؟ أَمْسَافَةَ الْأَرْضِ، أَمْ الْمِيلَ الَّذِي تُكْتَحَلُ بِهِ الْعَيْنُ، قَالَ: «فَيَكُونُ النَّاسُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فِي الْعَرَقِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى كَعْبِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى حَقْوَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُلْجِمُهُ الْعَرَقُ الْجَمًّا» قَالَ: وَأَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ. (م/۲۸۶۴)

ترجمه: سلیم بن عامر می‌گوید: مقداد بن اسود رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «روز قیامت، خورشید به اندازه‌ی یک میل به انسان‌ها نزدیک می‌شود».
سلیم بن عامر می‌گوید: سوگند به الله، نمی‌دانم که هدفش میلی بود که مسافت زمین را با آن، اندازه می‌گیرند یا میلی بود که با آن، سرمه در چشم می‌کنند.
«پس مردم به اندازه‌ی اعمال‌شان در عرق، فرو می‌روند؛ بعضی از آنان تا شتالنگ‌ها، بعضی دیگر تا زانوها و تعدادی تا کمر در عرق، فرو می‌روند. و گروهی را هم عرق، افسار می‌کند». و رسول الله صلی الله علیه و آله با دست به دهنش اشاره نمود. (عرق به دهانشان می‌رسد).

باب (۹): کثرت عرق در روز قیامت

۱۹۵۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْعَرَقَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَيَذْهَبُ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ بَاعًا، وَإِنَّهُ لَيَبْلُغُ إِلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ أَوْ إِلَى آذَانِهِمْ» يَشْكُ ثَوْرٌ أَيُّهُمَا قَالَ. (م/۲۸۶۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت، عرق هفتاد ذراع در زمین فرو می رود؛ همچنین به دهان یا گوش های مردم می رسد». شک در جمله ی اخیر از یکی از راویان بنام ثور است.

باب (۱۰): روز قیامت، کافر می خواهد که فدیة بدهد

۱۹۵۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ كَانَتْ لَكَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، أَكُنْتَ مُفْتَدِيًا بِهَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ: قَدْ أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ: أَنْ لَا تُشْرِكَ - أَحْسَبُهُ قَالَ - وَلَا أُدْخِلَكَ النَّارَ، فَأَبَيْتَ إِلَّا الشِّرْكَ». (م/۲۸۰۵)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال از میان دوزخیان، به کسی که کمترین عذاب، نصیبش می شود، می گوید: اگر دنیا و آنچه که در آن وجود دارد، از آن تو می بود، برای نجات خود می دادی؟ می گوید: بلی. الله متعال می فرماید: هنگامی که تو در صلب آدم بودی، من کمتر از این را از تو خواستم که با من کسی را شریک نسازی تا تو را وارد جهنم نکنم؛ ولی تو نپذیرفتی و شرک ورزیدی».

۶۵- کتاب توصیف بهشت

باب (۱): نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند

۱۹۵۶- عَنْ مُحَمَّدٍ، قَالَ: إِمَّا تَفَاخَرُوا وَإِمَّا تَذَاكُرُوا: الرَّجَالُ فِي الْجَنَّةِ أَكْثَرُ أَمِ النِّسَاءُ؟ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَوْلَمَ يَقُلْ أَبُو الْقَاسِمِ رضي الله عنه: «إِنَّ أَوَّلَ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّتِي تَلِيهَا عَلَى أَضْوَاءِ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ اثْنَتَانِ، يَرَى مَخَّ سَوْقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ، وَمَا فِي الْجَنَّةِ أَعَزَبُ؟» (م/۲۸۳۴)

ترجمه: محمد می‌گوید: برای افتخار یا یادآوری، این پرسش مطرح شد که: تعداد مردان، در بهشت، بیشتر است یا تعداد زنان؟ ابو هریره رضي الله عنه گفت: آیا ابو القاسم رضي الله عنه نفرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. و چهره‌ی گروه بعدی، مانند نورانی‌ترین ستاره‌ی درخشان آسمان است. هریک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساق‌هایشان از ورای گوشت، دیده می‌شود. و در بهشت، هیچ فرد مجردی وجود ندارد»؟

۱۹۵۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي، عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ عَلَى أَشَدِّ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، ثُمَّ هُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مَنَازِلُ، لَا يَتَعَوَّظُونَ وَلَا يَبُولُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَبْزُقُونَ، أَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأَلْوَةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، أَخْلَاقُهُمْ عَلَى خُلُقِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، عَلَى طُولِ أَبِيهِمْ آدَمَ، سِتُونَ ذِرَاعًا».

قَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: «عَلَى خُلُقِ رَجُلٍ» وَقَالَ أَبُو كُرَيْبٍ: «عَلَى خُلُقِ رَجُلٍ» وَقَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: «عَلَى صُورَةِ أَبِيهِمْ». (م/۲۸۳۴)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. و چهره‌ی گروه بعدی، مانند نورانی‌ترین ستاره‌ی درخشان آسمان است. و بعد از آن، بهشتیان، منازل مختلفی دارند؛ در آنجا، ادرار و مدفوعی وجود ندارد، آب دهان و بینی نمی‌اندازند، شانه‌هایشان از طلا و آتشدان‌هایشان از عود، ساخته شده است. عرق‌شان، مُشک است.

آنان بر اخلاق یک شخص هستند و قدشان شصت ذراع به اندازه‌ی پدرشان آدم می‌باشد».

باب (۲): کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم خواهند بود

۱۹۵۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «خَلَقَ اللَّهُ صلی الله علیه و آله آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، فَلَمَّا خَلَقَهُ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أَوْلِيكَ النَّفَرِ، وَهُمْ نَفَرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ جُلُوسٌ، فَاسْتَمِعَ مَا يُجِيبُونَكَ، فَإِنَّهَا حَيَّتُكَ وَنَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، قَالَ: فَذَهَبَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَرَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ بَعْدَهُ حَتَّى الْآنَ».

(م/۲۸۴۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، آدم را به صورت خودش (آدم) آفرید؛ قامتش، شصت ذراع بود. بعد از آفریدن، به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو که چه جوابی به تو می‌دهند؛ این، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام علیکم. فرشتگان گفتند: السلام علیک و رحمة الله. و جمله‌ی «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم، قد آنها شصت ذراع خواهد بود؛ و مردم از آن زمان تا کنون، در حال کوتاه شدن هستند».

باب (۳): اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دل‌هایی مانند دل‌های پرندگان دارند

۱۹۵۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَقْوَامٌ أَفْئِدَتُهُمْ مِثْلُ أَفْئِدَةِ الطَّيْرِ».

(م/۲۸۴۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دل‌هایی مانند دل‌های پرندگان دارند». (توکل می‌کنند و مهربان هستند).

باب (۴): خوشنودی الله متعال شامل حال بهشتیان می‌شود

۱۹۶۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى يَا رَبُّ؟ وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ نُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلَا أُعْطِيكُمْ

أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أَحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي، فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». (م/۲۸۲۹)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال می فرماید: ای بهشتیان! آنان می گویند: لیبیک ای پروردگار ما! آماده و گوش به فرمان تو هستیم و خیر فقط در دست توست. می فرماید: آیا راضی و خشنود هستید؟ می گویند: چرا راضی نباشیم؟ حال آنکه تو به ما نعمت‌هایی ارزانی داشته‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عنایت نکرده‌ای. الله متعال می فرماید: آیا بهتر از این، به شما عنایت نکنم؟ می گویند: پروردگار! چه چیزی بهتر از این است؟ می فرماید: رضایت و خشنودی‌ام را شامل حال شما می گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمی شوم».

باب (۵): نگاه کردن بهشتیان به صاحبان غرفه‌ها

۱۹۶۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْعَرْفِ مِنْ فَوْقِهِمْ، كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكُوكَبَ الدُّرِّيَّ الْعَايِرَ مِنَ الْأَفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوْ الْمَغْرِبِ، لِتَفَاضِلِ مَا بَيْنَهُمْ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ، لَا يَبْلُغُهَا عَيْرُهُمْ، قَالَ: «بَلَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». (م/۲۸۳۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا بهشتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستاره‌ی درخشان و دوری می بینند که در گوشه‌ای از شرق یا غرب آسمان، به چشم می خورد؛ و این، بخاطر برتری و تفاضلی است که میان آنان، وجود دارد». صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: یا رسول الله! اینها منازل انبیاست که دیگران به آن، دست نخواهند یافت؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسانی که به الله متعال ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (به این منازل، دست خواهند یافت).

باب (۶): بهشتیان در بهشت، غذا می خورند

۱۹۶۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْكُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِيهَا وَيَشْرَبُونَ، وَلَا يَتَعَوَّطُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَبُولُونَ، وَلَكِنْ طَعَامُهُمْ ذَاكَ جُشَاءً كَرَشِجِ الْمِسْكِ، يُلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَالْحَمْدَ، كَمَا يُلْهَمُونَ النَّفَسَ». (م/۲۸۳۵)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهشتیان در بهشت، می خورند و می آشامند؛ اما آب بینی و ادرار و مدفوعی در آنجا وجود ندارد؛ بلکه غذایشان با آروغ زدن و عرق مُشک از بدن، دفع می گردد و مانند نفس کشیدن، (بسیار آسان) الله متعال را تسبیح می گویند و ستایش می کنند».

باب (۷): تحفه‌ی بهشتیان

۱۹۶۳- عَنْ ثَوْبَانَ رضي الله عنه مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَ حَبْرٌ مِنْ أَحْبَارِ الْيَهُودِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ، فَدَفَعْتُهُ دَفْعَةً كَادَ يُصْرَعُ مِنْهَا، فَقَالَ: لِمَ تَدْفَعُنِي؟ فَقُلْتُ: أَلَا تَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنَّمَا نَدْعُوهُ بِاسْمِهِ الَّذِي سَمَّاهُ بِهِ أَهْلُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اسْمِي مُحَمَّدٌ الَّذِي سَمَّانِي بِهِ أَهْلِي» فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيَنْفَعُكَ شَيْءٌ إِنْ حَدَّثْتُكَ؟» قَالَ: أَسْمَعُ بِأُذُنِي، فَنَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعُودٍ مَعَهُ، فَقَالَ: «سَلْ» فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَيْنَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ عَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُمْ فِي الظُّلْمَةِ دُونَ الْحِيسْرِ» قَالَ: فَمَنْ أَوَّلُ النَّاسِ إِجَارَةٌ؟ قَالَ: «فُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ». قَالَ الْيَهُودِيُّ: فَمَا تُحَفَّتُهُمْ حِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: «زِيَادَةُ كَبِدِ الثُّونِ»، قَالَ: فَمَا غَدَاؤُهُمْ عَلَى إِثْرِهَا؟ قَالَ: «يُنْحَرُ لَهُمْ ثَوْرُ الْجَنَّةِ الَّذِي كَانَ يَأْكُلُ مِنْ أَطْرَافِهَا». قَالَ: فَمَا شَرَابُهُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «مِنْ عَيْنٍ فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا». قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: وَجِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ رَجُلٌ أَوْ رَجُلَانِ، قَالَ: «يَنْفَعُكَ إِنْ حَدَّثْتُكَ؟» قَالَ: أَسْمَعُ بِأُذُنِي، قَالَ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنِ الْوَلَدِ؟ قَالَ: «مَاءُ الرَّجُلِ أَبْيَضُ وَمَاءُ الْمَرْأَةِ أَصْفَرُ، فَإِذَا اجْتَمَعَا فَعَلَا مَنِّي الرَّجُلِ مَنِّي الْمَرْأَةُ أَذْكَرَا بِأَذْنِ اللَّهِ، وَإِذَا عَلَا مَنِّي الْمَرْأَةُ مَنِّي الرَّجُلِ آتْنَا بِأَذْنِ اللَّهِ»، قَالَ الْيَهُودِيُّ: لَقَدْ صَدَقْتَ، وَإِنَّكَ لَنَبِيٌّ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَذَهَبَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ سَأَلَنِي هَذَا عَنِ الَّذِي سَأَلَنِي عَنْهُ، وَمَا لِي عِلْمٌ بِشَيْءٍ مِنْهُ، حَتَّى أَتَانِي اللَّهُ بِهِ». (م/۳۱۵)

ترجمه: ثوبان رضی الله عنه؛ برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ می‌گوید: یکی از دانشمندان یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: سلام بر تو ای محمد. من او را به شدت، پس زدم طوری که می‌خواست به زمین بیفتد. او گفت: چرا مرا پس می‌زنی؟ گفتم: چرا نمی‌گویی: یا رسول الله؟ یهودی گفت: با همان اسمی که خانواده‌اش بر او گذاشته‌اند، صدایش می‌زنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اسمی که خانواده‌ام بر من گذاشته‌اند، محمد است». دانشمند یهودی گفت: آمده‌ام تا سؤالاتی از شما بپرسم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر صحبت کنم، نفعی برایت دارد؟» او گفت: سعی می‌کنم خوب، گوش کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله چوبی را که در دست داشت، به زمین زد و فرمود: «پرس». مرد یهودی گفت: روزی که زمین و آسمان‌ها دگرگون می‌شوند، مردم کجا خواهند بود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها در تاریکی بالای پل صراط خواهند بود». او پرسید: نخستین انسان‌هایی که از پل صراط عبور می‌کنند، چه کسانی هستند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فقرای مهاجرین هستند». مرد یهودی گفت: هنگامی که وارد بهشت می‌شوند، چه تحفه‌ای به آنان می‌دهند؟ فرمود: «زائده‌ی جگر ماهی». مرد یهودی گفت: بعد از آن، نهار آنها چه خواهد بود؟ فرمود: «گاو بهشت که در اطراف آن چریده است، برای آنها ذبح می‌شود». مرد یهودی پرسید: بعد از آن، از کجا آب می‌نوشند؟ فرمود: «از چشمه‌ای که سلسبیل نام دارد». مرد یهودی گفت: راست می‌گویی؛ همچنین آمده‌ام تا از شما در مورد چیزی بپرسم که فقط پیامبر یا یک نفر یا دو نفر در روی زمین، آن را می‌دانند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر صحبت کنم، نفعی برایت دارد؟» او گفت: سعی می‌کنم خوب، گوش کنم. بله، آمده‌ام تا در مورد دختر یا پسر شدن فرزند بپرسم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آب منی مرد، سفید است، و آب منی زن، زرد است؛ هرگاه، یک جا جمع شوند و منی مرد بر منی زن، غلبه پیدا کند، به اذن الهی، صاحب پسر می‌شوند. و اگر منی زن بر منی مرد، غلبه پیدا کند، به اذن الهی، صاحب دختر می‌شوند». مرد یهودی گفت: راست گفتی؛ حقا که تو پیامبر هستی. آنگاه برخاست و رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در مورد هیچ یک از سؤالاتی که این مرد از من پرسید، هیچگونه آگاهی و اطلاعی نداشتم تا اینکه الله متعال، پاسخ آنها را به من عنایت فرمود».

باب (۸): در مورد استمرار نعمت های بهشتیان

۱۹۶۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْتَى شَبَابُهُ». (م/۲۸۳۶)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، وارد بهشت گردد، از ناز و نعمت برخوردار می شود، دچار فقر نمی گردد، لباسهایش کهنه نمی شود و جوانی اش از بین نمی رود».

باب (۹): در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه ی آن، حرکت می کند؛ اما نمی تواند آنرا ببیند

۱۹۶۵- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّكِيبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا» قَالَ أَبُو حَازِمٍ: فَحَدَّثْتُ بِهِ التُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عِيَّاشٍ الزُّرْقِيَّ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَسِيرُ الرَّكِيبُ الْجَوَادَ الْمُضْمَرَ السَّرِيعَ، مِائَةَ عَامٍ، مَا يَقْطَعُهَا». (م/۲۸۲۶)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه ی آن، حرکت می کند؛ اما نمی تواند آن را ببیند».

ابو حازم می گوید: این حدیث را برای نعمان بن ابی عیاش زرقی بیان نمودم. او گفت: ابو سعید خدری رضی الله عنه برایم روایت نمود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سوار بر اسب تیزروی تربیت شده، صد سال، راه می رود؛ اما نمی تواند مسافت (پهنای) آن را طی کند».

باب (۱۰): خیمه های بهشت

۱۹۶۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ خَيْمَةٌ مِنْ لَوْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ عَرْضُهَا سِتُونَ مِیْلًا، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ، مَا يَرَوْنَ الْآخَرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ». (م/۲۸۳۸)

ترجمه: عبدالله بن قیس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در بهشت، خیمه ای از مروارید میان تهی وجود دارد که عرض آن، شصت میل است و در هر زاویه ی آن،

همسرانی (حورانی) وجود دارند که ساکنان زوایای دیگر را نمی‌بینند؛ و مؤمنان، گرد آنان می‌چرخند».

باب (۱۱): بازار بهشت

۱۹۶۷- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يَأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهُبُّ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْثُو فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابِهِمْ، فَيَزِدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَقَدْ اَزْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدْ اَزْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللَّهِ لَقَدْ اَزْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». (م/۲۸۳۳)

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «در بهشت، بازاری وجود دارد که بهشتیان هر جمعه به آن می‌روند؛ در آنجا، باد شمال می‌وزد و نعمت‌های بهشتی (از قبیل مُشک و غیره) را به چهره‌ها و لباس‌هایشان می‌پاشد و باعث افزایش حُسن و جمال آنان می‌گردد. سپس بهشتیان به خانواده‌هایشان بر می‌گردند در حالی که زیباتر هستند. خانواده‌هایشان به آنها می‌گویند: سوگند به الله که شما زیباتر شده‌اید. آنها می‌گویند: سوگند به الله که بعد از ما، شما نیز زیباتر شده‌اید».

باب (۱۲): در دنیا از نهرهای بهشت، وجود دارد

۱۹۶۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «سِيحَانٌ وَجِيحَانٌ، وَالْفُرَاتُ وَالنَّيْلُ، كُلٌّ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ». (م/۲۸۳۹)

ترجمه: ابو هریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «سیحون و جیحون و فرات و نیل همه از نهرهای بهشت‌اند».

«در این زمینه می‌توان گفت که یعنی مردم این سرزمینها مسلمان می‌شوند و به بهشت می‌روند؛ یا اینکه نهرهایی با همین نام‌ها در بهشت وجود دارد؛ یا اینکه به خاطر برکت زیاد آنها، نهرهای بهشتی نامیده شده‌اند؛ والله اعلم».

باب (۱۳): بهشت، در محاصره‌ی دشواری‌ها است

۱۹۶۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ». (م/۲۸۲۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آتش، در محاصره‌ی هواهای نفسانی، و بهشت، در محاصره‌ی دشواری‌ها است». (یعنی هرکس، بدنبال هواهای نفسانی برود، به جهنم، و هرکس، دشواری‌ها را در راه دین، تحمل کند، به بهشت می‌رود).

باب (۱۴): تعداد کم‌تری از زنان، ساکن بهشت هستند

۱۹۷۰- عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ لِمُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ امْرَأَتَانِ، فَجَاءَ مِنْ عِنْدِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ الْأُخْرَى: جِئْتُ مِنْ عِنْدِ فُلَانَةٍ؟ فَقَالَ: جِئْتُ مِنْ عِنْدِ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، فَحَدَّثَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ أَقَلَّ سَاكِنِي الْجَنَّةِ النِّسَاءُ». (م/۲۸۳۸)

ترجمه: ابو تییاح رضی الله عنه می گوید: مطرف بن عبد الله دو همسر داشت؛ هنگامی که از نزد یکی از آنان آمد، دیگری گفت: از نزد فلانی (همسرت) می‌آیی؟ مطرف گفت: از نزد عمران بن حصین می‌آیم؛ او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تعداد کمتری از زنان، ساکن بهشت هستند».

باب (۱۵): در مورد بهشتیان و دوزخیان و نشانه‌های آنان در دنیا

۱۹۷۱- عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی الله عنه: سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ». ثُمَّ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «كُلُّ عُتْلٍ جَوَاطِ مُسْتَكْبِرٍ». (م/۲۸۵۳)

ترجمه: حارثه بن وهب خزاعی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟» صحابه عرض کردند: بلی. فرمود: «هر ضعیف و مستضعفی که اگر به الله متعال، سوگند یاد کند، حق تعالی سوگندش را راست می‌گرداند». بعد از آن فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟» صحابه عرض کردند: بلی. فرمود: «هر انسان سرکش و عربده جو و متکبر، جهنمی است».

۱۹۷۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رُبَّ أَسْعَثَ مَدْفُوعٍ بِالْأَبْوَابِ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ». (م/۲۸۵۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بسا شخص ژولیده مویی که از جلوی در خانه‌ها طرد می‌گردد؛ اما اگر به الله متعال سوگند یاد کند، الله عز و جل سوگندش را راست می‌گرداند».

۱۹۷۳- عَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ الْمَجَاشِعِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي خُطْبَتِهِ: «أَلَا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أُعَلِّمَكُم مَّا جَهَلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي، يَوْمِي هَذَا، كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلَالٌ، وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ، وَإِنَّهُمْ أَنْتَهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَحَرَمْتُمْ عَلَيْهِمْ مَّا أَحَلَلْتُ لَهُمْ، وَأَمَرْتَهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا، وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ، عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ، إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، وَقَالَ: إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ، وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لَا يَغْسِلُهُ الْمَاءُ، تَقْرَأُهُ نَائِمًا وَيَقْظَانِ، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا، فَقُلْتُ: رَبِّ إِذَا يَثْلَعُوا رَأْسِي فَيَدْعُوهُ خُبْرَةً، قَالَ: اسْتَخْرِجُهُمْ كَمَا اسْتَخْرَجَ جَوْكَ، وَاعْزُهُمْ نُغْرَكَ، وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقَ عَلَيْكَ، وَابْعَثْ جَيْشًا نَبَعَتْ خَمْسَةٌ مِثْلَهُ، وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مِنْ عَصَاكَ، قَالَ: وَأَهْلُ الْحِنَةِ ثَلَاثَةٌ: ذُو سُلْطَانٍ مُقْسِطٍ مُتَّصِدٌ مُوَفَّقٌ، وَرَجُلٌ رَجِيمٌ رَقِيقُ الْقَلْبِ لِكُلِّ ذِي قُرْبَى، وَمُسْلِمٍ، وَعَفِيفٌ مُتَعَقِّفٌ ذُو عِيَالٍ، قَالَ: وَأَهْلُ النَّارِ خَمْسَةٌ: الضَّعِيفُ الَّذِي لَا زَبْرَ لَهُ، الَّذِينَ هُمْ فِيكُمْ تَبَعًا لَا يَتَّبِعُونَ أَهْلًا وَلَا مَالًا، وَالْحَائِنُ الَّذِي لَا يَخْفَى لَهُ طَمَعٌ، وَإِنْ دَقَّ إِلَّا خَانَهُ، وَرَجُلٌ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إِلَّا وَهُوَ يُجَادِعُكَ عَنْ أَهْلِكَ وَمَالِكَ» وَذَكَرَ الْبُخْلُ أَوْ الْكَذِبَ «وَالشَّنْظِيرُ الْفَحَّاشُ». (م/۲۸۶۵)

ترجمه: عیاض بن حمار مجاشعی رضي الله عنه می گوید: روزی، رسول الله ﷺ در سخنرانی اش فرمود: «امروز، پروردگارم به من دستور داده است که از آنچه به من آموخته است و شما نمی دانید، به شما بیاموزم؛ (الله متعال فرمود): هر مالی که به یکی از بندگانم عنایت کرده ام، حلال است. همانا من همه ی بندگانم را مسلمان، و بر راه راست آفریدم؛ اما شیطانها آمدند و آنان را از راه اصلی و دینشان، دور ساختند و آنچه را که من برای آنان حلال قرار دادم، حرام ساختند، و آنها را وادار کردند تا با من چیزهایی را شریک قرار دهند که من دلیلی بر آن، نازل نفرمودم. همانا الله متعال، نگاهی به اهل زمین انداخت و بجز تعداد کمی از اهل کتاب، همه ی عرب و عجم آنها را مبعوض داشت و فرمود: تو را مبعوث نمودم تا تو را آزمایش کنم و بوسیله ی تو دیگران را نیز در بوته ی آزمایش قرار دهم؛ و کتابی بر تو نازل نمودم که آب آن را نمی شوید (با گذشت زمان، از بین نمی رود؛ بلکه در سینه ها محفوظ است) و در حالت خواب و بیداری، آن را تلاوت می نمایی (چه خواب باشی و چه بیدار، این کتاب، حفظ می شود). هم چنین الله متعال به من دستور داد تا قریش را آتش بزنم. من گفتم:

پروردگارم، در این صورت، سرم را مانند نان می‌شکنند. الله متعال فرمود: آنها را بیرون کن، همانگونه که تو را بیرون کردند؛ با آنها بجنگ؛ ما تو را کمک می‌کنیم؛ انفاق کن که ما بر تو انفاق می‌کنیم؛ لشکری بفرست؛ ما پنج برابر آن را می‌فرستیم؛ و همراه کسانی که از تو اطاعت می‌کنند، با افراد نافرمان بجنگ؛ و باید بدانی که بهشتیان، سه گروه هستند: ۱- سلطان عادل که صدقه دهد و در مسیرش موفق باشد. ۲- مرد رقیق القلبی که با هر خویشاوند و هر مسلمان، با مهربانی برخورد کند. ۳- فرد پاکدامن و صاحب عیالی که از مردم، چیزی درخواست نمی‌کند. جهنمیان نیز پنج گروه هستند: ۱- افراد ضعیفی که از عقل کافی برخوردار نیستند و دنباله رو هستند و در جستجوی خانواده و مال نیستند. ۲- افراد خائنی که هیچ طمع و خیانتی از نگاهشان پنهان نمی‌ماند؛ هر چند که کوچک و ناچیز باشد. ۳- افرادی که صبح و شام، با خانواده و اموالشان، شما را فریب می‌دهند». ۴- آنگاه رسول اکرم از بخل یا دروغ صحبت نمود (صاحب یکی از این دو وصف را جهنمی دانست. ۵- افراد بد اخلاقی که بسیار بد و بی‌راه می‌گویند».

باب (۱۶): بهشتیان و دوزخیان برای همیشه در بهشت و دوزخ می‌مانند

۱۹۷۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَصَارَ أَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، أُتِيَ بِالْمَوْتِ حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لَا مَوْتَ، فَيَزِدَادُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزِدَادُ أَهْلَ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ». (م/۲۸۵۰)

ترجمه: از ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که بهشتیان به بهشت، و جهنمیان به جهنم می‌روند، مرگ را می‌آورند و میان بهشت و دوزخ، ذبح می‌کنند و یک منادی، ندا می‌دهد که: ای بهشتیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد؛ و ای دوزخیان! بعد از این، مرگی وجود نخواهد داشت. در نتیجه، بهشتیان بیش از پیش، خوشحال، و دوزخیان بیش از پیش، غمگین می‌شوند».

۶۶- کتاب توصیف جهنم

باب (۱): افسارهای جهنم

۱۹۷۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجْرُونَهَا». (م/۲۸۴۲)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، دوزخ را می آورند در حالی که هفتاد هزار افسار دارد؛ و با هر افساری، هفتاد هزار فرشته وجود دارد که آن را می کشند».

باب (۲): شدت حرارت جهنم

۱۹۷۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَارُكُمْ هَذِهِ، الَّتِي يُوقِدُ ابْنُ آدَمَ، جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ حَرِّ جَهَنَّمَ» قَالُوا: وَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنَّهَا فَضَلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا، كُلُّهَا مِثْلُ حَرِّهَا». (م/۲۸۴۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این آتش شما که فرزند آدم آن را روشن می کند، یک هفتادم حرارت آتش جهنم را دارد». صحابه گفتند: یا رسول الله! به الله سوگند که آتش دنیا، کافی است. فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، گرمتر از آتش دنیا است. و هر مرتبه ای آن، به اندازه ای آتش دنیا، حرارت دارد».

باب (۳): عمق زیاد جهنم

۱۹۷۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ سَمِعَ وَجِبَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «تَدْرُونَ مَا هَذَا؟» قَالَ: قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «هَذَا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ فِي النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا، فَهُوَ يَهْوِي فِي النَّارِ الْآنَ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا». (م/۲۸۴۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان، صدای افتادن چیزی را شنید؛ پس فرمود: «می دانید این صدای چیست؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می دانند. فرمود: «این، صدای سنگی بود که هفتاد سال پیش در دوزخ

انداخته‌اند؛ آن سنگ، تاکنون در حال سقوط در عمق جهنم بود تا اینکه الآن به پایان و ته آن رسید».

باب (۴): در مورد فردی از جهنمیان که آسان‌ترین عذاب را می‌بیند

۱۹۷۸- عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا مَنْ لَهُ نَعْلَانِ وَشِرَاكَاَنِ مِنَ نَارٍ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ، كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ مَا يَرَى أَنَّ أَحَدًا أَشَدُّ مِنْهُ عَذَابًا، وَإِنَّهُ لَأَهْوَنُهُمْ عَذَابًا». (م/۲۱۳)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آسان‌ترین عذاب در میان جهنمیان، از آن کسی است که دو کفش و دو بند کفش آتشین پوشیده است که مغز سرش از آنها همانند به جوش آمدن دیگ می‌جوشد؛ و او تصور می‌کند که دچار شدیدترین عذاب شده است؛ حال آنکه او از میان جهنمیان، آسان‌ترین عذاب را دارد».

باب (۵): قسمت‌هایی از جهنمیان را که آتش فرا می‌گیرد

۱۹۷۹- عَنْ سَمْرَةَ بِنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى كَعْبِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى حُجْرَتِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى تَرْفُوتِهِ». (م/۲۸۴۵)

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آتش جهنم بعضی از مردم را تا شتالنگ‌ها (قوزک پا)، بعضی را تا زانوها، برخی را تا کمر، و تعدادی را هم تا گلو فرا می‌گیرد».

باب (۶): جباران به جهنم می‌روند و ضعیفان به بهشت

۱۹۸۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوذِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: فَمَا لِي لَا يَدْخُلْنِي إِلَّا ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُوهُمْ وَغَرَّتُهُمْ؟ قَالَ اللَّهُ لِلْجَنَّةِ: إِنَّمَا أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أَعْدَبُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْوَاهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى، رِجْلَهُ تَقُولُ: قَطَّ قَطَّ، فَهَذَا لِكَ تَمْتَلِي، وَيُرْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، فَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا». (م/۲۸۴۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهشت و دوزخ با یکدیگر، مجادله کردند؛ دوزخ گفت: من به جباران و متکبران، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر و ساده، وارد من می‌شوند. الله متعال به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی؛ بوسیله‌ی تو به هر یک از بندگانم که بخواهم، رحم می‌کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیله‌ی تو، هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد. ولی دوزخ پُر نمی‌شود مگر اینکه الله متعال پایش را در آن بگذارد؛ آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است؛ بس است. در این هنگام، دوزخ پُر می‌شود و برخی از قسمت‌هایش در هم پیچیده می‌شود. باید دانست که الله تعالی به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی‌کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می‌آفریند».

باب (۷): عذاب کسی که سایه را رواج داد

۱۹۸۱- عَنِ ابْنِ شِهَابٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ: إِنَّ الْبَحِيرَةَ الَّتِي يُمْنَعُ دَرُّهَا لِلطَّوَاغِيَتِ، فَلَا يُحِبُّهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، وَأَمَّا السَّائِبَةُ الَّتِي كَانُوا يُسَيَّبُونَهَا لِأَلْهَتِهِمْ، فَلَا يُحْمَلُ عَلَيْهَا شَيْءٌ، وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «رَأَيْتُ عَمْرُو بْنَ عَامِرٍ الْخَزَاعِيَّ يَجْرُ قُضْبُهُ فِي النَّارِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ».

(م/۲۸۵۶)

ترجمه: ابن شهاب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که ابن مسیب می گفت: بحیره، حیوانی بود که دوشیدن آن بخاطر طاغوتها (بتها) ممنوع بود؛ لذا هیچ یک از مردم آن را نمی‌دوشیدند. و سایه، حیوانی بود که کفار آن را برای معبودانشان رها کرده و هیچ چیز بر آن، حمل نمی‌کردند. ابن مسیب روایت می‌کند که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عمرو بن عامر بن لُحی خزاعی را دیدم که روده‌هایش را در آتش، به دنبال خود می‌کشید؛ زیرا او نخستین کسی بود که سایه را رواج داد».

باب (۸): بزرگی دندان کافر در جهنم

۱۹۸۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «ضَرَسُ الْكَافِرِ، أَوْ نَابُ الْكَافِرِ، مِثْلُ أُحُدٍ، وَغَلَطُ جِلْدِهِ مَسِيرَةُ ثَلَاثٍ».

(م/۲۸۵۱)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دندان یا نیش کافر (در جهنم) مانند کوه احد است. و کلفتی پوستش به اندازه‌ی مسافت سه (شبانه روز) راه است.»

۱۹۸۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَرْفَعُهُ قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكَبِي الْكَافِرِ فِي النَّارِ، مَسِيرَةُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، لِلرَّكِبِ الْمُسْرِعِ». (م/۲۸۵۲)

ترجمه: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فاصله‌ی میان دو شانه‌ی کافر به اندازه‌ی مسافتی است که یک سوار با شتاب، در سه روز، طی می‌کند.»

باب (۹): عذاب شکنجه کنندگان مردم

۱۹۸۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سَيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٍ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَخْرُجْنَ مِنْهَا، وَإِنْ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا». (م/۲۱۲۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دو گروه جهنمی هستند که من آنها را ندیده‌ام: نخست، گروهی هستند که تازیانه‌هایی شبیه دم گاو بدست دارند و مردم را با آنها می‌زنند. دوم، گروهی از زنان هستند که به ظاهر، پوشیده‌اند؛ ولی در حقیقت، لخت‌اند؛ حرکاتی انجام می‌دهند که مردان را به سوی خود، جذب می‌کنند و خودشان نیز بسوی مردان، تمایل دارند؛ سرهای‌شان مانند کوهان کج شتران قوی هیکل است. این افراد، نه تنها اینکه وارد بهشت نمی‌شوند؛ بلکه بوی آن نیز به مشام آنان نمی‌رسد؛ با وجود اینکه بوی بهشت از مسافت بسیار طولانی به مشام می‌رسد.»

۱۹۸۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنْ طَالَتْ بِكَ مُدَّةٌ، وَأَوْشَكْتَ أَنْ تَرَى قَوْمًا يَعْذُونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ، وَيَرْوَحُونَ فِي لَعْنَتِهِ، فِي أَيْدِيهِمْ مِثْلُ أذْنَابِ الْبَقَرِ». (م/۲۸۵۷)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر برای مدتی طولانی، زنده بمانی، بزودی گروهی را مشاهده خواهی کرد که صبح را در خشنودی الله متعال، و شام را در نفرین و لعنت او بسر می‌برند؛ آنها تازیانه‌هایی مانند دم گاو، بدست دارند.» (و مردم را کتک می‌زنند).

باب (۱۰): غوطه دادن مرفه‌ترین فرد دنیا در جهنم، و غوطه دادن رنج دیده‌ترین فرد دنیا در بهشت

۱۹۸۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُؤْتَى بِأَنْعَمِ أَهْلِ الدُّنْيَا، مِنْ أَهْلِ النَّارِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُصْبَعُ فِي النَّارِ صَبْعَةً، ثُمَّ يُقَالُ: يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ خَيْرًا قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَبِّ، وَيُؤْتَى بِأَشَدِّ النَّاسِ بُؤْسًا فِي الدُّنْيَا، مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيُصْبَعُ صَبْعَةً فِي الْجَنَّةِ، فَيُقَالُ لَهُ: يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ بُؤْسًا قَطُّ، هَلْ مَرَّ بِكَ شِدَّةٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا مَرَّ بِي بُؤْسٌ قَطُّ، وَلَا رَأَيْتُ شِدَّةً قَطُّ». (م/۲۸۰۷)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، از میان دوزخیان، مرفه‌ترین فرد دنیا را می‌آورند و یک بار در آتش جهنم، غوطه می‌دهند؛ آنگاه به او می‌گویند: ای فرزند آدم! آیا هرگز خوشی و خیری دیده‌ای؟ آیا هرگز رفاه و آسایشی بر تو گذشته است؟ او می‌گوید: به الله سوگند، نه، پروردگارم. بعد از آن، از میان بهشتیان، رنج دیده‌ترین فرد دنیا را می‌آورند و یک بار در بهشت، غوطه می‌دهند؛ آنگاه به او می‌گویند: ای فرزند آدم! آیا هرگز سختی و فقری دیده‌ای؟ آیا هرگز دوران دشواری بر تو گذشته است؟ او جواب می‌دهد: خیر؛ به الله سوگند، هرگز دچار فقر نشده‌ام؛ و هیچ رنجی بر من نگذشته است.»

۶۷- کتاب فتنه‌ها

باب (۱): هنگامی که فسق و فجور زیاد شود، وقت فتنه‌ها و نابودی فرا می‌رسد

۱۹۸۷- عَنْ زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَيْقَظَ مِنْ نَوْمِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيَلُّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ، فَتُحِ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلَ هَذِهِ» وَعَقَدَ سُفْيَانُ بِيَدِهِ عَشْرَةَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنْهَلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْحَبْتُ». (م/۲۲۸۰)

ترجمه: زینب دختر جحش رضی الله عنها (همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از خواب بیدار شد که می‌گفت: «لا إله إلا الله، وای بر عرب از شری که به آنان، نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را بصورت حلقه در آورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یأجوج و مأجوج، باز شده است».

زینب رضی الله عنها می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا ما نابود می‌شویم حال آنکه افراد نیکوکار در میان ما وجود دارند؟ فرمود: «بلی، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود».

۱۹۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلَ هَذِهِ» وَعَقَدَ وَهَيْبٌ بِيَدِهِ تِسْعِينَ. (م/۲۸۸۱)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امروز، این اندازه، از سد یأجوج و مأجوج، باز شده است». و وهیب (که یکی از راویان است، برای نشان دادن اندازه‌ی آن) انگشت شست و سبابه‌اش را بصورت نود در آورد.

باب (۲): سرازیر شدن فتنه‌ها مانند نزول قطرات باران

۱۹۸۹- عَنْ أُسَامَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَشْرَفَ عَلَى أُطَمٍ مِنْ أَطَامِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى؟ إِنِّي لَأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ، كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ». (م/۲۸۸۵)

ترجمه: از اسامه رضی الله عنه روایت است که روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکانی بلند به یکی از قلعه‌های مدینه، نظر کرد و فرمود: «آیا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ من محل سرازیر شدن فتنه‌ها را مانند نزول قطرات باران، در میان خانه‌های شما می‌بینم».

باب (۳): عرضه شدن فتنه‌ها بر دل‌ها و ایجاد نقطه در آنها

۱۹۹۰- عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ فَقَالَ: أَيُّكُمْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَذْكُرُ الْفِتْنَ؟ فَقَالَ قَوْمٌ: نَحْنُ سَمِعْنَاهُ، فَقَالَ: لَعَلَّكُمْ تَعْنُونَ فِتْنَةَ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَجَارِهِ؟ قَالُوا: أَجَلٌ، قَالَ: تِلْكَ تُكْفِّرُهَا الصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَالصَّدَقَةُ، وَلَكِنْ أَيُّكُمْ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَذْكُرُ الْفِتْنَ الَّتِي تَمُوجُ مَوْجَ الْبَحْرِ؟ قَالَ حُدَيْفَةُ: فَأَسْكَتَ الْقَوْمُ فَقُلْتُ: أَنَا، قَالَ: أَنْتَ، لِلَّهِ أَبُوكَ! قَالَ حُدَيْفَةُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تُعْرَضُ الْفِتْنُ عَلَى الْقُلُوبِ كَالْحَصِيرِ عُوْدًا عُوْدًا، فَأَيُّ قَلْبٍ أَشْرَبَهَا نُكِبَتْ فِيهِ نُكَيْتُهُ سَوْدَاءٌ، وَأَيُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا نُكِبَتْ فِيهِ نُكَيْتُهُ بَيْضَاءٌ، حَتَّى تَصِيرَ عَلَى قَلْبَيْنِ، عَلَى أَبْيَضٍ مِثْلِ الصَّفَا، فَلَا تَضُرُّهُ فِتْنَةٌ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَالْآخِرُ أَسْوَدُ مُرْبَادًا كَالْكُوزِ مُجْحِيًّا لَا يَعْرِفُ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُ مُنْكَرًا، إِلَّا مَا أَشْرَبَ مِنْ هَوَاهُ» قَالَ حُدَيْفَةُ: وَحَدَّثْتُهُ، أَنْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابٌ مُغْلَقًا يُوشِكُ أَنْ يُكْسَرَ، قَالَ عُمَرُ: أَكْسَرًا لَا أَبَا لَكَ! فَلَوْ أَنَّهُ فُتِحَ لَعَلَّهُ كَانَ يُعَادُ، قُلْتُ: لَا، بَلْ يُكْسَرُ، وَحَدَّثْتُهُ، أَنْ ذَلِكَ الْبَابَ رَجُلٌ يُفْتَلُ أَوْ يَمُوتُ، حَدِيثًا لَيْسَ بِالْأَعْلِيَّطِ، قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لِسَعْدٍ: يَا أَبَا مَالِكٍ مَا أَسْوَدُ مُرْبَادًا؟ قَالَ: شِدَّةُ الْبَيَاضِ فِي سَوَادٍ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا الْكُوزُ مُجْحِيًّا؟ قَالَ: مَنكُوسًا. (م/۱۴۴)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: ما در مجلس عمر بن خطاب رضی الله عنه بودیم که پرسید: کدام یک از شما سخن رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد فتنه‌ها شنیده است؟ گروهی جواب دادند: ما شنیده‌ایم. عمر رضی الله عنه گفت: شاید هدف شما این است که یک شخص با خانواده و همسایه اش دچار فتنه می‌شود؟ آنان گفتند: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: نماز، روزه و صدقه باعث بخشیده شدن چنین فتنه‌ها و گناهانی می‌گردد؛ اما کدامیک از شما سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد فتنه‌هایی که مانند دریا موج می‌زنند، شنیده است؟ حذیفه می‌گوید: مردم سکوت کردند. من گفتم: من. عمر رضی الله عنه گفت: تو؛ چه پدر خوبی الله متعال به تو عنایت کرده است. حذیفه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «فتنه‌ها یکی پس از دیگری مانند چوبهای حصیر بر دل‌ها عرضه می‌گردد؛ پس هر قلبی که آنها را بطور کامل، در خودش جای دهد، یک نکته‌ی سیاه در آن، ایجاد می‌گردد؛ و هر قلبی که آنها را قبول نکند، یک نکته‌ی سفید در آن، ایجاد می‌گردد تا جایی که قلبها به دو گروه تقسیم می‌شوند: قلبهای سفیدی که مانند سنگ سفیدی

هستند که هیچ گرد و غباری روی آن، وجود ندارد؛ و تازمانی که آسمان‌ها و زمین وجود داشته باشند، هیچ فتنه‌ای به آنها ضرر نمی‌رساند. و قلبهای دیگری هستند که سیاه و خاکستری رنگ مانند کوزه‌ی وارونه هستند و کار خوب را خوب، و کار بد را بد، نمی‌دانند مگر هوی و هوس‌ی که در دل‌هایشان، جای گرفته است». (هوی و هوس آنها معیار خوبی و بدی است). حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: همچنین به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفتم: میان تو و آن فتنه‌ها دری قفل شده وجود دارد؛ اما بزودی خواهد شکست. عمر رضی الله عنه گفت: پدرت را از دست بدهی؛ در می‌شکند؟ اگر باز می‌شد، شاید دوباره بسته می‌شد. حذیفه می‌گوید: من گفتم: نه؛ بلکه شکسته می‌شود. همچنین به وی گفتم که آن دروازه، مردی است که کشته می‌شود یا می‌میرد؛ و در این حدیث من، هیچ سخن غلط و اشتباهی، وجود نداشت.

باب (۴): شیطان لشکریانش را می‌فرستد تا مردم را دچار فتنه کند

۱۹۹۱- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ إِبْلِيسَ يَصْعُقُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يَبْعَثُ سَرَايَاهُ، فَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَنَزِلَةً أَعْظَمُهُمْ فِتْنَةً، يَجِيءُ أَحَدَهُمْ فَيَقُولُ: فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا، فَيَقُولُ: مَا صَنَعْتَ شَيْئًا، قَالَ، ثُمَّ يَجِيءُ أَحَدَهُمْ فَيَقُولُ: مَا تَرَكْتَهُ حَتَّى فَرَّقْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ امْرَأَتِهِ، قَالَ: فَيُدْنِيهِ مِنْهُ وَيَقُولُ: نَعَمْ أَنْتَ» قَالَ الْأَعْمَشُ: أَرَاهُ قَالَ «فَيَلْتَزِمُهُ». (م/۲۸۱۳)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ابلیس تختش را روی آب می‌گذارد؛ سپس لشکریانش را می‌فرستد (تا مردم را دچار فتنه کنند). و کسی از میان آنها به او نزدیکتر است که فتنه‌ی بزرگتری ایجاد کند. بعد از آن، یکی از لشکریانش می‌آید و می‌گوید: فلان و فلان کار را انجام دادم. ابلیس به او می‌گوید: هیچ‌کاری انجام نداده‌ای. سپس یکی دیگر از لشکریانش می‌آید و می‌گوید: فلانی را رها نکردم تا اینکه او و همسرش را از یکدیگر جدا ساختم. ابلیس او را به خودش، نزدیک می‌کند و می‌گوید: چه فرد نیکی هستی». و در روایت اعمش آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آنگاه ابلیس او را در بغل می‌گیرد».

باب (۵): در مورد فتنه‌ها و ویژگی‌های آنها

۱۹۹۲- عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْحَوْلَانِيِّ كَأَنَّ يَقُولُ: قَالَ حُدَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ رضی الله عنه: وَاللَّهِ إِنِّي لِأَعْلَمُ النَّاسَ بِكُلِّ فِتْنَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ، فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ السَّاعَةِ، وَمَا لِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَسُولُ

اللَّهُ ﷺ أَسْرَإِيَّ فِي ذَلِكَ شَيْئًا، لَمْ يُحَدِّثْهُ عَيْرِي، وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ، وَهُوَ يُحَدِّثُ مَجْلِسًا أَنَا فِيهِ عَنِ الْفِتَنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَعُدُّ الْفِتَنَ: «مِنْهُنَّ ثَلَاثٌ لَا يَكْذَنَ يَذَرْنَ شَيْئًا، وَمِنْهُنَّ فِتْنٌ كَرِيحِ الصَّيْفِ، مِنْهَا صِغَارٌ وَمِنْهَا كِبَارٌ» قَالَ حُدَيْفَةُ: فَذَهَبَ أَوْلَيْكَ الرَّهْطُ كُلُّهُمْ عَيْرِي. (م/۲۸۹۱)

ترجمه: ابو ادريس خولانی می گوید: حذیفه بن یمان رضی الله عنه گفت: سوگند به الله، شناخت من نسبت به هر فتنه‌ای که از هم اکنون تا قیام قیامت، اتفاق می‌افتد از همه‌ی مردم، بیشتر است؛ علت آن هم این است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رازهایی را در این زمینه، به من گفت که از دیگران، دریغ ورزید. البته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مجلسی که من نیز در آن، حضور داشتم در مورد فتنه‌ها صحبت نمود و در اثنای برشمردن آنها فرمود: «سه فتنه هستند که چه بسا هیچ چیز نگذارند (همه چیز را نابود کنند). و برخی از این فتنه‌ها مانند بادهای تابستانی هستند؛ (از شدت اندکی برخوردارند). بعضی از آنها کوچک، و بعضی دیگر، بزرگ هستند». حذیفه می‌گوید: بجز من، تمام اهل آن مجلس، از دنیا رفته‌اند.

۱۹۹۳- عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَامًا، مَا تَرَكَ شَيْئًا يَكُونُ فِي مَقَامِهِ ذَلِكَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، إِلَّا حَدَّثَ بِهِ، حَفِظَهُ مَنْ حَفِظَهُ وَنَسِيَهُ مَنْ نَسِيَهُ، قَدْ عَلِمَهُ أَصْحَابِي هَؤُلَاءِ، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ مِنْهُ الشَّيْءُ قَدْ نَسِيْتُهُ فَأَرَاهُ فَأَذْكُرُهُ، كَمَا يَذْكُرُ الرَّجُلُ وَجَهَ الرَّجُلِ إِذَا غَابَ عَنْهُ، ثُمَّ إِذَا رَأَاهُ عَرَفَهُ. (م/۲۸۹۱)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما ایستاد (و به سخنرانی پرداخت) و هر چیزی را که تا قیامت اتفاق می‌افتد، برای ما بیان نمود. بعضی‌ها سخنانش را حفظ نمودند و برخی دیگر، فراموش کردند. این دوستانم که در اینجا حضور دارند، ایستادن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به خاطر دارند. و چه بسا که یکی از اموری را که من فراموش کرده‌ام، اتفاق می‌افتد؛ پس با دیدن آن، به یادم می‌آید؛ همانگونه که یک شخص، فردی را می‌بیند و بعد از غیابش، او را فراموش می‌کند؛ اما هنگامی که او را می‌بیند، به خاطر می‌آورد.

۱۹۹۴- عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَمَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا قَدْ سَأَلْتُهُ، إِلَّا أَنِّي لَمْ أَسْأَلْهُ: مَا يُخْرِجُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ. (م/۲۸۹۱)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا از فتنه‌هایی که تا قیام قیامت، اتفاق می‌افتد، باخبر ساخت؛ من در مورد همه‌ی فتنه‌ها از ایشان، پرسیدم؛ فقط سؤال نکردم که چه چیزی باعث بیرون رفتن مردم مدینه از شهر مدینه می‌شود.

۱۹۹۵- عَنْ أَبِي زَيْدٍ يَعْنِي عَمْرَو بْنَ أَخْطَبٍ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْفَجْرَ، وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الظُّهْرُ، فَنَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الْعَصْرُ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ، فَأَعْلَمْنَا أَحْفَظْنَا. (م/۲۸۹۲)

ترجمه: ابو زید (عمرو بن اخطب) رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را برای ما امامت نمود و بالای منبر رفت و تا ظهر برای ما سخنرانی نمود. آنگاه، از منبر پایین آمد و نماز خواند و دوباره، بالای منبر رفت و تا نماز عصر، سخنرانی نمود. بعد از آن، پایین آمد و نماز خواند و بار دیگر، بالای منبر رفت و تا هنگام غروب خورشید برای ما سخنرانی نمود و ما را از آنچه که اتفاق افتاده است و آنچه که اتفاق خواهد افتاد، با خبر ساخت. فردی از ما این چیزها را بهتر می‌داند که از حافظه‌ی بهتری برخوردار است.

باب (۶): در مورد فتنه‌ها و کسانی که آنها را حفظ داشتند

۱۹۹۶- عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ جُنْدُبٌ: جِئْتُ يَوْمَ الْجَرَعَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ فَقُلْتُ: لِيَهْرَاقَنَّ الْيَوْمَ هَهُنَا دِمَاءً، فَقَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ: كَلَّا وَاللَّهِ، قُلْتُ: بَلَى وَاللَّهِ، قَالَ: كَلَّا وَاللَّهِ، قُلْتُ: بَلَى وَاللَّهِ، قَالَ: كَلَّا وَاللَّهِ، إِنَّهُ لَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَدَّثَنِيهِ قُلْتُ: بِنَسِّ الْجَلِيسِ لِي أَنْتَ مِنْذُ الْيَوْمِ، تَسْمَعُنِي أَخَالَفُكَ وَقَدْ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَلَا تَنْهَانِي؟ ثُمَّ قُلْتُ: مَا هَذَا الْغَضَبُ؟ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ، فَإِذَا الرَّجُلُ حُدَيْفَةُ. (م/۲۸۹۳)

ترجمه: محمد می‌گوید: جندب گفت: روز جرعه (مکانی در نزدیکی کوفه) آمدم و دیدم که مردی آنجا نشسته است. (روز جرعه، همان روزی است که مردم کوفه سعید بن عاص؛ استاندار عثمان؛ را برگرداندند و از عثمان خواستند که ابوموسی اشعری را تعیین کند و عثمان هم پذیرفت.) گفتم: بطور قطع، امروز اینجا خونهایی ریخته خواهد شد. آن مرد گفت: سوگند به الله که هرگز خونی ریخته نمی‌شود. من گفتم: بلی، سوگند به الله. او گفت: سوگند به الله، هرگز. من گفتم: بلی، سوگند به الله. او گفت: سوگند به الله، هرگز؛ این، حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. من گفتم: از آن وقت، چه

همنشین بدی برای من بودی؛ مخالفت مرا می‌شنوی؛ حال آنکه از رسول الله ﷺ شنیده‌ای؛ ولی با وجود این، مانع من نمی‌شنوی. سپس با خودم گفتم: چرا خشمگین شوم؟ آنگاه رویم را بسوی او برگرداندم و از او پرسیدم و متوجه شدم که حذیفه است.

باب (۷): فتنه از سمت مشرق

۱۹۹۷- عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنه قَالَ: يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ مَا أَسْأَلُكُمْ عَنِ الصَّغِيرَةِ، وَأَرْكَبُكُمْ لِلْكَبِيرَةِ، سَمِعْتُ أَبِي، عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْفِتْنَةَ تَبِيءُ مِنْ هَهُنَا» وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ «مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ» وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الَّذِي قَتَلَ، مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خَطَأً، فَقَالَ اللَّهُ ﻋَﻠَﻴْهِمُ السَّلَامُ: ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا﴾ [طه: ۴۰].

ترجمه: سالم بن عبد الله بن عمر رضي الله عنه گفت: ای اهل عراق! شما چقدر زیاد در مورد گناهان صغیره می‌پرسید؛ و چقدر زیاد، مرتکب گناهان کبیره می‌شوید. من شنیدم که پدرم؛ عبدالله بن عمر؛ می‌گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ با دستش به سوی مشرق، اشاره می‌نمود و می‌فرمود: «فتنه از این سمت، می‌آید؛ از همان جایی که شاخهای شیطان، آشکار می‌شوند». شما گردن یکدیگر را می‌زنید؛ شما می‌دانید که موسی عليه السلام یک نفر از آل فرعون را اشتباهی، به قتل رساند؛ پس الله متعال ﻋَﻠَﻴْهِمُ السَّلَامُ به او فرمود: ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا﴾ «تو یک نفر را به قتل رساندی؛ پس تو را از غم و اندوه، نجات داده و مورد آزمایش‌های مختلف، قرار دادیم».

باب (۸): گنج‌های کسرا و قیصر در راه الله تقسیم خواهد شد

۱۹۹۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ مَاتَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَشَفَقَنَ كُنُوزَهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/۲۹۱۸)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسرا، هلاک شد و بعد از او، کسرای نخواهد آمد؛ قیصر نیز هلاک خواهد شد؛ و بعد از او قیصری نخواهد آمد؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، گنج‌های آنها در راه الله، تقسیم خواهد شد».

۱۹۹۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَتَفْتَحَنَّ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - كَثْرًا آلِ كِسْرَى الَّذِي فِي الْأَبْيَضِ» قَالَ قُتَيْبَةُ: «مِنَ الْمُسْلِمِينَ» وَلَمْ يَشُكَّ. (م/۲۹۱۹)

ترجمه: جابر بن سمرة رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «گروهی از مسلمانان یا مؤمنان، گنج‌های پادشاه ایران را که در کاخ سفیدش هستند، فتح خواهند کرد».

باب (۹): این امت، توسط یکدیگر، هلاک می‌شوند

۲۰۰۰- عَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مَلِكُهَا مَا زَوَى لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيَتِ الْكَثْرَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بَسَنَةِ عَامَةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ، وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكُكُمْ بَسَنَةِ عَامَةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، يَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا - أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا - حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا، وَيَسِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا». (م/۲۸۸۹)

ترجمه: ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال زمین را برای من جمع نمود و من سرزمین‌های مشرق و مغرب را دیدم. و پادشاهی امت من تا همان جایی که برایم جمع شد، می‌رسد. و دو گنجینه‌ی قیصر و کسری (پادشاه روم و ایران) که سرخ (طلا) و سفید (نقره) هستند، به من عنایت گردید. من از پروردگارم درخواست نمودم که امتم را با یک قحطسالی عمومی، هلاک نکند و دشمنی بیگانه، بر آنان مسلط نگرداند طوری که آنان را ریشه کن کند. پروردگارم فرمود: ای محمد! هرگاه، من امری را فیصله کنم، رد خور ندارد؛ این درخواست تو را برآورده می‌سازم که امت تو را با یک قحطسالی عمومی، هلاک نگردانم، و دشمنی بیگانه، بر آنها مسلط نکنم تا آنان را ریشه کن کند؛ اگرچه مردم علیه آنها از سرزمین‌های مختلف، جمع شوند؛ مگر اینکه آنها به جان یکدیگر بیفتند و همدیگر را بکشند و به اسارت بگیرند».

۲۰۰۱- عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَقْبَلَ ذَاتَ يَوْمٍ مِنَ الْعَالِيَةِ، حَتَّى إِذَا مَرَّ بِمَسْجِدِ بَنِي مُعَاوِيَةَ، دَخَلَ فَرَكَعَ فِيهِ رُكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَدَعَا رَبَّهُ

طَوِيلًا، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْنَا فَقَالَ: «سَأَلْتُ رَبِّي ثَلَاثًا، فَأَعْطَانِي ثِنْتَيْنِ وَمَنْعَنِي وَاحِدَةً، سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يُهْلِكَ أُمَّتِي بِالسَّنَةِ فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُهْلِكَ أُمَّتِي بِالْعَرَقِ فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَجْعَلَ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ فَمَنْعَنِيهَا». (م/۲۸۹۰)

ترجمه: عامر بن سعد رضی اللہ عنہ به روایت از پدرش می گوید: روزی، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از قسمت بالای مدینه آمد و گذرش به مسجد بنی معاویه افتاد؛ پس وارد مسجد شد و دو رکعت نماز در آن خواند. ما نیز همراه ایشان، نماز خواندیم. وی در پیشگاه پروردگارش، یک دعای طولانی نمود. بعد از آن، چهره اش را بسوی ما برگرداند و فرمود: «از پروردگرم، سه درخواست نمودم؛ دو درخواستم را برآورده نمود و از برآورده ساختن یک درخواست، دریغ ورزید. من از پروردگرم درخواست نمودم که امتم را با قحطسالی هلاک نکند. این درخواست مرا برآورده نمود. همچنین از الله متعال درخواست نمودم که امتم را با غرق کردن، هلاک نگرداند. این درخواستم را نیز برآورده ساخت. همچنین درخواست نمودم که با یکدیگر، جنگ نکنند؛ الله متعال از برآورده ساختن این درخواست، دریغ ورزید».

باب (۱۰): از راه و روش امت های گذشته، پیروی خواهید کرد

۲۰۰۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ شِرْبًا بِشِيرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرٍ ضَبًّا لَاتَّبَعْتُمُوهُمْ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ»؟! (م/۲۶۶۹)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «شما و جب به و جب و ذراع به ذراع از راه و روش امت های گذشته، پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما نیز وارد آن خواهید شد».

راوی می گوید: ما گفتیم: یا رسول الله! منظور از گذشتگان، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه کسی است»؟! (م/۲۶۶۹)

باب (۱۱): امتم را قریب هلاک می کند و دستور کناره گیری از آنان

۲۰۰۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قَالَ: «يُهْلِكُ أُمَّتِي هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ» قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَرَلُوهُمْ». (م/۲۹۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این گروه از قریش، مردم را هلاک می‌کنند». صحابه گفتند: پس به ما چه دستوری می‌دهید؟ فرمود: «ای کاش! مردم از آنها کناره‌گیری می‌کردند».

باب (۱۲): فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آن هنگام، فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است

۲۰۰۴- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنٌ، أَلَا تُمْ تَكُونُ فِتْنَةً الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي فِيهَا، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي إِلَيْهَا، أَلَا، فَإِذَا نَزَلَتْ أَوْ وَقَعَتْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيَلْحَقْ بِإِبِلِهِ، وَمَنْ كَانَ لَهُ غَنَمٌ فَلْيَلْحَقْ بِغَنَمِهِ، وَمَنْ كَانَ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَلْحَقْ بِأَرْضِهِ» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلَا غَنَمٌ وَلَا أَرْضٌ؟ قَالَ: «يَعِيدُ إِلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَدِّهِ بِحَجَرٍ، ثُمَّ لَيْتُجُ إِنْ اسْتَطَاعَ النَّجَاءَ، اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ أُكْرِهْتُ حَتَّى يُنْطَلَقَ بِي إِلَى أَحَدِ الصَّفَيْنِ، أَوْ إِحْدَى الْفَيْتَيْنِ، فَضَرَبَنِي رَجُلٌ بِسَيْفِهِ، أَوْ يَجِيءُ سَهْمٌ فَيَقْتُلُنِي؟ قَالَ: «يَبُوءُ بِإِيْمِهِ وَإِيْمِكَ، وَيَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ». (م/۲۸۸۷)

ترجمه: ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بزودی فتنه‌ای رخ خواهد داد که در آن هنگام، فرد نشسته از فردی که راه می‌رود، بهتر است. و کسی که در آن هنگام، راه می‌رود از کسی که دوان دوان بسوی آنها می‌رود، بهتر است. هشدار می‌دهم؛ هرگاه، این فتنه‌ها فرود آمدند یا اتفاق افتادند، هرکس، شتری دارد به شترانش، ملحق شود؛ و هرکس، گوسفندی دارد، به گوسفندانش، ملحق گردد؛ و هرکس، زمینی دارد، به زمینش بپردازد». مردی عرض نمود: یا رسول الله! کسی که شتر و گوسفند و زمینی ندارد، چه کار کند؟ فرمود: «شمشیرش را بردارد و لبه‌ی تیزش را به سنگی بزند و بشکند و اگر توانایی دارد، خودش را نجات دهد. بار الها! آیا رساندم؟ بار الها! آیا رساندم؟ بار الها! آیا رساندم؟» راوی می‌گوید: سپس مردی دیگر، عرض کرد: یا رسول الله! اگر مرا با اجبار به یکی از دو صف یا دو گروه بردند و مردی با شمشیر مرا زد یا تیری آمد و مرا به قتل رساند، حکمش چیست؟ فرمود: «در این صورت، گناه خودش و گناه تو را متحمل می‌شود و به جهنم می‌رود».

باب (۱۳): هرگاه، دو فرد مسلمان با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت

۲۰۰۵- عَنِ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ وَأَنَا أُرِيدُ هَذَا الرَّجُلَ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرَةَ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَحْنَفُ؟ قَالَ: قُلْتُ: أُرِيدُ نَصْرَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله - يَعْنِي عَلِيًّا - قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا أَحْنَفُ ارْجِعْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا، فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ»، قَالَ: فَقُلْتُ، أَوْ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بِالِ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ». (م/۲۸۸۸)

ترجمه: احنف بن قیس رضی الله عنه می گوید: من به قصد کمک رساندن به این شخص؛ علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیرون شدم. ابوبکره رضی الله عنه مرا در مسیر راه دید و گفت: ای احنف! کجا می روی؟ گفتم: تصمیم دارم به کمک پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی علی بن ابی طالب رضی الله عنه بروم. ابوبکره رضی الله عنه گفت: ای احنف! برگرد؛ زیرا من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد کشتن یکدیگر) با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت». شخصی گفت: یا رسول الله! دلیل دوزخی بودن قاتل، معلوم است؛ اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدلیل اینکه او نیز آروزی کشتن برادر مسلمانش را در سر می پروراند».

باب (۱۴): عمار توسط گروه باغی به قتل می رسد

۲۰۰۶- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَقْتُلُ عَمَارًا الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ». (م/۲۹۱۶)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «عمار توسط گروه باغی کشته خواهد شد».

باب (۱۵): تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند، قیامت برپا نخواهد شد

۲۰۰۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ، وَتَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، وَدَعَاؤُهُمَا وَاحِدَةٌ». (م/۱۵۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند و کشتار بزرگی میان آنان رخ ندهد، قیامت برپا نخواهد شد».

باب (۱۶): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می‌بودم

۲۰۰۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ عَلَى الْقَبْرِ فَيَتَمَرَّغُ عَلَيْهِ، وَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَكَانَ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ، وَلَيْسَ بِهِ الدِّينُ إِلَّا الْإِبْلَاءُ». (م/۱۵۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای صاحب این قبر می‌بودم؛ حال آنکه او نگرانی دینی ندارد؛ بلکه صرفاً به خاطر بلای دنیوی چنین آرزویی می‌کند».

باب (۱۷): تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد

۲۰۰۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ الْهَرْجُ» قَالُوا: وَمَا الْهَرْجُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْقَتْلُ، الْقَتْلُ». (م/۱۵۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ فرمود: «قتل و کشتار، قتل و کشتار».

باب (۱۸): قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که قاتل نداند چرا قتل می‌کند

۲۰۱۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى النَّاسِ يَوْمٌ، لَا يَدْرِي الْقَاتِلُ فِيمَ قَتَلَ، وَلَا الْمَقْتُولُ فِيمَ قُتِلَ»، فَقِيلَ: كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «الْهَرْجُ، الْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ». (م/۲۹۰۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، دنیا سپری نمی‌گردد تا زمانی که روزی بر مردم نیاید که قاتل نداند چرا کشته، و مقتول نداند چرا کشته شده است». صحابه عرض کردند: چگونه چنین

اتفاقی می‌افتد؟ فرمود: «هرج و مرج زیادی اتفاق می‌افتد و قاتل و مقتول جهنمی می‌شوند».

باب (۱۹): تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود، قیامت برپا نخواهد شد
 ۲۰۱۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى». (م/۲۹۰۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود و روشنایی آن، گردن شترها را در بصری فرا نگیرد، قیامت برپا نخواهد شد».

باب (۲۰): تا زمانی که قبیله‌ی دوس بت ذو الخلصه را عبادت نکنند، قیامت برپا نمی‌شود

۲۰۱۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَضْطَرِبَ أَلْيَاتُ نِسَاءِ دَوْسٍ، حَوْلَ ذِي الْخُلْصَةِ». وَكَانَتْ صَنَمًا تَعْبُدُهَا دَوْسٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِنِبَالَةٍ. (م/۲۹۰۶)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که کپل زنان قبیله‌ی دوس پیرامون ذو الخلصه نلرزد و به حرکت در نیاید، قیامت برپا نخواهد شد».
 قابل یاد آوری است که ذو الخلصه نام بتی بود که قبیله‌ی دوس در دوران جاهلیت، در تباله (سرزمینی در یمن) عبادت می‌کردند.

باب (۲۱): تا زمانی که لات و عزی عبادت نگردد، قیامت برپا نمی‌شود

۲۰۱۳- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تُعْبَدَ اللَّاتُ وَالْعُزَّى»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ كُنْتُ لِأُظُنُّ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ صلی الله علیه و آله ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳]. أَنَّ ذَلِكَ تَامًا، قَالَ: «إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجًا طَيِّبَةً، فَتَوَقَّى كُلُّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ خَرَدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَيَبْقَى مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ، فَيَرْجِعُونَ إِلَىٰ دِينِ آبَائِهِمْ». (م/۲۹۰۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «شب و روز به پایان نمی‌رسد (قیامت برپا نمی‌گردد) تا زمانی که (دوباره) لات و عزی عبادت نشوند». من گفتم: یا رسول الله! هنگامی که الله متعال آیه‌ی زیر را نازل فرمود، من فکر کردم که دین بطور کامل، متحقق می‌گردد (و نقصی به آن راه پیدا نمی‌کند). ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ ﴿۲۲﴾ «الله است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا اسلام را بر همه‌ی آیین‌های دیگر، چیره گرداند، هرچند که مشرکان، دوست نداشته باشند». رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا هنگامی که الله متعال بخواهد، اینگونه می‌شود؛ بعد از آن، الله متعال نسیم پاکی می‌فرستد و آن نسیم، تمام کسانی را که در قلبشان به اندازه‌ی یک دانه‌ی اسپند، ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می‌کند. در نتیجه، افرادی باقی می‌مانند که هیچ خیری در آنها وجود ندارد و به دین اجدادشان برمی‌گردند».

باب (۲۲): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق به جنگ فلان شهر نروند

۲۰۱۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَمِعْتُمْ بِمَدِينَةِ جَانِبِ مِنْهَا فِي الْبَرِّ وَجَانِبِ مِنْهَا فِي الْبَحْرِ»؟ قَالُوا: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ يَغْرُوزَهَا سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ بَنِي إِسْحَاقَ، فَإِذَا جَاءَ وَهَآ نَزَلُوا، فَلَمْ يُقَاتِلُوا بِسِلَاحٍ وَلَمْ يَرْمُوا بِسَهْمٍ، قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهِ أَكْبَرُ، فَيَسْقُطُ أَحَدٌ جَانِبَيْهَا»، قَالَ: تَوْرٌ: لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ: «الَّذِي فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ تَقُولُ الثَّانِيَةَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهِ أَكْبَرُ، فَيَسْقُطُ جَانِبَيْهَا الْآخَرَ، ثُمَّ تَقُولُ الثَّالِثَةَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهِ أَكْبَرُ، فَيُفْرَجُ لَهُمْ، فَيَدْخُلُوهَا فَيَغْنَمُوا، فَبَيْنَمَا هُمْ يَقْتَسِمُونَ الْمَغَانِمَ، إِذْ جَاءَهُمُ الصَّرِيحُ فَقَالَ: إِنَّ الدَّجَالَ قَدْ خَرَجَ، فَيَبْرُكُونَ كُلَّ شَيْءٍ، وَيَرْجِعُونَ». (م/۲۹۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم شهری را که یک طرف آن در خشکی، و طرف دیگر آن در دریاست، شنیده‌اید؟ صحابه عرض کردند: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق به جنگ آن شهر نروند؛ آنان، هنگامی که به شهر برسند، از سلاح استفاده نمی‌کنند و تیر اندازی نمی‌نمایند؛ بلکه یک بار، لا اله الا الله و الله اکبر می‌گویند؛ پس آن سمت شهر که در دریا است، سقوط می‌کند و به دست آنها می‌افتد».

بعد از آن، دوباره، لا اله الا الله و الله اکبر می‌گویند؛ در نتیجه، طرف دیگر آن سقوط می‌کند. سپس، بار سوم، لا اله الا الله و الله اکبر می‌گویند؛ در نتیجه، راهشان، باز می‌شود و وارد شهر می‌شوند و غنایم را جمع آوری می‌کنند. و هنگامی که آنها مشغول تقسیم غنایم هستند، منادی می‌آید و ندا می‌دهد که: دجال ظهور کرده است. آنگاه، آنها همه چیز را رها می‌کنند و بر می‌گردند».

باب (۲۳): تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد، قیامت برپا نمی‌گردد

۲۰۱۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تُقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْسِرَ الْفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ، يَفْتَتِلُ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَيُقْتَلُ، مِنْ كُلِّ مِائَةٍ، تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ، وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ: لَعَلِّي أَكُونُ أَنَا الَّذِي أَنْجُو». (م/۲۸۹۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی‌گردد تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد؛ و مردم به خاطر آن، نجنگند؛ و از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته نشود؛ و هریک از آنها نگوید: شاید من آن یک نفری باشم که نجات پیدا می‌کند».

۲۰۱۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَخْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَصَرَهُ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهُ شَيْئًا». (م/۲۸۹۴)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بزودی رودخانه‌ی فرات یک گنج طلایی آشکار خواهد ساخت؛ پس هرکس که آنجا حضور پیدا نمود، چیزی از آن نگیرد».

باب (۲۴): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که شما با قومی ن جنگید که چهره‌هایی مانند سپر دارند

۲۰۱۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَقَاتِلُونْ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعْرُ، كَأَنَّ وُجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، حُمْرُ الْوُجُوهِ، صِعَارُ الْأَعْيُنِ». (م/۲۹۱۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در نزدیکی قیامت، شما با قومی می‌جنگید که کفش‌هایشان از مو ساخته شده است، صورت‌هایشان قرمز و مانند سپر است و چشمانی کوچک دارند».

باب (۲۵): تا زمانی که مردی از قبیله‌ی قحطان، ظهور نکند قیامت برپا نخواهد شد
 ۲۰۱۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ
 مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاةٍ». (م/۲۹۱۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که مردی از قبیله‌ی قحطان، ظهور نکند و مردم را با عصایش، جلو نگیرد (به پادشاهی نرسد) قیامت برپا نخواهد شد».

باب (۲۶): قیامت برپا نمی‌گردد تا زمانی که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد
 ۲۰۱۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي، حَتَّى يَمْلِكَ
 رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْجُهَّجَاهُ». (م/۲۹۱۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد، شب و روز ادامه پیدا می‌کند». (قیامت برپا نمی‌گردد).

باب (۲۷): قیامت زمانی برپا می‌گردد که هیچ کس در روی زمین، نام الله را بر زبان نیاورد

۲۰۲۰- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أَحَدٍ يَقُولُ: اللَّهُ، اللَّهُ». (م/۱۴۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که یک نفر وجود داشته باشد که نام الله را به زبان آورد، قیامت برپا نمی‌گردد».

باب (۲۸): نسیمی از یمن می‌وزد و هرکس را که ایمانی در دلش باشد، قبض روح می‌کند

۲۰۲۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ رِيحًا مِنَ الْيَمَنِ، أَلَيْنَ مِنَ الْحَرِيرِ، فَلَا تَدْعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ - قَالَ أَبُو عَلْقَمَةَ: مِثْقَالُ حَبَّةٍ، وَقَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ - مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ إِلَّا قَبَضَتْهُ». (م/۱۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال نسیمی از جانب یمن می‌فرستد که از ابریشم نرمتر است و هرکس را که به اندازه‌ی ذره‌ای ایمان داشته باشد، قبض روح می‌کند».

باب (۲۹): قیامت بر بدترین مردم، برپا می شود

۲۰۲۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا عَلَى شِرَارِ النَّاسِ». (م/۲۹۴۹)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا قیامت بر بدترین مردم، برپا می شود».

باب (۳۰): تا زمانی که افرادی دجال و دروغگو، ظهور نکنند، قیامت برپا نخواهد شد.

۲۰۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ، قَرِيبٌ مِنْ ثَلَاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ». (م/۱۵۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که نزدیک به سی دجال دروغگو، ظهور نکند که همگی آنان ادعای نبوت می کنند، قیامت برپا نخواهد شد».

۲۰۲۴- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَّابِينَ» وَفِي رَوَايَةٍ قَالَ جَابِرٌ: فَاحْذَرُوهُمْ. (م/۲۹۲۳)

ترجمه: جابر بن سمرة رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «در نزدیکی قیامت، دروغگویانی می آیند». و در روایتی آمده است که جابر رضی الله عنه گفت: پس از آنان بر حذر باشید».

باب (۳۱): در مورد جنگیدن مسلمانان با یهودیان

۲۰۲۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ، فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ، حَتَّى يَخْتَبِيَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ، فَيَقُولُ الْحَجَرُ أَوْ الشَّجَرُ: يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي، فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ، إِلَّا الْغَرْقَدَ، فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ». (م/۲۹۲۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی گردد تا زمانی که مسلمانان با یهودیان نجنگند و آنان را به قتل نرسانند تا جایی که یک یهودی، پشت سنگ و درخت خود را پنهان می کند؛ ولی سنگ و درخت می گوید: ای

مسلمان! این، یک نفر یهودی، پشت من است؛ بیا و او را به قتل برسان؛ بجز درخت غرقد (نوعی درخت خاردار) که از درختان یهود است».

باب (۳۲): قیامت در حالی برپا می‌شود که رومی‌ها (کفار) از همه بیشترند

۲۰۲۶- عَنْ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ الْمُسْتَوْرِدُ الْقُرَشِيُّ ﷺ عِنْدَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرُّومُ أَكْثَرُ النَّاسِ»، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: أَبْصِرْ مَا تَقُولُ، قَالَ: أَقُولُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ، إِنَّ فِيهِمْ لَخِصَالًا أَرْبَعًا: إِنَّهُمْ لَأَحْلَمُ النَّاسِ عِنْدَ فِتْنَةٍ، وَأَسْرَعُهُمْ إِفَاقَةً بَعْدَ مُصِيبَةٍ، وَأَوْشَكُهُمْ كَرَّةً بَعْدَ فَرَّةٍ، وَخَيْرُهُمْ لِمَسْكِينٍ وَيَتِيمٍ وَضَعِيفٍ، وَخَامِسَةٌ حَسَنَةٌ جَمِيلَةٌ: وَأَمْنُهُمْ مِنْ ظُلْمِ الْمُلُوكِ. (م/ ۲۸۹۸)

ترجمه: موسی بن علی به روایت از پدرش می‌گوید: مستورد قریشی ﷺ نزد عمرو بن عاص ﷺ گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «قیامت در حالی برپا می‌شود که رومیها (کفار) از همه بیشترند». عمرو به او گفت: مواظب باش چه می‌گویی. او گفت: آنچه را که از رسول الله ﷺ شنیده‌ام، می‌گویم.

عمرو ﷺ گفت: هم اکنون که این حدیث را بیان نمودی، باید دانست که آنها چهار خصلت دارند: ۱- هنگام فتنه، از همه‌ی مردم، بردبارترند. ۲- هنگام مصیبت، زودتر از همه‌ی مردم به خود می‌آیند و آگاه می‌شوند. ۳- بعد از فرار، زودتر از همه به جنگ می‌آیند. ۴- برای مسکین و یتیم و ضعیف از همه بهترند؛ و خصلت پنجم و خوب و زیبایی که دارند، این است که بیشتر از سایر مردم، جلوی ستم پادشاهان را می‌گیرند.

باب (۳۳): در مورد جنگیدن با رومی‌ها و کثرت قتل هنگام ظهور دجال

۲۰۲۷- عَنْ يُسَيْرِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: هَاجَتْ رِيحٌ حَمْرَاءُ بِالْكُوفَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ هِجْرِي إِلَّا: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ جَاءَتِ السَّاعَةُ، قَالَ: فَقَعَدَ وَكَانَ مُتَّكِنًا فَقَالَ: إِنَّ السَّاعَةَ لَا تَقُومُ حَتَّى لَا يُفْسَمَ مِيرَاثٌ، وَلَا يُفْرَحَ بِعَنِيمَةٍ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا وَنَحَاهَا نَحْوَ الشَّامِ فَقَالَ: عَدُوٌّ يَجْمَعُونَ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ وَيَجْمَعُ لَهُمْ أَهْلُ الْإِسْلَامِ، قُلْتُ: الرُّومَ تَعْنِي؟ قَالَ: نَعَمْ، وَتَكُونُ عِنْدَ ذَاكُمُ الْقِتَالِ رَدَّةً شَدِيدَةً، فَيَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شُرْطَةً لِلْمَوْتِ لَا تَرْجِعُ إِلَّا غَالِبَةً، فَيَقْتَتِلُونَ حَتَّى يَحْجُرَ بَيْنَهُمُ اللَّيْلُ، فَيَفِيءُ هَوْلًا وَهَوْلًا، كُلُّ غَيْرِ غَالِبٍ وَتَفَنَى

الشَّرْطَةُ، ثُمَّ يَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شُرْطَةً لِلْمَوْتِ، لَا تَرْجِعُ إِلَّا غَالِبَةً فَيَقْتَتِلُونَ، حَتَّى يَحْجُزَ بَيْنَهُمُ اللَّيْلُ، فَيَفِيءُ هَوْلَاءُ وَهَوْلَاءُ، كُلُّ غَيْرِ غَالِبٍ، وَتَفَنَى الشَّرْطَةُ، ثُمَّ يَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شُرْطَةً لِلْمَوْتِ، لَا تَرْجِعُ إِلَّا غَالِبَةً، فَيَقْتَتِلُونَ حَتَّى يُمْسُوا، فَيَفِيءُ هَوْلَاءُ وَهَوْلَاءُ، كُلُّ غَيْرِ غَالِبٍ، وَتَفَنَى الشَّرْطَةُ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الرَّابِعِ، نَهَدَ إِلَيْهِمْ بَقِيَّةَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَيَجْعَلُ اللَّهُ الدَّبْرَةَ عَلَيْهِمْ، فَيَقْتُلُونَ مَقْتَلَةً - إِمَّا قَالَ: لَا يُرَى مِثْلَهَا، وَإِمَّا قَالَ: لَمْ يَرُ مِثْلَهَا - حَتَّى إِنَّ الطَّائِرَ لَيَمُرُّ بِجَنَابَاتِهِمْ، فَمَا يُخْلِفُهُمْ حَتَّى يَخْرَ مَيْتًا، فَيَتَعَادُ بَنُو الْأَبِ، كَانُوا مِائَةً، فَلَا يَجِدُونَهُ بَقِيَ مِنْهُمْ إِلَّا الرَّجُلُ الْوَاحِدُ، فَبِأَيِّ غَنِيمَةٍ يُفْرَحُ؟ أَوْ أَيُّ مِيرَاثٍ يُقَاسَمُ؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعُوا بِبَأْسِ، هُوَ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، فَجَاءَهُمُ الصَّرِيحُ إِنَّ الدَّجَالَ قَدْ خَلَفَهُمْ فِي ذَرَارِيِّهِمْ، فَيَرْفُضُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَيُقْبِلُونَ، فَيَبْعَثُونَ عَشْرَةَ فَوَارِسَ طَلِيعَةً، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لِأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ، وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ، وَاللَّوَانَ خِيُولِهِمْ، هُمْ خَيْرُ فَوَارِسٍ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ، أَوْ مِنْ خَيْرِ فَوَارِسٍ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ». (م/۲۸۹۹)

۲۰۲۷- یسیر بن جابر می گوید: بادی قرمز رنگ در کوفه وزید؛ آنگاه، مردی نزد ابن مسعود آمد و مرتب می گفت: ای عبد الله بن مسعود! قیامت فرا رسيد. راوی می گوید: عبدالله که تکیه داده بود، نشست و گفت: قیامت برپا نمی گردد مگر زمانی که هیچ میراثی تقسیم نگردد و مردم از بدست آوردن غنیمت، خوشحال نشوند. آنگاه، با دستش اینگونه بسوی شام، اشاره کرد و گفت: دشمنان علیه مسلمانان گرد هم می آیند؛ مسلمانان نیز جمع می شوند. راوی می گوید: من پرسیدم: هدف از دشمنان، همان رومی ها هستند؟ گفت: بلی، و در آن جنگ، بازگشت و ردّت شدیدی، رخ می دهد. آنگاه مسلمانان گروهی از لشکر را برای جنگ می فرستند که بدون پیروزی، برنگردند. آنان به جنگ ادامه می دهند تا اینکه فرا رسیدن شب، مانع ادامه ی جنگ می شود. سپس هردو گروه، بدون کسب پیروزی بر می گردند، حال آنکه هردو گروه، جنگجویان اسلام و کفر، از بین می روند. بعد از آن، مسلمانان گروه دیگری را برای جنگیدن می فرستند که بدون پیروزی، برنگردند. آنان نیز به جنگ ادامه می دهند تا اینکه تاریکی شب، مانع ادامه ی جنگ می شود. سپس هردو گروه بدون کسب پیروزی، بر می گردند حال آنکه جنگجویان هردو گروه اسلام و کفر، نابود می شوند. برای بار سوم، مسلمانان گروهی را برای جنگیدن می فرستند که بدون پیروزی برنگردند. آنان به جنگ ادامه می دهند تا اینکه تاریکی شب، مانع ادامه ی جنگ می شود. سپس هردو

گروه بدون کسب پیروزی، برمی‌گردند، حال آنکه جنگجویان هردو گروه اسلام و کفر، نابود شده‌اند. روز چهارم، بقیه‌ی مسلمانان بر می‌خیزند و به جنگ با دشمن می‌روند و اینگونه الله متعال کفار را شکست می‌دهد. آنگاه مسلمانان، تعداد زیادی از کفار را به قتل می‌رسانند که چنین صحنه‌ای، مشاهده نخواهد شد یا مشاهده نشده است؛ تا جایی که پرنده از کنار آنها عبور می‌کند و هنوز از آنها عبور نکرده که به زمین می‌افتد و می‌میرد. آنگاه فرزندان یک تیره‌ی صد نفری، یکدیگر را می‌شمارند و متوجه می‌شوند که فقط یک نفر از آنها باقی مانده است؛ پس چگونه کسب غنیمت، خوشحالی می‌آورد؟ و چگونه میراث تقسیم می‌شود؟ در این اثنا، آنان خبر جنگی را می‌شنوند که بزرگتر از این است؛ فردی می‌آید و ندا می‌دهد که دجال بعد از آنها به زن و بچه‌ی آنها حمله کرده است. اینگونه آنها هر چه در دست دارند، می‌اندازند و به سوی دجال می‌روند. آنان ده نفر از اسب سواران را بعنوان طلایه دار می‌فرستند که رسول الله ﷺ در مورد آنان فرمود: «من نام آنها، نام پدرانشان و رنگ اسبهایشان را می‌دانم؛ در آن روز، آنها بهترین یا از بهترین سواران روی زمین هستند».

باب (۲۴): فتوحات مسلمانان قبل از ظهور دجال

۲۰۲۸- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ عَنْ نَافِعِ بْنِ عُبَيْتَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، قَالَ: فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ قَوْمٌ مِنْ قَبْلِ الْمَغْرِبِ، عَلَيْهِمْ ثِيَابُ الصُّوفِ، فَوَافَقُوهُ عِنْدَ أَكْمَةٍ، فَانْتَهَمَ لِقِيَاءَ وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاعْدُ، قَالَ: فَقَالَتْ لِي نَفْسِي: ائْتِيَهُمْ فَقُمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ، لَا يَغْتَالُونَهُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: لَعَلَّهُ نَجَّى مَعَهُمْ، فَأَتَيْتُهُمْ فَقُمْتُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ، قَالَ: فَحَفِظْتُ مِنْهُ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ، أَعَدُّهُنَّ فِي يَدِي، قَالَ: «تَعْزُونَ جَزِيرَةَ الْعَرَبِ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ﻻ، ثُمَّ فَارِسَ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ﻻ، ثُمَّ تَعْزُونَ الرُّومَ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ﻻ، ثُمَّ تَعْزُونَ الدَّجَالَ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ» قَالَ: فَقَالَ نَافِعٌ: يَا جَابِرُ، لَا تَرَى الدَّجَالَ يُخْرَجُ حَتَّى تُفْتَحَ الرُّومُ. (م/۲۹۰۰)

ترجمه: جابر بن سمره روایت می‌کند که نافع بن عتبه رضی الله عنه گفت: ما همراه نبی اکرم ﷺ در غزوه‌ای بودیم که جماعتی که لباسهای پشمین به تن داشتند از سمت مغرب، نزد رسول الله ﷺ آمدند و در کنار تپه‌ای با پیامبر اکرم ﷺ ملاقات کردند. قابل یاد آوری است که آنها ایستاده بودند و رسول اکرم ﷺ نشسته بود. به ذهنم رسید که نزد آنان برو و میان آنها و رسول الله ﷺ قرار بگیر؛ چرا که مبادا او را ترور

کنند. سپس با خود گفتیم: شاید رسول اکرم ﷺ با آنها حرفی خصوصی دارد. به هر حال، سرانجام، نزد آنان رفتیم و بین آنها و رسول الله ﷺ ایستادم. در آنجا چهار جمله از رسول اکرم ﷺ حفظ نمودم که با دستم می‌شمارم؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شما با شبهه جزیره‌ی عربستان می‌جنگید و الله متعال آن را فتح می‌نماید. سپس، با فارس (ایران) می‌جنگید و الله متعال آن را فتح می‌کند. بعد از آن، با روم می‌جنگید و الله متعال آن را فتح می‌کند. سرانجام، با دجال می‌جنگید و الله متعال به شما فتح و پیروزی، عنایت می‌کند». راوی می‌گوید: نافع گفت: ای جابر! ما فکر می‌کنیم تا روم فتح نشود، دجال ظهور نمی‌کند.

باب (۳۵): درباره‌ی فتح قسطنطنیه

۲۰۲۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزِلَ الرَّومُ بِالْأَعْمَاقِ، أَوْ بِدَابِقٍ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ جَيْشٌ مِنَ الْمَدِينَةِ، مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ، فَإِذَا تَصَافَوْا قَالَتِ الرَّومُ: خَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الَّذِينَ سَبَوْا مِنَّا نَقَاتِلَهُمْ، فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ: لَا، وَاللَّهِ لَا نُخَلِّي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا، فَيَقَاتِلُونَهُمْ، فَيَنْهَزِمُ ثُلُثٌ لَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَبَدًا، وَيُقْتَلُ ثُلُثُهُمْ، أَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَ اللَّهِ، وَيَفْتَحُ الثُّلُثُ، لَا يُفْتَنُونَ أَبَدًا، فَيَفْتَحُونَ قُسْطَنْطِينَةَ، فَبَيْنَمَا هُمْ يَقْتَسِمُونَ الْعَنَائِمَ، قَدْ عَلَقُوا سُيُوفَهُمْ بِالرِّيْتُونَ، إِذْ صَاحَ فِيهِمُ الشَّيْطَانُ: إِنَّ الْمَسِيحَ قَدْ خَلَفَكُمْ فِي أَهْلِكُمْ فَيَخْرُجُونَ، وَذَلِكَ بَاطِلٌ، فَإِذَا جَاءُوا الشَّامَ خَرَجَ، فَبَيْنَمَا هُمْ يُعِدُّونَ لِلْفِتَالِ، يُسَوِّونَ الصُّفُوفَ، إِذْ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَأْمُهُمْ فَإِذَا رَأَهُ عَدُوُّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، فَلَوْ تَرَكَهُ لَأَنْدَابَ حَتَّى يَهْلِكَ، وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ، فَيُرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرْبَتِهِ». (م/۲۸۹۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که رومی‌ها به اعماق یا دابق (مکانی در نزدیکی حلب در سرزمین شام) نیایند؛ آنگاه، سپاهی از مردم مدینه که بهترین افراد آن روزگار هستند، بسوی آنان می‌روند؛ هنگامی که در برابر هم قرار بگیرند، رومی‌ها می‌گویند: ما را با کسانی که از ما اسیر گرفته‌اند، به حال خود بگذارید تا با آنان بجنگیم. مسلمانان می‌گویند: نه، سوگند به الله، شما را با آنها رها نمی‌کنیم. اینگونه مسلمانان با آنها می‌جنگند و یک سوم آنها شکست می‌خورند که هرگز الله متعال توبه‌ی آنها را قبول نمی‌کند. و یک سوم آنها کشته می‌-

شوند که بهترین شهدا نزد الله متعال هستند. و یک سوم دیگر آنها پیروز می‌شوند و هرگز دچار فتنه نمی‌شوند. همچنین این گروه، قسطنطنیه را فتح می‌کنند. سپس آنان، شمشیرهایشان را به درختان زیتون، آویزان می‌کنند و مشغول تقسیم غنایم می‌شوند که شیطان میان آنها فریاد می‌زند: دجال به خانواده‌های شما حمله کرده است. آنها با شنیدن این سخن، حرکت می‌کنند؛ حال آنکه این، سخن باطلی است؛ اما هنگامی که به شام می‌رسند، دجال ظهور می‌کند. آنها خودشان را برای جنگ آماده می‌کنند و صفهایشان را تنظیم می‌کنند که نماز برپا می‌گردد و عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید و نماز را برایشان، امامت می‌کند. پس هنگامی که دشمن الله؛ دجال؛ عیسی علیه السلام را می‌بیند، مانند نمکی که در آب، ذوب می‌شود، ذوب و نابودی او شروع می‌شود؛ طوری که اگر عیسی علیه السلام او را به حال خود بگذارد، خودش هلاک و نابود می‌گردد؛ اما الله متعال او را بدست عیسی علیه السلام به قتل می‌رساند. پس عیسی علیه السلام اثر خون دجال را روی نیزه‌اش به مسلمانان، نشان می‌دهد.

باب (۳۶): سپاهی که به قصد کعبه حرکت می‌کند، در زمین فرو می‌رود

۲۰۳۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقِبْطِيَّةِ قَالَ: دَخَلَ الْحَارِثُ بْنُ أَبِي رَبِيعَةَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَفْوَانَ، وَأَنَا مَعَهُمَا، عَلَى أُمَّ سَلَمَةَ، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضي الله عنها، فَسَأَلَاهَا عَنِ الْجَيْشِ الَّذِي يُخَسِّفُ بِهِ، وَكَانَ ذَلِكَ فِي أَيَّامِ ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَعُودُ عَائِدٌ بِالْبَيْتِ فَيُبْعَثُ إِلَيْهِ بَعْتُ، فَإِذَا كَانُوا بَيْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ خُسِيفَ بِهِمْ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَيْفَ يَمَنْ كَانَ كَارِهًا؟ قَالَ: «يُخَسِّفُ بِهِ مَعَهُمْ، وَلَكِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَبْتِهِ» وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هِيَ بَيْدَاءُ الْمَدِينَةِ. (م/۲۸۸۲)

ترجمه: عبید الله بن قبطیه می‌گوید: من و حارث بن ابی ربیع و عبدالله بن صفوان نزد ام المؤمنین ام سلمه رضي الله عنها رفتیم؛ آنان از وی در مورد سپاهی که در زمین فرود می‌رود، پرسیدند. قابل یادآوری است که این ماجرا در دوران حکومت عبدالله بن زبیر بود. به هر حال، ام سلمه رضي الله عنها گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «فردی در خانه‌ی الله، پناه می‌گیرد؛ سپس، گروهی را برای جنگیدن با وی می‌فرستند؛ هنگامی که به سرزمین صاف و همواری می‌رسند، در زمین فرو می‌روند». من گفتم: یا رسول الله! حکم کسی که مجبور باشد، چه می‌شود؟ فرمود: «او هم همراه آنها در زمین فرو

می‌رود؛ ولی روز قیامت، بر اساس نیتش، حشر می‌گردد». ابو جعفر که یکی از راویان است می‌گوید: هدف، زمین هموار مدینه است.

باب (۳۷): درباره‌ی مساکن مدینه و آباد شدن آن قبل از قیامت

۲۰۳۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «تَبْلُغُ الْمَسَاكِينُ إِهَابَ أَوْ يَهَابٍ» قَالَ زُهَيْرٌ: قُلْتُ لِسُهَيْلٍ: فَكَمْ ذَلِكَ مِنَ الْمَدِينَةِ؟ قَالَ: كَذَا وَكَذَا مَيْلًا. (م/۲۹۰۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خانه‌های مدینه به إهاب یا یهاب می‌رسد». زهیر می‌گوید: به سهیل گفتم: فاصله‌ی اهاب تا مدینه چقدر است؟ گفت: فلان قدر میل است.

باب (۳۸): کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد

۲۰۳۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «يُخَرَّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». (م/۲۹۰۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد».

باب (۳۹): در مورد اینکه عراق جلوی درهمش را می‌گیرد

۲۰۳۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْعَتِ الْعِرَاقُ دِرْهَمَهَا وَقَفِيرَهَا.. وَمَنْعَتِ الشَّامُ مُدِّيَهَا وَدِينَارَهَا، وَمَنْعَتِ مِصْرُ إِرْدَنْبَهَا وَدِينَارَهَا، وَعَدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ، وَعَدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ» شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ لَحْمُ أَبِي هُرَيْرَةَ وَدَمُهُ. (م/۲۸۹۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بیزودی عراق از دادن درهم و پیمانه‌های غذا، خودداری می‌کند؛ هم‌چنین شام از پرداخت دینار و پیمانه‌های طعام، خودداری می‌نماید؛ مصر نیز از پرداخت دینار و پیمانه‌های غذا خودداری می‌کند و شما همان وضعیت نخست را پیدا می‌کنید، و شما همان وضعیت نخست را پیدا می‌کنید، و شما همان وضعیت نخست را پیدا می‌کنید». گوشت و خون ابوهریره بر این مطلب، گواهی می‌دهد.

(هدف این است که این مناطق بعد از اینکه فتح می‌شوند و مردم آنها مالیات، پرداخت می‌کنند، بزودی وضعیت، دگرگون می‌شود و غیر مسلمانان در نزدیکی قیامت، بر این مناطق، مسلط می‌شوند و نمی‌گذارند که مردم، مالیات بدهند.)

۲۰۳۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَيْسَتْ السَّنَةُ بِأَنْ لَا تُمَطَّرُوا وَلَكِنَّ السَّنَةَ أَنْ تُمَطَّرُوا وَتُمَطَّرُوا، وَلَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ شَيْئًا». (م/۲۹۰۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قحطسالی واقعی، این نیست که باران نبارد؛ بلکه آن است که باران زیادی ببارد؛ اما زمین چیزی نرویند».

باب (۴۰): از میان رفتن امانت داری و ایمان از دل‌ها

۲۰۳۵- عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَدِيثَيْنِ قَدْ رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنَا أَنْتَظِرُ الْآخَرَ، حَدَّثَنَا «أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جِذْرِ قُلُوبِ الرَّجَالِ، ثُمَّ نَزَلَ الْقُرْآنُ، فَعَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ وَعَلِمُوا مِنَ السَّنَةِ» ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِ الْأَمَانَةِ قَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرَهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَجَمْرِ دَحْرَجَتْهُ عَلَى رِجْلِكَ فَتَفْطُ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ» ثُمَّ أَخَذَ حَصَى فَدَحْرَجَهُ عَلَى رِجْلِهِ «فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَّبَاعُونَ، لَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ حَتَّى يُقَالَ: إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا، حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ: مَا أَجَلَهُ مَا أَظْرَفَهُ مَا أَعْقَلَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ» وَلَقَدْ آتَى عَلِيٌّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالَى أَيْكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا لَيُرِدَّنَهُ عَلِيٌّ دِينُهُ، وَلَئِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا لَيُرِدَّنَهُ عَلِيٌّ سَاعِيَهُ، وَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ لِأُبَايِعَ مِنْكُمْ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا. (م/۱۴۳)

ترجمه: حدیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آنها را مشاهده نموده‌ام و منتظر دیگری هستم؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همانا امانت داری در ریشه‌ی دل‌های مردم، قرار داده شده است؛ سپس، قرآن نازل گردید و این مطلب را از قرآن و سنت هم دانستند». همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی از میان رفتن امانت داری سخن گفت و فرمود: «روزی خواهد آمد که فرد می‌خواهد و امانت داری از قلبش برداشته می‌شود طوریکه اثر آن، مثل یک نقطه‌ی کم رنگ در قلبش باقی می‌ماند. سپس بار دیگر که می‌خواهد، امانت داری بطور کلی از قلبش برداشته می‌شود و فقط اثر آن، مانند اثری که بر دست کارگر است، باقی می‌ماند؛ مانند اینکه

شما اخگری را روی پایتان بغلطانید و پایتان، باد کند؛ شما آن را برآمده می‌بینید؛ اما درحقیقت، چیزی در آن وجود ندارد». آنگاه سنگریزه‌ای برداشت و آن را بر پایش غلطاند و ادامه داد: «مردم با یکدیگر، داد و ستد می‌کنند؛ اما کسی پیدا نمی‌شود که امانت را برگرداند تا جایی که مردم می‌گویند: در فلان قبیله، مردی بسیار امانت دار وجود دارد. همچنین در باره‌ی یک شخص می‌گویند: چقدر عاقل، زیرک و زرنگ است در حالی که در قلبش به اندازه‌ی یک دانه‌ی خردل، ایمان وجود ندارد».

حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: زمانی بود که از داد وستد با هریک از شما هیچ پروایی نداشتیم؛ زیرا اگر طرف معامله، مسلمان بود، اسلامش باعث می‌شد تا امانت را برگرداند. و اگر نصرانی یا یهودی بود، حاکمش امانت را به من برمی‌گرداند؛ اما امروز، بجز فلانی و فلانی، با کسی دیگر، داد و ستد نمی‌کنم.

باب (۴۱): از مردم عراق هیچ درهم و پیمانه‌ای، جمع آوری نمی‌شود

۲۰۳۶- عَنْ الْجُرَيْرِيِّ رضی الله عنه، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: يُوْشِكُ أَهْلُ الْعِرَاقِ أَنْ لَا يُجَبَى إِلَيْهِمْ قَفِيزٌ وَلَا دِرْهَمٌ، قُلْنَا: مِنْ أَيْنَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ قِبَلِ الْعَجَمِ، يَمْنَعُونَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: يُوْشِكُ أَهْلُ الشَّامِ أَنْ لَا يُجَبَى إِلَيْهِمْ دِينَارٌ وَلَا مُدٌّ، قُلْنَا: مِنْ أَيْنَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ قِبَلِ الرُّومِ، ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْتَنِي الْمَالَ حَتِيًّا، لَا يَعُدُّهُ عَدَدًا» قَالَ قُلْتُ لِأَبِي نَضْرَةَ وَأَبِي الْعَلَاءِ: أَتَرَيَانِ أَنَّهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ؟ فَقَالَا: لَا. (م/۲۹۱۳)

ترجمه: جریری رضی الله عنه می‌گوید: ابو نضره گفت: ما نزد جابر بن عبدالله بودیم که گفت: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که از مردم عراق هیچ درهم و پیمانه‌ای، جمع آوری نمی‌شود. پرسیدیم: از طرف چه کسانی این اتفاق می‌افتد؟ گفت: از جانب عجم؛ آنها از جمع آوری درهم و پیمانه جلوگیری می‌کنند. سپس ادامه داد: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که از مردم شام نیز هیچ دینار و پیمانه‌ای، جمع آوری نمی‌شود. پرسیدیم: از طرف چه کسانی این اتفاق می‌افتد؟ گفت: از جانب رومی‌ها. بعد از آن، جابر اندکی سکوت نمود؛ سپس گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «در دوران پایانی امت من، خلیفه‌ای خواهد آمد که مال را با دو دستش، مشت می‌کند و بدون اینکه بشمارد، جمع آوری می‌نماید». «کنایه از این است که اسلام، قدرت می‌گیرد و اموال زیادی بدست می‌آورد».

جریری رضی الله عنه می‌گوید: من به ابو نضره و ابو العلاء گفتم: به نظر شما آن خلیفه، عمر بن عبدالعزیز است؟ گفتند: خیر.

(حدیث اشاره به این دارد که نخست، اسلام پیروز می‌شود و مردم عراق و شام، مالیات پرداخت می‌کنند. بعد از آن، کفار عجم و رومی‌ها بر عراق و شام، چیره می‌شوند و آن وقت هیچ مالیاتی به مسلمانان پرداخت نمی‌گردد. اما در آخر الزمان خلیفه‌ای می‌آید که بر مناطق وسیعی، حکومت می‌کند و از هر طرف، مالیات و پول بسوی او سرازیر می‌شود).

باب (۴۲): نشانه‌هایی که قبل از قیامت، آشکار می‌گردد

۲۰۳۷- عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ أَسِيدِ الْغِفَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: أَظْلَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَيْنَا وَحَنَنْتَدَاكِرُ، فَقَالَ: «مَا تَدَاكِرُونَ؟» قَالُوا: نَذْكُرُ السَّاعَةَ، قَالَ: «إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ» فَذَكَرَ الدُّحَانَ، وَالذَّجَالَ، وَالذَّابَّةَ، وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام، وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ: خَسْفٍ بِالشَّرْقِ، وَخَسْفٍ بِالمَغْرِبِ، وَخَسْفٍ بِجَزِيرَةِ العَرَبِ، وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ اليمَنِ، تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مُحَشَّرِهِمْ. (م/۲۹۰۱)

ترجمه: حذیفه بن اسید غفاری رضی الله عنه می‌گوید: ما مشغول صحبت بودیم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما آمد و فرمود: «در مورد چه چیزی صحبت می‌کنید؟» صحابه عرض کردند: در مورد قیامت، صحبت می‌کنیم. فرمود: «تا زمانی که ده نشانه را مشاهده نکرده‌اید، قیامت برپا نمی‌شود». آنگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دود، دجال، دابه (حیوانی که ظهور می‌کند)، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یأجوج و مأجوج و هرسه خسوف (فرو رفتن در زمین) را ذکر کردند که یکی از آنها در مشرق، دیگری در مغرب، و سومی در شبه جزیره‌ی عربستان رخ می‌دهد. و در پایان هم آتشی را ذکر کردند که از یمن، بیرون می‌آید و مردم را بسوی محشر، سوق می‌دهد.

باب (۴۳): بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد

۲۰۳۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا، أَوْ يُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا، يَبِيعُ دِينَهُ بَعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا». (م/۱۱۸)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد؛ تا جایی که یک شخص، هنگام صبح، مؤمن است؛ اما شب، کافر می‌شود. یا شب، مؤمن است؛ ولی صبح، کافر می‌گردد. و دین خود را در برابر کالای اندک دنیا می‌فروشد».

باب (۴۴): قبل از آشکار شدن علایم قیامت به انجام کارهای خیر بشتابید

۲۰۳۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا: الدَّجَالَ، وَالذُّحَانَ، وَدَابَّةَ الْأَرْضِ، وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَأَمْرَ الْعَامَّةِ، وَخَوِيصَةَ أَحَدِكُمْ». (م/۲۹۴۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به انجام کارهای نیک بشتابید قبل از اینکه شیش اتفاق بیفتند: ظهور دجال، آشکار شدن دود، ظهور دابه‌ی زمین (حیوانی که با آدم حرف می‌زند)، طلوع خورشید از مغرب، امر عامه (حکومت عموم مردم به جای متخصصان، یا قیامت که عموم مردم را در بر می‌گیرد) و واقعه‌ای که ویژه‌ی هریک از شما است (مرگ یا مشغولیت‌های که هر فرد دارد).

باب (۴۵): عبادت در دوران هرج و مرج

۲۰۴۰- عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الْعِبَادَةُ فِي الْهَرْجِ، كَهِجْرَةِ إِلَيَّ». (م/۲۹۴۸)

ترجمه: معقل بن یسار رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عبادت در دوران هرج و مرج (فتنه و نا امنی) مانند هجرت بسوی من است».

باب (۴۶): داستان ابن صیاد

۲۰۴۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا حُجَّاجًا أَوْ عَمَّارًا وَمَعَنَا ابْنُ صَائِدٍ، قَالَ: فَزَلْنَا مَنْزِلًا، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَبَقِيْتُ أَنَا وَهُوَ، فَاسْتَوْحَشْتُ مِنْهُ وَحَشَّةً شَدِيدَةً مِمَّا يُقَالُ عَلَيْهِ، قَالَ: وَجَاءَ بِمَتَاعِهِ فَوَضَعَهُ مَعَ مَتَاعِي فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَرَّ شَدِيدٌ، فَلَوْ وَضَعْتَهُ تَحْتَ تِلْكَ الشَّجَرَةِ، قَالَ فَفَعَلَ، قَالَ: فَرَفَعْتُ لَنَا عَنَمٌ، فَاِنْطَلَقَ فَجَاءَ بِعُسٍّ، فَقَالَ: اشْرَبْ أَبَا سَعِيدٍ فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَرَّ شَدِيدٌ وَاللَّبَنُ حَارٌّ، مَا بِي إِلَّا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشْرَبَ عَنْ يَدِهِ - أَوْ قَالَ أَخَذَ عَنْ يَدِهِ - فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَخَذَ حَبْلًا فَأَعْلَقَهُ بِشَجَرَةٍ ثُمَّ أَخْتَبِقُ مِمَّا يَقُولُ لِي النَّاسُ، يَا أَبَا سَعِيدٍ مَنْ خَفِيَ عَلَيْهِ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا خَفِيَ عَلَيْكُمْ، مَعَشَرَ الْأَنْصَارِ، أَلَسْتَ مِنْ أَعْلَمِ النَّاسِ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ كَافِرٌ» وَأَنَا مُسْلِمٌ؟ أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ عَقِيمٌ لَا يُوَلِّدُ لَهُ» وَقَدْ تَرَكْتُ وَلَدِي بِالْمَدِينَةِ؟ أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ وَلَا مَكَّةَ» وَقَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَأَنَا أُرِيدُ مَكَّةَ؟ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ: حَتَّى كِدْتُ أَنْ أَعْذِرَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا، وَاللَّهِ، إِنِّي لِأَعْرِفُهُ وَأَعْرِفُ مَوْلِدَهُ وَأَيْنَ هُوَ الْآنَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَبَّ لَكَ، سَائِرَ الْيَوْمِ. (م/ ۲۹۲۷)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: ما برای انجام حج یا عمره (از مدینه) بیرون رفتیم؛ ابن صیاد هم در این سفر، ما را همراهی می کرد. در مسیر راه، برای استراحت، توقف نمودیم و مردم، پراکنده شدند و فقط من و او ماندیم. به علت سخنانی که مردم علیه او می گفتند، بسیار وحشت کردم و از او ترسیدم. او وسایلش را آورد و با وسایل من گذاشت. من گفتم: گرما بسیار شدید است؛ اگر ممکن است آنها را زیر آن درخت بگذارید. او این کار را انجام داد. سپس، گله‌ای گوسفند، ظاهر شد. او رفت و یک ظرف بزرگ شیر آورد و گفت: ای ابوسعید! بنوش. من گفتم: گرما شدید است و شیرها گرم‌اند. اما واقعیت این است که من دوست نداشتم که از دستش، چیزی بنوشم یا چیزی بگیرم. سپس او گفت: ای ابو سعید! از حرف‌های مردم در مورد من، تصمیم گرفتم تا ریسمانی بردارم و آن را به درختی آویزان کنم و خودم را خفه کنم. ای ابو سعید! اگر احادیث رسول الله ﷺ برای برخی از مردم، پنهان مانده است، برای شما گروه انصار، پنهان نیستند؛ آیا تو یکی از داناترین مردم نسبت به احادیث رسول الله ﷺ نیستی؟ مگر نه این است که رسول الله ﷺ فرمود: «دجال، کافر است» حال

آنکه من مسلمانم؟ مگر نه این است که رسول الله ﷺ فرمود: «او عقیم است و بچه‌ای ندارد» در حالی که من فرزندم را در مدینه گذاشته‌ام؟ مگر نه این است که رسول الله ﷺ فرمود: «او وارد مدینه و مکه نمی‌شود» حال آنکه من از مدینه می‌آیم و می‌خواهم به مکه بروم؟ ابو سعید می‌گوید: او به اندازه‌ای صحبت کرد که نزدیک بود عذرش را بپذیرم. اما سرانجام، او گفت: من دجال، محل تولد او و مکان فعلی‌اش را می‌دانم. ابو سعید می‌گوید: به او گفتم: برای همیشه، هلاک و نابود شوی.

(در مورد اینکه ابن صیاد همان دجال است یا نه؟ اختلافات زیادی در سخنان گذشتگان به چشم می‌خورد؛ ولی پر واضح است که ابن صیاد یکی از دجالان و کذابان روزگار بوده است.)

۲۰۴۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضي الله عنه: أَنَّ ابْنَ صَيَّادٍ سَأَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم عَنْ ثُرْبَةِ الْجَنَّةِ، فَقَالَ: «دَرَمَكَةٌ بَيَضَاءُ، مِسْكٌ خَالِصٌ». (م/۲۹۲۸)

ترجمه: از ابو سعید خدری رضي الله عنه روایت است که ابن صیاد از نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم در مورد خاک بهشت پرسید؛ پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «مانند آرد، سفید، و مانند مُشک، خوشبو است».

۲۰۴۳- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: رَأَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَحْلِفُ بِاللَّهِ أَنَّ ابْنَ صَائِدِ الدَّجَالِ، فَقُلْتُ: أَتَحْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم. (م/۲۹۲۹)

ترجمه: محمد بن منکدر می‌گوید: جابر بن عبدالله را دیدم که به لفظ جلاله، سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: ابن صیاد همان دجال است. گفتم: به لفظ جلاله، سوگند یاد می‌کنی؟ گفت: شنیدم که عمر رضي الله عنه در این مورد، نزد نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم سوگند یاد نمود و نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم آن را رد نکرد.

۲۰۴۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَخْبَرَهُ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه انْطَلَقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي رَهْطٍ قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ حَتَّى وَجَدَهُ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ عِنْدَ أُطْمِ بَنِي مَعَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ، يَوْمئِذٍ، الْحُلْمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم ظَهْرَهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم لِابْنِ صَيَّادٍ: «أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟» فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ، فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ فَفَرَضَهُ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ»، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَاذَا تَرَى» قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ»، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ حَبِيبًا» فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اِحْسَاءُ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: ذَرْنِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» وَقَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَنِي كَعْبٍ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى التَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ التَّخْلَ، طَفِقَ يَتَّقِي بَجْدُوعَ التَّخْلِ، وَهُوَ يَحْتَلُّ أَنْ يَسْمَعَ مِنْ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشٍ فِي قَطِيفَةٍ، لَهُ فِيهَا زَمْزَمَةٌ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَتَّقِي بَجْدُوعَ التَّخْلِ، فَقَالَتْ لِابْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافٍ - وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ - هَذَا مُحَمَّدٌ، فَتَارَ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ تَرَكْتَهُ بَيْنَ». قَالَ سَالِمٌ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ فَأَتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ: «إِنِّي لَأُنذِرُكُمْوه، مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ، وَلَكِنْ أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ، تَعَلَّمُوا أَنَّهُ أَعْوَرٌ، وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ بِأَعْوَرَ» قَالَ ابْنُ شَهَابٍ وَأَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ، يَوْمَ حَذَرَ النَّاسِ الدَّجَالَ: «إِنَّهُ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ، يَقْرُؤُهُ مَنْ كَرِهَ عَمَلَهُ، أَوْ يَقْرُؤُهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ» وَقَالَ: «تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ رَبَّهُ ﷻ حَتَّى يَمُوتَ». (م/ ۲۹۳۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ با گروهی از صحابه، همراه رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به طرف ابن صیاد رفت؛ ابن صیاد که در آن وقت، نزدیک به بلوغ بود، با جمعی از بچه‌ها در قلاع بنی مغاله، مشغول بازی بود و متوجه آمدن رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نشد، تا اینکه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با زدن دست خود، او را متوجه خویش ساخت و فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که من، پیامبر الله هستم؟» ابن صیاد نگاهی به پیامبر کرد و گفت: «آری، گواهی می‌دهم که تو رسول امیها هستی». سپس، از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پرسید: آیا تو گواهی می‌دهی که من، (ابن صیاد) پیامبر الله هستم؟ رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سخنش

را رد کرد و فرمود: «من به الله و پیامبرانش، ایمان دارم». سپس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «چه می بینی؟» ابن صیاد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من می آیند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «امر برای تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چیزی برایت پنهان کرده‌ام؛ آیا می توانی بگویی چیست؟» ابن صیاد گفت: دُخ. (منظور سوره‌ی دخان بود). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال تو را خوارکند، تو از حد خود، نمی توانی تجاوز کنی». عمر رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! اجازه بده تا گردنش را بزنم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر او دجال باشد، از بین بردن او، کار تو نیست و اگر نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد».

سالم بن عبد الله می گوید: شنیدم که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گفت: بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی بن کعب انصاری به طرف باغ نخلی رفتند که ابن صیاد در آنجا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله خودش را پشت تنه‌ی درختان نخل پنهان می نمود و می خواست اینگونه بدون اینکه ابن صیاد او را ببیند، سخنانش را بشنود. رسول الله صلی الله علیه و آله ابن صیاد را دید که خودش را در چادری پیچیده و دراز کشیده بود و چیزی را زمزمه می کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله با اینکه خود را پشت تنه‌ی درختان نخل، پنهان کرده بود، مادر ابن صیاد او را دید و به فرزندش گفت: ای صاف! این، محمد است. ابن صیاد فوراً بلند شد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مادرش او را به حال خود می گذاشت، همه چیز، روشن می شد».

سالم می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله در میان مردم، برخاست و آنطور که شایسته‌ی الله متعال است، او را حمد و ثنا گفت و سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر می دارم. و بدانید که هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قومش را از او بر حذر داشته است؛ از آن جمله، نوح نیز قومش را بر حذر داشته است؛ اما من درباره‌ی او سخنی می گویم که هیچ پیامبری برای قومش نگفته است. به یاد داشته باشید که دجال، یک چشم و احوال است؛ ولی الله متعال، چنین نیست». (زمانی که دجال می آید، ادعای خدایی می کند).

ابن شهاب زهری می گوید: عمر بن ثابت انصاری به من گفت: یکی از یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله برایم بیان نمود که: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را از دجال بر حذر داشت، فرمود: «بر پیشانی دجال، کافر نوشته شده است، طوری که هرکس که اعمال او را نمی پسندد یا هر مؤمن می تواند آن را بخواند». و همچنین فرمود: «این نکته را به

یاد داشته باشید که هیچ یک از شما تا هنگامی که نمرده است، نمی‌تواند پروردگارش را ببیند».

۲۰۴۵- عَنْ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ نَافِعٌ يَقُولُ: ابْنُ صَيَّادٍ، قَالَ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَقِيْتُهُ مَرَّتَيْنِ، قَالَ: فَلَقِيْتُهُ فَقُلْتُ لِبَعْضِهِمْ: هَلْ تَحَدَّثُونَ أَنَّهُ هُوَ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ، قَالَ: قُلْتُ: كَذَّبْتَنِي، وَاللَّهِ لَقَدْ أَخْبَرَنِي بَعْضُكُمْ أَنَّهُ لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَكُونَ أَكْثَرُكُمْ مَالًا وَوَلَدًا، فَكَذَلِكَ هُوَ زَعَمُوا الْيَوْمَ، قَالَ: فَتَحَدَّثْنَا ثُمَّ فَارَقْتُهُ، قَالَ: فَلَقِيْتُهُ لَقِيَةً أُخْرَى وَقَدْ نَفَرْتُ عَيْنُهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: مَتَى فَعَلْتَ عَيْنِكَ مَا أَرَى؟ قَالَ: لَا أَدْرِي قَالَ: قُلْتُ: لَا تَدْرِي وَهِيَ فِي رَأْسِكَ؟ قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ خَلَقَهَا فِي عَصَاكَ هَذِهِ، قَالَ: فَخَرَّ كَأَشَدِّ نَجِيرٍ حِمَارٍ سَمِعْتُ، قَالَ: فَزَعَمَ بَعْضُ أَصْحَابِي أَنِّي ضَرَبْتُهُ بِعَصَا كَأَنَّهُ مَعِيَ حَتَّى تَكْسَرَتْ، أَنَا، وَاللَّهِ مَا شَعَرْتُ، قَالَ: وَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فَحَدَّثَهَا فَقَالَتْ: مَا تُرِيدُ إِلَيْهِ؟ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ قَدْ قَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يَبْعَثُهُ عَلَى النَّاسِ عَصَبٌ يَعْضِبُهُ». (م/۲۹۳۲)

ترجمه: ابن عون می‌گوید: نافع او را ابن صیاد می‌دانست و روایت می‌کرد که ابن عمر گفت: من ابن صیاد را دوبار، ملاقات نمودم؛ یک بار که او را دیدم، به یکی از همراهانش گفتم: آیا شما او را دجال می‌دانید؟ جواب داد: نه، سوگند به الله. من گفتم: دروغ می‌گویی؛ سوگند به الله، شما بودید که به من گفتید: او نمی‌میرد تا اینکه اموال و فرزندانیش بیشتر از همه‌ی شما می‌شود. و گمان مردم هم همین است که او امروز، چنین وضعیتی دارد. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بعد از این که صحبت کردیم، از او جدا شدم.

بار دوم او را دیدم در حالی که چشمش ورم کرده و بر آمده بود. گفتم: چه مدت است که چشمات چنین وضعیتی دارد؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: چگونه نمی‌دانی در حالی که در سرت وجود دارد؟ (بسیار به تو نزدیک است). گفت: امیدوارم که الله متعال در این عصایت (که به تو خیلی نزدیک است) یک چشم معیوب خلق کند. (بدون اینکه تو متوجه شوی). سپس خرناسه‌ای کشید که مثل شدیدترین آواز یک الاغ بود که تاکنون شنیده‌ام. ابن عمر می‌گوید: بعضی از همراهانم می‌گویند: من او را با عصایی که در دست داشتیم، زدم تا جایی که عصا شکست؛ ولی به الله سوگند، من احساس نکردم که او را زدم.

نافع می‌گوید: آنگاه ابن عمر رضی الله عنهما نزد ام المؤمنین (خواهرش حفصه) رضی الله عنها آمد و ماجرا را برایش بیان کرد. حفصه رضی الله عنها گفت: با او چه کار کردی؟ مگر نمی‌دانی که

رسول الله ﷺ فرمود: «نخستین چیزی که باعث ظهور وی در میان مردم می‌گردد، خشمگین شدن اوست».

۲۰۴۶- عَنْ حُدَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا مَعَ الدَّجَالِ مِنْهُ، مَعَهُ نَهْرَانِ يَجْرِيَانِ، أَحَدُهُمَا، رَأَى الْعَيْنِ مَاءَ أَبِيصُ، وَالْآخَرُ، رَأَى الْعَيْنِ نَارًا تَأْجِجُ، فَمَا أَدْرَكَنَّ أَحَدًا فَلَيَاتِ التَّهْرَ الَّذِي يَرَاهُ نَارًا، وَلِيُعَمَّضُ، ثُمَّ لِيُطَاطِعُ رَأْسَهُ فَيَشْرَبَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ، وَإِنَّ الدَّجَالَ مَمْسُوحُ الْعَيْنِ، عَلَيْهَا ظَفْرَةٌ غَلِيظَةٌ، مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ، يَقْرُؤُهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ، كَاتِبٍ وَعَبْدٍ كَاتِبٍ». (م/۲۹۳۴)

ترجمه: حدیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من بهتر از خودِ دجال می‌دانم که او چه چیزی همراه خود دارد؛ او دو نهر جاری همراه خود دارد که یکی را چشم به ظاهر آب سفید می‌بیند؛ و دیگری را چشم به ظاهر، آتشی شعله ور می‌بیند. پس اگر کسی زمانش را دریافت، به نهری برود که آن را آتش می‌بیند. سپس چشمانش را ببندد و سرش را پایین کند و از آن بنوشد؛ چرا که در حقیقت، آبی سرد است (و در بعضی از روایات آمده است که: «بهشت او جهنم، و جهنم او بهشت است».) و باید بدانید که محل یک چشم دجال، صاف است و پوستی کلفت بالای آن را گرفته است و بر پیشانی‌اش کافر نوشته شده است که هر مؤمن درس خوانده و نخوانده می‌تواند آن را بخواند».

۲۰۴۷- عَنْ حُدَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدَّجَالُ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُسْرَى، جُفَالُ الشَّعْرِ، مَعَهُ جَنَّةٌ وَنَارٌ، فَنَارُهُ جَنَّةٌ وَجَنَّتُهُ نَارٌ». (م/۲۹۳۴)

ترجمه: از حدیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «چشم چپ دجال، کور است؛ موهای زیادی دارد و بهشت و دوزخی، همراه خود دارد؛ جهنم او بهشت، و بهشت او جهنم است».

۲۰۴۸- عَنِ النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الدَّجَالَ ذَاتَ غَدَاةٍ، فَحَفَّضَ فِيهِ وَرَقَعٌ، حَتَّى ظَنَّنَاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ، فَلَمَّا رُحْنَا إِلَيْهِ عَرَفَ ذَلِكَ فِينَا، فَقَالَ: «مَا سَأَلْتُمْ؟ قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَكَرْتَ الدَّجَالَ غَدَاةً فَحَفَّضْتَ فِيهِ وَرَقَعَتٌ، حَتَّى ظَنَّنَاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ، فَقَالَ: «غَيْرُ الدَّجَالِ أَحْوَفُنِي عَلَيْكُمْ، إِنْ يَخْرُجُ، وَأَنَا فِيكُمْ، فَأَنَا حَاجِبُكُمْ، وَإِنْ يَخْرُجُ، وَلَسْتُ فِيكُمْ، فَأَمْرُ حَاجِبٍ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ،

إِنَّهُ شَابُّ قَطَطٍ، عَيْنُهُ طَافِيَةٌ، كَأَنِّي أَشْبَهُهُ بِعَبْدِ الْعُرَى بْنِ قَطَنِ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ، إِنَّهُ خَارِجٌ خَلَّةً بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ، فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالًا، يَا عِبَادَ اللَّهِ فَائْتُوا! فُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا لَبِئْتُهُ فِي الْأَرْضِ؟ قَالَ: «أُرْبِعُونَ يَوْمًا: يَوْمَ كَسَنَتِهِ، وَيَوْمَ كَشَهْرِهِ، وَيَوْمَ كَجُمُعَتِهِ، وَسَائِرَ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ» فُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَسَنَتِهِ، أَتَكْفِينَا فِيهِ صَلَاةَ يَوْمٍ؟ قَالَ: «لَا أَقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ» فُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا إِسْرَاعُهُ فِي الْأَرْضِ؟ قَالَ: «كَالْغَيْثِ اسْتَدْبَرْتُهُ الرِّيحُ، فَيَأْتِي عَلَى الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ، فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَجِيبُونَ لَهُ، فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فَتُمْطِرُ، وَالْأَرْضَ فَتُنْبِتُ، فَتَرُوحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتُهُمْ، أَطْوَلَ مَا كَانَتْ دُرًّا، وَأَسْبَعَهُ ضُرُوعًا، وَأَمَدَهُ خَوَاصِرَ، ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ، فَيَدْعُوهُمْ فَيُرْدُونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ، فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ، فَيُصْبِحُونَ مُمَحِلِينَ لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَيَمُرُّ بِالْحَرْبَةِ فَيَقُولُ لَهَا: أَخْرِجِي كُنُوزِي، فَتَتَّبِعُهُ كُنُوزُهَا كَيْعَاسِيْبِ النَّحْلِ، ثُمَّ يَدْعُو رَجُلًا مُمْتَلِنًا شَبَابًا، فَيَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ فَيَقْطَعُهُ جَزَلَتَيْنِ رَمِيَّةَ الْعَرَضِ، ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيُقْبِلُ وَيَتَهَلَّلُ وَجْهَهُ، يَضْحَكُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ، فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِي دِمَشْقَ، بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ، وَاضِعًا كَفِيهِ عَلَى أُجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ، إِذَا طَاطَأَ رَأْسَهُ قَطَرَ، وَإِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنْهُ جَمَانٌ كَاللُّوْلُؤِ، فَلَا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفْسِهِ إِلَّا مَاتَ، وَنَفْسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ يَنْتَهِي ظَرْفُهُ، فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يَدْرِكَهُ بِيَابِ لُدٍّ، فَيَقْتُلُهُ، ثُمَّ يَأْتِي عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ، فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحَدِّثُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عَيْسَى: إِنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ عِبَادًا لِي، لَا يَدَانَ لِأَحَدٍ بِقِتَالِهِمْ، فَحَرَّزْ عِبَادِي إِلَى الطُّورِ، وَيَبْعَثُ اللَّهُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ «وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» [الانبيا: ٩٦] ﴿وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ [الانبيا: ٩٦]. فَيَمُرُّ أَوَائِلُهُمْ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبْرِيَّةَ، فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهَا، وَيَمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ: لَقَدْ كَانَ بِهِذِهِ، مَرَّةً، مَاءً، وَيُحْصِرُ نَبِيَّ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَأَصْحَابَهُ، حَتَّى يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ لِأَحَدِهِمْ خَيْرًا مِنْ مِائَةِ دِينَارٍ لِأَحَدِكُمْ الْيَوْمَ، فَيَرْعَبُ نَبِيَّ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَأَصْحَابَهُ، فَيُرْسِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ التَّغَفَّ فِي رِقَابِهِمْ، فَيُصْبِحُونَ فَرَسَى كَمَوْتِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيَّ اللَّهِ عَيْسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ، فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ زَهْمُهُمْ وَنَتْنُهُمْ، فَيَرْعَبُ نَبِيَّ اللَّهِ عَيْسَى وَأَصْحَابَهُ إِلَى اللَّهِ، فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ، فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطْرًا

لَا يَكُنُّ مِنْهُ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ، فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلْفَةِ، ثُمَّ يُقَالُ لِلْأَرْضِ: أَنْبِئِي ثَمَرَتِكَ، وَرُدِّي بَرَكَتِكَ، فَيَوْمئِذٍ تَأْكُلُ الْعِصَابَةُ مِنَ الرَّمَانَةِ، وَيَسْتَظِلُّونَ بِقِحْفِهَا، وَيُبَارِكُ فِي الرَّسْلِ، حَتَّى أَنْ اللَّفْحَةَ مِنَ الْإِبِلِ لَتَكْفِي الْفُئَامَ مِنَ النَّاسِ، وَاللَّفْحَةَ مِنَ الْبَقَرِ لَتَكْفِي الْقَبِيلَةَ مِنَ النَّاسِ، وَاللَّفْحَةَ مِنَ الْعَنَمِ لَتَكْفِي الْفَخِذَ مِنَ النَّاسِ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَأْخُذُهُمْ تَحْتَ آبَاطِهِمْ، فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ، وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ، يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارُجَ الْحُمْرِ، فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ». (م/۲۹۳۷)

ترجمه: نواس بن سمعان رضی اللہ عنہ می گوید: یک صبح، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سخن از دجال به میان آورد و او را کوچک و حقیر شمرد؛ اما فتنه‌اش را بزرگ دانست و به اندازه‌ای صحبت نمود که ما گمان کردیم شاید در میان انبوه درختان خرما باشد. پس هنگامی که ما به سوی او رفتیم، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم متوجه شد و فرمود: «چکار می‌کنید؟» گفتیم: یا رسول الله! صبح، شما در مورد دجال صحبت نمودید و او را کوچک و حقیر شمردید؛ اما فتنه‌اش را بزرگ دانستید و به اندازه‌ای صحبت نمودید که ما گمان کردیم شاید در میان انبوه درختان خرما باشد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آنچه من برای شما بیم آن را دارم، دجال نیست؛ زیرا اگر دجال ظهور کند و من در میان شما باشم، من با او با حجت و دلیل، مبارزه می‌کنم و از شما دفاع می‌نمایم؛ و اگر ظهور کند و من در میان شما نباشم، پس هر شخصی باید از خودش دفاع کند و الله متعال خلیفه‌ی من بر هر مسلمان است. (مسلمان را کمک می‌کند.) شما باید بدانید که دجال، جوانی است که موهای بسیار مجعدی دارد و یک چشمش برآمده است؛ من او را شبیه عبد العزی بن قطن می‌دانم. پس هرکس از شما او را دریافت، آیات نخست سوره‌ی کهف را بخواند. او در راهی، میان شام و عراق، ظهور می‌کند و چپ و راست، فساد می‌کند؛ ای بندگان الله! ثابت قدم باشید».

راوی می‌گوید: ما عرض کردیم: یا رسول الله! چقدر روی زمین می‌ماند؟ فرمود: «چهل روز؛ یک روزش به اندازه‌ی یک سال، یک روزش به اندازه‌ی یک ماه، یک روزش به اندازه‌ی یک هفته، و روزهای دیگرش به اندازه‌ی روزهای شماست».

عرض کردیم: یا رسول الله! آیا در آن روزی که به اندازه‌ی یک سال است، نماز یک روز برای ما کافی است؟ فرمود: «نه. آن روز را اندازه بگیرد». «در هر بیست و چهار ساعت آن، بر اساس اوقات روزهای عادی، پنج بار، نماز بخوانید».

گفتیم: یا رسول الله! شتاب حرکت او روی زمین چقدر است؟ فرمود: «او مانند بارانی که باد به همراه دارد، حرکت می‌کند؛ او نزد هر گروهی که می‌رود، آنها را دعوت می‌کند و آنان به او ایمان می‌آورند و دعوت او را می‌پذیرند؛ آنگاه، وی به آسمان دستور می‌دهد و باران می‌بارد، و به زمین دستور می‌دهد و زمین هم گیاه می‌رویاند؛ لذا چهارپایانشان، شبها، چاقتر، پر شیرتر و سیرتر از هر وقت دیگر، برمی‌گردند.

سپس نزد گروهی دیگر می‌رود و آنها را دعوت می‌دهد؛ آنان سخنش را نمی‌پذیرند. او روی گردانی می‌کند و می‌رود. آنگاه آنان دچار خشکسالی شده و همه ی اموال آنها نابود می‌گردد. سپس دجال از کنار ویرانه‌ای عبور می‌کند و خطاب به او می‌گوید: گنج‌هایت را بیرون کن. پس گنجهایش مانند زنبورهای عسل بدنبال وی راه می‌افتد. سپس مردی را که در عنفوان جوانی است، صدا می‌کند و با شمشیرش زده و دو نیمش می‌کند و نیمه‌هایش در فاصله‌ای به اندازه‌ی فاصله‌ی چیزی که نشانه و هدف تیر اندازی است، می‌افتند. آنگاه دوباره او را صدا می‌زند. آن جوان می‌آید در حالی که می‌خندد و چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشد.

در همین اثنا، الله متعال عیسی بن مریم علیه السلام را می‌فرستد؛ وی که دو لباس رنگ شده‌ی با وَرَس و زعفران به تن دارد، در کنار مناره‌ی سفید در شرق دمشق، فرود می‌آید در حالی که کف دستهایش را بر بالهای دو فرشته گذاشته است؛ هرگاه، سرش را پایین می‌کند، قطره‌های آب از آن می‌چکد؛ و هنگامی که سرش را بلند می‌نماید، دانه‌های نقره‌ای رنگ مانند لؤلؤ (آب زلال و روشن) از آن، پایین می‌افتد. پس بویش به مشام هر کافری که می‌رسد، می‌میرد.

بعد از آن، عیسی علیه السلام به تعقیب دجال می‌پردازد تا اینکه در دروازه‌ی شهر لُد (نزدیک بیت المقدس) به او می‌رسد و وی را به قتل می‌رساند.

سپس عیسی علیه السلام نزد گروهی می‌رود که الله متعال آنها را از شرّ دجال حفظ نموده است؛ پس دستی بر چهره‌ی آنان می‌کشد و از مراتبشان در بهشت با آنها صحبت می‌کند. در این اثنا، الله متعال به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که: من بندگانی را آفریده‌ام که هیچ‌کس توانایی جنگیدن با آنان را ندارد. تو بندگانم را برای حفاظت در کوه طور جمع کن.

در این هنگام، الله متعال یاجوج و ماجوج را برمی‌انگیزد و آنان از هر فراز و زمین بلند، به راه می‌افتند. گروه‌های اولیه‌ی آنها از کنار دریاچه‌ی طبریه (در شام)

می‌گذرند و همه‌ی آب آن را می‌نوشند. و هنگامی که گروه‌های پایانی آنها از آنجا می‌گذرند، می‌گویند: روزگاری اینجا آب وجود داشته است. و پیامبر الله، عیسی بن مریم علیه السلام، و یارانش محاصره می‌شوند تا جایی که یک کله‌ی گاو برای آنان بیشتر از صد دینار برای شما در حال حاضر، ارزش دارد.

اینجاست که پیامبر الله، عیسی علیه السلام، و یارانش رو به الله متعال می‌آورند؛ الله متعال کرمهایی را در گردنهایشان پدید می‌آورد و همه مانند مردن یک نفر، هلاک می‌شوند. سپس پیامبر الله، عیسی علیه السلام، و یارانش به زمین فرود می‌آیند و هیچ جایی به اندازه‌ی یک وجب نمی‌یابند که آلوده‌ی به چربی و بوی بد آنها نباشد. دوباره پیامبر الله، عیسی علیه السلام، و یارانش به الله متعال روی می‌آورند (و از او کمک می‌خواهند). الله متعال پرندگانی را که گردنهایی بلند مانند گردن شتران بُختی (شتر قوی خراسانی یا شتر دو کوهان) دارند، می‌فرستد. آن پرندگان جثه‌های آنان را برمی‌دارند و هر کجا که الله بخواهد، می‌اندازند. بعد از آن، الله متعال بارانی می‌فرستد که هیچ خانه‌ی خشتی و گلی و پشمی‌ای از آن، محفوظ نمی‌ماند (همه جا را فرا می‌گیرد). این باران، زمین را می‌شوید و مانند آینه پاک و صاف می‌گرداند. سپس به زمین گفته می‌شود: میوه‌هایت را برویان و برکتات را آشکار کن. پس در آن روز، یک گروه از یک انار می‌خورند و از پوست آن، بعنوان سایه استفاده می‌کنند. هم‌چنین در آن روز، در شیر، برکت عنایت می‌شود تا جایی که شیر یک شتر شیرده یک گروه بزرگ را کفایت می‌کند؛ و شیر یک گاو شیرده برای یک قبیله، کافی است؛ و شیر یک گوسفند شیرده یک تیره را کفایت می‌کند. در این اثنا، الله متعال باد خوشی را می‌فرستد و آن باد، زیر بغل‌هایشان را گرفته و روح هر مؤمن و مسلمان را قبض می‌کند. و اینگونه فقط افراد بد و شرور باقی می‌مانند که مانند خران با هم می‌لولند و بر آنان قیامت برپا می‌شود».

۲۰۴۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ، فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا قَالَ: «يَأْتِي - وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ - فَيَنْتَهِي إِلَى بَعْضِ السَّبَاخِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ - أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ - فَيَقُولُ لَهُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ، أَتَشْكُونَ فِي الْأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، قَالَ: فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ، فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْآنَ، قَالَ: فَيُرِيدُ

الدَّجَالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يُسَلِّطُ عَلَيْهِ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: يُقَالُ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (م/۲۹۳۸)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی دجال، یک صحبت طولانی نمود؛ از جمله فرمود: «دجال که ورودش به راه‌ها و خیابان‌های مدینه حرام شده است، در یکی از شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می‌آید؛ بهترین فرد یا یکی از بهترین افراد آن زمان، نزدش می‌رود و می‌گوید: من گواهی می‌دهم که تو دجال هستی؛ همان کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد تو ما را باخبر ساخته است.

دجال می‌گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم، بازهم در کار من شک می‌کنید؟ مردم می‌گویند: خیر. دجال او را می‌کشد و دوباره، زنده می‌کند. آن شخص، پس از زنده شدن، می‌گوید: سوگند به الله، هیچگاه من به اندازه‌ی امروز، بصیرت و شناخت نداشته‌ام. (من یقین دارم که تو دجال هستی). دجال تصمیم می‌گیرد تا دوباره او را بکشد؛ ولی نمی‌تواند».

ابو اسحاق (یک از راویان) می‌گوید: این شخصی که با دجال گفتگو می‌کند، خضر علیه السلام است.

۲۰۵۰- عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فَيَتَوَجَّهُ قِبَلَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَلْقَاهُ الْمَسَالِحُ، مَسَالِحُ الدَّجَالِ، فَيَقُولُونَ لَهُ: أَيْنَ تَعْبُدُ؟ فَيَقُولُ: أَعْبُدُ إِلَىٰ هَذَا الَّذِي خَرَجَ، قَالَ: فَيَقُولُونَ لَهُ: أَوْ مَا تُؤْمِنُ بِرَبَّنَا؟ فَيَقُولُ: مَا يَرَبَّنَا خَفَاءَ، فَيَقُولُونَ: افْتُلُوهُ، فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَلَيْسَ قَدْ نَهَاكُم رَبُّكُمْ أَنْ تَقْتُلُوا أَحَدًا دُونَهُ، قَالَ: فَيَنْظِلُّونَ بِهِ إِلَى الدَّجَالِ، فَإِذَا رَأَهُ الْمُؤْمِنُ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الدَّجَالُ الَّذِي ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: فَيَأْمُرُ الدَّجَالُ بِهِ فَيَشَبِّحُ، فَيَقُولُ: خُدُوهُ وَشَجُّوهُ، فَيُوسِعُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ صَرْبًا، قَالَ: فَيَقُولُ: أَوْ مَا تُؤْمِنُ بِي؟ قَالَ: فَيَقُولُ: أَنْتَ الْمَسِيحُ الْكَذَّابُ، قَالَ فَيُؤَمِّرُ بِهِ فَيُؤَشِّرُ بِالْمُنْشَارِ مِنْ مَفْرَقِهِ حَتَّىٰ يُفَرِّقَ بَيْنَ رِجْلَيْهِ، قَالَ: ثُمَّ يَمْشِي الدَّجَالُ بَيْنَ الْقِطْعَتَيْنِ، ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: فَمَنْ، فَيَسْتَوِي قَائِمًا، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: أَنْتُمْ بِي؟ فَيَقُولُ: مَا أزدَدْتُ فِيكَ إِلَّا بِصِيرَةً، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَفْعَلُ بَعْدِي بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، قَالَ: فَيَأْخُذُهُ الدَّجَالُ لِيَذْبَحَهُ، فَيَجْعَلُ مَا بَيْنَ رَقَبَتِهِ إِلَى تَرْقُوتِهِ نُحَاسًا، فَلَا يَسْتَطِيعُ إِلَيْهِ سَبِيلًا، قَالَ: فَيَأْخُذُ بِيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ فَيَقْدِفُ بِهِ، فَيَحْسِبُ النَّاسُ أَنَّهَا قَدَفَهُ إِلَى النَّارِ، وَإِنَّمَا أُلْقِيَ فِي

الْحِجَّةِ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَعْظَمُ النَّاسِ شَهَادَةً عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (م/۲۹۳۸)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دجال ظهور می کند و مردی از مؤمنان بسوی او می رود. مأموران مسلح دجال، او را می بینند و به او می گویند: کجا می روی؟ می گوید: نزد این کسی که ظهور کرده است. به او می گویند: آیا تو به پروردگار ما (دجال) ایمان نداری؟ می گوید: در صفات پروردگار ما هیچ امر مخفی و ابهامی وجود ندارد. نخست، می گویند: او را بکشید. سپس یکی از آنها به دیگری می گوید: مگر پروردگار شما (دجال)، به شما نگفت که هیچ کس را بدون اجازه و دستور من نکشید؟ آنگاه او را نزد دجال می برند. هنگامی که آن شخص مؤمن دجال را می بیند، می گوید: ای مردم! این همان دجالی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او صحبت کرده است. سپس دجال دستور می دهد و او را روی زمین می خوابانند و می گوید: سرش را بشکنید. و اینگونه کتک مفصلی به پشت و شکم او می زنند. آنگاه دجال می گوید: آیا به من ایمان نمی آوری؟ جواب می دهد: تو مسیح دروغگو هستی. بعد از آن، فرمان قتلش صادر می شود و او را از فرق سرش تا میان پاهایش اره کرده و به دو نیم، تقسیم می کنند. سپس دجال میان دو نیمه ی بدن او راه می رود و به او می گوید: بلند شو. پس او بلند شده و راست می ایستد. دجال به او می گوید: آیا به من ایمان می آوری؟ او می گوید: شناخت من نسبت به تو بیشتر شد. و ادامه می دهد که: ای مردم! او بعد از من با هیچ کس دیگری نمی تواند چنین کاری انجام دهد. سپس دجال او را می گیرد تا سرش را از تنش جدا کند. الله متعال، فاصله ی میان گردن و جناغ سینه اش را تبدیل به مس می نماید طوری که دجال نمی تواند او را ذبح کند. سپس دست ها و پاهایش را می گیرد و او را پرتاب می کند. مردم تصور می کنند که او را به آتش انداخته در صورتی که او به بهشت انداخته شده است.»

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ادامه فرمود: «این، بزرگترین شهید نزد پروردگار جهانیان است.»

۲۰۵۱- عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: مَا سَأَلَ أَحَدٌ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم عَنِ الدَّجَالِ أَكْثَرَ مِمَّا سَأَلْتُ، قَالَ: «وَمَا يُنْصَبُكَ مِنْهُ؟ إِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ» قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ مَعَهُ الطَّعَامَ وَالْأَنْهَارَ، قَالَ: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ». (م/۲۹۳۹)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: هیچ کس بیشتر از من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد دجال نپرسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: «چه چیزی باعث نگرانی تو از او شده است؟ او به تو ضرر نمی رساند.» من گفتم: مردم می گویند: او غذا و نهرهایی با

خودش دارد. فرمود: «او نزد الله متعال بی ارزش‌تر و خوارتر از این است». (که بتواند مؤمنان را گمراه کند).

۲۰۵۲- عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ يَعْقُوبَ بْنَ عَاصِمِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيِّ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو، وَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي تُحَدِّثُ بِهِ؟ تَقُولُ: إِنَّ السَّاعَةَ تَقُومُ إِلَى كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ - أَوْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهُمَا - لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أُحَدِّثَ أَحَدًا شَيْئًا أَبَدًا، إِنَّمَا قُلْتُ: إِنَّكُمْ سَتَرُونَ بَعْدَ قَلِيلٍ أَمْرًا عَظِيمًا، يُحَرِّقُ الْبَيْتَ، وَيَكُونُ، وَيَكُونُ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُخْرَجُ الدَّجَالُ فِي أُمَّتِي فَيَمُكُّتُ أَرْبَعِينَ - لَا أَدْرِي: أَرْبَعِينَ يَوْمًا، أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا، أَوْ أَرْبَعِينَ عَامًا - فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَأَنَّهُ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ، فَيَطْلُبُهُ فَيَهْلِكُهُ ثُمَّ يَمُكُّتُ النَّاسُ سَعَةً سِنِينَ، لَيْسَ بَيْنَ اثْنَيْنِ عِدَاوَةٌ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ رِيحًا بَارِدَةً مِنْ قِبَلِ الشَّامِ، فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ إِيمَانٍ إِلَّا قَبَضَتْهُ، حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ دَخَلَ فِي كَبِدِ جَبَلٍ لَدَخَلَتْهُ عَلَيْهِ، حَتَّى تَقْبِضَهُ» قَالَ: سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ فِي خِفَّةِ الطَّيْرِ وَأَحْلَامِ السَّبَاعِ، لَا يَعْرِفُونَ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُونَ مُنْكَرًا، فَيَتَمَثَّلُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ: أَلَا تَسْتَجِيبُونَ؟ فَيَقُولُونَ: مَا تَأْمُرُنَا؟ فَيَأْمُرُهُمْ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ دَارٌ رَزَقُهُمْ، حَسَنٌ عَيْشُهُمْ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْعَى لَيْتًا وَرَفَعَ لَيْتًا، قَالَ: وَأَوَّلَ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ، قَالَ: فَيَصْعَقُ، وَيَصْعَقُ النَّاسُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ - أَوْ قَالَ يُنْزِلُ اللَّهُ - مَطَرًا كَأَنَّهُ الظَّلُّ - أَوْ الظَّلُّ نِعْمَانُ الشَّاكُّ - فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [الصفات: ۲۴]. ثُمَّ يُقَالُ: أَخْرِجُوا بَعَثَ النَّارِ، فَيُقَالُ: مِنْ كَمْ؟ فَيُقَالُ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعِمِائَةٍ وَتِسْعَةٌ وَتِسْعِينَ. قَالَ: فَذَاكَ يَوْمٌ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا، وَذَلِكَ «يَوْمٌ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» [القلم: ۴۲]. ﴿يَوْمٌ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ [القلم: ۴۲]. [م/۲۹۴۰]

ترجمه: نعمان بن ثابت رضی اللہ عنہ می‌گوید: شنیدم که یعقوب بن عاصم بن عروه بن مسعود ثقفی می‌گفت: من شنیدم که مردی نزد عبد الله بن عمرو آمد و گفت: این چه حدیثی است که تو بیان می‌کنی؟ تو می‌گویی: قیامت تا فلان و فلان وقت برپا

می‌گردد؟ عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه «سبحان الله» یا «لا اله الا الله» یا کلمه‌ای مانند اینها بر زبان آورد و گفت: من تصمیم گرفته بودم که هرگز برای هیچ کس، هیچ حدیثی بیان نکنم؛ من گفتم: شما بعد از مدت کوتاهی، شاهد حادثه‌ی بزرگی خواهید بود؛ بیت الله را آتش می‌زنند و حوادث زیادی اتفاق می‌افتد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دجال در میان امتم ظهور می‌کند و به مدت چهل - نمی‌دانم که چهل روز یا ماه یا سال - می‌ماند؛ بعد از آن، الله متعال عیسی بن مریم علیه السلام را که شبیه عروه بن مسعود است، می‌فرستد. عیسی علیه السلام او را تعقیب می‌کند و سرانجام او را به قتل می‌رساند. بعد از آن، مردم، هفت سال به گونه‌ای زندگی می‌کنند که میان هیچ دو نفری دشمنی وجود ندارد. سپس الله متعال نسیم سردی را از جانب سرزمین شام می‌فرستد و هرکس را که در قلبش، ذره‌ای خیر یا ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می‌کند؛ تا جایی که اگر یکی از شما به دل کوهی پناه ببرد، آن نسیم، وارد آن خواهد شد تا او را قبض روح کند». همچنین شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «و مردم بد باقی می‌مانند که با سرعت پرواز پرندگان بسوی بدی می‌شتابند و آرزوها و عادات درندگان را دارند. آنان، اعمال خوب را خوب، و اعمال بد را بد نمی‌دانند (بلکه بر عکس تصور می‌کنند). در این هنگام، شیطان به شکل آدمی زاد ظاهر می‌شود و به آنها می‌گوید: آیا حیا نمی‌کنید؟ می‌گویند: شما به ما چه دستوری می‌دهید؟ اینجا است که شیطان به آنها دستور می‌دهد تا بت‌ها را پرستش کنند. قابل یادآوری است که در این دوران، رزق و روزی از هر طرف به سوی آنان سرازیر است و از زندگی خوبی برخوردارند. بعد از آن، در صور دمیده می‌شود. پس هرکس، صدای آن را بشنود، یک طرف گردنش، مایل می‌شود و طرف دیگرش، بالا می‌آید (یعنی سرش به یک طرف، کج می‌شود و می‌میرد.) و نخستین کسی که صدای آن را می‌شنود، مردی است که در حال گِل کاری و اصلاح حوض شترانش می‌باشد؛ در نتیجه، او و سایر مردم، بیهوش می‌شوند (می‌میرند). بعد از آن، الله متعال بارانی را که مانند شبنم یا سایه - شک از نعمان می‌باشد - می‌فرستد یا نازل می‌کند و به سبب آن باران، اجساد مردم می‌رویند. آنگاه، بار دیگر در صور دمیده می‌شود و ناگهان، مردم ایستاده و نگاه می‌کنند. سپس گفته می‌شود: ای مردم! بسوی پروردگارتان بشتابید و ﴿وَقَفُّوهُمْ ۖ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾

[الصفات: ۲۴] «و آنان را نگاه دارید که مورد سؤال قرار می‌گیرند».

بعد از آن، گفته می‌شود: دوزخیان را جدا کنید. جواب داده می‌شود: از چقدر؟ گفته می‌شود: نه صد و نود و نه نفر از هر هزار نفر. و آن، روزی است که کودکان را پیر می‌کند و ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ «آن روزی است که ساق، آشکار می‌شود».

باب (۴۷): نخستین نشانه‌ی قیامت، طلوع خورشید از مغرب است

۲۰۵۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنه قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَدِيثًا لَمْ أُنْسُهُ بَعْدُ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ الْآيَاتِ خُرُوجًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضُحَى، وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا فَلِأُخْرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيبًا». (م/۲۹۴۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ حدیثی حفظ کردم که تاکنون، فراموش ننموده‌ام؛ شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «نخستین نشانه‌هایی که از قیامت، ظاهر می‌شوند، طلوع خورشید از مغرب، و ظهور دابه (حیوانی که با مردم، صحبت می‌کند) هنگام چاشت است؛ و هریکی از آنها که زودتر، ظاهر شود، دیگری بزودی بعد از آن، آشکار می‌گردد».

باب (۴۸): در مورد صفات دجال، ظهور او و سخنان جسّاسه

۲۰۵۴- عَنْ غَامِرِ بْنِ شَرَّاحِيلِ الشَّعْبِيِّ - شَعْبُ هَمْدَانَ - أَنَّهُ سَأَلَ فَاطِمَةَ بِنْتَ قَيْسٍ، أُخْتِ الصَّحَّاحِ بْنِ قَيْسٍ، وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأَوَّلِ فَقَالَتْ: حَدَّثَنِي حَدِيثًا سَمِعْتِيهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَا تُسْنِدِيهِ إِلَى أَحَدٍ غَيْرِهِ، فَقَالَتْ: لَئِنْ شِئْتُ لَأَفْعَلَنَّ، فَقَالَ لَهَا: أَجَلُ حَدِيثِي، فَقَالَتْ: نَكَحْتُ ابْنَ الْمُغِيرَةِ، وَهُوَ مِنْ خِيَارِ شَبَابِ فُرَيْشِ يَوْمَئِذٍ، فَأَصِيبَ فِي أَوَّلِ الْجِهَادِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا تَأَيَّمْتُ حَظَبِي عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَحَظَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى مَوْلَاهُ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، وَكُنْتُ قَدْ حَدَّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّنِي فَلِيحَبِّ أُسَامَةَ» فَلَمَّا كَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ: أَمْرِي بِيَدِكَ، فَأَنْكِحْنِي مَنْ شِئْتَ، فَقَالَ: «انْتَقِلِي إِلَى أُمِّ شَرِيكِ» - وَأُمُّ شَرِيكِ امْرَأَةٌ غَنِيَّةٌ، مِنَ الْأَنْصَارِ، عَظِيمَةُ التَّفَقُّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَنْزِلُ عَلَيْهَا الضِّيْفَانُ - فَقُلْتُ: سَأَفْعَلُ، فَقَالَ: «لَا تَفْعَلِي، إِنَّ أُمَّ شَرِيكِ امْرَأَةٌ كَثِيرَةُ الضِّيْفَانِ، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسْقُطَ عَنكَ خِمَارُكَ، أَوْ

يَنكَشِفَ الثَّوْبَ عَن سَاقِيكَ، فَبَرَى الْقَوْمَ مِنْكَ بَعْضَ مَا تَكْرَهِينَ، وَلَكِنِ انْتَقِلِي إِلَى ابْنِ عَمِّكَ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ» - وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي فِهْرِ، فَهَرِ قُرَيْشٍ، وَهُوَ مِنَ الْبَطْنِ الَّذِي هِيَ مِنْهُ - فَانْتَقَلَتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتِي سَمِعْتُ نِدَاءَ الْمُنَادِي - مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُنَادِي: الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَصَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَكُنْتُ فِي صَفِّ النِّسَاءِ الَّتِي تَلِي طُحُورَ الْقَوْمِ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاتَهُ، جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقَالَ: «لِيَلْزَمَ كُلُّ إِنْسَانٍ مُصَلَّاهُ» ثُمَّ قَالَ: «أَتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «إِنِّي، وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُكُمْ لِرَغْبَةٍ وَلَا لِرَهْبَةٍ، وَلَكِنِ جَمَعْتُكُمْ، لِأَنَّ تَمِيمًا الدَّارِيَّ، كَانَ رَجُلًا نَصْرَانِيًّا، فَجَاءَ فَبَاعَ وَأَسْلَمَ، وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَافِقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَن مَسِيحِ الدَّجَالِ، حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ، مَعَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ لَحْمٍ وَجُدَامٍ، فَلَعِبَ بِهِمُ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ أَرْفَعُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرِبِ الشَّمْسِ، فَجَلَسُوا فِي أَقْرَبِ السَّفِينَةِ، فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ، فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ، لَا يَدْرُونَ مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبُرِهِ، مِنْ كَثْرَةِ الشَّعْرِ، فَقَالُوا: وَيْلَكَ مَا أَنْتِ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَةُ، قَالُوا: وَمَا الْجَسَّاسَةُ؟ قَالَتْ: أَيُّهَا الْقَوْمُ انْظِلُّوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ، فَإِنَّهُ إِلَى خَبْرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ، قَالَ: لَمَّا سَمَّتْ لَنَا رَجُلًا فَرِقْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً، قَالَ: فَاَنْظِلُّنَا سِرَاعًا، حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ، فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْنَاهُ قَطُّ حَلْقًا، وَأَشَدُّهِ وَثَاقًا، مَجْمُوعَةً يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبَيْهِ، بِالْحَدِيدِ، فُلْنَا: وَيْلَكَ مَا أَنْتِ؟ قَالَ: قَدْ قَدَرْتُ عَلَى خَبْرِي، فَأَخْبِرُونِي مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ أَنَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ، رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ، فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اغْتَلَمَ، فَلَعِبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا، ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ، فَجَلَسْنَا فِي أَقْرَبِهَا، فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ، فَلَقِيَتْنَا دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ، لَا يَدْرَى مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعْرِ فَقُلْنَا: وَيْلَكَ مَا أَنْتِ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَةُ، فُلْنَا: وَمَا الْجَسَّاسَةُ؟ قَالَتْ: اعْمِدُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ، فَإِنَّهُ إِلَى خَبْرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ، فَأَقْبَلْنَا إِلَيْكَ سِرَاعًا، وَفَرَعْنَا مِنْهَا، وَلَمْ نَأْمَنْ أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً، فَقَالَ: أَخْبِرُونِي عَن نَخْلِ بَيْسَانَ، فُلْنَا: عَن أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخِيرُ؟ قَالَ: أَسْأَلُكُمْ عَن نَخْلِهَا، هَلْ يُثْمِرُ؟ فُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ لَا تُثْمِرَ، قَالَ: أَخْبِرُونِي عَن بُحَيْرَةِ الطَّرِيَّةِ، فُلْنَا: عَن أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخِيرُ؟ قَالَ: هَلْ فِيهَا مَاءٌ؟ قَالُوا: هِيَ كَثِيرَةٌ الْمَاءِ، قَالَ: أَمَا إِنَّ مَاءَهَا يُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ، قَالَ: أَخْبِرُونِي عَن عَيْنِ زُعَرَ، قَالُوا: عَن

أَيَّ شَأْنِيهَا تَسْتَخِيرُ؟ قَالَ: هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ؟ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَيْنِ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، هِيَ كَثِيرَةٌ الْمَاءِ، وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا، قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ نَبِيِّ الْأُمِّيِّينَ مَا فَعَلَ؟ قَالُوا: قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَثْرِبَ، قَالَ: أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ؟ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ؟ فَأَخْبَرْنَا أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ يَلِيهِ مِنَ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ، قَالَ لَهُمْ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ؟ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا إِنَّ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَإِنِّي مُحْبِرُكُمْ عَنِّي، إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ الدَّجَالُ وَإِنِّي أَوْشِكُ أَنْ يُؤَدِّنَ لِي فِي الْخُرُوجِ، فَأَخْرَجَ فَأَسِيرَ فِي الْأَرْضِ فَلَا أَدَعُ قَرْيَةً إِلَّا هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، غَيْرَ مَكَّةَ وَطَيْبَةَ، فَهَمَّا مُحْرَمَتَانِ عَلَيَّ، كَلْتَاهُمَا، كُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً - أَوْ وَاحِدًا - مِنْهُمَا، اسْتَقْبَلَنِي مَلَكٌ بِيَدِهِ السَّيْفُ صَلْتًا، يُصَدِّدُنِي عَنْهَا، وَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقَبٍ مِنْهَا مَلَائِكَةٌ يَحْرُسُونَهَا» قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَطَعَنَ بِمُخَصَّرَتِهِ فِي الْمِنْبَرِ: «هَذِهِ طَيْبَةٌ، هَذِهِ طَيْبَةٌ، هَذِهِ طَيْبَةٌ - يَعْنِي الْمَدِينَةَ - أَلَا هَلْ كُنْتُ حَدَّثْتُكُمْ ذَلِكَ؟» فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ «فَإِنَّهُ أَعْجَبَنِي حَدِيثُ تَمِيمٍ أَنَّهُ وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْهُ وَعَنِ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ، أَلَا إِنَّهُ فِي بَحْرِ الشَّامِ أَوْ بَحْرِ الْيَمَنِ، لَا بَلَّ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، مَا هُوَ، مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، مَا هُوَ، مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، مَا هُوَ» وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ، قَالَتْ: فَحَفِظْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۹۴۲)

ترجمه: از عامر بن شراحیل شعبی - از شعب همدان - روایت است که وی از فاطمه دختر قیس؛ خواهر ضحاک بن قیس؛ که از مهاجران نخست بود، پرسید و گفت: برایم حدیثی بیان کن که خودت شخصا آن را از رسول الله ﷺ شنیده‌ای و آن را بجز به رسول الله ﷺ به کسی دیگر، نسبت نده. فاطمه رضی الله عنها گفت: اگر دوست داری، برایت بیان می‌کنم. عامر گفت: بله، برایم بیان کن. فاطمه رضی الله عنها گفت: من با ابن مغیره که در آن زمان، یکی از بهترین جوانان قریش بشمار می‌رفت، ازدواج نمودم. او در نخستین جهاد همراه رسول الله ﷺ زخمی شد و متضرر گردید (و مرا طلاق داد). پس هنگامی که بیوه شدم، عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه با جمعی از یاران رسول الله ﷺ به خواستگاری من آمد. همچنین رسول الله ﷺ از من برای برده‌ی آزاد شده‌اش؛ اسامه بن زید؛ خواستگاری نمود. قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ فرموده بود: «هرکس، مرا دوست دارد، باید اسامه را دوست داشته باشد». لذا هنگامی که رسول الله ﷺ با من صحبت نمود، گفتم: اختیار من با شماست؛ با هرکس که می‌خواهی، مرا عقد کن. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نقل مکان کن و نزد ام شریک برو». گفتم:

است که ام شریک یک زن سرمایه دار انصاری بود که در راه الله بسیار انفاق می نمود و مهمانان زیادی نزد او می آمدند. به هر حال، من سخن رسول الله ﷺ را پذیرفتم و گفتم: نقل مکان می کنم. سپس، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این کار را نکن؛ زیرا ام شریک زنی است که مهمانان زیادی دارد و من نمی پسندم که مقنعات از سرت بیفتند یا لباس از ساقهایت، کنار برود و مردم، بخشی از بدنت را ببینند که تو آن را ناگوار می دانی؛ نقل مکان کن و نزد پسر عمویت؛ عبدالله بن عمرو بن مکتوم؛ برو». - قابل یادآوری است که عبدالله بن عمرو بن مکتوم از قبیله بنی فهر قریش بود؛ یعنی همان تیره ای که فاطمه دختر قیس هم جزو آنان بود- (و عبدالله پسر عموی مجازی فاطمه بشمار می آید). فاطمه می گوید: من نقل مکان کردم و نزد او رفتم. پس هنگامی که دوران عده ام به پایان رسید، شنیدم که منادی رسول الله ﷺ ندا می دهد که: نماز جماعت برگزار می شود. پس بسوی مسجد رفتم و همراه رسول الله ﷺ نماز خواندم. قابل یادآوری است که من در صف زنان، پشت سر مردان بودم. هنگامی که رسول الله ﷺ نمازش را به پایان رساند، در حالی که می خندید، روی منبر نشست و فرمود: «هرکس، سر جای خودش بنشیند؛ آیا می دانید چرا شما را جمع نمودم؟» صحابه عرض کردند: الله و پیامبرش بهتر می دانند. فرمود: «من شما را به خاطر هیچ بیم و امیدی جمع نکردم؛ لیکن من شما را جمع نمودم؛ زیرا تمیم داری که یک مرد نصرانی بود، آمد و بیعت کرد و مسلمان شد و ماجرای او را برایم بیان کرد که با حدیثی که من برای شما در مورد مسیح دجال، بیان کرده بودم، توافق داشت. وی به من گفت که: همراه سی مرد از قبیله ی لخم و جذام سوار کشتی شده است؛ امواج دریا یک ماه آنها را بازیچه قرار داد و به این سمت و آن سو برد و سرانجام، آنان هنگام غروب خورشید به جزیره ای در دریا، پناه بردند و در قایق های کشتی نشستند و وارد جزیره شدند. در آنجا، حیوانی را دیدند که موهای کلفت و بسیاری داشت و عوراتش از کثرت مو، دیده نمی شد. آنها به او گفتند: وای بر تو؛ تو کیستی؟ جواب داد: من جَسَّاسه هستم. گفتند: جَسَّاسه چیست؟ گفت: ای مردم! نزد این مرد در کلیسا بروید؛ زیرا او بسیار شیفته ی اخبار شماس است. تمیم گفت: هنگامی که سخن از مردی به میان آورد، از ترس اینکه او شیطانی باشد، به سرعت، براه افتادیم تا اینکه وارد آن کلیسا شدیم. در آنجا با بزرگترین انسانی که تاکنون دیده بودیم، مواجه شدیم؛ دست هایش به گردنش، و از زانوهایش تا شتالنگ هایش بسیار محکم با آهن، بسته شده بود. گفتیم: وای بر تو؛ تو

کیستی؟ گفت: هم اکنون که از من اطلاع پیدا کردید، بگوئید که شما چه کسانی هستید؟ آنها گفتند: ما گروهی از اعراب هستیم؛ سوار کشتی شدیم؛ از قضا، دریا طوفانی بود و امواج دریا یک ماه ما را بازیچه قرار داد و به این سمت و آن سو برد؛ سرانجام، به این جزیره‌ی تو پناه آوردیم. پس در قایق‌های کوچک کشتی نشستیم و وارد جزیره شدیم. در اینجا، حیوانی که موهای بسیار کلفت و زیادی داشت، و از کثرت مو، عوراتش، دیده نمی‌شد، ما را دید. ما گفتیم: وای بر تو؛ تو کیستی؟ جواب داد: من جَسَّاسه (جاسوس) هستم. پرسیدیم: جَسَّاسه چیست؟ گفت: نزد این مرد در کلیسا بروید؛ زیرا او بسیار شیفته‌ی اخبار شماس است. لذا ما به سرعت، نزد تو آمدیم و از او ترسیدیم؛ زیرا فکر کردیم که او یک شیطان است. آن مرد گفت: در مورد نخل‌های بیسان (روستایی در شام و مرز اردن) برایم بگوئید. گفتیم: در مورد چه چیز بیسان می‌پرسی؟ گفت: در مورد نخل‌هایش می‌پرسم که آیا ثمره می‌دهند؟ گفتیم: بله. گفت: بزودی زمانی خواهد رسید که ثمره نمی‌دهند. در ادامه، گفت: در مورد دریاچه‌ی طبریه برایم صحبت کنید. پرسیدیم: درباره‌ی چه چیز طبریه صحبت کنیم؟ گفت: آیا آب دارد؟ جواب دادیم: آب زیادی دارد. گفت: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که آبش، خشک می‌شود. و در ادامه گفت: درباره‌ی چشمه‌ی زغر (شهری در شام) برایم صحبت کنید. ما گفتیم: در مورد چه چیز آن صحبت کنیم؟ جواب داد: آیا آن چشمه آب دارد؟ و آیا ساکنان آن، از آب چشمه، کشاورزی می‌کنند؟ گفتیم: بله؛ چشمه، آب زیادی دارد و ساکنان آنجا با آبش، کشاورزی می‌کنند. گفت: در مورد پیامبر اُمّی‌ها (افراد درس‌نخوانده) برایم صحبت کنید که چکار کرد؟ آنها گفتند: از مکه، ظهور کرد و در یثرب (مدینه) سکنی گزید. پرسید: آیا اعراب با او جنگیدند؟ گفتیم: بله. پرسید: با آنها چکار کرد؟ ما به او گفتیم که پیامبر بر اعراب اطراف خودش، پیروز شد و آنها از او اطاعت کردند. آن مرد از آنها پرسید: این اتفاق افتاد؟ جواب دادیم: بله. گفت: برای آنها بهتر است که از او اطاعت کنند. هم اکنون، در مورد خودم برای شما صحبت کنم؛ من مسیح دَجَّال هستم؛ بزودی به من اجازه‌ی ظهور می‌دهند؛ و من ظهور می‌کنم و به راه می‌افتم و در چهل شب، بجز مکه و طیبه، وارد همه‌ی شهرها می‌شوم؛ ورود به این دو برایم حرام شده است. هرگاه بخواهم وارد یکی از آنها شوم، فرشته‌ای با شمشیری برهنه در برابر من، ظاهر می‌شود و مرا از ورود به آن، جلوگیری می‌کند. و بر هر دروازه و راه آنها فرشتگانی وجود دارند که از آنها حراست می‌کنند». فاطمه

دختر قیس ادامه داد و گفت: «آنگاه، رسول الله ﷺ با عصایش روی منبر زد و فرمود: «این، طیبه است؛ این، طیبه است؛ این، طیبه است؛ این، طیبه است؛ - یعنی مدینه- آیا من این امور را برای شما بیان کرده بودم؟» مردم گفتند: بلی. رسول الله ﷺ ادامه داد و فرمود: «از آنجایی که سخنان تمیم با آنچه که من در مورد مکه و مدینه برای شما بیان کرده بودم، یکسان بود، مورد پسند من واقع گردید؛ آگاه باشید که دجال در دریای نزدیک شام یا دریای نزدیک یمن است؛ نه، بلکه از جانب مشرق، ظهور خواهد کرد؛ از جانب مشرق، ظهور خواهد کرد؛ از جانب مشرق ظهور خواهد کرد». و با دست مبارکش بسوی مشرق، اشاره نمود. فاطمه دختر قیس گفت: این حدیث را از رسول الله ﷺ حفظ نمودم.

۲۰۵۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ، إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، وَلَيْسَ نَقْبٌ مِنْ أَنْقَابِهَا إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِينَ تَحْرُسُهَا، فَيَنْزِلُ بِالسَّبْحَةِ، فَتَرْجُفُ الْمَدِينَةُ ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، يُخْرُجُ إِلَيْهِ مِنْهَا كُلُّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ».

(م/۲۹۴۳)

ترجمه: از انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ شهری در دنیا وجود ندارد که دجال وارد آن نشود مگر مکه و مدینه؛ فرشتگان بر تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه صف بسته، آنها را حراست می‌کنند؛ در نتیجه، دجال در سبخه (شوره زاری اطراف مدینه) منزل می‌گیرد؛ آنگاه مدینه سه بار به لرزه درخواهد آمد و همه‌ی کفار و منافقان از مدینه بسوی دجال می‌روند».

باب (۴۹): هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می‌کنند

۲۰۵۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَتَّبِعُ الدَّجَالَ، مِنْ يَهُودِ أَصْبَهَانَ، سَبْعُونَ أَلْفًا، عَلَيْهِمُ الطَّيَالِسَةُ». (م/۲۹۴۴)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان که طیلسان (ردایی که بر شانه می‌اندازند) به تن دارند، از دجال پیروی می‌کنند».

باب (۵۰): در مورد فرار مردم از ترس دجال به کوه‌ها و کم بودن جمعیت اعراب در آن زمان

۲۰۵۷- عَنْ أُمِّ شَرِيكٍ رضي الله عنها: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيَفِرَنَّ النَّاسُ مِنَ الدَّجَالِ فِي الْجِبَالِ»، قَالَتْ أُمُّ شَرِيكٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَيْنَ الْعَرَبُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «هُمْ قَلِيلٌ». (م/۲۰۴۵)

ترجمه: ام شریک رضي الله عنها می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «مردم از ترس دجال به سوی کوه‌ها فرار می‌کنند». من گفتم: یا رسول الله! در آن زمان، اعراب کجا خواهند بود؟ فرمود: «تعداد آنها کم است».

باب (۵۱):

۲۰۵۸- عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ رَهْطٍ، مِنْهُمْ أَبُو الدَّهْمَاءِ وَأَبُو قَتَادَةَ رضي الله عنهما قَالُوا: كُنَّا نَمُرُّ عَلَى هِشَامِ بْنِ عَامِرٍ، تَأْتِي عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ، فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: إِنَّكُمْ لَشَجَاوِرُونِي إِلَى رِجَالٍ مَا كَانُوا بِأَحْضَرَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي، وَلَا أَعْلَمُ بِحَدِيثِهِ مِنِّي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ خَلَقَ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَالِ». (م/۲۹۴۶)

ترجمه: حمید بن هلال می‌گوید: گروهی که ابو دهما و ابو قتاده رضي الله عنهما نیز جزو آنان بودند، گفتند: ما از کنار هشام بن عامر می‌گذشتیم و نزد عمران بن حصین رضي الله عنه می‌رفتیم. روزی، هشام گفت: شما از کنار من عبور می‌کنید و نزد کسانی می‌روید که بیشتر از من در محضر رسول الله ﷺ نبوده‌اند و بهتر از من احادیث پیامبر اکرم ﷺ را نمی‌دانند؛ شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «در میان حد فاصل خلقت آدم تا برپایی قیامت، مخلوقاتی وجود دارد که فتنه‌های آنها از فتنه‌ی دجال، بیشتر و بزرگتر است».

باب (۵۲): نزول عیسی بن مریم عليه السلام و شکستن صلیب و کشتن خنزیر

۲۰۵۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لَيَنْزِلَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلًا، فَلْيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ، وَلْيَقْتُلَنَّ الْخِنْزِيرَ، وَلْيَضَعَنَّ الْحِزْبِيَّةَ، وَلْيَتْرَكَنَّ الْقِلَاصُ فَلَا يُسْعَى عَلَيْهَا، وَلْيَذْهَبَنَّ الشُّحْنَاءُ وَالنَّبَاعُضُ وَالنَّحَاسِدُ، وَلْيَدْعُونَ إِلَى الْمَالِ فَلَا يَقْبَلُهُ أَحَدٌ». (م/۱۵۵)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به الله، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد؛ او حاکم عادل خواهد بود، خوک را از بین

خواهد برد و صلیب را خواهد شکست و بر کفار، مالیات وضع خواهد نمود. و شما ماده شتران جوان را رها می‌نمایید و رغبتی برای نگه داری آنها ندارید. و عداوت، بغض و حسادت از بین خواهد رفت. او شما را برای پذیرفتن مال فرامی‌خواند؛ اما (بدلیل کثرت مال) کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد».

۲۰۶۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ فَأَمَّكُمْ مِنْكُمْ؟» فَقُلْتُ لِابْنِ أَبِي ذَنْبٍ: إِنَّ الْأَوْزَاعِيَّ حَدَّثَنَا عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ «وَأَمَّاكُمْ مِنْكُمْ» قَالَ ابْنُ أَبِي ذَنْبٍ، تَدْرِي مَا أَمَّكُمْ مِنْكُمْ؟ قُلْتُ: تُخْبِرُنِي، قَالَ: فَأَمَّكُمْ بِكِتَابِ رَبِّكُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله. (م/۱۵۵)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و شما را بر اساس قوانین خودتان، امامت کند، حال شما چگونه خواهد بود؟»

ولید بن مسلم (راوی از ابن ابی ذئب) می‌گوید: من به ابن ابی ذئب گفتم: اوزاعی از زهری از نافع از ابو هریره برای ما روایت نمود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «و امام نماز شما از شما خواهد بود». ابن ابی ذئب گفت: آیا می‌دانی که «شما را بر اساس قوانین خودتان امامت می‌کند» یعنی چه؟ گفتم: شما معنایش را برایم بگویید. گفت: یعنی براساس کتاب پروردگارتان و سنت پیامبرتان، شما را رهبری می‌نماید.

۲۰۶۱- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ: فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صلی الله علیه و آله فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ، تَعَالَى صَلِّ لَنَا، فَيَقُولُ: لَا، إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ، تَكْرِمَةَ اللَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ». (م/۱۵۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «همچنان گروهی از امت من به خاطر حق می‌جنگند و تا روز قیامت، غالب و پیروز (یا شناخته شده) خواهند بود. آنگاه، عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله نازل می‌کند و امیر آنان به او می‌گوید: بیا نماز را برای ما امامت کن. عیسی صلی الله علیه و آله به خاطر احترامی که الله متعال به این امت، عنایت فرموده است، می‌گوید: نه، بعضی از شما امیر بعضی دیگر است». (یکی از شما امامت نماز را به عهده بگیرد).

باب (۵۳): بعثت من و قیامت به یکدیگر نزدیک‌اند

۲۰۶۲- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ الَّتِي تَلِي الإِبْهَامَ وَالْوُسْطَى، وَهُوَ يَقُولُ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ هَكَذَا». (م/۲۹۵۰)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله با دو انگشت سبابه و وسطی، اشاره نمود و فرمود: «بعثت من و قیامت، اینگونه به یکدیگر، نزدیک‌اند».

باب (۵۴): در مورد نزدیک بودن قیامت

۲۰۶۳- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ؟ قَالَ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هُنَيْهَةً، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى غُلَامٍ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ أَزْدِ شَنْوَاءَةَ فَقَالَ: «إِنْ عَمَرَ هَذَا، لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ» قَالَ: قَالَ أَنَسٌ: ذَاكَ الْغُلَامُ مِنْ أَتْرَابِي يَوْمَئِذٍ. (م/۲۹۵۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: مردی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: قیامت کی برپا می‌شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله اندکی سکوت نمود؛ سپس به نوجوان روبرویش که از قبیله‌ی ازد شنوئه بود، نگاه کرد و فرمود: «اگر این زنده بماند، هنوز پیر نشده است که قیامت برپا می‌گردد». انس رضی الله عنه می‌گوید: در آن زمان، آن نوجوان از هم سن و سالان من بود.

(اشاره به نزدیک بودن موت افراد است؛ چرا که انسان بعد از مرگ بسوی آخرت می‌رود؛ چنانکه در روایتی آمده است که: «هنوز پیر نشده است که کسی از شما زنده نمی‌ماند». یا اینکه مبالغه در نزدیک بودن قیامت است. برای توضیح بیشتر به فتح الباری حدیث شماره‌ی (۵۷۰۱) مراجعه نمایید).

۲۰۶۴- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ الْأَعْرَابُ إِذَا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَأَلُوهُ عَنِ السَّاعَةِ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَانظَرَ إِلَى أَحَدِثِ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ فَقَالَ: «إِنْ يَعِشَ هَذَا، لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ، قَامَتْ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ». (م/۲۹۵۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که بادیه‌نشینان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌آمدند، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند: قیامت کی برپا می‌شود؟ باری، رسول الله صلی الله علیه و آله به یکی از کم سن و سال‌ترین آنان نگاه کرد و فرمود: «اگر این، زنده

بماند، قبل از اینکه پیر شود، قیامت شما برپا می‌شود». (شما می‌میرید و حساب و کتاب، آغاز می‌شود).

باب (۵۵): شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیر ده است؛ اما قبل از اینکه شیر را به دهانش ببرد، قیامت برپا می‌گردد

۲۰۶۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه - يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرَّجُلُ يَجْلُبُ اللَّفْحَةَ، فَمَا يَصِلُ الْإِنَاءُ إِلَى فِيهِ حَتَّى تَقُومَ، وَالرَّجُلَانِ يَتَّبَاعَانِ الثَّوْبَ، فَمَا يَتَّبَاعَانِهِ حَتَّى تَقُومَ، وَالرَّجُلُ يَلِطُ فِي حَوْضِهِ، فَمَا يَصْدُرُ حَتَّى تَقُومَ». (م/۲۹۵۴)

ترجمه: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیرده است؛ اما قبل از اینکه ظرف را به دهانش ببرد، قیامت برپا می‌شود. همچنین دو نفر، مشغول خرید و فروش پارچه هستند؛ اما قبل از اینکه معامله‌ی آنها کامل شود، قیامت برپا می‌گردد. شخص دیگری مشغول تعمیر و اصلاح حوضش می‌باشد؛ اما قبل از اینکه کارش را به پایان برساند، قیامت برپا می‌گردد».

باب (۵۶): فاصله‌ی میان دو صور، چهل است؛ و تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر استخوان بیخ دُمش

۲۰۶۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ» قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالُوا: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالُوا: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أَبَيْتُ «ثُمَّ يُنَزَّلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ» قَالَ: «وَلَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلَّا يَبُلَى، إِلَّا عَظْمًا وَاحِدًا وَهُوَ عَجْبُ الذَّنْبِ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۹۵۵)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «فاصله‌ی میان دو صور، چهل است». مردم گفتند: ای ابوهریره! چهل روز است؟ گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. پرسیدند: چهل سال است؟ گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. پرسیدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. (و در پایان گفت: «سپس الله متعال آبی از آسمان نازل می‌نماید؛ آنگاه انسان‌ها مانند روییدن

گیاهان می‌رویند؛ و تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر استخوان بیخ دُمَش که روز قیامت، آفرینش، از آن شروع می‌شود».

باب (۵۷): زنان، زیانبارترین فتنه برای مردان هستند

۲۰۶۷- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَسَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ رضي الله عنه أَنَّهُمَا حَدَّثَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِي النَّاسِ، فِتْنَةٌ أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». (م/۲۷۴۱)

ترجمه: اسامه بن زید بن حارثه و سعید بن عمرو بن نفیل رضي الله عنه می‌گویند: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «بعد از خودم، هیچ فتنه‌ای در میان مردم برای مردان، زیانبارتر از فتنه‌ی زنان، بجای نگذاشتم».

باب (۵۸): برحذر داشتن از فتنه‌ی زنان

۲۰۶۸- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا، فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ، فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النِّسَاءَ، فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ». (م/۲۷۴۲)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «دنیا، شیرین و سبز و خرم است و الله متعال شما را در آن، جانشین و وارث خود قرار داده است و به رفتارتان نگاه می‌کند که چگونه است و چگونه عمل می‌کنید؛ بنابراین از (فتنه‌ی) دنیا و (فتنه‌ی) زنان پرهیز نمایید؛ چرا که بنی اسرائیل برای نخستین بار، توسط زنان، دچار فتنه شدند».

۶۸- کتاب زهد و رقائق

باب (۱): بار الها! آل محمد را به اندازهی سد رمق، روزی بده

۲۰۶۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتًا». (م/۱۰۵۵)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «بار الها! آل محمد را به اندازهی سد رمق، روزی بده».

باب (۲): زندگی دشوار رسول الله صلى الله عليه وآله و خانواده اش

۲۰۷۰- عَنْ عُرْوَةَ عَن عَائِشَةَ رضي الله عنها: أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: وَاللَّهِ - يَا ابْنَ أُخْتِي - إِنْ كُنَّا لَتَنْظُرُ إِلَى الْهَلَالِ ثُمَّ الْهَلَالِ ثُمَّ الْهَلَالِ، ثَلَاثَةَ أَهْلِي فِي شَهْرَيْنِ، وَمَا أُوْقِدَ فِي أَنْبِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَارٌ، قَالَ: قُلْتُ: يَا خَالَهٗ فَمَا كَانَ يُعِيْشُكُمْ؟ قَالَتْ: الْأَسْوَدَانِ التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَيْرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ، فَكَانُوا يُرْسَلُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الْبَانِيهَا فَيَسْقِيْنَاهُ. (م/۲۹۷۲)

ترجمه: از عایشه رضي الله عنها روایت است که به عروه گفت: ای خواهرزاده ام! گاهی، سه هلال ماه نو را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می کردیم؛ ولی در خانه های رسول الله صلى الله عليه وآله آتشی (برای پخت و پز) افروخته نمی شد. عروه پرسید: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده می ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می کردیم. البته رسول الله صلى الله عليه وآله همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله شیر می فرستادند و رسول الله صلى الله عليه وآله از آن شیرها به ما می داد که بنوشیم.

۲۰۷۱- عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَتْ: لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمَا شَبِعَ مِنْ خُبْزٍ وَرَيْتٍ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، مَرَّتَيْنِ. (م/۲۹۷۴)

ترجمه: عایشه رضي الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلى الله عليه وآله می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فوت نمود در حالی که از نان و روغن در یک روز، دو بار، سیر نخورد.

۲۰۷۲ - عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلَ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَيْنِ مِنْ خُبْرٍ بُرٍّ، إِلَّا وَأَحَدُهُمَا تَمَّرٌ. (م/۲۹۷۰)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: خانواده‌ی رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دو روز از نان گندم، سیر نخوردند؛ بلکه حتما یک روز را خرما می خوردند.

۲۰۷۳ - عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ مِرَارًا يَقُولُ: وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ مَا شَبِعَ نَبِيُّ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَهْلُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ تَبَاعًا مِنْ خُبْرٍ حِنْطَةٍ، حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا. (م/۲۹۷۶)

ترجمه: ابو حازم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را دیدم که چند بار با انگشتش اشاره می نمود و می گفت: سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و خانواده اش سه روز پی در پی از نان گندم، سیر نخوردند تا اینکه پیامبر اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دنیا را وداع گفت.

۲۰۷۴ - عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَمَا فِي رَفِّي مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ دُوْ كَبِدٍ، إِلَّا سَطَّرَ شَعِيرٍ فِي رَفِّي لِي، فَأَكَلْتُ مِنْهُ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ، فَكَلْتُهُ فَقَنِي. (م/۲۹۷۳)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در حالی وفات نمود که در قفسه‌ی خانه‌ی من چیزی وجود نداشت که موجود زنده آن را بخورد مگر مقداری جو که در یک قفسه‌ام وجود داشت؛ از همان جو برای مدت طولانی خوردم و سرانجام آنها را کیل نمودم؛ پس تمام شدند.

باب (۳): نبی اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خرمای نامرغوبی هم نمی یافت که تا سیر بخورد

۲۰۷۵ - عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ التُّعْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَحْطُبُ قَالَ: ذَكَرَ عُمَرُ مَا أَصَابَ النَّاسَ مِنَ الدُّنْيَا فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَطَّلُ الْيَوْمَ يَلْتَوِي، مَا يَجِدُ دَقْلًا يَمْلَأُ بِهِ بَطْنَهُ. (م/۲۹۷۸)

ترجمه: سماک بن حرب می گوید: شنیدم که نعمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در سخنرانی اش می - گفت: عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از رفاه دنیوی مردم سخن به میان آورد و گفت: من رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را مشاهده نمودم که در طول روز از گرسنگی به خود می پیچید و حتی خرمای نامرغوبی هم نمی یافت که تا سیر بخورد.

باب (۴): فقراى مهاجرین در رفتن به بهشت از ثروتمندان شان سبقت می گیرند

۲۰۷۶- عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحُبَلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنه - وَسَأَلَهُ رَجُلٌ - فَقَالَ: أَلَسْنَا مِنْ فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ؟ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ: أَلَيْكَ امْرَأَةٌ تَأْوِي إِلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَلَيْكَ مَسْكَنٌ تَسْكُنُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْتَ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ، قَالَ: فَإِنَّ لِي خَادِمًا، قَالَ: فَأَنْتَ مِنَ الْمُلُوكِ، قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ: وَجَاءَ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ - وَأَنَا عِنْدَهُ - فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّا، وَاللَّهِ مَا نَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ، لَا نَفَقَةَ، وَلَا دَابَّةً، وَلَا مَتَاعَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا شِئْتُمْ، إِنْ شِئْتُمْ رَجَعْتُمْ إِلَيْنَا فَأَعْطَيْنَاكُمْ مَا يَسَّرَ اللَّهُ لَكُمْ، وَإِنْ شِئْتُمْ ذَكَّرْنَا أَمْرَكُمْ لِلسُّلْطَانِ، وَإِنْ شِئْتُمْ صَبَرْتُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ فُقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ يَسْبِقُونَ الْأَغْنِيَاءَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَى الْجَنَّةِ، بِأَرْبَعِينَ خَرِيْفًا» قَالُوا: فَإِنَّا نَصْرِبُ، لَا نَسْأَلُ شَيْئًا. (م/ ۲۹۷۹)

ترجمه: ابو عبد الرحمن حُبلی می گوید: شنیدم که مردی از عبد الله بن عمرو بن عاص رضي الله عنه پرسید: آیا ما جزو فقیران مهاجرین نیستیم؟ عبد الله گفت: آیا همسری داری که در کنارش به آرامش می رسی؟ آن مرد گفت: بلی. عبد الله پرسید: آیا مسکنی برای سکونت داری؟ گفت: بله. عبد الله گفت: پس شما از ثروتمندان هستید. آن مرد گفت: من خدمتگذاری هم دارم. عبد الله گفت: پس شما از پادشاهان هستید. ابو عبد الرحمن می گوید: همچنین من نزد عبد الله بن عمرو بن عاص بودم که سه نفر نزد وی آمدند و گفتند: ای ابو محمد! ما هیچگونه توانی نداریم؛ نه نفقه ای داریم و نه حیوانی و نه کالایی. عبد الله به آنان گفت: شما می توانید نزد ما بیایید که در این صورت آنچه را که الله متعال برای ما میسر گرداند، به شما می دهیم یا اینکه مشکل شما را به استاندار می رسانیم. همچنین می توانید صبر نمایید؛ زیرا من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «روز قیامت، فقراى مهاجرین، چهل سال جلوتر از ثروتمندان شان به بهشت می روند». آنان با شنیدن این حدیث گفتند: پس ما صبر می کنیم و چیزی نمی خواهیم.

باب (۵): فقراى بیشترین جمعیت بهشتیان را تشکیل می دهند

۲۰۷۷- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا عَامَّةٌ مِنْ دَخَلِهَا الْمَسَاكِينُ، وَإِذَا أَصْحَابُ الْجَدِّ مُحْبُوسُونَ، إِلَّا أَصْحَابَ النَّارِ، فَقَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ، فَإِذَا عَامَّةٌ مِنْ دَخَلِهَا النَّسَاءُ». (م/ ۲۷۳۶)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کنار دروازه‌ی بهشت ایستادم؛ بیشترین کسانی که وارد بهشت می شدند، مساکین بودند. سرمایه داران را (برای محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنمیان آنان که دستور داده بودند آنها را به جهنم ببرند. همچنین کنار دروازه‌ی جهنم ایستادم و دیدم که بیشترین کسانی که وارد آن می شوند، زنان هستند».

باب (۶): زهد در دنیا، و بی ارزش بودن دنیا نزد الله متعال

۲۰۷۸- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَرَّ بِالسُّوقِ، دَاخِلًا مِنْ بَعْضِ الْعَالِيَةِ، وَالنَّاسُ كَنَفِيهِ وَ فِي رِوَايَةٍ: كَنَفْتُهُ، فَمَرَّ بِجَدِي أَسْكَ مَيْتٍ، فَتَنَاوَلَهُ فَأَخَذَ بِأُذُنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ هَذَا لَهُ بِدِرْهَمٍ؟» فَقَالُوا: مَا نُحِبُّ أَنَّهُ لَنَا بِشَيْءٍ، وَمَا نَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: «الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنَّهُ لَكُمْ؟» قَالُوا: وَاللَّهِ لَوْ كَانَ حَيًّا، كَانَ عَيْبًا فِيهِ، لِأَنَّهُ أَسْكَ، فَكَيْفَ وَهُوَ مَيْتٌ؟ فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنَ هَذَا عَلَيَّكُمْ». (م/۲۹۵۷)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نواحی شمالی مدینه، در حالی که مردم دو طرف ایشان را احاطه کرده بودند، وارد بازار شد و گذرش به بزغاله‌ی مرداری که گوش‌های کوچکی داشت، افتاد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گوش بزغاله را گرفت و آن را برداشت و فرمود: «چه کسی از شما دوست دارد که این را به یک درهم بخرد؟» صحابه عرض کردند: ما دوست نداریم که آن را حتی مجانی برداریم؛ چکارش می‌کنیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا تمایل دارید که از آن شما باشد؟» صحابه گفتند: سوگند به الله، اگر زنده می‌بود، معیوب بود؛ زیرا گوش‌هایش بسیار کوچک است؛ الآن که مرده است، چگونه ما به آن تمایل داریم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سوگند به الله، ارزش دنیا نزد الله متعال کمتر از ارزش این نزد شما است».

۲۰۷۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ». (م/۲۹۵۶)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دنیا زندان مؤمن، و بهشت کافر است».

(در دنیا بسیاری از امور برای مسلمان، حرام است و اعمال زیادی بر او واجب می‌باشد؛ لذا مؤمن در چهار چوبی خاص و در دشواری بسر می‌برد. اما کافر از همه‌ی

آنچه که در دنیا وجود دارد، بدون توجه به حلال و حرام بودن، استفاده می‌کند و در آخرت به جهنم می‌رود).

باب (۷): بیم گسترش یافتن مال دنیا و رقابت در آن

۲۰۸۰- عَنْ عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ، يَأْتِي بِجُزَيْتَيْهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هُوَ صَالِحَ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتِ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَوْا صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ رَأَاهُمْ، ثُمَّ قَالَ: «أَطْنُكُمُ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ؟» فَقَالُوا أَجَلٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمَلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ، كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ». (م/۲۹۶۱)

ترجمه: عمرو بن عوف انصاری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ابوعبیده بن جراح را به بحرین فرستاد تا مالیات آنجا را بیاورد. گفتنی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مردم بحرین، صلح کرده و علاء بن حضرمی را به عنوان امیرشان، تعیین فرموده بود. ابوعبیده با مالی که از بحرین آورده بود، رسید. انصار از آمدن او با خبر شدند. پس از اینکه نماز صبح را به امامت رسول الله صلی الله علیه و آله خواندند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رویش را بسوی مردم بر گردانید، آنها با اشاره، در خواست مال کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که آنها را دید، تبسم نمود و فرمود: «گمان می‌کنم شما شنیده‌اید که ابوعبیده، چیزی آورده است».

گفتند: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مژده باد شما را و به چیزی امیدوار باشید که شما را خوشحال خواهد ساخت؛ سوگند به الله، من از فقیر شدن شما نمی‌ترسم؛ بلکه از آن بیم دارم که دروازه‌های دنیا به روی شما باز شود، همان‌گونه که بر پیشینیان باز شد و شما بر سر متاع دنیا با یکدیگر، رقابت کنید آنگونه که آنها با یکدیگر رقابت کردند و دنیا شما را هلاک کند همان‌گونه که آنان را هلاک کرد».

باب (۸): بیم از رقابت و حسادت ورزیدن هنگام فتح و پیروزی

۲۰۸۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنه عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا فُتِحَتْ عَلَيْكُمْ قَارِسٌ وَالرُّومُ، أَيْ قَوْمٌ أَنْتُمْ؟» قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: نَقُولُ كَمَا أَمَرَنَا اللَّهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ تَتَنَافَسُونَ، ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ، ثُمَّ تَتَدَابِرُونَ، ثُمَّ تَتَبَاغَضُونَ - أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ - ثُمَّ تَنْطَلِقُونَ فِي مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ، فَتَجْعَلُونَ بَعْضُهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ». (م/۲۹۶۲)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن عاص رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «هنگامی که ایران و روم فتح شوند، حال شما چگونه خواهد شد؟» عبد الرحمن بن عوف گفت: سخنانی را به زبان می آوریم که الله متعال به ما دستور داده است (الله متعال را سپاس می گوئیم). رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «یا اینکه به سمت و سویی دیگر می روید؛ با یکدیگر، رقابت می کنید؛ بعد از آن، دچار حسادت می شوید؛ سپس به یکدیگر، پشت می کنید؛ بعد هم با یکدیگر، دشمنی می ورزید - یا سخنانی مانند این - و سرانجام به سراغ مساکین مهاجران می روید و برخی از آنان را به عنوان امیر بر برخی دیگر می گمارید».

باب (۹): دنیا در برابر آخرت به اندازه‌ی آبی است که یک انگشت از آب دریا برمی‌دارد

۲۰۸۲- عن ال-مُسْتَوْرِدِ أَخِي بَنِي فَهْرٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «وَاللَّهِ مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ هَذِهِ - وَأَشَارَ يَحْيَىٰ بِالسَّبَابَةِ - فِي الْمِيَمِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ بِمَ يَرْجِعُ؟» (م/۲۸۵۸)

ترجمه: مستورد که یکی از افراد قبیله‌ی بنی فهر رضي الله عنه است، می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «سوگند به الله که دنیا در برابر آخرت به اندازه‌ی آبی است که یکی از شما این انگشتش (یحیی - یکی از راویان - با انگشت سبابه اش اشاره نمود) را در دریا فرو کند؛ نگاه کنید که انگشت شما چقدر آب برمی‌دارد.» (دنیا در برابر آخرت، همین قدر ناچیز است).

باب (١٠): آزمایش شدن در دنیا و روش برخورد با آن

٢٠٨٣- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصٌ وَأَقْرَعٌ وَأَعْمَى، فَأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الْأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْ أَنَّ حَسَنٌ وَجِلْدٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي الَّذِي قَدِ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَامْسَحْهُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَذَرُهُ، وَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَتَى الْمَالَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْإِبِلُ، - أَوْ قَالَ الْبَقْرُ، شَكَ إِسْحَاقُ - إِلَّا أَنَّ الْأَبْرَصَ أَوْ الْأَقْرَعَ قَالَ أَحَدُهُمَا: الْإِبِلُ، وَقَالَ الْآخَرُ: الْبَقْرُ - قَالَ: فَأُعْطِيَ نَاقَةً عَشْرَاءَ، فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا، قَالَ: فَأَتَى الْأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعْرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا الَّذِي قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَامْسَحْهُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَالَ وَأُعْطِيَ شَعْرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَتَى الْمَالَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقْرُ، فَأُعْطِيَ بَقْرَةً حَامِلًا فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ فِيهَا، قَالَ: فَأَتَى الْأَعْمَى فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: أَنْ يَرِدَ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي فَأُبْصِرَ بِهِ النَّاسُ، قَالَ: فَامْسَحْهُ فَردَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ، قَالَ: فَأَتَى الْمَالَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأُعْطِيَ شَاةً وَالِدًا، فَأُنْتِجَ هَذَانِ وَوَلَدَ هَذَا قَالَ: فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنَ الْإِبِلِ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْبَقْرِ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْغَنَمِ، قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، قَدْ انْقَطَعَتْ بِي الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَاعَ لِي الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ، أَسْأَلُكَ - بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ - بَعِيرًا أَتَبَلُّعُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ: الْحَقُوقُ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْدِرُكَ النَّاسُ؟ فَفَعِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا وَرِثْتُ هَذَا الْمَالَ كَابِرًا عَن كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ، قَالَ: وَأَتَى الْأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، وَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَى هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ، قَالَ: وَأَتَى الْأَعْمَى فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ، انْقَطَعَتْ بِي الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَاعَ لِي الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ، شَاةً أَتَبَلُّعُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَردَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي، فَخُذْ مَا شِئْتُ، وَدَعْ مَا شِئْتُ، فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ شَيْئًا أَخَذْتَهُ لِي، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتَلَيْتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ عَنكَ وَسُخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ. (م/٢٨٥٨)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال خواست سه نفر از بنی اسرائیل را که یکی، بیماری پیس داشت و دیگری، کچل بود و سومی نابینا، مورد آزمایش قرار دهد؛ پس فرشته‌ای را بسوی آنان فرستاد؛ فرشته نزد فرد پیس آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا؛ چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی بر او کشید و بیماری‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زیبایی به او عطا گردید. سپس، فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر. پس به او شتری آبستن، عنایت کرد و گفت: الله متعال آن را برایت مبارک می‌گرداند.

سپس، فرشته نزد مرد کل آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا تا این حالت بر طرف شود چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی به سرش کشید. در نتیجه، آن حالت، بر طرف شد و موی زیبا به او عطا گردید. آنگاه، فرشته پرسید: کدام مال نزد تو محبوب‌تر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبستن به او عطا کرد و گفت: الله متعال آنرا برایت مبارک می‌گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه الله متعال، روشنایی چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببینم. فرشته، دستی بر چشمانش کشید و الله متعال، بینایی‌اش را به او باز گردانید. آنگاه، فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبستن به او عطا کرد. آنگاه آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند طوری که نفر اول، صاحب یک وادی پر از شتر، و دومی، یک وادی پر از گاو، و سومی، یک وادی پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شکل همان مرد پیس، نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر؛ تمام ریسمان‌ها قطع شده است و هیچ امیدی ندارم. امروز، بعد از الله، فقط با کمک تو می‌توانم به مقصد برسم؛ بخاطر همان خدایی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال، عنایت کرده است به من شتری بده تا بوسیله‌ی آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من تعهدات زیادی دارم. فرشته گفت: گویا من تو را می‌شناسم. آیا تو همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند؛ پس الله متعال همه چیز به تو عنایت کرد؟ آن مرد گفت: این اموال را از نیاکانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، الله متعال تو را به همان حال اول برگرداند.

آنگاه، فرشته به شکل همان فرد کل، نزد او رفت و سخنانی را که به فرد اول گفته بود، به او نیز گفت. او هم مانند همان شخص اول، به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، الله متعال تو را به حال اول برگرداند.

سرانجام، فرشته به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر و تمام ریسمان‌ها قطع شده است (هیچ امیدی ندارم). امروز بعد از الله متعال، فقط با کمک تو می‌توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم؛ الله متعال، بینایی‌ام را به من باز گردانید؛ فقیر بودم؛ الله متعال مرا غنی ساخت؛ هر چقدر می‌خواهی، بردار؛ سوگند به الله که امروز، هر چه بخاطر رضای الله متعال برداری، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار؛ شما مورد آزمایش، قرار گرفتید؛ الله متعال از تو خشنود، و از دوستانت، ناراض شد».

باب (۱۱): قَلَّتْ دُنْيَا وَ صَبْرٌ دَرِ بَرَابِرِ أَنْ، وَ خُورْدَنِ بَرِگِ دَرِخْتَانِ

۲۰۸۴- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رضی الله عنه قَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلُ رَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَقَدْ كُنَّا نَعْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا لَنَا طَعَامٌ نَأْكُلُهُ إِلَّا وَرَقُ الْحُبْلَةِ، وَهَذَا السَّمُرُ، حَتَّىٰ إِنَّ أَحَدَنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُعَزِّرُنِي عَلَى الدِّينِ، لَقَدْ خَبْتُ إِذَا، وَضَلَّ عَمَلِي. (م/۲۹۶۶)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: من نخستین شخص در میان اعراب هستم که تیری در راه الله متعال پرتاب نمود. ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به جهاد می‌رفتیم و بجز برگ درختان خاردار و مغیلان، چیز دیگری نداشتیم که بخوریم تا جایی که مدفوع ما مانند سرگین و پشکل گوسفندان (سخت) بود؛ هم اکنون بنی اسد دین را به من می‌آموزند و مرا سرزنش می‌کنند!! پس من خیلی بیچاره‌ام و به بی‌راهه رفته‌ام.

۲۰۸۵- عَنْ خَالِدِ بْنِ عُمَيْرِ الْعَدَوِيِّ قَالَ: حَظَبْنَا عُتْبَةَ بْنَ عَزْوَانَ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنْتَ بِضُرْمٍ وَوَلَّتْ حِدَاءً، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ، يَتَصَابُهَا صَاحِبُهَا، وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا، فَانْتَقِلُوا بِخَيْرٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ، فَإِنَّهُ قَدْ ذُكِرَ لَنَا أَنَّ الْحَجَرَ يُلْقَى مِنْ شَفَةِ جَهَنَّمَ، فَيَهْوِي فِيهَا سَبْعِينَ عَامًا

لَا يُدْرِكُ لَهَا قَعْرًا، وَوَاللَّهِ لَثُمَّلًا، أَفَعَجِبْتُمْ؟ وَلَقَدْ ذُكِرَ لَنَا أَنَّ مَا بَيْنَ مِصْرَاعَيْنِ مِنْ مِصْرَاعِ الْجَنَّةِ مَسِيرَةٌ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَيْهَا يَوْمٌ وَهُوَ كَظِيظٍ مِنَ الرَّحَامِ، وَلَقَدْ رَأَيْتُنِي سَابِعَ سَبْعَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الشَّجَرِ، حَتَّى قَرِحَتْ أَشْدَافُنَا، فَالْتَقَطْتُ بُرْدَةً فَشَقَقْتُهَا بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ، فَاتَّزَرْتُ بِنِصْفِهَا وَاتَّزَرَ سَعْدٌ بِنِصْفِهَا، فَمَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا أَصْبَحَ أَمِيرًا عَلَى مِصْرٍ مِنَ الْأَمْصَارِ، وَإِنِّي أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ فِي نَفْسِي عَظِيمًا وَعِنْدَ اللَّهِ صَغِيرًا، وَإِنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوءَةً قَطُّ إِلَّا تَنَاسَخَتْ، حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَاقِبَتِهَا مُلْكًا، فَسَتَخْبُرُونَ وَتُجْرَبُونَ الْأُمَرَاءَ بَعْدَنَا. (م/۲۹۶۷)

ترجمه: خالد بن عمیر عدوی می گوید: عتبه بن غزوان برای ما سخنرانی نمود و پس از حمد و ثنای الله متعال گفت: اما بعد؛ دنیا اعلان کوچ نموده و پشت کرده و به سرعت در حال رفتن است و از آن صرفا به اندازه‌ی آب ته ظرف، باقیمانده است که آن را هم صاحبش می نوشد و شما به خانه‌ای کوچ می‌نمایید که از بین نمی‌رود و نابود نمی‌گردد؛ پس همراه بهترین چیزهایی که در توان دارید، کوچ کنید؛ زیرا به ما گفته‌اند که اگر یک سنگ از لبه‌ی جهنم بیندازند تا هفتاد سال پایین می‌رود؛ اما باز هم به عمق جهنم نمی‌رسد. و به الله سوگند که این جهنم پر خواهد شد. آیا تعجب نمودید؟ همچنین به ما گفته‌اند که فاصله‌ی میان دو لنگه‌ی دروازه‌ی بهشت به اندازه‌ی مسافت چهل سال راه می‌باشد. و روزی خواهد آمد که پر از جمعیت می‌شود. بله، من نفر هفتم از هفت نفری هستم که رسول الله ﷺ را همراهی می‌نمودیم و بجز برگ درختان، غذای دیگری نداشتیم تا جایی که گوشه‌های دهانمان زخمی شده بود. همچنین من چادری پیدا نمودم و آن را برای خودم و سعد بن مالک دو قسمت نمودم؛ نصفش را من به عنوان ازار استفاده نمودم، و نصف دیگرش را سعد به عنوان ازار استفاده نمود. ولی امروز هر کدام از ما، والی و فرماندار یک شهر هستیم. من به الله متعال پناه می‌برم از اینکه نزد خودم بزرگ باشم و نزد الله متعال، کوچک.

باید بدانید که هرگز نبوتی نیامده است مگر اینکه اندک اندک در راه و روش آن، تغییر ایجاد شده است تا جایی که سرانجام به پادشاهی تبدیل می‌شود. پس بزودی مبتلا خواهید شد و استانداران بعد از ما را تجربه خواهید نمود.

باب (۱۲): خانواده و مال میت بر می گردند و عملش باقی می ماند

۲۰۸۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةً، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ، يَتَّبِعُهُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ، وَيَبْقَى عَمَلُهُ».
(م/۲۹۶۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سه چیز، میت را همراهی می کنند؛ دوتا از آنها برمی گردند و یکی باقی می ماند؛ خانواده و مال و عملش، او را همراهی می کنند؛ پس خانواده و مالش برمی گردند و عملش باقی می ماند».

باب (۱۳): به کسانی که سطح زندگی آنان از شما پایین تر است، نگاه کنید

۲۰۸۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «انظُرُوا إِلَى مَنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ، وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ، فَهُوَ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزْدَرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ - قَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ - عَلَيْكُمْ».
(م/۲۹۶۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به کسانی که سطح زندگی آنان از شما پایین تر است، نگاه کنید؛ و به کسانی که سطح زندگی آنان از شما بالاتر است، نگاه نکنید؛ زیرا این کار، باعث می گردد تا نعمت هایی را که الله متعال به شما ارزانی داشته است، حقیر و ناچیز بشمارید».

باب (۱۴): الله متعال بنده‌ی پرهیزگار ثروتمند گمنام را دوست دارد.

۲۰۸۸- عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: كَانَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فِي إِبِلِهِ، فَجَاءَهُ ابْنُهُ عُمَرُ، فَلَمَّا رَأَاهُ سَعْدٌ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الرَّكَّابِ، فَنَزَلَ، فَقَالَ لَهُ: أَنْزَلْتَ فِي إِبِلِكَ وَعَنْمِكَ وَتَرَكْتَ النَّاسَ يَتَنَازَعُونَ الْمُلْكَ بَيْنَهُمْ؟ فَضَرَبَ سَعْدٌ فِي صَدْرِهِ فَقَالَ: اسْكُتْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ، الْغَنِيَّ، الْحَقِيَّ».
(م/۲۹۶۵)

ترجمه: عامر بن سعد می گوید: سعد بن ابی وقاص با شترانش بود که فرزندش عمر آمد؛ هنگامی که سعد او را دید، گفت: از شر این اسب سوار به الله متعال پناه می برم. به هر حال، عمر بن سعد از اسبش پایین آمد و به سعد گفت: خودت را با شتران و گوسفندان مشغول ساخته‌ای و مردم را رها نموده‌ای که برای حکومت با یکدیگر درگیر شوند؟ سعد با دستش به سینه‌ی فرزندش زد و گفت: ساکت باش؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «الله متعال بنده‌ی پرهیزگار ثروتمند و گمنام را دوست دارد».

باب (۱۵): درباره‌ی کسی که در عملش غیر الله را شریک بگرداند

۲۰۸۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ». (م/۲۹۸۵)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «الله متعال فرمود: من بی نیازترین ذات از شرک هستم؛ هرکس، عملی انجام دهد و در آن عمل، غیر مرا با من شریک قرار دهد، او را با شرکش رها می‌کنم».

باب (۱۶): هرکس، بدنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می‌نماید

۲۰۹۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ سَمِعَ سَمَعَ اللَّهُ بِهِ، وَمَنْ رَأَى رَأَى اللَّهُ بِهِ». (م/۲۹۸۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس، به دنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می‌نماید؛ و هرکس، ریاکاری کند، الله متعال ریاکاری اش را آشکار می‌سازد».

باب (۱۷): چه بسا که یک سخن باعث سقوط انسان در آتش جهنم شود

۲۰۹۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ، مَا يَتَّبِعُ مَا فِيهَا، يَهْوِي بِهَا فِي النَّارِ أَوْ بَعْدَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». (م/۲۹۸۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چه بسا بنده بدون فکر، سخنی به زبان آورد و آن سخن باعث شود تا به اندازه‌ی مسافتی بیشتر از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش جهنم، سقوط کند».

باب (۱۸): برای مؤمن هرچه اتفاق افتد، خیر است

۲۰۹۲- عَنْ صُهَيْبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «عَجَبًا لَأَمْرِ الْمُؤْمِنِ، إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءٌ سَرَّاءٌ شَكَرَ، فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ صَرَّاءٌ صَبَّرَ، فَكَانَ خَيْرًا لَهُ». (م/۲۹۹۹)

ترجمه: صهیب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کار انسان مؤمن، جای شگفتی تعجب دارد؛ زیرا همه چیز برایش خیر است؛ و این ویژگی، فقط از آن مؤمن است؛ اگر نعمتی به وی ارزانی شود، سپاسگزاری می‌کند و اجر و ثواب می‌برد؛ و اگر به مصیبتی

گرفتار آید، صبر می‌نماید و باز هم اجر و پاداش می‌برد». (زیرا مؤمن به قضا و قدر الهی، ایمان دارد).

باب (١٩): صبر بر دین هنگام آزمایش شدن و داستان اصحاب اُحدود

٢٠٩٣- عَنْ صُهَيْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ مَلِكٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَكَانَ لَهُ سَاحِرٌ، فَلَمَّا كَبُرَ قَالَ لِلْمَلِكِ: إِنِّي قَدْ كَبُرْتُ فَأَبْعَثْ إِلَيَّ غُلَامًا أَعْلَمُهُ السَّحْرَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ غُلَامًا يُعَلِّمُهُ، فَكَانَ فِي طَرِيقِهِ، إِذَا سَلَكَ، رَاهِبٌ، فَقَعَدَ إِلَيْهِ وَسَمِعَ كَلَامَهُ، فَأَعْجَبَهُ، فَكَانَ إِذَا أَتَى السَّاحِرَ مَرَّ بِالرَّاهِبِ وَقَعَدَ إِلَيْهِ، فَإِذَا أَتَى السَّاحِرَ ضَرَبَهُ، فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى الرَّاهِبِ، فَقَالَ: إِذَا حَشِيتَ السَّاحِرَ فَقُلْ: حَبَسَنِي أَهْلِي، وَإِذَا حَشِيتَ أَهْلَكَ فَقُلْ: حَبَسَنِي السَّاحِرُ، فَبَيَّنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَتَى عَلَى دَابَّةٍ عَظِيمَةٍ قَدْ حَبَسَتِ النَّاسَ فَقَالَ: الْيَوْمَ أَعْلَمَ السَّاحِرُ أَفْضَلَ أَمْ الرَّاهِبُ أَفْضَلُ؟ فَأَخَذَ حَجْرًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ أَمْرُ الرَّاهِبِ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرِ السَّاحِرِ فَأَقْتُلْ هَذِهِ الدَّابَّةَ، حَتَّى يَمُضِيَ النَّاسُ، فَرَمَاهَا فَقَتَلَهَا، وَمَضَى النَّاسُ، فَأَتَى الرَّاهِبَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: أَيُّ بُنْيٍّ أَنْتَ، الْيَوْمَ أَفْضَلُ مِنِّي، قَدْ بَلَغَ مِنْ أَمْرِكَ مَا أَرَى، وَإِنَّكَ سَتُبْتَلَى، فَإِنْ ابْتَلَيْتَ فَلَا تُدَلَّ عَلَيَّ، وَكَانَ الْغُلَامُ يُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَيُدَاوِي النَّاسَ مِنْ سَائِرِ الْأَدْوَاءِ، فَسَمِعَ جَلِيسٌ لِلْمَلِكِ كَانَ قَدْ عَمِيَ، فَأَتَاهُ بِهَدَايَا كَثِيرَةٍ، فَقَالَ: مَا هَهُنَا لَكَ أَجْمَعُ، إِنْ أَنْتَ شَفَيْتَنِي، فَقَالَ: إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَدًا، إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ، فَإِنْ أَنْتَ آمَنْتَ بِاللَّهِ دَعَوْتُ اللَّهَ فَشَفَاكَ، فَأَمَّنَ بِاللَّهِ فَشَفَاهُ اللَّهُ، فَأَتَى الْمَلِكَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ كَمَا كَانَ يَجْلِسُ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَنْ رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ؟ قَالَ: رَبِّي، قَالَ: وَلَكَ رَبٌّ غَيْرِي؟ قَالَ: رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ، فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الْغُلَامِ، فَجِءَ بِالْغُلَامِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: أَيُّ بُنْيٍّ قَدْ بَلَغَ مِنْ سِحْرِكَ مَا تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَتَفْعَلُ وَتَفْعَلُ، فَقَالَ: إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَدًا، إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ، فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الرَّاهِبِ، فَجِءَ بِالرَّاهِبِ، فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَن دِينِكَ، فَأَبَى، فَدَعَا بِالْمُتَشَارِ فَوَضَعَ الْمُتَشَارَ فِي مَفْرِقِ رَأْسِهِ، فَشَقَّهُ حَتَّى وَقَعَ شِقَاؤُهُ، ثُمَّ جِئَ بِجَلِيسِ الْمَلِكِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَن دِينِكَ فَأَبَى، فَوَضَعَ الْمُتَشَارَ فِي مَفْرِقِ رَأْسِهِ، فَشَقَّهُ بِهِ حَتَّى وَقَعَ شِقَاؤُهُ، ثُمَّ جِئَ بِالْغُلَامِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَن دِينِكَ، فَأَبَى فَدَفَعَهُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: اذْهَبُوا بِهِ إِلَى جَبَلٍ كَذَا وَكَذَا، فَاصْعَدُوا بِهِ الْجَبَلَ، فَإِذَا بَلَغْتُمْ ذُرْوَتَهُ، فَإِنْ رَجَعَ عَن دِينِهِ، وَإِلَّا فَاطْرَحُوهُ، فَذَهَبُوا بِهِ فَصَعِدُوا بِهِ الْجَبَلَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا

شِئْتُمْ، فَرَجَفَ بِهِمُ الْجَبَلُ فَسَقَطُوا، وَجَاءَ يَمِشِي إِلَى الْمَلِكِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: كَفَانِيَهُمُ اللَّهُ، فَدَفَعَهُ إِلَى نَقْرِ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: اذْهَبُوا بِهِ، فَاحْمِلُوهُ فِي قُرْفُرِهِ، فَتَوَسَّطُوا بِهِ الْبَحْرَ، فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ وَإِلَّا فَأَقْذِفُوهُ، فَذَهَبُوا بِهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتُمْ فَانْكَفَأَتْ، بِهِمُ السَّفِينَةُ فَعَرَفُوا، وَجَاءَ يَمِشِي إِلَى الْمَلِكِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: كَفَانِيَهُمُ اللَّهُ: فَقَالَ لِلْمَلِكِ: إِنَّكَ لَسْتَ بِقَاتِلِي حَتَّى تَفْعَلَ مَا أَمْرُكَ بِهِ، قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: تَجْمَعُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَتَصْلُبُنِي عَلَى جِدْعٍ، ثُمَّ خُذْ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِي، ثُمَّ صَعِ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ، ثُمَّ قُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ، رَبِّ الْعُلَامِ ثُمَّ ارْمِنِي، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ قَتَلْتَنِي، فَجَمَعَ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَصَلَبَهُ عَلَى جِدْعٍ، ثُمَّ أَخَذَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ، ثُمَّ وَضَعَ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ، رَبِّ الْعُلَامِ، ثُمَّ رَمَاهُ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي صُدْغِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي صُدْغِهِ فِي مَوْضِعِ السَّهْمِ فَمَاتَ، فَقَالَ النَّاسُ: آمَنَّا بِرَبِّ الْعُلَامِ، آمَنَّا بِرَبِّ الْعُلَامِ، آمَنَّا بِرَبِّ الْعُلَامِ، فَأَتَى الْمَلِكُ قَبِيلَ لَهُ: أَرَأَيْتَ مَا كُنْتُ تَحْدَرُ؟ قَدْ وَاللَّهِ نَزَلَ بِكَ حَدْرُكَ، قَدْ آمَنَ النَّاسُ. فَأَمَرَ بِالْأَخْذِ فِي أَفْوَاهِ السَّكِكِ فَخُدَّتْ وَأَضْرَمَ النَّيْرَانَ، وَقَالَ: مَنْ لَمْ يَرْجِعْ عَنْ دِينِهِ فَأَحْمُوهُ فِيهَا، أَوْ قِيلَ لَهُ أَفْتَحِمُ، فَفَعَلُوا حَتَّى جَاءَتِ امْرَأَةٌ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَتَقَاعَسَتْ أَنْ تَقَعَ فِيهَا، فَقَالَ لَهَا الْعُلَامُ: يَا أُمَّهُ اضْبِرِّي، فَإِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ. (م/۳۰۰۵)

ترجمه: صهیب رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «در میان امت‌های گذشته، پادشاهی بود که یک ساحر داشت. هنگامی که ساحر، پیر شد، به پادشاه گفت: من پا به سن گذاشته‌ام؛ نوجوانی را نزد من بفرست تا به او سحر بیاموزم. پادشاه هم نوجوانی نزد او فرستاد تا به وی سحر آموزش دهد. در مسیر راه نوجوان، راهبی وجود داشت. روزی، آن نوجوان نزد راهب رفت و به سخنانش، گوش فرا داد و مورد پسندش واقع شدند؛ لذا هرگاه می‌خواست که نزد ساحر برود، به راهب هم سری می‌زد و لحظاتی را نزد او سپری می‌نمود. اما وقتی که نزد ساحر می‌رفت (به علت تأخیر) او را کتک می‌زد. در نتیجه، او جریان را با راهب در میان گذاشت. راهب گفت: اگر ساحر تو را مؤاخذه کرد، بگو خانواده‌ام مرا ننگه داشتند؛ و اگر خانواده‌ات تو را مؤاخذه نمودند، بگو ساحر مرا ننگه داشته است. به هر حال، آن نوجوان به همین منوال، کارش را ادامه داد تا اینکه روزی، حیوان بزرگی را دید که راه مردم را سد کرده است؛ لذا با

خودش گفت: امروز خواهم دانست که ساحر بهتر است یا راهب؟ پس سنگی برداشت و گفت: بار الها! اگر کار راهب نزد تو از کار ساحر بهتر و پسندیده‌تر است، این حیوان را به قتل برسان تا راه مردم، باز شود و مردم بروند. آنگاه سنگ را پرتاب کرد و اینگونه آن حیوان را کشت و مردم رفتند. بعد از آن، نزد راهب آمد و ماجرا را برایش بازگو نمود. راهب به او گفت: پسر! تو امروز از من بهتری. کارت به جایی رسیده است که نتایجش را من می‌بینم. بزودی آزمایش خواهی شد. اگر مورد آزمایش قرار گرفتی، از من چیزی مگو. قابل یادآوری است که آن نوجوان کورهای مادرزاد را شفا می‌داد و بیماری پیس را معالجه می‌نمود و همچنین به مداوای سایر بیماریهای مردم می‌پرداخت. یکی از نزدیکان پادشاه که نابینا بود، خبر نوجوان را شنید. پس با هدایای زیادی نزد او رفت و گفت: اگر مرا شفا دهی، همه‌ی اینها را به تو خواهم داد. نوجوان گفت: من هیچ‌کس را شفا نمی‌دهم؛ این الله متعال است که شفا می‌دهد؛ البته اگر به الله متعال ایمان بیاوری، دعا می‌کنم تا الله متعال تو را شفا دهد. اینگونه آن فرد، ایمان آورد و الله متعال او را شفا داد. سپس آن فرد مثل همیشه، نزد پادشاه رفت و در جلسه‌اش نشست. پادشاه گفت: چه کسی چشمانت را به تو برگردانده است؟ او گفت: پروردگار من. پادشاه گفت: تو پروردگاری غیر از من هم داری؟ آن مرد گفت: پروردگار من و تو الله است. آنگاه، پادشاه او را دستگیر کرد و به اندازه‌ای شکنجه‌اش کرد که نوجوان را معرفی نمود. سپس نوجوان را آوردند. پادشاه گفت: به اندازه‌ای در سحر و جادو پیشرفت کرده‌ای که کورهای مادرزاد و بیماری پیس و بیماریهای زیاد دیگری را شفا می‌دهی؟! نوجوان گفت: من نمی‌توانم هیچ‌کس را شفا بدهم؛ بلکه این الله متعال است که شفا می‌دهد. با گفتن این سخنان، او را نیز دستگیر کردند و به اندازه‌ای شکنجه‌اش کردند که راهب را معرفی نمود. سرانجام، راهب را نیز آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. راهب نپذیرفت. آنگاه پادشاه دستور داد و اژه‌ای آوردند و آن را بر فرق سرش گذاشتند و او را دو نیم کردند طوری که هر دو نیمه‌اش به زمین افتادند. بعد از آن، همنشین پادشاه را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. او نیز زیربار نرفت. پس اژه را بر فرق سرش گذاشتند و او را نیز دو نیم کردند طوری که دو طرف بدنش به زمین افتاد. بعد از آن، نوجوان را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. او نیز نپذیرفت. پادشاه او را به تعدادی از اطرافیانش سپرد و گفت: او را بالای فلان کوه ببرید و هنگامی که به قله‌ی کوه رسیدید، اگر از دینش برگشت که خوب است؛ در

غیر این صورت، او را از بالای کوه، پایین بیندازید. آنان نیز طبق دستور، او را بالای کوه بردند. در آنجا، نوجوان گفت: بار الها! آنگونه که خودت می‌دانی، مرا از شرشان، کفایت کن. در این هنگام، کوه به شدت تکان خورد و همگی آنان، سقوط کردند و مردند. و آن نوجوان، قدم زنان نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهانت چه شدند؟ نوجوان گفت: الله متعال مرا از شر آنان، کفایت نمود. بار دیگر، پادشاه او را به تعداد دیگری از اطرافیان‌ش سپرد و گفت: او را ببرید و بر قایقی سوار کنید و به وسط دریا ببرید؛ در آنجا اگر از دینش برگشت که خوب است؛ در غیر این صورت، او را در دریا بیندازید. اینگونه، آنان او را بردند. نوجوان گفت: بار الها! آنگونه که خودت می‌دانی، مرا از شر آنها کفایت کن. اینجا بود که قایق سرنگون شد و همگی غرق شدند. نوجوان بار دیگر، قدم زنان نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهان تو چه شدند؟ نوجوان به پادشاه گفت: الله متعال مرا از شر آنان، کفایت نمود. و باید بگویم تا زمانی که به دستور من عمل نکنی، نمی‌توانی مرا به قتل برسانی. پادشاه گفت: دستور تو چیست؟ نوجوان گفت: همه‌ی مردم را در یک زمین هموار، جمع کن و مرا بالای چوب نخل خرمایی ببر و یک تیر از جعبه‌ی تیر خودم بردار و تیر را در وسط کمان بگذار و بگو: به نام آن خدایی که پروردگار این نوجوان است. آنگاه، تیر را به سوی من پرتاب کن. اگر این کار را انجام دهی، می‌توانی مرا به قتل برسانی.

پادشاه مردم را در یک زمین هموار، جمع کرد و او را بالای چوب نخلی برد و تیری از جعبه‌ی تیرش برداشت و آن را در وسط کمان گذاشت و گفت: به نام خدایی که پروردگار این نوجوان است و به سوی او تیراندازی کرد. اینگونه آن تیر به شقیقه‌اش اصابت نمود و او دستش را بر شقیقه‌اش؛ یعنی همان جایی که تیر اصابت کرد، گذاشت و فوت نمود. مردم با دیدن این صحنه گفتند: ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان، ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان، ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان. آنگاه تعدادی نزد پادشاه رفتند و به او گفتند: از چه چیزی می‌ترسیدی؟ سوگند به الله، آنچه را که از آن می‌ترسیدی، به آن گرفتار شدی؛ مردم ایمان آوردند. آنگاه، پادشاه دستور داد تا گودالهایی را در ورودی‌های کوچه‌ها حفر کنند و در آنها آتش روشن کنند. دستور پادشاه عملی گردید. بعد از آن، گفت: هرکس از دینش برنگشت، او را در این گودالها بیندازید یا اینکه به آنها بگویید تا وارد آتش شوند. به هر حال، اینگونه بسیاری از مردم را داخل گودالهای آتش انداختند تا اینکه زنی آمد و کودکی

همراهش بود. آن زن، توقف نمود و از رفتن به داخل آتش، خودداری کرد. در این هنگام، کودک گفت: مادر عزیزم! صبر را پیشه کن؛ زیرا تو برحقی».

۶۹- کتاب فضایل قرآن

باب (۱): درباره‌ی سوره‌ی فاتحه

۲۰۹۴- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: بَيْنَمَا جِبْرِيلُ قَاعِدٌ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله سَمِعَ نَفِيضًا مِنْ فَوْقِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: هَذَا بَابٌ مِنَ السَّمَاءِ فُتِحَ الْيَوْمَ، لَمْ يَفْتَحْ قَطُّ إِلَّا الْيَوْمَ، فَنَزَلَ مِنْهُ مَلَكٌ فَقَالَ: هَذَا مَلَكٌ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ، لَمْ يَنْزِلْ قَطُّ إِلَّا الْيَوْمَ، فَسَلَّمَ وَقَالَ: أَبَشِّرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيْتَهُمَا لَمْ يُؤْتَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ، فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهُمَا إِلَّا أُعْطِيْتَهُ. (م/۸۰۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی، جبرئیل علیه السلام نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشست بود که از بالای سرش، صدایی شنید. پس سرش را بلند کرد و گفت: «این دروازه‌ای است که امروز از آسمان باز شده است و به جز امروز، هرگز باز نشده است». آنگاه از آن دروازه فرشته‌ای پایین آمد و جبرئیل گفت: «این فرشته‌ای است که به زمین آمده است و به جز امروز، هرگز به زمین نیامده است». سپس آن فرشته، سلام کرد و گفت: «تو را به دو نور مزده می‌دهم که به تو عنایت شده‌اند و به هیچ پیامبری قبل از تو عنایت نشده‌اند؛ آنها سوره‌ی فاتحه و آیات پایانی سوره‌ی بقره هستند؛ هر قسمت از آنها را بخوانی، سؤال اجابت می‌شود». (هدف از خواتیم سوره‌ی بقره از آمن الرسول تا پایان سوره می‌باشد).

باب (۲): درباره‌ی قرائت قرآن و قرائت سوره‌های بقره و آل عمران

۲۰۹۵- عَنْ ابِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «افْرَأُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفِيعًا لِأَصْحَابِهِ، افْرَأُوا الزَّهْرَاوَيْنِ: الْبَقَرَةَ وَسُورَةَ آلِ عِمْرَانَ، فَإِنَّهُمَا تَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا عَمَامَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا عَيَّائَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا فِرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافٍ: تُحَاجَّجَانِ عَنِ أَصْحَابِهِمَا، افْرَأُوا سُورَةَ الْبَقَرَةِ، فَإِنَّ أَخْذَهَا بَرَكَةٌ، وَتَرْكُهَا حَسْرَةٌ، وَلَا تَسْتَطِيعُهَا الْبَطَلَةُ» قَالَ مُعَاوِيَةُ: بَلَغَنِي أَنَّ الْبَطَلَةَ السَّحْرَةُ. (م/۸۰۴)

ترجمه: ابو امامه باهلی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «قرآن بخوانید؛ زیرا قرآن روز قیامت برای صاحبانش، شفاعت می کند. دو سوره ی نورانی بقره و آل عمران را بخوانید؛ زیرا آن دو روز قیامت به شکل دو ابر یا دو سایبان یا دو گروه پرنده که بال گشوده اند، می آیند و از صاحبانشان، دفاع می کنند. سوره ی بقره را بخوانید؛ زیرا یاد گرفتن آن برکت است، و ترک کردن آن باعث حسرت می شود، و ساحران تاب و تحمل آن را ندارند».

باب (۳): فضیلت آیت الکرسی

۲۰۹۶- عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ: قُلْتُ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. قَالَ: فَضَرَبَ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «وَاللَّهِ لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ». (م/۸۱۰)

ترجمه: ابی بن کعب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوالمنذر! آیا می دانی از میان آیات قرانی که یاد داری، کدام یک بزرگتر است؟» گفتم: الله و پیامبرش بهتر می دانند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوباره فرمود: «ای ابوالمنذر! آیا می دانی از میان آیات قرانی که یاد داری، کدام یک بزرگتر است؟» گفتم: آیه الکرسی است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به سینه ام زد و فرمود: «ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد».

باب (۴): درباره ی آیات پایانی سوره ی بقره

۲۰۹۷- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ قَرَأَ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، فِي لَيْلَةٍ، كَفَتَاهُ». (م/۸۰۸)

ترجمه: ابو مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس، شبانه، این دو آیه ی پایانی سوره ی بقره را بخواند، او را (از هر بدی) کفایت می نمایند».

باب (۵): فضیلت سوره ی کهف

۲۰۹۸- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ، عُصِمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ». وَفِي رِوَايَةٍ: «مِنْ آخِرِ الْكَهْفِ». (م/۸۰۹)

ترجمه: ابودرداء رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، ده آیه از اول سوره کهف، حفظ نماید، از دجال حفاظت می شود». و در روایتی آمده است که فرمود: «از آخر سوره ی کهف».

باب (۶): فضیلت سوره ی اخلاص

۲۰۹۹- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَيَعِجْرُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيْفَ يَقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱].
يَعِدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (م/۸۱۱)

ترجمه: ابودرداء رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا یکی از شما نمی تواند در یک شب، یک سوم قرآن را بخواند؟» صحابه عرض کردند: چگونه یکی از ما می تواند یک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سوره ی اخلاص برابر با یک سوم قرآن می باشد».

۲۱۰۰- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَ رَجُلًا عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، فَلَمَّا رَجَعُوا ذُكِرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: «سَلُوهُ، لِأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ». فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ». (م/۸۱۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله مردی را به عنوان مسئول یک دسته ی نظامی تعیین فرمود. آن مرد، نماز را برای همراهانش امامت می نمود و قرائتش را در نماز با سوره ی اخلاص به پایان می رساند. آنان هنگام بازگشتن از مأموریتشان، موضوع را با نبی اکرم صلی الله علیه و آله در میان گذاشتند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از او پرسید که چرا چنین می کند». آنها علتش را از او پرسیدند. او گفت: سوره ی اخلاص الله متعال را توصیف نموده است؛ لذا من دوست دارم آن را بخوانم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به او بگویند که الله متعال او را دوست دارد».

باب (۷): فضیلت خواندن سوره های فلق و ناس

۲۱۰۱- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَلَمْ تَرَ آيَاتِ أَنْزَلَتْ اللَّيْلَةَ لَمْ يَرِ مِثْلُهُنَّ قَطُّ؟» ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ [الفلق: ۱]. ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ [الناس: ۱]. (م/۸۱۴)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی دانید که دیشب آیاتی نازل شده است که مثل آنها دیده نشده است؛ آنها سوره های فلق و ناس هستند».

باب (۸): درباره ی کسانی که بوسیله ی قرآن عزت و رفعت می یابند

۲۱۰۲- عَنْ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ: أَنَّ نَافِعَ بْنَ عَبْدِ الْحَارِثِ لَفِي عُمَرَ بِعُسْفَانَ، وَكَانَ عُمَرُ رضی الله عنه يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى مَكَّةَ، فَقَالَ: مَنْ اسْتَعْمَلْتَ عَلَى أَهْلِ الْوَادِي؟ فَقَالَ: ابْنُ أَبِي، قَالَ: وَمَنْ ابْنُ أَبِي؟ قَالَ: مَوْلَى مِنْ مَوَالِينَا، قَالَ: فَاسْتَخْلَفْتَ عَلَيْهِمْ مَوْلَى؟ قَالَ: إِنَّهُ قَارِئٌ لِكِتَابِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَإِنَّهُ عَالِمٌ بِالْفَرَائِضِ، قَالَ عُمَرُ: أَمَا إِنَّ نَبِيَّكُمْ صلی الله علیه و آله قَدْ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ الْآخَرِينَ». (م/۸۱۵)

ترجمه: عامر بن وائله می گوید: نافع بن عبد الحارث که قبلاً از طرف عمر بن خطاب رضی الله عنه برای مدتی، استاندار مکه تعیین شده بود، در عسفان با عمر بن خطاب رضی الله عنه ملاقات نمود و گفت: چه کسی را به عنوان فرماندار اهل وادی (مکه) تعیین نموده ای؟ نافع جواب داد: ابن ابزی را تعیین کرده ام. عمر رضی الله عنه گفت: ابن ابزی کیست؟ نافع جواب داد: یکی از بردگان آزاد شده ی ماست. عمر رضی الله عنه گفت: برده ای را بر آنان، حاکم نموده ای؟ نافع جواب داد: او قاری قرآن است و علم میراث را خوب می داند. عمر رضی الله عنه گفت: بدانید که پیامبر شما فرمود: «الله متعال بوسیله ی این کتاب (قرآن) به افرادی عزت و سربلندی عنایت می کند، و افراد دیگری را خوار و ذلیل می نماید». (کسانی را که به آن، ایمان بیاورند و عمل نمایند، عزت می دهد و کسانی را که ایمان نیاورند و عمل نکنند، خوار و ذلیل می نماید).

باب (۹): فضیلت یاد گرفتن قرآن

۲۱۰۳- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَخُنْ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَغْدُوَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَى بَطْحَانَ أَوْ إِلَى الْعَقِيقِ، فَيَأْتِي مِنْهُ بِنَاقَتَيْنِ كَوْمَاوَيْنِ، فِي غَيْرِ إِثْمٍ وَلَا قَطْعِ رَحِمٍ؟» فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نُحِبُّ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفَلَا يَغْدُو أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَيَعْلَمُ أَوْ يَقْرَأُ آيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ نَاقَتَيْنِ، وَثَلَاثَ خَيْرٌ لَهُ مِنْ ثَلَاثِ، وَأَرْبَعُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَرْبَعِ، وَمِنْ أَعْدَادِهِنَّ مِنَ الْإِبِلِ». (م/۸۰۳)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: ما در صُفَّه بودیم که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: «چه کسی از شما دوست دارد که هر روز صبح به بطحان یا عقیق برود و بدون

این که مرتکب گناه یا قطع ارتباط خویشاوندی شود، دو شترِ بزرگ کوهان و زیبا بیاورد؟» ما گفتیم: یا رسول الله! همه‌ی ما این کار را دوست داریم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بدانید که اگر یکی از شما به مسجد برود و دو آیه از کتاب الله متعال بیاموزد یا تلاوت نماید، برایش از دو شتر ماده بهتر است؛ و سه آیه از سه شتر، و چهار آیه از چهار شتر، و هر تعداد آیه از همان اندازه شتر، بهتر است».

باب (۱۰): مثال کسی که قرآن می‌خواند و کسی که قرآن نمی‌خواند

۲۱۰۴- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الْأُتْرَجَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ التَّمْرَةِ، لَا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرَّيْحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». (م/۷۹۷)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن، عمل می‌کند، مانند ترنجی است که طعم خوبی دارد و از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند ولی به آن، عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعمش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحانی است که بویش خوب، ولی طعمش، تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظله (هندوانه‌ی ابوجهل) است که بویی ندارد و طعمش، تلخ است».

باب (۱۱): در مورد کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد و کسی که به سختی، قرآن می‌خواند

۲۱۰۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْمَاهِرُ بِالْقُرْآنِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَالَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ، وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ، لَهُ أَجْرَانِ». (م/۷۹۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد، (روز قیامت) منزلتی مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد داشت. و کسی که با لکنت زبان و سختی آن را تلاوت نماید، دو پاداش دارد».

باب (۱۲): از خواندن قرآن سکون و آرامش نازل می شود

۲۱۰۶- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، وَعِنْدَهُ فَرَسٌ مَرْبُوطٌ بِشَظْطَيْنِ، فَتَعَشَّتُهُ سَحَابَةٌ، فَجَعَلَتْ تَدُورُ وَتَدْنُو، وَجَعَلَ فَرَسُهُ يَنْفِرُ مِنْهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَتَى النَّبِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «تِلْكَ السَّكِينَةُ، تَنْزَلَتْ لِلْقُرْآنِ». (م/۷۹۵)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: مردی که در نزدیکی اش یک اسب با دو طناب، بسته شده بود، قرآن تلاوت می نمود؛ پس ابری که در حرکت بود و به او نزدیک می شد، او را فرا گرفت؛ اسب از آن ابر دچار وحشت گردید. هنگامی که صبح شد، آن مرد نزد نبی اکرم رضی الله عنه آمد و ماجرا را برای ایشان بیان نمود. پیامبر اکرم رضی الله عنه فرمود: «آن، سکینه و رحمتی بوده است که بخاطر قرآن، نازل شده است».

۲۱۰۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أُسَيْدَ بْنَ حُضَيْرٍ، بَيْنَمَا هُوَ، لَيْلَةً، يَقْرَأُ فِي مَرْبِدِهِ، إِذْ جَالَتْ فَرَسُهُ، فَقَرَأَ، ثُمَّ جَالَتْ أُخْرَى، فَقَرَأَ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، قَالَ أُسَيْدٌ: فَخَشِيتُ أَنْ تَطَّأَ يَحْيَى، فَفُغِمْتُ إِلَيْهَا، فَإِذَا مِثْلُ الظُّلَّةِ فَوْقَ رَأْسِي، فِيهَا أَمْثَالُ السُّرُجِ، عَرَجْتُ فِي الْجَوْ حَتَّى مَا أَرَاهَا، قَالَ فَعَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَمَا أَنَا الْبَارِحَةَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ أَقْرَأُ فِي مَرْبِدِي، إِذْ جَالَتْ فَرَسِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «اقْرَأْ، ابْنَ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَقَرَأْتُ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «اقْرَأْ، ابْنَ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَقَرَأْتُ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «اقْرَأْ، ابْنَ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَانصرفت، وَكَانَ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، خَشِيتُ أَنْ تَطَّأَهُ، فَرَأَيْتُ مِثْلَ الظُّلَّةِ، فِيهَا أَمْثَالُ السُّرُجِ، عَرَجْتُ فِي الْجَوْ حَتَّى مَا أَرَاهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ كَانَتْ تَسْتَمِعُ لَكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لِأَصْبَحْتَ يَرَاهَا النَّاسُ، مَا تَسْتَرُّ مِنْهُمْ». (م/۷۹۶)

ترجمه: از اسید بن حضیر رضی الله عنه روایت است که او در یکی از شبها در محل خشک کردن خرماهایش، قرآن تلاوت می کرد؛ ناگهان، اسبش شروع به دست و پا زدن کرد. اسید به خواندنش ادامه داد، باز هم اسب دست و پا زد. بار دیگر اسید شروع به خواندن نمود. باز هم اسب دست و پا زد. اسید می گوید: سرانجام، ترسیدم که اسب فرزندم؛ یحیی؛ را زیر دست و پا بگیرد. لذا برخاستم و بسوی اسب رفتم. ناگهان، بالای سرم چیزی مانند سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت و به اندازه‌ای در فضا بالا رفت که دیگر آن را ندیدم.

صبح روز بعد، نزد رسول الله ﷺ رفتم و گفتم: یا رسول الله! من در نیمه‌های دیشب در محل خشک کردن خرماهایم قرآن می‌خواندم که اسبم شروع به دست و پا زدن کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «ای فرزند حضیر! بخوان». من شروع به خواندن نمودم و اسبم شروع به دست و پا زدن کرد. دوباره پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای فرزند حضیر! بخوان». این بار از خواندن منصرف شدم؛ چون یحیی نزدیک اسب قرار داشت و من ترسیدم که اسب او را لگدمال کند. این بار هم چیزی مانند سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت و به اندازه‌ای در فضا بالا رفت که دیگر آن را ندیدم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آنان فرشتگان بودند که به خواندن گوش می‌دادند. و اگر تو به خواندن ادامه می‌دادی، آنها تا صبح، آنجا می‌ماندند بدون اینکه از نظر مردم، پنهان بمانند».

باب (۱۳): غبطه فقط در دو مورد، جایز است

۲۱۰۸- عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَهُوَ يُنْفِقُهُ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ». (م/۸۱۵)

ترجمه: سالم به روایت از پدرش رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «غبطه جایز نیست مگر در دو مورد؛ یکی، شخصی که الله متعال به او قرآن عنایت نموده است و او در طول شبانه روز، قرآن را تلاوت کرده و به آن، عمل می‌نماید. دوم، کسی که الله متعال به او مال و ثروت داده است و او در طول شبانه روز از آن، انفاق می‌نماید».

باب (۱۴): دستور حفاظت از قرآن با تلاوت زیاد

۲۱۰۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ الْإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أُمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». (م/۷۸۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال قاری قرآن مانند صاحب شتری است که زانوی آن را بسته باشد؛ اگر از او نگهداری کند، نزدش می ماند و اگر او را رها سازد، می رود».

۲۱۱۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «بُنَسَ مَا لِأَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتٍ وَكَيْتٍ، بَلْ هُوَ نُسَى، اسْتَذَكِرُوا الْقُرْآنَ، فَلَهُوَ أَشَدُّ تَفْصِيًّا مِنْ صُدُورِ الرَّجَالِ مِنَ التَّعَمُّ بِعُقْلِهَا». (م/۷۹۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چقدر بد است برای کسی که می گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کرده ام. بلکه فراموش گردانیده شده اند. قرآن را زیاد تلاوت کنید؛ زیرا قرآن، سریعتر از فرار کردن شتری که زانوی آن بسته است، از سینه ی مردم، می گریزد».

باب (۱۵): خواندن قرآن با صدای خوب

۲۱۱۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ، مَا أَذِنَ لِيَتِيَّ حَسَنَ الصَّوْتِ، يَتَعَنَّيَ بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ». (م/۷۹۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال به هیچ چیز دیگری به اندازه ای که به صدای پیامبر خوش صوتی که قرآن را با آواز خوب و صدای بلند می خواند، گوش نداده است».

۲۱۱۲- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَبِي مُوسَى: «لَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِكَ الْبَارِحَةَ، لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». (م/۷۹۳)

ترجمه: ابو برده به نقل از ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوموسی اشعری فرمود: «ای کاش! مرا دیشب می دیدی در حالی که به قرآن خواندنت گوش می دادم؛ همانا به تو صدای خوبی، مانند صدای خوب آل داوود، عنایت شده است».

باب (۱۶): حرکت دادن آواز در گلو هنگام تلاوت قرآن

۲۱۱۳- عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَعْقِلٍ الْمُرَزِيَّ رضی الله عنه يَقُولُ: قَرَأَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَامَ الْفَتْحِ، فِي مَسِيرٍ لَهُ، سُورَةَ الْفَتْحِ عَلَى رَاحِلَتِهِ، فَرَجَعَ فِي قِرَاءَتِهِ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْلَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ يَجْتَمِعَ عَلَيَّ النَّاسُ، لَحَكَيْتُ لَكُمْ قِرَاءَتَهُ. (م/۷۹۴)

ترجمه: معاویه بن قزّه می گوید: شنیدم که عبدالله بن مغفل مزنی رضی الله عنه می گفت: سال فتح مکه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از مسیره‌هایش که بر مرکبش سوار بود، سوره‌ی فتح را خواند و هنگام خواندن آن، صدایش را در گلوی خود چرخاند؛ اگر نمی‌ترسیدم که مردم اطراف من جمع شوند، از صدایش، تقلید می‌کردم و برای شما می‌خواندم.

باب (۱۷): خواندن قرآن با صدای بلند در شب و گوش دادن به آن

۲۱۱۴- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا: آيَةٌ كُنْتُ أَسْقِطُهَا مِنْ سُورَةٍ كَذَا وَكَذَا». (م/۷۸۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صدای مردی را که شبانه، قرآن می‌خواند، شنید و فرمود: «الله متعال بر او رحم کند؛ زیرا او فلان و فلان آیه از فلان و فلان سوره را که من فراموش کرده بودم، به یادم آورد.»

باب (۱۸): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

۲۱۱۵- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَأُهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَقْرَأْنِيهَا، فَكِدْتُ أَنْ أَعْجَلَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَمَهَلْتُهُ حَتَّى أَنْصَرَفَ، ثُمَّ لَبَبْتُهُ بِرِدَائِهِ، فَجِئْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَأْتَنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَرْسَلَهُ، أَقْرَأُ» فَقَرَأَ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «هَكَذَا أَنْزِلْتُ» ثُمَّ قَالَ لِي: «اقْرَأُ» فَقَرَأْتُ، فَقَالَ: «هَكَذَا أَنْزِلْتُ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَأَقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ». (م/۸۱۸)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سوره‌ی فرقان را با قرائتی غیر از قرائت من می‌خواند؛ قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای من خوانده بود؛ نزدیک بود به او که نماز می‌خواند، حمله‌ور شوم؛ اما شکیبایی کردم تا اینکه سلام داد. آنگاه گریبان‌ش را گرفتم و او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بردم و گفتم: من از این فرد شنیدم که سوره‌ی فرقان را به گونه‌ای می‌خواند که شما به من، یاد نداده‌اید. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را رها کن. ای هشام! بخوان.» او نیز آنگونه که من از او شنیده بودم، خواند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اینگونه نازل شده

است». سپس فرمود: «ای عمر! تو بخوان». من نیز خواندم. رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه نازل شده است؛ همانا این قرآن، بر هفت وجه، نازل شده است؛ پس با هر قرائتی که برای شما آسانتر است، بخوانید».

باب (۱۹): قرآن خواندن نبی اکرم ﷺ برای دیگران

۲۱۱۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِأَبِي بِنِ كَعْبٍ: «إِنَّ اللَّهَ ﻻ يَمُرُّ بِكَ إِذْ يَخْتَصِمُ لَكَ إِذْ تَقُولُ: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْإِسْلَامِ بِئْسَ مَا لَكُمْ؟ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ»» [البينة: ۱]. قَالَ: وَسَمَانِي لَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ فَبِكِي. (م/۷۹۹)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به ابی بن کعب فرمود: «الله متعال به من دستور داده است تا سوره‌ی ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ (بینه) را برایت بخوانم». ابی گفت: الله متعال اسم مرا گرفت؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بلی». ابی با شنیدن این سخن، به گریه افتاد.

باب (۲۰): قرآن خواندن نبی اکرم ﷺ برای جن‌ها

۲۱۱۷- عَنْ عَامِرٍ هُوَ الشَّعْبِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ عَلْقَمَةَ رضي الله عنه: هَلْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْحِنِّ؟ قَالَ: فَقَالَ عَلْقَمَةَ: أَنَا سَأَلْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ فَقُلْتُ: هَلْ شَهِدَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْحِنِّ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَفَقَدْنَا، فَالْتَمَسْنَا فِي الْأَوْدِيَةِ وَالشَّعَابِ، فَقُلْنَا: اسْتَطِيرَ أَوْ اغْتِيلَ، قَالَ: فَبِتْنَا بِشَرِّ لَيْلَةٍ بَاتَ بِهَا قَوْمٌ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا إِذَا هُوَ جَاءَ مِنْ قِبَلِ حِرَاءِ، قَالَ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَفَدْنَاكَ فَطَلَبْنَاكَ فَلَمْ نَجِدْكَ، فَبِتْنَا بِشَرِّ لَيْلَةٍ بَاتَ بِهَا قَوْمٌ، فَقَالَ: «أَتَانِي دَاعِي الْحِنِّ، فَذَهَبْتُ مَعَهُ، فَفَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ» قَالَ فَانْطَلَقَ بِنَا فَأَرَانَا آثَارَهُمْ وَأَثَارَ نِيرَانِهِمْ، وَسَأَلُوهُ الزَّادَ، فَقَالَ: «لَكُمْ كُلُّ عَظْمٍ ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقَعُ فِي أَيْدِيكُمْ؛ أَوْ فَرَ مَا يَكُونُ لَحْمًا، وَكُلُّ بَعْرَةٍ عَلَفَ لِدَوَابِّكُمْ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَلَا تَسْتَنْجُوا بِهِمَا فَإِنَّهُمَا طَعَامٌ إِخْوَانِكُمْ». (م/۴۵۰)

ترجمه: عامر شعبی می گوید: از علقمه رضي الله عنه پرسیدم: آیا عبد الله بن مسعود رضي الله عنه در شب معروف به شب جن همراه رسول الله ﷺ حضور داشت؟ علقمه گفت: من از ابن مسعود رضي الله عنه پرسیدم که: آیا در شب معروف به شب جن، کسی از شما همراه رسول الله ﷺ بود؟ گفت: خیر؛ ولی شبی، همراه پیامبر اکرم ﷺ بودیم که وی

از میان ما ناپدید گردید. ما در دره‌ها و راه‌های کوهستانی به جستجوی ایشان پرداختیم و با خود گفتیم: ربوده یا ترور شده است. به هر حال، بدترین شبی را که یک گروه پشت سر می‌گذارد، ما پشت سر گذاشتیم. هنگام صبح، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب کوه حراء آمد. ما گفتیم: یا رسول الله! شما از میان ما ناپدید شدید؛ ما تلاش نمودیم تا شما را پیدا کنیم؛ اما شما را نیافتیم. و این‌گونه بدترین شبی را که یک ملت سپری می‌کند، سپری نمودیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دعوتگر جن‌ها نزد من آمد؛ من همراه او رفتم و برای آنها قرآن تلاوت کردم». راوی می‌گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله ما را برد و آثارشان و آثار آتش آنها را به ما نشان داد. هم‌چنین جن‌ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست غذا کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر استخوانی که نام الله متعال بر آن گرفته شده باشد و بدست شما افتاد، بطور کامل، گوشت خواهد داشت و آن، غذای شما خواهد بود. هم‌چنین هر سرگین حیوان، غذای چارپایان شما خواهد بود». راوی می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس با استخوان و سرگین حیوانات، استنجا نگیرید؛ چرا که آنها غذای برادران شما هستند».

۲۱۱۸- عَنْ مَعْنٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: سَأَلْتُ مَسْرُوقًا: مَنْ أَدَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِالْحِنِّ لَيْلَةَ اسْتَمَعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُوكَ - يَعْنِي ابْنَ مَسْعُودٍ - أَنَّهُ أَدَنَّهٗ بِهِمْ شَجْرَةً. (م/۴۵۰)

ترجمه: معن می‌گوید: از پدرم شنیدم که گفت: از مسروق پرسیدم: شبی که جن‌ها به قرآن، گوش فرا دادند، چه کسی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ مسروق گفت: پدرت یعنی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به من گفت: یک درخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را از وجود آنان با خبر ساخت.

باب (۲۱): نبی اکرم صلی الله علیه و آله به قرآن خواندن دیگران، گوش فرا می‌داد

۲۱۱۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَفْرَأُ عَلَيَّ الْقُرْآنَ»، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفْرَأُ عَلَيْكَ، وَعَلَيْكَ أَنْزِلَ؟ قَالَ: «إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي» فَقَرَأْتُ النَّسَاءَ، حَتَّى إِذَا بَلَغْتُ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ

عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾ [النساء: ٤١]. رَفَعْتُ رَأْسِي، أَوْ عَمَرَنِي رَجُلٌ إِلَى جَنِّي فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَرَأَيْتُ دُمُوعَهُ تَسِيلُ. (م/ ٨٠٠)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به من فرمود: «برایم قرآن بخوان». گفتم: چگونه برای قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود: «دوست دارم آن را از دیگران بشنوم». پس سوره‌ی نساء را برایش تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم که: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾﴾ «چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواه اینان، بیاوریم».

در این هنگام، من سرم را بلند کردم، یا مردی که در کنار من وجود داشت، با دستش اشاره نمود و من سرم را بلند نمودم و دیدم که اشک از چشمان مبارک رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سرازیر است.

٢١٢٠- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ بِحِمَصَ، فَقَالَ لِي بَعْضُ الْقَوْمِ: اقْرَأْ عَلَيْنَا، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمْ سُورَةَ يُوسُفَ قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَاللَّهِ مَا هَكَذَا أَنْزَلْتَ، قَالَ: قُلْتُ: وَيْحَكَ، وَاللَّهِ لَقَدْ قَرَأْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم، فَقَالَ لِي: «أَحْسَنْتَ» فَبَيْنَمَا أَنَا أَكَلِمُهُ إِذْ وَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْحَمْرِ، قَالَ فَقُلْتُ: أَتَشْرَبُ الْحَمْرَ وَتُكَذِّبُ بِالْكِتَابِ؟ لَا تَبْرُحْ حَتَّى أَجْلِدَكَ، قَالَ فَجَلَدْتُهُ الْحَدَّ. (م/ ٨٠١)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: من در حمص بودم که فردی به من گفت: برای ما قرآن بخوان. من سوره‌ی یوسف را برای آنان خواندم. یک نفر از میان آنان گفت: سوگند به الله که اینگونه نازل نشده است. گفتم: وای بر تو؛ سوگند به الله، من آن را برای رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خواندم و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خطاب به من فرمود: «آفرین بر تو». به هر حال، من در حال صحبت با وی بودم که بوی شراب از او به مشامم رسید. پس به او گفتم: شراب می خوری و قرآن را تکذیب می کنی؟! تا از جایت تکان نخورده‌ای، تازیانه‌ات می زنم. پس تازیانه‌اش زدم و حد شراب را بر او اجرا کردم.

«احتمالاً ابن مسعود رضی اللہ عنہ از طرف حکومت وقت، نیابت اجرای حدود را داشته یا اینکه آن شخص را نزد قاضی برده و قاضی حد را بر وی اجرا ساخته است؛ اما چون خودش سبب اجرای حد بوده، آن را مجازا به خود، نسبت داده است».

باب (۲۲): ممانعت از اختلاف در قرآن کریم

۲۱۲۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنه قَالَ: هَجَرْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا، قَالَ: فَسَمِعَ أَصْوَاتَ رَجُلَيْنِ اخْتَلَفَا فِي آيَةٍ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ الْعَصَبُ فَقَالَ: «إِنَّمَا هَلَاكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِاخْتِلَافِهِمْ فِي الْكِتَابِ». (م/۲۶۶۶)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنه می گوید: روزی، هنگام ظهر به سوی رسول الله ﷺ رفتم. پیامبر اکرم ﷺ صدای دو نفر را شنید که در مورد (خواندن یا مفهوم) یک آیه با یکدیگر اختلاف داشتند. رسول الله ﷺ که خشم از صورتش نمایان بود، نزد ما آمد و فرمود: «باید بدانید که امت‌های گذشته به سبب اختلاف در کتابهای آسمانی نابود شدند».

۲۱۲۲- عَنْ جُنْدُبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْرَأُوا الْقُرْآنَ مَا اتَّخَفْتُمْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ فَقُومُوا». (م/۲۶۶۷)

ترجمه: جندب بن عبدالله بجلی رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قرآن بخوانید تا زمانی که دل‌های شما بر آن، اتفاق دارند؛ و هرگاه در آن، اختلاف نمودید، آن را ترک کنید؛ یا تا زمانی که با نشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید؛ و هنگامی که نشاط و علاقه ندارید، آن را ترک کنید».

۷۰- کتاب تفسیر

سوره‌ی بقره

باب (۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید ﴿وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ (با فروتنی از دروازه‌ی - آن شهر- وارد شوید و بگویید: بار الها! گناهان ما را ببخش

۲۱۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَكُمْ﴾ [البقرة: ۵۸]. فَبَدَّلُوا، فَدَخَلُوا الْبَابَ يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ». (م/۱۵/۳۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد: ﴿وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَكُمْ﴾» (با فروتنی از دروازه‌ی - آن شهر- وارد شوید و بگویید: بار الها! گناهان ما را ببخش؛ ما گناهان شما را مغفرت می‌کنیم)؛ اما آنان کلمات را تغییر دادند و با نشیمنگاه‌هایشان خزیده و عقب عقب، وارد شدند و گفتند: «حبه فی شعرة» یعنی دانه‌ای در جو».

باب (۲): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ...﴾

۲۱۲۴- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ يَقُولُ: كَانَتْ الْأَنْصَارُ إِذَا حَجُّوا فَرَجَعُوا، لَمْ يَدْخُلُوا الْبُيُوتَ إِلَّا مِنْ ظُهُورِهَا، قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَدَخَلَ مِنْ بَابِهِ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا﴾ [البقرة: ۱۸۹]. (م/۲۶/۳۰)

ترجمه: ابو اسحاق می‌گوید: شنیدم که براء می‌گفت: هنگامی که انصار از حج بر می‌گشتند، فقط از پشت خانه‌ها وارد می‌شدند. باری، یک مرد انصاری از حج آمد و از درِ خانه‌اش وارد شد؛ مردم به او اعتراض کردند. آنگاه این آیه نازل گردید که: ﴿وَلَيْسَ

الْبِرِّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا» «نیکی در این نیست که شما از پشت خانه‌ها وارد شوید».

باب (۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [البقرة: ۲۶۰]. «پروردگارا! به من نشان بده که مردگان را چگونه زنده می‌گردانی»

فیه حدیث ابی هریره رضی الله عنه، وقد تقدم في كتاب الفضائل (الحدیث: ۱۶۰۸) ترجمه: در این زمینه، حدیث ابو هریره رضی الله عنه در کتاب فضایل، شماره‌ی (۱۶۰۸) بیان گردید.

باب (۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴].

۲۱۲۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۸۴]. قَالَ: فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَاتَّوَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، ثُمَّ بَرَكُوا عَلَى الرَّكْبِ، فَقَالُوا: أَى رَسُولَ اللَّهِ! كُفْنَا مِنَ الْأَعْمَالِ مَا نُطِيقُ، الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ وَالْجِهَادَ وَالصَّدَقَةَ، وَقَدْ أَنْزَلْتَ عَلَيْكَ هَذِهِ الْآيَةَ، وَلَا نُطِيقُهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَتُرِيدُونَ أَنْ تَقُولُوا كَمَا قَالَ أَهْلُ الْكِتَابِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ: سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا؟ بَلْ قُولُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ، فَلَمَّا افْتَرَّهَا الْقَوْمُ ذَلَّتْ بِهَا أَلْسِنَتُهُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي إِثْرِهَا: ﴿ءَأَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَأَمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵]. فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ نَسَخَهَا اللَّهُ تَعَالَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ صلی الله علیه و آله و سلم: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. قَالَ: نَعَمْ ﴿وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا

مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ﴿۱﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿۲﴾ وَأَعْفُ عَنَّا وَأَغْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۳﴾ قَالَ: نَعَمْ. (م/۱۲۵)

ترجمه: ابوبهریره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که این آیه نازل گردید: ﴿لَلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۸۴]. «آنچه در آسمان‌ها و زمین، وجود دارد، از آن الله است؛ و اگر آنچه را که در دل‌ها دارید، آشکار یا پنهان کنید، الله متعال شما را به خاطر آنها محاسبه می‌کند. پس هرکس را که بخواهد، مغفرت می‌کند و هرکس را که بخواهد، عذاب می‌دهد و الله متعال بر انجام همه چیز تواناست.»

نزول این آیه بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گران آمد؛ لذا نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و بر زانوهایشان نشستند و گفتند: یا رسول الله! ما به انجام اعمالی مانند نماز، جهاد، روزه و زکات مکلف شدیم که توانایی انجام آنها را داریم. اما هم اکنون، این آیه نازل شده است که ما توانایی آن را نداریم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما هم می‌خواهید سخن اهل تورات و انجیل را تکرار کنید که می‌گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم»؛ بلکه شما بگویید: شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست.» صحابه گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست. پس هنگامی که صحابه این کلمات را متواضعانه به زبان آوردند و زبانشان بدان‌ها عادت کرد، الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿ءَأَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَأَمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْ يَدَهُهُ وَكُتِبَ لَهُ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«پیامبر به آنچه که از طرف پروردگارش بر او نازل شد، ایمان آورده است؛ همچنین مؤمنان نیز به آن، ایمان آورده‌اند؛ همگی آنها به الله متعال، فرشتگان او، کتاب‌هایش و پیامبران وی ایمان آورده‌اند و می‌گویند: میان هیچیک از پیامبران او، فرقی نمی‌گذاریم و همچنین می‌گویند: پروردگار! شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست.»

هنگامی که این کار را انجام دادند، الله متعال آن آیه را نسخ نمود و این آیه را نازل فرمود: ﴿لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ «الله متعال هرکس را صرفاً به اندازه‌ی توانش، مکلف

می‌کند؛ هرکس، هر کار - نیکی - انجام دهد، برای خودش انجام داده، و هر کار - بدی - انجام دهد، به زیان خود اوست؛ پروردگارا! اگر دچار فراموشی شدیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه و بازخواست مکن». الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم). ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا﴾ «پروردگارا! بار سنگین بر ما نگذار چنانکه بر امتهای قبل از ما گذاشتی». الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم). ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ «پروردگارا! آنچه را که توان آن را نداریم بر ما تحمیل مکن». الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم). ﴿وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ «و از ما درگذر و عفو کن و ما را بیامرز و بر ما رحم کن؛ تو یاور و سرور ما هستی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان». الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم).

سوره‌ی آل عمران

باب (۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ «الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد؛ برخی از آیات آن، آیات محکم‌اند»

۲۱۲۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾ [آل عمران: ۷]. قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَى اللَّهُ، فَاحذَرُوهُمْ». (م/۲۶۶۵)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت نمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾

الْأَلْبَبِ ﴿۷﴾ «الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن، آیات محکم‌اند که آنها اساس قرآن هستند؛ و برخی دیگر، آیات متشابهات‌اند. اما کسانی که در دل‌هایشان، کجی وجود دارد، برای فتنه‌انگیزی و تأویل - نادرست - بدنبال متشابهات می‌روند در حالی که تأویل - درست - آنها را بجز الله متعال، کسی دیگر نمی‌داند. و ثابت قدمان در علم و دانش می‌گویند: ما به آنها ایمان داریم. همه‌ی آنها از جانب پروردگار ماست. و باید بدانید که این تنها صاحبان خرد هستند که پند می‌پذیرند».

آنگاه فرمود: «هرگاه، کسانی را دیدید که به بدنبال متشابهات می‌روند، بدانید که آنها همان کسانی هستند که الله متعال از آنان، نام برده است؛ پس از آنها دوری کنید».

باب (۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...﴾

۲۱۲۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانُوا إِذَا خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى الْعَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرَحُوا بِمَعْدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَإِذَا قَدِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله اعْتَدَرُوا إِلَيْهِ، وَحَلَفُوا، وَأَحْبَبُوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَتَزَلَّتْ: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۸]. (م/۲۷۷۷)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جهاد می‌رفت، عده‌ای از منافقین از آن، باز می‌ماندند (به جهاد نمی‌رفتند). و از این نشستن‌شان، خوشحال بودند. و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله برمی‌گشت، عذر می‌آوردند و سوگند می‌خوردند. همچنین دوست داشتند به خاطر کارهایی که انجام ندهاند، مورد ستایش قرار گیرند؛ لذا این آیه نازل گردید: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۸]. «گمان مبر آنان که از کارهای ناشایستی که انجام می‌دهند، خوشحال می‌شوند و دوست دارند که بخاطر کارهای - نیکی - که انجام ندهاند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند؛ بلکه برایشان، عذاب دردناکی است».

۲۱۲۸- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ مَرْوَانَ قَالَ: اذْهَبْ يَا رَافِعُ! لِبَوَابِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْ: لَيْتُنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنَّا فَرِحَ بِمَا أَتَى، وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ، مُعَذَّبًا،

لُعَدَّ بِنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ الْآيَةُ؟ إِنَّمَا أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ، ثُمَّ تَلَا ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: ۱۸۷]. هَذِهِ الْآيَةُ، وَتَلَا ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَأَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِهِ، فَخَرَجُوا قَدْ أَرَوْهُ أَنْ قَدْ أَخْبَرُوهُ بِمَا سَأَلَهُمْ عَنْهُ، وَاسْتَحْمَدُوا بِذَلِكَ إِلَيْهِ، وَفَرِحُوا بِمَا أَتَوْا، مِنْ كَيْمَانِهِمْ إِيَّاهُ مَا سَأَلَهُمْ عَنْهُ. (م/ ۲۷۷۸)

ترجمه: حمید بن عبد الرحمن بن عوف می گوید: مروان به دربان خود، رافع؛ گفت: ای رافع! نزد ابن عباس برو و بگو: اگر تمام کسانی که از کارهای خود، خوشحال می شوند و دوست دارند بخاطر کارهایی که انجام نداده اند، مورد ستایش قرار گیرند، عذاب داده شوند، همه ی ما عذاب داده می شویم؟ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: این آیه در مورد شما نیست. آنگاه این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ «و به یاد آور هنگامی را که الله متعال از اهل کتاب، پیمان گرفت که باید کتاب خود را برای مردم، آشکار سازید و بیان کنید و آن را کتمان و پنهان نسازید». سپس این آیه را تلاوت نمود که ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ «گمان مبر آنان که از کارهایی که انجام می دهند خوشحال می شوند، و دوست دارند که در برابر کارهایی که انجام نداده اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند و رستگار شوند؛ بلکه برای آنان، عذاب دردناکی است».

ابن عباس رضی الله عنهما در ادامه گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از یهود در مورد چیزی پرسید؛ آنها آن را کتمان کردند و چیز دیگری به او گفتند و بیرون رفتند و اینگونه وانمود کردند که جواب سؤال او را داده اند و چنین پنداشتند که بخاطر پاسخی که ارائه داده اند، نزد پیامبر، مورد ستایش قرار گرفته اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده اند، خوشحال شدند.

سوره‌ی نساء

باب (۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي

الْيَتَامَىٰ﴾ همچنين این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾

۲۱۲۹- عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْلَىٰ

وَتِلْكَ وَرُبْعٌ﴾ [النساء: ۳]. قَالَتْ: يَا ابْنَ أَخْتِي هِيَ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرٍ وَلِيَّهَا،

تُشَارِكُهُ فِي مَالِهِ، فَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلِيَّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بَعِيرٍ أَنْ يُقْسِطَ فِي

صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَهِيَ أَنْ يَنْكِحُوهَنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ،

وَيَبْلُغُوا بِهِنَّ أَعْلَىٰ سُنَّتِهِنَّ مِنَ الصَّدَاقِ، وَأَمْرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ،

سِوَاهُنَّ، قَالَ عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ هَذِهِ

الآيَةِ، فِيهِنَّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سبحانه: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا

يُتَلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَىٰ النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ

وَتَرَعِبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۲۷]. قَالَتْ: وَالَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَىٰ أَنَّهُ يُتَلَىٰ

عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ، الْآيَةُ الْأُولَىٰ الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِيهَا: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي

الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَىٰ فِي

الآيَةِ الْأُخْرَىٰ: ﴿وَتَرَعِبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ رَغْبَةً أَحَدِكُمْ عَنِ الْيَتِيمَةِ الَّتِي تَكُونُ

فِي حَجْرِهِ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالَ، فَهِيَ أَنْ يَنْكِحُوا مَا رَغِبُوا فِي مَالِهَا

وَجَمَالَهَا مِنْ يَتَامَىٰ النِّسَاءِ إِلَّا بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ. (م/۱۸/۳۰)

ترجمه: عروه بن زبیر رضی الله عنه می‌گوید: از عایشه رضی الله عنها درباره‌ی این سخن الله متعال

پرسیدم که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ

مِّنَ النِّسَاءِ مِثْلَىٰ وَتِلْكَ وَرُبْعٌ﴾ «و اگر ترسیدید که درباره‌ی یتیمان نتوانید عدالت

کنید، با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج

کنید». عایشه رضی الله عنها گفت: ای خواهر زاده‌ی من! این آیه درباره‌ی دختر یتیمی است

که تحت سرپرستی ولی‌اش قرار دارد و آن دختر، شریک مال او است. و ولی‌اش مال

و جمالش را می‌پسندد و تصمیم می‌گیرد که با او ازدواج کند، بدون اینکه عدالت را درباره‌ی مهریه‌اش رعایت کند و به او همان مهریه‌ای را بدهد که دیگران به او می‌دهند. چنین کسانی از ازدواج با دختران یتیم، نهی شدند و به آنان دستور داده شد که با زنان دیگری که مورد پسندشان می‌باشند، ازدواج کنند؛ مگر اینکه عدالت را در مورد آنان، رعایت کنند و بالاترین مهریه‌ای را که در عرف آنان، رایج است، در نظر بگیرند. در غیر این صورت، به آنان دستور داده شده است که با زنان دیگری که دوست دارند، ازدواج کنند.

عروه رضی الله عنه می‌گوید: عایشه رضی الله عنها در ادامه گفت: پس از نزول این آیه، مردم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتوا خواستند. آنگاه الله متعال، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَىٰ النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۲۷]. «و مردم از تو درباره‌ی زنان سؤال می‌کنند. بگو: الله متعال درباره‌ی آنان به شما پاسخ می‌دهد و برای شما روشن می‌سازد آنچه را که در قرآن - در زمینه میراث ایشان - تلاوت می‌گردد؛ و نیز درباره‌ی زنان یتیمی سخن می‌گوید که - به خاطر مال یا جمال - می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید؛ ولی چیزی (مهریه ای) را که الله متعال برایشان واجب نموده است، به آنان نمی‌پردازید».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: الله متعال در پایان آیه می‌فرماید: ﴿وَتَرْغَبُونَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ﴾ منظور آیه این است: کسانی که می‌خواهند با یتیمانی که از مال و جمال اندکی برخوردارند، ازدواج کنند با وجودی که به آنان، علاقه ای ندارند، از این کار، منع شده‌اند؛ مگر اینکه در مورد آنان، عدالت را رعایت کنند.

باب (۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ «و هرکس که نیازمند است، بطور شایسته بخورد»

۲۱۳۰- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها، فِي قَوْلِهِ عَلَيْكُمْ: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۶]. قَالَتْ: أَنْزَلَتْ فِي وَالِي مَالِ الْيَتِيمِ الَّذِي يَقُومُ عَلَيْهِ وَيُصْلِحُهُ، إِذَا كَانَ مُحْتَاجًا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ. (م/۳۰۱۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن الله متعال عز وجل که: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ می گوید: این آیه در مورد سرپرست اموال یتیم که اموال وی را نگهداری و محافظت می کند، نازل گردید که در صورتی که نیازمند است، از آنها بخورد.

باب (۹): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ﴾ «چرا شما - مؤمنان - در مورد منافقان دو دسته شده اید؟»

۲۱۳۱- عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم خَرَجَ إِلَى أَحَدٍ، فَرَجَعَ نَاسٌ مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ، فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فِيهِمْ فِرْقَتَيْنِ، قَالَ بَعْضُهُمْ، نَقَلْتُهُمْ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا، فَزَلَّتْ: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ﴾ [النساء: ۸۸]. (م/۲۷۷۶)

ترجمه: زید بن ثابت رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای غزوه‌ی احد بیرون رفت؛ پس گروهی از همراهانش (منافقان) برگشتند. صحابه‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آنان به دو گروه تقسیم شدند: تعدادی گفتند: آنها را به قتل می‌رسانیم. و تعدادی دیگر، مخالفت کردند. آنگاه، این آیه نازل گردید که: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ﴾ «چرا شما مؤمنان در مورد منافقان، دو دسته شده اید؟»

باب (۱۰): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾ «وکسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد»

۲۱۳۲- عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ رضی الله عنه: قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَلَمْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَتَلَوْتُ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ الَّتِي فِي الْفُرْقَانِ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [الفرقان: ۶۸]. إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، قَالَ: هَذِهِ آيَةٌ مَكِّيَّةٌ، نَسَخَتْهَا آيَةٌ مَدِينِيَّةٌ: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ (م/۲۰۲۳)

ترجمه: سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: به ابن عباس گفتم: آیا توبه‌ی کسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد، پذیرفته می‌شود؟ گفت: خیر. من این آیه‌ی سوره‌ی فرقان را برایش تلاوت نمودم: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي

حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزُنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ [الفرقان: ٦٨]. «و کسانی که با الله، معبود دیگری را صدا نمی‌کنند و انسانی را که الله متعال خودش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هرکس این کارها را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند). (و در ادامه آمده است: مگر کسی که توبه کند؛ یعنی توبه‌اش پذیرفته می‌شود)».

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: این آیه، مکی است که این آیهی مدنی آن را نسخ کرده است: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ [النساء: ٩٣]. «وکسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد، کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند».

«قابل یاد آوری است که در روایت دیگری از ابن عباس آمده است که توبه‌اش پذیرفته می‌شود و صحیح هم همین است و اهل سنت و جماعت نیز بر این باورند و می‌گویند: در صورتی برای همیشه در جهنم می‌ماند که قتل مؤمن را حلال بداند که در این صورت، کافر می‌شود».

باب (۱۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ

أَلْسَلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ «و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید تو مؤمن نیستی»

۲۱۳۳- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: لَقِيَ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ رَجُلًا فِي غَنِيمَةٍ لَهُ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَأَخَذُوهُ فَقَتَلُوهُ وَأَخَذُوا تِلْكَ الْغَنِيمَةَ، فَتَزَلَّتْ: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ [النساء: ۹۴]. وَقَرَأَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ: «السَّلَامَ». (م/۳۰۲۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: گروهی از مسلمانان با مردی برخورد کردند که تعداد اندکی گوسفند همراهش بود. آن مرد گفت: السلام عليكم. آنان او را گرفتند و به قتل رساندند و گوسفندان را تصرف کردند. آنگاه، این آیه نازل گردید که: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ «و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید: تو مؤمن نیستی».

باب (۱۲): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا

نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾ «هرگاه، زنی بیم آن را داشت که شوهرش از همبستری خود داری و بی‌اعتنایی کند»

۲۱۳۴- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها فِي قَوْلِهِ تلك: ﴿وَإِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا﴾ [النساء: ۱۲۸]. قَالَتْ: نَزَلَتْ فِي

الْمَرْأَةُ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ، فَلَعَلَّهُ أَنْ لَا يَسْتَكْتِرَ مِنْهَا، وَتَكُونُ لَهَا صُحْبَةً وَوَلَدًا، فَتَكْرَهُ أَنْ يُفَارِقَهَا، فَتَقُولُ لَهُ: أَنْتَ فِي جِلٍّ مِنْ شَأْنِي. (۳۰۲۱/م)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن الله متعال که: ﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا﴾ «هرگاه، زنی بیم آن را داشت که شوهرش از همبستری خودداری و بی اعتنایی کند، بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست که میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند».

عایشه رضی الله عنها گفت: این آیه، درباره‌ی زنی نازل شده است که شوهری دارد؛ اما شوهرش زیاد به او رسیدگی نمی‌کند (همبستر نمی‌شود) و چون مدتی با هم زندگی کرده‌اند و فرزند دارند، زن نمی‌خواهد از او جدا شود؛ لذا به شوهرش می‌گوید: (تو از امور من - مثل همه یا بخشی از نفقه یا همبستری - معاف هستی. (و اینگونه صلح می‌کنند بدون اینکه طلاق اتفاق بیفتد و از یکدیگر جدا شوند).

سوره‌ی مائده

باب (۱۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ «امروز دینتان را برای شما کامل نمودم»

۲۱۳۵- عَنْ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَأُونَهَا، لَوْ عَلَيْنَا نَزَلَتْ، مَعَشَرَ الْيَهُودِ، لَاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا، قَالَ: وَأَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي لِأَعْلَمُ الْيَوْمَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ، وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ، نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِعَرَفَاتٍ، فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ. (م/۳۰۱۷)

ترجمه: طاریق بن شهاب رضی الله عنه می‌گوید: یک مرد یهودی نزد عمر آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! یک آیه در کتاب شما وجود دارد که شما آن را تلاوت می‌کنید؛ اگر بر ما یهودیان نازل می‌شد، ما آن روز را جشن می‌گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه؟ او گفت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ «امروز، دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم». عمر گفت: من روز و مکانی را

که این آیه نازل گردید، می‌دانم؛ این آیه، روز جمعه، در عرفات، بر رسول الله ﷺ نازل گردید.

سوره‌ی أنعام

باب (۱۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند»

۲۱۳۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲]. شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَالُوا: أَيْنَا لَا يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ هُوَ كَمَا تَظُنُّونَ، إِنَّمَا هُوَ كَمَا قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: ﴿يَبْنَئِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. (م/ ۱۲۴)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: هنگامی که آیه‌ی: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند» نازل گردید، این مطلب بر یاران رسول الله ﷺ گران آمد؛ پس گفتند: چه کسی از ما به خودش، ظلم کرده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «معنایش آنگونه نیست که شما گمان می‌کنید؛ بلکه به این مفهوم است که لقمان به فرزندش گفت: ﴿يَبْنَئِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. «ای پسر! به الله متعال شرک نوز؛ همانا شرک، ظلم بزرگی است».

باب (۱۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾ «ایمان آوردن افرادی که قبل از آن، ایمان نیاورده‌اند، سودی به حال‌شان نخواهد داشت»

۲۱۳۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجَ: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَالِدَّجَالُ، وَدَابَّةُ الْأَرْضِ». (م/ ۱۵۸)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، سه چیز آشکار گردد، ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ (ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده اند، یا این که با وجود داشتن ایمان، هیچ خیری نیندوخته اند، سودی به حالشان نخواهد داشت): ۱- طلوع خورشید از مغرب ۲- دجال ۳- دابه‌ی زمین» (حیوانی که با مردم، حرف می زند).

۲۱۳۸- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ يَوْمًا: «أَتَدْرُونَ أَيْنَ تَذْهَبُ هَذِهِ الشَّمْسُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ تَجْرِي حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَخِرُّ سَاجِدَةً، وَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُقَالَ لَهَا: ارْتَفِعِي، ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَرْجِعُ فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَطْلِعِهَا، ثُمَّ تَجْرِي حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَخِرُّ سَاجِدَةً، وَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُقَالَ لَهَا: ارْتَفِعِي، ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَرْجِعُ، فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَطْلِعِهَا، ثُمَّ تَجْرِي لَا يَسْتَنْكِرُ النَّاسُ مِنْهَا شَيْئًا حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا ذَاكَ، تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيُقَالَ لَهَا: ارْتَفِعِي، أَصْبِحِي طَالِعَةً مِنْ مَغْرِبِكَ، فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَغْرِبِهَا» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَتَدْرُونَ مَتَى ذَاكُمْ؟ ذَاكَ حِينَ ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ (م/۱۵۹)

ترجمه: ابودر رضی الله عنه می گوید: روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می دانید که این خورشید به کجا می رود؟» صحابه رضی الله عنهم گفتند: الله متعال و پیامبرش، بهتر می دانند. فرمود: «این خورشید به محل استقرارش، زیر عرش می رود و در آنجا، به سجده می افتد. و همچنان در سجده بسر می برد تا اینکه به او می گویند: بلند شو و از همان جایی که آمده ای، برگرد. پس بر می گردد و از مشرق، طلوع می کند. آنگاه حرکت می کند تا اینکه بار دیگر به محل استقرارش به زیر عرش می رسد و به سجده می افتد. و همچنان در سجده بسر می برد تا اینکه به او می گویند: بلند شو و از همان جایی که آمده ای، برگرد. پس بر می گردد و از مشرق، طلوع می کند. سپس حرکت می کند بدون اینکه مردم امر ناشناخته‌ای ببینند و به مسیرش ادامه می دهد تا اینکه به همان محل استقرارش در زیر عرش می رسد. آنگاه به او می گویند: بلند شو و از مغرب، طلوع کن». رسول الله صلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: «آیا می دانید چه وقت این اتفاق می افتد؟ هنگامی که ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ

ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا ﴿۱۶﴾ «ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان، هیچ خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت».

سوره‌ی اعراف

باب (۱۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿حُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ

مَسْجِدٍ﴾ «در هر سجده گاهی، خود را - با لباس مادی و معنوی - بیارایید»

۲۱۳۹- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَتْ الْمَرْأَةُ تَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَهِيَ عُرْيَانَةٌ، فَتَقُولُ:

مَنْ يُعِيرُنِي تَطَوَّافًا؟ تَجْعَلُهُ عَلَيَّ فَرَجَهَا وَتَقُولُ:

الْيَوْمَ يَبْدُو بَعْضُهُ أَوْ كُلُّهُ فَمَا بَدَا مِنْهُ فَلَا أُحِلُّهُ

فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿حُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [الأعراف: ۳۱]. (م/۲۸: ۳۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: (در دوران جاهلیت) یک زن، برهنه، پیرامون کعبه طواف می‌کرد و می‌گفت: چه کسی پارچه‌ی طواف به من عاریت می‌دهد؟ و یک قطعه پارچه بر شرمگاهش می‌گذاشت و می‌گفت: امروز، قسمتی از آن یا همه‌اش آشکار می‌گردد؛ پس آنچه از آن که آشکار گردد، حلالش نمی‌دانم. آنگاه این آیه، نازل گردید: ﴿حُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ «در هر سجده گاه و عبادت گاهی، خود را با لباس مادی و معنوی بیارایید».

باب (۱۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: (وَوُودُوا أَنْ تِلْكُمْ الْجَنَّةَ

أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) «مؤمنان ندا داده می‌شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید، به ارث می‌برید».

۲۱۴۰- عَنِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه وَأَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُنَادِي مُنَادٍ: إِنَّ

لَكُمْ أَنْ تَصْحُوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشْبُوا

فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْتَسُوا أَبَدًا» فَذَلِكَ قَوْلُهُ صلی الله علیه و آله: ﴿وَوُودُوا أَنْ تِلْكُمْ

الْجَنَّةَ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۴۳]. (م/۲۸۳۷)

ترجمه: ابو سعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما می گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یک منادی ندا می دهد که: حق شماس است که به صحت و عافیت برسید و هرگز بیمار نشوید؛ حق شماس است که زنده بمانید و هرگز نمیرید؛ حق شماس است که جوان شوید و هرگز پیر نشوید؛ حق شماس است که در رفاه و آسایش زندگی کنید و هرگز دچار فقر و بدبختی نشوید؛ همین است مفهوم سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَوُودُوا أَنْ تِلْكُمْ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ «مؤمنان ندا داده می شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده اید، به ارث می برید».

سوره ی انفال

باب (۱۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ «تا تو در میان آنان هستی، الله متعال آنها را گرفتار عذاب نمی کند»

۲۱۴۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنزِلْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [الأنفال: ۳۲]. فَتَرَكْتُ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۳] وَمَا لَهُمْ إِلَّا لِيُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ [الأنفال: ۳۳-۳۴]. إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. (م/۲۷۹۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: ابو جهل گفت: ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنزِلْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ «بار الها! اگر این - دین اسلام - حق است و از جانب توست، از آسمان، بر ما سنگ ببار یا اینکه ما را به عذاب دردناکی، گرفتار کن». آنگاه این آیات نازل گردید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۳] وَمَا لَهُمْ إِلَّا لِيُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ [الأنفال: ۳۳-۳۴]. «الله متعال آنان را گرفتار عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنان هستی؛ و هم چنین الله متعال آنها را عذاب نمی دهد در حالی که - برخی از - آنان طلب بخشش و آمرزش می نمایند. چرا الله متعال آنان را عذاب نکند، در حالی که آنها - مسلمانان را - از مسجدالحرام باز می دارند؟».

سوره‌ی براءت (توبه)

باب (۱۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّا تَأْتِيكَ بِهِ وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴]. «هرگاه، یکی از آنان مُرد، هرگز بر او نماز مخوان و بر سر گورش نایست»

فیه حدیث ابن عمر رضی الله عنهما، و قد تقدم في كتاب الفضائل، في فضائل عمر (الحدیث: ۱۶۳۶)

ترجمه: در این زمینه، حدیث ابن عمر رضی الله عنهما در کتاب فضایل، فضایل عمر بن خطاب رضی الله عنه، شماره‌ی (۱۶۳۶) بیان گردید.

باب (۲۰): در مورد سوره‌ی براءت (توبه)، أنفال و حشر

۲۱۴۲- عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: سُورَةُ التَّوْبَةِ؟ قَالَ: التَّوْبَةُ؟ قَالَ: بَلْ هِيَ الْفَاضِحَةُ، مَا زَالَتْ تَنْزِلُ: وَمِنْهُمْ، وَمِنْهُمْ، حَتَّى ظَنُّوا أَنَّ لَا يَبْقَىٰ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا دُكِرَ فِيهَا، قَالَ قُلْتُ: سُورَةُ الْأَنْفَالِ؟ قَالَ: تِلْكَ سُورَةُ بَدْرٍ، قَالَ: قُلْتُ: فَالْحُشْرُ؟ قَالَ: نَزَلَتْ فِي بَنِي النَّضِيرِ. (م/۳۰۳۱)

ترجمه: سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدم: شأن نزول سوره‌ی توبه چیست؟ گفت: توبه؟ بلکه فاضحه (رسوا کننده) است؛ این سوره همچنان نازل می‌شد و می‌گفت: بعضی از آنها (منافقان) این کار را می‌کنند و بعضی از آنها این گونه می‌گویند تا جایی که منافقان گمان می‌کردند که از همه‌ی آنان در این سوره، سخن به میان آمده و هیچ‌کس باقی نمانده است. پرسیدم: شأن نزول سوره‌ی أنفال چیست؟ گفت: این، سوره‌ی غزوه‌ی بدر است. پرسیدم: شأن نزول سوره‌ی حشر چیست؟ گفت: در مورد بنی نضیر (یک گروه از یهود) نازل گردید.

سوره‌ی هود

باب (۲۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَحْسَنَ مَا يُدْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ﴾ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می‌برد

۲۱۴۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي عَاجِلْتُ امْرَأَةً فِي أَقْصَى الْمَدِينَةِ، وَإِنِّي أَصَبْتُ مِنْهَا مَا دُونَ أَنْ أَمْسَهَا، فَأَنَا هَذَا، فَاقْضِ فِي مَا

شئت، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لَقَدْ سَتَرَكَ اللَّهُ، لَوْ سَتَرْتَ نَفْسَكَ، قَالَ: فَلَمْ يَرِدَّ النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا، فَقَامَ الرَّجُلُ فَانْطَلَقَ، فَأَتَبَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلًا دَعَاهُ، وَتَلَا عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾ ﴿١١٤﴾ [هود: ١١٤]. فَقَالَ رَجُلٌ مِّنَ الْقَوْمِ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، هَذَا لَهُ خَاصَّةٌ؟ قَالَ: «بَلْ لِلنَّاسِ كَافَّةً». (م/ ٢٧٤٣)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: مردی نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! من در بخش پایینی و خلوت مدینه، با زنی، خوش و بش کردم و بجز همبستر شدن، هر کاری با او انجام دادم؛ هم اکنون هم در خدمت شما هستم؛ در حق من هر چه می خواهی، فیصله کن. عمر رضی اللہ عنہ گفت: الله متعال، راز تو را پنهان کرد؛ ای کاش! تو هم آن را می پوشاندی. راوی می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به او جوابی نداد. سرانجام، آن مرد برخاست و رفت. نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شخصی را به دنبال او فرستاد تا او را صدا بزند و این آیه را برایش تلاوت نمود: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾ ﴿١١٤﴾ «در دو طرف روز - صبح و ظهر و عصر - و هم چنین قسمتی از شب - مغرب و عشا - نماز را برپا دار؛ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می برند». فردی از میان جمع سؤال کرد: یا رسول الله! آیا این حکم، ویژه ی او است؟ رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «بلکه شامل حال همه ی مردم می شود».

سوره ی سبحان (اسراء)

باب (۲۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾ «از تو درباره ی روح می پرسند»

۲۱۴۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرْثٍ، وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَى عَسِيبٍ، إِذْ مَرَّ بِنَفَرٍ مِّنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، فَقَالُوا: مَا رَأَيْتُمْ إِلَيْهِ؟ لَا يَسْتَقْبِلُكُمْ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالُوا: سَلُوهُ، فَقَامَ إِلَيْهِ بَعْضُهُمْ فَسَأَلَهُ عَنِ الرُّوحِ، قَالَ: فَاسْأَلْتَ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمْ يَرِدَّ عَلَيْهِ شَيْئًا، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، قَالَ: فَفُئْتُ مَكَانِي، فَلَمَّا نَزَلَ الْوُحْيُ قَالَ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ فَلِ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿٨٥﴾ [الاسراء: ٨٥]. (م/ ٢٧٩٤)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: من همراه نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم که چوب درخت خرمایی در دست داشت و بر آن تکیه می زد، قدم می زدم. از قضا، گذر پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به چند نفر یهودی افتاد. یکی از آنان به دیگری گفت: از او (محمد) درباره ی روح بپرسید. یکی دیگر گفت: انگیزه ی شما از پرسیدن چیست؟ مبدا پاسخی به شما بدهد که برای شما خوش آیند نباشد. بعضی دیگر گفتند: سؤال کنید. در نتیجه، یکی از آنها برخاست و از نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در مورد روح پرسید. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سکوت نمود و جوابی به او نداد. من متوجه شدم که بر پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وحی نازل می شود. پس برخاستم و سراجیم ایستادم. بعد از نزول وحی، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿۵۵﴾ «از تو درباره ی روح می پرسند، بگو: روح، چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است، و به شما فقط اندکی از علم و دانش، داده شده است.»

باب (۲۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ «آن کسانی را که آنان به فریاد می خوانند خودشان، برای تقرب به پروردگارشان وسیله می جویند»

۲۱۴۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [الإسراء: ۵۷]. قَالَ: كَانَ نَفَرٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعْبُدُونَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ، فَأَسْلَمَ النَّفَرُ مِنَ الْجِنِّ، وَاسْتَمْسَكَ الْإِنْسُ بِعِبَادَتِهِمْ، فَزَلَّتْ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ (م/۳۰۳۰)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ این آیه را تلاوت نمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ «آن کسانی را که آنان به فریاد می خوانند خودشان، برای تقرب به پروردگارشان، وسیله می جویند». و گفت: گروهی از انسان ها تعدادی از جن ها را عبادت می کردند. سرانجام، جن ها مسلمان شدند؛ اما آن انسان ها همچنان به عبادت آنها ادامه دادند. آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ «آن کسانی را که آنان به فریاد می خوانند، خودشان، برای تقرب به پروردگارشان، وسیله می جویند.»

باب (۲۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ «نمازت را بلند یا آهسته بخوان»

۲۱۴۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]. قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَوَارٍ بِمَكَّةَ، فَكَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ، وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ فَيَسْمَعُ الْمُشْرِكُونَ قِرَاءَتَكَ ﴿وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ، أَسْمِعُهُمُ الْقُرْآنَ، وَلَا تَجْهَرُ ذَلِكَ الْجَهْرَ ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ يَقُولُ: بَيْنَ الْجَهْرِ وَالْمُخَافَةِ. (م/۴۴۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ «نمازت را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان؛ بلکه میان آن دو، راهی در پیش گیر - که میانه روی و اعتدال است».

و گفت: این آیه، زمانی نازل گردید که رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه، پنهان بود و هنگامی که با یارانش، نماز می‌خواند، قرآن را با صدای بلند، تلاوت می‌کرد و مشرکین با شنیدن صدایش، قرآن و نازل کننده و آورنده‌اش را بد و بیراه می‌گفتند. اینجا بود که الله متعال به رسولش فرمود: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ یعنی با صدای بلند، قرآن بخوان تا مشرکان صدایت را بشنوند. ﴿وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ یعنی هم‌چنین آنقدر آهسته بخوان که به گوش یارانت نرسد. ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ یعنی بلکه راه میانه را انتخاب کن.

۲۱۴۷- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها فِي قَوْلِهِ صلی الله علیه و آله: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ قَالَتْ: أَنْزَلَ هَذِهِ فِي الدُّعَاءِ. (م/۴۴۶)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که آیه‌ی: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ در باره‌ی دعا نازل گردید؛ «یعنی نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، دعا کن».

سوره‌ی كهف

باب (۲۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

وَزَنًا﴾ «و در روز قیامت، ارزشی برای آنان قائل نمی‌شویم»

۲۱۴۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلَ الْعَظِيمُ السَّمِينُ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، اقْرَأُوا: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا﴾

[الكهف: ۱۰۵]. (م/ ۲۷۸۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، مرد عظیم الجثه

و چاق می‌آید حال آنکه نزد الله متعال به اندازه‌ی یک بال پشه، ارزش ندارد؛ این آیه را

بخوانید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا﴾ یعنی «روز قیامت، ارزشی برای آنان، قائل

نمی‌شویم».

سوره‌ی مریم

باب (۲۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾

۲۱۴۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُجَاءُ بِالْمَوْتِ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ كَبْشٌ أَمْلَحٌ - زَادَ أَبُو كُرَيْبٍ - فَيُوقَفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ - وَاتَّفَقَا فِي

بَاقِي الْحَدِيثِ - فَيُقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَشْرِيئُونَ وَيَنْظُرُونَ وَيَقُولُونَ:

نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، قَالَ: وَيُقَالُ: يَا أَهْلَ النَّارِ هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ قَالَ فَيَشْرِيئُونَ

وَيَنْظُرُونَ وَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، قَالَ: فَيُؤْمَرُ بِهِ فَيُدْبَحُ، قَالَ: ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَهْلَ

الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۹﴾﴾ [مریم:

۳۹]. وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الدُّنْيَا. (م/ ۲۸۴۹)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مرگ را به شکل

قوچ سفیدی می‌آورند و میان بهشت و دوزخ، نگه می‌دارند؛ سپس می‌گویند: ای

بهشتیان! آیا این را می‌شناسید؟ آنها سرهای‌شان را بلند کرده و نگاه می‌کنند و

می‌گویند: بلی، این، مرگ است. بعد از آن، ندا داده می‌شود که: ای جهنمیان! آیا این

را می‌شناسید؟ آنها نیز سرهای‌شان را بلند کرده و نگاه می‌کنند و می‌گویند: بلی، این، مرگ است. سرانجام، دستور می‌دهند و آن را ذبح می‌کنند. سپس می‌گویند: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد». سپس رسول الله این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [مریم: ۳۹]. یعنی «آنان را از روز حسرت، بترسان؛ آن هنگامی که کار از کار می‌گذرد و آنان در غفلت بسر برده‌اند و ایمان نیاورده‌اند». و با دستش به دنیا اشاره نمود. (در دنیا در غفلت بسر برده‌اند).

باب (۲۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا﴾ «آیا دیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد؟»

۲۱۵۰- عَنْ خَبَابٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَاثِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضًا، فَقَالَ لِي، لَنْ أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي لَنْ أَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ، قَالَ: وَإِنِّي لَمَبْعُوثٌ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ؛ فَسَوْفَ أَقْضِيكَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَالٍ وَوَلَدٍ، قَالَ وَكَيْعٌ: كَذَا قَالَ الْأَعْمَشُ، قَالَ فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾ [مریم: ۷۷] إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَيَأْتِينَا فَرْدًا﴾ (م/۲۷۹۵)

ترجمه: خَبَاب رضی الله عنه می‌گوید: من از عاص بن واثل مبلغی طلبکار بودم؛ لذا نزد او رفتم و طلب خود را از او خواستم. وی گفت: تا به محمد، کفر نوری، وام تو را نخواهم داد. من به او گفتم: تا نمیری و دوباره زنده نشوی، به محمد کفر نمی‌ورزم. او گفت: آیا من بعد از مرگ، زنده می‌شوم؟ اگر دوباره زنده شدم و صاحب مال و فرزند شدم، وام تو را پرداخت خواهم کرد. آنگاه، این آیات نازل گردید: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾ آطلع الغیب أَمْ أُنْخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا وَنُرْثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا [مریم: ۷۷-۸۰]. «آیا دیدی کسی را که آیات و احکام ما را انکار کرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا او از غیب خبر دارد یا از الله متعال، چنین تعهدی گرفته است؟ چنین نیست که او می‌گوید. ما سخنانش را می‌نویسیم و پیاپی و پشت سر هم برایش عذاب خواهیم فرستاد. و از او به ارث می‌بریم - می‌گیریم - آنچه را که از آن دم می‌زند، و تک و تنها نزد ما خواهد آمد».

سوره‌ی انبیاء

باب (۲۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ «همان‌گونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد»

۲۱۵۱- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَامَ فِيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَطِيْبًا بِمَوْعِظَةٍ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تُخْشَرُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةَ عُرَاءَ غُرْلًا: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَعْلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴]. أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَلَا وَإِنَّهُ سَيَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤَخِّدُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [۱۱۷-۱۱۸].
قَالَ: فَيَقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ». (م/۲۸۵۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ما برخاست و به موعظه پرداخت و فرمود: «ای مردم! شما پا برهنه، عریان و ختنه نشده، حشر خواهید شد ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَعْلِينَ﴾ «همان‌گونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد؛ این وعده‌ای است که ما می‌دهیم؛ قطعاً ما این وعده را عملی خواهیم ساخت.»

بدانید که نخستین کسی که روز قیامت، لباس پوشانیده می‌شود، ابراهیم علیه السلام است. بلی، در آن روز، گروهی از امتیانم را می‌آورند و به سمت چپ می‌برند. من می‌گویم: پروردگار! اینها اصحاب من هستند. می‌گویند: تو نمی‌دانی که اینها بعد از تو چه بدعت‌هایی ایجاد کردند. پس من همان سخن بنده‌ی صالح الله، عیسی علیه السلام، را می‌گویم: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [۱۱۷-۱۱۸]. «من تا آن زمان که در میان آنان بودم از کارهای‌شان، اطلاع داشتم. و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز، گواه هستی. اگر آنان را مجازات کنی،

بندگان تو هستند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهی، تو غالب و با حکمتی». آنگاه به من می‌گویند: آنها از هنگامی که تو از آنان جدا شدی، مرتد شدند و به گذشته‌شان برگشتند.

سوره‌ی حج

باب (۲۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿هَذَا نِ حَصَمَانِ اَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ «اینان دو دسته‌اند که در برابر هم درباره‌ی پروردگارشان، به دشمنی و جنگ پرداخته‌اند»

۲۱۵۲- عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ رضي الله عنه يُقْسِمُ قَسَمًا إِنَّ: ﴿هَذَا نِ حَصَمَانِ اَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ [الحج: ۱۹]. إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ: حَمْزَةٌ، وَعَلِيٌّ، وَعُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ، وَعُتْبَةُ وَشَيْبَةُ ابْنَا رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ. (م/۳۰۳۳)

ترجمه: قیس بن عبّاد می‌گوید: شنیدم که ابوذر رضي الله عنه سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: آیه‌ی ﴿هَذَا نِ حَصَمَانِ اَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ «اینان دو دسته‌اند که در برابر هم درباره‌ی پروردگارشان، به دشمنی و جنگ پرداخته‌اند» در مورد حمزه و علی و عبیده بن حارث - از مسلمانان - و عتبه و شیبه فرزندان ربیعہ، و ولید بن عتبه - از کفار - نازل گردید که در روز بدر - قبل از شروع جنگ عمومی - از صفوف بیرون آمدند (و با هم به مبارزه پرداختند).

سوره‌ی نور

باب (۳۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾ «کسانی که این تهمت بزرگ را - در مورد عایشه - سرهم کردند، گروهی از شما هستند»

۲۱۵۳- عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَاصٍ وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ رضي الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الْإِفْكِ مَا قَالُوا، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا، وَكُلُّهُمْ حَدَّثَنِي طَائِفَةٌ مِنْ حَدِيثِهَا، وَبَعْضُهُمْ كَانَ أَوْعَى لِحَدِيثِهَا مِنْ بَعْضٍ، وَأَثْبَتَ افْتِصَاصًا، وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ الْحَدِيثَ الَّذِي حَدَّثَنِي، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا، ذَكَرُوا أَنَّ عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم

قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُخْرَجَ سَفْرًا، أَفْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَأَيُّهُنَّ خَرَجَ سَهْمَهَا، خَرَجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَفْرَعُ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا، فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَلِكَ بَعْدَ مَا أُنزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجِي، وَأُنزَلُ فِيهِ، مَسِيرَنَا، حَتَّى إِذَا فَرَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوِهِ، وَقَفَلْ، وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ، آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ، فَفُتُّ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ مِنْ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ، فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدِي مِنْ جَزَعِ ظَفَارٍ قَدِ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ، وَأَقْبَلَ الرَّهْطُ الَّذِينَ كَانُوا يَرْحَلُونَ لِي فَحَمَلُوا هَوْدَجِي، فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ، وَهُمْ يَحْسُبُونَ أَنِّي فِيهِ، قَالَتْ: وَكَانَتِ النَّسَاءُ إِذْ ذَاكَ حِفَافًا، لَمْ يُهَبَّلْنَ وَلَمْ يَعْشَهُنَّ اللَّحْمُ، إِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلُقَةَ مِنَ الطَّعَامِ، فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ ثِقَلِ الْهُودَجِ حِينَ رَحَلُوهُ وَرَفَعُوهُ، وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ، فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا، وَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنَارِلَهُمْ وَلَيْسَ بِهَا دَاعٍ وَلَا مُجِيبٌ، فَتَيَمَّمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ فِيهِ، وَظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ سَيَفْقِدُونِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ فِي مَنْزِلِي غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَنِمْتُ، وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَظَلِ السُّلَمِيُّ، ثُمَّ الذُّكْوَانِيُّ، قَدْ عَرَسَ، مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ فَادَّجَجَ، فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي، فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَآتَانِي فَعَرَفَنِي حِينَ رَأَانِي، وَقَدْ كَانَ يَرَانِي قَبْلَ أَنْ يُضْرَبَ الْحِجَابُ عَلَيَّ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ عَرَفَنِي، فَخَمَرْتُ وَجْهِي بِجِلْبَابِي، وَوَاللَّهِ مَا يُكَلِّمُنِي كَلِمَةً وَلَا سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةً غَيْرَ اسْتِرْجَاعِهِ، حَتَّى أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، فَوَطِئَ عَلَى يَدَيْهَا فَرَكِبْتُهَا، فَأَنْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ، حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ، بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُوْغِرِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ، فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ فِي شَأْنِي، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سَلُولٍ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَاسْتَكَيْتُ، حِينَ قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، شَهْرًا، وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ فِي قَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ، وَلَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ، وَهُوَ يَرِيبُنِي فِي وَجْعِي أَنِّي لَا أَعْرِفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَشْتَكِي، إِنَّمَا يَدْخُلُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَسَلُّمُ ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تَيْكُمُ؟» فَذَاكَ يَرِيبُنِي، وَلَا أَشْعُرُ بِالشَّرِّ، حَتَّى خَرَجْتُ بَعْدَ مَا نَقِهْتُ وَخَرَجْتُ مَعِي أُمَّ مِسْطَاحَ قَبْلَ الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ مُتَبَرِّزُنَا، وَلَا نُخْرَجُ إِلَّا لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُفْفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا، وَأَمْرُنَا أَمْرَ الْعَرَبِ الْأَوَّلِ فِي التَّزْوَرِّهِ، وَكُنَّا نَتَأَدَّى بِالْكَفِّ أَنْ نَتَّخِذَهَا عِنْدَ بُيُوتِنَا، فَأَنْطَلَقْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَاحَ، وَهِيَ بِنْتُ

أَبِي رُهِمِ بْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ مَنَاةٍ، وَأُمُّهَا ابْنَةُ صَخْرِ بْنِ عَامِرٍ، خَالَتُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، وَابْنُهَا مُسْطَحٌ بْنُ أُنَاثَةَ بْنِ عَبَّادِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَبِنْتُ أَبِي رُهِمٍ قَبْلَ بَيْتِي، حِينَ فَرَعْنَا مِنْ شَأْنِنَا، فَعَثَرْتُ أُمَّ مُسْطَحٍ فِي مِرْطَحِهَا، فَقَالَتْ: تَعَسَّ مُسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: بِئْسَ مَا قُلْتَ، أَتَسْبِيَنَّ رَجُلًا قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، قَالَتْ: أَى هَنْتَاهُ أَوْلَمَ تَسْمَعِي مَا قَالَ؟ قُلْتُ: وَمَا الَّذِي قَالَ؟ قَالَتْ: فَأَخْبَرْتَنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا إِلَى مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ: «كَيْفَ تِيكُمْ؟» قُلْتُ: أَتَأْذُنُ لِي أَنْ آتِيَ أَبَوَيَّ؟ قَالَتْ: وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَتَيْقَنَّ الْخَبَرَ مِنْ قَبْلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لِأُمِّي: يَا أُمَّتَاهُ مَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ؟ فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ هَوْنِي عَلَيْكَ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةً قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا، وَلَهَا ضَرَائِرُ، إِلَّا كَثُرْنَ عَلَيْهَا، قَالَتْ: قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهِذَا؟ قَالَتْ: فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لَا يَرِقًا لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَجِلُ بَنُوْمٌ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ أَبْكِي، وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ، يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَأَشَارَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ، وَبِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ لَهُمْ مِنَ الْوُدِّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُمْ أَهْلُكَ وَلَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالنِّسَاءَ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَإِنْ تَسَّالَ الْجَارِيَةَ تَصُدُّفُكَ، قَالَتْ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «أَى بَرِيرَةُ، هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَيْءٍ يَرِيْبُكَ مِنْ عَائِشَةَ؟» قَالَتْ لَهَا بَرِيرَةُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنْ رَأَيْتِ عَلَيْهَا أَمْرًا قَطُّ أَغْمِضُهُ عَلَيْهَا، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ، تَنَامُ عَنْ عَجَبِينَ أَهْلِهَا، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ، قَالَتْ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَاسْتَعْدَرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي، ابْنِ سَلُولٍ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ يَعِذْرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَ أَذَاهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي» فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: أَنَا أَعِذْرُكَ مِنْهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ صَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا الْحُزْرَجِ أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا أَمْرَكَ، قَالَتْ: فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَهُوَ سَيِّدُ الْحُزْرَجِ، وَكَانَ رَجُلًا صَالِحًا، وَلَكِنْ اجْتَهَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، كَذَبْتَ، لَعَمْرُ اللَّهِ لَا تَقْتُلُهُ وَلَا تَقْدِرْ عَلَى قَتْلِهِ، فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ

سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ: كَذَبْتَ، لَعَمْرُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ مُجَادِلٌ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَثَارَ الْحَيَّانِ الْأَوْسُ وَالخَزْرَجُ، حَتَّى هُمُوا أَنْ يَقْتَتِلُوا، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَتُوا وَسَكَتْ، قَالَتْ: وَبَكَيْتُ يَوْمَ ذَلِكَ، لَا يِرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَجِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ بَكَيْتُ لَيْلَتِي الْمُقْبِلَةَ، لَا يِرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَجِلُ بِنَوْمٍ، وَأَبَوَايَ يَطْنَانِ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقُ كَبِدِي، فَبَيْنَمَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي، وَأَنَا أَبْكِي، اسْتَأْذَنْتُ عَلَيَّ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي، قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ثُمَّ جَلَسَ، قَالَتْ: وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مُنْذُ قِيلَ لِي مَا قِيلَ، وَقَدْ لَبِثَ شَهْرًا لَا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي بِشَيْءٍ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، يَا عَائِشَةُ! فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتَ بَرِيئَةً فَسَيَبْرُئُكَ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتَ أَلَمْتِ بِدَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِدَنْبٍ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» قَالَتْ: فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ، فَلَصَّ دَمْعِي حَتَّى مَا أَحْسُ مِنْهُ قَطْرَةً، فَقُلْتُ لِأَبِي: أَحِبَّ عَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لِأُمِّي: أَحْبِبِي عَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: - وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثُهُ السَّنِّ، لَا أَفْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ - إِنِّي، وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ بِهِذَا حَتَّى اسْتَفَرَّ فِي نَفْسِكُمْ وَصَدَفْتُمْ بِهِ، فَإِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، لَا تُصَدِّفُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنْ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، لَتُصَدِّفُونِي، وَإِنِّي، وَاللَّهِ مَا أَحْدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا إِلَّا كَمَا قَالَ أَبُو يُوسُفَ: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» قَالَتْ: ثُمَّ تَحَوَّلْتُ فَاضْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِي، قَالَتْ: وَأَنَا، وَاللَّهِ حِينَئِذٍ أَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، وَأَنَّ اللَّهَ مُبْرئِي بِبِرَاعَتِي، وَلَكِنْ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنْ يُنْزَلَ فِي شَأْنِي وَحْيٌ يُتْلَى، وَلِشَأْنِي كَانَ أَحْقَرَ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ ﷻ فِي بَأْمَرٍ يُتْلَى، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبْرِئُنِي اللَّهَ بِهَا، قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا رَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَجْلِسَهُ، وَلَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَحَدٌ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرْحَاءِ عِنْدَ الْوَحْيِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ، فِي الْيَوْمِ الشَّاتِ، مِنْ ثِقَلِ الْقَوْلِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْهِ، قَالَتْ: فَلَمَّا سَرَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ:

«أَبْشِرِي، يَا عَائِشَةُ أَمَا اللَّهُ فَقَدْ بَرَّأكَ» فَقَالَتْ لِي أُمِّي: قُومِي إِلَيْهِ، قَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ بَرَاءَتِي، قَالَتْ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» عَشْرَ آيَاتٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ بَرَاءَتِي، قَالَتْ: فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ - وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطِحَ لِقَرَانَتِهِ مِنْهُ وَفَقَرِهِ - وَاللَّهِ لَا أَنْفِقُ عَلَيْهِ شَيْئًا أَبَدًا، بَعْدَ الَّذِي قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى» إِلَى قَوْلِهِ: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» - قَالَ حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: هَذِهِ أَرْجَى آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ - فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطِحَ التَّفَقُّةِ الَّتِي كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: لَا أَنْزِعُهَا مِنْهُ أَبَدًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ أَمْرِي: «مَا عَلِمْتَ؟ أَوْ مَا رَأَيْتِ؟» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْبَبِي سَمِعِي وَبَصَرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِلَّا خَيْرًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ، وَطَفِيفَتْ أُخْتَهَا حَمْنَةَ بِنْتَ جَحْشٍ تُحَارِبُ لَهَا، فَهَلَكَتْ فِيمَنْ هَلَكَ، قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَهَذَا مَا انْتَهَى إِلَيْنَا مِنْ أَمْرِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ. (م/ ۲۷۷۰)

ترجمه: زهری می گوید: سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، علقمه بن وقاص و عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود از عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ ماجرای تهمت را که برخی به او زدند و الله متعال وی را از آن، پاک و مبرا گرداند، روایت کردند؛ قابل یاد آوری است که هر کدام از آنها بخشی از حدیثش را بیان کردند؛ همچنین بعضی از آنها حدیثش را بهتر از بعضی دیگر، حفظ داشتند و بهتر بیان نمودند. من حدیث هریک از آنها را خوب حفظ کردم. در کل، سخنان آنها در جهت تأیید یکدیگر بود. آنها گفتند: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ گفت: هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله می خواست سفر نماید، میان همسرانش قرعه کشی می کرد. در یکی از غزوات، میان ما قرعه کشی نمود و قرعه بنام من افتاد. در نتیجه، من او را همراهی نمودم و چون حکم حجاب، نازل شده بود، مرا که در کجاوه بودم، بر پشت سواری ام می نهادند و با همان کجاوه، پایین می آوردند. راهمان را ادامه دادیم تا اینکه غزوه ی رسول الله صلی الله علیه و آله به پایان رسید و بسوی مدینه برگشت. شبی، نزدیک مدینه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشکر کوچ کند. پس از اعلام کوچ، من برای قضای حاجت از

لشکر فاصله گرفتیم. و بعد از قضای حاجت، بسوی سواری‌ام برگشتم. در آنجا دست به سینه‌ام بردم و ناگهان متوجه شدم که گردن بندم که از مهره‌های یمنی شهر ظفار ساخته شده بود، از جایش جدا شده و افتاده است. برای پیدا کردن آن، دوباره برگشتم. جستجوی گردن بند، مانع رفتنم شد و کسانی که مسئول حمل کجاوه بودند، به این گمان که من در کجاوه هستم، آن را برداشتند و روی شترم گذاشتند. قابل ذکر است که زنان در آن زمان، گوشت و وزن زیادی نداشتند؛ زیرا غذای اندکی به اندازه‌ی سد رمق، میل می‌کردند. علاوه بر آن، من زن کم سن و سالی بودم. در نتیجه، آنها بدون اینکه متوجه وزن کجاوه شوند، آن را برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند کردند و رفتند. بعد از اینکه سپاه، حرکت کرد و رفت، من گردنبندم را پیدا کردم. و هنگامی که به منزلگاه خود رسیدم، کسی آنجا نبود. به گمان این که آنها بزودی متوجه گم شدن من می‌شوند و بر می‌گردند، به منزلگاه خود، بازگشتم. آنجا نشسته بودم که خواب بر من غلبه نمود و خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمی ذکوانی که مسئول بررسی منزل سپاه اسلام بود، هنگام صبح به جایگاه من رسید و سیاهی انسان خوابیده‌ای را مشاهده نمود.

وی قبل از نازل شدن حکم حجاب، مرا دیده بود. با استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفتنش از خواب بیدار شدم و چهره‌ام را با چادرم پوشاندم. سوگند به الله که او یک کلمه با من صحبت نکرد و بجز استرجاع، کلمه‌ی دیگری از او نشنیدم. او شترش را خواباند و پایش را بر زانوی شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه، مهار شتر را گرفت و براه افتاد تا اینکه به لشکر که هنگام ظهر برای استراحت، توقف کرده بود، رسیدیم.

پس کسانی در مورد من، هلاک شدند. عبدالله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) رهبری این تهمت را بعهده داشت. خلاصه ما به مدینه آمدیم و من یک ماه، بیمار شدم. در این میان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افک یعنی تهمت زندگان بودند.

آنچه مرا به شک و اطمینان داشت، این بود که من آن توجه و مهربانی‌ای را که در سایر بیماری‌ها از رسول الله ﷺ مشاهده می‌کردم، در این بیماری نمی‌دیدم. رسول الله ﷺ نزد ما می‌آمد، و سلام می‌کرد و می‌گفت: «بیمار شما چطور است؟» همین چیز مرا به شک می‌انداخت؛ اما احساس بدی نداشتیم.

تا اینکه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح برای قضای حاجت، به مناصع که محل قضای حاجت بود، بیرون رفتیم. گفتنی است که ما فقط شبها برای قضای حاجت، بیرون می‌رفتیم. و این زمانی بود که هنوز در نزدیکی خانه‌هایمان توالت نساخته بودیم و برای قضای حاجت، مانند عربهای نخستین، از خانه‌ها دور می‌شدیم و فاصله می‌گرفتیم و از ساختن توالت در نزدیکی خانه‌هایمان، اذیت می‌شدیم. به هر حال، من و امّ مسطح که دختر ابو رهم بن عبد المطلب بن عبد مناف است و مادرش، دختر صخر بن عامر؛ خاله‌ی ابوبکر صدیق؛ است و پسری بنام مسطح بن بن عبّاد بن عبد المطلب دارد، به راه افتادیم و رفتیم. هنگامی که کار ما تمام شد و من و دختر ابو رهم برگشتیم، چادر امّ مسطح زیر پایش گیر کرد و به زمین افتاد و گفت: مسطح، هلاک شود. من به او گفتم: چه سخن بدی بزبان آوردی؛ آیا به مردی که در غزوه‌ی بدر حضور داشته است، ناسزا می‌گویی؟ امّ مسطح گفت: ای فلانی! مگر سخنانشان را نشنیده‌ای؟ من گفتم: چه گفته است؟ اینجا بود که مرا از سخنان اهل افک، مطلع ساخت.

با شنیدن این سخن، بیماری‌ام افزایش یافت. هنگامی که به خانه برگشتم، رسول الله ﷺ نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «بیمار شما چطور است؟» گفتم: آیا به من اجازه می‌دهید تا نزد والدینم بروم؟ هدفم این بود که از پدر و مادرم اصل ماجرا را جویا شوم و نسبت به آن، یقین پیدا کنم. رسول الله ﷺ هم به من اجازه داد. پس نزد والدینم رفتم و به مادرم گفتم: مادر عزیزم! مردم چه می‌گویند؟ مادرم گفت: ای دخترم! این امر را بر خودت آسان بگیر؛ زیرا زنی زیبا که در خانه‌ی مردی باشد و هووهای داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هووها علیه او سخنان زیادی می‌گویند. گفتم: سبحان الله! مردم هم این سخنان را به زبان می‌آورند؟!!

به هر حال، آن شب را به صبح رساندم بدون اینکه اشکهایم قطع شود و لحظه‌ای چشمانم را با خواب، سرمه‌نمایم. و چون مدتی، وحی نازل نشد، رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با آنها در مورد جدایی از خانواده‌اش مشوره نمود. از آنجایی که اسامه، محبت قلبی رسول الله ﷺ را نسبت به همسرانش، و پاکی و برائت آنها را می‌دانست، گفت: یا رسول الله! او همسر شماست و ما چیزی بجز خیر و نیکی از او سراغ نداریم. اما علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! الله متعال شما را مجبور نکرده است و زنان زیادی بجز او وجود دارند و اگر از کنیز (عایشه) بپرسی او حقیقت را برایت خواهد گفت.

رسول الله ﷺ بریره (کنیز مرا) را صدا کرد و گفت: «ای بریره! آیا از عایشه مورد مشکوکی مشاهده نموده‌ای؟» بریره گفت: نه؛ سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عیبی در او مشاهده نکرده‌ام؛ مگر اینکه بعلت کم سن و سال بودن، خواب می‌رود؛ پس گوسفند می‌آید و خمیرش را می‌خورد.

رسول الله ﷺ همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی‌نماید.) سوگند به الله که من از خانواده‌ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند نیز بجز خیر و نیکی، چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه‌ام می‌آمد». با شنیدن این سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور می‌دانم؛ اگر آن مرد، از قبیله‌ی اوس است، ما گردنش را می‌زنیم؛ و اگر از برادران خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا نمایم. بعد از این گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباده که قبل از این، مردی نیکوکار بود؛ اما در این لحظه، تعصب قومی‌اش گل کرد، برخاست و به سعد بن معاذ گفت: دروغ می‌گویی؛ سوگند به الله، نه او را به قتل می‌رسانی و نه این توانایی را داری. در این هنگام، اُسَید بن حُصَیر که پسر عموی سعد بن معاذ است، برخاست و به سعد بن عباده گفت: والله، دروغ می‌گویی؛ سوگند به الله که او را می‌کشیم؛ تو منافقی که از منافقان، دفاع می‌کنی. اینجا بود که دو قبیله‌ی اوس و خزرج برآشفتنند و در حالی که رسول الله ﷺ بالای منبر بود، خواستند با یکدیگر درگیر شوند. با مشاهده‌ی این وضع، همچنان رسول الله ﷺ آنها را به آرامش دعوت کرد تا اینکه خاموش شدند و رسول الله ﷺ نیز سکوت کرد. من این روز را هم با گریه، سپری کردم تا جایی که برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه‌ای خوابم نبرد. شب بعدی را هم با گریه، سپری نمودم تا جایی که برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه‌ای خوابم نبرد. پدر و مادرم گمان می‌کردند شدت گریه، جگرم را تکه تکه پاره می‌کند.

بعد از آن، در حالی که پدر و مادرم کنارم نشسته بودند و من گریه می‌کردم، یک زن انصاری، اجازه‌ی ورود خواست؛ به او اجازه دادم. بعد از اینکه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گریه کرد. ما در حال گریستن بودیم که ناگهان

رسول الله ﷺ وارد شد و (کنار من) نشست در حالی که از تاریخ شروع این سخنان، کنارم ننشسته بود و یک ماه هم چیزی در مورد من به وی وحی نشده بود. رسول الله ﷺ بعد از نشستن، شهادتین خواند؛ سپس فرمود: «ای عایشه! در مورد تو به من چنین سخنانی رسیده است؛ اگر تو پاک و بی‌گناهی، بزودی الله متعال پاکی و بی‌گناهی‌ات را اعلام خواهد کرد؛ و اگر مرتکب گناهی شده‌ای، از الله متعال طلب مغفرت کن و بسوی او رجوع نما؛ زیرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نماید و توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد». هنگامی که رسول الله ﷺ سخنانش را به پایان رسانید، اشک در چشمانم خشکید طوریکه قطره‌ای هم یافت نمی‌شد. به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله ﷺ را بده. گفت: سوگند به الله، نمی‌دانم به رسول الله ﷺ چه بگویم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله ﷺ پاسخ دهید. گفت: سوگند به الله که من هم نمی‌دانم به رسول الله ﷺ چه بگویم.

من که دختر کم سن و سالی بودم و (تا آن زمان) قرآن زیادی نمی‌دانستم، گفتم: به الله سوگند، می‌دانم که شما سخنان مردم را شنیده‌اید و در قلبتان جای گرفته‌اند و آنها را باور کرده‌اید؛ در نتیجه، اگر به شما بگویم: من بی‌گناه و پاکم؛ حال آنکه الله متعال می‌داند که من بی‌گناهم، سخن مرا باور نمی‌کنید. و اگر به گناهی اعتراف نمایم - حال آنکه الله متعال می‌داند که من بی‌گناهم - شما مرا تصدیق می‌نمایید؛ سوگند به الله، مثال من و شما مانند پدر یوسف است که فرمود: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸]. «صبر جمیل - بدون جزع و فزع - باید داشت و در برابر سخنان شما تنها از الله متعال، یاری می‌خواهم».

پس از گفتن این کلمات، به رختخواب رفتم. سوگند به الله، در آن هنگام، من می‌دانستم که پاک هستم و بزودی الله متعال، براءت و پاکی‌ام را آشکار می‌سازد؛ اما به الله سوگند، گمان نمی‌کردم الله متعال درباره‌ی من وحیی نازل نماید که تلاوت گردد؛ زیرا خودم را کوچکتر از آن می‌دانستم که الله متعال در مورد من حرفی بزند که تلاوت گردد؛ ولی امیدوار بودم که رسول الله ﷺ خوابی ببیند و الله در آن خواب، پاکی‌ام را آشکار نماید. سوگند به الله، قبل از اینکه پیامبر اکرم ﷺ از جایش بلند شود و کسی از اهل خانه از خانه، بیرون رود، بر نبی اکرم ﷺ وحی نازل گردید و

همان سختی و دشواری حالت وحی، وی را فرا گرفت طوریکه در روز سرد زمستانی، قطرات عرق مانند دانه‌های مروارید از بدن مبارکش سرازیر گشت.

نخستین کلماتی را که رسول الله ﷺ بعد از برطرف شدن حالت وحی با تبسم به زبان آورد، این بود که به من گفت: «ای عایشه! به تو مژده می‌دهم؛ الله متعال، برائت و پاک‌یات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول الله ﷺ تشکر کن. گفتم: سوگند به الله، بلند نمی‌شوم و بجز الله، از کسی دیگر، تشکر نمی‌کنم.

بلی، الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [النور: ۱۱]. «کسانی که تهمت زدند، گروهی از شما بودند؛ اما گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است، بلکه این مسأله برایتان خوب است». اینگونه الله متعال ده آیه در مورد پاک‌ی من نازل نمود.

در این هنگام، ابوبکر صدیق رضی الله عنه که همواره به مسطح بن اثاثه به سبب قرابت و فقرش، انفاق می‌کرد، گفت: سوگند به الله که بعد از این، هرگز به او بخاطر سخنانی که در مورد عایشه به زبان آورده است، انفاق نخواهم کرد. آنگاه الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [النور: ۲۲]. «صاحبان ثروت و فضل شما، نباید سوگند یاد کنند که بر خویشاوندان، مساکین و مهاجرین در راه الله، انفاق نکنند؛ بهتر است که عفو کنند و گذشت نمایند؛ آیا مایل نیستید که الله متعال از شما بگذرد؟».

حبان بن موسی می‌گوید: عبد الله بن مبارک گفت: این امیدوار کننده ترین آیه در قرآن کریم است.

آنگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت: به الله سوگند، من دوست دارم که الله متعال مرا بیمارزد و همچنان به انفاق کردن بر مسطح، ادامه داد و گفت: سوگند به الله، هرگز این نفقه را از او قطع نمی‌کنم.

قابل یادآوری است که همچنین رسول الله ﷺ درباره‌ی من از همسرش زینب دختر جحش پرسید و فرمود: «ای زینب! چه می‌دانی؟ یا چه دیده‌ای؟ زینب رضی الله عنها

گفت: یا رسول الله! من چشم و گوشم را حفاظت می‌کنم؛ سوگند به الله، من چیزی بجز خیر و نیکی، از او سراغ ندارم.

بلی، زینب رضی الله عنها همان کسی بود که (در جاه و منزلت، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) با من رقابت می‌کرد. اما (در این جریان) الله متعال او را با تقوایی که داشت، نجات داد. (در مورد من گمان بد نکرد.) ولی خواهرش؛ حمنه دختر جحش؛ که از او دفاع می‌کرد و تعصب نشان می‌داد، جزو کسانی بود که هلاک شدند.

زهری می‌گوید: این، آن چیزی است که از این گروه به ما رسید.

۲۱۵۴- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا كَانَ يُتَمَّهُ بِأُمِّ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِعَلِيِّ: «أَذْهَبَ فَاصْرَبْ عُنْقَهُ» فَأَتَاهُ عَلِيُّ، فَإِذَا هُوَ فِي رَكِيٍّ يَتَبَرَّدُ فِيهَا، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ: اخْرُجْ، فَنَاوَلَهُ يَدَهُ، فَأَخْرَجَهُ، فَإِذَا هُوَ مُجْبُوبٌ لَيْسَ لَهُ ذَكَرٌ، فَكَفَّ عَلِيُّ عَنْهُ، ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمَجْبُوبٌ مَا لَهُ ذَكَرٌ. (م/۲۷۷۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی را با امّ ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (ماریه قبطیه) متهم می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: «برو و گردنش را بزن». علی رفت و او را دید که داخل چاهی نشسته است تا از گرما محفوظ بماند. به او گفت: بیرون بیا. او دستش را به علی رضی الله عنه داد و علی رضی الله عنه او را از چاه، بیرون کرد و متوجه شد که او فردی اخته است و اصلاً آلت تناسلی ندارد. اینگونه علی رضی الله عنه دست نگه داشت و نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! او اخته است و اصلاً آلت تناسلی ندارد.

باب (۳۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ﴾ کنیزان تان را مجبور به زنا نکنید

۲۱۵۵- عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ جَارِيَةً لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بِنِ سَلُولٍ يُقَالُ لَهَا: مُسَيْكَةُ، وَأُخْرَى يُقَالُ لَهَا: أُمَيْمَةُ، فَكَانَ يُكْرِهُهُمَا عَلَى الزَّانِي، فَشَكَّتَا ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۳۳]. (م/۳۰۲۹)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: عبد الله بن ابی بن سلول دو کنیزش را که یکی مُسَیْکَه و

دیگری اُمیمه نام داشت، مجبور به زنا می‌کرد. آن دو نزد نبی اکرم ﷺ شکایت کردند. پس الله ﷻ این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَعُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرِهِنَّ عُفُوٌّ رَحِيمٌ﴾ «به خاطر مال و منال زود گذر دنیا، کنیزانتان را اگر خواهان عفت و پاکدامنی هستند، مجبور به زنا نکنید. و هرکس آنها را وادار به زنا کند، همانا الله متعال بعد از اینکه مجبور شده‌اند، آمرزگار و مهربان است.»

سوره‌ی فرقان

باب (۳۲): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ «و کسانی که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند»

۲۱۵۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه، أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ قَتَلُوا فَأَكْثَرُوا، وَزَنَوْا فَأَكْثَرُوا، ثُمَّ أَتَوْا مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو لِحَسَنٍ، وَلَوْ نُخْبِرُنَا أَنْ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً، فَزَلَّتْ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [الفرقان: ۶۸].

وَنَزَلَ: ﴿قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ﴾ [الزمر: ۵۳]. الآية (م/۳۰۲۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: تعدادی از مشرکین افراد زیادی را به قتل رساندند و بسیار مرتکب زنا شدند؛ سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: سخنان شما بسیار زیباست و دعوت شما بسیار عالی است؛ آیا - اگر ما مسلمان شویم - گناهان گذشته‌ی ما بخشیده می‌شوند؟ اینجا بود که این آیه، نازل گردید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [الفرقان: ۶۸]. «و کسانی که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند و انسانی را که الله متعال خونس را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند؛ چرا که هرکس این کارهای ناشایست را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند.» هم‌چنین این آیه نازل

گردید که: ﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۵۳].

«بگو: ای بندگانم که در معاصی زیاده‌روی کرده‌اید، از لطف و رحمت الهی مأیوس و ناامید نگردید.»

سوره‌ی الم تنزیل سجده

باب (۳۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ «هیچ‌کس نمی‌داند که چه نعمت‌های مسرت‌بخشی، برایش، نهفته است»

۲۱۵۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَقُولُ اللَّهُ عز وجل: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ذُخْرًا، بَلْهَ مَا أَظْلَعَكُمْ اللَّهُ عَلَيْهِ»، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ [السجدة: ۱۷]. (م/۲۸۲۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله عز وجل می‌فرماید: برای بندگان نیکوکارم، نعمت‌هایی تدارک دیده و ذخیره نموده‌ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و به قلب هیچ انسانی هم خطور نکرده است. و این نعمت‌ها غیر از آن نعمت‌هایی است که شما از آنها اطلاع دارید». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ یعنی «هیچ‌کس نمی‌داند که چه نعمت‌های مسرت‌بخشی، برایش، پنهان نگه داشته شده است».

باب (۳۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: «ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر - دنیا - را پیش از عذاب بزرگ‌تر - آخرت - بدیشان می‌چشانیم»

۲۱۵۸- عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضی الله عنه، فِي قَوْلِهِ عز وجل: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾ [السجدة: ۲۱]. قَالَ: مَصَائِبُ الدُّنْيَا، وَالرُّومُ، وَالْبَطْشَةُ، أَوْ الدُّحَانُ - شُعْبَةُ الشَّاكِّ فِي الْبَطْشَةِ أَوْ الدُّحَانِ. (م/۲۷۹۹)

ترجمه: ابی بن کعب درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ دُونَ الْعَذَابِ

الْأَكْبَرِ ﴿[السجدة: ۲۱]». «ما قطعاً عذاب نزدیک تر - دنیا - را پیش از عذاب بزرگ تر - آخرت - بدیشان می‌چشانیم» گفت: مصائب دنیوی، پیروزی رومی‌ها، مؤاخذه‌ی بزرگ - روز بدر - یا تیره و تار شدن آسمان جزو عذاب های دنیوی هستند.
قابل یاد آوری است که شعبه (یکی از راویان) در ذکر مؤاخذه‌ی بزرگ و تیره و تار شدن آسمان، شک کرد.

سوره‌ی احزاب

باب (۳۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ﴾ [الأحزاب: ۱۰]. «به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به سوی شما آمدند»

۲۱۵۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي قَوْلِهِ ﷻ: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾ قَالَتْ: كَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُنْدَقِ. (م/۳۰۲۰)
ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا در مورد این سخن الله متعال که: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾ «به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به سوی شما آمدند و زمانی را که چشم‌ها خیره شده بود، و دل‌ها به حنجره‌ها رسیده بود» می‌گوید: این وضعیت در روز خندق، اتفاق افتاد.

سوره‌ی یس

باب (۳۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ «و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است»

۲۱۶۰- عَنْ أَبِي دَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ [یس: ۳۸]. قَالَ: «مُسْتَقَرُّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ». (م/۱۵۹)
ترجمه: ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: از رسول الله ﷺ در مورد این سخن الله متعال پرسیدم که می‌فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ «و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است». فرمود: «قرارگاه خورشید، زیر عرش است».

سوره‌ی زمر

باب (۳۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ (آنان، آنگونه که شایسته است الله را نشناختند)

۲۱۶۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ - أَوْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ - إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْأَرْضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْجِبَالَ وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَى إِصْبَعٍ ثُمَّ يَهْرُجَنَّ فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الْمَلِكُ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَعَجُّبًا مِمَّا قَالَ الْحَبْرُ، تَصَدِيقًا لَهُ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷]. (م/ ۲۷۸۶)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یکی از علمای یهود، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! یا ای ابو القاسم! همانا الله متعال آسمان‌ها را بر یک انگشت، زمین را بر یک انگشت، درختان را بر یک انگشت، آب و خاک را بر یک انگشت، و سایر خلائق را بر یک انگشت، قرار می‌دهد و آنها را حرکت می‌دهد و می‌گوید: من پادشاه هستم؛ من پادشاه هستم. رسول الله صلی الله علیه و آله از روی تعجب و برای تصدیق سخنش خندید و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ یعنی «آنان، آنگونه که شایسته است الله را نشناختند حال آنکه روز قیامت، تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها در دست راستش پیچیده می‌شود. و الله متعال، از آنچه به او شریک می‌گیرند، پاک و منزه است».

سوره‌ی حم سجده (فصلت)

باب (۳۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَبْرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ﴾ [فصلت: ۲۲].

۲۱۶۲- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، فُرْشِيَّانِ وَنَقْفِيٍّ، أَوْ ثَقْفِيَّانِ وَفُرْشِيٍّ، قَلِيلٌ فِيهِمْ قُلُوبُهُمْ، كَثِيرٌ سَخْمٌ بَطُونُهُمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَتَرَوْنَ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا

نَقُولُ؟ وَقَالَ الْآخَرُ: يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا، وَلَا يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا، وَقَالَ الْآخَرُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَهُوَ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾ الآية. (م/۲۷۷۵)

ترجمه: ابن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: سه نفر که دو نفرشان قریشی، و یکی از آنان، ثقفی یا دو نفرشان ثقفی، و یکی قریشی بود، و شکم‌های بزرگی داشتند و از فقه اندکی برخوردار بودند، کنار بیت الله جمع شدند. یکی از آنان گفت: آیا فکر می‌کنید که الله متعال سخنان ما را می‌شنود؟ یکی دیگر جواب داد: اگر با آواز بلند، صحبت کنیم، می‌شنود؛ اما اگر آهسته، صحبت کنیم، نمی‌شنود. سومی گفت: اگر آواز بلند ما را بشنود، آهسته را هم می‌شنود. آنگاه، الله ﷻ این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [فصلت: ۲۲]. «و شما اگر گناهان‌تان را پنهان می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌هایتان بر ضد خودتان بیم داشته باشید؛ بلکه گمان می‌بردید الله متعال بسیاری از اعمالی را که مخفیانه انجام می‌دهید، نمی‌داند».

سوره‌ی دخان

باب (۳۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ

بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾ «منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدیدار می‌کند»

۲۱۶۳- عَنْ مَسْرُوقٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ جُلُوسًا، وَهُوَ مُضْطَجِعٌ بَيْنَنَا، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، إِنَّ قَاصًّا عِنْدَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ يَقْضُ وَيَزْعُمُ أَنَّ آيَةَ الدُّخَانِ تَجِيءُ فَتَأْخُذُ بِأَنْفَاسِ الْكُفَّارِ، وَيَأْخُذُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الزُّكَّامِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ، وَجَلَسَ وَهُوَ غَضَبَانٌ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ شَيْئًا فَلْيَقُلْ بِمَا يَعْلَمُ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّهُ أَعْلَمُ لِأَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ، لِمَا لَا يَعْلَمُ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ ﷻ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۱۸۶]. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِذْ بَارًا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ سَبِّعْ كَسْبِعَ يُوسُفَ» قَالَ: فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلُّ شَيْءٍ، حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ مِنَ الْجُوعِ، وَنَظَرُوا إِلَى السَّمَاءِ

أَحَدُهُمْ فَيَرَى كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ جِئْتَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصَلَةِ الرَّجْمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾ [الدخان: ١٠-١٥] قَالَ: أَفِيكُشْفِ عَذَابِ الآخِرَةِ؟ ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾﴾ [الدخان: ١٦]. فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَتْ آيَةُ الدُّخَانِ، وَالْبَطْشَةُ، وَاللِّزَامُ، وَآيَةُ الرُّومِ. (م/ ٢٧٩٨)

ترجمه: مسروق رضی اللہ عنہ می گوید: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ در میان ما دراز کشیده بود و ما کنارش نشسنه بودیم که مردی آمد و گفت: فردی داستان سرا در دروازه‌ی کنده، داستان سرایی می کند و می گوید: دودی خواهد آمد که کافران را قبض روح می کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می سازد. ابن مسعود که عصبانی شده بود، نشست و گفت: ای مردم! از الله متعال بترسید؛ هرکس که می داند، حرف بزند. و هرکس که نمی داند، بگوید: الله متعال بهتر می داند؛ زیرا یکی از نشانه‌های علم، آنست که انسان، چیزی را که نمی داند، بگوید: نمی دانم؛ همانا الله سبحانه و تعالی به پیامبرش فرمود: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨١﴾﴾ [ص: ٨٦]. «بگو: من از شما در مقابل رساندن دین الله، هیچ پاداشی طلب نمی کنم و از زمره‌ی مدعیان دروغین نیستم». و هنگامی که مردم به اسلام، پشت کردند، نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم علیه آنان چنین دعا کرد: «مرا علیه آنان با هفت سال مانند هفت سال دوران یوسف، کمک کن». پس دچار قحطسالی مهلکی شدند تا جایی که گوشت و استخوان حیوانات مرده را می خوردند. و هرگاه یکی از آنها به آسمان نگاه می کرد، آسمان را مانند دود، تیره و تار می دید. آنگاه ابوسفیان نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد! تو آمدی و به ما دستور دادی تا از الله متعال اطاعت کنیم و پیوند خویشاوندی را رعایت نماییم؛ هم اکنون، قومات دارد هلاک می شود؛ نزد الله، برای آنان، دعا کن. اینجا بود که الله متعال فرمود: تا ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾﴾ [الدخان: ١٠-١١]. «منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدیدار می کند؛ دودی که همه‌ی مردم را فرا می گیرد. این، عذاب دردناکی است. - مردم می گویند: پروردگار! عذاب را از ما برطرف گردان، ایمان آورده‌ایم. چگونه این یادآوری برای آنان فایده‌ای دارد در حالی که قبلاً پیامبری با رسالتی روشن، نزد آنان آمده بود؛ سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای است

که آموزش داده شده است. اگر زمان کوتاهی، عذاب را از شما برداریم، قطعاً شما به کفر بر می‌گردید».

آیا در صورتی که به کفرشان برگردند، عذاب آخرت نیز از آنان، برداشته می‌شود؟ ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾ [الدخان: ۱۶]. «روزی که آنان را به سختی مؤاخذه می‌کنیم؛ همانا ما انتقام می‌گیریم». که منظور، همان روز بدر است و «لزماً» نیز که به معنی الزام عذاب می‌باشد، همان روز بدر است. و زمان پیروزی روم هم گذشت.

۲۱۶۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: حُمُسٌ قَدْ مَضَيْنَ: الدُّخَانُ، وَاللِّزَامُ، وَالرُّومُ، وَالْبَطْشَةُ، وَالْقَمَرُ. (م/۲۷۹۸)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پنج نشانه‌ای که سپری شدند و گذشتند، عبارتند از: ۱- دخان (مردم، آسمان را بعلت قحط سالی شدید، مانند دود، تیره و تار می‌دیدند). ۲- لزام (که کفار روز بدر، گرفتار عذاب شدند). ۳- رومی‌ها (که اشاره به آیهی ﴿عُلِبَتِ الرُّومُ﴾ [فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَاعِلُونَ] [الروم: ۲-۳]. که شکست و پیروزی آنها متحقق گردید). ۴- مؤاخذه‌ی شدید (که در روز بدر برای کفار، اتفاق افتاد). ۵- دو نیم شدن ماه.

سوره‌ی فتح

باب (۴۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ﴾ «او همان کسی است که در درون مکه، دست کافران را از شما کوتاه کرد»

۲۱۶۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ ثَمَانِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ هَبَطُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ جَبَلِ التَّنْعِيمِ مُتَسَلِّحِينَ، يُرِيدُونَ غِرَّةَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَأَصْحَابِهِ، فَأَخَذَهُمْ سَلْمًا، فَأَسْتَحْيَاهُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عز وجل: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ (م/۱۸۰۸)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: هشتاد مرد مسلح از مردم مکه با هدف غافل گیر ساختن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش از کوه تنعیم، پایین آمدند. رسول الله صلی الله علیه و آله بدون جنگ و خونریزی آنها را اسیر کرد و زنده گذاشت (به قتل نرساند). آنگاه الله عز وجل این

ایه را نازل فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ۲۴]. «او همان کسی است که در درون مکه - در ماجرای صلح حدیبیه - دست کافران را از شما، و دست شما را از آنها کوتاه کرد».

سوره‌ی حجرات

باب (۴۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ «صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر نکنید»

۲۱۶۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲]. إِلَى آخِرِ الْآيَةِ جَلَسَ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ فِي بَيْتِهِ وَقَالَ: أَنَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَاحْتَبَسَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَسَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: «يَا أَبَا عَمْرٍو مَا شَأْنُ ثَابِتٍ؟ أَشَتَكِي؟» قَالَ سَعْدٌ: إِنَّهُ لِحَارِي، وَمَا عَلِمْتُ لَهُ بِشَكْوَى، قَالَ فَأَتَاهُ سَعْدٌ فَذَكَرَ لَهُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ ثَابِتٌ: أُنزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي مِنْ أَرْفَعِكُمْ صَوْتًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَنَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَذَكَرَ ذَلِكَ سَعْدٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَلْ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (م/۱۱۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر نکنید» نازل گردید، ثابت بن قیس داخل خانه‌اش نشست و گفت: من جزو جهنمیان هستم. همچنین از آمدن نزد نبی اکرم ﷺ خودداری نمود. پیامبر اکرم ﷺ از سعد بن معاذ رضی الله عنه پرسید و فرمود: «ای ابا عمرو! حال ثابت چطور است؟ آیا مریض است؟» سعد گفت: او همسایه‌ی من است و من سراغ ندارم که مریض باشد. آنگاه سعد نزد ثابت رفت و سخنان رسول الله ﷺ را برایش بازگو کرد. ثابت گفت: این آیه، نازل شده است و شما می‌دانید که من بیشتر از همه‌ی شما صدایم را نزد رسول الله ﷺ بلند می‌کنم؛ لذا من جزو جهنمیان هستم. سعد ماجرا را برای رسول الله ﷺ بیان کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بلکه او از بهشتیان است».

سوره‌ی ق

باب (۴۲): در مورد این سخن الله لا که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰]. «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شده‌ای؟ و او ندای هل من مزید سر می‌دهد»

۲۱۶۷- عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ عَطَاءٍ فِي قَوْلِهِ ﷺ: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ فَأَخْبَرَنَا عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ: ﴿هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ، فَيَنْزِرُ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ، بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ، وَلَا يَزَالُ فِي الْجَنَّةِ فَضْلٌ حَتَّى يُنْشِئَ اللَّهُ لَهَا خَلْقًا، فَيُسْكِنُهُمْ فَضْلَ الْجَنَّةِ». (م/ ۲۸۴۸)

ترجمه: عبد الوهاب بن عطا در مورد آیه‌ی ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰]. «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شده‌ای؟ و او ندای هل من مزید سر می‌دهد» به روایت از سعید از قتاده از انس بن مالک ﷺ گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «همچنان جهنمیان را در جهنم می‌اندازند و جهنم می‌گوید: ﴿هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ «آیا بیشتر از این هم هست؟» تا جایی که پروردگار صاحب عزت، قدم‌اش را در آن می‌گذارد. آنگاه، بخشی از دوزخ با بخشی دیگر، جمع می‌شود و می‌گوید: سوگند به عزت و کرم تو، بس است؛ بس است. و هم‌چنان در بهشت، جای اضافی وجود دارد تا اینکه الله متعال مخلوقاتی برای آن می‌آفریند و در جای اضافی آن، اسکان می‌دهد.»

سوره‌ی اقتربت الساعة (قمر)

باب (۴۳): در مورد این سخن الله لا که می‌فرماید: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴾ «آیا هیچ پند گیرنده‌ای وجود دارد؟»

۲۱۶۸- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: رَأَيْتُ رَجُلًا سَأَلَ الْأَسْوَدَ بْنَ يَزِيدَ، وَهُوَ يُعَلِّمُ الْقُرْآنَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كَيْفَ تَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴾ أَدَالًا أَمْ دَالًا؟ قَالَ: بَلْ دَالًا، سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: ﴿مُدَّكِرٍ﴾ دَالًا. (م/ ۸۲۳)

ترجمه: ابو اسحاق می‌گوید: اسود بن یزید را دیدم که در مسجد، قران آموزش می‌داد و مردی از او پرسید: آیهی ﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾ را چگونه می‌خوانی با دال یا ذال؟ اسود گفت: با دال می‌خوانم؛ زیرا شنیدم که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می‌گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله ﴿مُدْكِرٍ﴾ با دال می‌خواند.

سوره‌ی الرحمن

باب (۴۴): در مورد این سخن الله لا که می‌فرماید: ﴿وَحَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ﴾ «و جن را از شعله‌ی آتش آفریده است»

۲۱۶۹- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ، وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ﴾ [الرحمن: ۱۵]. وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». (م/۲۹۹۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگان از نور، جن‌ها از شعله‌ی آتش، و آدم از آنچه که برای شما بیان شده، (خاک) آفریده شده‌اند».

سوره‌ی حدید

باب (۴۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ «آیا وقت آن فرا نرسیده است که دل‌های مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و کرنش کند؟»

۲۱۷۰- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا كَانَ بَيْنَ إِسْلَامِنَا وَبَيْنَ أَنْ عَاتَبَنَا اللَّهُ بِهَذِهِ الْآيَةِ: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الحدید: ۱۶]. إِلَّا أَرْبَعُ سِنِينَ. (م/۳۰۲۷)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: فقط چهار سال از اسلام آوردن ما گذشته بود که الله متعال ما را با این آیه، سرزنش نمود: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ «آیا وقت آن فرا نرسیده است که دل‌های مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و کرنش کند؟»

سوره‌ی حشر

باب (۴۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ «و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، مغفرت کن»

۲۱۷۱- عَنْ عُرْوَةَ قَالَ: قَالَتْ لِي عَائِشَةُ رضی اللہ عنہا: يَا ابْنَ أُخْتِي أَمِيرُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِأَصْحَابِ النَّبِيِّ رضی اللہ عنہ فَسَبُّهُمْ. (م/۳۰۲۲)

ترجمه: عروه می‌گوید: عایشه رضی اللہ عنہا به من گفت: ای خواهر زاده‌ام! به مردم، دستور داده شده است تا برای یاران نبی اکرم رضی اللہ عنہ طلب مغفرت کنند؛ اما مردم آنها را بد و بی‌راه می‌گویند.

سوره‌ی جن

باب (۴۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ «بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن‌ها - به تلاوت من - گوش فرا داده‌اند»

۲۱۷۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: مَا قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ رضی اللہ عنہ عَلَى الْجِنِّ وَمَا رَأَهُمْ، انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ رضی اللہ عنہ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ قَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ، قَالُوا: مَا ذَاكَ إِلَّا مِنْ شَيْءٍ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا، فَانظُرُوا مَا هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَانْطَلَقُوا يَضْرِبُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا، فَمَرَّ التَّقْرُّ الَّذِينَ أَخَذُوا نَحْوَ تِهَامَةَ - وَهُوَ بِنَحْلِ - عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمَعُوا لَهُ، وَقَالُوا: هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَرَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَقَالُوا: يَا قَوْمَنَا ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَعَامَتَا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿﴾ [الجن: ۱-۲]. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عز وجل عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ رضی اللہ عنہ: ﴿قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ [الجن: ۱].

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نه برای جن‌ها قرآن تلاوت نمود و نه آنها را دید؛ بلکه روزی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با تنی چند از یارانش به قصد بازار عکاظ، براه افتاد. و این، زمانی بود که از دسترسی جن‌ها به اخبار آسمانها، جلوگیری شده بود و شهاب‌های آسمانی، آنها را تعقیب می کردند. جن‌ها وقتی با این وضعیت روبرو شدند، نزد قوم خود باز گشتند. قوم‌شان پرسیدند: چرا برگشتید؟ جن‌ها در جواب، گفتند: از دسترسی ما به اخبار آسمانها، جلوگیری شده است. و ما به وسیله‌ی شهابها تعقیب می شویم. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصی در دنیا بوقوع پیوسته است؛ بروید اطراف و اکناف عالم، بگردید و علت آن را پیدا کنید. این گونه، جن‌ها در اطراف و اکناف زمین به گشت زنی پرداختند. گروهی که بطرف تهامه بسیج شده بودند، بسوی بازار عکاظ رفتند و در محلی بنام نخله، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند که برای یارانش نماز صبح را امامت می نماید. وقتی که صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به یکدیگر گفتند: همین قرآن است که از رفتن ما به سوی آسمان‌ها و بدست آوردن خبرهای آسمانی، ممانعت نموده است. این بود که به سوی قوم خود، برگشتند و گفتند: ای قوم! ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۖ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ۖ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ «ما قرآن شگفت انگیزی را شنیدیم که رهنمون به سوی کامیابی است؛ پس ما به آن ایمان آورده، از این پس، با پروردگار خود، کسی را شریک نمی گردانیم». آنگاه الله صلی الله علیه و آله بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود: ﴿قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ «ای محمد، بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن‌ها - به تلاوت من - گوش فرا داده‌اند و گفته‌اند: ما قرآن زیبا و شگفت انگیزی را شنیده‌ایم».

سوره‌ی قیامت

باب (۴۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ «شنازده لبهایت را برای فرا گرفتن آن، تکان مده»

۲۱۷۳- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما فِي قَوْلِهِ صلی الله علیه و آله: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ ﴿۱۱﴾ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، كَانَ يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ، فَقَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُحَرِّكُهُمَا، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا كَانَ ابْنُ

عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا، فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾ [القيامة: ۱۶-۱۷]. قَالَ: جَمَعَهُ فِي صَدْرِكَ ثُمَّ تَقْرَأُ: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (۱۸) [القيامة: ۱۸]. قَالَ فَاسْتَمِعَ لَهُ وَأَنْصِتَ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ، قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا أَقْرَأَهُ. (م/۴۴۸)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہما در مورد آیهی ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (۱۶) می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم هنگام نزول وحی، مشقت فراوانی را متحمل می شد؛ من جمله پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم لب هایش را تکان می داد. ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: من نیز لب هایم را همانگونه که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم تکان می داد، تکان می دهم (تا به شما نشان دهم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم چگونه لب هایش را تکان می داد).

سعید (راوی از ابن عباس) گفت: من نیز لب هایم را همانگونه که ابن عباس رضی اللہ عنہما تکان می داد، تکان می دهم. و لب هایش را تکان داد.

آنگاه، الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾ «ای محمد، هنگام نزول قرآن، شتابزده لب هایت را برای فراگرفتن آن، تکان مده؛ زیرا جمع آوری قرآن و حفاظت و یاد دادن آن، به عهدهی ماست». ابن عباس رضی اللہ عنہما در تفسیر این آیات می گوید: حفظ قرآن در سینه و یاد آوری آن به عهدهی ما است.

﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (۱۸) [القيامة: ۱۸]. «پس هنگامی که ما قرآن را خواندیم، بعد از آن، تو از خواندن آن، پیروی کن».

ابن عباس رضی اللہ عنہما در تفسیر این آیه، می گوید: پس شما سکوت کنید و به آن، گوش فرا دهید. در پایان، این به عهدهی ماست که توانایی خواندن آن را به شما عنایت نماییم.

بعد از نزول این آیات، هرگاه جبرئیل وحی می آورد، نخست، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم گوش فرا می داد و پس از بازگشت جبرئیل، آیات را آنگونه که نازل شده بود، تلاوت می کرد.

سوره‌ی مطففین

باب (۴۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ «روزی که انسان‌ها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند»
 ۲۱۷۴- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾
 قَالَ: «يَقُومُ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ». (م/۲۸۶۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [مطففین: ۶] «روزی که انسان‌ها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند» بعضی از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرقشان خواهند بود».

سوره‌ی انشقاق

باب (۵۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ «بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد»
 ۲۱۷۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ حُوسِبَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عُذِّبَ» فَقُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ فَقَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ الْحِسَابُ، إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرَضُ، مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُذِّبَ».
 (م/۲۸۷۶)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت می‌کند که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «روز قیامت، هرکس که محاسبه شود، گرفتار عذاب می‌گردد».

عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: من گفتم: مگر نه این است که الله عَزَّ وَجَلَّ می‌فرماید ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ «بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد»؟ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «این، محاسبه نیست؛ بلکه عَرَضِیِ اعمال است؛ ولی اگر روز قیامت، حساب دقیق به عمل آید، گرفتار عذاب می‌گردد».

سوره ی لیل

باب (۵۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿الذَّكْرَ وَالْأُنثَى﴾

۲۱۷۶- عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَدِمْنَا الشَّامَ، فَأَتَانَا أَبُو الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، أَنَا، قَالَ: فَكَيْفَ سَمِعْتَ عَبْدَ اللَّهِ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ [اللیل: ۱]. قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ... وَالذَّكْرَ وَالْأُنثَى»، قَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ هَكَذَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْرُؤُهَا، وَلَكِنْ هُوَ لَا يُرِيدُونَ أَنْ يَأْتُوا: ﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكْرَ وَالْأُنثَى﴾ [اللیل: ۳]. فَلَا أَتَابِعُهُمْ. (م/۸۲۴)

ترجمه: علقمه می گوید: ما به سرزمین شام رفتیم. ابو درداء رضی الله عنه آمد و گفت: آیا در میان شما کسی وجود دارد که بر اساس قرائت ابن مسعود بخواند؟ من گفتم: بلی، من هستم. پرسید: عبد الله آیهی سوره ی لیل را چگونه می خواند؟ جواب دادم: من شنیدم که می خواند: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ... وَالذَّكْرَ وَالْأُنثَى». ابو درداء رضی الله عنه گفت: سوگند به الله، من هم شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را همینگونه می خواند؛ اما اینها می خواهند که من آن را ﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكْرَ وَالْأُنثَى﴾ بخوانم؛ ولی من از اینها پیروی نخواهم کرد.

(قابل یاد آوری است که روایت مشهور و متواتر بر خلاف نظر ابن مسعود و ابودرداء است. علامه ملا علی قاری در عمدة القاری شرح صحیح بخاری می گوید: برخی گفته اند: نخست، قرآن کریم مانند قرائت ابن مسعود نازل گردید؛ سپس کلمه ی «وما خلق» بر آن افزوده شد؛ اما ابن مسعود و ابودرداء رضی الله عنهما اطلاع نشدند؛ ولی سایر مردم می دانستند. والله اعلم)

سوره ی ضحی

باب (۵۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا

قَلَى﴾ «پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است»

۲۱۷۷- عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ جُنْدَبَ بْنَ سُفْيَانَ رضی الله عنه يَقُولُ: اشْتَكَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَجَاءَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ

شَيْطَانُكَ قَدْ تَرَكَكَ، لَمْ أَرَهُ قَرِيبَكَ مُنْذُ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَالضُّحَىٰ ۝۱ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝۲ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝۳﴾ [الضحى: ۱-۳]. (م/۱۷۹۷)

ترجمه: اسود بن قیس می گوید: شنیدم که جُنْدَب بن سفیان می گوید: رسول الله ﷺ مریض شد و دو شب یا سه شب برای نماز تهجد، بیدار نشد. پس زنی نزد او آمد و گفت: من امیدوارم که شیطان تو را رها کرده باشد؛ دو یا سه شب است که او را نمی بینم نزد تو بیاید. آنگاه الله ﷻ این آیات را نازل فرمود: ﴿وَالضُّحَىٰ ۝۱ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝۲ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝۳﴾ «سوگند به هنگام چاشت، و سوگند به شب در آن هنگام که فرا می گیرد، پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته و مورد خشم قرار نداده است».

سوره ی تکاثر

باب (۵۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ ۝۱﴾ «فزون طلبی شما را سرگرم و مشغول ساخته است»

۲۱۷۸- عن عبدالله بن الشَّخِيرِ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَفْرَأُ «الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ» قَالَ: «يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: مَالِي، مَالِي، قَالَ وَهَلْ لَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ، أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ»؟ (م/۲۹۵۸)

ترجمه: عبدالله بن شخیر ﷺ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ رفتم در حالی که ایشان سوره ی تکاثر را تلاوت می نمود و فرمود: «بنی آدم می گوید: مال من! مال من! ولی ای فرزند آدم! مگر از ثروت خودت بجز آنچه که خورده ای و تمام کرده ای یا پوشیده ای و کهنه نموده ای، یا صدقه داده ای و از دل بخشیدی، چیز دیگری متعلق به تو می باشد؟!»

سوره ی فتح (نصر)

باب (۵۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝۱﴾ [النصر: ۱]. «هنگامی که یاری الله متعال و پیروزی فرا رسد»

۲۱۷۹- عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: تَعْلَمُ - وَقَالَ هَارُونُ: تَذَرِي - آخِرَ سُورَةٍ نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ، نَزَلَتْ جَمِيعًا؟ قُلْتُ: نَعَمْ. ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ

وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ قَالَ: صَدَقْتُ.

ترجمه: عبید الله بن عتبہ رضی اللہ عنہ می گوید: ابن عباس رضی اللہ عنہما به من گفت: آیا آخرین سوره‌ی قرآن کریم را که همه‌اش یکجا نازل شده است، می‌دانی؟ گفتم: بلی، ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾﴾ است. گفت: درست است.

این، آخرین مطلبی است که از صحیح امام ابو الحسن مسلم بن حجاج نیشابوری اختصار نمودم؛ امیدوارم که الله سبحانه و تعالی با لطف و احسان خویش، آن را برای صاحب، نویسنده و خواننده‌اش مفید گرداند.

در پایان، الله متعال را سپاس می‌گوییم که این توفیق را به بنده عنایت فرمود تا ترجمه-ی این کتاب را به پایان برسانم و از او مسئلت می‌نمایم تا این عمل را خالصانه برای رضای خودش قرار دهد و روز قیامت، آن را در ترازوی اعمال نیکم قرار دهد. آمین

عبد القادر ترشابی